

Dictionary

دیکشنری

عربی بہ فارسی

arabi-farsi

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۵	فهرست
۷	فرهنگ لغت عربی به فارسی
۷	مشخصات کتاب
۷	آ
۱۰	ا
۱۷۷	ب
۲۲۹	ت
۳۰۶	ث
۳۱۷	ج
۳۴۸	ح
۳۹۶	خ
۴۲۴	د
۴۴۹	ذ
۴۵۴	ر
۴۸۸	ز
۵۰۳	س
۵۴۶	ش
۵۷۶	ص
۶۰۵	ض
۶۱۶	ط
۶۳۴	ظ
۶۳۶	ع
۶۹۶	غ
۷۲۵	ف

۷۵۸ ----- ق

۷۹۸ ----- ک

۸۳۱ ----- ل

۸۵۶ ----- م

۱۰۶۱ ----- ن

۱۱۰۱ ----- ه

۱۱۲۱ ----- و

۱۱۴۵ ----- ی

۱۱۵۲ ----- درباره مرکز

عنوان و نام پدید آور: انجمن عربی و فارسی [پاییند: مجله] = The journal of the Arabic and Persian Society

مشخصات نشر: لاهور: [دانشگاه پنجاب]، ۱۹۵۶ - فاصله انتشار: نامعلوم یادداشت: مدیر: ذاکر محمد باقر

باهتمام انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب عنوان به زبان دیگر: انگلیسی موضوع: نصیرالدین طوسی محمد بن محمد، ۵۹۷

۶۷۲ق. موضوع: کنگره خواجه نصیر الدین طوسی (۱۹۵۶م: تهران) موضوع: ادبیات فارسی -- ترجمه شده به اردو --

نشریات ادواری شناسه افزود: محمد باقر، ذاکر شناسه افزوده: دانشگاه پنجاب. (لاهور)

انجمن عربی و فارسی دانشگاه پنجاب رده بندی کنگره: ۴الف PIR۳۴۳۷ رده بندی د...: ۹ فا۰ ۸

آ

آثاری

آثاری: وابسته به باستان شناسی.

آخر

آخر: دیگر، دیگری، جدا، علیحده، یکی دیگر، شخص دیگر، دیگر، غیر، نوع دیگر، متفاوت، دیگری.

آخر مره

آخر مره: بازپسین، پسین، اخر، اخرین، اخیر، نهانی، قطعی، دوام داشتن، دوام کردن، طول کشیدن، به درازا کشیدن، پایستن.

آدم

آدم: ادم، ادم ابولبشر.

آس

آس: تک خال، اس، ذره، نقطه، در شرف، ستاره یا قهرمان تیمهای بازی، رتبه اول، خلبنانی که حداقل پنج هواپیمای دشمن را سرنگون کرده باشد.

آسیا

آسیا: قاره ء اسيا.

آسيوى

آسيوى: اسيايى , اسيايى , اهل اسيا.

آفات

آفات: جانوران موزى , جانور اف , حشرات موزى.

آكل اللحم

آكل اللحم: گوشتخوار , حيوان گوشتخوار.

آكل للحم البشر

آكل للحم البشر: ادمخوار , جانورى كه همجنس خود را ميخورد , ادمخورانه.

آلبى

آلبى: وابسته بكوه الپ , الپى , واقع در ارتفاع زياد.

آله

آله: الت , اسباب , ادوات , وسيله , سند.

آله التصوير

آله التصوير: دوربين يا جعبه عكاسى.

آله الحلاقه

آله

الحلاقه: تراشنده , صورت تراش , سلمانی , رنده.

آله کاتبه

آله کاتبه: ماشین تحریر.

آلی

آلی: دستگاه خودکار , خودکار , مربوط به ماشینهای خودکار , غیر ارادی , خودرو , مربوط به وسایل نقلیه خودرو , بسوی , سوی , بطرف , روبطرف , پیش , نزد , تا نسبت به , در , در برابر , بر حسب , مطابق , بنا بر , علامت مصدر انگلیسی است.

آلیا

آلیا: خودبخود , بطور خودکار , بطور غیر ارادی.

آلیه

آلیه: مکانیزم , طرز کار , دستگاه.

آمین

آمین: امین , چنین باد , خدا کند , انشاء الله.

آنی

آنی: انی , همبود , باهم واقع شونده , همزمان.

آنیه

آنیه: بی درنگی , فوریت , بی واسطگی , بی فاصلگی , مستقیم و بی واسطه بودن , آگاهی , حضور ذهن , بدیهی , قرب جواز.

آنیه فخاریه

آنیه فخاریه: سفالینه , بدل چینی , ظروف گلی , کاسه های سفالی.

آه

آه: اه , افسوس , اویخ.

آهه

آهه: ناله , فریاد , گله , شکایت , ناله کردن , نالیدن.

آیرلندی

آیرلندی: ایرلندی.

آیس کریم

آیس کریم: بستنی.

ا

ائتمان

ائتمان: اعتبار , ابرو , ستون بستانکار , نسبه , اعتقاد کردن , درستون بستانکار وارد کردن , نسبت دادن.

ائتمن

ائتمن: سپردن , واگذار کردن , بامانت سپردن.

اب

اب: بابا , باباجان , اقاچان , بابا , پدر , والد , موسس , موجد , بوجود آوردن , پدری کردن , پدرشاه , رئیس خانواده , ریش سفید قوم , ایلخانی , شیخ , بزرگ خاندان , پدرسالار .

اباده

اباده: نابودی , براندازی , نابودی , دفع افات.

اباده جماعیه

اباده جماعیه: کشتار دسته جمعی , قتل عام.

ابتدع

ابتدع: نو آوری کردن , این تازه ای ابتکار کردن , تغییرات و اصلاحاتی دادن در , چیز تازه

اوردن , بدعت گذاردن.

ابتدال

ابتدال: ابتدال , پیش پا افتادگی.

ابتر

ابتر: بریدن , جدا کردن , زدن , قطع اندام کردن.

ابتر

ابتر: بزور گرفتن , بزور تهدید یا شکنجه گرفتن , اخاذی کردن , زیاد ستاندن.

ابتزاز

ابتزاز: تهدید , باتهدید از کسی چیزی طلبیدن , باج سبیل , رشوه , اخذ بزور و عنف , اخاذی , اجحاف , زیاده ستانی.

ابتسامه

ابتسامه: لبخند , تبسم , لبخند زدن.

ابتلاع

ابتلاع: در هنج , در هنگ , قورت دادن , داخل معده کردن , فرو بری

ابتلع

ابتلع: غرق کردن در , غوطه ورساختن , توی چیزی فروبردن , فراگرفتن , خروشان کردن , حریصانه خوردن , تند خوردن , قورت دادن , صدای بوقلمون در آوردن , به شکم فرو بردن , قورت دادن , در هیختن.

ابتهاج

ابتهاج: هلهله , شادی , جشن , شادمانی.

ابجدی

ابجدی: الفبایی.

ابجدیه

ابجدیه: الفبا.

ابحار

ابحار: کشتیرانی , پارچه بادبانی , سفر دریایی.

ابحث عنه

ابحث عنه: نگران بودن , منتظر بودن , در جستجو بودن , بیمار بودن.

ابحر

ابحر: کشتیرانی کردن , هدایت کردن (هواپیماو غیره) , طبیعت , ذات , گوهر , ماهیت , خوی , افرینش , گونه , نوع , خاصیت.

ابد

ابد: نابود کردن , از بین بردن , خنثی نمودن , برانداختن , بکلی نابود کردن , منهدم کردن , منقرض کردن , دفع افات کردن , بنظر آمدن , نمودن , مناسب بودن , وانمود شدن , وانمود کردن , ظاهر شدن.

ابدا

ابدا: آغاز کردن , آغاز نهادن , شروع کردن , آغاز شدن , همیشه , همواره , هرگز , هیچ , اصلا , در هر صورت , هرگز , هیچگاه , هیچ وقت , هیچ , ادا , حاشا , هرگز دیگر , دیگر ادا.

ابداع

ابداع:

فکر بکر و ناگهانی ، اشفتگی فکری موقتی ، قوه ابتکار ، نبوغ ، هوش (اختراعی) ، آمادگی برای اختراع ، مهارت ، استعداد ، صفا.

ابدال

ابدال: تصریف کلمه ، قلب حروف هجایی (با صدا)

ابدی

ابدی: ابدی ، ازلی ، جاودانی ، همیشگی ، فناپذیر ، بی پایان ، دائمی ، پیوسته ، مکرر ، لایزال ، جاوید ، جاودانی ، ابدی ، ازلی ، همیشگی دائمی.

ابره

ابره: ضربت با چیز تیز ، ضربت با مشت ، خرد کردن ، سک زدن ، سیخ زدن ، خنجر زدن ، سوراخ کردن ، سوزن ، سوزن سرنگ و گرامافون و غیره ، سوزن دوزی کردن ، با سوزن تزریق کردن ، طعنه زدن ، اذیت کردن ، دم باریک ابزاری با نوک تیز و باریک ، کوک ، بخیه ، بخیه جراحی ، بخیه زدن.

ابرز

ابرز: برآمدگی داشتن ، جلو آمده بودن ، تحمیل کردن.

ابرشیه

ابرشیه: قلمرو اسقف ، اسقف نشین ، بخش یا ناحیه قلمرو کشیش کلیسا ، بخش ، شهر ، محله ، شهرستان ، قصبه ، اهل محله.

ابرص

ابرص: زال ، ادم سفید مو و چشم سرخ ، شخص فاقد مواد رنگ دانه

ابرع

ابرع: برتری داشتن بر ، بهتر بودن از ، تفوق جستن بر.

ابریق

ابریق: افتابه ، کوزه ، پارچ ، پرتاب کننده ء توپ.

ابریق الشای

ابریق الشای: قوری چای.

ابریق القهوه

ابریق القهوه: قهوه جوش , قهوه ریز.

ابزیم

ابزیم: سگک , قلاب , پیچ , باسگک بستن , دست و پنجه نرم کردن , تسمه فلزی , چپراست , خم شدن.

ابط

ابط: بغل , زیر بغل.

ابطال

ابطال: سلب صلاحیت , عدم صلاحیت , فاقد صلاحیت قضایی , باطل سازی , ابطال.

ابطل

ابطل: لغو کردن

, باطل کردن , خنثی کردن , ناتوان کردن , علیل کردن , باطل کردن , بی اثر کردن , لغو کردن .

ابعاد

ابعاد: تبعید , اخراج .

ابعث

ابعث: بیرون دادن , خارج کردن , بیرون ریختن , انتشار نور منتشر کردن .

ابعد

ابعد: تبعید کردن , اخراج بلد کردن , دور کردن .

ابعد ما یکون

ابعد ما یکون: دورترین , اقصی نقطه , بعیدترین , دورترین نقطه .

ابق

ابق: در انتظار ماندن , درجایی باقی ماندن , بکاری ادامه دادن , تحمل کردن , بخود هموار کردن , نگهداشتن , برقرار داشتن , ماندن , باقیماندن , زنده ماندن , باقی بودن , بیشتر زنده بودن از , گذراندن , سپری کردن , طی کردن برزیستن .

ابقر

ابقر: روده درآوردن از , شکم دریدن .

ابک

ابک: گریه کردن , گریستن , اشک ریختن .

ابله

ابله: آرام , فروتن , احمق , سبک مغز , بی کله , کند ذهن , خرفت , ابله .

کله خر , احمقانه رفتار کردن , سفیه , خرف , ساده .

ابلیس

ابلیس: شیطان.

ابن

ابن: فرزند ذکور, پسر, ولد, زاد, مولود.

ابن الاخ

ابن الاخ: پسر برادر, پسر خواهر, پسر برادر زن و خواهر شوهر و غیره.

ابن الزوجه

ابن الزوجه: ناپسری, پسر زن, پسر شوهر, فرزند خوانده.

ابن العم

ابن العم: پسرعمو یا دخترعمو, پسر دایی یا دختر دایی, عمه زاده, خاله زاده.

ابن عرس

ابن عرس: راسو, جانوران پستاندار شبیه راسو, دروغ گفتن, شانه خالی کردن.

ابنه الاخت

ابنه الاخت: خویش و قوم مونث, دختر برادر یا خواهر و غیره.

ابنوس

ابنوس: ابنوس, درخت ابنوس.

ابهام

ابهام: شست, باشست لمس کردن یا ساییدن.

ابهت

ابهت: محو کردن, محو شدن.

ابهج

ابهج: روشن کردن, زرنګ کردن, درخشان شدن

, نشاط دادن , شادمان کردن , روح بخشیدن.

ابو الحناء

ابو الحناء: سینه سرخ.

ایض

ایض: سفید , سفیدی , سپیده , سفید شدن , سفید کردن , ماهی نرم باله خوراکی اروپایی , پودر گچ.

اتجاه

اتجاه: مقصد , سرنوشت , تقدیر , جهت , سو , هدایت.

اتجاه عام

اتجاه عام: مسیر اصلی , مسیر جویباری که دران اب جریان دارد.

اتجاهی

اتجاهی: وابسته به راهنمایی و هدایت (فکری و عملی) , هدایتی.

اتحاد

اتحاد: فدراسیون , واحد راه پیمایی که تقریباً مساوی ۴/۲ تا ۶/۴ میل است , اتحادیه , پیمان , اتحاد , متحد کردن , هم پیمان شدن , گروه ورزشی , اتحاد و اتفاق , یگانگی وحدت , اتصال , پیوستگی , پیوند , وصلت , اتحادیه , الحاق , اشتراک منافع.

اتحادی

اتحادی: طرفدار دولت فدرال , فدرالی , ائتلافی , اتحادی , اتفاق.

اتحادیه

اتحادیه: فدرالیسم , اصل دولت ائتلافی.

اتحد

اتحد: بهم پیوست , متحد کردن , یکی کردن , متفق کردن , وصلت دادن , ترکیب کردن , سکه قدیم انگلیسی.

اترك

اترك: واگذار کردن , تسليم کردن , صرفنظر کردن از , ول کردن , ترك , رها کردن , انكار کردن , ول کردن , ترك کردن , چشم پوشیدن , انكار کردن , سرزنش يا متهم کردن , چشم پوشیدن از , از قانون مستثنی کردن .

اتزان

اتزان: توازن , وضع , وقار , ثبات , نگاهداری , اونگ يا وزنه ساعت , وزنه متحرك , بحالت موازنه در آوردن , ثابت واداشتن .

اتساق

اتساق: سازگاری .

اتصال

اتصال: فراخوانی , فراخواننده , ارتباط , مكاتبه , بستگی , اتصال , محل اتصال , تماس , تماس گرفتن , مقاربت , امیزش , مراوده , معامله , داد و ستد

رابطه نامشروع , بستگی , رابطه , ارتباط , رابط .

اتصال داخلی

اتصال داخلی: دستگاه مخابرات داخل ساختمان.

اتصالات

اتصالات: ارتباط از دور.

اتصل

اتصل: گفتگو کردن , مکاتبه کردن , کاغذ نویسی کردن , مراوده کردن.

اتعب

اتعب: خسته شدن , فرسوده شدن , بی میل بودن , بیزار بودن , بد دانستن , رنجاندن , ازردن.

اتفاقیه

اتفاقیه: جور کردن , وفق دادن , اشتهی دادن , تصفیه کردن , اصلاح کردن , موافقت کردن(با) , قبول کردن , سازگاری , موافقت , توافق , هم اهنگی , دلخواه , طیب خاطر , مصالحه , پیمان , قرار , پیمان غیر رسمی بین المللی , سازش , موافقت , پیمان , قرار , قبول , مطابقه , نحوی , معاهده و مقاطعه , توافق , هم ایش , هم ایی , پیمان نامه , انجمن , مجمع , میثاق .

اتکا

اتکا: برپشت خم شدن یا خوابیدن , سرازیر کردن , خم شدن , تکیه کردن , لمیدن.

اتل

اتل: از پس آمدن , ازدنبال آمدن , بعدامدن , پیروی کردن از , متابعت کردن , دنبال کردن , تعقیب کردن , فهمیدن , درک کردن , در ذیل آمدن , منتج شدن , پیروی , استنباط , متابعت , طولانی کردن , امتداد دادن , دراز کردن , امتداد یافتن , بتاخیر انداختن , طفره رفتن , بطول انجامیدن.

اتمت

اتمت: بصورت خودکار درآوردن , بطور خودکار عمل کردن , خودکار بودن.

اتمته

اتمته: کنترل و هدایت دستگاهی بطور خودکار , دستگاه تنظیم خودکار.

اتهام

اتهام: تهمت , اتهام , اعلام جرم , تنظیم ادعا نامه , اتهام.

اتهامی

اتهامی: مفعولی , اتهامی.

اتهم

اتهم: متهم کردن , تهمت زدن , متهم کردن , بدادگاه

جلب کردن , احضار نمودن , عیب گرفتن از , عیب جویی کردن , تردید کردن در , باز داشتن , مانع شدن , اعلا- م جرم کردن , علیه کسی ادعا نامه تنظیم کردن , اعلا م جرم کردن , متهم کردن , تعقیب قانونی کردن .

اثاث

اثاث: اثاثه , اثاث خانه , سامان , اسباب , وسایل , مبل .

اثاره

اثاره: دسیسه کردن , توطئه چیدن , فریفتن .

اثبت

اثبت: بامثال فهمانیدن , بانمونه نشان دادن , ثابت کردن , در آمدن .

اثث

اثث: مبله کردن , دارای اثاثه کردن , مجهز کردن , مزین کردن , تهیه کردن .

اثخن

اثخن: کلفت کردن , ستبر کردن , ضخیم کردن , پرپشت کردن , کلفت تر شدن , غلیظ شدن .

اثر

اثر: عواقب بعدی , پس آیند , جای پا , مهر زدن , نشانندن , گذاردن , زدن , منقوش کردن , اثر , اثار مقدس , عتیقه , یادگار , باستانی , اثر , نشان , رد پا , جای پا , مقدار ناچیز , ترسیم , رسم , ترسیم کردن , ضبط کردن , کشیدن , اثر گذاشتن , دنبال کردن , پی کردن , پی بردن به , بدنبال کشیدن , بدنبال حرکت کردن , طفیلی بودن , دنباله دار بودن , دنباله داشتن , اثر پا باقی گذاردن , پیشقدم , پیشرو , دنباله .

اثر (مع الشد)

اثر (مع الشد): بیدار کردن , برانگیختن , تحریک کردن , خشمگین کردن , ازجادر بردن , اوقات تلخی کردن کردن , برانگیختن , بدتر کردن , تشدید کردن , خشمگین , براشفتن , برانگیختن , تحریک کردن , القاء کردن , تحریک کردن , دامن زدن , برانگیختن

و برافروختن ، خشمگین کردن ، ازار دادن ، اذیت کردن ، کسی را دست انداختن ، سخنان نیشدار گفتن ، اذیت و پوش دادن مو.

اثر عدا

اثر عدا: مخالف کردن ، دشمن کردن.

اثر علیه

اثر علیه: اثر ، نتیجه ، احساسات ، برخورد ، اثر کردن بر ، تغییر دادن ، متاثر کردن ، وانمود کردن ، دوست داشتن ، تمایل داشتن (به) ، تظاهر کردن به.

اثقب

اثقب: خلیدن ، سپوختن ، سوراخ کردن (بانیزه و چیز نوک تیزی) ، سفتن ، فرو کردن (نوک خنجر و غیره) ، شکافتن ، رسوخ کردن ، سوراخ ، پنجر ، سوراخ کردن ، پنجر شدن.

اثقل

اثقل: سنگین کردن ، اسباب زحمت شدن ، دست و پای (کسی را) گرفتن ، باز داشتن.

اثم

اثم: بدکرداری ، خلاف ، بزه ، جرم ، گناه ، بدرفتاری ، سوء عمل.

اثمار

اثمار: باروری ، برخورداری ، تمتع ، میوه اوری ، پایان ، استنتاج

اثنا عشر

اثنا عشر: دوازده ، دوازده گانه ، یک دوجین.

اثناء

اثناء: درمدت ، هنگام ، درجریان ، در طی.

اثنان

اثان: دو , عدد دو.

اثین

اثین: دوشنبه.

اثیر

اثیر: عنصراسمانی , اتر , اثیر , جسم قابل ارتجاعی که فضاوحتی فواصل میان ذرات اجسام را پر کرده و وسیله انتقال روشنایی و گرما میشود , مایع سبکی که از تقطیر الکل و جوهر گوگردبدست میایدو برای بیهوش کردن اشخاص بکار می رود.

اثیم

اثیم: ناپرهیزکار , بی دین , خدا نشناس , کافر , بد کیش.

اجابه

اجابه: پاسخ , پاسخ دادن.

اجازه

اجازه: اجازه , اذن , مرخصی , رخصت , باقی گذاردن , رها کردن , ول کردن , گذاشتن , دست کشیدن از , رهسپار شدن , عازم شدن , ترک کردن , : برگ دادن , اجازه

، پروانه ، جواز ، جواز شغل ، اجازه رفتن دادن ، پروانه دادن ، مرخص کردن .

اجاص

اجاص: الو ، گوجه ، الوی برقانی ، کار یا چیز دلچسب .

اجاص مجفف

اجاص مجفف: الو ، گوجه برقانی ، الوبخارا ، اراستن ، سرشاخه زدن ، هرس کردن .

اجبار

اجبار: اجبار ، اضطرار ، تهدید و اجبار .

اجبر

اجبر: بزور وادار کردن ، ناگزیر کردن .

اجتز

اجتز: رسیدن به ، سبقت گرفتن بر ، رد شدن از .

اجتماع

اجتماع: جلسه ، نشست ، انجمن ، ملاقات ، میتینگ ، اجتماع ، تلاقی ، همایش ، صف ارایی کردن ، دوباره جمع اوری کردن ، دوباره بکار انداختن ، نیروی تازه دادن به ، گرد آمدن ، سرو صورت تازه گرفتن ، پشتیبانی کردن ، تقویت کردن ، بالا بردن قیمت .

اجتماعی

اجتماعی: انسی ، دسته جمعی ، وابسته بجامعه ، اجتماعی ، گروه دوست ، معاشرتی ، جمعیت دوست ، تفریحی .

اجتمع

اجتمع: گرد اوری کردن ، تقاطع ، اشتراک ، ملاقات کردن ، مواجه شدن .

اجحاف

اجحاف: تبعیض ، تعصب ، غرض ، غرض ورزی ، قضاوت تبعیض امیز ، خسارت و ضرر ، تبعیض کردن ، پیش داوری .

اجذب

اجذب: جلب کردن , جذب کردن , مجذوب ساختن .

اجر

اجر: پردازه , پردازانه , مزد , دستمزد , اجرت , پاداش , پول , شهریه , اجاره کردن , دستمزد دادن به , اجیر کردن , مزد , دستمزد , اجرت , کار مزد , دسترنج , حمل کردن , جنگ بر پا کردن , اجیر کردن , اجر .

اجراء

اجراء: حکم , امر , اجازه , رخصت , حکمی , امری , اندازه , اندازه گرفتن , سنجیدن , رویه , پردازه .

اجره

اجره: بار , هزینه

, مطالبه هزینه , لنگراندازی , لنگرگاه , کرایه , کرایه مسافر , مسافر کرایه ای , خوراک , گذراندن , گذران کردن.

اجره البرید

اجره البرید: حمل بوسیله پست , ارسال پست , مخارج پستی , حق پستی , تمبر پستی.

اجرح

اجرح: آسیب زدن (به) , ازار رساندن(به).

اجش

اجش: خشن , گرفته , خرخری (درمورد صدا).

اجل

اجل: بیدرنگ , سریع کردن , بفعالیّت واداشتن , برانگیختن , سریع , عاجل , آماده , چالاک , سوفلوری کردن.

اجل (مع الشد)

اجل (مع الشد): بوقت دیگر موكول کردن , خاتمه یافتن (جلسه) , موكول بروز دیگر شدن , عقب انداختن , بتعویق انداختن , موكول کردن , پست تر دانستن , در درجه دوم گذاشتن.

اجلب

اجلب: آوردن , رساندن به , موجب شدن , آوردن , رفتن واوردن , بهانه , طفره.

اجلد

اجلد: شلاق زدن , تازیانه زدن , تنبیه کردن , انتقاد سخت کردن.

اجلس

اجلس: نشستن , جلوس کردن , قرار گرفتن.

اجمه

اجمه: بوته , بته , شاخ وبرگ.

اجمع

اجمع: همگرادنی کردن , خوشه چینی کردن , اینسو انسو جمع کردن.

اجمع مختارات ادبیه

اجمع مختارات ادبیه: گلچین ادبی جمع کردن.

اجنبی

اجنبی: بیگانه , خارجی , مخالف , مغایر , ناسازگار , غریبه بودن , ناسازگار بودن , بیگانه , اجنبی , غریبه , نامناسب.

اجنحه

اجنحه: نشان دارای دو بال که بهوانورد یا توپچی و دریا نورد یا دیدبان کار آزموده داده میشود.

اجهاد

اجهاد: کشش , زور , فشار , کوشش , درد سخت , تقلا- , در رفتگی یا ضرب عضو یا استخوان , آسیب , رگه , صفت
موروثی , خصوصیت نژادی , نژاد , اصل , زودبکار بردن , زور زدن , سفت کشیدن , کش دادن ,

زیاد کشیدن , پیچ دادن , کج کردن , پالودن , صاف کردن , کوشش زیاد کردن.

اجهاض

اجهاض: سقط جنین , بچه اندازی , سقط نوزاد نارس یا رشد نکرده , عدم تکامل.

اجهزه

اجهزه: تجهیزات.

اجهض

اجهض: بچه انداختن , سقط کردن , نارس ماندن , ریشه نکردن , عقیم ماندن , بی نتیجه ماندن , بجایی نرسیدن , نتیجه ندادن , عقیم ماندن , صدمه دیدن , اشتباه کردن , بچه انداختن (در اثر کسالت و بطور غیر عمدی).

احادی المقطع

احادی المقطع: یک هجایی.

احباط

احباط: پاداوچ , بیان قهقرایی (مثل < زنم مرد , مالم را بردند و سگم هم گم شد >), بیانی که هرچه پیش می رود اهمیتش کمتر میشود , بیان قهقرایی نمودن , یاس , ناامیدی , نومیدی , دلشکستگی , دلسردی , فتور , یاس , عقیم گذاری , خنثی سازی , محروم سازی , ناامیدی.

احبط

احبط: پیش دستی کردن بر , پیش جستن بر , پیش افتادن , ممانعت کردن , کمین , کمینگاه , خنثی کردن , هیچ کردن , باطل کردن , ناامید کردن , فکر کسی را خراب کردن , فاسدشدن.

احتجاج

احتجاج: اعتراض , پروتست , واخواست رسمی , شکایت , واخواست کردن , اعتراض کردن.

احتراس

احتراس: احتیاط , اقدام احتیاطی.

احتراق

احتراق: سوختن , سوخت , اشتعال , احتراق.

احترام

احترام: قدر , اعتبار , اقدام , رعایت ارزش , نظر , شهرت , ارجمندشمردن , لایق دانستن , محترم شمردم , رابطه , نسبت , رجوع , مراجعه , احترام , ملا حظه , احترام گذاشتن به , محترم داشتن , بزرگداشت , بزرگداشتن.

احترم

احترم: پسند کردن , تحسین کردن , حظ کردن , مورد شگفت قرار دادن

درشگفت شدن , تعجب کردن , متحیر کردن , متعجب ساختن .

احتضان

احتضان: خوابیدن روی تخم , بر خوابش , جوجه کشی , دوره نهفتگی یا کمون .

احتفاظ

احتفاظ: ابقا , نگهداری .

احتفال

احتفال: جشن , برگزاری جشن , تجلیل , بزم , جشن و سرور , خوشی , شادی , جشن و سرور , مجلل , با شکوه .

احتفل

احتفل: جشن گرفتن , عید گرفتن , ایین (جشن یاعیدی را) نگاه داشتن , تقدیس کردن , تجلیل کردن .

احتقار

احتقار: تحقیر , اهانت , خفت , خواری .

احتقر

احتقر: خوار شمردن , حقیر شمردن , تحقیر کردن , نفرت داشتن , نفرت داشتن از , بیزار بودن , بد دانستن , منزجر بودن , بیزار کردن , سبب بیزاری شدن , استهزاء , نیشخند , تمسخر , پوزخند , پوزخند زدن , باتمسخر بیان کردن .

احتکار

احتکار: اتحادیه صاحبان صنایع مشابه , کارتل , انحصار , امتیاز انحصاری , کالای انحصاری .

احتکار القله

احتکار القله: تولید کالا توسط افراد یا شرکتهای معدودی .

احتکاک

احتکاک: سایش , اصطکاک , مالش , اختلا ف , حساسیت .

احتکر

احتکر: بخود انحصار دادن , امتیاز انحصاری گرفتن.

احتل

احتل: اشغال کردن , تصرف کرد.

احتلال

احتلال: اشغال , تصرف , حرفه.

احتمال

احتمال: امکان , احتمال.

احتو

احتو: محتوی بودن , دارا بودن , دربرداشتن , شامل بودن , خودداری کردن , بازداشتن.

احتیاطی

احتیاطی: دریغ داشتن , مضایقه کردن , چشم پوشیدن از , بخشیدن , برای یدکی نگاه داشتن , در ذخیره نگاه داشتن , مضایقه , ذخیره , یدکی , لا-غر , نحیف , نازک , کم حرف , پس نهاد , کنار گذاشتن , پس نهاد کردن , نگه داشتن , اختصاص دادن , اندوختن , اندوخته , ذخیره , احتیاط , یدکی , تودار

بودن , مدارا.

احتیال

احتیال: ادم متقلب و فریبنده , فریب , گول , فریب دادن , خدعه کردن , گول زدن , جر زدن , فریب , حيله , کلاه برداری , تقلب , فن , گوش بر , شیاد , گوش بری کردن , گول زدن , مغبون کردن , فریب , کلاه برداری.

احتیالی

احتیالی: کلاه بردار , گول زن , حيله گر , فریب امیز.

احجز

احجز: بازداشتن , معطل کردن , توقیف کردن , توقیف کردن , ضبط کردن , نگه داشتن.

احد

احد: یکشنبه , مربوط به یکشنبه , تعطیل , یکشنبه را گذراندن.

احد افراد العائله المالکة

احد افراد العائله المالکة: سلطنتی , شاهانه , ملوکانه , همایونی , شاهوار , خسروانه.

احد عشر

احد عشر: یازده , عدد یازده.

احد کبار الملائکة

احد کبار الملائکة: فرشته ء مقرب , فرشته ء بزرگ.

احدائی

احدائی: طول , بعد افقی.

احدب

احدب: کوهان دار , گوژپشت.

احدث

احدث: در رسیدن , اتفاق افتادن , رخ دادن , روی دادن , روی دادن , رخ دادن اتفاق افتادن , واقع شدن , تصادفا برخورد کردن , پیشامد کردن , رخ دادن , واقع شدن , اتفاق افتادن.

احدس

احدس: قبلا تهیه دیدن , پیش بینی کردن , از پیش دانستن , دستور دادن , تعلیم دادن , آگاه کردن , درک کردن.

احذر

احذر: زنهاردادن , برحذر بودن , حذر کردن از , ملتفت بودن.

احذف

احذف: حذف کردن , محو کردن , تراشیدن , نابود کردن , حذف کردن از , انداختن , حذف کردن , از قلم انداختن.

احذیه

احذیه: پاپوش , کفش.

احراج

احراج: خجالت.

احرج

احرج: دست پاچه کردن , برافتن , خجالت دادن , شرمسار شدن.

احرق

احرق: سوزانیدن و خاکستر کردن , خاکستر کردن , سوزاندن , با آتش سوختن.

احرم

احرم: از ارث

محروم کردن , عاق کردن.

احزن

احزن: ازردن , جور و جفا کردن , غمگین کردن , غمگین کردن , غصه دار کردن , محزون کردن , اذیت کردن , اندوهگین کردن , غمگین کردن , افسرده شدن.

احساس

احساس: احساس , حس , شور , تاثیر , ظاهر , حواس پنجگانه , حس , احساس , هوش , شعور , معنی , مفاد , حس تشخیص , مفهوم , احساس کردن , پی بردن.

احسان

احسان: خیر خواهی , نیک خواهی , نوع پرستی , سخاوتمندی , التفات , توجه , مرحمت , مساعدت , طرفداری , مرحمت کردن , نیکی کردن به , طرفداری کردن.

احسب

احسب: حساب کردن , محاسبه کردن , شمردن , حساب پس دادن , روی چیزی حساب کردن , محسوب داشتن , گمان کردن.

احسد

احسد: غرولند کردن , غبطه خوردن , مضایقه کردن.

احشاء

احشاء: احشاء خوراکی مرغ خانگی و غیره (از قبیل دل و جگر) , خرده ریز , جزء.

احشر

احشر: پرکردن , چپاندن , خود را برای امتحان آماده کردن , باشتاب یاد گرفتن.

احصاء

احصاء: شمار , شمردن.

احصاء السكان

احصاء السكان: سرشماری , امار , احصاءیه , ممیزی مالیاتی .

احصائیات

احصائیات: امار , احصاءیه , فن امارگری , امارشناسی .

احصد

احصد: درو کردن , جمع اوری کردن , بدست آوردن .

احصل علیه

احصل علیه: بدست آوردن , فراهم کردن , گرفتن .

احضر

احضر: توجه کردن , مواظبت کردن , گوش کردن (به) , رسیدگی کردن , حضور داشتن (در) , در ملا- زمت کسی بودن , همراه بودن (با) , درپی چیزی بودن , از دنبال آمدن , منتظرشدن , انتظار کشیدن , انتظار داشتن .

احضن

احضن: بر خوابیدن , روی تخم خوابیدن , جوجه کشی کردن .

احط

احط: دورگرفتن , احاطه کردن ,

حلقه زدن , دارا بودن , شامل بودن , دربر گرفتن , محاصره کردن.

احط علما

احط علما: آشنا کردن , آگاه کردن , مسبوق کردن , مطلع کردن.

احفر

احفر: سیاه قلم کردن , قلم زدن (بوسیله تیزاب) , کنش کاو , دارای کنش کاو کردن , با کنش کاو بهم پیوستن , جفت کردن
نر و مادگی یا کام و زبانه لبه تخته و امثال آن.

احقن

احقن: تزریق کردن , زدن , اماله کردن , سوزن زدن.

احکام

احکام: محکم کردن , ثابت کردن , پرچ کردن , قاطع ساختن , گروه , پرچ بودن (مثل سرمیخ).

احکم

احکم: با حکم قضایی فیصل دادن , فتوی دادن (در) , داوری کردن , محکوم کردن , مقرر داشتن , دانستن , فرض کردن ,
فتوی دادن , حکم کردن , مقرر داشتن , فیصل دادن , داوری کردن , احقاق کردن , حکومت کردن , حکمرانی کردن , تابع
خود کردن , حاکم بودن , فرمانداری کردن , معیف کردن , کنترل کردن , مقرر داشتن.

احم

احم: حراست کردن , نیکداشت کردن , نگهداری کردن , حفظ کردن , حمایت کردن.

احمر

احمر: قرمز , سرخ , خونین , انقلابی , کمونیست.

احمر (فعل ماضی)

احمر (فعل ماضی): قرمز شدن , سرخ شدن , سرخاب مالیدن.

احمر الشفاه

احمر الشفاه: ماتيك لب , مداد لب.

احمق

احمق: خرصفت , نادان , خر , ابله , احمق , احمق , بيشعور , نابخرد , نادان , جاهل , ابلهانه , مزخرف , فاقد حس تشخيص ,
بي تميز , بي احتياط , بي ملاحظه , بي عرضه , ناشايسته , ناجور , بي معنى , بي منطق , لوده , مسخره , ادم ابله

, مقلد , میمون صفت , ادم انگل , دلچک , مسخره , گول زدن , فریب دادن , دست انداختن , ادم پریشان حواس , ادم کله خشک , بیچه ای که پریان بجای بیچه حقیقی بگذارند , بیچه ناقص الخلقه , ساده لوح .

احمل

احمل: رقم نقلی , رساندن , بردن , حمل کردن , نقل کردن , تجاهل کردن , نادیده پنداشتن , چشم پوشیدن , رد کردن , بی اساس دانستن , برسمیت نشناختن .

احی

احی: مجلس یادآوری , نگاه داشتن , جشن گرفتن , بیادگار نگاه داشتن .

احیاء

احیاء: یادبود , مجلس تذکر , مجلس یا جشن یادبود , احیا , تجدید , تمدید , استقرار مجدد , تقویت .

احیانا

احیانا: گاهی , بعضی اوقات , بعضی مواقع , گاه بگاهی .

اخ

اخ: برادر , همقطار .

اخ من الاب

اخ من الاب: نابرداری .

اخبار

اخبار: خبر , اخبار , اوازه .

اخبز

اخبز: گفتن , بیان کردن , نقل کردن , فاش کردن , تشخیص دادن , فرق گذاردن , فهمیدن .

اخبز

اخبز: پختن , طبخ کردن .

اخت

اخت: خواهر , همشیره , پرستار , دختر تارک دنیا , خواهری کردن.

اخت من الاب

اخت من الاب: ناخواهری , خواهراندر.

اختبار

اختبار: شنوایی , قدرت استماع , استماع , آزمایش هنرپیشه , سامعه , امتحان , آزمایش کردن , چیز عجیب , مسخره کردن , شوخی , پرسش و ازمون , ازمون , آزمایش , امتحان کردن , محک , معیار , امتحان کردن , محک زدن , ازمون کردن , آزمایش.

اختر

اختر: گزیدن , انتخاب کردن , خواستن , پسندیدن , برگزیدن , انتخاب کردن.

اختراع

اختراع: اختراع , ابتکار.

اخترع

اخترع: اختراع کردن , از پیش خود ساختن , ساختن , جعل کردن , چاپ زدن , تاسیس کردن.

اخترق

اخترق: تراوش

کردن , نفوذ کردن , نشر کردن , گذاشتن , در خطوط دشمن نفوذ کردن , نفوذ کردن در , بداخل سرایت کردن , رخنه کردن.

اختزال

اختزال: تند نویسی , مختصر نویسی .

اختصاری

اختصاری: کوتاه کردن , مختصر کردن , خلاصه کردن.

اختصاص

اختصاص: کالای ویژه , داروی ویژه یا اختصاصی , اسپسیالیته , اختصاص , کیفیت ویژه , تخصص , رشته اختصاصی , ویژه گری.

اختصاصی

اختصاصی: متخصص , ویژه گر , ویژه کار.

اختصاصی التشریح

اختصاصی التشریح: متخصص علم تشریح , تشریح کننده , کالبد شناس.

اختطاف

اختطاف: عمل ربودن (زن و بچه و غیره) , ربایش , دورشدگی , دوری از مرکز بدن , قیاسی , قیاس , دزدی هواپیما وسایر وساء ط نقلیه ومسافران ان.

اختطف

اختطف: ربودن , دزدیدن (شخص) , دور کردن , ادم دزدیدن , از مرکز بدن دور کردن (طب).

اختف

اختف: ناپدید شدن , غایب شدن , پیدا نبودن , ناپدید شدن , به صفر رسیدن.

اختفاء

اختفاء: ناپیدیدی , ناپیدا شدن , نامرئی شدن.

اختلاس

اختلاس: اختلاس , دزدی , حیف و میل.

اختلاف

اختلاف: فرق , تفاوت , اختلاف- ف , تفاوت , تفاضل , عدم تجانس , اختلاف ف , دگرگونی , تغییر , ناپایداری , بی ثباتی , تغییرپذیری , وابسته به تغییر و دگرگونی.

اختلس

اختلس: اختلاس کردن , دستبرد زدن به , حیف و میل کردن , دزدیدن , بالا کشیدن , اختلاس کردن.

اختلف

اختلف: فرق داشتن , اختلاف- ف داشتن , تفاوت داشتن , ناهمراهی بودن , موافق نبودن , مخالف بودن , ناسازگار بودن , نساختن با , مخالفت کردن با , مغایر بودن.

اختلف

اختلف: ساختن , وانمود کردن , بخود بستن , جعل کردن.

اخمتمار

اخمتمار: تخمیر.

اخنن

اخنن: ختنه کردن.

اختلف

اختلف: خفقان ,

خفه شدن , خفگی , خفه کردن , بستن , مسدود کردن , انسداد , اختناق , دریچه , ساسات (ماشین).

اختیار

اختیار: پسند , انتخاب , چیز نخبه , برگزیده , منتخب , چیدن , کندن , کلنگ زدن و(به) , باخلال پاک کردن , خلال دندان
بکاربردن , نوک زدن به , برگزیدن , بازکردن(بقصد دزدی) , ناخنک زدن , عیبجویی کردن , دزدیدن , کلنگ , زخمه ,
مضرب , خلال دندان (toothpick) خلال گوش (earpick) , هرنوع الت نوک تیز , گزین , انتخاب , گزینش

اختیاری

اختیاری: احتیاطی , بصیرتی , اختیاری , انتخابی.

اخذ

اخذ: فریب خوردن , گول زدن , اغفال کردن , فریفتن , فریب دادن , گول زدن , اغفال کردن , مغبون کردن.

اخذود

اخذود: شیار , خیاره , خط , گودی , جدول , کانال , خان تفنگ , (mj) , کارجاری ویکنواخت , عادت زندگی , خط
انداختن , شیار دار کردن , مستی , شور , شهوت , فحلی , گشن آمدن , گرمی , مست شهوت شدن , شور پیدا کردن , فحل
شدن , رد جاده , اثر , خط شیار , عادت , روش , شیار دار کردن , خط انداختن.

اخذ

اخذ: زمان گذشته فعل.عکات

اخذل

اخذل: دلسرد کردن , نومید کردن.

اخرس

اخرس: زبان بسته , لال , گنگ , بی صدا , کند ذهن , بی معنی , لال کردن , خاموش کردن , بی زبان , صامت , کسر کردن
, خفه کردن.

اخرق

اخرق: بدترکیب , زمخت , خام دست , نازموده.

اخص

اخص: اخته کردن , تضعیف کردن.

اخصاء

اخصاء: اخته کردن , اختگی.

اخصائی الامراض البولیه

اخصائی الامراض البولیه: ویژه گر بیماریهای

دستگاه ادرار.

اخصائی الولاده

اخصائی الولاده: ماما , متخصص زایمان , قابله , پزشک متخصص زایمان.

اخصائی بعلم الانساب

اخصائی بعلم الانساب: شجره شناس.

اخصائی بعلم الوراثة

اخصائی بعلم الوراثة: نسل شناس.

اخصاب

اخصاب: لقاح , عمل کود دادن.

اخصم

اخصم: کم کردن , کسر کردن , وضع کردن.

اخصر

اخصر: سبز , خرم , تازه , ترو تازه , نارس , بی تجربه , رنگ سبز , (در جمع) سبزیجات , سبز شدن , سبز کردن , سبزه , چمن , معتدل.

اخصع

اخصع: تحت انقیاد در آوردن , مطیع کردن , منکوب کردن.

اخطا

اخطا: ادم کردن واحمق , ساده لوح , خطا کردن , در اشتباه بودن , غلط بودن , گمراه شدن , بغلط قضاوت کردن.

اخطا تلفظ

اخطا تلفظ: غلط تلفظ کردن.

اخطا فی وضع

اخطا فی وضع: درجای عوضی گذاشتن , گم کردن , جا گذاشتن.

اخطار

اخطار: اخطار , آگاه سازی.

اخطب

اخطب: نامزد کردن , مراسم نامزدی بعمل آوردن , نوشتن , نقش کردن , حجاری کردن روی سطوح و ستونها , حکاکی کردن , ثبت کردن , سخنرانی کردن , نطق کردن , خواندن , رونویسی کردن , نوشتن , تالیف کردن , انشا کردن , تحریر کردن.

اخطبوط

اخطبوط: چرتنه , روده پای , هشت پا , هشت پایک , اختپوس.

اخف

اخف: پنهان کردن , نهان کردن , نهفتن , ترساندن , مرعوب کردن , تشر زدن به , نهیب زدن به , بس بودن , کفایت کردن , کافی بودن , بسنده بودن.

اخفق فی تقدیر

اخفق فی تقدیر: ناچیز پنداشتن , دست کم گرفتن , تخمین کم.

اخل

اخل: تهی کردن , خالی کردن , تخلیه مزاج کردن , ترک کردن , محروم کردن , تعطیل کردن , خالی کردن , تهی کردن , تخلیه کردن.

اخلاص

اخلاص: صدق و صفا ,

بی ریایی ، خلوص ، صمیمیت.

اخلاقی

اخلاقی: وابسته به علم اخلاق.

اخلاقیه

اخلاقیه: سیرت ، اخلاقیات ، اخلاق.

اخلال

اخلال: قصور در انجام امری ، اهمال.

اخلط

اخلط: جور کردن ، طبقه بندی کردن ، مناسب بودن ، هم نشین شدن ، ممزوج شدن ، آمیختن ، بخاطر آوردن ، ذکر کردن ، مخلوط کردن.

اخلع

اخلع: معزول کردن ، عزل نمودن ، خلع کردن ، جابجا کردن ، از جادر رفتن (استخوان).

اخلق

اخلق: خلق شدن ، افریدن ، ایجاد کردن.

اخذق

اخذق: خفه کردن ، مختنق کردن ، خناق پیدا کردن ، گلوی کسی را فشردن ، خفه کردن.

اخوه

اخوه: برادری ، اخوت ، انجمن اخوت ، صنف ، اتحادیه.

اخوی

اخوی: برادرانه ، از روی مهربانی ، از روی دوستی ، دوستانه ، برادرانه ، برادر وار ، اءتلافی ، اتحادی.

اخیر

اخیر: عقب ترین ، پسین ، دورترین ، آخر ، آخری ، عقب تر ، دومی ، این یک ، اخیر ، تازه ، جدید ، اخیر ، متاخر ، جدیدالتاسیس .

اخیرا

اخیرا: بالا خره ، عاقبت ، سرانجام .

اد

اد: مراسمی را بجا آوردن ، اداره کردن ، بعنوان داور مسابقات را اداره کردن ، انجام دادن ، کردن ، بجا آوردن ، اجرا کردن ، بازی کردن ، نمایش دادن ، ایفا کردن .

اداء

اداء: اجرا ، نمایش ، ایفا ، کاربرجسته ، شاهکار .

ادات

ادات: دستگاه ، اسباب ، الت کوچک ، مکانیکی ، جزء (اجزای) ، ابزار ، اسباب ، انبر ، الت ، افزار ، ابزار ، اسباب ، اجراء ، انجام ، انجام دادن ، ایفاء کردن ، اجراء کردن تکمیل کردن ، الت ، افزار ، ابزار ، اسباب ، الت دست ، دارای ابزار کردن ،

بصورت ابزار در آوردن ، لوازم آشپزخانه ، وسایل ، اسباب ، ظروف .

اداره

اداره: ادارهء كل ، حكومت ، اجرا ، الغاء ، سوگند دادن ، تصفيه ، وصايت ، تقسيمات جزء وزارتخانه ها در شهرها ، فرمداری ، اداره ، ترتيب ، مدیریت ، مدیران ، کارفرمایی .

اداری

اداری: اداری ، اجرایی ، مجری .

ادانه

ادانه: محکومیت .

ادب

ادب: ادبیات ، ادب و هنر ، مطبوعات ، نوشتجات .

ادبی

ادبی: ادبی ، کتابی ، ادیبانه ، ادیب ، وابسته به ادبیات ، ادبیاتی .

ادحض

ادحض: رد کردن ، تکذیب کردن ، اشتباه کسی را اثبات کردن .

ادخال

ادخال: الحاق ، جوف گذاری .

ادخل

ادخل: ثبت کردن ، داخل شدن ، فهمیدن ، درک کردن ، استنباط کردن ، وارد کردن ، گماشتن بر ، آشنا کردن ، القاء کردن .

ادخل المستشفى

ادخل المستشفى: بستری کردن ، در بیمارستان .

ادر

ادر: اداره کردن , تقسیم کردن , تهیه کردن , اجرا کردن , توزیع کردن , تصفیه کردن , نظارت کردن , وصایت کردن , انجام دادن , اعدام کردن , کشتن , رهبری کردن(ارکستر).(n.): مدیر , رئیس , مدیر تصفیه , وصی , اداره کردن , گرداندن , از پیش بردن , اسب اموخته , نگهداری کردن از , وجه کردن , پرستاری کردن , مواظب بودن , متمایل بودن به , گرایش داشتن.

ادراج

ادراج: گنجایش , دربرداری , دخول , شمول.

ادراک

ادراک: شناخت , ادراک , دریافت , قوه ادراک.

ادرک

ادرک: درک کردن , دریافتن , مشاهده کردن , دیدن , ملا حظه کردن , تحقق بخشیدن , پی بردن.

ادع

ادع: دعوت کردن , طلبیدن , خواندن , وعده گرفتن , مهمان کردن , وعده دادن.

ادعاء

ادعاء: اظهار , ادعا , بهانه , تایید , ادعا , دعوی

, مطالبه , ادعا کردن.

ادغام

ادغام: ادغام , اتحاد دو صوت , صدای ترکیبی , مصوت مرکب.

ادفع

ادفع: با برق اب طلا یا نقره دادن به , اب فلزی دادن , ابکاری فلزی کردن , وادار کردن , بران داشتن , مجبور ساختن , بجلو راندن , سوق دادن , بردن , حرکت دادن.

ادفن

ادفن: بخاک سپردن , دفن کردن , از نظر پوشاندن , زیرخاک کردن , دفن کردن , مقبره ساختن , در خاک نهادن , مدفون ساختن , در قبر نهادن , زیر خاک پوشاندن.

ادمان

ادمان: اعتیاد.

ادمان الخمور

ادمان الخمور: میخوارگی , اعتیاد به نوشیدن الکل , تاثیر الکل در مزاج.

ادمان المسکرات

ادمان المسکرات: میل مفرط به نوشابه های الکلی , جنون الکلی.

ادمج

ادمج: امیختن , توام کردن (ملقمه فلزات با جیوه) , افزودن , زیاد کردن , علا-وه کردن , زیاد شدن , تقویت کردن , یکی کردن , ممزوج کردن , ترکیب کردن , فرورفتن , مستهلک شدن , غرق شدن.

ادن

ادن: محکوم کردن , محکوم شدن.

ادناه

ادناه: پیش از این , پیشتر , سابقا , قبلا , تاکنون.

ادهش

ادهش: متحیر کردن , گیج کردن , گیج , متحیر , مبهوت کردن.

ادهن

ادهن: روغن مالی کردن , تدهین کردن.

ادویی

ادویی: خشت , خشت خام , خاک مخصوص خشت سازی.

اذا

اذا: اگر , چنانچه , ایا , خواه , چه , هر گاه , هر وقت , ای کاش , کاش , اگر , چنانچه , شرط , حالت , فرض , تصور , بفرض.

اذبل

اذبل: پژولیدن , پژمرده کردن یا شدن , پلا سیده شدن.

اذلال

اذلال: تحقیر امیز , پست سازنده , خفیف کننده , تحقیر , احساس حقارت , فروتنی , افتادگی , تواضع

و حقارت ، تحقیر.

اذل

اذل: پست کردن ، تحقیر کردن ، اهانت کردن به.

اذن

اذن: گوش ، شنوایی ، هراتی شبیه گوش یا مثل دسته کوزه ، خوشه ، دسته ، خوشه دار یا گوشدار کردن.

اذهب

اذهب: رفتن ، روانه ساختن ، رهسپار شدن ، عزیمت کردن ، گذشتن ، عبور کردن ، کار کردن ، گشتن ، رواج داشتن ، تمام شدن ، راه رفتن ، نابود شدن ، روی دادن ، بران بودن ، درصدد بودن ، راهی شدن.

اذهل

اذهل: سراسیمه کردن ، گیج کردن ، بی حس کردن ، حیرت زده کردن ، گیجی.

اذی

اذی: آسیب ، صدمه ، اذیت ، زیان ، ضرر ، خسارت ، آسیب رساندن ، صدمه زدن ، گزند ، آزار رساندن ، آسیب زدن به ، ازردن ، اذیت کردن ، جریحه دار کردن ، خسارت رساندن ، آسیب ، آزار ، زیان ، صدمه ، غبن ، زیان حاصله در اثر عدم اجرای عقدی ، زخم ، جراحت ، خسارت ، آسیب.

اراده

اراده: خواست ، اراده ، از روی قصد و رضا ، از روی اراده.

اربط

اربط: بستن ، پیوستن ، پیوست کردن ، ضمیمه کردن ، چسباندن ، نسبت دادن ، گذاشتن ، ضبط کردن ، توقیف شدن ، دلبسته شدن ، بستن ، محکم کردن ، چسباندن ، سفت شدن ، ضربه شدید ، اظهار نظر شدیدوتند ، حلقه ، کمربند بستن ، بستن ، احاطه کرده ، محاصره کردن ، نیرومند کردن ، آماده کردن ، محکم کردن ، بهم پیوستن ، بهم وصل کردن.

اربعاء

اربعاء: چهارشنبه ، هر چهارشنبه یکبار.

اربعه

اربعه: چهار , عدد چهار.

اربعه عشر

اربعه عشر: عدد چهارده , چهارده

تایی.

اربعون

اربعون: چهلیم , چهلیمین , چهل , چهلیمین , یک چهلیم.

اربک

اربک: مشوش کردن , دست پاچه کردن , مبهوت کردن , عدم هم اهنگی داشتن.

اریه

اریه: کشاله ران , بیخ ران , محل تلاقی دو طاق , دوطاقه کردن , مثل خوک فریاد کردن , غرولند کردن.

ارتباط

ارتباط: وابستگی , تعلق , ضمیمه , دنبال , ضبط , حکم , دلبستگی , نامزدی , اشتغال , مشغولیت.

ارتجاف

ارتجاف: بال زنی دسته جمعی , لرزش , اهتزاز , بال و پر زنی , حرکت سراسیمه , بال بال زدن (بدون پریدن) , لرزیدن , در اهتزاز بودن , سراسیمه بودن , لرزاندن.

ارتجال

ارتجال: بدیهه گویی , بدیهه سازی , حاضر جوابی , تعبیه , ابتکار.

ارتجالا

ارتجالا: بالبداهه , بداهتا , بی مطالعه , تصنیف , کاری که بی مطالعه و بمقتضای وقت انجام دهند , بالبداهه حرف زدن.

ارتجف

ارتجف: لرزیدن , مرتعش شدن , لرز , لرزه , ارتعاش , ترساندن , لرزاندن , مرتعش ساختن , رعشه.

ارتجل

ارتجل: بالبداهه گفتن , فوراً تهیه کردن , بی اندیشه یا بی مطالعه درست کردن , بالبداهه ساختن , انا ساختن , تعبیه کردن.

ارتح

ارتح: لیت دادن , شل کردن , کم کردن , تمدد اعصاب کردن , راحت کردن.

ارتد

ارتد: از دین برگشتن , مرتد شدن , برگشتن , سیرقه‌قزایی کردن.

ارتداد

ارتداد: ارتداد , ترک ایین , ترک عقیده , برگشتگی از دین , پناهندگی , فرار , ارتداد , عیب.

ارتطم

ارتطم: تجاوز کردن , تخطی کردن , حمله کردن , خرد کردن , پرت کردن.

ارتعش

ارتعش: کتان صحرائی , لرزیدن , تلوتلو خوردن.

ارتفاع

ارتفاع: فرازا , بلندی , ارتفاع , فراز , منتها درجه , مقام رفیع , منزلت ,

بلندی , جای بلند ویرامدگی , ترفیع , بلندی , رفعت , ارتفاع , جای مرتفع , آسمان , عرش , منتها درجه , تکبر , دربحبوحه , ارتفاعات , عظمت , بالا بردن , ترقی دادن , اضافه حقوق , برخاستن , ترقی کردن , ترقی خیز.

ارتفاع ضغط الدم

ارتفاع ضغط الدم: فشار خون , بیماری فشار خون , افزایش فشار خون.

ارتکب

ارتکب: سپردن , مرتکب شدن , اعزام داشتن برای (مجازات و غیره) , متعهد بانجام امری نمودن , سرسپردن , مرتکب شدن , مرتکب کردن , مقصر بودن.

ارتیاب

ارتیاب: بی اعتمادی , بدگمانی , سوء ظن , اعتماد نداشتن.

ارث

ارث: میراث , ترکه , ارثی که بنا بوصیت رسیده , ترکه , دارایی منقولی که بارث رسیده باشد.

ارثدو کسی

ارثدو کسی: فریور , درست , دارای عقیده درست , مطابق عقاید کلیسای مسیح , مطابق مرسوم , پیرو کلیسای ارتدکس , فریوری , راست دینی , ارتدکسی.

ارجاع

ارجاع: بالا جستن , پس جستن , پریدن , گراف گویی کردن , مورد توپ و تشرقرار دادن , بیرون انداختن , پرش , جست , گراف گویی.

ارجتینی

ارجتینی: نقره ای , نقره , فلز اب نقره ای.

ارجوان

ارجوان: رنگ ارغوانی , زرشکی , جامه ارغوانی , جاه و جلال , ارغوانی کردن یا شدن.

ارجوحه

ارجوحه: بانوج , نوج یا تخنخوابی که از کرباس یا تور درست شده , الله کلنگ , بالا وپایین رفتن , الله کلنگ کردن.

ارح

ارح: رها کردن (از بار یا مانع) , از قید آزاد کردن.

ارخاء

ارخاء: سست سازی , تخفیف , تمدد اعصاب , استراحت.

ارخییل

ارخییل: مجمع الجزائر.

ارد

ارد: طلب کردن , پیگردی کردن.

اردع

اردع: بازداشتن , ترساندن , تحذیر کردن.

ارز

ارز: سدر , سرو , سروازاد ,

چوب سرو , رنگ قرمز مایل به زرد.

ارسال

ارسال: منتشر کردن , اشاعه دادن , رساندن , پخش کردن (از رادیو) , سخن پراکنی , انتقال , عبور , ارسال , سرایت , اسبابی که بوسیله آن نیروی موتور اتمییل بچرخه‌ها منتقل میشود , فرا فرستی , فرا فرستادن , سخن پراکنی.

ارسالیه

ارسالیه: گسیل , گسیل داشتن , گسیل کردن , اعزام داشتن , روانه کردن , فرستادن , مخابره کردن , ارسال , انجام سریع , کشتن , شتاب , پیغام.

ارستقراطیه

ارستقراطیه: حکومت اشرافی , طبقه اشراف.

ارستوقراطی

ارستوقراطی: عضو دسته اشراف , طرفدار حکومت اشراف , نجیب زاده , اشرافی , اعیانی.

ارسل

ارسل: فرستادن , ارسال داشتن.

ارشادی

ارشادی: پی برنده , کشف کننده , اکتشافی , ابتکاری , بحث اکتشافی.

ارشیدوق

ارشیدوق: دوک بزرگ (لقب شاهزادگان اتریش).

ارشیف

ارشیف: بایگانی , ضبط اسناد و اوراق بایگانی.

ارشیفات

ارشیفات: بایگانی.

ارصادی

ارصادی: هواشناس.

ارض

ارض: خاک , زمین , سطح زمین , کره زمین , دنیای فانی , سکنه زمین , با خاک پوشاندن , زمین , خاک , میدان , زمینه , کف دریا , اساس , پایه , بنا کردن , برپا کردن , بگل نشانیدن , اصول نخستین را یاد دادن(به) , فرود آمدن , بزمین نشستن , اساسی , زمان ماضی فعل. دنءرگ , زمین , خشکی , خاک , سرزمین , دیار , به خشکی آمدن , پیاده شدن , رسیدن , بزمین نشستن , سرزمین , خاک , خطه , زمین , ملک , کشور , قلمرو.

ارض (فعل ماض)

ارض (فعل ماض): خشنود و راضی کردن , لذت دادن(به) , مفتخر کردن , جبران کردن , خرسند کردن , راضی کردن , خشنود کردن , قانع کردن.

ارض

الاجداد

ارض الاجداد: وطن , کشور , میهن.

ارض بور

ارض بور: زمین بایر , دشت , لنگر انداختن , اهل شمال افریقا , مسلمان.

ارض محروثه

ارض محروثه: زرد کمرنگ , غیره مزروع (زمین) , ایش , زمین شخم شده و نکاشته , بایر گذاشته , ایش کردن شخم کردن.

ارض مشاعه

ارض مشاعه: عمومی , معمولی , متعارفی , عادی , مشترک , پیش پاافتاده , پست , عوامانه , : مردم عوام , عمومی , مشارکت کردن , مشاع بودن , مشترکا استفاده کردن.

ارضاء

ارضاء: خشنودی , لذت , سر بلندی.

ارضخ

ارضخ: تسلیم شدن , تن در دادن , راضی شدن , رضایت دادن , موافقت کردن , آرام کردن.

ارضی

ارضی: زمینی , خاکی , این جهانی , دنیوی.

ارضیه

ارضیه: کف , اشکوب , طبقه.

ارعب

ارعب: وحشی یا حیوان صفت کردن , وحشی شدن.

ارغم

ارغم: مجبور کردن , وادار کردن.

ارفض

ارفض: ناپسند شمردن , رد کردن , تصویب نکردن.

ارفض تملک

ارفض تملک: مالکیت چیزی را انکار کردن , رد کردن , از خود ندانستن , نشناختن , عاق کردن.

ارفع

ارفع: بلند کردن , بالا- بردن , ترفیع دادن , عالی کردن , نشاط دادن , افزایش دادن , بلند کردن , متعال کردن , تجلیل کردن , تمجید کردن , بلند کردن , کشیدن , بزرگ کردن , جابجا کردن , باد کردن , تقلا کردن.

ارفق

ارفق: درمیان گذاشتن , در جوف قرار دادن , به پیوست فرستادن , حصار یا چینه کشیدن دور.

ارق

ارق: بیخوابی (غیر عادی) , مرض بیخوابی.

ارکع

ارکع: زانو خم کردن , رکوع کردن , سجود کردن.

ارمل

ارمل: مرد زن مرده.

ارمله

ارمله: بیوه , بیوه زن , بیوه کردن , بیوه شدن.

ارنب

ارنب: پینه , ورم , اسم حیوان دست آموز (مثل خرگوش) , خرگوش

, شکار خرگوش کردن.

ارنب بری

ارنب بری: خرگوش , خرگوش صحرائی , گوشت خرگوش , مسافر بی بلیط , بستوه آوردن , رم دادن.

ارهاب

ارهاب: دهشت , ترس زیاد , وحشت , بلا , بچه شیطان , اربابگری , ایجاد ترس و وحشت در مردم.

ارهابی

ارهابی: اربابگر , طرفدار ارباب و تهدید.

ارهب

ارهب: اربابگری کردن , با تهدید و ارباب کاری انجام دادن , با تهدید و ارباب حکومت کردن , ترور کردن.

ارو

ارو: داستانی را تعریف کردن , داستان سرایی کردن , نقلی کردن , شرح دادن.

ارواح

ارواح: مشروبات الکلی.

اریکه

اریکه: تخت , نیمکت , خوابانیدن , در لفافه قرار دادن , دوظرفیتی , دارای دوظرفیت , دوبنیانی , نیمکت , نیمکت مبلی نرم و فبری.

ازاحه

ازاحه: جابجاشدگی , دررفتگی (استخوان یا مفصل) , جانشین سازی , جابجاشدگی , تغییر مکان.

ازاله

ازاله: زدودگی , رفع , رفع , ازاله.

ازح

ازح: جابجا کردن , جانشین (چیزی) شدن , جای چیزی را عوض کردن , تبعید کردن.

ازحف

ازحف: خزیدن , مورمور شدن.

ازدحام

ازدحام: فشردن , چلانیدن , له شدن , خردشدن , باصدا شکستن , شکست دادن , پیروزشدن بر.

ازدراء

ازدراء: بی احترامی , بی حرمتی , اهانت , عدم رعایت , تمسخر , تحقیر , بی اعتنائی , حقارت , خوار شمردن , اهانت کردن , استهزاء کردن , خردانگاری , خردانگاشتن.

ازدهار

ازدهار: غرش (توپ یا امواج) , صدای غرش , غریو , پیشرفت یا جنبش سریع و عظیم , توسعه عظیم (شهر) , غریدن , غریو کردن (مثل بوتیمار) , بسرعت در قیمت ترقی کردن , توسعه یافتن , تزیینات نگارشی , جلوه , رشد کردن , نشوونما کردن , پیشرفت کردن , زینت کاری کردن , شکفتن , برومند شدن , آباد شدن , گل کردن , موفقیت

, کامیابی , کامکاری.

ازدهر

ازدهر: پیشرفت کردن , رونق یافتن , کامیاب شدن.

ازدواجیه

ازدواجیه: توجه ناگهانی و دلسردی ناگهانی نسبت بشخص یا چیزی , دمدمی مزاجی , دارای دو جنبه.

ازرع

ازرع: کشت کردن , زراعت کردن (در) , ترویج کردن.

ازرق

ازرق: ابی , نیلی , مستعد افسردگی , دارای خلق گرفته .اسمان , اسمان نیلگون.

ازعاج

ازعاج: دلخوری , ازار , اذیت , ممانعت , ازردگی , رنجش , رنجش اور , بی آرام کردن , ناراحت کردن , اسوده نگذاشتن , اشفتن , مضطرب ساختن , بی قراری , ناآرامی , زحمت , ناراحتی , دردسر , ناسازگاری , ناجوری , نامناسبی , آسیب , اذیت , اسباب زحمت.

ازعج

ازعج: تند و تیز کردن , ترش کردن , تلخ و گس کردن , دلخور کردن , ازردن , رنجاندن , اذیت کردن , بستوه آوردن , خشمگین کردن , تحریک کردن , مزاحم شدن , مختل کردن , مزاحم شدن , زودرنج , رنجش , کدورت , قهر , قهر کردن , رنجیدن , پژمرده شدن.

ازعم

ازعم: اقامه کردن , دلیل آوردن , اراءه دادن.

ازفر

ازفر: بیرون دادن , زفیر کردن , دم برآوردن.

ازل

ازل: بیکران , لا یتناهی , نامحدود , بی اندازه , سرمد.

ازمه

ازمه: بحران , صدای خرد کردن یا خرد شدن چیزی زیر دندان یا زیر چرخ و غیره , خرد شدن.

ازمیل

ازمیل: اسکنه , قلم درز , بااسکنه تراشیدن.

ازن

ازن: فاحشه بازی کردن , زنا کردن , (=fornicated) بشکل طاق , قوسی شکل , طاقی شکل , بجلو خم شده.

ازیز

ازیز: وزوز کردن , ورور کردن , نامشخص حرف زدن , وزوز , ورور , شایعه , مهمه , اوازه , هواپیما را با سرعت

ویزاویه تند بیالا راندن , زوم , با صدای وزوز حرکت کردن , وزوز , سرعت ترقی کردن یا بالا رفتن , فاصله عدسی را کم و زیاد کردن.

اساءه

اساءه: بد بکار بردن , بد استعمال کردن , سو استفاده کردن از , ضایع کردن , بد رفتاری کردن نسبت به , تجاوز به حقوق کسی کردن , به زنی تجاوز کردن , ننگین کردن.

اساءه الفهم

اساءه الفهم: سوء تفاهم , عدم درک.

اساس

اساس: پایه ای , اساسی , زمينه , اساس , پایه , مفتاح , راهنما , نطق اصلی کردن.

اساسا

اساسا: بطور اساسی.

اساسی

اساسی: بنیادی.

اسال

اسال: پرسیدن , جويا شدن , خواهش کردن , برای چیزی بی تاب شدن , طلبیدن , خواستن , دعوت کردن.

اسبانی

اسبانی: اسپانیولی , اسپانیایی.

اسبانیا

اسبانیا: کشور اسپانیا.

اسبیت

اسبیت: زمستان را در بیهوشی بسر بردن , بخواب زمستانی رفتن (گیاهان و جانوران).

اسبریسو

اسبریسو: نوعی قهوه که بوسیله فشار بخار آماده میشود.

اسبستوس

اسبستوس: پنبه نسوز، پنبه کوهی، سنگ معدنی دارای رشته های بلند (مانند امفیبل).

اسبق

اسبق: مقدم بودن، جلوتر بودن از، اسبق بودن بر.

اسبقیه

اسبقیه: مقدم، پیشین.

اسبوع

اسبوع: هفته، هفت روز.

اسبوعان

اسبوعان: دو هفته، چهارده روز، هر دو هفته یکبار.

اسبوعی

اسبوعی: هفتگی، هفته ای یکبار، هفته به هفته.

اسبیرانتو

اسبیرانتو: اسپرانتور، زبان بین المللی.

اسبیرین

اسبیرین: اسپرین.

استاء

استاء: خوش ایند نبودن، رنجانیدن، دلگیر گردن، ناخرسند کردن، ناراضی کردن، ناخشنود کردن، رنجانیدن.

استاء منه

استاء منه: منزجر شدن از , رنجیدن از , خشمگین شدن از , اظهار تنفر کردن از , اظهار رنجش کردن.

استاذ

استاذ: اقا , لرد یا نجیب زاده , رئیس یا استاد یا عضو دانشکده , پوشیدن , برتن کردن , استاد , پرفسور , معلم دبیرستان یا دانشکده.

استاصل

استاصل: از بیخ

کندن , قطع کردن , بریدن و خارج کردن.

استبد

استبد: ستم کردن , مستبدانه حکومت کردن.

استبدادی

استبدادی: مطلق , مستقل , استبدادی.

استبدل

استبدل: جایگزین کردن.

استثمار

استثمار: اعطای نشان , سرمایه گذاری , دادن امتیاز , تفویض , سرمایه گذاری , مبلغ سرمایه گذاری شده.

استثمر

استثمر: گذاردن , نهادن , منصوب کردن , اعطاء کردن سرمایه گذاردن.

استثن

استثن: محروم کردن , راه ندادن به , بیرون نگاه داشتن از , مانع شدن , مستثنی کردن.

استثناء

استثناء: استثنا , ممانعت , محرومیت , معافیت.

استثنائی

استثنائی: استثنایی , فوق العاده , غیرعادی , شگفت اور.

استجب

استجب: پاسخ دادن , واکنش نشان دادن , پاسخ.

استجد

استجد: خواهش کردن (از), خواستن, گدایی کردن, استدعا کردن, درخواست کردن.

استجمام

استجمام: خلق مجدد, تفریح, سرگرمی.

استجواب

استجواب: باز جویی.

استجوب

استجوب: استنطاق کردن, تحقیق کردن, باز جویی کردن.

استحضار الارواح

استحضار الارواح: غیبگویی (از طریق ایجاد رابطه با مردگان).

استحق

استحق: سزیدن, سزاوار بودن, شایستگی داشتن, لایق بودن, استحقاق داشتن.

استحقاق

استحقاق: شایستگی, سزاواری, لیاقت, استحقاق, شایسته بودن, استحقاق داشتن.

استحلب

استحلب: بشکل ذرات ریز و پایدار درآوردن (جسمی در محلولی), بحالت تعلیق درآوردن.

استحلف

استحلف: سوگند دادن, قسم دادن, لا به کردن, تقاضا کردن, به اصرار تقاضا کردن (از).

استحم

استحم: شستشو کردن, استحمام کردن, شستشو, ابتنی.

استحوادی

استحوادی: عقده ای , دستخوش یک فکر یا میل قوی.

استخبارات

استخبارات: هوش , زیرکی , فراست , فهم , بینش , آگاهی , روح پاک یا دانشمند , فرشته , خبرگیری , جاسوسی.

استخدام

استخدام: استعمال کردن , بکار گماشتن , استخدام کردن , مشغول کردن , بکار گرفتن , شغل.

استخدم

استخدم: گردانیدن , اداره کردن , خوب بکار بردن.

استخفاف

استخفاف: بی احترامی , توهین

، بی اعتباری ، خوار شماری ، کاهش ، انکار فضیلت.

استدع

استدع: احضار نمودن (بمحکمه) ، با تنظیم کیفر خواست متهمی را بمحاکمه خواندن ، احضار کردن ، فراخواندن ، برگرداندن ، بیرون کشیدن ، فراخوانی ، احضار ، فراخواستن ، فراخواندن ، احضار قانونی کردن.

استدعاء

استدعاء: بیاد آوردن ، فراخواندن ، معزول کردن.

استدلال

استدلال: استنتاج.

استراتیجی

استراتیجی: سوق الجیشی ، وابسته به رزم ارایی.

استراتیجیه

استراتیجیه: رزم ارایی ، استراتژی ، فن تدابیر جنگی ، فن لشکرکشی.

استراحه

استراحه: انقصال ، شکستگی ، شکستن ، سرسرای تاتر ، مرکز اجتماع ، راهرو بزرگ ، تنفس (بمعنی زنگ تنفس یا فاصله میان دو پرده نمایش) باد خور ، غیر داءم ، نوبه ای ، تنفس دار ، اسایش ، استراحت ، محل استراحت ، اسودن ، استراحت کردن ، ارمیدن ، تجدید قوا ، کردن ، تکیه دادن ، متکی بودن به ، الباقی ، نتیجه ، بقایا ، سایرین ، دیگران ، باقیمانده.

استرخ

استرخ: باز کردن ، باز کردن از پیچ.

استسحف

استسحف: عدم وفق ، انکار فضیلت چیزی را کردن ، کم گرفتن ، بی قدر کردن ، پست کردن ، بی اعتبار کردن.

استسلام

استسلام: کاپیتولا- سیون , تسلیم , واگذار کردن , سپردن , رهاکردن , تسلیم شدن , تحویل دادن , تسلیم , واگذاری , صرفنظر.

استسلم

استسلم: تسلیم شدن , تسلیم کردن , ارائه دادن , تسلیم شدن , از پای درآمدن , تسلیم شدن , سرفرود آوردن.

استشاره

استشاره: مشاوره , مشورت , مذاکره , همفکری , رایزنی.

استشر

استشر: همفکری کردن , رایزنی کردن , کنکاش کردن , مشورت کردن , مشورت خواستن از , مشورت.

استشهاد

استشهاد: شهادت.

استشهد به

استشهد به: ذکر کردن , اتخاذ سند کردن , گفتن.

استطراد

استطراد: انحراف , گریز ,

پرت شدگی از موضوع.

استطلاع الراى

استطلاع الراى: راي جويي و پهنه و راي و اخذ راي دسته جمعي و تعداد اراء اخذ اراء (معمولا بصورت جمع) و فهرست نامزدهاي انتخاباتي و مراجعه به اراء عمومي و راي دادن يا آوردن و راس كلاه.

استطلاعى

استطلاعى: وابسته به قشون كشي يا هيلت اعزامي و اكتشافى.

استظهار

استظهار: حفظ كنى.

استظهر

استظهر: ياد سپردن و از بر كردن و حفظ كردن و بخاطر سپردن.

استعاره

استعاره: استعاره و صنعت استعاره و كنايه و تشبيه.

استعبد

استعبد: بنده كردن و غلام كردن.

استعجال

استعجال: عجله و شتاب و سرعت و عجله كردن.

استعد

استعد: لباس پوشيده و ملبس و شايستگي داشتن و مجهز كردن و پستاكردن و مهيا ساختن و مجهز كردن و آماده شدن و ساختن.

استعر

استعر: قرض گرفتن و وام گرفتن و اقتباس كردن.

استعراض

استعراض: رژه، سان، نمایش با شکوه، جلوه، نمایش، خودنمایی، جولان، میدان رژه، تظاهرات، عملیات دسته جمعی، اجتماع مردم، رژه رفتن، خود نمایی کردن.

استعمار

استعمار: استعمار، مهاجرت، کوچ.

استعماری

استعماری: استعمار طلب، استعمار گرای، بهره جویانه، امپریالیست.

استعماریه

استعماریه: استعمار، سیاست مستعمراتی.

استعمال

استعمال: استفاده، کاربرد، استعمال کردن، بکاربردن، مصرف کردن، بکارانداختن (ن.) کاربرد، استعمال، مصرف، فایده، سودمندی، استفاده، تمرین، تکرار، ممارست.

استعمال الحاسبات

استعمال الحاسبات: محاسبه، محاسبات، رشته کامپیوتر.

استعمر

استعمر: تشکیل مستعمره دادن، ساکن شدن در، مهاجرت کردن.

استعمل

استعمل: استفاده کردن از، مورد استفاده قرار دادن، بمصرف رساندن، بکار زدن.

استغلال

استغلال: بهره برداری، انتفاع، استخراج، استثمار، استقلال، آزادی، بی نیازی از دیگران.

استفسار

سوال.

استفسر

استفسر: پرسش کردن , جويا شدن , باز جویی کردن , رسیدگی کردن , تحقیق کردن , امتحان کردن , استنطاق کردن

استقاله

استقاله: استعفا , واگذاری , کناره گیری , تفویض , تسلیم.

استقامه

استقامه: راستکاری , درستکاری , درستی , امانت , دیانت , صداقت.

استقبال

استقبال: پذیرایی , مهمانی , پذیرش , قبول , برخورد.

استقبال حافل

استقبال حافل: افرین , تحسین , احسنت , تحسین و شادی , اخذ رای زبانی.

استقر

استقر: مستقر بودن , اقامت داشتن.

استقصاء

استقصاء: استنطاق , تفتیش عقاید مذهبی از طرف کلیسا , جستجو.

استکشاف

استکشاف: اکتشاف , استکشاف , سیاحت اکتشافی , شناسایی.

استکشف

استکشف: سیاحت کردن , اکتشاف کردن , کاوش کردن.

استلم

استلم: دریافت کردن , رسیدن , پذیرفتن , پذیرایی کردن از , جا دادن , وصول کردن.

استمر

استمر: ادامه دادن.

استمرار

استمرار: سکنی , ایستادگی , دوام , ثبات قدم , رفتار برطبق توافق , غذا , علوفه , نگهداری , توافق.

استمع

استمع: شنیدن , گوش دادن , پذیرفتن , استماع کردن , پیروی کردن از , استماع.

استملاک

استملاک: فراگیری , اکتساب , استفاده , مالکیت.

استمن

استمن: جلق زدن.

استمناء

استمناء: استمناء , جلق.

استنباط

استنباط: برون یابی , رویش , جوانه زنی , سبز شدن.

استنتاج

استنتاج: پایان , فرجام , اختتام , انجام , نتیجه , استنتاج.

استنتج

استنتج: پایان رساندن , نتیجه گرفتن , استنتاج کردن , منعقد کردن , استنباط کردن , دریافتن , نتیجه گرفتن , کم کردن , تفریق کردن , استنتاج کردن , استنباط کردن , پی بردن به , حدس زدن , اشاره کردن بر.

استنزاف

استنزاف: ساییدگی , اصطکاک , مالش , خراش.

استنشاق

استنشاق: استنشاق , شهيق.

استنشق

استنشق: تنفس کردن , تو کشیدن , در ریه فروبردن , استنشاق کردن , بداخل کشیدن , استشمام کردن.

استنفذ

استنفذ: تهی

کردن , خالی کردن , به ته رسانیدن.

استهلاک

استهلاک: مصرف , سوختن , زوال , مرض سل.

استهلال

استهلال: آغاز , شروع , درجه گیری , اصل , اکتساب , دریافت , بستن نطفه.

استهلك

استهلك: مصرف کردن.

استوائی

استوائی: استوایی , نواحی گرمسیری بین دومدارشمال وجنوب استوا , گرمسیری , مدارراس السرطان , مدارراس الجدی حاره , گرمسیر.

استوجب

استوجب: ایجاب کردن , مستلزم بودن.

استوعب

استوعب: یکسان کردن , هم جنس کردن , شبیه ساختن , در بدن جذب کردن , تحلیل رفتن , سازش کردن , وفق دادن , تلفیق کردن , همانند ساختن.

استول علیه

استول علیه: بتصرف آوردن , ربون , قاپیدن , توقیف کردن , دچار حمله (مرض وغیره) شدن , درک کردن.

استیاء

استیاء: از نظر افتادگی , بی اعتباری , مغضوبیت , رنجش , رنجیدگی , ناخشنودی , نارضایتی , خشم , صدمه , ناخرسندی , ناخشنودی , نارضایتی , عدم رضایت , خشم.

استیراد

استيراد: وارد کردن , به کشور آوردن , اظهار کردن , دخل داشتن به , تاثیر کردن در , با پیروزی بدست آمدن , تسخیر کردن , اهمیت داشتن , کالای رسیده , کالای وارده , واردات .

استیصال

استیصال: ریشه کنی , ساییدگی , قطع , قطع عضوی از بدن , فرساب .

استیصال الزائده الدودیه

استیصال الزائده الدودیه: برداشتن زائده اپاندیس یا اویزه .

استیعاب

استیعاب: جذب و ترکیب غذا (در بدن) , تشبیه , یکسانی .

استینافی

استینافی: استینافی .

اسجد

اسجد: زانو زدن .

اسجن

اسجن: بزندان افکندن , نگهداشتن , در زندان نهادن , زندانی کردن , حبس کردن .

اسحر

اسحر: افسون کردن , فریفتن , مسحور کردن , افسون کردن , سحر کردن , جادو کردن , مسحور شدن , فریفتن , بدام عشق انداختن , مجذوب کردن , شیدا کردن ,

دلربایی کردن , شیفتن , افسون کردن.

اسحق

اسحق: ساییدن , نرم کردن , پودر کردن , نرم کوبیدن.

اسخر

اسخر: تمسخر , طنز , طعنه , ریشخند , استهزاء , اهانت وارد آوردن , تمسخر کردن , تشکر , سپاس , سپاسگزاری , اظهارتشکر , تقدیر , سپاسگزاری کردن , تشکر کردن.

اسخر منه

اسخر منه: تمسخر کردن , بکسی خندیدن , استهزاء کردن , کسی را دست انداختن , شوخی کردن , متلک.

اسد

اسد: شیر , هژبر , شیر نر , برج اسد.

اسر

اسر: شیفتگی , اسارت , اسارت , گرفتاری , گفتاری فکری , دستگیری , اسیر کردن , تسخیر , گرفتن.

اسرائیلی

اسرائیلی: اسرائیلی , عبرانی , یهودی , کلیمی.

اسراع

اسراع: بی پروا , زنده دل , جذاب , بی باک.

اسرج

اسرج: چرب کردن (گوشت کباب) , نم زدن , شلاق زدن , زخم زبان زدن , کوک موقتی (بلباس).

اسرع

اسرع: کج شدن , آغاز کردن , شروع کردن.

اسرق

اسرق: شبانه دزدیدن , سرقت مسلحانه کردن , دستبرد زدن , دزدیدن , ربودن , چاپیدن , لخت کردن , دستبرد زدن , دزدیدن , و بسرقت بردن , ربودن , بلند کردن چیزی.

اسس

اسس: تاسیس کردن , دایر کردن , بنانهادن , برپا کردن , ساختن , برقرار کردن , تصدیق کردن , تصفیه کردن , کسی رابه مقامی گماردن , شهرت یامقامی کسب کردن , در موسسه یا بنگاه قرار دادن , در بیمارستان بستری کردن , تبدیل به موسسه کردن , رسمی کردن.

اسطبل

اسطبل: پایا , پایدار.

اسطوانه

اسطوانه: استوانه.

اسطوره

اسطوره: افسانه , نوشته روی سکه ومدال , نقش , شرح , فهرست , علاءم واختصارات , افسانه , اسطوره.

اسطوری

اسطوری: افسانه ای , افسانه امیز , اسطوره ای.

اسطول

اسطول: ناوگان , عبور

سریع , زود گذر , بادپا , بسرعت گذشتن , تندرقتن .

اسطول صغیر

اسطول صغیر: ناوگان کوچک.

اسف

اسف: پشیمانی , افسوس , تاسف , افسوس خوردن , حسرت بردن , نادم شدن , تاثر.

اسفار

اسفار: فلوورسانس.

اسفل

اسفل: پر دراوردن جوجه پرندگان , پره‌های ریزی که برای متکا بکار می‌رود , کرک , کرک صورت پایین , سوی پایین , بطرف پایین , زیر , بزیر , دلتنگ , غمگین , پیش قسط.

اسفنج

اسفنج: اسفنج , انگل , طفیلی , ابر حمام , با اسفنج پاک کردن یا ترکردن , جذب کردن , انگل شدن , طفیلی کردن یا شدن.

اسق

اسق: ایباری کردن , اب دادن (به).

اسقاط

اسقاط: بی نتیجگی , عدم توفیق , حادثه ناگوار , سقط جنین غیر عمدی.

اسقف

اسقف: اسقف , پیل.

اسقفیه

اسقفیه: مقام یا قلمرو اسقف , ناحیه ء کلیسایی زیر نفوذ اسقف اعظم , قلمرو مذهبی اسقف اعظم , اسقفی , مقام اسقفی , طبقه و سلک اسقفان.

اسقمری

اسقمری: ماهی خال مخالی , ماهی اسقومری.

اسکافی

اسکافی: پینه دوز.

اسکان

اسکان: تطبیق , موافقت , جا , منزل , مناسب , خوش محضر , همسازی , تطابق , جا , منزل , وسایل راحتی , تطبیق , موافقت , سازش با مقتضیات محیط , وام , کمک , مساعده , تهیه جا , خانه ها (بطور کلی) , مسکن , خانه سازی.

اسکتلندی

اسکتلندی: باج , مالیات , مالیات بستن بر , اسکاتلندی , خسیسانه.

اسکن

اسکن: همساز , همساز کردن , جا دادن , منزل دادن , وفق دادن با , تطبیق نمودن , تصفیه کردن , اصلاح کردن , آماده کردن (برای) , پول وام دادن (بکسی) , ساکن شدن (در) , مسکن گزیدن , سکنی گرفتن در , بودباش گزیدن

در , اباد کردن.

اسکیمو

اسکیمو: اسکیمو.

اسلاف

اسلاف: دودمان , تبار.

اسلخ

اسلخ: پوست کندن از , سخت انتقاد کردن.

اسلق

اسلق: اب پز کردن (تخم مرغ با پوست) , فرو کردن , دزدکی شکار کردن , برخلاف مقررات شکار صید کردن , تجاوز کردن به , راندن , هل دادن , بهم زدن , لگد زدن , خيساندن , دزدیدن.

اسلوب

اسلوب: روش , سبک , طرز , اسلوب , مد , ساختن , درست کردن , بشکل در آوردن , راه , روش , طریقه , چگونگی , طرز , رسوم , عادات , رفتار , ادب , تربیت , نوع , قسم , سبک , شیوه , روش , خامه , سبک نگارش , سلیقه , سبک متداول , قلم , میله , متداول شدن , معمول کردن , مد کردن , نامیدن , شگرد فن , اصول مهارت , روش فنی , تکنیک , شیوه.

اسم

اسم: نام , اسم , نام , موصوف , قاءم بذات , متکی بخود , مقدار زیاد , دارای ماهیت واقعی , حقیقی , شبیه اسم , دارای خواص اسم.

اسم المصدر

اسم المصدر: اسمی که از اضافه کردن (ing) باخرفعل بدست میاید , اسم مصدر , اسم فعل.

اسم مستعار

اسم مستعار: اسم مستعار , تخلص.

اسماء تعریفیه

اسماء تعریفیه: فهرست واژه ها و اصطلاحات یک علم یا یک فن ، مجموعه لغات ، نام ، فهرست علاءم و اختصارات.

اسماک صدفیه

اسماک صدفیه: حلزون صدف دار ، نرم تن صدف دار.

اسمخ له

اسمخ له: رخصت دادن ، اجازه دادن ، ستودن ، پسندیدن ، تصویب کردن ، روا دانستن ، پذیرفتن ، اعطاء کردن.

اسمر

اسمر: قهوه ای ، خرمایی ، سرخ

کردن , برشته کردن , قهوه ای کردن , سبزه , دارای موی مشکی یا خرمایی , مایل به قهوه ای یا خرمایی .

اسمع

اسمع: شنیدن , گوش کردن , گوش دادن به , پذیرفتن , استماع کردن , خبر داشتن , درک کردن , سعی کردن , اطاعت کردن .

اسمنه

اسمنه: سمنت , سیمان , سمنت کردن , چسباندن , پیوستن .

اسمی

اسمی: اسمی , صوری , جزئی , کم قیمت .

اسناد

اسناد: پشتیبان , پشتیبانی کردن .

اسنان

اسنان: دندانها .

اسهاب

اسهاب: پیچیدگی , جزئیات .

اسهال

اسهال: اسهال .

اسوا

اسوا: بدتر , وخیم تر , بدتری , بدترین , بدتر از همه . (vt .vi.) امتیاز آوردن (در مسابقه) , شکست دادن , وخیم شدن .

اسود

اسود: سیاه , تیره , سیاه شده , چرک و کثیف , زشت , تهدید آمیز , عبوسانه , سیاهی , دوده , لباس عزا , سیاه رنگ , سیاه رنگی , سیاه کردن .

اسی

اسی: اندوه بسیار , غم زیاد , دل شکستگی.

اسی تصرف

اسی تصرف: بدرفتاری کردن , درست رفتار نکردن , بی ادبی کردن.

اسی فهم

اسی فهم: بخلت تفسیر کردن , درست نفهمیدن , تد تعبیر کردن , سوء تفاهم کردن.

اسی معامله

اسی معامله: بدرفتاری کردن , دشنام دادن.

اسیتون

اسیتون: استون بفرمول HC_3HCOC_3

اسیر

اسیر: اسیر , گرفتار , دستگیر , شیفته , دربند.

اشاره

اشاره: نشان , اشاره , دلالت , اشعار , نشانه , ذکر , اشاره , تذکر , یادآوری , نام بردن , ذکر کردن , اشاره کردن , نشان , نشان , علامت , اثر , صورت , ایت , تابلو , اعلان , امضاء کردن , امضاء , نشان گذاشتن , اشاره کردن , علامت , سیگنال , علامت دادن.

اشاره بالثانیه

اشاره بالثانیه: علا

مت در ثانیه.

اشاعه

اشاعه: شایعه , شایعه گفتن و یا پخش کردن.

اشباع

اشباع: ابستن سازی , اشباع.

اشبع

اشبع: اشباع کردن.

اشبه

اشبه: شباهت داشتن , مانستن , تشبیه کردن , مانند بودن , همانند کردن یا بودن.

اشتباك

اشتباك: برخورد , تصادم , تصادم شدید کردن.

اشتد

اشتد: سخت کردن , تشدید کردن , شدید شدن.

اشتراط

اشتراط: قید , قرار , تصریح.

اشتراك

اشتراك: اشتراك , وجه اشتراك مجله , تعهد پرداخت.

اشتراکی

اشتراکی: جامعه گرای , سوسیالیست , طرفدار توزیع و تعدیل ثروت.

اشتراکیه

اشتراکيه: سوسياليزم , جامعه گرايي .

اشترط

اشترط: قيد کردن , قرار گذاشتن , تصريح کردن .

اشتعال خلفی

اشتعال خلفی: پس زدن تفنگ , منفجر شدن قبل از موقع , نتیجه معکوس گرفتن .

اشتغل

اشتغل: بفعاليت واداشتن , بکار انداختن , گردانیدن , اداره کردن , راه انداختن , دایر بودن , عمل جراحی کردن , مستعفی شدن , کناره گرفتن , تفویض کردن , استعفا دادن از , دست کشیدن .

اشتیق

اشتیق: منتج کردن , مشتق کردن , مشتق شدن , ارزومند چیزی بودن , اشتیاق داشتن , مردد و دودل بودن , ارزشو کردن , اشتیاق داشتن , مشتاق بودن .

اشتقاق

اشتقاق: استنتاج , اشتقاق .

اشتک

اشتک: شکایت کردن , غرولند کردن , نالیدن .

اشته

اشته: ارزشو کردن , طلبیدن , اشتیاق داشتن .

اشجب

اشجب: سوگند شکستن , نقض عهد کردن , برای همیشه ترک گفتن , مرتد شدن , رافضی شدن , علیه کسی اظهاری کردن , کسی یا چیزی را ننگین کردن , تقبیح کردن .

اشحذ

اشحد: تیز کردن , تیز شدن , نوک تیز کردن , تقلب کردن , تند کردن.

اشر

اشر: اشاره , اشاره کردن (باسریادست) , با اشاره صدا زدن , نشان دادن , نمایان ساختن , اشاره کردن بر.

اشراف

اشراف: اشتباه نظری , سهو , از نظر افتادگی , نظارت , سرپرستی.

اشرح

اشرح:

تفسیر کردن , به تفصیل شرح دادن , واضح کردن.

اشرف علیه

اشرف علیه: نظارت کردن , برنگری کردن , رسیدگی کردن.

اشطر

اشطر: دو بخش کردن , دو نیم کردن.

اشعاع

اشعاع: انتشار سهام دولتی و اوراق قرضه و اسکناس , نشر , بیرون دادن , صدور , خروج (تب) دفع مایعات.

اشعر

اشعر: آگاهی دادن , اعلام کردن , اخطار کردن.

اشعر بالارتیاح

اشعر بالارتیاح: خلاص کردن (از درد و رنج و عذاب) , کمک کردن , معاونت کردن , تخفیف دادن , تسلی دادن , فرو نشانیدن , بر کنار کردن , تغییر پست دادن , برجستگی , داشتن , برجسته ساختن , ریدن.

اشعر بالمراره

اشعر بالمراره: تلخ کردن , ناگوار کردن , بدتر کردن.

اشعل

اشعل: آتش زدن , روشن کردن , گیراندن , آتش گرفتن , مشتعل شدن.

اشغل

اشغل: بکار گماشتن , گرفتن , استخدام کردن , نامزد کردن , متعهد کردن , از پیش سفارش دادن , مجذوب کردن , درهم انداختن , گیردادن , گرو گذاشتن , گرودادن , ضامن کردن , عهد کردن , قول دادن.

اشف

اشف: شفا دادن , خوب کردن , التیام دادن , خوب شدن , متاثر , متاسف , غمگین , ناجور , بدبخت.

اشقر

اشقر: بور , سفیدرو , بوری

اشمت

اشمت: نگاه از روی کینه و بغض , نگاه عاشقانه و حاکی از علاقه , نگاه حسرت امیز کردن , خیره نگاه کردن.

اشمل

اشمل: دربرداشتن , شامل بودن.

اشمیزاز

اشمیزاز: بیزار کردن , تنفر , نفرت , بیزاری , انزجار , متنفر کردن

اشنه

اشنه: خزه , باخزه پوشاندن.

اشهد

اشهد: گواهی دادن , شهادت دادن , سوگند یاد کردن , تصدیق امضاء کردن , تصدیق کردن , صحت و سقم چیزی را معلوم کردن , شهادت کتبی دادن ,

مطمئن کردن , تضمین کردن , گواهی کردن , گواهی دادن , شهادت دادن , تصدیق کردن.

اصابه

اصابه: تلفات , تصادفات.

اصاله

اصاله: اعتبار , سندیت , صحت , ابتکار , اصالت.

اصب

اصب: رنجور کردن , ازردن , پریشان کردن , مبتلا کردن , الوده کردن , ملوث کردن , گند زده کردن , مبتلا و دچار کردن , عفونی کردن , سرایت کردن.

اصبح

اصبح: شدن , درخور بودن , برآزیدن , آمدن به , مناسب بودن , تحویل یافتن , درخور بودن , زیننده بودن , تحصیل شده , کسب کرده , بدست آمده , فرزند , بدست آوردن , فراهم کردن , حاصل کردن , تحصیل کردن , تهیه کردن , فهمیدن , رسیدن , عادت کردن , ربودن , فاعق آمدن , زدن , زایش , تولد.

اصبع

اصبع: انگشت , باندازه یک انگشت , میله برآمدگی , زبانه , انگشت زدن , دست زدن

اصبع القدم

اصبع القدم: پنجه , انگشت پای مهره داران , جای پا , با انگشت پا زدن یا راه رفتن.

اصح

اصح: بیدار کردن , بیدار شدن.

اصدار

اصدار: صدور , انتشار.

اصدم

اصدم: دچار روان زخم کردن , با ضرب و جرح مشروب ساختن , معذب کردن.

اصرار

اصرار: سرسخت , یکدنده , لجوج , سخت , ترشرو , اصرار , پافشاری , سخت دلی , لجاجت , سختی , سفتی , چسبندگی , اصرار , سرسختی.

اصر

اصر: اصرار ورزیدن , پاپی شدن , سماجت , تکیه کردن بر , پافشاری کردن.

اصرف

اصرف: صرف کردن , پرداخت کردن , خرج کردن , تحلیل رفتن قوا , تمام شدن , صرف شدن.

اصرف انتباهه

اصرف انتباهه: حواس (کسی را) پرت کردن , گیج کردن , پریشان کردن , دیوانه کردن.

اصطدام

اصطدام: تصادم ,

برخورد.

اصطدم

اصطدم: تصادم کردن , بهم خوردن.

اصطف

اصطف: دریک ردیف قرار گرفتن , بصف کردن , درصف آمدن , ردیف کردن.

اصطناعی

اصطناعی: مصنوعی , ساختگی.

اصعد

اصعد: فرازیدن , بالا-رفتن , صعود کردن , بلند شدن , جلوس کردن بر , درکشتی سوار کردن , درکشتی گذاشتن , عازم شدن , شروع کردن.

اصغ

اصغ: تعلیم از راه گوش دادن , گوش دادن (به) , استماع کردن , نجوا کردن.

اصغر

اصغر: اصغر , موخر , کم , زودتر , تازه تر , دانشجوی سال سوم دانشکده یا دبیرستان.

اصفر

اصفر: زرد , اصفر , ترسو , زردی.

اصفر داکن

اصفر داکن: چرم گاو میش , چرم زرد خوابدار , ضربت , گاو وحشی , زردنخودی , محکم , از چرم گاو میش , براق کردن , جلا , پوست انسان.

اصل

اصل: خاستگاه , اصل بنیاد , منشا , مبدا , سرچشمه , علت.

اصل (فعل ماض)

اصل (فعل ماض): اعتباردادن , سندیت یا رسمیت دادن , تصدیق کردن.

اصلاح

اصلاح: تعمیر کردن , مرمت کردن , درست کردن , رفو کردن , بهبودی یافتن , شفا دادن , باز خرید , خریداری و ازاد سازی , رستگاری , بهسازی , بازساخت , بهسازی کردن , ترمیم کردن , اصلاحات , تجدید سازمان , اصلاح , تهذیب , اصلاحات.

اصلاح شامل

اصلاح شامل: پیاده کردن , پیاده کردن و دوباره سوار کردن , سراسر بازدید کردن , پیاده سوار کردن و بازدید موتور.

اصلب

اصلب: برصلیب اویختن , مصلوب کردن , بدار اویختن.

اصلع

اصلع: طاس , بیمو , کل , برهنه , بی لطف , ساده , بی ملاحظت , عریان , کچل , طاس شدن.

اصلی

اصلی: بومی , طبیعی , ذاتی , مکنون , فطری

، اصلی ، بکر ، بدیع ، منبع ، سرچشمه .

اصم

اصم: کر ، فاقد قوه شنوایی .

اصیل

اصیل: صحیح ، معتبر ، درست ، موثق ، قابل اعتماد ، خالص ، اصل ، اصلی ، واقعی ، حقیقی ، درست ، اصیل ، خوش جنس ، باتجربه ، کار دیده .

اضاءه

اضاءه: روشن سازی ، تنویر ، چراغانی ، تذهیب ، اشراق ، روشنایی ، احتراق ، اشتعال ، نورافکنی ، سایه روشن .

اضافه

اضافه: افزایش ، اضافه ، لقب ، متمم اسم ، اسم اضافی ، ضمیمه ، جمع (زدن) ، ترکیب چندماده با هم ، اضافی ، عطف بیان ، بدل ، کلمه ء وصفی .

اضافت الی

اضافت الی: گذشته از این ، وانگهی ، بعلاوه ، نزدیک ، کنار ، درکنار ، ازپهلوی ، ازجلوی ، درجوار .

اضافی

اضافی: زیادی ، زاء ، فوق العاده ، اضافی ، بزرگ ، یدکی ، خارجی ، بسیار ، خیلی .

اضرب

اضرب: خمیر یاچسب سیاه رنگی که با ان ترک وشکاف های کفش را پر میکنند ، دنده(ماشین) ، لباس ، جامه ، وصله کردن ، بهم پیوستن ، زدن ، کتک زدن ، چکش چوبی ، تخماق ، چماق ، گرز ، توپوز ، ضربت سنگین ، باچکش زدن یاکوبیدن ، خردکردن ، له کردن ، صدمه زدن ، ضربت توپ گلف نزدیک سوراخ ، زدن توپ .

اضطراب

اضطراب: اشوب ، اضطراب ، جنبش ، اغتشاش ، هیاهو ، اختلال ، مزاحمت ، سراسیمه کردن ، گیج کردن ، گرم شدن کله (در اثر مشروب) ، دست پاچه کردن ، عصبانی کردن ، اشفتن ، مضطرب کردن ، سراسیمگی ، دست پاچگی ، هنگامه ،

غوغا , شلوغ , جنجال , اشوب , التهاب , اغتشاش کردن , جنجال راه انداختن , نارامی , اشوب , اشفتگی , اضطراب , بيقراری , بيتابی .

اضطراب عصبی

اضطراب عصبی: اختلال اعصاب , اختلال روانی , نژندی .

اضطرابات

اضطرابات: اشوب , شورش , فتنه , بلوا , غوغا , داد و بيداد , عیاشی کردن , شورش کردن .

اضطرار

اضطرار: فوریت , ضرورت , نیاز شدید .

اضطهد

اضطهد: ذلیل کردن , ستم کردن بر , کوفتن , تعدی کردن , درمضيقه قرار دادن , پريشان کردن , ازار کردن , جفا کردن , داءما مزاحم شدن واذیت کردن .

اضعف

اضعف: کم شدن , نقصان یافتن , تقلیل یافتن , لاغر کردن , نزار کردن , بی قوت کردن , تحلیل رفتن , خراب کردن , زیان رساندن , معیوب کردن , بیحال شدن , افسرده شدن , پژمرده شدن , بیمار عشق شدن , باچشمان پر اشتیاق نگاه کردن , باچشمان خمار نگریستن , سست کردن , ضعیف کردن , سست شدن , ضعیف شدن , کم نیرو شدن , کم کردن , تقلیل دادن .

اضغط

اضغط: فرو بردن .

اضف

اضف: افزودن , اضافه کردن .

اضفر

اضفر: بهم پیچیدن , بهم پیچاندن , بافتن , مثل طناب تابیدن , دراغوش گرفتن .

اضمن

اضمن: مطمئن ساختن , متقاعد کردن , حتمی کردن , مراقبت کردن در , تضمین کردن , تاوان دادن , لطمه زدن به , اذیت کردن , صدمه زدن به , غرامت دادن.

اضی

اضی: درخشان کردن , منور کردن , نورافکنند.

اطار

اطار: قاب , چارچوب , قاب کردن , استخوان بندی , چارچوب.

اطاله

اطاله: کشیدگی , دراز شدگی.

اطراء

اطراء: ستایش , توصیه , سفارش , تقدیر.

اطرح

اطرح: سنجاق کراوات , برش ,

سیخ , شکل سیخ , بشکل مته , سوراخ کن , سوراخ کردن , نوشابه درآوردن (از چلیک) , برای نخستین بار باز کردن , بازکردن یا مطرح نمودن , بسیخ کشیدن , تخلف کردن از , کاستن , تفریق کردن.

اطرد

اطرد: روانه کردن , مرخص کردن , معاف کردن , ازتصرف محروم کردن , بی بهره کردن , محروم کردن , دورکردن , بیرون کردن , رهاکردن , سلب صلاحیت کردن از , شایسته ندانستن , مردود کردن (در امتحان وغیره) , فیصله دادن , مستردداشتن , بیرون کردن , خارج کردن , خلع ید کردن , بیرون انداختن , منفصل کردن , بزور خارج کردن.

اطروحه

اطروحه: مقاله , رساله , بحث , پایان نامه , تز , پایان نامه , رساله دکتری , قضیه , فرض , ضرب قوی , رساله , مقاله , شرح , دانش نویسه , توضیح.

اطعمه مستحضره

اطعمه مستحضره: اغذیه حاضر , مغازه اغذیه فروشی.

اطعن

اطعن: خون بسته و لخته شده , خون , تکه سه گوش (در دوزندگی) , زمین سه گوش , سه گوش بریدن , شاخ زدن , باشاخ زخمی کردن , سوراخ کردن.

اطعن به

اطعن به: بدنام کردن.

اطفا

اطفا: خاموش کردن , خفه کردن , فرونشاندن , کشتن , منقرض کردن.

اطل النوم

اطل النوم: خواب ماندن , دیر از خواب بلند شدن , بیش از حد معمول خوابیدن.

اطلاق

اطلاق: تخلیه , خالی کردن.

اطلاق النار

اطلاق النار: تیر اندازی.

اطلب

اطلب: قبلا درباره چیزی صحبت کردن , ازپیش سفارش دادن , حاکی بودن از.

اطلس

اطلس: مهره ء اطلس , قهرمانی که دنیا را روی شانه هایش نگهداشته است , کتاب نقشه ء جهان.

اطمح

اطمح: ارزو داشتن , ارزو کردن , اشتیاق داشتن

، هوش داشتن ، بلند پروازی کردن ، بالا رفتن ، فرو بردن ، استنشاق کردن.

اطناب

اطناب: طول و تفصیل در کلام ، بیان غیر مستقیم.

اطنابی

اطنابی: اغراق امیز ، اغراقی ، شبه هذلولی ، وابسته به هذلولی.

اطه

اطه: با آتش ملایم پختن ، گرم کردن.

اظفر

اظفر: ناخن.

اظهر

اظهر: ظاهر شدن ، پدیدار شدن ، برخاستن ، بلند شدن ، رخ دادن ، ناشی شدن ، بوجود آوردن ، برآمدن ، طلوع کردن ، قیام کردن ، طغیان کردن ، پدیدار شدن ، بیرون آمدن.

اعاده

اعاده: دوباره گفتن ، تکرار کردن ، دوباره انجام دادن ، دوباره ساختن ، تکرار ، تجدید ، باز گفتن ، باز گو کردن ، باز گو ، باز انجام.

اعاده الانتاج

اعاده الانتاج: هم اوری ، تکثیر ، توالد و تناسل ، تولید مثل.

اعاده التاهیل

اعاده التاهیل: نوتوانی ، نوسازی ، توانبخشی ، تجدید اسکان ، احیای شهرت یا اعتبار.

اعاده العد

اعاده العد: برشمردن ، یکایک گفتن ، تعریف کردن ، شمارش مجدد ، باز گفتن.

اعاده المبلغ

اعاده المبلغ: پس پرداخت , پس دادن , مجددا پرداختن , استرداد.

اعاقه

اعاقه: انسداد , منع , جلو گیری , گرفتگی.

اعاله

اعاله: وسیله معاش , معاش , اعاشه , معیشت.

اعانه مالیه

اعانه مالیه: اعانه , کمک هزینه , کمک مالی.

اعبد

اعبد: بت ساختن , صنم قرار دادن , پرستیدن , بحد پرستش دوست داشتن.

اعتبار

اعتبار: ملا-حظه , رسیدگی , توجه , مراعات , ملاحظه , مراعات , رعایت , توجه , درود , سلام , بابت , باره , نگاه , نظر , ملاحظه کردن , اعتنا کردن به , راجع بودن به , وابسته بودن به , نگریستن , نگاه کردن , احترام.

اعتباطی

اعتباطی: اختیاری , دلخواه

, مطلق , مستبدانه , قراردادی.

اعتبر

اعتبر: رسیدگی کردن (به) , ملا حظه کردن , تفکر کردن , پنداشتن , فرض کردن , خیال کردن , برچسب دار.

اعتدال

اعتدال: میانه روی , اعتدال.

اعتذار

اعتذار: پوزش , عذرخواهی (رسمی) , اعتذار , مدافعه.

اعتذر

اعتذر: پوزش خواستن , معذرت خواستن , عذر خواهی کردن.

اعتراض

اعتراض: بریدن , قطع کردن , جدا کردن , حائل شدن , جلو کسی را گرفتن , جلو گیری کردن , جلوگیری , حائل شدن , قطع کردن , ایراد , اعتراض , مخالفت , استدلال مخالف.

اعتراف

اعتراف: اعتراف , اظهار اشکار , اظهار و اقرار علنی , اقرار , اقرار بجرم , اعتراف نامه , بازشناخت , بازشناسی.

اعترف

اعترف: قدردانی کردن , اعتراف کردن , تصدیق کردن , وصول نامه ای را اشعار داشتن , پذیرفتن , راه دادن , بار دادن , راضی شدن (به) , رضایت دادن (به) , موافقت کردن , تصدیق کردن , زیربار (چیزی) رفتن , اقرار کردن , واگذار کردن , دادن , اعطاء کردن , واگذار کردن , دادن , تصدیق کردن , اقرار کردن , اعتراف کردن , تشخیص دادن , شناختن , برسمیت شناختن , تصدیق کردن.

اعتق

اعتق: ازقید رها کردن , از زیر سلطه خارج کردن.

اعتقاد

اعتقاد: باور، عقیده، اعتقاد، ایمان، گمان، اعتماد، معتقدات.

اعتقال

اعتقال: بازداشت، توقیف، حبس.

اعتقد

اعتقد: باور کردن، اعتقاد کردن، گمان داشتن، ایمان آوردن، اعتقاد داشتن، معتقد بودن، اندیشیدن، فکر کردن، خیال کردن، گمان کردن.

اعتلاء

اعتلاء: سربالایی، فراز، صعود، ترقی، عروج، فرازروی.

اعتماد

اعتماد: تخصیص، منظور کردن (بودجه)، بستگی، وابستگی، موکول

(بودن) , عدم استقلال , اتکاء متقابل , وابستگی.

اعتمد

اعتمد: وابسته بودن , مربوط بودن , منوط بودن , اعتماد کردن , تکیه کردن

اعجاب

اعجاب: تعجب , حیرت , شگفت , پسند , تحسین , ستایش , پرستش , عشق ورزی , نیایش.

اعجاز

اعجاز: محجوری , ناتوانی.

اعجوبه

اعجوبه: چیز شگفت , شگفتی , تعجب , اعجاز , حیرت زده شدن , شگفت داشتن , شگفت , تعجب , حیرت , اعجوبه , در شگفت شدن , حیرت انگیز , غریب.

اعجوبی

اعجوبی: معجزه اسا.

اعد

اعد: اعاده کردن , ترمیم کردن.

اعد انتاج

اعد انتاج: دوبار تولید کردن , باز عمل آوردن.

اعد دفع

اعد دفع: پس دادن , بر گرداندن , تلافی , پس دادن به.

اعدام

اعدام: اجرا , بدون محاکمه مجازات کردن یا کشتن (توسط جماعت) , در کوچه و بازار گرداندن و مجازات کردن , بدنام کردن , زجر کشی کردن.

اعدد

اعدد: سرودن , ساختن , درست کردن , تصنیف کردن , درست کردن , جعل کردن , اختراع کردن , ترکیب کردن , پختن , گواریدن.

اعر

اعر: عاریه دادن , قرض دادن , وام دادن , معطوف داشتن , متوجه کردن , متوجه شدن.

اعرف

اعرف: دانستن , آگاه بودن , شناختن.

اعزل

اعزل: جدا کردن , رسوا کردن , قطع همکاری و شرکت , جدا کردن , مجزا کردن , روپوش دار کردن , با عایق مجزا کردن , بصورت جزیره درآوردن , مجزا کردن , سوا کردن , در قرنطینه نگاهداشتن , تنها گذاردن , منفرد کردن , عایق دار کردن.

اعشق

اعشق: پرستش , ستودن , عشق ورزیدن (به) , عاشق شدن (به).

اعص

اعص: نافرمانی کردن , سرپیچی کردن , اطاعت نکردن , نقص کردن , شکستن.

اعصار

اعصار: طوفان موسمی , باد تند و شدید , گردباد , تندباد

, طوفان , گردباد , اجتماع , توفان سخت دریای چین , گردباد.

اعصار دوار

اعصار دوار: توفان , هیجان , گردباد , طغیان.

اعصر

اعصر: فشردن , چلانیدن , به زور گرفتن , غضب کردن , انتزاع کردن , پیچاندن , منحرف کردن.

اعط

اعط: واگذار کردن , دادن (به) , بخشیدن , دهش , دادن , پرداخت کردن , اتفاق افتادن , فدا کردن , ارائه دادن , بمعرض نمایش گذاشتن , رساندن , تخصیص دادن , نسبت دادن به , بیان کردن , شرح دادن , افکندن , گریه کردن.

اعق

اعق: پسین , عقبی , مانع , واقع در عقب , پستی , عقب انداختن , پاگیر شدن , بازمانده کردن , مانع شدن , بتاخیر انداختن , جلوگیری کردن از , نگهداشتن , مهار کردن , تاخیر کردن , کند ساختن , معوق کردن , بتعویق انداختن , عقب افتاده , دیر کار.

اعکس

اعکس: بازتابیدن , منعکس کردن , تامل کردن.

اعلاء

اعلاء: تجلیل , بلندی , سرافرازی , ستایش , تمجید.

اعلام النبلاء

اعلام النبلاء: نجبا و اعلام نجابت خانوادگی , نشان نجابت خانوادگی , ایین و تشریفات نشان های خانوادگی.

اعلان

اعلان: پیشوندی است لا تین به معنی (به) , حرف اضافه لا تینی بمعنی (به) مانند hoc-ad که بمعنی (برای این منظور خاص) میباشد , آگهی , اعلان , خبر , آگاهی , اعلان , آگهی , آگهی , اعلان , خبر , آگاهی , اعلام , بشارت , عید تبشیر (عید ۵۲ مارس مسیحیان) , بیان , اظهارنامه , اعلامیه , اعلام , پروانه رسمی , اعلامیه رسمی , اعلان , حمل یا نصب اعلان , شعار

حمل کردن , اعلان , آگهی , انتشار , بیانیه , اعلامیه , ابلاغیه .

اعلان القداسه

اعلان القداسه: تشریح , تقدیس .

اعلان تجاری

اعلان تجاری: تجارتی , بازرگانی .

اعلم

اعلم: آگاهی دادن , مستحضر داشتن , آگاه کردن , گفتن , اطلاع دادن , چغلی کردن .

اعلن

اعلن: آگاهی دادن , اعلام-ن کردن , انتشار دادن , آگاهی دادن , اعلام-ن کردن , اخطار کردن , خبر دادن , انتشاردادن , آشکار کردن , مدرک دادن , اعلان کردن , اظهار کردن , شناساندن , اعلان کردن , علنا اظهار داشتن , جار زدن .

اعلی

اعلی: بالای , فوقانی .

اعلی الدرجات

اعلی الدرجات: عالی , بالاترین , بیشترین , درجه عالی , صفت عالی , افضل , مبالغه امیز .

اعوج

اعوج: ناراست , کج , نادرست .

اعوجاج

اعوجاج: انحراف اخلاقی , گمراهی , کجی , تار (در مقابل بود) , ریسمان , پیچ و تاب , تاب دار کردن , منحرف کردن , تاب برداشتن .

اعیاء

اعیاء: خستگی , فرسودگی , عجز , عدم صلاحیت , مستی , ضعف , فتور , ماندگی , پژمردگی .

اغاثة

اغاثة: اسودگی , راحتی , فراغت , ازادی , اعانه , کمک , امداد , رفع نگرانی , تسکین , حجاری برجسته , خط برجسته , برجسته کاری , تشفی , ترمیم , اسایش خاطر , گره گشایی , جبران , جانشین , تسکینی.

اغتراب

اغتراب: جلا ی وطن.

اغتصاب

اغتصاب: هتک ناموس کردن , تجاوز بناموس کردن , بزوربردن یا گرفتن.

اغتل

اغتل: کشتن , بقتل رساندن , ترور کردن , باخشونت کشتن , بقتل رساندن , کشتار کردن , ذبح کردن.

اغتیال

اغتیال: قتل , ترور.

اغر

اغر: فریفتن , اغواکردن , تطمیع , بدام

کشیدن , جلب کردن , اغوا کردن , فریفتن , دچار وسوسه کردن.

اغراء

اغراء: بطمع انداختن , تطمیع کردن , شیفتن , اغوا , وسوسه , فریب , آزمایش , امتحان.

اغرس

اغرس: فرو کردن , جایگیر ساختن , تلقین کردن , پا گذاشتن , پایمال کردن , چکاندن , چکه چکه ریختن , کم کم تزریق کردن , اهسته القاء کردن , کم کم فهماندن.

اغرق

اغرق: غرق کردن , غرق شدن , خیس کردن.

اغز

اغز: تاخت و تاز کردن در , هجوم کردن , تهاجم کردن , حمله کردن بر , تجاوز کردن.

اغسطس/آب

اغسطس/آب: همایون , بزرگ جاه , عظیم , عالی نسب , ماه هشتم سال مسیحی که ۱۳ روزاست , اوت.

اغسل

اغسل: گازی کردن , شستن , اتو کشیدن , شسته شدن , شستشو.

اغضب

اغضب: خشمگین کردن , عصبانی کردن , اتشی کردن , بسیار خشمگین کردن , عصبانی کردن , برانگیختن , خشمگین کردن , خراش دادن , سوزش دادن , ازردن , رنجاندن.

اغطس

اغطس: فرو بردن , زیر اب کردن , پوشاندن , غوطه دادن , غسل ارتماسی دادن (برای تعمیر) , دراب فرو بردن , زیر اب کردن , غوطه ورساختن , پوشاندن , مخفی کردن.

اغظ

اغظ: ازردن , رنجاندن , رنجه دادن , خشمگین کردن.

اغف

اغف: چرت زدن , چرت , خواب کوتاه , بیهوده وقت گذراندن.

اغفاء

اغفاء: چرت , چرت زدن

اغفر له

اغفر له: بخشیدن , عفو کردن , امرزیدن.

اغلاق

اغلاق: خاتمه , رای کفایت مذاکرات , عمل محصور شدن , دریچه , درب بطری وغیره , دربستن.

اغلبیه

اغلبیه: اکثریت.

اغلق

اغلق: بستن , مسدود کردن , خوردن , اشفتن , ناراحت کردن , مزاحم شدن , بستن , برهم نهادن , جوش دادن ,

بسته شدن , تعطیل شدن , تعطیل کردن , پایین آوردن , بسته , مسدود.

اغماء

اغماء: ضعیف , کم نور , غش , ضعف کردن , غش کردن , غش کردن.

اغمر

اغمر: سراسر پوشاندن , غوطه ور ساختن , پایمال کردن , مضمحل کردن , مستغرق در اندیشه شدن , دست پاچه کردن , درهم شکستن.

اغن

اغن: غنی کردن , پرمایه کردن , توانگر کردن.

اغناء

اغناء: غنی سازی , پرمایه کردن , پرمایگی , غنا.

اغنیه

اغنیه: صدای جرنگ جرنگ , طنین زنگ , جرنگ جرنگ کردن , طنین زنگ ایجاد کردن , جرنگیدن , بطور یکنواخت یا یک وزن خواندن , یک نواخت , یک وزن , اواز , سرود یک نواخت , سرود , نغمه , اواز , سرود روحانی , تصنیف , ترانه , شعر.

اغو

اغو: اغوا کردن , گمراه کردن , از راه بدر کردن , فریفتن.

افاق

افاق: کمارگر دوره گرد , دوره گردی کردن.

افتتاح

افتتاح: دهانه , چشمه , جای خالی , سوراخ , سراغاز , افتتاح , گشایش.

افتتاحی

افتتاحی: گشایشی , افتتاحی , سخنرانی افتتاحی.

افتتاحیه

افتتاحیه: سرمقاله.

افتتح

افتتح: گشودن , افتتاح کردن , بر پا کردن , براه انداختن , دایر کردن , آغاز کردن.

افتح

افتح: پیروزی یافتن بر , فتح کردن , تسخیر کردن , چوب پنبه بطری را برداشتن , رها کردن , گشودن (قفل) , باز کردن , باز کردن , غیر بسته ای کردن , باز کردن (توپ پارچه و طومار و غیره) , باز شدن , واپیچیدن , باز کردن (بسته و غیره) , آزاد کردن , صاف کردن.

افتراء

افتراء: سعایت , تهمت یا افترا , تهمت زدن.

افتراضی

افتراضی: فرضی , برانگاشتی , نهشتی.

افتراق

افتراق: جدایی , تفکیک.

افتراض

افتراض: فرض کردن , پنداشتن , گرفتن

, فرض کردن , برانگاشتن , فرض کردن , مسلم دانستن , احتمال کلی دادن , فضولی کردن , فرض کردن , پنداشتن , فرض کنید.

افتن

افتن: شیفته کردن , شیفتن , واله و شیفته , از خود بیخود , احمقانه , شیفته و شیدا شدن , از خود بیخود کردن.

افحص

افحص: امتحان کردن , بازرسی کردن , معاینه کردن , بازجویی کردن , آزمودن , از مومن کردن.

افحص بدقه

افحص بدقه: موشکافی کردن , مورد مذاقه قرار دادن.

افراز

افراز: تراوش , ترشح , دفع , پنهان سازی , اختفا.

افرح

افرح: خوشنود کردن , خرسند کردن , خوشحال کردن , شاد شدن.

افرض

افرض: اجراکردن , از پیش بردن , وادار کردن , مجبور کردن , تاکید کردن , تحمیل کردن , اعمال نفوذ کردن , گرانبار کردن , مالیات بستن بر.

افریز

افریز: کتیبه , حاشیه ارایشی , باکتیبه اراستن , حاشیه زینتی دادن به.

افریقی

افریقی: افریقایی.

افریقیا

افریقیا: افریقا.

افزع

افزع: وحشت زده کردن.

افسد

افسد: سنبل کردن , خراب کردن , از شکل انداختن , وصله وپینه بدنما , کارسرهه بندی , ورم , اسیب رساندن , زیان رساندن , معیوب کردن , ناقص کردن , بی اندام کردن , صدمه زدن , اسیب.

افشل

افشل: دست پوش , دست گرم کن , بدبازیکن , ناشی , خیطی بالا آوردن.

افصل

افصل: جدا کردن , جدا کردن , گسستن , قطع کردن.

افضل

افضل: () , بهترین , نیکوترین , خوبترین , شایسته ترین , پیشترین , بزرگترین , عظیم ترین , برتری جستن , سبقت گرفتن , به بهترین وجه , به نیکوترین روش , بهترین کار

افعی

افعی: مار , دارای حرکت مارپیچی بودن , مارپیچی بودن , مارپیچ رفتن , افعی , تیره مار , تیرمار ,

ادم خائن و بدنهاد , شریر.

افق

افق: افق , خط افق , افق فکری , بوسیله افق محدود کردن.

افقد

افقد: محروم کردن , داغدیده کردن , گم کردن , مفقود کردن , تلف کردن , از دست دادن , زیان کردن , منقضی شدن , باختن (در قمار وغیره) , شکست خوردن , گم کردن , جا گذاشتن (چیزی).

افقر

افقر: فقیر کردن , بی نیرو کردن , بی قوت کردن , بی خاصیت کردن.

افقی

افقی: افقی , ترازی , سطح افقی.

افلاس

افلاس: ورشکستگی , افلاس , توقف بازرگان , درماندگی , اعسار , عجز از پرداخت دیون.

افندی

افندی: مامورین عالیرتبه.

افهم

افهم: دریافتن , درک کردن , فهمیدن , فرا گرفتن , فهمیدن , ملتفت شدن , دریافتن , درک کردن , رساندن.

افوکادو

افوکادو: نوعی میوه شبیه انبه یا گلابی بزرگ , اوکادو.

افیون

افیون: افیون , تریاک.

اقامه

اقامه: ماندن , توقف کردن , نگاه داشتن , بازداشتن , توقف , مکث , ایست , سکون , مانع , عصاء , نقطه اتکاء , تکیه , مهار , حائل , توقفگاه.

اقبل

اقبل: دست یافتن , رسیدن , راه یافتن , نائل شدن , نزدیک شدن , موافقت کردن , رضایت دادن , تن در دادن , قبول شدن , پذیرفتن , پسندیدن , قبول کردن , در دفتر دانشگاه یا دانشکده نام نویسی کردن , نام نویسی کردن , در دانشکده یاداننگاه پذیرفته شدن , قبول کردن , پذیرفتن.

اقتباس

اقتباس: ذکر , نقل قول , احضار , احضار به بازپرسی , تقدیر از خدمات , تقدیر رسمی , نقل قول , بیان , ایراد , اقتباس , عبارت , مظنه , نقل کردن , مظنه دادن , نشان نقل قول.

اقتراح

اقتراح: پیشنهاد , طرح

, طرح پیشنهادی , اظهار , ابراز , اشاره , تلقین , اظهار عقیده , پیشنهاد , الهام .

اقتراع

اقتراع: ورقه رای , مهره رای و قرعه کشی , رای مخفی , مجموع آراء نوشته , با ورقه رای دادن , قرعه کشیدن .

اقترب منه

اقترب منه: نزدیک , قریب , مجاور , تقریبا , نزدیک شدن .

اقتراح

اقتراح: پیشنهاد کردن , اشاره کردن بر , بفکرخطور دادن , اظهار کردن , پیشنهاد کردن , تلقین کردن .

اقتصاد

اقتصاد: علم اقتصاد , اقتصادیات , اقتصاد .

اقتصادی

اقتصادی: متخصص اقتصاد , اقتصادی .

اقتصد

اقتصد: صرفه جویی کردن , رعایت اقتصاد کردن .

اقتنع

اقتنع: متقاعد کردن , قانع کردن .

اقحام

اقحام: حرف ندا , صوت , اصوات .

اقحوان

اقحوان: گل داودی , مینای طلائی .

اقدف

اخذف: از دهان بیرون پراندن , دفع کردن , انزال کردن , خروج منی , بیرون انداختن , دفع کردن , معزول کردن , پرتاب , پرت , لگد , پرتاب کردن , پرت کردن , انداختن , شعبده , تردستی , حقه بازی , شیادی , چشم بندی.

اقرا

اقرا: خواندن , باز خواندن , از برخواندن , با صدایی موزون خواندن.

اقرباء

اقرباء: اقوام , خویشاوندان.

اقرر

اقرر: نذر , پیمان , عهد , قول , شرط , تعیین , عزم , تصمیم , نذر کردن , قسم خوردن , وقف کردن.

اقسم

اقسم: ناسزا , سوگند خوردن , قسم دادن , فحش , ناسزا گفتن.

اقشط

اقشط: کف , ریم , کف گیری , تماس اندک , شیر خامه گرفته , کف گرفتن از , سرشیر گرفتن از , تماس مختصر حاصل کردن , بطور سطحی مورد توجه قرار دادن , بطور سطحی خواندن.

اقص

اقص: از شغل و کالت محروم کردن.

اقصی

اقصی: بیشترین , منتهای کوشش , حداکثر , دورترین.

اقضم

اقضم: خاییدن

, گاز گرفتن , کندن (با گاز یا دندان) , تحلیل رفتن , فرسودن , مانند موش جویدن , ساییدن , لقمه یا تکه کوچک , گاز زدن , اندک اندک خوردن , مثل بز جویدن.

اقتاعی

اقتاعی: تیول گرای , تیولی , ملوک الطوائفی , وابسته به تیول , فلودال.

اقتع

اقتع: حک کردن , تراشیدن , کنده کاری کردن , بریدن , بریدن , قطع کردن , انداختن (درخت وغیره) , ضربت , شقه , ذبح , شکاف یا ترک نتیجه ضربه , ج..... کردن , بریدن , منفصل کردن.

اقتع راس

اقتع راس: سربریدن , گردن زدن.

اقل

اقل: کمترین , کوچکترین , خردترین , اقل , کهتر , اصغر , کوچکتر , کمتر , پست تر , کمتر , کوچکتر , اصغر , صغیر.

اقل ما یمکن

اقل ما یمکن: کمین.

اقلع

اقلع: برخاستن.

اقلیه

اقلیه: اقلیت.

اقلیمی

اقلیمی: منطقه ای.

اقمع

اقمع: موقوف کردن.

اقناع

اقناع: تشویق و تحریک ، اجبار ، متقاعد سازی ، نظریه یا عقیده از روی اطمینان ، اطمینان ، عقیده دینی ، نوع ، قسم ، ترغیب .

اقنع

اقنع: وادار کردن ، اعوا کردن ، غالب آمدن بر ، استنتاج کردن ، تحریک شدن ، تهییج شدن ، وادار کردن ، بران داشتن ، ترغیب کردن .

اقوال ماثوره

اقوال ماثوره: مثل ، امثال و حکم .

اکادیمی

اکادیمی: مربوط به فرهنگستان ادبی یا انجمن علمی ، عضو فرهنگستان ، طرفدار حکمت و فلسفه افلاطون ، عضو فرهنگستان ، عضو انجمن دانش ، عضو اکادمی .

اکادیمیه

اکادیمیه: فرهنگستان ، دانشگاه ، آموزشگاه ، مدرسه ، مکتب ، انجمن ادباء و علماء ، انجمن دانش ، اکادمی ، نام باغی در نزدیکی اتن که افلاطون در آن تدریس میکرده است (Academy) ، مکتب و روش تدریس افلا

طونی.

اکبح

اکبح: پست کردن , ریاضت دادن , کشتن , ازردن , رنجاندن.

اکتب افتتاحیه

اکتب افتتاحیه: سرمقاله نوشتن.

اکتسب

اکتسب: بدست آوردن , حاصل کردن , اندوختن , پیدا کردن.

اکتشاف

اکتشاف: کشف , اکتشاف , پی بری , یابش.

اکتشف

اکتشف: یافتن , کشف کردن , پی بردن , دریافتن , یافتن , پیدا کردن , کشف کردن , مکشوف ساختن.

اکتوبر/تشرین الاول

اکتوبر/تشرین الاول: ماه اکتبر.

اکتیاب

اکتیاب: افسرده بودن , افسرده کردن , دلتنگ کردن.

اکثر

اکثر: بیشتر , دیگر , مجدد , اضافی , زائد , بعلا-وه , بعدی , دوتر , جلوتر , پیش بردن , جلو بردن , ادامه دادن , پیشرفت کردن , کمک کردن به , بیشتر , زیادت , بیش , بیشترین , زیادتین , بیش از همه.

اکد

اکد: اظهار کردن , بطور قطع گفتن , تصدیق کردن , اثبات کردن , تصریح کردن , شهادت دادن , تایید کردن , تصدیق کردن , تثبیت کردن , ستیزه کردن , مخالفت کرده با , رقابت کردن , ادعا کردن , باقوت تلفظ کردن , تایید کردن (در) ,

اهمیت دادن , نیرو دادن به , زیر چیزی خط کشیدن , تاکید کردن , خط زیرین , خط یا علامتی زیر چیزی کشیدن , تاکید ,
زیرین خط.

اکذوبه

اکذوبه: دروغ , دروغ در چیز جزئی , دروغ گفتن , دروغ گفتن , سخن نادرست گفتن , دروغ , کذب , (vi.vt.): دراز
کشیدن , استراحت کردن (down) , خوابیدن , افتادن , ماندن , واقع شدن , قرار گرفتن , موقتا ماندن , وضع , موقعیت ,
چگونگی.

اکرع

اکرع: جرعه طولانی نوشیدن , اشامیدن , جرعه.

اکره

اکره: ناپسند شمردن , مکروه دانستن , تنفر داشتن ,

نفرت کردن.

اکزیما

اکزیما: آگزما , سودا.

اکس

اکس: پوشاندن , اراستن.

اکسب

اکسب: تحصیل کردن , کسب معاش کردن , بدست آوردن , دخل کردن , درآمد داشتن.

اکسیر

اکسیر: اکسیر , کیمیا.

اکشف

اکشف: فاش کردن , باز کردن , اشکار کردن , اشکار کردن , فاش کردن , معلوم کردن , برهنه کردن , اشکار کردن , کشف کردن , حجاب برداشتن , نمودار کردن , پرده برداری , اشکارساختن

اکل اللحم البشری

اکل اللحم البشری: ادمخواری.

اکلیل

اکلیل: هلال گل , گلبنده , با هلال یا زینت گل اراستن , با گل اراستن.

اکمال

اکمال: اتمام , تکمیل.

اکو

اکو: داغ کردن , داغ زدن , سوزاندن.

اکوردیون

اکوردیون: اکوردیون.

الآن

الآن: حالا , اکنون , فعلا , در این لحظه , هان , اینک.

الاهه

الاهه: الهه , ربه النوع.

البحر الابيض المتوسط

البحر الابيض المتوسط: وابسته بدریای مدیترانه , دریای مدیترانه.

البوم

البوم: جای عکس , البوم.

التزام

التزام: پایدار , پایا , ساکن , وفا کننده , تاب اور , تحمل کننده , سرسپردگی , ارتکاب , حکم توقیف , تعهد , الزام , قبول , اجابت , بر آوردن , التزام , محظور , وظیفه , آماده خدمت , حاضر خدمات , مهربان , اجباری , الزامی.

التزم

التزم: مجبور کردن , وادار کردن , مرهون ساختن , متعهد شدن , لطف کردن.

التزم به

التزم به: ایستادگی کردن , پایدارماندن , ماندن , ساکن شدن , منزل کردن , ایستادن , منتظر شدن , وفا کردن , تاب آوردن , چسبیدن , پیوستن , وفادار ماندن , هواخواه بودن , طرفدار بودن , وفا کردن , توافق داشتن , متفق بودن , جور بودن , بهم چسبیده بودن.

التصاق

التصاق: چسبیدگی , الصاق , طرفداری , رضایت , موافقت ,

اتصال و پیوستگی غیر طبیعی سطوح در اماس , آمیزش و بهم آمیختگی طبیعی قسمت‌های مختلف , الحاق , انضمام , قبول عضویت , همبستگی , توافق , الحاق دولتی به یک پیمان , کشش سطحی , دوسیدگی .

التقاء

التقاء: موافقت , توافق , دمسازی , رضایت , تصادف .

التماس

التماس: التماس , استدعا , دادخواست , منازعه , مشاجره , مدافعه , عذر , بهانه , تقاضا , استدعا , پیشنهاد , وعده مشروط , ادعا .

التهاب

التهاب: اماس , التهاب , شعله ور سازی , احتراق .

التهاب الحنجره

التهاب الحنجره: اماس خشک نای , التهاب حنجره .

التهاب الزائده الدوديه

التهاب الزائده الدوديه: اماس ضمیمه روده , اماس اپاندیس .

التهاب القصبات الهوائيه

التهاب القصبات الهوائيه: برنشیت , اماس نایژه .

التهاب الكبد

التهاب الكبد: اماس کبدی , تورم کبد .

التهاب اللوزتين

التهاب اللوزتين: ورم لوزتین , ورم لوزه , زهر باد .

التهاب المفاصل

التهاب المفاصل: ورم مفاصل , اماس مفصل .

التهاب معوی

التهاب معوی: اماس معده , التهاب معده , ورم معده.

التو

التو: صدای التو , صدای اوج.

التواء

التواء: رگ به رگ کردن یا شدن , بدرد آوردن , رگ برگ شدگی , پیچ خوردن , پیچش , پیچ خوردگی , انقباض , پیچی.

الحاد

الحاد: انکار وجود خدا , الحاد , کفر.

الحاق

الحاق: پیوست , ضمیمه سازی , انضمام.

الزام

الزام: اجبار , اضطرار.

العاب ریاضیه

العاب ریاضیه: علم ورزش , ورزشکاری , پهلوانی , زور ورزی.

الغ

الغ: برانداختن , از میان بردن , منسوخ کردن , منسوخ کردن , لغو کردن , باطل کردن , منسوخ کردن , لغو کردن , بروزدادن , از دهان بیرون انداختن , فسخ کردن , لغو کردن , برگرداندن حکم صادره , ممنوع کردن.

الغاء

الغاء: برانداختگی , لغو , فسخ , الغا مجازات , الغاء ,

فسخ , ابطال , فسخ کردن , لغو کردن , باطل کردن , فسخ , لغو , ابطال , واچیدن , بی اثر کردن , خنثی کردن , باطل کردن , خراب کردن , ضایع کردن , بی ابرو کردن , باز کردن.

الغائیه

الغائیه: مخالفت با بردگی.

الف

الف: هزار.

الفه

الفه: آشنایی , انس , صمیمیت , خصوصیت , رابطه نامشروع جنسی.

الق

الق: تابش , تلا لو , درخشندگی , درخشش , براق شدن , برق زدن , درخشیدن.

الق القبض علیه

الق القبض علیه: دریافتن , درک کردن , توقیف کردن , بیم داشتن , هراسیدن.

الکترون

الکترون: الکترون.

الکترونی

الکترونی: الکترونیکی.

الکترونیات

الکترونیات: شاخه ای از علم فیزیک که درباره صدور و حرکت و تاثیرات الکترون درخلاق و گازها و همچنین استفاده از دستگاههای الکترونی بحث میکند.

الم

الم: دلتنگی , اضطراب , غم و اندوه , دلتنگ کردن , غمگین شدن , نگران شدن , نگران کردن , درد , رنج , زحمت ,

محنت , درد دادن , درد کشیدن.

الم الاعصاب

الم الاعصاب: درد اعصاب , درد عصبی , مرض عصبی , پی درد.

الم الظهر

الم الظهر: کمردرد , پشت درد.

المانی

المانی: اولاد عمه وعمو , عمو زاده , وابسته نزدیک , : المانی.

المنیوم

المنیوم: فلز الومینیوم , الومینیوم بنام اختصاری (Al).

اله

اله: خداوند , خداوندگار , خدا , ایزد , یزدان , پروردگار , الله.

الهام

الهام: شهیق , استنشاق , الهام , وحی , القاء , اندیشه کردن , تفکر کردن , در بحر فکر فرو رفتن , تعجب کردن , در شگفت ماندن , شگفت , الهه شعر وموسیقی.

الو

الو: گرداندن , پیچاندن , چلانندن (پارچه) , زور آوردن , فشار آوردن , واداشتن , بزور قاپیدن و غصب کردن , چرخش

، پیچش ، گردش.

الی ابد

الی ابد: برای همیشه ، تا ابد ، جاویدان ، پیوسته ، تا ابدالا باد.

الی اعلی

الی اعلی: بالا یی ، روببالا ، روبرقی ، بطرف بالا.

الی هنا

الی هنا: باین (نامه) ، بدین وسیله.

الی وراء

الی وراء: قهقرایی ، به عقب ، غافلگیر ، ناگهان ، منزوی ، پرت.

الیف

الیف: رام ، اهلی ، بیروح ، بیمزه ، خودمانی ، راه کردن.

الیکترولیتی

الیکترولیتی: الکترولیتی.

ام

ام: مادری کردن ، پروردن ، مادر ، ننه ، والده ، مام ، سرچشمه ، اصل.

اما

اما: ، هریک از دوتا ، این و ان.

امازون

امازون: زنانی که در آسیای صغیر زندگی میکردند و با یونانیان می جنگیدند ، زن سلحشور و بلندقامت ، رود amazun در امریکای جنوبی.

امامی

امامی: پیشانی و وابسته به پیشانی و وابسته بجلو و قدامی.

امبراطور

امبراطور: امپراتور و فرمانفرما و شاهنشاهی و پادشاهی و امپراتوری و با عظمت و عالی و با شکوه و مجلل و همایون و همایونی.

امبراطوره

امبراطوره: زن امپراتور و ملکه و امپراتریس و شهبانو.

امبراطوریه

امبراطوریه: امپراتوری چند کشور که در دست یک پادشاه باشد و فرمانروایی.

امبرالیه

امبرالیه: حکومت امپراتوری و استعمار طلبی و امپریالیسم.

امبیر

امبیر: امپر (واحد شدت جریان برق).

امبیریه

امبیریه: شدت جریان برق و میزان نیروی برق بر حسب امپر.

امت

امت: کشتن و بیحس کردن و خراب کردن و بدیگری واگذار کردن و وقف کردن و مستهلک کردن.

امه

امه: ملت و قوم و امت و خانواده و طایفه و کشور.

اممثل

اممثل: موافقت کردن و برآوردن و اجابت کردن.

امتحان

امتحان: آزمون، آزمایش، امتحان، آزمایش، محک، بازرسی، معاینه، رسیدگی

امتداد

امتداد: توسیع، تمديد، تعمیم، تلفن فرعی، کشیدن، امتداددادن، بسط دادن، منبسط کردن، کش آمدن، کش آوردن

و کش دادن ، گشادشدن ، بسط ، ارتجاع ، قطعه (زمین) ، اتساع ، کوشش ، خط ممتد ، دوره ، مدت .

امتص

امتص: درکشیدن ، دراشامیدن ، جذب کردن ، فروبردن ، فراگرفتن ، جذب شدن (غدد) ، کاملاً- فروبردن ، تحلیل بردن ، مستغرق بودن ، مجذوب شدن در .

امتصاص

امتصاص: جاذب ، جالب ، دلربا ، جذاب ، درکش ، دراشام ، جذب ، درکشی ، دراشامی ، فریفتگی ، انجذاب ، مکیدن ، مک زدن ، شیره کسی را کشیدن ، مک ، مک زنی ، شیردوشی .

امتع

امتع: توشه ، بنه سفر ، جامه دان ، اثاثه .

امتلك

امتلك: دارا بودن ، داشتن ، متصرف بودن ، در تصرف داشتن ، دارا شدن ، متصرف شدن .

امتناع

امتناع: خودداری ، پرهیز ، خودداری از دادن رای ، پرهیز ، خودداری ، ریاضت ، پرهیز از استعمال مشروبات الکلی .

امتناع عن شرب الكحول

امتناع عن شرب الكحول: پیروی از اصل منع استعمال مسکرات .

امتنان

امتنان: نمک شناسی ، قدر دانی ، سپاسگزاری .

امتنع

امتنع: خودداری کردن (از) ، پرهیز کردن (از) ، امتناع کردن (از) .

امتنع عنه

امتنع عنه: احتراز کردن ، امساک کردن ، خودداری کردن از ، صرف نظر کردن ، گذشتن از ، اجتناب کردن از ، گذشت

کردن.

امتیاز

امتیاز: امتیاز , رجحان , مزیت , حق ویژه , امتیاز مخصوصی اعطا کردن , بخشیدن.

امح

امح: پاک کردن , اثارچیزی راز بین بردن , خراشیدن , تراشیدن , محو کردن.

امدح

امدح: ستایش کردن , تمجید کردن , مدح کردن , ستایش.

امر

امر: نهی , قدغن , حکم بازداشت , دستور , اتحاد , آموزش , راهنمایی.

امر اعتیادی

امر اعتیادی: پیش پا افتاده , معمولی , مبتذل , همه جایی.

امر حتمی

امر حتمی: نا

چار , نا گزير , اجتناب نا پذير , چاره نا پذير , غير قابل امتناع , حتما , حتمى الوقوع , بديهى .

امرات

امرات: زن , زنانگى , كلفت , رفيقه (نامشروع) , زن صفت , ماده , مونث , جنس زن .

امرض

امرض: مريض کردن يا شدن , بيمار کردن , ناخوش کردن .

امريكا

امريكا: امريكا , كشور امريكا .

امس

امس: ديروز , روز پيش , زمان گذشته .

امساک

امساک: ييوست , خشكى , خوددارى , شكيبايى , تحمل , امساک , مدارا .

امسك

امسك: قاپيدن , دستگير کردن , توقيف .

امضغ

امضغ: جويدن , خاييدن , تفكر کردن , چاوش کردن , جويدن , نرم کردن , خمير کردن , بزاقى کردن , جويدن , چيزهاى جويدنى , ملچ ملوچ کردن .

امعاء

امعاء: روده , امعاء , درونى .

امقت

امقت: تنفر داشتن از , بيم داشتن از , ترس داشتن از , ترساندن , ترسيدن , نفرت کردن , تنفر داشتن از , بيزار بودن از .

امکانیه

امکانیه: امکان , احتمال , چیز ممکن .

امل

امل: امید , امیدواری چشم داشت , چشم انتظاری , انتظار داشتن , ارزو داشتن , امیدواربودن .

املاء

املاء: املاء , دیکته , تلقین .

امم

امم: ملی کردن , ملی شدن .

امن

امن: ایمنی , امان , امنیت , اسایش خاطر , اطمینان , تامین , مصونیت , وثیقه , گرو , تضمین , ضامن .

امن (فعل ماض)

امن (فعل ماض): بیمه کردن , بیمه بدست آوردن , ضمانت کردن , ایمن , بی خطر , مطمئن , استوار , محکم , درامان , تامین , حفظ کردن , محفوظ داشتن تامین کردن , امن .

امنح

امنح: بخشیدن , ارزانی داشتن .

امنع

امنع: مسدود کردن , محروم کردن , سلب کردن , باز داشتن و نهی کردن , منع

کردن , مانع شدن , از بروز احساسات جلوگیری کردن , جلوگیری کردن , پیش گیری کردن , بازداشتن , مانع شدن , ممانعت کردن , منع کردن , ممنوع کردن , تحریم کردن , نهی.

امنیه

امنیه: خواستن , میل داشتن , ارزو داشتن , ارزو کردن , خواهش , خواسته , مراد , حاجت , کام , خواست , دلخواه.

امواج

امواج: خیزاب دریاکنار.

امومه

امومه: مادری , زایشگاه , وابسته به زایمان.

امومی

امومی: مادری , مادروار , مادرانه , امی , از مادری.

امونیا

امونیا: محلول یا بخار امونیاک.

امی

امی: بی سواد , عامی , درس نخوانده.

امییا

امییا: جانور تک سلولی , امیب.

امیبی

امیبی: امیبی , وابسته به جانور تک سلولی.

امیر

امیر: شاهزاده , ولیعهد , فرمانروای مطلق , شاهزاده بودن , مثل شاهزاده رفتار کردن , سروری کردن.

امیره

امیره: شاهدخت , شاهزاده خانم , همسر شاهزاده , مثل شاهزاده خانم رفتار کردن.

امین الصندوق

امین الصندوق: خزان دار , گنجور , صندوقدار.

امینی

امینی: حاوی ریشه ء امین , وابسته به عامل امین.

ان یکون

ان یکون: زمان حال فعل بودن , هستی , وجود , افریده , مخلوق , موجود زنده , شخصیت , جوهر , فرتاش.

انا

انا: ضمیر , نفس , خود.

اناره

اناره: روشنایی سیمایی , نور سفید دادن , فروختگی , پرتو افکنی.

اناقه

اناقه: شیک , مد , باب روز , زیبا.

اناناس

اناناس: اناناس.

انانی

انانی: تک روی , فرد گرای , خودپسند , خود پرست , خود خواه.

انبثاق

انبثاق: تجلی , نشله.

انبثق

انبثق: ناشی شدن , سرچشمه گرفتن , بیرون آمدن , جاری شدن , تجلی کردن.

انبذ

انبذ: دورانداختن , دست کشیدن از , متروک ساختن.

انبش

انبش: از خاک در آوردن , از بوته فراموشی یا گمنامی درآوردن , نیش کردن , از خاک در

اوردن , نبش قبر کردن.

انبهار البصر

انبهار البصر: خیره کردن , تابش یا روشنی خیره کننده.

انبوب

انبوب: پیپ , چپق , نی , نای , فلوت , نی زنی , لوله حمل موادنفثی , ساقه توخالی گیاه , نی زدن , فلوت زدن , با صدای تیز و زیر حرف زدن , صغیر زدن , لوله کشی کردن , لوله , لامپ , لوله.

انبوب متفرع

انبوب متفرع: چند تا , چند برابر , بسیار , زیاد , متعدد , گوناگونی , متنوع کردن , چند برابر کردن.

انت

انت: تو , توبکسی خطاب کردن , یک هزار دلا ر , شما , شمارا.

انتاج

انتاج: فراوری , تولید , عمل اوری , ساخت , استخراج , فراورده.

انتباه

انتباه: توجه , رسیدگی , پروا , اعتنا , توجه , ملاحظه , رعایت , مراعات , اعتناکردن (به) , محل گذاشتن به , ملاحظه کردن.

انتحار

انتحار: خودکشی , انتحار , خودکشی کردن , وابسته به خودکشی.

انتخاب

انتخاب: رای دادن , انتخاب , انتخاب نماینده , گزینش.

انتخابات

انتخابات: ابتدایی , مقدماتی , نخستین , عمده , اصلی.

انتخابی

انتخابی: گزینشی، انتخابی، گزینگر.

انتداب

انتداب: وکالت نامه، قیمومت، حکم، فرمان، تعهد، اختیار.

انتزاع

انتزاع: عصاره گیری، عصاره، اصل و نسب، استخراج.

انتزع

انتزع: بیرون کشیدن، استخراج کردن، استنباط کردن.

انتساب

انتساب: وابستگی، پیوستگی، خویشی.

انتش

انتش: برافراشته، سربلند، بالا بردن، محفوظ کردن.

انتشاء

انتشاء: بالا بری، رفعت، ترفیع، سرفرازی شادی.

انتشار

انتشار: ریزش، افاضه، انتشار، پخش، وسعت، شیوع، پهن کردن، پهن شدن.

انتصاب

انتصاب: نصب، ساختمان، نعوظ، شق شدگی.

انتصار

انتصار: پیروزی، فتح، جشن فیروزی، پیروزمندانه

, فتح وظفر , طاق نصرت , غالب آمدن , پیروزشدن.

انتظار

انتظار: صبر کردن , چشم براه بودن , منتظر شدن , انتظار کشیدن , معطل شدن , پیشخدمتی کردن.

انتظر

انتظر: منتظر بودن , منتظر شدن , انتظار داشتن , ملازم کسی بودن , در کمین (کسی) نشستن.

انتعاش

انتعاش: قوت دادن , غذا دادن , خوراک دادن , تغذیه.

انتفاخ

انتفاخ: نفخ , اتساع و بزرگی عضوی در اثر گاز یا هوا , باد(درعضوی از بدن) , امفیزم , باد کردن , اماس کردن , متورم کردن , باد غرور داشتن , تورم , برجستگی , برجسته , شیک , زیبا .عالی

انتفاضه

انتفاضه: حرکت تند و ناگهانی (بدن) , جست وخیز , چین دار کردن حاشیه لباس , پرت کردن , تقلا- کردن , جولا- ن , شورش , طغیان , قیام , برخاست , بلوا , برخیزش.

انتقائی

انتقائی: گلچین کننده , از هر جا گزیننده , منتخبات.

انتقاد

انتقاد: توپخانه ضد هوایی.

انتقاع

انتقاع: خیساندن , خیس خوردن , رسوخ کردن , بوسیله مایع اشباع شدن , غوطه دادن , در اب فرو بردن , عمل خیساندن , خیس خوری , غوطه , غوطه وری , غسل.

انتقال

انتقال: انتقال , عبور , تغییر از یک حالت بحالت دیگر , مرحله تغییر , برزخ , انتقالی .

انتقام

انتقام: خونخواهی کردن , کینه جویی کردن , انتقام کشیدن , انتقام .

انتقد

انتقد: نقد ادبی کردن , انتقاد کردن , نکوهش کردن .

انتقم له

انتقم له: کینه جویی کردن (از) , تلافی کردن , انتقام کشیدن (از) , دادگیری کردن , خونخواهی کردن .

انته

انته: سپری شدن , پایان رسیدن , سرآمدن , دم برآوردن , مردن .

انتهاء

انتهاء: نزدیک , بستن , انقضا .

انتهازی

انتهازی: فرصت طلب ,

نان بنرخ روز خور.

انتهازیه

انتهازیه: فرصت طلبی.

انتهاک

انتهاک: دست اندازی، تخطی، تجاوز، تخلف، تجاوز، تخلف، تخطی.

انتھک

انتھک: تخلف کردن از، تجاوز کردن از، تعدی، تجاوز کردن از، تخلف کردن از، سرپیچی کردن از، تجاوز کردن به، شکستن، نقض کردن، هتک احترام کردن، بی حرمت ساختن، مختل کردن.

انتھی

انتھی: بالای، روی، بالای سر، بر فراز، ان طرف، در سرتاسر، در بالا، بسوی دیگر، متجاوز از، بالای، روی، بیرونی و شفا یافتن، پایان یافتن، به انتها رسیدن، پیشوندی بمعنی زیاد و زیاده و بیش.

انثروبولوجی

انثروبولوجی: وابسته بانسان شناسی، مربوط بطبیعت انسانی.

انثی

انثی: جنس ماده، مونث، زنانه، جانور ماده، زن، نسوان.

انجاز

انجاز: انجام، اجرا، اتمام، کمال، هنر، فضیلت، دست یابی، انجام، پیروزی، کار بزرگ، موفقیت، تکمیل، اجراء، انجام.

انجب

انجب: تولید کردن، بوجود آوردن، ایجاد کردن، سبب وجود شدن.

انجح

انجح: کامیاب شدن , موفق شدن , نتیجه بخشیدن , بدنبال آمدن , بطور توالی قرار گرفتن.

انجذب

انجذب: سنگین کردن , بوسیله قوه جاذبه حرکت کردن , بطرف جاذبه یا مرکز نفوذ متمایل شدن , متمایل شدن بطرف , گرویدن.

انجراف

انجراف: راندگی.

انجز

انجز: انجام دادن , بانجام رساندن , وفا کردن(به) , صورت گرفتن , دست یافتن , انجام دادن , بانجام رسانیدن , رسیدن , نائل شدن به , تحصیل کردن , کسب موفقیت کردن (حق). اطاعت کردن (در برابر دریافت تیول) , دست یافتن

رسیدن , نائل شدن , موفق شدن , تمام کردن , بدست آوردن , بانتهارسیدن , زدن , انجام دادن , تکمیل کردن , تمام کردن , برآوردن , واقعیت دادن.

انجلزه

انجلزه: اصطلاح زبان انگلیسی , انگلیسی مابی.

انجلیزی

انجلیزی: پیشوند به معنی (انگلیسی) و (مربوط به انگلیس) , انگلیسی , مربوط به مردم و زبان انگلیسی , بانگلیسی درآوردن.

انجماد

انجماد: یخ بستن , منجمد شدن , بی اندازه سرد کردن , فلج کردن , فلج شدن , ثابت کردن , غیرقابل حرکت ساختن , یخ زدگی , افسردگی.

انجیل

انجیل: انجیل , مژده نیکو , بشارت درباره مسیح , یکی از چهار کتابی که تاریخچه زندگی عیسی را شرح داده.

انجیلی

انجیلی: انجیلی , پروتستان , پیرو این عقیده که رستگاری و نجات درآثرایمان به مسیح بدست میاید نه درآثر کردار و اعمال نیکو , مژده دهنده.

انحدار

انحدار: سرازیری , سرپایینی , نشیب , انحطاط.

انحراف

انحراف: انحراف , گمراهی , ضلالت , کجراهی , کجراهی , انحراف , عدم انطباق کانونی , انحراف , تباین , انشعاب , تفریح , سرگرمی , عمل پی گم کردن , انحراف از جهتی.

انحراف البصر

انحراف البصر: بی نظمی در جلیدیه ء چشم.

انحرف

انحرف: کج کردن , منحرف کردن , منحرف شدن.

انحسار الموج

انحسار الموج: مراجعت موج , اضطراب یا اشفتگی بعد از انجام عملی , عواقب.

انحطاط

انحطاط: پوسیدگی , فساد , زوال , خرابی , تنزل , پوسیدن , فاسد شدن , تنزل کردن , منحط شدن , تباهی.

انحناء

انحناء: خمیدن , خمش , زانویه , خمیدگی , شرایط خمیدگی , زانویی , گیره , خم کردن , کج کردن , منحرف کردن , تعظیم کردن , دولا کردن , کوشش

کردن , بذل مساعی کردن.

انخفاض

انخفاض: شیب , غوطه دادن , تعمید دادن , غوطه ور شدن , پایین آمدن , سرازیری , جیب بر , فرو رفتگی , غسل.

انخفاض

انخفاض: نرم کردن , ملا- یم کردن , اهنسته تر کردن , شیرین کردن , فرونشاندن , خوابانیدن , کاستن , از , کم کردن , نرم شدن.

انذب

انذب: سوگواری کردن , ماتم گرفتن , گریه کردن.

انذفاع

انذفاع: نی بوریاء , بوریاء , انواع گیاهان خانواده سمار , یک پر کاه , جزئی , حمله , یورش , حرکت شدید , ازدحام مردم , جوی , جویبار , هجوم بردن , برسر چیزی پریدن , کاری را با عجله و اشتیاق انجام دادن.

اندماج

اندماج: اتصال , الحاق , یکی سازی ترکیب , یکی شدنی , پیوستگی , تلفیق , اتحاد , ادخال , جا دادن , ایجاد شخصیت حقوقی برای شرکت , ممزوج کننده , یکی شدن دو یا چند شرکت , ادغام , امتزاج

اندونوسی

اندونوسی: اهل کشور اندونزی , وابسته به اندونزی.

انذار

انذار: مشورتی , گوش بزنگ , هوشیار , مواظب , زیرک , اعلام خطر , اذیرهوایی , بحالت آماده باش در آمدن یا در آوردن.

انذر

انذر: پیش گویی کردن , تفال بد زدن , قبلا بدل کسی اثر کردن.

انزال

انزال: ورود بخشکی , فرودگاه هواپیما , بزمین نشستن هواپیما , پاگردان.

انزع احشاء

انزع احشاء: روده یا چشم و غیره رادر آوردن , شکم دریدن , تهی کردن , خالی کردن , نیروی چیزی را گرفتن.

انزع سلاح

انزع سلاح: خلع سلاح کردن , به حالت اشتی درامدن.

انزعاج

انزعاج: مالش دادن , خراشیدن , ساییدن , بوسیله اصطکاک گرم کردن , به هیجان آوردن , اوقات تلخی کردن به

عصبانیت ، ساییدگی ، پوست رفتگی ، واژگون کردن ، برگرداندن ، چپه کردن ، اشفتن ، اشفته کردن ، مضطرب کردن ، شکست غیر منتظره ، واژگونی ، نژند ، ناراحت ، اشفته.

انزل

انزل: پایین آمدن ، فرود آمدن ، نزول کردن ، پیاده کردن ، از کشتی در آوردن ، پیاده شدن ، تخلیه کردن (بار و مسافر).

انزلاق

انزلاق: سر خوردن ، خرامش ، سریدن ، اسان رفتن ، نرم رفتن ، سبک پریدن ، پرواز کردن بدون نیروی موتور ، خزیدن.

انزیم

انزیم: مواد آلی پیچیده ای که در موجود زنده باعث تبدیل مواد آلی مرکب به مواد ساده تر و قابل جذب می گردد ، انزیم ، دیاستاز.

انس

انس: فراموش کردن ، فراموشی ، صرفنظر کردن ، غفلت ، انسانی کردن ، انسان شدن ، واجد صفات انسانی شدن ، با مروت کردن ، نرم کردن ، محفوظات را فراموش کردن ، از یاد بردن.

انسان

انسان: انسانی ، وابسته بانسان ، دارای خوی انسانی ، فانی ، فناپذیر ، از بین رونده ، مردنی ، مرگ اور ، مهلک ، مرگبار ، کشنده ، خونین ، مخرب ، انسان.

انسان آلی

انسان آلی: ماشین ، ماشین خودکار ، دستگاه خودکار ، ادم مکانیکی.

انسانی

انسانی: بامروت ، رحیم ، مهربان ، باشفقت ، تهذیبی ، کسی که نوع پرستی را کیش خود میداند ، نوع پرست ، بشر دوست ، وابسته به بشر دوستی.

انسانیه

انسانیه: فلسفه هم نوع دوستی ، بشر دوستی ، بشریت ، نوع بشر ، مردمی ، مروت.

انسب الیه

انسب الیه: نسبت دادن , بستن , اسناد کردن , دادن , تقسیم کردن , متهم کردن.

انسجام

انسجام: هارمونی , تطبیق , توازن ,

هم آهنگی , همسازى .

انسحب

انسحب: پس گرفتن , باز گرفتن , صرفنظر کردن , بازگیرى .

انسخ

انسخ: رونوشت بردارى بوسيله عكاسى , فتوكپى .

انسداد

انسداد: انسداد , بسته شدگى , جفت شدگى (دندانها) .

انسولین

انسولین: انسولین .

انشا

انشا: سرچشمه گرفتن , موجب شدن .

انشر

انشر: تخم کاشتن , منتشر کردن , چاپ کردن , طبع و نشر کردن , منتشر کردن .

انشطار

انشطار: ذوب , گداختگى , امیزش .

انشطاری

انشطاری: قابل شکستن و تقسیم , شکافت پذیر .

انشقاق

انشقاق: جدایی , جداشدگى , انفصال , نفاق , عدم اتفاق , ترک , انشعاب , دوبخشی , شکافتن .

انشوده

انشوده: شعری که با آواز یکنفری همراه موسیقی خوانده شود، آهنگ ساده و کشیده، مناجات، سرود، سرود یا آهنگ خواندن.

انشوطه

انشوطه: کمند، با کمند بستن، با کمند دستگیر کردن، کمند، طناب خفت دار، کمند انداختن، کمند، خفت، دام، بند، تله، در کمند انداختن.

انصح

انصح: نصیحت کردن، آگاهانیدن، توصیه دادن، قضاوت کردن، پند دادن، رایزنی کردن، منصرف کردن، بازداشتن (کسی از امری)، دلسرد کردن.

انضباط

انضباط: انضباط، انتظام، نظم، تادیب، ترتیب، تحت نظم و ترتیب در آوردن، تادیب کردن.

انضج

انضج: رسیده کردن یا شدن، عمل آمدن، کامل شدن.

انطباع

انطباع: اثر، جای مهر، گمان، عقیده، خیال، احساس، ادراک، خاطره، نشان گذاری، چاپ، طبع.

انطبق

انطبق: بکار بردن، بکار زدن، استعمال کردن، اجرا کردن، اعمال کردن، متصل کردن، بهم بستن، درخواست کردن، شامل شدن، قابل اجرا بودن.

انطلاق

انطلاق: به اب انداختن کشتی، انداختن، پرت کردن، روانه کردن، مامور کردن، شروع کردن،

اقدام کردن.

انطواء ذاتی

انطواء ذاتی: خیال پرستی , عدم توجه بعالم مادی , وهم گرایی.

انطوائی

انطوائی: بسوی درون کشیدن , بخود متوجه کردن , شخصی که متوجه بیاطن خود است , خویشتن گرای.

انظر

انظر: دیدن , مشاهده کردن , نظاره کردن , بین , اینک , هان , چشم چرانی کردن , چشم چرانی , نگاه عاشقانه کردن , با چشم غمزه کردن , عشوه.

انعتاق

انعتاق: ازادی , رهایی , رستگاری , رهاسازی , تخلیص.

انعدام الخبره

انعدام الخبره: نا ازمودگی , بی تجربگی , خامی , خام دستی.

انعش

انعش: تازه کردن , خنک کردن , نیرو دادن , تازه کردن , نیروی تازه دادن به , از خستگی بیرون آوردن , روشن کردن , با طراوت کردن.

انعطاف

انعطاف: انحراف , خط سیر را منحرف کردن.

انعکاس

انعکاس: انعکاس , باز تاب , اندیشه , تفکر , پژواک , نقض , برگشت , واژگون سازی , واژگونی.

انغماس

انغماس: بخشیدن , لطف کردن , از راه افراط بخشیدن , ولخرجی کردن , غفو کردن , زیاده روی , افراط.

انغمس

انغمس: مخالفت نکردن , مخالف نبودن , رها ساختن , افراط کردن (در استعمال مشروبات و غیره) , زیاده روی کردن , شوخی کردن , دل کسی را بدست آوردن , نرنجاندن.

انف

انف: بینی , عضو بویایی , نوک برآمده هر چیزی , دماغه , بو کشیدن , بینی مالیدن به , مواجه شدن با.

انف (فعل ماض)

انف (فعل ماض): نفی کردن , خنثی کردن.

انفاق

انفاق: پرداخت , خرج , هزینه , برآمد , هزینه , خرج , مخارج , صرف , مصرف , پرداخت.

انفجار

انفجار: وزش , سوز , باد , دم , جریان هوایا بخار , صدای شیپور , بادزدگی ,

انفجار, صدای انفجار, صدای ترکیدن, ترکاندن, سوزاندن, قطاری, پشت سر هم, جوش, فوران, انفجار, انفجار, بیرون ریزی, سروصدا, هیاهو, غرش, فحاشی, تهدید.

انفجر

انفجر: جوانه زدن, درامدن, درآوردن, منفجرشدن, فوران کردن, جوش درآوردن, فشاندن, محترق شدن, منفجر شدن, ترکیدن, منبسط کردن, گسترده کردن, رعد و برق زدن, غریدن, منفجر شدن, محترق شدن, باتهدید سخن گفتن, دادوبیداد راه انداختن, اعتراض کردن.

انفخ

انفخ: پف کرده, باد کردن, باددار, نفخ, باد کردن, بزرگ کردن, متورم شدن, باد کردن, پراز باد کردن, پراز گاز کردن زیاد بالا بردن, مغرور کردن, متورم شدن.

انفرادی

انفرادی: تنها, مجرد, گوشه نشین, منزوی, پرت.

انفسنا

انفسنا: مال ما, خودمان.

انفسهم

انفسهم: خودشان, خودشانرا.

انفصالی

انفصالی: فرار, استعفاء, جدایی, هجوم وحشیانه گله گوسفند و گاو, رم.

انفصل

انفصل: کناره گیری کردن, از عضویت خارج شدن, متزع شدن, جدا رفتن.

انفعال

انفعال: جوش, گاز (نوشیدنیها), طراوت و شادی.

انفق

انفق: پرداختن , خرج کردن , پرداخت , خرج , پرداخت کردن , خرج کردن , صرف کردن , مصرف کردن.

انفلاق

انفلاق: شکافتن , انشقاق , شکستن هسته اتمی.

انفلونزا

انفلونزا: انفلوانزا , نزله وبایی نای , زکام همه جا گیر , گریپ , انفلوانزا , انفلوانزا , زکام , گریپ , نزله وبایی یا همه جا گیر.

انفی

انفی: وابسته به بینی , وابسته به منخرین , خیشومی.

انقاذ

انقاذ: رهایی دادن , رهانیدن , خلاصی , رهایی.

انقاض

انقاض: سنگ تراشیده

, قلوه سنگ , پاره اجر , خرده سنگ , ویران کردن.

انقذ

انقذ: نجارت دادن , رهایی بخشیدن , نگاه داشتن , اندوختن , پس انداز کردن , فقط بجز , بجز اینکه.

انقر

انقر: تیک , صدای مختصر , صدای حاصله از خوردن سم اسب بزمین , صدا کردن.

انقراض

انقراض: اطفاء , خاموش سازی , اعدام , انهدام , انقراض.

انقش

انقش: پوشاندن , اندودن , مزین کردن , پر جلوه ساختن , برجسته کردن , قلم زدن , کنده کاری کردن در , حکاکی کردن , گراور کردن , نقش کردن , منقوش کردن.

انقشاع

انقشاع: اتلاف.

انقض

انقض: گذشتن , منقضی شدن , سپری شدن , سقوط.

انقل

انقل: جابجا کردن , از جای خود برون کردن.

انقلاب

انقلاب: برهم زدن , ضربت , کودتا.

انقلب

انقلب: واژگون کردن کشتی , واژگون شدن.

انقلیس

انقلیس: مارماهی.

انکار

انکار: منفی, خنثی کردن, منفی کردن.

انکاریه

انکاریه: پوچ گرایی, اعتقاد به تباهی و فساد دستگاههای اداری و لزوم از بین رفتن آنها, انکار همه چیز, عقاید نیهیلیستی.

انکر

انکر: ترک کردن, انکار کردن, بخود حرام کردن, کف نفس کردن, رد کردن, انکار کردن, انکار, رد, نفی, رد کردن, رد کردن, انکار کردن, قبول نکردن, ترک دعوا کردن نسبت به, منکر ادعایی شدن, از خود سلب کردن.

انکمش

انکمش: چروک شدن, جمع شدن, کوچک شدن, عقب کشیدن, اب رفتن (پارچه), شانه خالی کردن از.

انم

انم: جوانه زدن, شروع به رشد کردن, سبز شدن, رستن, رویدن, رشد کردن, سبز شدن, بزرگ شدن, زیاد شدن, ترقی کردن, شدن, گشتن,

رویاندن , کاشتن.

انه

انه: پایان رساندن , بمرحله نهایی رساندن.

انهاء

انهاء: پایان , خاتمه.

انهر

انهر: خرد شدن , فرو ریختن.

انهض

انهض: درست شدن , برخاستن , بلند شدن , برخاست , رم دادن , از خواب بیدار شدن , حرکت دادن , بهم زدن , بهیجان در آوردن , میگساری , بیداری.

انهيار

انهيار: فروریختن , متلاشی شدن , دچار سقوط و اضمحلال شدن , غش کردن , اوار.

انهيار ارضی

انهيار ارضی: زمین لغزه , ریزش خاک کوه کنار جاده.

انهيار جلیدی

انهيار جلیدی: بهمن.

انهيار داخلی

انهيار داخلی: انفجار از داخل.

انو

انو: قصد داشتن , خیال داشتن , فهمیدن , معنی دادن , بران بودن , خواستن.

انوته

انوته: زنانگی , ظرافت.

انیق

انیق: پاکیزه , تمیز , شسته و رفته , مرتب , گاو , زرنګ , زیرک , ناتو , باهوش , شیک , جلوه گر , تیر کشیدن (ازدرد) , سوزش داشتن.

انیمی

انیمی: کم خون , ضعیف.

انین

انین: ناله , زاری , شکایت , زاری کردن.

اهانه

اهانه: اشکارا توهین کردن , روبرو دشنام دادن , بی حرمتی , هتاکی , مواجهه , رودررویی , توهین کردن به , بی احترامی کردن به , خوار کردن , فحش دادن , بالیدن , توهین , پرخاش , سخن حمله امیز , طعن , ناسزا گویی , ریاضت , پست کردن , رنج , خجلت , فساد , مقدار ناچیز , شخص بی اهمیت , ناچیز شماری , بی اعتنایی , تحقیر , صیقلی , تراز , لاغر , نحیف , باریک اندام , پست , حقیر , فروتن , کودن , قلیل , اندک , کم , ناچیز شمردن , تراز کردن.

اهتزاز

اهتزاز: ارتعاش , نوسان.

اهتمام

اهتمام: هایهوی , سروصدا ,

نق نق زدن , اشوب , نزاع , هایهو کردن , ایراد گرفتن , خرده گیری کردن , اعتراض کردن , بهره , تنزیل , سود , مصلحت , دلبستگی , علاقه.علاقمند کردن , ذینفع کردن , بر سر میل آوردن.

اهج

اهج: هجو کردن , مسخره کردن.

اهجم

اهجم: احاطه کردن , مزین کردن , حمله کردن بر , بستوه آوردن , عاجز کردن.

اهدا

اهدا: فروکش کردن , کاستن , تخفیف دادن , رفع نمودن , کم شدن , اب گرفتن از(فلز) , خیساندن (چرم) , غصب یا تصرف عدوانی , بزور تصرف کردن , کاهش , تنزل , فرونشستن , فرو نشانیدن , آرام کردن , نرم کردن , تسکین دادن , خواباندن , آرام کردن , فرو نشانیدن , تسکین دادن.

اهدل

اهدل: صدای کبوتر و قمری , بغغو کردن , با صدای نرم وعاشقانه سخن گفتن , اهسته بازمزمه ادا کردن.

اهرب

اهرب: فرار کردن با معشوق , گریختن , فرار کردن , گریختن , فرار کردن , بسرعت رفتن , یلف

اهل

اهل: خویشاوندان , قوم و خویشان.

اهل (فعل ماض)

اهل (فعل ماض): حق دادن مستحق دانستن , لقب دادن , ملقب ساختن , نام نهادن , نامیدن.

اهلیلیج

اهلیلیج: تخم مرغی , بادامی , بیضی , تخم مرغی شکل.

اهلیلیجی

اهلیلیجی: بیضی , افتاده , محذوف.

اهمال

اهمال: نادیده گرفتن , اعتنا نکردن , عدم رعایت , سهو , بی ملاحظگی , ندانستگی , بی توجهی , غفلت , غیر عمدی , عدم تعمد , فروگذاری , فروگذار کردن , غفلت , اهمال , مسامحه , غفلت کردن , قصور , اهمال , فراموشکاری , غفلت , فرو گذاشت.

اهمیه

اهمیه: اهمیت , قدر , اعتبار , نفوذ , شان

، تقاضا ، ابرام .

اهن

اهن: تخطی کردن ، رنجاندن ، متغیر کردن ، اذیت کردن ، صدمه زدن ، دلخور کردن .

او

او: یا ، یا اینکه ، یا آنکه ، خواه ، چه .

اوبرا

اوبرا: اپرا ، تماشاخانه ، اهنک اپرا .

اوبرالی

اوبرالی: مربوط به اپرا .

اودع

اودع: سپردن ، تسلیم کردن ، امانت گذاردن ، ارسال کردن .

اوراق

اوراق: برگها .

اوراکل

اوراکل: سروش ، الهام الهی ، وحی ، پیشگویی ، دانشمند .

اورکسترا

اورکسترا: ارکست ، دسته نوازندگان ، جایگاه ارکست .

اوروبی

اوروبی: اروپایی ، فرنگی .

اوزه

اوزه: قاز , غاز , ماده غاز , گوشت غاز , ساده لوح واحمق , سیخ زدن به شخص , به کفل کسی سقلمه زدن , مثل غاز یا گردن دراز حمله ور شدن وغدغد کردن , اتو , اتو کردن , هیس , علامت سکوت.

اوص به

اوص به: سفارش کردن توصیه کردن , توصیه شدن , معرفی کردن.

اوصل

اوصل: بستن , وصل کردن.

اوطا

اوطا: پایین آوردن , تخفیف دادن , کاستن از , تنزل دادن , فروکش کردن , خفیف کردن , پست تر , پایین تر , :اخم , عبوس , ترشرویی , هوای گرفته وابری , اخم کردن.

اوفد

اوفد: نمایندگی دادن به , نمایندگی کردن , سپردن.

اوقد

اوقد: روشن شدن , گرفتن , برافروختن.

اوقع

اوقع: ضربت وارد آوردن , ضربت زدن , تحمیل کردن.

اوقف

اوقف: ادامه ندادن , بس کردن , موقوف کردن , قطع کردن.

اوکتان

اوکتان: هیدروکربن های مایع و پارافینی ایزومریک بفرمول $C_{81}H_{164}$, سوخت ماشینی.

اوکسجین

اوکسجین: اکسیژن , اکسیژن دار.

اول

اول: تشکیل دهنده , قالب گیر , پیشین , سابق , جلوی , قبل , در جلو.

اولا

اولا: نخست , نخستین , اول , یکم , مقدم , مقدماتی , اولاً , در مرحله اول.

اولویه

اولویه: امری , دستوری , حتمی

و الزام اور ، ضروری ، حق تقدم ، برتری.

اولی

اولی: نخستین ، اول ، اولین ، اصلی ، آغازی ، ابتدایی ، بدوی ، واقع در آغاز ، اولین قسمت ، پاراف ، مقدماتی ، اولیه ، مرحله ابتدایی.

اولیک

اولیک: آنها ، آنان.

اوما

اوما: با سر و دست اشاره کردن ، ضمن صحبت اشارات سر و دست بکار بردن ، باژست فهماندن.

اوه

اوه: ها ، به ، وه (علامت تعجب و اندوه). (n.) علامت صفر ، عدد صفر.

ای

ای: چه ، کدام ، چقدر ، (در پرسش) چه نوع ، چقدر ، هیچ ، هر ، از نوع ، هیچ نوع ، هیچگونه ، هیچ ، که ، این (هم) ، که این (هم) ، کدام ، هر کدام ، که ، هر یک که.

ای شخص

ای شخص: هیچ کس ، کسی (در جمله مثبت) هر کجا ، کسی.

ای شیء

ای شیء: هر چیز ، هر کار ، همه کار (در جمله مثبت) چیزی ، هیچ چیز ، هیچ کار ، بهر اندازه ، بهر مقدار.

ای مکان

ای مکان: هر جا ، هر کس ، هر کجا ، هر جا.

ای واحد

ای واحد: هر کس ، هر چیز ، هر شخص معین.

ایبونیه

ایبونیه: کاءوچو یا لاسټیک سیاه و سخت.

ایثار

ایثار: نوع دوستی , بشر دوستی , غیر پرستی , نوع پرستی.

ایثاری

ایثاری: نوع دوست , نوع دوستانه.

ایجاب

ایجاب: مثبت , تصدیق امیز , اظهار مثبت , عبارت مثبت.

ایجابی

ایجابی: مثبت , یقین.

ایجار

ایجار: اجاره , کرایه , اجاره نامه , اجاره دادن , کرایه کردن , اجاره , کرایه , مال الا جار , منافع , اجاره کردن , کرایه کردن , اجاره دادن.

ایجاز

ایجاز: کوتاهی , اختصار , ایجاز.

ایحاء

ایحاء: فاش سازی , اشکار سازی , افشاء , وحی , الهام.

اید

اید: تایید کردن , تقویت کردن

، اثبات کردن.

ایداع

ایداع: سپرده ، ته نشست ، سپردن.

ایذاء

ایذاء: بدسگالی ، موزیگری ، اذیت ، شیطنت ، شرارت.

ایراد

ایراد: پیش رفتن ، رهسپار شدن ، حرکت کردن ، اقدام کردن ، پرداختن به ، ناشی شدن از ، عایدات.

ایرل

ایرل: کنت ، سرباز دلیر.

ایصال

ایصال: رسید ، اعلام وصول ، دریافت ، رسید دادن ، اعلام وصول نمودن ، وصول کردن ، بزهکاران را تحویل گرفتن.

ایض

ایض: سوخت و ساز ، دگرگونی ، متابولیسم ، تحولات بدن موجود زنده برای حفظ حیات.

ایض (فعل ماض)

ایض (فعل ماض): دگرگون کردن از طریق متابولیسم.

ایضا

ایضا: نیز ، همچنین ، همینطور ، بعلاوه ، گذشته از این ، زیاد ، بیش از حد لزوم ، بحد افراط ، همچنین ، هم ، بعلاوه ، نیز.

ایضاح

ایضاح: مثال ، تصویر.

ایطالی

ایطالی: ایتالیایی.

ایغوانا

ایغوانا: سوسمار درختی , هر نوع سوسمار بزرگ.

ایفاء الدین

ایفاء الدین: استهلاک (سرمایه و غیره).

ایقاد

ایقاد: سوزش , احتراق , آتش گیری , اشتعال , هیجان.

ایقاع

ایقاع: وزن , آهنگ , هم آهنگی , افول , وزن , سجع , میزان , آهنگ موزون , نواخت.

ایقونه

ایقونه: شمایل , تمثال , تندیس , پیکر , تصویر , تصویر حضرت مسیح یا مریم و یا مقدسین مسیحی.

ایل

ایل: اهوی کوهی , گوزن شمالی.

ایماء

ایماء: تکان دادن سر بعلا مت توافق , سر تکان دادن , باسراشاره کردن , تکان سر.

ایمان

ایمان: ایمان , عقیده , اعتقاد , دین , پیمان , کیش.

ایمان بالله

ایمان بالله: اعتقاد بخدا , خدا شناسی , توحید , یزدان گرایی.

این

این: به یون تجزیه کردن , تبدیل به یون کردن.

ایونی

ایونی: یونی , وابسته به یون الکتریکی , یکنوع حروف سیاه چاپخانه , زبان قدیمی مردم ایونی یونان , سرستون ساخته شده بسبک

ایونی یونان.

ب

بائس

بائس: بدبخت , تیره روز , تیره بخت.

بائع

بائع: خرده فروش , فروشنده.

بائع الحليب

بائع الحليب: شیر فروش , مرد شیر فروش.

بائع الزهور

بائع الزهور: گفروش , گلکار.

بائع السجائر

بائع السجائر: تنباکو فروش , توتون فروش , توتونچی.

بائع السمك

بائع السمك: ماهی فروش.

بائع الكتب

بائع الكتب: کتابفروش.

بائع لوازم الخياطة

بائع لوازم الخياطة: فروشنده لباس مردانه , خراز.

بائع متجول

بائع متجول: دوره گرد , دست فروش , ادم مزدور , ادم پست و خسیس , چک و چانه زدن.

بائعه

بائعه: بانوی فروشنده.

باب

باب: درب , در , راهرو , پشت پنجره , پشت دری , حائل , دیافراگم.

باب خلفی

باب خلفی: درعقب , وسیله نهایی یا زیر جلی , پنهان.

بابا

بابا: پاپ پیشوای کاتولیکها , خلیفه اعظم.

بابون

بابون: اشکال مضحک , شکل عجیب و غریب , یکنوع میمون یا عنتر دم کوتاه.

باتجاه الشرق

باتجاه الشرق: از طرف شرق , مانند بادخاوری , بسوی شرق.

باتجاه الشمال

باتجاه الشمال: شمالی.

باتجاه الغرب

باتجاه الغرب: باختری , غربی , در جهت مغرب , باد غربی.

باحث الكنیست

باحث الكنیست: حصار کلیسا , حیاط کلیسا.

باخره

باخره: کشتی بخار , ماشین بخار , دیگ بخارپز , کشتی بخار.

باخره الراكب

باخره الراكب: كشتى يا هواپيماى مسافرى , استردوز , استرى , كسى كه خط ميكشد , خط كش.

باخوسى

باخوسى: وابسته به باكوس , الهه ء باده و باده پرستى , ميگسار و باده پرست , عياش.

بادره

بادره: اشاره , حركت , اشارات و حركات در موقع سخن گفتن , وضع , رفتار , ژست , قيافه , ادا , پيشرو , منادى , ماده متشكله جسم جديد.

باديه

باديه: پيشوند , پيشوندى.

باذنجان

باذنجان: باذنجان.

بارد

بارد: سرد , خنك.

بارز

بارز: متمايز , برجسته , حاءز اهميت , جالب , ياد اوردنى , شخص بر جسته , چيز برجسته , جالب توجه

، برجسته ، مورد ملا حظه ، قابل توجه ، قابل دقت ، مورد توجه ، باارزش .

بارع

بارع: انجام شده ، کامل شده ، تربیت شده ، فاضل ، ذوالیمینین ، ماهر ، چالاك ، زبردست ، چیره دست ، با استادی ، استاد ، مرد زبردست ..

بارك

بارك: تقدیس کردن ، برکت دادن ، دعا کردن ، مبارک خواندن ، باعلا مت صلیب کسی را برکت دادن .

بارود

بارود: باروت .

باروکه

باروکه: کلاه گیس ، گیس ساختگی ، موی مصنوعی ، دارای گیس مصنوعی کردن ، سرزنش کردن .

باروکی

باروکی: غریب ، ارایش عجیب و غریب ، بی تناسب ، وابسته به سبک معماری در قرن هیجدهم ، سبک بیقاعده و ناموزون موسیقی .

بارومتری

بارومتری: وابسته به سنجش فشار هوا .

بارومتر

بارومتر: هواسنج ، میزان الهواء ، فشار سنج (برای اندازه گیری فشارهوا) .

بارون

بارون: بارون ، شخص مهم و برجسته در هر قسمتی .

بارونه

بارونه: بانوی بارون ، همسر بارون .

بارونی

بارونی: مربوط به بارون و بارونی.

باریس

باریس: شهر پاریس و فرزند 'پریام'.

بازلاء

بازلاء: نخودفرنگی

بازله

بازله: نوعی سنگ چخماق یا آتش فشانی سیاه.

باسیفیکی

باسیفیکی: آرام و صلح جو و اقیانوس ساکن.

باطل

باطل: غلط و سفسطه آمیز، دروغ و کذب، کاذبانه، مصنوعی، دروغگو، ساختگی، نادرست، غلط، قلابی، بدل.

باطنی

باطنی: محرمانه، سری، رمزی، درونی، داخلی، مبهم، مشکوک.

باقه

باقه: دسته گل، خوشه، گروه، دسته کردن، خوشه کردن.

باکی

باکی: اشکبار، گریان.

بالاحری

بالاحری: سریع تر، بلکه، بیشتر، تا یک اندازه، نسبتاً، با میل بیشتری، ترجیحاً.

بآله

بآله: عدل و لنگه و تا و تاچه و مصيبت و بلا و رنج و محنت و رقصيدن.

بالتاكيد

بالتاكيد: مطمئنا و همانا و حتما و مطمئنا

یقین , خاطر جمع , مطمئن , از روی یقین , قطعی , مسلم , محقق , استوار , راسخ یقینا , یقینا , محققا , مسلما , بطور حتم .

بالضبط

بالضبط: درست , عینا , كاملا , بدرستی , بكلی , يكسره , چنین است .

بالغ

بالغ: بالغ , بزرگ , كبر , به حد رشد رسیده .

بالغ (فعل ماض)

بالغ (فعل ماض): اغراق امیز کردن , بیش از حد واقع شرح دادن , مبالغه کردن در , گزافه گویی کردن , بالغ , رشد کردن , كامل , سررسیده شده , قابل ازدواج و همسری , گزافه گویی کردن , اغراق گفتن در , اغراق امیز کردن , غلو کردن .

بالغ الاهمیه

بالغ الاهمیه: مهم , خطیر , واجب , با اهمیت .

بالكاد

بالكاد: بطورعریان , با اشكال .

بالكامل

بالكامل: كاملا , تماما , سیر .

بالمأه

بالمأه: بقرار در صد , از قرار صدی , در صد .

بالوعه

بالوعه: چاه مستراح , زهکش , ابگذر , زهکش فاضل اب , اب کشیدن از , زهکشی کردن , کشیدن (با off یا away) , زیر اب زدن , زیر اب , اب رو , فاضل اب , جوی , شیار دار کردن , اب رودار کردن , قطره قطره شدن , گنداب , مجرای فاضل اب , اگو , بخیه زننده , ماشین دوزندگی , گندابراه , مجرای فاضلاب ساختن .

بالی

بالی: اسم مفعول فعل Wear.

بالیستی

بالیستی: پرتابه ای وابسته به علم پرتاب گلوله , مربوط بعلم حرکت اجسامی که درهوا پرتاپ میشوند.

بالیه

بالیه: بالت , رقص ورزشی و هنری.

بانظار

بانظار: درطی , درمدت , تازمانی که , امر معلق , متکی.

بانجو

بانجو: بانجو , نوعی تار.

بانحراف

بانحراف: با گوشه ء چشم , کج , چپ چپ , اریب

وار.

باندا

باندا: باندا , خرس سفید و سیاه.

باهتیاج

باهتیاج: ادمکشی کردن , لذت بردن از ادم کشی , مجنون , شخص عصبانی و دیوانه , درحال جنون.

باهظ

باهظ: گزاف.

باون

باون: اغل حیوانات گمشده و ضاله , اغل , بازداشتگاه بدهکاران و جنایتکاران , استخر یا حوض اب , واحد وزن (امروزه معادل ۳۴۲۹۶ و ۳۵۴ گرم میباشد) , لیره , واحد مسکوک طلا ی انگلیسی , ضربت , کوبیدن , ارد کردن , بصورت گرد در آوردن , بامشت زدن.

بایت

بایت: هشت بیت (بایت).

ببراعه

ببراعه: ماهرانه , زبر دستی.

ببساطه

ببساطه: بسادگی , واقعا , حقیقتا.

ببغاء

ببغاء: طوطی کا کل سفید , طوطی دم بلند امریکای جنوبی , طوطی کوچک دراز دم و سبز رنگ , طوطی , هدف , طوطی وار گفتن.

ببلیوغرافی

بیلیوگرافی: مربوط به فهرست کتب.

بتحجب

بتحجب: از روی علاقه.

بتر

بتر: قطع عضوی از بدن.

بتسامح

بتسامح: بامدارا، مدارا امیز، ازادمنش، ازاده، دارای سعه نظر، شکیبیا، اغماض کننده، بردبار، شخص متحمل.

بتولا

بتولا: درخت فان، غان، توس، درخت غوشه.

بثره

بثره: تاول، ابله، تاول زدن، جوش، کورک، عرق گز، جوش درآوردن.

بجانب

بجانب: درکنار، نزدیک، دریک طرف، بعلاوه، باضافه، ازطرف دیگر، وانگهی.

بجع

بجع: مرغ سقا، مرغ ماهیخوار.

بجعه

بجعه: قو، دجاجه، متعجب شدن، پرسه زدن، اظهار کردن.

بجل

بجل: تکریم کردن، شان و مقام دادن به، ستایش و احترام کردن، تکریم کردن.

بحار

بحار: دریا نورد , ملوان , قایق بادبانی , ملاح , ناوی , ملوان , جاشو (کلمه مخالف لاندمان).

بحث

بحث: پیدا کردن , یافتن , جستن , تشخیص دادن , کشف کردن , پیدا کردن , چیز یافته ,

مکشوف , یابش , پژوهش , جستجو , تجسس , تحقیق , تتبع , کاوش , پژوهیدن , پژوهش کردن , جستجو , جستجو کردن .

بحدہ

بحدہ: بزیرکی , بحدت , بشدت .

بحدّر

بحدّر: محتاط , با کمرویی .

بحر

بحر: دریا .

بحری

بحری: بحری , دریایی , وابسته به بازرگانی دریایی , وابسته بدریانوردی , استان بحری یاساحلی , وابسته به کشتی , وابسته به نیروی دریایی .

بحریه

بحریه: نیروی دریایی , بحریه , ناوگان , کشتی جنگی .

بحیره

بحیره: تالاب , مرداب , دریاچه , استخر , برکه , دریاچه , خلیج , شاخابه , دریا , اب راکد , مرداب , محض , خالی , تنها , انحصاری , فقط .

بحیویه

بحیویه: باروح , زنده , جالب توجه , سرزنده , از روی نشاط , با سرور و شعفر .

بخاخه

بخاخه: دستگاهی که عناصری را به ذرات ریز تبدیل میکند مثل عطریپاش .

بخار

بخار: بخار , دمه , بخار اب , بخار دادن , بخار کردن , بخار , دمه , مه , تبخیر کردن یا شدن , بخور دادن , چاخان کردن .

بخار العفن

بخار العفن: بخار بد بو، دم یادمه بد بو، بخار یادمه مسموم کننده.

بخصوص

بخصوص: عطف به، راجع به، در موضوع.

بخور

بخور: بخور دادن به، سوزاندن، بخور خوشبو، تحریک کردن، تهییج کردن، خشمگین کردن.

بخیل

بخیل: چشم تنگ، خسیس، خسیس، چشم تنگ، خسیسانه، گران کیسه، خسیس، تنک چشم، لیم، ناشی از خست.

بدء

بدء: آغاز، جشن فارغ التحصیلی.

بداعه

بداعه: ظرافت، نکته بینی، دقت، زیرکی بکار بردن.

بدایه

بدایه: آغاز، ابتدا، شروع، تاخت و تاز، حمله، هجوم، اصابت، وهله،

شروع , شروع , آغاز , آغازیدن , دایر کردن , عازم شدن.

بدد

بدد: برطرف کردن , دفع کردن , طلسم را باطل کردن.

بدعه

بدعه: مد زودگذر , هوس , کفر , ارتداد , الحاد , بدعتکاری , فرقه , مسلک خاص.

بدلا عن ذلك

بدلا عن ذلك: متناوبا , بنوبت.

بدلا من ذلك

بدلا من ذلك: در عوض.

بدله

بدله: لباس , جامه , لباس محلی , درخواست , تقاضا , دادخواست , عرضحال , مرافعه , خواستگاری , یکدست لباس , پیروان , خدمتگزاران , ملتزمین , توالی , تسلسل , نوع , مناسب بودن , وفق دادن , جور کردن , خواست دادن , تعقیب کردن , خواستگاری کردن , جامه , لباس دادن به.

بدون

بدون: برون , بیرون , بیرون از , از بیرون , بطرف خارج , انطرف , فاقد , بدون.

بدون بقع

بدون بقع: بی عیب , بی لکه , بی خال.

بدون توقف

بدون توقف: بدون توقف , یکسره.

بدوی

بدوی: کوچ گر , بدوی , چادر نشین , ایلیاتی , خانه بدوش , صحرانشین.

بدیل

بدیل: یک در میان ، متناوب ، متبادل ، عوض و بدل ، شق ، شق دیگر ، پیشنهاد متناوب ، چاره ، قلب ، تحریف ، مقلوب ، تشکیل لغت یا جمله ای از درهم ریختن کلمات یا لغات جمله ء دیگر ، جایگزینی ، عوض ، جانشین ، تعویض ، جانشین کردن ، تعویض کردن ، جابجا کردن ، بدل ، تعویض ، جانشینی ، علی البدلی ، کفالت.

بدیل موقه

بدیل موقه: چاره ، وسیله ، چاره موقتی ، ادم رذل.

بدین

بدین: فربه ، گوشتالو ، چاق.

بدیهی

بدیهی: بدیهی ، حاوی پند یا گفته های اخلاقی.

بدیهیه

بدیهیه: اصل ، اصل موضوعه.

بذایه

بذایه: بی

نزاکتی و بی شرمی و نازیبندگی و گستاخی.

بذر

بذر: برباد دادن و تلف کردن و ولخرجی و اسراف.

بذر الکتان

بذر الکتان: تخم بزرک و بزرک و بذر کتان.

بذره

بذره: بذر و دانه و تخم و ذریه و اولاد و تخم اوری و تخم ریختن و کاشتن.

بذلک

بذلک: از ان بابت و در انجا و بدان وسیله و از ان راه و بموجب ان در نتیجه.

بذیی

بذیی: زشت و وقیح و کریه و ناپسند و موهن و شهوت انگیز.

براءه

براءه: بی گناهی و بی تقصیری و پاکی و براءت.

براءه الاختراع

براءه الاختراع: اشکار و دارای حق امتیاز و امتیازی و بوسیله حق امتیاز محفوظ مانده و دارای حق انحصاری و گشاده و مفتوح و ازاد و محسوس و حق ثبت اختراع و امتیاز نامه و امتیاز یا حق انحصاری بکسی دادن و اعطا کردن (امتیاز).

برازی

برازی: درده ای و ته نشین و مدفوعی.

براعه

براعه: زبردستی و تردستی و سبکدستی و چابکی و چالاکی و شگرفی و مزیت و برتری و خوبی و تفوق و رجحان و فضیلت.

برامچ

برامچ: نرم افزار.

براندی

براندی: کنیاك , با کنیاك مخلوط کردن.

برایل

برایل: خط برجسته مخصوص کوران , الفباء نایبنايان.

بربری

بربری: بیگانه , اجنبی , ادم وحشی یا بربری , وحشی , بربری , بی ادب , وحشیانه.

برتغالیون

برتغالیون: اهل کشور پرتقال , زبان پرتغالی.

پرتقال

پرتقال: پرتقال , نارنج , مرکبات , نارنجی , پرتغالی.

برج

برج: برج , قلعه (مثل برج) بلند بودن.

برج الجرس

برج الجرس: برج ناقوس کلیسا.

برج الكنيسه

برج الكنيسه: مناره کلیسا , برج , ساختمان بلند , برج کلیسا.

برج مدبب

برج مدبب: منار مخروطی , ساقه باریک , ماریچ , نوک تیز شدن , مخروطی شدن.

برجوازی

برجوازی: عضو طبقه متوسط جامعه , عضو طبقه دوم , طبقه کاسب

ودکاندار.

برجوازیات

برجوازیات: طبقه سوداگر , سرمایه داری , حکومت طبقه دوم , بورژوازی.

برد

برد: سرد کردن , خنک شدن , سرما , خنکی , چایمان , مایه دل سردی , ناامید , مایوس , سرما , سرما خوردگی , زکام , سرد شدن یا کردن , تگرگ , طوفان تگرگ , تگرگ باریدن , :سلا م , درود , خوش باش , سلا م برشما باد , سلا م کردن , صدا زدن , اعلام ورود کردن (کشتی).

برر

برر: حق دادن (به) , تصدیق کردن , ذیحق دانستن , توجیه کردن , عقلا توجیه کردن.

برزخ

برزخ: تنگه خالی , برزخ , باریکه.

برسیم

برسیم: یونجه , شبدر

برص

برص: سفیدی پوست , عدم وجود رنگ دانه در بدن , زالی.

برعم

برعم: جوانه , غنچه , شکوفه , تکمه , شکوفه کردن , جوانه زدن.

برغوٹ

برغوٹ: کیک , کک , کک گرفتن.

برغی

برغی: پیچ خوردگی , پیچاندن , پیچیدن , پیچ دادن , وصل کردن , گاییدن , پیچ.

برق

برق: اذرخش , برق (در رعد و برق) , اذرخش زدن , برق زدن.

برقیه

برقیه: تلگرام , تلگراف , تلگراف کردن , تلگراف , دستگاه تلگراف , مخابره تلگرافی.

برقیه خارجیه

برقیه خارجیه: تلگراف.

برکان

برکان: کوه آتشفشان , آتشفشان.

برکه

برکه: تالاب , دریاچه , حوض درست کردن , استخر , آبگیر , حوض , برکه , چاله آب , کولاب , آتلاف چند شرکت با یک دیگر , آتلاف , عده کارمند آماده برای انجام امری , دسته زبده و کار آزموده , آتلاف کردن , سرمایه گذاری مشترک و مساوی کردن , شریک شدن , باهم اتحاد کردن , گودال , چاله فاضل آب , دست انداز , مخلوط کردن , گل گرفتن , گل

الود کردن.

برلمان

برلمان: مجلس , مجلس شورا , پارلمان.

برلمانی

برلمانی: هواخواه مجلس , مجلسی , پارلمانی.

برمائی

برمائی: خاکی و ابی , دوجنسه , ذو حیاتین , دوزیستان , ذو حیات.

برمه

برمه: ریسمان چند لا , نخ قند , پیچ , بهم بافتن , دربر گرفتن.

برمیل

برمیل: بشکه , خمیره چوبی , چلیک , لوله تفنگ , درخمیره ریختن , دربشکه کردن , با سرعت زیاد حرکت کردن , سرداب.

برنامج

برنامج: برنامه , دستور , نقشه , روش کار , پروگرام , دستور کار , برنامه تهیه کردن , برنامه دار کردن.

برهان

برهان: دلیل , گواه , نشانه , مدرک , اثبات , مقیاس خلوص الكل , محک , چرکنویس.

برهانی

برهانی: اثبات کننده , مدلل کننده , شرح دهنده , صفت اشاره , ضمیر اشاره , اسم اشاره.

بروتستانی

بروتستانی: عضو فرقه مسیحیان پروتستان.

بروتین

بروتین: پروتئین.

بروج

بروج: زودیاک , منطقه البروج , دایره البروج.

بروجی

بروجی: زودیاک , منطقه البروج , دایره البروج.

بروده جنسیه

بروده جنسیه: سردی , انجماد , کمی تمایل در قوای جنسی.

بروز

بروز: پیش رفتن , پیشرفتگی داشتن , جلو رفتن (بیشتر با out یا ماندن بکار می‌رود) , پیش رفتگی , پیش آمدگی , برجسته , قلنبه , واریز نشده.

برومید

برومید: برمور , نمک الی یا معدنی اسید هیدروبرمیک , اظهار یا بیان مبتدل.

برونز

برونز: مفرغ , مسبار , برنزی , برنگ برنز , گستاخی.

بری

بری: بخشیدن (گناه) , امرزیدن , عفو کردن , کسی را از گناه بری کردن , اعلام بی تقصیری کردن , بری الذمه کردن , کسی را از انجام تعهدی معاف ساختن , پاک کردن , مبرا کردن , تبرئه کردن , روسفید کردن , برطرف کردن , ادا کردن , از عهده برآمدن , انجام وظیفه کردن , پرداختن و تصفیه کردن (وام)

و ادعا، و ادای (دین) نمودن، و براءت (ذمه) کردن.

بریء

بریء: بیگناه، و بی تقصیر، و مبرا، و مقدس، و معصوم، و ادم بیگناه، و ادم ساده، و بی ضرر.

بریه

بریه: وحشی، و جنگلی، و خود رو، و شیفته و دیوانه.

برید

برید: زره، و جوشن، و زره دار کردن، و پست، و نامه رسان، و پستی، و با پست فرستادن، و چاپار، و پست، و چاپار، و نامه رسان، و پستچی، و مجموعه پستی، و بسته پستی، و سیستم پستی، و پستخانه، و صندوق پست، و تعجیل، و عجله، و ارسال سریع، و پست کردن، و تیر تلفن، و غیره، و تیردگل کشتی و امثال ان، و پست نظامی، و پاسگاه، و مقام، و مسلولیت، و شغل، و آگهی و اعلان کردن.

برید جوی

برید جوی: پست هوایی.

بریدی

بریدی: پستی.

بریطانی

بریطانی: بریتانیایی، و انگلیسی، و اهل انگلیس، و زبان انگلیسی.

بریق

بریق: صدا کردن (مثل شیپور)، و جار زدن، و بافریاد گفتن، و جلا دادن، و پرداخت کردن، و صیقل دادن، و جلا، و صیقل، و تلا لوء داشتن، و جرقه زدن، و چشمک زدن، و برق، و تلا لو، و جرقه، و درخشش.

بری

بری: بی گناه.

بز

بز: بهتر از دیگری انجام دادن , شکست دادن.

بزاز

بزاز: پارچه فروش , بزاز , پارچه پشمی باف , ماهوت فروش.

بساط

بساط: قالیچه , فرش کردن.

بستان

بستان: درختستان , بیشه.

بستانی

بستانی: باغبان.

بستنه

بستنه: گل برزی , باغبانی علمی , علم رویانیدن گیاهها.

بسرعه

بسرعه: تند , چابک , فرز , چست , جلد , سریع , زنده , سرعت , تند.

بسط الكسر

بسط الكسر: صورت کسر , شمارنده.

بسکویت

بسکویت: کلوچه خشک , بیسکویت.

بسکویت رقیق

بسکویت رقیق: شیرینی پنجره ای , نان فطیر.

بسھوله

بسهوله: به اسانی.

بسیط

بسیط: بی تزویر, خودمانی و صمیمانه, مثل خانه,

زشت , فاقد جمال , بدگل , خودمانی , راحت واسوده , خانه دار , ساده , نازک , لاغر , باریک اندام , لاغر شدن و کردن , راست , درست , بی پرده , رک , سر راست , اسان .

بشاشه

بشاشه: خوشی , طرب , شوخ بودن .

بشده

بشده: سخت , سفت , دشوار , مشکل , شدید , قوی , سخت گیر , نامطبوع , زمخت , خسیس , درمضيقه , شدیدا , قویا , جدا .

بشریه

بشریه: نوع انسان , جنس بشر , نژاد انسان .

بشع

بشع: رنگ پریده , ترسناک , تیره , مستهجن , بطور ترسناک یا غم انگیز , موحش , شعله تیره , شعله دودنما , رنگ زرد مایل به قرمز , کم رنگ و پریده , زنده , وابسته برقص مرگ , مهیب , ترسناک , خوفناک , غول پیکر , هیولا .

بشکل اخرق

بشکل اخرق: ناشیانه , خام دستانه , شلخته وار .

بشکل اعتباطی

بشکل اعتباطی: دلخواهانه , دلخواهی , مستبدانه , بطور قراردادی .

بشکل افضل

بشکل افضل: شرط بندی کننده , کسی که شرط می بندد .

بشکل تدریجی

بشکل تدریجی: بتدریج , رفته رفته .

بشکل جماعی

بشکل جماعی: مجتمعا.

بشکل سیی

بشکل سیی: بطور بد , بطور ناشایسته.

بشکل صحیح

بشکل صحیح: بطور صحیح.

بشکل صریح

بشکل صریح: از روی بی ریایی , رک و راست , خالصانه , صادقانه.

بشکل عام

بشکل عام: روی هم رفته , از همه جهت , یکسره , تماما , همگی , مجموع , کاملا , منصفا.

بشکل لذیذ

بشکل لذیذ: بطور خوش مزه.

بشکل مباشر

بشکل مباشر: زندگی کردن , زیستن , زنده بودن , زنده , سرزنده , موثر , دایر.

بشکل متخلف

بشکل متخلف: شلخته , هردمبیل , نامرتب , ژولیده , لا ابالی.

بشکل متعب

بشکل متعب: خسته , سیر

و بیزار ، خستگی ، باخستگی.

بشکل مختلف

بشکل مختلف: بطریق دیگر ، بطور متفاوت.

بشکل مرح

بشکل مرح: شوخ و شنگ ، پر جلوه ، پر زرق و برق ، با روح.

بشکل ممیت

بشکل ممیت: مهلک ، کشنده ، قاتل.

بشکل نشیط

بشکل نشیط: فعالا نه ، بطور کاری.

بشکل هادی

بشکل هادی: بطور آرام.

بشکل واضح

بشکل واضح: صریحا ، فورا.

بشوش

بشوش: طرب انگیز ، خوش گذران ، عیاش ، سعید.

بشیطنه

بشیطنه: با پرویی ، با گستاخی ، بطور جسارت امیز.

بصاق

بصاق: سیخ کباب ، شمشیر ، دشنه ، بسیخ کشیدن ، سوراخ کردن ، تف انداختن ، اب دهان پرتاب کردن ، تف ، اب دهان ، خدو ، بزاق ، بیرون پراندن.

بصر

بصر: بینایی و بینش , باصره , نظر , منظره , تماشا , الت نشانه روی , جلوه , قیافه , جنبه , چشم , قدرت دید , دیدگاه , هدف , دیدن , دید زدن , نشان کردن , بازرسی کردن.

بصراحه

بصراحه: رک و پوست کنده , صراحتا , جوانمردانه.

بصری

بصری: چشمی , بصری , باصره ای , وابسته به دید چشم , فطری.

بصل

بصل: پیاز.

بصمه الاصبع

بصمه الاصبع: اثر انگشت , انگشت نگاری , انگشت نگاری کردن.

بصوره ریسیه

بصوره ریسیه: مخصوصا , بطور عمده.

بصوره عمیاء

بصوره عمیاء: کوکورانه , مانند کورها.

بصیره

بصیره: پیش بینی , دور اندیشی , مال اندیشی , بصیرت , بینش , بصیرت , فراست , چشم باطن , درون بینی.

بضاعه

بضاعه: کالا , مال التجاره , تجارت کردن.

بطاریه

بطاریه: باطری.

بطاطه

بطاطه: سیب زمینی، انواع سیب زمینی، کج بیل، چاقوی کوتاه، بیلچه مخصوص کندن علف هرزه، سیب زمینی، بایبل کندن (منهدم کردن).

بطاقه

بطاقه: کارت، برجسب، برجسب زدن، علامت زدن.

بطاقه بریدیه

بطاقه بریدیه: کارت پستال، بوسیله کارت

پستال مکاتبه کردن.

بطاله

بطاله: بیکاری , عدم اشتغال.

بطانه

بطانه: استر , استر دوزی , خط کشی , تودوزی.

بطانیه

بطانیه: پتو , جل , روکش , باپتو ویا جل پوشاندن , پوشاندن.

بطه

بطه: اردک , مرغابی , اردک ماده , غوطه , غوض , زیر آب رفتن , غوض کردن.

بطریق

بطریق: پنگوین , بطریق.

بطریقه ما

بطریقه ما: بطریقی , بیک نوعی , هر جور هست , هر جور.

بطل

بطل: میدان جنگ , بیابان , عمل جویدن (اسب) , نشخوار , مخفف champion , قهرمان , مزرعه , جویدن , باصداجویدن , نشخوار کردن , پهلوان , قهرمان , مبارزه , دفاع کردن از , پشتیبانی کردن , قهرمان , دلا ور , گرد , پهلوان داستان.

بطله

بطله: شیرزن , زنی که قهرمان داستان باشد.

بطن

بطن: شکم , بطن , شکم , طبله , شکم دادن وباد کردن , مربوط به قسمت پایین سینه , حجاب حاجز , تیغه , قسمت پایین سینه , شکم , معده.

بطنی

بطنی: شکمی , بطنی , وریده‌های شکمی , ماهیان بطنی.

بطوله

بطوله: پهلوانی , قهرمانی , مسابقه قهرمانی , مسابقات قهرمانی , تشکیل مسابقات , مسابقه.

بطولی

بطولی: قهرمانانه , قهرمان وار , بی باک , حماسی.

بطیخ

بطیخ: خربزه , هندوانه.

بطیی

بطیی: اهسته , کند , تدریجی , کودن , تنبل , یواش , اهسته کردن یا شدن , دارای تاخیر , دیر , دیراینده , کند , کندرو , تنبل , سست

بع

بع: فروختن , داد و ستد کردن , طوافی کردن.

بعثه

بعثه: تسریع , سفر , اردو کشی , هیلت اعزامی.

بعثره

بعثره: جغ جغ یا تلق تلق کردن , صدای بهم خوردن اشیایی مثل بشقاب , پراکندن , پخش کردن , ازهم جدا کردن , پراکنده و پریشان کردن ,

افشاندن , متفرق کردن.

بعجاله

بعجاله: شتابان , باشتاب , باعجله.

بعد

بعد: پس از , بعداز , در عقب , پشت سر , در پی , در جستجوی , در صدد , مطابق , بتقلید , بیادبود.

بعد ذلک

بعد ذلک: پس ازان , بعدازان , سپس , بعدا , سپس , متعاقبا.

بعض

بعض: برخی , بعضی , بعض , برخی از , اندکی , چندتا , قدری , کمی از , تعدادی , غالبا , تقریبا , کم و بیش , کسی , شخص یا چیز معینی , معدود , کم .

بعض الشیء

بعض الشیء: قدری , مقدار نامعلومی , تاحدی , مختصری.

بعوضه

بعوضه: پشه , حشره دو بال , پشه.

بعید

بعید: دور , کناره گیر , دور , فاصله دار , سرد , غیرصمیمی , دور , دوردست , بعید.

بعیدا

بعیدا: کنار , یکسو , بیک طرف , دوراز , خارج , بیرون از , غایب , درسفر , بیدرنگ , پیوسته , بطور پیوسته , متصلا , مرتبا , از انجا , از ان زمان , پس از ان , بعد , از انروی , غایب , رفته , بیرون , دورافتاده , دور , فاصله دار , ناجور , متفاوت , دوراز , بسیار , بمراتب , زیاد , خیلی , دور دست , بعید , بعلاوه.

بعیدا عن الشاطی

بعيدا عن الشاطئ: از جانب ساحل , دور از ساحل , قسمت ساحلی دریا.

بغضب

بغضب: از روی خشم.

بغیض

بغیض: گزنداور , مضر , زیان بخش , نفرت انگیز , منفور , متنفر کننده , دافع , زننده , تنفراور.

بق

بق: اشکال , گیر.

بقاء

بقاء: ابقاء , بقا , برزیستی.

بقال

بقال: سیزی فروش , میوه فروش , عطار , بقال

، خواربار فروش.

بقاله

بقاله: بقالی، عطاری خواربار فروشی، خواربار.

بقایا طافیه

بقایا طافیه: کالای اب آورده، اب آورد، کالای که برای سبک کردن کشتی بدریا می ریزند، کالای اب آورد.

بقه الفراش

بقه الفراش: ساس که از خون انسان تغذیه میکنند.

بقدنوس

بقدنوس: جعفری.

بقره

بقره: گاو ماده، ماده گاو، ترساندن، تضعیف روحیه کردن.

بقع

بقع: خالدار، لکه دار، لکه لکه، ابری، رگه رگه، با خال های رنگارنگ نشان گذاردن، لکه دار کردن.

بقعه

بقعه: لکه دار کردن یا شدن، لک، لکه، بدنامی، عیب، پاک شدگی، رگه رگه کردن، خط خط کردن، نقطه نقطه کردن، نقطه، خال، رگه، راه راه، برفک، شتک، صدای ترشح، چلپ چلوپ، صدای ریزش، ترشح کردن، چلپ چلوپ کردن، ریختن (باصدای ترشح)، دارای ترشح، دارای صدای چلب چلوب، خال، نقطه، لک، موضع، بجا آوردن.

بقلق

بقلق: بطورنگران، مشتاقانه.

بقیه

بقیه: مانده، باقیمانده، باقی مانده، بقیه، اثر، بقایا(درجمع)، آثار.

بکاء

بکاء: فریاد زدن , داد زدن , گریه کردن , صدا کردن , فریاد , گریه , خروش , بانگ , بانگ زدن , جار زننده , اشکار , گریان , مبرم .

بکاراه

بکاراه: باکارا , یکنوع بازی ورق .

بکالوریا

بکالوریا: لیسانسیه یا مهندس , درجه باشلیه .

بکره

بکره: قرقره , نخ پیچیده بدور قرقره , ماسوره , قرقره فیلم , حلقه فیلم , مسلسل , متوالی , پشت سر هم , چرخیدن , گیج خوردن , یله رفتن , تلو تلو خوردن , قرقره , ماسوره

، هر چیزی شبیه قرقره ، دورقرقره پیچیدن.

بکفاه

بکفاه: با توانایی ، از روی لیاقت.

بلا اساس

بلا اساس: بی اساس.

بلا اسم

بلا اسم: بی نام.

بلا اسنان

بلا اسنان: بی دندان ، بدون دندان ، بچه گانه.

بلا حدود

بلا حدود: بی اندازه ، پیمایش ناپذیر ، بیکران ، بی قیاس ، بی حد و حصر.

بلا شعور

بلا شعور: بیحس و بیمعنی ، احمق ، احمقانه.

بلا علاج

بلا علاج: بی علاج.

بلا لسان

بلا لسان: بی زبان ، گنگ.

بلا معنی

بلا معنی: بی معنی.

بلا وصیه

بلا وصیه: فاقد وصیت نامه.

بلا تین

بلا تین: پلا تین یا طلا ی سفید.

بلاد

بلاد: کشور , دیار , بیرون شهر , دهات , بیلاق.

بلاد فارس

بلاد فارس: ایران.

بلاستیک

بلاستیک: قالب پذیر , نرم , تغییر پذیر , قابل تحول و تغییر , پلاستیک , مجسمه سازی , ماده پلاستیکی.

بلاطه

بلاطه: سنگ , سنگفرش , اجر کاشی , سفال , با اجر کاشی فرش کردن.

بلاک جاک

بلاک جاک: چماق یا شلاق چرمی , باچماق یا شلاق زدن , بزور و با تهدید (بشلاق زدن) مجبور بانجام کاری کردن.

بلاسه

بلاسه: حماقت , خبط دماغ , سبک مغزی , ابله‌ی.

بلجیکی

بلجیکی: بلژیکی , اهل بلژیک.

بلح البحر

بلح البحر: صدف دو کپه ای , صدف باریک دریایی ورودخانه ای.

بلده

بلده: شهرک , قصبه , شهر کوچک , قصبه حومه شهر , شهر.

بلدی

بلدی: وابسته بشهرداری , شهری.

بلدیه

بلدیه: شهردار , شهریا بخشی که دارای شهرداری است.

بلسم

بلسم: بلسان , مرهم , بلسان , درخت گل حنا.

بلطیقی

بلطیقی: دریای بالتیک در شمال اروپا , وابسته به بالتیک.

بلغم

بلغم: بلغم , مخاط , خلط , سستی , بیحالی , خونسردی.

بلل

بلل: خفه کردن , خفه شدن , تعدیل کردن , ترکردن , نمدار کردن , ترشدن , مرطوب شدن.

بلور

بلور: بلور , شفاف , زلا

ل , بلوری کردن.

بلوز

بلوز: پارچه کشباف , زیر پیراهن کشباف , عرق گیر , کسبکه عرق میکند , پلوور , ژاکت.

بلوز بالازرار

بلوز بالازرار: ژاکت کش باف پشمی , پارچه ژاکت.

بلوزه

بلوزه: پیراهن یاجامه گشاد , بلوز.

بلوط

بلوط: میوه ء تیره ء درختان بلوط (مازو) , بلوط , چوب بلوط.

بلوطی

بلوطی: ساخته شده از چوب بلوط , بلوطی.

بلید

بلید: ادم سبک مغز و کم عقل , ادم احمق و ابله.

بلیونیر

بلیونیر: کسی که ثروتش از بلیون تجاوز میکند.

بما فیه الکفایه

بما فیه الکفایه: کافی , بس , باندازه ء کافی , نسبتا , انقدر , بقدر کفایت , باندازه , بسنده.

بمرنع

بمرنع: چوب خمیده ای که پس از پرتاب شدن نزد پرتاب کننده برمیگردد , وسیله ای برای رسیدن بهدفی یا (مخصوصا) عملی که عکس العمل ان بخودفاعل متوجه باشد.

بمهاره

بمهاره: ماهرانه , استادانه.

بموجب هذا

بموجب هذا: بدین وسیله , بموجب این نامه یا حکم یا سند.

بن

بن: قهوه مکا , نوعی چرم نرم.

بناء

بناء: سازنده , خانه ساز , ساختمان , عمارت , بنا , بنای سنگ کار , خانه ساز , عضو فراموشخانه , فراماسون , باسنگ ساختن , بناکردن , بنایی.

بناء تحتی

بناء تحتی: پیدایش , شالوده , سازمان , زیر سازی , زیر بنا.

بناتی

بناتی: دختروار.

بنایه

بنایه: ساختمان , بنا.

بنت

بنت: دختر , دختر , دختر بیچه , دوشیزه , کلفت , معشوقه.

بنت الزوجه

بنت الزوجه: نادختری , دختر خوانده.

بنت وقحه

بنت وقحه: دختر گستاخ , دختر جسور.

بنجر

بنجر: چغندر.

بند

بند: بند , ماده.

بندق

بندق: درخت فندق , چوب فندق , رنگ فندقی , مهره.

بندقیه

بندقیه: تفنگ , توپ , ششلول , تلمبه دستی , سرنگ امپول زنی و امثال ان , تیر اندازی کردن , تفنگ فتیله ای , شاهین کوچک نر , دزدیدن , لخت کردن ,

تفنگ , عده تفنگدار.

بندقیه قصیره

بندقیه قصیره: کارابین , تفنگ لوله کوتاه سبک.

بندول

بندول: اونگ , جسم اویخته , پاندول , نوسان , تمایل.

بنزین

بنزین: هیدروکربور معطر و بی رنگی بفرمول C_6H_6 که از تقطیر قطران بدست میامد , بنزین , بنزین.

بنسلین

بنسلین: پنی سیلین.

بنطلون

بنطلون: شلوار.

بنظام

بنظام: منظم , مرتب , باانضباط , گماشته , مصدر , خدمتکار بیمارستان.

بنفسج

بنفسج: بنفشه , بنفش , بنفش رنگ.

بنفسجی

بنفسجی: یاقوت ارغوانی , لعل بنفش , رنگ ارغوانی , رنگ یاقوتی , درکوهی بنفش , رنگ بنفش , قفایی , رنگ بنفش
مایل به ارغوانی سیر , بنفش , ارغوانی .

بنود

بنود: مقررات , قیود , تدارکات.

بنوی

بنوی: فرزندی , شعبه , درخورفرزند.

بنی داکن

بنی داکن: رنگ قرمز قهوه ای , سیبیا و سوبیا , رنگ سوبیایی.

بنیه

بنیه: ساختن , بناکردن , درست کردن.

بهجه

بهجه: خوشی , لذت , شوق , میل , دلشاد کردن , لذت دادن , محظوظ کردن , طلسم , جادو , فریبندگی , دلیری , افسون , زرق و برق , خوشی , سرور , مسرت , لذت , حظ , شادی کردن , خوشحالی کردن , لذت بردن از.

بهلوان

بهلوان: لیوان , معلق زن , بازیگر شیرین کار.

بهیج

بهیج: بزمی , جشنی , شاد , شاد.

بهیمی

بهیمی: دامی , حیوانی , شبیه حیوان , جانور خوی.

بهیمیه

بهیمیه: جانورخویی , حیوانیت , وحشی گری , حیوان صفتی.

بواب

بواب: دربان , دربازکن , = doorkeeper , دربان , سرایدار , فراش مدرسه , راهنمای مدرسه , راهنمای مدرسه.

بوابه

بوابه: دروازه , در بزرگ , مدخل , دریچه سد , وسایل ورود , ورودیه , مدخل , دروازه , باب , سر در , دروازه , مدخل ,
ایوان , سیاهرگی , جاده , شاهراه

، باج راه.

بواق

بواق: شیپورچی.

بوب

بوب: پراندن ، پریدن.

بودیه

بودیه: مذهب بودا.

بوری

بوری: شاه ماهی.

بوشل

بوشل: مقیاس وزنی است معادل ۴ پک (peck) و ۲۳ کوارتز (quarts) ، پیمانہ غله و میوه که در حدود ۶۳ لیتر است ، پیمانہ ، کیل ، با پیمانہ وزن کردن.

بوصه

بوصه: اینچ ، مقیاس طول برابر ۴۵/۲ سانتی متر.

بوصله

بوصله: قطب نما ، پرگار.

بوفره

بوفره: بطور فراوان ، بطور بیش از حد.

بوق

بوق: شیپور ، بوق ، صدای شیپور ، خال اتو ، خال حکم ، خال اتو بازی کردن ، مغلوب ساختن پیشی جستن ، ادم خوب ، نیروی ذخیره ونهانی ، شیپور ، کرنا ، بوق ، شیپورچی ، شیپور زدن ، شیپور بزرگ.

بوکر

بوکر: سیخ بخاری , سیخ زن , بازی بوکر.

بول

بول: پیشاب , ادرار , زهر اب , بول , شاش.

بولدوغ

بولدوغ: نوعی سگ بزرگ , بول داگ , برزمین افکندن.

بولستر

بولستر: نمک الی مرکبی که تغلیظ شده ودر پلاستیک سازی مصرف میگردد , الیاف یا پارچه پولی استر.

بولنج

بولنج: بازی بولینگ.

بولندا

بولندا: لهستان.

بومه

بومه: جغد , بوف.

بیئه

بیئه: محدود , محاصره شده , محیط , اطراف , احاطه , دور و بر , پرگیر , محل سکونت , مسکن طبیعی , بوم , جای اصلی , محیط , اجتماع , قلمرو , دور و بر , اطراف.

بیئی

بیئی: محیطی.

بیان

بیان: ابلاغ رسمی، اطلاعیه رسمی یا اداری، اعلامیه، نوعی چنگ که مانند پیانوبشکل میز است، اظهار، بیان، گفته، تقریر، اعلامیه، شرح، توضیح.

بیانات

بیانات: مفروضات، اطلاعات، سوابق، دانسته‌ها.

بیانو

بیانو: پیانو، آرام بنوازید، قطعه موسیقی اهسته آرام

بیولوگرافیا

بیولوگرافیا: تاریخچه یا توضیح کتب، فهرست کتب، کتاب شناسی.

بیت

بیت: خانه، منزل، مرزوبوم

، میهن ، وطن ، اقامت گاه ، شهر ، بخانه برگشتن ، خانه دادن (به) ، بطرف خانه .

بیت القسیس

بیت القسیس: قلمرو کشیش بخش ، مفر کشیش بخش .

بیت الکاهن

بیت الکاهن: خلافت ، محل اقامت خلیفه ، نوعی منصب مذهبی .

بیت الکلب

بیت الکلب: درلانہ سگ زیستن ، درلانہ زیستن ، درلانہ قرارقراردادن ، لانہ کردن ، لانہ سگ یا روباه .

بیت ریفی

بیت ریفی: خانه رعیتی .

بیت زجاجی

بیت زجاجی: گرمخانه ، گلخانه .

بیترا

بیترا: بیترا (یک نوع غذای ایتالیایی) .

بیجامه

بیجامه: پیژامه (پای جامه) ، لباس خواب مردانه .

بیجی

بیجی: رنگ قهوه ای روشن مایل بزررد و خاکستری ، پارچه ای که از پشم طبیعی رنگ نشده ساخته شود .

بیدق

بیدق: پیاده شطرنج ، گرو ، گروگان ، وثیقه ، رهن دادن ، گرو گذاشتن .

بیره

بیره: ابجو انگلیسی , ابجو , ابجو , ابجو نوشیدن.

بیرت ستاوت

بیرت ستاوت: ستمبر , نیرومند , قوی بنیه , محکم , نوعی ابجو.

بیره مره

بیره مره: تلخ , تند , تیز , جگرسوز , طعنه امیز.

بیروقراطی

بیروقراطی: مامور اداری , مامور دولتی , مقرراتی واهل کاغذ بازی , دیوان سالار .

بیروقراطیه

بیروقراطیه: رعایت تشریفات اداری بحد افراط , تاسیسات اداری , حکومت اداری , مجموع گماشتگان دولتی , کاغذ پرانی , دیوان سالاری .

بیروکسید

بیروکسید: اکسیدی که دارای مقدار زیادی اکسیژن باشد (مخصوصا اب اکسیژنه).

بیزنطی

بیزنطی: وابسته بروم شرقی.

بیسبول

بیسبول: بازی بیس بال.

بیض

بیض: تخم مرغ , تخم , تحریک کردن.

بیض مخفوق مقلی

بیض مخفوق مقلی: املت , خاکینه , کوکوی گوجه فرنگی.

بیضه

بیضه: تخم ماهی، اشپل، بذر، جرم، تخم ریزی کردن (حیوانات دریایی)، تولید مثل کردن.

بیضوی

بیضوی: بیضی، شلجمی، تخم مرغی، حذف، ادغام.

بیع

بیع: فروش، حراج، فروش و معامله،

فروختن , بفروش رفتن.

بیع بالجمله

بیع بالجمله: عمده فروشی , بطور یکجا , عمده فروشی کردن.

بیع بالمفرد

بیع بالمفرد: خرده فروشی , جزءی , خرد , جز , خرده فروشی کردن.

بیکینی

بیکینی: لباس شنای زنانه دوتکه , مایوی دوتکه.

بین

بین: میان , درمیان , درزمره , ازجمله , میان , درمیان , مابین , دربین , درمقام مقایسه , دلالت کردن بر , حاکی بودن از ,
باشاره فهماندن , معنی دادن , معنی بخشیدن.

بین الاقسام

بین الاقسام: وابسته به ادارات داخلی , بین اداره ای.

بین النجوم

بین النجوم: واقع در میان ستارگان , بین ستاره ای.

بینالی

بینالی: دوساله , درخت دوساله.

بینما

بینما: در صورتیکه , هنگامیکه , حال آنکه , مادامیکه , در حین , تاموقعی که , سپری کردن , گذراندن , در خلال مدتی که
, در حالیکه , درمدتی که , ضمن اینکه.

بیوتر

بیوتر: ترکیب قلع و سرب , مفرغ , ظروف مفرغی , جام پیروزی , جایزه , خاکستری.

تآخ

تآخ: دوست بودن , برادری کردن , متفق ساختن , برادری دادن.

تأشیره

تأشیره: روادید , ویزا , روادید گذرنامه , ویزادادن.

تآكل

تآكل: فرساییدن , خوردن , ساییدن , فاسد کردن , ساییده شدن , فرسایش , سایش , فساد تدریجی , تحلیل , ساییدگی.

تآمر

تآمر: ساخت و پاخت کردن , تبانی کردن , توطئه چیدن , توطئه چیدن برای کار بد , هم پیمان شدن , در نقشه خیانت شرکت کردن , دسیسه کردن , نقشه کشیدن , تدبیر کردن.

تابع

تابع: بهم چسبیده , تابع , پیرو , هواخواه , طرفدار , وابسته , موکول , تابع , نامستقل , شاگرد , مرید , حواری , پیرو , هواخواه , دنبالگر , پیرو , پست

، نا مرغوب ، پایین رتبه ، فرعی ، درجه دوم ، مهر ، نشان ، نقش ، باسمه ، چاپ ، تمبر ، پست ، جنس ، نوع ، پابزمین کوبیدن ، مهر زدن ، نشان دار کردن ، کلیشه زدن ، نقش بستن ، منقوش کردن ، منگنه کردن ، تمبرزدن ، تمبر پست الصاق کردن ، تابع ، مادون ، مرئوس ، خرده مالک ، کشاورز ، مالک جزء .

تابل

تابل: ادویه ، چاشنی غذا ، ادویه زدن به .

تابوت

تابوت: تابوت .

تابیو کا

تابیو کا: نشاسته کاساو یا مانیوک .

تاثیر

تاثیر: اثر ، نتیجه ، اجرا کردن ، بهم فشردن ، پیچیدن ، زیر فشار قرار دادن ، با شدت ادا کردن ، با شدت اصابت کردن ، ضربت ، فشار ، تماس ، اصابت ، اثر شدید ، ضربه ، نفوذ ، تاثیر ، اعتبار ، برتری ، تفوق ، توانایی ، تجلی .

تاج

تاج: تاج ، فرق سر ، بالای هر چیزی ، حد کمال ، تاج دندان ، تاج گذاری کردن ، پوشاندن (دندان باطلا وغیره) ، تارک ، کلاه پادشاهی (در ایران قدیم) ، تاج پادشاهی ، تاج پاپ ، تاج یا کلاه .

تاجج

تاجج: حرارت شدید ، اشتیاق شدید ، گرمی ، التهاب .

تاجر

تاجر: دلال ، دهنده ورق ، فروشنده ، معاملات چمی ، بازرگان ، تاجر ، داد و ستد کردن ، سوداگر ، بازرگان ، سوداگر ، کاسب ، سوداگر ، دکان دار ، افزارمند ، پیشه ور ، سرمایه دار خیلی مهم ، ادم بانفوذ و پولدار .

تاجر الفراء

تاجر الفراء: تاجر خز ، خزدوز ، خز فروش ، پوست فروش .

تاجر به

تاجر به: بصورت تجارتی در آوردن , جنبه تجارتی دادن به.

تاجیر

تاجیر: کرایه ,

اجاره , مزد , اجرت , کرایه کردن , اجیر کردن , کرایه دادن , اجاره نامه , وجه اجاره , اجاره ای .

تاجیل

تاجیل: تعطیل موقتی , برخاست , تعویض , احاله بوقت دیگر , مهلت قانونی , استمهال , مهلت , فرجه , امان , استراحت , تمدید مدت , رخصت , فرجه دادن .

تاخر

تاخر: پس افت , تاخیر , تاخیر , کم هوشی , عدم رشد فکری , شتاب منفی , دیرکرد , تاخیر ورود , دیر آمدن .

تاخم

تاخم: نزدیک بودن , تماس بودن , مجاور بودن , متصل بودن یا شدن , خوردن .

تاخیر

تاخیر: تاخیر , به تاخیر انداختن , به تاخیر افتادن .

تادیبی

تادیبی: اهل انضباط , نظم دهنده , انضباطی , انتظامی , تادیبی , وابسته به تربیت .

تارجح

تارجح: بالا و پایین رفتن , الله کلنگ بازی کردن , پس و پیش رفتن , تلوتلو خوردن .

تارو

تارو: فال .

تاریخ

تاریخ: خرما , درخت خرما , نخل , تاریخ , زمان , تاریخ گذاردن , مدت معین کردن , سنه , تاریخ , تاریخچه , سابقه , پیشینه , بیمارنامه .

تاریخ سابق

تاریخ سابق: پیش از تاریخ حقیقی تاریخ گذاشتن , پیش بودن (از) , منتظر بودن , پیش بینی کردن , جلو انداختن , سبقت .

تاریخی

تاریخی: تاریخی، مشهور، معروف، مبنی بر تاریخ.

تاسع عشر

تاسع عشر: نوزدهمین.

تافه

تافه: ناچیز، هیچ، عدم، نیستی، صفر، نابودی، بی ارزش، ناچیز، جزء، بی اهمیت، قابل فراموشی، جزء، خرد، کوچک، غیر قابل ملاحظه، فرعی، رقت انگیز.

تاقلم

تاقلم: به اب و هوای جدید خو گرفتن، مانوس شدن، خو دادن یا خو گرفتن (انسان)، خو گرفتن (جانور و

گیاه به اب و هوای جدید).

تاکید

تاکید: اظهار قطعی، تصریح، تصدیق، اثبات، تاکید، تایید، تصدیق، فشار، تقلا، قوت، اهمیت، تاکید، مضيقه، سختی، پریشان کردن، مالیات زیادبستن، تاکید کردن.

تالق

تالق: تابش، درخشندگی، برق، زیرکی، استعداد، شید، تابندگی، تشعشع، درخشندگی، پرتو، درخشش، برق زدن.

تالیف

تالیف: تالیف و تصنیف، نویسندگی، احداث، ایجاد، ابداع، ابتکار، اصل، آغاز.

تام

تام: تمام، کامل.

تامل

تامل: تفکر کردن، درنظر داشتن، اندیشیدن، تفکر کردن، اندیشه کردن، قصد کردن، تدبیر کردن، سرביجیب تفکر فرو بردن، عبادت کردن، سنجیدن، اندیشه کردن، تعمق کردن، تفکر کردن، سنجش.

تامل النفس

تامل النفس: باطن بینی، درون گرایبی.

تامیم

تامیم: ملی سازی.

تامین

تامین: پشتگرمی، اطمینان، دلگرمی، خاطرجمعی، گستاخی، بیمه(مخصوصا بیمه عمر)، تعهد، قید، گرفتاری، ضمانت، وثیقه، تضمین، گروهی، هم بر، پهلو به پهلو، متوازی، تضمین، وثیقه، پرداخت غرامت، تاوان پردازی، جبران زیان، بیمه، حق بیمه، پول بیمه.

تامین فی عدہ شرکات

تامین فی عدہ شرکات: بیمہ اتکایی و بیمہ مشترک.

تامینی

تامینی: احصاء ی و اماری.

تانجو

تانجو: رقص تانگو، رقص چهار ضربی اسپانیولی و تانگو رقصیدن.

تانیب

تانیب: سرزنش و نکوهش و ملامت و توییح ملامت.

تانیبی

تانیبی: ملامت امیز و پرسرزنش.

تاہل

تاہل: صلاحیت داشتن و واجد شرایط شدن و توصیف کردن.

تبادل

تبادل: معاوضہ و ردو بدل کنندہ و باہم عوض کردن و مبادلہ کردن

, تبادل کردن , تغییر دادن , متناوب ساختن , معاوضه , عوض کردن , مبادله کردن , بیرون کردن , جانشین کردن , اخراج کردن.

تباطا

تباطا: درنگ کردن , تاخیر کردن , دیر رفتن , مردد بودن , دم اخر را گذراندن.

تباعدا

تباعدا: انشعاب یافتن , ازهم دورشدن , اختلاف پیدا کردن , واگرایییدن.

تبجح

تبجح: لفاظی کردن , یاوه سرایی کردن , بیهوده گفتن , سرزنش کردن , یاوه سرایی , بیهوده گویی.

تبخر

تبخر: تبخیر کردن , تبدیل به بخار کردن , تبخیرشدن , بخارشدن , خشک کردن , بربادرفتن.

تبخیر

تبخیر: تبخیر.

تبدیر

تبدیر: افراط , گزافگری , زیاده روی , بی اعتدالی.

تبرع

تبرع: بخشیدن , هبه کردن , هدیه دادن , اهداء کردن.

تبرعم

تبرعم: جوانه زدن , درآمدن , شروع برشد کردن.

تبریه

تبریه: امرزش گناه , بخشایش , عفو , بخشودگی , تبرئه , براءت , انصراف از مجازات , منع تعقیب کیفری.

تبریر

تبریر: توجیه , دلیل اوری.

تبغ

تبغ: تنباکو , توتون , دخانیات.

تبن

تبن: قبول کردن , اتخاذ کردن , اقتباس کردن , تعمید دادن , نام گذاردن (هنگام تعمید) , در میان خود پذیرفتن , به فرزندی پذیرفتن , غذا , نسل , بچه سر راهی , پرستار , دایه , غذا دادن , شیر دادن , پرورش دادن.

تبنی

تبنی: مربوط به قضیه پسر خواندگی عیسی (نسبت به خدا) , اختیار , اتخاذ , قبول , اقتباس , استعمال لغت بیگانه بدون تغییر شکل ان , قبول به فرزندی , فرزند خواندگی.

تبول

تبول: شاش , شاشیدن , ادرار کردن , شاشیدن , پیشاب کردن.

تتجیر

تتجیر: تبدیل بصورت بازرگانی , تجارتهی کردن.

تتوج

تتوج: به اوج رسیدن , بحد اکثر ارتفاع رسیدن , بحد اعلی رسیدن.

تتاوب

تتاوب: خمیازه , نگاه خیره با دهان باز

، خلاء ، خمیازه کشیدن ، دهان را خیلی باز کردن ، با شگفتی نگاه کردن ، خیره نگاه کردن ، دهن دره کردن ، خمیازه کشیدن ، با حال خمیازه سخن گفتن ، دهن دره .

تثلیم

تثلیم: دندان‌گذاری ، دندان‌ه ، کنگره ، تضریس .

تجاره

تجاره: تجارت ، بازرگانی ، معاشرت ، تجارت کردن ، سوداگری ، بازرگانی ، تجارت ، داد و ستد ، کسب ، پیشه‌وری ، کاسبی ، مسیر ، شغل ، حرفه ، پیشه ، امد و رفت ، سفر ، ازار ، مزاحمت ، مبادله کالا ، تجارت کردن با ، داد و ستد کردن .

تجاری

تجاری: تجارتی ، بازرگانی .

تجاسر

تجاسر: یارا بودن ، جرات کردن ، مبادرت بکار دلیرانه کردن ، بمبارزه طلبیدن ، شهامت ، یارایی ، جسور ، متهور ، جرات و پردلی .

تجاوز

تجاوز: دست اندازی کردن ، دست درازی کردن ، تخطی کردن ، تجاوز کردن ، متجاوز بودن ، سواره گذشتن از ، پایمال کردن ، باطل ساختن ، برتری جستن بر ، برتر یا مهمتر بودن ، ورا رفتن ، برتری یافتن ، سبقت جستن ، بالاتر بودن ، سرپیچی ، تخلف ، تجاوز ، خطا ، گناه ، فراروی .

تجیری

تجیری: وابسته به استخوانپزشکی .

تجدید

تجدید: دوباره پر کردن ، بازسازی ، بصورت امروزی در آوردن ، جدید کردن .

تجربه

تجربه: سنجش ، آزمایش ، امتحان ، عیارگری ، طعم و مزه چشی ، مززه ، کوشش ، سعی ، سنجیدن ، عیار گرفتن ، محک

زدن , کوشش کردن , چشیدن , بازجویی کردن , تحقیق کردن , اروین , ورزیدگی , کارازمودگی , تجربه , آزمایش , تجربه
کردن , کشیدن , تحمل کردن , تمرین دادن

و آزمایش و تجربه.

تجرب

تجرب: آزمایش.

تجربی

تجربی: تجربی و آزمایشی.

تجریحی

تجریحی: مضر و آسیب رسان.

تجرید

تجرید: تجرید و انتزاع و چکیدگی.

تجسس

تجسس: جاسوسی.

تجسید

تجسید: تجسم و صورت خارجی.

تجشو

تجشو: اروغ و اروغ زدن.

تجعیده

تجعیده: اژنگ ، چین ، چروک ، چین خوردگی ، چین و چروک خوردن ، چروکیدگی ، چروکیدن ، چین دادن.

تجل

تجل: اشکار کردن ، فاش کردن ، اشکار شدن ، رها کردن ، باز کردن ، تاه چیزی را گشودن.

تجمع

تجمع: تراکم , جمع اوری , اجتماع , انجمن , عمل سوار کردن (ماشین یا موتور) , جماعت , دسته , گروه , حضار در کلیسا , لیست اسامی , فراخواندن , احضار کردن , جمع اوری کردن , جمع شدن , جمع اوری , اجتماع , ارایش , صف , گرداوردن , جمع کردن , وصول کردن.

تجمیع

تجمیع: گرداوری , تالیف , تلفیق.

تجمیعی

تجمیعی: جمع شونده.

تجمیل الاظافر

تجمیل الاظافر: مانیکور , مانیکور زدن , ارایش کردن.

تجمیل الوجه

تجمیل الوجه: مربوط به صورت (مثل عصب صورت).

تجمیلی

تجمیلی: وسیله ارایش , فن ارایش و تزئین.

تجنب

تجنب: دوری کردن از , احتراز کردن , اجتناب کردن , طفره رفتن از , الغاء کردن , موقوف کردن , اجتناب کردن , پرهیز و اجتناب , کناره گیری , احتراز , طفره.

تجنس

تجنس: قبول تابعیت , خوگیری.

تجهم

تجهم: اخم کردن , روی درهم کشیدن , اخم , ادا و اصول , شکلک , دهن کجی , نگاه ریایی , تظاهر.

تجهیز

تجهیز: منبع , موجودی , تامین کردن , تدارک دیدن.

تجوال

تجوال: قدم زنی , گردش , پرسه زنی , قدم زدن.

تجول

تجول: پرسه زدن , تکاپو , گشتن , سیر کردن , گردیدن , سرگردانی , سرگردان بودن , اواره بودن , منحرف شدن.

تجویف

تجویف:

گودال , کاوی.

تحالف

تحالف: پیوستگی , اتحاد , وصلت , پیمان بین دول , ائتلاف , پیوستگی , اتحاد موقتی.

تحت

تحت: درزیر , پایین , مادون , زیر , پایین , در زیر , از زیر , پایین تراز , روی خاک , کوچکتز , پست تر , زیرین , پایینی , پایین تر , تحتانی , تحت نفوذ , تحت فشار , زیر , درزیر , تحت , پایین تراز , کمتر از , تحت تسلط , مخفی در زیر , کسری دار , کسر , زیرین , در زیر , از زیر , زیرین , پایینی , پایین.

تحت الارض

تحت الارض: راه اهن زیر زمینی , تشکیلات محرمانه و زیرزمینی , واقع در زیر زمین , زیر زمین.

تحت الماء

تحت الماء: زیر اب , چیرابی , زیر ابزی.

تحد

تحد: بمبارزه طلبیدن , تحریک جنگ کردن , شیر کردن.

تحدی

تحدی: بمبارزه طلبیدن , رقابت کردن , سرپیچی کردن , سرتافتن , متهم کردن , طلب حق , گردن کشی , دعوت بجنگ.

تحدیث

تحدیث: نوسازی , نوپردازی , نوین گری.

تحدید

تحدید: درجه بندی , تهدید , تهدید کردن , ترساندن.

تحدید المسولیه

تحدید المسولیه: رفع کننده ادعا یا مسلولیت.

تحذیق

تحذیق: خیره نگاه کردن , رک نگاه کردن , از روی تعجب ویا ترس نگاه کردن , خیره شدن.

تحذیر

تحذیر: سرزنش دوستانه , تذکر , راهنمایی , اخطار , آگهی , پیش بینی احتیاطی , اخطار , تحذیر , اشاره , زنگ خطر , اعلام خطر , عبرت , آذیر , هشدار.

تحذیری

تحذیری: اخطارآمیز , احتیاطی.

تحرری

تحرری: ازاده , نظر بلند , دارای سعه نظر , روشنفکر , ازادی خواه , زیاد , جالب توجه ,

وافر , سخی .

تحرش به

تحرش به: مخاطب ساختن , مواجه شدن (با) , نزدیک شدن (بهر منظوری) , مشتری جلب کردن (زنان بدکار در خیابان) , نزدیک کشیدن , در امتداد چیزی حرکت کردن (مثل کشتی).

تحرك

تحرك: حرکت , جنبش , نقل و انتقال نیرو بوسیله حرکت , تحرك , نقل و انتقال , مسافرت , حرکت , حرکت دادن , حرکت کردن , نقل مکان.

تحریر

تحریر: ویراستن , آزاد کردن , نجات.

تحریض

تحریض: تحریک , اغوا.

تحریضی

تحریضی: ترغیبی , اشتعالی , فتنه انگیز , فساد امیز , آتش افروز , فتنه جو.

تحریک

تحریک: جنبش , حرکت , فعالیت , جم خوردن , تکان دادن , به جنبش درآوردن , حرکت دادن , بهم زدن , بجوش آوردن , تحریک کردن یا شدن.

تحریم

تحریم: محرومیت از شغل و کالت.

تحریمی

تحریمی: منعی , گران , جلوگیری کننده.

تحسس

تحسس: کورکورانه جلورفتن , اشتباه کردن , لکنت زبان پیدا کردن , من من کردن , توپ را از دست دادن , سنبل کردن , کورمالی , اشتباه.

تحسن

تحسن: بهبودی دادن , بهتر کردن , اصلاح کردن , بهبودی یافتن , پیشرفت کردن , اصلاحات کردن , بهبودی , بازیافت , حصول , تحصیل چیزی , استرداد , وصول , جبران , بخودایی , به هوش آمدن.

تحسین

تحسین: بهتری , بهبودی , اصلاح , بهبود , افزایش , بالا بردن , بهبود , پیشرفت , بهترشدن , بهسازی , دوباره رویه انداختن , دوباره وصله یا سرهم بندی کردن , نو نما کردن , وصله پینه کردن.

تحصن

تحصن: تجاوز کردن به , خندق کندن , درسنگر قراردادن.

تحصین

تحصین: استحکام (استحکامات) , سنگر بندی , بارو , تقویت.

تحضیر

تحضیر: پستایش , امادش , تهیه , تدارک , تهیه مقدمات , اقدام

مقدماتی ، آماده سازی ، آمادگی .

تحطم

تحطم: خرد کردن ، درهم شکستن ، ریز ریز شدن ، سقوط کردن هواپیما ، ناخوانده وارد شدن ، صدای بلند یا ناگهانی (در اثر شکستن) ، سقوط .

تحفه

تحفه: تحفه ، سوقات ، چیز غریب ، عتیقه .

تحفه قدیمه

تحفه قدیمه: کهنه ، عتیقه ، باستانی .

تحقق

تحقق: مادی کردن ، صورت خارجی بخود گرفتن ، جامه عمل بخود پوشیدن ، تصدیق ، سندیت .

تحققه

تحققه: معلوم کردن ، ثابت کردن ، معین کردن .

تحقیق

تحقیق: واقعیت دادن ، بصورت مسلم درآوردن ، استنطاق ، بازجویی ، رسیدگی ، جستار ، تحقیق ، خبر گیری ، پرسش ، بازجویی ، رسیدگی ، سلوال ، استعلام ، جستار ، تحقیق ، رسیدگی .

تحقیق الامثلیه

تحقیق الامثلیه: بهینه سازی .

تحقیق الحد الادنی

تحقیق الحد الادنی: کم انگاری ، کوچک شماری ، کمینه سازی .

تحکیم

تحکیم: نتیجهء حکمیت ، رای بطریق حکمیت ، داوری .

تحلل

تحلل: خرد کردن , تجزیه شدن , فرو ریختن , از هم پاشیدن , فاسد شدن , متلاشی شدن یا کردن.

تحلیل

تحلیل: تحلیل , کاوش.

تحلیلی

تحلیلی: تجزیه ای , تحلیلی , مربوط به مکتب یا فلسفه ء تحلیلی , روانکاوی , قابل حل بطریق جبری , تحلیلی.

تحمل

تحمل: تحمل , پایداری , تحمل , تاب.

تحمیل

تحمیل: شیاغ , شاف , شیاغ طبی , دواى مقعدى.

تحنيط

تحنيط: پر کردن پوست حیوانات با کاه و غیره , پوست ارایی.

تحول

تحول: اونگان شدن یا کردن , تاب خوردن , چرخیدن , تاب , نوسان , اهتزاز , اونگ , نوعی رقص واهنگ ان.

تحویل

تحویل: تغییر , تبدیل , تسعیر , تغییر کیش , دگر سازی , تغییر شکل , تبدیل صورت , دگرگونی , ورايخت.

تحیه

تحیه: احترام , درود , سلام , سلام کننده , احترام کننده

، تبریک ، تبریکات ، درود ، تهنیت ، سلام ، درود ، تهنیت ، تعارف ، سلام اول نامه ، سلام ، احترام نظامی ، سرلام کردن ، سلام دادن ، تهنیت گفتن ، درود.

تخیر

تخیر: بهت زده کردن ، گیج کردن ، سردرگم کردن ، سرگشته کردن.

تحیز

تحیز: پیشقدر.

تخاطر

تخاطر: ارتباط افکار با یکدیگر ، دوهم اندیشی.

تخاطری

تخاطری: وابسته به دورهم اندیشی ، وابسته به توارد یا انتقال فکر.

تخییل

تخییل: دیوانه کننده.

تخثر

تخثر: انعقاد ، دلمه شدگی ، لختگی ، لخته شدن ، ماسیدن.

تخدیر

تخدیر: بیهوشی ، هوش بری ، حالت بی حسی و خواب الودگی ، بی حالی.

تخرج

تخرج: فراغت از تحصیل.

تخریب

تخریب: خرابکاری عمدی ، کارشکنی و خراب کاری ، خرابکاری کردن.

تخریف

تخریف: ورور کردن, سخن نامفهوم گفتن, فاش کردن, یاوه گفتن, یاوه, سخن بیهوده, من و من.

تخصص

تخصص: تخصص یافتن, اختصاصی کردن.

تخصیص

تخصیص: تخصیص.

تخطیط

تخطیط: نمودار, طرح بندی.

تخطیطی

تخطیطی: نوشته شده, کشیده شده, وابسته به فن نوشتن, مربوط به نقاشی یا ترسیم, ترسیمی, واضح.

تخفیض

تخفیض: کاهش, تنزل قیمت پول, تخفیف, نزول, کاستن, تخفیف دادن, برات را نزول کردن, تقلیل, کاهش, ساده سازی.

تخفیف

تخفیف: میرایی, تضعیف, تبدیل, تغییر, تخفیف جرم, رقیق سازی, ترقیق, رقیق شدگی, محلول, ابکی.

تخل عنه

تخل عنه: پیش رفتن, پیش از چیزی واقع شدن, مقدم بودن بر, چشم پوشیدن از, صرف نظر کردن از, رها کردن.

تخلی

تخلی: واگذاری, نقل وانتقال, انتقال قرض یا دین.

تخمه

تخمه: پر کردن , اشیاء کردن , پر خوردن.

تخمیر

تخمیر: بوسیله جوشاندن و تخمیر ابعوساختن ,

دم کردن , سرشتن , امیختن , اختلاط .

تخمین

تخمین: برآورد , دیدزنی , تخمین , تقویم , ارزیابی , قیمت , شهرت , اعتبار , برآورد کردن , تخمین زدن , حدس , گمان , ظن , تخمین , فرض , حدس زدن , تخمین زدن , کار حدسی , حدس زدن , گمان بردن , حدس , گمان , تخمین , ظن .

تخوف

تخوف: درک , فهم , بیم , هراس , دستگیری .

تخویف

تخویف: ارباب .

تخیل

تخیل: تصور کردن , پنداشتن , فرض کردن , انگاشتن , حدس زدن , تفکر کردن .

تدبر

تدبر: دور اندیشی , مال اندیشی , احتیاط , اندیشه قبلی .

تدبیر

تدبیر: صرفه جویی , کم خرجی .

تدبیر منزلی

تدبیر منزلی: خانه داری , اداره منزل .

تدخل

تدخل: دخالت , فضولی , مداخله , شفاعت , دخول سرزده و بدون اجازه , درگیری , گرفتاری .

تدخلی

تدخلی: فضول , فضولانه , سرزده (اینده) , ناخوانده (وارد شونده) , بزور داخل شونده , فرو رونده .

تدریب علیه

تدریب علیه: گفتن , تمرین کردن , تکرار کردن.

تدرج

تدرج: گروه فرشتگان نه گانه , سلسله سران روحانی و شیوخ , سلسله مراتب.

تدریب

تدریب: تمرین نمایش , تکرار , تمرین.

تدریج

تدریج: درجه بندی , سلسله , درجه , تدریج , انتقال تدریجی , ارتقاء.

تدریجی

تدریجی: تدریجی , آهسته , قدم بقدم پیش رونده , شیب تدریجی و آهسته.

تدفق

تدفق: ریزش , جریان , انبوهی , اروغ زدن , مانند اروغ بیرون آوردن , بازور خارج شدن (مثل گلوله از تفنگ) , باخسونت ادا کردن (مثل فحش و غیره) , بشدت بیرون انداختن , اروغ , جریان , روانی , مد (برابر جزر) , سلاست , جاری بودن , روان شدن , سلیس بودن , بده , شریدن

, تراز , بطور ناگهانی غضبناک شدن , بهیجان آمدن , چهره گلگون کردن (در اثر احساسات و غیره) , سرخ شدن , قرمز کردن , اب را با فشار ریختن , سیفون توالت , ابریزمستراح را باز کردن (برای شستشوی آن) , تراز کردن , نفوذ , رخنه , تاثیر , ورود , هجوم , ریزش , لوله , دهانه , شیراب , ناودان , فواره , فوران , جوش , غلیان , پرش , جهش کردن , پریدن , فواره زدن , فوران کردن

تدقیق

تدقیق: ممیزی , رسیدگی , الک کردن , بیختن , واریسی کردن , الک.

تدل

تدل: لم دادن , لمیدن , اویختن , لم , تکیه , زبان بیرون , بیرون افتادن.

تدلیک

تدلیک: ماساژ , مشت و مال , ماساژ دادن , مشتمال دادن , مالیدن , سودن , ساییدن , پاک کردن , اصطکاک پیدا کردن , ساییده شدن.

تدمیری

تدمیری: مخرب.

تدنیس المقدسات

تدنی... المقدسات: توهین به مقدرات , سرقت اشیاء مقدسه , تجاوز بمقدسات.

تدنیسی

تدنیسی: موهن بمقدسات , مربوط به بیحرمتی به شعاع مذهبی.

تدهور

تدهور: زوال , بدتر شدن.

تذبذب

تذبذب: ارتعاش داشتن , جنیدن , نوسان کردن , لرزیدن , تکان خوردن.

تذرع

تذرع: در دادگاه اقامه یا ادعا کردن , درخواست کردن , لایحه کردن , عرضحال دادن.

تذکار

تذکار: هدیه یادگاری یادبود , خاطره , یادگاری , نشان , یادآور.

تذکاری

تذکاری: مربوط به جشن یاد بود , یادبودی.

تذکر

تذکر: تجدید خاطره , تفکر , بخاطر آوردن.

تذکره

تذکره: بلیط.

تذلل

تذلل: دمر خوابیدن , سینه مال رفتن , پست شدن , پست بودن , خزیدن.

تذمر

تذمر: ژکیدن , لندلند , غرغر کردن , گله کردن , ناله , گله.

تذییل

تذییل: حاشیه نویسی , ضمیمه , پیوست , دستگاه فرعی.

ترابط

ترابط:

اتصال داخلی ، پیوند ، بهم پیوستگی .

ترابی

ترابی: خاکی ، خاک مانند ، زمینی ، دنیوی .

تراث

تراث: میراث ، ارثیه ، ارث ، ماترک ، ترکه غیر منقول ، مرده ریگ ، سهم موروثی ، بخش ، میراث ، ارث .

تراث تقلیدی

تراث تقلیدی: آموزش ، معرفت ، دانش ، مجموعه معارف و فرهنگ یک قوم و نژاد ، فرهنگ نژادی ، افسانه ها و روایات قومی ، فاصله بین چشم و منقار (یا دماغ) حیوانات .

تراجع

تراجع: رد گم کردن ، عدول کردن .

تراس

تراس: کرسی ریاست را اشغال کردن ، ریاست کردن بر ، ریاست جلسه را بعهده داشتن ، اداره کردن هدایت کردن ، سرپرستی کردن .

تراصف

تراصف: پهلوی هم گذاری ، مجاورت ، صف ، تنظیم کردن ، مرتب کردن ، آماده و مجهز کردن ، ترتیب جای بازیکنان فوتبال ، طرز قرار گیری .

تراکم

تراکم: جمع اوری ، توده ، ذخیره ، انباشتگی ، کنده بزرگی که پشت آتش بخاری گذارده میشود ، موجودی جنسی که بابت سفارشات در انبار موجود است ، جمع شدن ، انباشتن ، کار ناتمام یا انباشته .

ترام

ترام: تراموای ، واگن برقی ، باواگن رفتن .

تراوه

تراوه: ماهی قزل‌آلا، ماهی قزل‌آلا گرفتن.

تربه

تربه: کلوخ، خاک، لخته، دلمه، خاک، کثیف کردن، لکه دار کردن، چرک شدن، خاک، زمین، کشور، سرزمین، مملکت پوشاندن باخاک، خاکی کردن.

تربنتین

تربنتین: تربانتین، سقز، قندرون، تربانتین زدن به.

تریبه

تریبه: آموزش و پرورش.

تریبع

تریبع: تریبع.

تریینی

تریینی: هواپیمای جت توربین دار، جت توربینی.

ترتیب

ترتیب: ترتیب، نظم، قرار، مقدمات، تصفیه، حالت، مشرب، خو، مزاج، تمایل.

ترتیل

ترتیل: سرود(خواندن)، نغمه سرایی (کردن)، چهچه، سرودشب عید میلا

د مسیح.

ترتيله

ترتيله: سرود روحاني , سرود , سرود حمد و ثنا , سرود خواندن , تسييح و تمجيد گفتن.

ترجل

ترجل: پياده كردن , از اسب پياده شدن.

ترجم

ترجم: تفسير كردن , ترجمه كردن , ترجمه شفاهي كردن , ترجمه كردن , برگرداندن.

ترجم صوتيا

ترجم صوتيا: عين كلمه يا عبارتي را از زباني بزبان ديگر نقل كردن , حرف بحرف نقل كردن , نويسه گرداني كردن.

ترجمه

ترجمه: ترجمه , برگردان.

ترجمه صوتيه

ترجمه صوتيه: نويسه گرداني , نقل عين تلفظ كلمه يا عبارتي از زباني بزبان ديگر.

ترحيب

ترحيب: تحسين , ادعا كردن , افرين گفتن , اعلام كردن , جار كشيدن , ندا دادن , هلهله يا فرياد كردن كف زدن.

ترخيص

ترخيص: اختيار , اجازه , زدودگي , ترخيص , گذشتن , عبور كردن , رد شدن , سپري شدن , تصويب كردن , قبول شدن , رخ دادن , قبول كردن , تمام شدن , وفات كردن , پاس , سبقت گرفتن از , خطوط كردن , پاس دادن , رايج شدن , اجتناب كردن , گذر , عبور , گذرگاه , راه , گردونه , گدوك , پروانه , جواز , گذرنامه , بليط.

تردد

تردد: بسامد , فرکانس , فراواني , درنگ , دودلي , ترديد , تامل , درنگ , دودلي , بي تص?ميمي , دو دلي , بي عزمي ,

تردید , تامل.

ترس

ترس: دندانانہ , دندانہ چرخ , دندانانہ دار کردن , حقہ بازی , طاس گرفتن (درتختہ نرد) , دندانہ , چرخ دندانہ , مجموعہ چرخہای دندانہ دار , اسباب , لوازم , ادوات , افزار , الات , جامہ , پوشش , دندانہ دار (یادندانہ دار) کردن , آمادہ کار کردن , پوشانیدن .

ترسانہ

ترسانہ: قورخانہ ,

زرادخانه , انبار , مهمات جنگی .

ترشیح

ترشیح: نامزدی , داوطلبی , کاندید(بودن) , از صافی گذراندن , تصفیه , پالایش , نام گذاری , کاندید , تعیین , نامزدی (در انتخابات).

ترصد

ترصد: کمین کردن , در تکاپو بودن , در کمین شکار بودن , در انتظار فرصت بودن , دزدکی عمل کردن , در خفا انجام دادن

ترفیه

ترفیه: پذیرایی , سرگرمی .

ترقیه

ترقیه: ترفیع , ترقی , پیشرفت , جلو اندازی , ترویج , بهبود امکانات , ترفیع .

ترقیم

ترقیم: نشان گذاری .

ترک

ترک: ترک , رهاسازی , واگذاری , دل کندن .

ترکی

ترکی: ترک , اهل کشور ترکیه .

ترکیب

ترکیب: ترکیب , ساخت , انشاء , سرایش , قطعه هنری , ساختن , ساخت , جفت سازی , سوار کنی , لوازم , نصب , تاسیسات , ساخت .

ترکیز

ترکیز: نقطه تقاطع , کانون , کانون عدسی , فاصله کانونی , قطب , مرکز , مترکز کردن , بکانون آوردن , میزان کردن.

ترمس

ترمس: فلاسک , ترمس , قمقمه , محفظه یا ظرف عهایق حرارت.

ترنج

ترنج: چرخش ناگهانی کشتی بیک سو , کج شدن , فریب , خدعه , گوش بزنگی , امادگی , شکست فاحش , نوسان , تلوتلو خوردن.

ترینم

ترینم: بیان با الحان , زیر وبمی صدا , تکیه صدا , لهجه , طرز قراءت , تلفظ , اهنگ.

ترومبون

ترومبون: ترومبون , شیپور دارای قسمت میانی متحرک.

تریث

تریث: درنگ کردن , تاخیر کردن , دیرپاییدن , پاپاور کردن , معطل کردن , باتنبلی حرکت کردن , :کسیکه در رفتن تعلل کند , پرسه زن.

تزامن

تزامن: همزمان بودن , باهم رویدادن , منطبق شدن , دریک زمان اتفاق افتادن.

تزرخ

تزرخ: تکان جزئی خوردن , تکان دادن , جم خوردن.

تزرلق

تزرلق: اسکی بازی.

تزکیه

تزکیه: گواهی نامه , شهادت ,

تصدیق نامه ، سفارش و توصیه ، رضایت نامه ، شاهد ، پاداش ، جایزه .

تزلج

تزلج: تیر حائل ، تیر پایه ، لغزیدن ، غلتگاه ، سرخوردن ، ترمز ماشین ، تخته پل ، راه شکست ، مسیر سقوط ، ترمز کردن ، سریدن ، سرانیدن .

تزمیر

تزمیر: صدای خوک یا گراز ، صدای گاز وحشی یا بوق ماشین و امثال آن ، صدای تیزشیپور و بوق یاسوت ، بطور منقطع شیپور زدن .

تزوج

تزوج: عروسی کردن (با) ، ازدواج کردن ، شوهر دادن ، عروسی کردن با ، بحباله نکاح در آوردن ، گرفتن .

تزوی

تزوی: گوشه داری ، زاویه داری ، لا غری ، تندی .

تزیف

تزیف: جعلی ، قلب ، بدلی ، جعل کردن ، تحریف ، تزویر ، جعل اسناد ، امضاء سازی ، سند ، سند جعلی .

تزیین

تزیین: تزیین ، آرایش ، پیرایش .

تساهل

تساهل: نرمی ، ملایمت ، اسان گیری ، ارفاق .

تسجیل

تسجیل: نام نویسی ، سرباز گیری ، نامنویسی ، ثبت نام ، ثبت ، ضبط ، صفحه گرامافون ، ثبت ، نام نویسی ، اسم نویسی ، موضوع ثبت شده .

تسجیل صوتی

تسجيل صوتی: سمعی و شنیداری.

تسدید

تسدید: غرامت و پرداخت مجدد.

تسرب

تسرب: نفوذ، تصفیه، تراوش، رخنه، تراوش کردن، فاش شدن، تراوش، نشت، چکه، کمبود، کسر، کسری، فاش شدگی (اسرار)، مقداری که معمولاً برای کسری در اثر نشتی در نظر میگیرند.

تسع

تسع: نهمین، نهمین مرتبه، یک نهم، در نهمین درجه.

تسعه

تسعه: عدد نه، نه عدد، نه تا، نه نفر، نه چیز، نه تایی.

تسعه عشر

تسعه عشر: عدد نوزده، نوزدهمین مرتبه، نوزده تایی.

تسعون

تسعون: نودمین، نودمین درجه یا مرتبه، نود

، عدد نود ، نود نفر ، نودچیز .

تسقیل

تسقیل: سکوب بندی ، چوب بست سازی ، داربست .

تسلح

تسلح: سلاح ، تسلیحات ، جنگ افزار .

تسلق

تسلق: بالا رفتن ، صعود کردن ، ترقی کردن .

تسلیه

تسلیه: سرگرمی ، تفریح ، گیجی ، گمراهی ، فریب خوردگی ، پذیرایی ، نمایش .

تسلیم

تسلیم: تحویل ، استرداد محرمین بدولت متبوعه ، اصل استرداد مجرمین .

تسمم

تسمم: مسمومیت غذایی حاد ، مستی ، کیف .

تسویق

تسویق: قابلیت عرضه در بازار .

تسییح

تسییح: پیوست ، در جوف ، حصار .

تشابک

تشابک: گرفتار کردن ، گیرانداختن ، پیچیده کردن ، گیر ، گرفتاری ، درهم و برهم کردن ، درهم پیچیدن ، گرفتار کردن ، گیر افتادن ، درهم گیر انداختن ، گوریده کردن .

تشابه

تشابه: شباهت , تشابه , همانندی , همشکلی , مقایسه , همسانی , همانندی.

تساجر

تساجر: دعوای منازعه , پرخاش کردن , ستیزه کردن.

تساور

تساور: سنجش , بررسی , اندیشه , تأمل , فرصت , شور.

تساوم

تساوم: بدینی , صفت بد , بدی مطلق , فلسفه بدینی.

تشبیه

تشبیه: قائل شدن جنبه انسانی برای خدا , تصور شخصیت انسانی برای چیزی.

تشجع

تشجع: تشویق , دلگرمی.

تشحیم

تشحیم: روغنکاری.

تشخیص

تشخیص: تشخیص , تشخیص ناخوشی.

تشذیب الشجیرات

تشذیب الشجیرات: مربوط بارایش و تزهین درختان , درخت ارایی.

تشرذ

تشرذ: اوارگی , ولگردی , دربدری , اوباشی.

تشریح

تشریح: تشریح , کالبدشکافی , قطع , برش , تجزیه.

تشریح الجثه

تشریح الجثه: کالبد شکافی , تشریح مرده , تشریح نسج مرده .

تشریحی

تشریحی: تشریحی , وابسته به کالبد شناسی.

تشریح

تشریح: تصویب , بصورت قانون در آمدن , حقوق الهی , فقه , قانونی کردن , وضع قاون , تدوین و تصویب قانون , قانون.

تشریحی

تشریحی: قانون گذار , مقننه.

تشطیف

تشطیف: با اب شستن , با اب پاک کردن , شستشو.

تشکیل

تشکیل: ارایش , شکل , ساختمان , تشکیلات , احداث , صف

ارایی ، تشکیل ، رشد ، ترتیب قرار گرفتن .

تشکیله

تشکیله: ترتیب ، مجموعه ، دسته ، دسته بندی ، طبقه بندی ، وارینه ، نمایشی که مرکب از چند قطعه متنوع باشد ، تنوع ، گوناگونی ، نوع ، متنوع ، جورواجور .

تشمس

تشمس: افتاب خوردن ، باگرمای ملایم گرم کردن ، حمام افتاب گرفتن ، حمام افتاب گرفتن .

تشنج

تشنج: شنج ، تشنج ، پرش ، تکان ، اشوب ، چنگه ، چنگوک ، گرفتگی عضلات ، انقباض ماهیچه در اثر کار زیاد ، دردشکم ، محدودکننده ، حصار ، سیخدار کردن ، محدود کردن ، درقید گذاشتن ، جاتنگ کردن .

تشنج لارادی

تشنج لارادی: انقباض غیر عادی عضلات ، حرکات غیر ارادی اندامها

تشهیر

تشهیر: توهین ، افتراء ، اب پاشی و اب افشانی ، افترا ، تهمت ، توهین ، هجو ، افترا زدن .

تشویش

تشویش: اسیمگی ، پریشانی ، درهم و برهمی ، اغتشاش ، دست پاچگی ، بهم ریختگی ، مبهم و تاریک کردن .

تشویه

تشویه: اعوجاج ، قطع عضو ، تحریف .

تشیکوسلواکیا

تشیکوسلواکیا: کشور چکوسلواکی .

تشیکی

تشیکی: اهل چکوسلواکی ، زبان چکوسلواکی .

تشیلو

تشیلو: ویولون سل.

تشیلی

تشیلی: دارفلفل , برباس , گردفلفل , خوراک لوبیای پر ادویه.

تصحیح

تصحیح: تصحیح , اصلاح , غلط گیری , تادیب.

تصدیر

تصدیر: صادر کردن , بیرون بردن , کالای صادره , صادرات , صدور.

تصدیق

تصدیق: ظهر نویسی , امضا , موافقت , تایید.

تصرف

تصرف: هدایت کردن , رفتار.

تصریح

تصریح: اجازه چاپ , تصویب , پذیرش , قبول.

تصریف

تصریف: صرف فعل , کجی.

تصفح

تصفح: جستگه گریخته عباراتی از کتاب خواندن , چریدن.

تصفیه

تصفیه: تسویه , از بین رفتن , واریز حساب , نابودی.

تصفيفه الشعر

تصفيفه الشعر: ارایش موی زنان بفرم مخصوصی و ارایشگر زنانه.

تصفیق

تصفیق: کف زدن ، هلله کردن ، تشویق

و تمجید ، تحسین ، کف زدن ، صدای دست زدن ، ترق تراق ، صدای ناگهانی .

تصلیح

تصلیح: تعمیر ، مرمت ، تعمیر کردن .

تصمیم

تصمیم: طرح کردن ، قصد کردن ، تخصیص دادن ، طرح ، نقشه ، زمینه ، تدبیر ، قصد ، خیال ، مقصود ، تعیین ، عزم ، تصمیم ، قصد .

تصنه

تصنه: استراق سمع کردن .

تصنع

تصنع: وانمود ، تظاهر ، ظاهر سازی ، ناز ، تکبر .

تصنیع

تصنیع: صنعتی سازی .

تصنیف

تصنیف: رسته بندی ، عمل دسته بندی ، طبقه بندی ، رده بندی ، جمع و تدوین قوانین ، وضع قوانین ، قانون نویسی .

تصور

تصور: روبروشدن ، مواجه شدن با ، در نظر داشتن ، انتظار داشتن ، در ذهن مجسم کردن ، خیال بافی کردن ، رویایی بودن ، در رویا دیدن ، تجسم کردن ، تصور کردن .

تصویه

تصویه: حق رای و شرکت در انتخابات ، رای .

تصویر بعدی

تصویر بعدی: عکسبرداری از مسافات دور .

تصویر فوتوگرافی

تصویر فوتوگرافی: عکاسی، عکسبرداری، لوازم عکاسی.

تضارب

تضارب: تناقض، تباین، ناجوری، ناسازگاری، ناهماهنگی، ناجوری، ناسازگاری، ناستواری، بی ثباتی.

تضاریس

تضاریس: زمینه، عوارض زمین، زمین، ناحیه، نوع زمین.

تضحیه

تضحیه: قربانی، قربانی، قربانی برای شفاعت، فداکاری، قربانی دادن، فداکاری کردن، قربانی کردن جانبازی.

تضخم

تضخم: تورم.

تضرع

تضرع: التماس، تضرع، استدعا.

تضلیل

تضلیل: نادرستی، خیانت، عدم امانت.

تضمن

تضمن: مرکب بودن از، شامل بودن، عبارت بودن از، در برداشتن، شامل بودن، متضمن بودن، قرار دادن، شمردن، به حساب آوردن، گرفتار کردن، گیر انداختن، وارد کردن، گرفتار شدن، درگیر کردن یا شدن.

تضمین

تضمین: دلالت ضمنی، توارد ذهنی

و معنی و تجسم و در برداری و تضمین و درج.

تطبیع

تطبیع: عادی شدن.

تطبیق

تطبیق: کار بست پذیری و اجرا و انجام.

تطبیقی

تطبیقی: عملی و بکار بردنی و بکار برده (شده) و برای هدف معین بکار رفته و وضع معموله.

تطریز

تطریز: قلا بدوزی و کار سوزن دوزی و گلدوزی.

تطعیم

تطعیم: واکسن زنی و تلقیح و ابله کوبی.

تطفل

تطفل: سرزده آمدن و فضولا نه آمدن و بدون حق وارد شدن و بزور داخل شدن.

تطلب

تطلب: بایستن و لازم داشتن و خواستن و مستلزم بودن و نیاز داشتن

تطلع

تطلع: دم زنی و تنفس و استنشاق و اه و ارزو و عروج و تلفظ حرف ح از حلق و شهیق.

تطور

تطور: فرضیه سیر تکامل و تغییر شکل و تحول و تکامل تدریجی و چرخش و حرکت دورانی و فرگشت.

تطوری

تطوری: تکاملی , فرگشتی , تحولی.

تطویر

تطویر: پیشرفت , توسعه , بسط , ترقی , نمو , ظهور(عکس).

تظاهر

تظاهر: اثبات کردن(با دلیل) , نشان دادن , شرح دادن , تظاهرات کردن.

تعاسه

تعاسه: بدبختی , بیچارگی , تهی دستی , نکبت , پستی.

تعاطف

تعاطف: یکدلی , انتقال فکر , تلقین.

تعاف

تعاف: ترمیم شدن , بهبود یافتن , بازیافتن.

تعال

تعال: آمدن , رسیدن.

تعاون

تعاون: همدستی , همکاری.

تعاون الحزبین

تعاون الحزبین: وابستگی بدو حزب.

تعایش

تعایش: زندگی باهم , جماع.

تعبيه

تعبیه: بسیج.

تعبیر

تعبیر: مبین و بیان، لهجه، زبان ویژه، اصطلاح، لفظ، اصطلاح، دوره، شرط.

تعبیری

تعبیری: اصطلاحی.

تعثر

تعثر: گیر کردن، لکنت زبان پیدا کردن، با شبهه و تردید سخن گفتن، تزلزل یا لغزش پیدا کردن.

تعجب

تعجب: متحیر کننده، شگفت انگیز.

تعجیل

تعجیل: شتاب، افزایش سرعت، تسریع.

تعدد الزوجات

تعدد الزوجات: دو زن داری، دو شوهری.

تعديل

تعديل: تعديل، تنظيم، تغيير، تبديل، دگرش، دگرگونی، ترميم، پيرایش و

اصلاح , زیر وبم , نوسان صدا , نوسان , فرکانس , چاپ افست , جابجاسازی , مبدا , نقطه شروع مسابقه , چین , خمیدگی , انحراف , وزنه متعادل , رقم متعادل کننده , متعادل کردن , جبران کردن , خنثی کردن , چاپ افست کردن .

تعدين

تعدين: کان کنی , مین گذاری , معدن کاری , استخراج معدن .

تعذيب

تعذيب: مشقت بار , شکنجه , عذاب , زجر , عذاب دادن , زجر دادن .

تعرج

تعرج: پیچ , خم , دور , گردش , راه پر پیچ و خم , پیچ و خم داشتن , مسیر پیچیده ای را طی کردن , چماب , جناغی , منشاری , شکسته , کج و معوج , دارای پیچ و خم کردن , منکسر کردن .

تعرض

تعرض: در معرض گذاری , اشکاری , افشاء , نمایش , اراءه .

تعرق

تعرق: تعریق , عرق ریختن , عرق کردن , دفع کردن .

تعری

تعری: برهنگی , عریان بودن .

تعريف

تعريف: تعريف , معنی , شناسایی , تعیین هویت , تطبیق , تمیز .

تعريفه

تعريفه: تعرفه گمرگی , تعرفه بندی کردن .

تعزیه

تعزیه: دلداری , تسلی , تسلیت .

تعش

تعش: ناهار خوردن , شام خوردن , شام دادن , رنجور , بدبخت , بیچاره , ضعیف الحال , پست , تاسف اور.

تعصب

تعصب: تعصب , سرسختی در عقیده , عمل تعصب آمیز , تعصب در وطن پرستی , میهن پرستی از روی تعصب , تعصب , کوته فکری.

تعطل

تعطل: تفکیک , از کار افتادگی.

تعقید

تعقید: پیچیدگی , پیچیدگی , بغرنجی , عوارض , عواقب , پیچیدگی , بغرنجی , تودرتویی , ریزه کاری.

تعلق

تعلق: درباره , درباب.

تعلق به

تعلق به: باز گو کردن , گزارش دادن , شرح دادن , نقل کردن , گفتن.

تعلم

تعلم: فرهیختن ,

تربیت کردن , دانش آموختن , تعلیم دادن , فراگرفتن , آموختن.

تعلیه

تعلیه: سرازیر شدن , خزیدن , صعود کردن , بالا بردن یا پایین آوردن , سکوب سرازیب , سرازیر , پله ء سرازیب , پیچ , دست انداز , پلکان , سطح شیب دار.

تعلیق

تعلیق: بی تکلیفی , وقفه , تعلیق , عنوان , سرلوحه , عنوان دادن , توضیح , تفسیر , سفرنگ , تقریظ , رشته یادداشت , گزارش رویداد , توقف , وقفه , تعطیل , ایست , تعلیق , بی تکلیفی , اویزان , اویزانی , اندروا , اونگان , اندروایی , اویزش.

تعلیق جانبی

تعلیق جانبی: بکنار , جداگانه , بیک طرف , جدا از دیگران , درخلوت , صحبت تنها , گذشته از.

تعلیقات

تعلیقات: باز خورد.

تعلیم

تعلیم: پرسش نامه مذهبی , کتاب سوال و جواب دینی , تعلیم ودستور مذهبی , شهریه , حق تدریس , تعلیم , تدریس , آموزانه

تعلیمی

تعلیمی: آموزشی , تعلیمی , یاد دهنده , ادبی , آموزنده , یاد دهنده.

تعمید

تعمید: مراسم تعمید ونامگذاری بچه.

تعمیدی

تعمیدی: وابسته به غسل تعمید.

تعمیم

تعمیم: مدور , مستدیر , دایره وار , بخشنامه , عمومیت دادن.

تعهد

تعهد: کسیکه کفن و دفن مرده را بعهده میگیرد، مقاطعه کار کفن و دفن، متعهد، کسیکه طرح یا کاری را بعهده میگیرد، جواب گو، مسلول، کارگیر.

تعهد بنبذه

تعهد بنبذه: باسوگند انکار کردن، انکار کردن.

تعود

تعود: عادت دادن، آشنا کردن، آشنا شدن، معتاد ساختن، معتاد شدن، عادت، خو گرفتن، انس گرفتن، خو دادن، عادت دادن، سکونت کردن.

تعوق

تعوق: عدم تحرک، بی جنبشی، بیحرکتی.

تعویذه

تعویذه: طلسم، دوا یا چیزی که برای شکستن جادو و

طلسم بکار می‌رود ، چیز خوش یمن ، نظر قربانی.

تعویض

تعویض: جبران کردن ، خنثی کردن ، جبران غرامت ، تاوان ، تعمیر ، عوض ، اصلاح.

تعیس

تعیس: پریشان ، دلشکسته ، تسلی ناپذیر.

تعین

تعین: تعیین ، انتصاب ، قرار ملاقات ، وعده ملاقات ، کار ، منصب ، گماشت.

تغذیه

تغذیه: مغذی ، مقوی ، تغذیه ، تقویت ، قوت گیری ، قوت ، خوراک ، غذا.

تغرب

تغرب: قابلیت نقل و انتقال مالکیت ، بیگانه سازی.

تغطیه بالسجاد

تغطیه بالسجاد: فرش ، مفروش.

تغلب علیه

تغلب علیه: چیره شدن ، پیروز شدن بر ، مغلوب ساختن ، غلبه یافتن.

تغلیف

تغلیف: انقیاد ، جلد.

تغوط

تغوط: رییدن ، گه ، ان ، عن.

تغیر

تغیر: جهش , تغییر , دگرگونی , تحول , طغیان , انقلاب , شورش , تغییر ناگهانی.

تغییر

تغییر: دگرگون کردن یا شدن , دگرگونی , تغییر , پول خرد , مبادله , عوض کردن , تغییر دادن , معاوضه کردن , خرد کردن (پول) , تغییر کردن , عوض شدن , تغییر مکان , نوبت کار , مبدله , تغییر دادن.

تغییر اللون

تغییر اللون: بی رنگی , رنگ رفتگی.

تفاؤل

تفاؤل: فلسفه خوش بینی , نیک بینی.

تفاح

تفاح: سیب , مردمک چشم , چیز عزیز و پربها , سیب دادن , میوه ء سیب دادن.

تفاخر

تفاخر: خرده الماسی که برای شیشه بری بکار رود , :لا ف , مباهات , بالیدن , خودستایی کردن , سخن اغراق آمیز گفتن , به رخ کشیدن , رجز خواندن , لا ف زدن , بالیدن , فخر کردن , باتکبر راه رفتن , باد کردن , لا ف , مباهات , رجز خواندن.

تفاد

تفاد: برگرداندن , گردانیدن , دفع کردن , گذراندن , بیزار کردن , بیگانه کردن , منحرف

کردن.

تفاضل

تفاضل: تفاضلی، افتراقی، تشخیص دهنده، دیفرانسیل، مشتقه، دارای ضریب متغیر.

تفاعل

تفاعل: اثر متقابل، فعل و انفعال.

تفاهه

تفاهه: ناچیزی، ناقابلی، بی اهمیتی، کمی، بی معنی گری.

تفاوت

تفاوت: تغییر کردن، تغییر داد.

تفاوض

تفاوض: گفتگو کردن، مذاکره کردن، به پول نقد تبدیل کردن (چک و برات)، طی کردن.

تفتیش

تفتیش: بازرسی، تفتیش، بازدید، معاینه، سرکشی، روفتن، جاروب کردن، زدودن، از این سو بان سو حرکت دادن، بسرعت گذشتن از، وسعت میدان دید، جارو.

تفرق

تفرق: پراکندگی، تفرق.

تفریق

تفریق: پراکندگی.

تفسیر

تفسیر: توضیح، تعریف، بیان، شرح، تعبیر، تفسیر، شرح، بیان، تفسیر، تعبیر، ترجمه، مفاد.

تفسیری

تفسیری: توضیحی، تفسیری، نمایشی، تفسیری، شرحی.

تفشی

تفشی: وقوع، بروز، درگیر، ظهور، شیوع، طغیان.

تفصیل

تفصیل: جزء، تفصیل، جزئیات، تفصیل، اقلام ریز، حساب ریز، شرح دادن، بتفصیل گفتن، بکار ویژه ای گماردن، ماموریت دادن، رموز فنی، اصطلاحات فنی، نکته فنی.

تفضیل

تفضیل: برتری، رجحان، ترفیع، مزیت، اولویت، تقدم.

تفقیر

تفقیر: بینواسازی، بینوایی.

تفکک

تفکک: از هم باشیدگی، تجزیه.

تفکیک

تفکیک: منحل کردن، پیاده کردن (ماشین الات).

تفوق

تفوق: برتری، تفوق، وراروی.

تفویض

تفویض: اجازه، اختیار، سند عندالمطالبه، گواهی کردن، تضمین کردن، گواهی، حکم

تقابلی

تقابلی: مربوط به ساکنین ینگی دنیا , واقع در طرف مقابل زمین , مستقیما , مخالف , متقاطع.

تقاطع

تقاطع: تقاطع , چهار راه.

تقاعد

تقاعد: کناره گیری کردن , استراحتگاه , استراحت کردن , بازنشسته کردن یا شدن

و پس رفتن.

تقدم

تقدم: جلو رفتن , جلو بردن , پیشرفت , مساعده , پیشرفت , ترقی , ترفیع , سهم الارثی که در زمان حیات پدر به فرزندان می دهند , پیش قسط , سوق دادن , منجر شدن , پیش افت , تقدم , پیشرفت , پیشرفت کردن.

تقدمی

تقدمی: مترقی , ترقی خواه , تصاعدی , جلو رونده.

تقدیر

تقدیر: ارزیابی , قدردانی , تقدیر , درک قدر یا بهای چیزی , تعارف , تعریف , درود , تعریف کردن از , بصیرت , احتیاط , حزم , نظر , رای , صلاح حدید , تخمین , برآورد , باج , خراج , احترام , ستایش , تکریم.

تقدیم

تقدیم: معرفی , نمایش , ارائه , عرضه , تقدیم.

تقریب

تقریب: نزدیکی , شباهت زیاد , قریب بصحت , تخمین.

تقریبا

تقریبا: تقریبا , بطور نزدیک , تقریبا , تقریبا , فریبا.

تقریبی

تقریبی: تقریبی , تقریب زدن.

تقریر

تقریر: گزارش , گزارش دادن.

تقسیم

تقسیم: بخش کردن , تقسیم کردن , تخصیص دادن , تسهیم , تقسیم , تقسیم پولی بین اشخاص ذی نفع , تقسیم کردن ,

پخش کردن , جدا کردن , اب پخشان , تیغه , دیواره , وسیله یا اسباب تفکیک , حد فاصل , اپارتمان , تقسیم به بخش های جزء کردن , تفکیک کردن , جدا کردن.

تقشف

تقشف: سختی , تروشروی , ریاضت , سادگی زیاده از حد.

تقلب

تقلب: ترقی و تنزیل , نوسان , برگشت , حجم معاملات , تغییر و تبدیل.

تقلید

تقلید: تقلید , پیروی , چیز تقلیدی , بدلی , ساختگی , جعلی , جعل هویت , نقش دیگری را بازی کردن , رسم , سنت , عقیده موروثی , عرف

، روایت متداول ، عقیده رایج ، سنن ملی .

تقلیدیه

تقلیدیه: سنت گرای ، سنت پرستی ، اعتقاد برسوم باستانی .

تقنی

تقنی: شگردگر ، متخصص فنی ، ذیفن ، کارشناس فنی ، اهل فن ، کاردان .

تقنیه

تقنیه: اشنایی باصول فنی ، فن شناسی ، فنون ، شگرد شناسی .

تقویم

تقویم: سالنامه ، تقویم سالیانه ، تقویم نجومی ، نشریه ء اطلاعات عمومی ، تقویم .

تقی

تقی: خدایی ، خدا شناس ، با خدا ، دیندار ، پرهیزگار ، زاهد ، متقی ، پارسا ، وارسته .

تقیید

تقیید: محدودیت ، تحدید ، محدودسازی ، شرط ، محدودیت ، تحدید .

تقیم

تقیم: ارزیابی ، تعیین قیمت ، تقویم ، ارزیابی کردن ، تعیین قیمت کردن ، دید زدن ، تشخیص ، تعیین مالیات ، وضع مالیات ، ارزیابی ، تقویم ، برآورد ، تخمین ، اظهارنظر .

تکاسل

تکاسل: تنبل ، کاهل ، تنبلی کردن .

تکامل

تکامل: اءتلا ف ، انضمام ، یکپارچگی ، اتحاد عناصر مختلف اجتماع .

تکاملی

تکاملی: درست , صحیح , بی کسر , کامل , تمام , انتگرال .

تکبر

تکبر: گردنفرازی , خودبینی , تکبر , نخوت , گستاخی , شدت عمل .

تکبیر

تکبیر: تقویت , بزرگ سازی , درشت نمایی .

تکتل

تکتل: انباشتگی , تراکم , توده , انبار .

تکرار

تکرار: تکرار , گفتن , باز گو , باز انجام , باز گویی , باز گو , تکرار , تجدید , اعاده .

تکشیره

تکشیره: نیش وا کردن , پوزخند زدن , دام , تله , دام افکنی , خنده نیشی , پوزخند , دندان نمایی .

تکفیر

تکفیر: کفاره , دیه , جبران , اصلاح .

تکلس

تکلس: تبدیل باهک , عمل اهکی شدن , تکلیس , برشتن .

تکلف

تکلف: اطوار و اخلاق شخصی , سبک بخصوص نویسنده .

تکلم

تکلم: درآیدن , سخن گفتن , حرف زدن , صحبت کردن ,

تکلم کردن , گفتگو کردن , سخنرانی کردن , پره چرخ , میله چرخ , اسپوک , میله دار کردن , محکم کردن

تکمله

تکمله: متمم , متمم گرفتن , پی ایند , دنباله , عقبه , نتیجه , پایان , انجام , خاتمه.

تکیف

تکیف: سازگاری , قابلیت توافق و سازش , سازواری , سازواری , انطباق , توافق , سازش , مناسب , تطبیق , اقتباس

تکیفی

تکیفی: وفقی.

تل

تل: تپه , پشته , تل , توده , توده کردن , انباشتن , تپه , پشته , برآمدگی , خرپشته , ماهور , با خاک ریز محصور کردن , خاک ریز ساختن.

تلاعب

تلاعب: دستکاری.

تلیب

تلیب: برگردان , برگردان یقه.

تلخیص

تلخیص: کوتاهی , اختصار , خلاصه , مجمل.

تلفز

تلفز: در تلویزیون نشان دادن , برنامه تلویزیونی ترتیب دادن.

تلفزیون

تلفزیون: دور نشان , تلویزیون , تلویزیون.

تلفزیونی

تلفزیونی: تلویزیونی.

تلفظ

تلفظ: تلفظ , بیان , ادای سخن , طرز تلفظ , سخن.

تلفیق

تلفیق: ساخت.

تلقائی

تلقائی: بی اختیار , غیر ارادی , غیر عمدی.

تلحق

تلحق: تلقیح کردن , مایه کوبی کردن , اغستن.

تلقیح

تلقیح: مصونیت دادن , تلقیح , مایه کوبی.

تلکا

تلکا: قیری , قیراندود , درنگ , درنگ کردن , تاخیر کردن.

تلمس

تلمس: کورمالی , دست مالی , کورمالی کردن , در تاریکی پی چیزی گشتن , آزمودن.

تلملم

تلملم: روی هم ریختن , روی هم انباشتن , ناقص انجام دادن , ازدحام کردن , مخفی کردن , درهم ریختگی , ازدحام , اجتماع افراد یک تیم , کنفرانس مخفیانه.

تلمیح

تلمیح: گریز , اشاره , کنایه , اغفال , اشاره , ایما , تذکر , چیز خیلی جزئی , اشاره کردن , تاب , پیچ , موج , اشاره , رخنه
یابی , خود جاکنی , نفوذ , دخول تدریجی ,

دخول غير مستقيم.

تلمیذ

تلمیذ: شاگرد , دانش آموز , مردمک چشم , حدقه.

تلوث

تلوث: لوٹ , الودگی , کثافت , ناپاکی.

تلوین

تلوین: فن رنگریزی , حالت رنگ پذیری , رنگ آمیزی.

تمارض

تمارض: خود را بناخوشی زدن , تمارض کردن.

تماسک

تماسک: چسبیدگی , ارتباط (مطالب) , وابستگی.

تماما

تماما: كاملا , بكلی , تماما , سراسر , واقعا.

تمایل

تمایل: تلو تلو خوردن , یله رفتن , لنگیدن , گیج خوردن , بتناوب کار کردن , متناوب , تردید داشتن , راه رفتن اردک وار , اردک وار راه رفتن , کج و سنگین راه رفتن.

تمتع به

تمتع به: لذت بردن , برخوردار شدن از , بهره مند شدن از , دارا بودن , برخوردار شدن.

تمتم

تمتم: من من , غرغر , لند لند , سخن زیر لب , من من کردن , جویده سخن گفتن , غرغر کردن.

تمتمه

تمتمه: طلسم , ورد , سخن نامفهوم.

تمثال

تمثال: جنى زير زمينى , ديو , کوتوله , گورزاد , تنديس , پيكره , مجسمه , هيكل , پيكر , تمثال , پيكر سازى.

تمثال نصفى

تمثال نصفى: مجسمه نيم تنه , بالا تنه , سينه , انفجار , تركيدگى , تركيدن , خرد گشتن , ورشكست شدن , ورشكست كردن , بيچاره كردن.

تمثيل

تمثيل: منى نمايى , توصيف صفات اختصاصى , توصيف شخصيت , نمايش , نمايندگى , تمثال , نماينده , اراءه.

تمثليه صامته

تمثليه صامته: نمايش خنده اور , تقليد , نمايش بدون گفتگو , تقليد در اوردن.

تمثليه موسيقيه

تمثليه موسيقيه: اپراى كوچك.

تمجيد

تمجيد: تجليل , تكريم.

تمر الهند

تمر الهند: تمر هندی.

تمرد

تمرد: بر خيزش , طغيان , شورش , فتنه , قيام , طغيان , سرکشی , شورش , تمرد.

تمرکز

تمرکز: متمرکز کردن.

تمرین

تمرین: ورزش، تمرین، مشق، عمل کردن، استعمال کردن

, تمرین دادن , بکارانداختن .

تمزق

تمزق: شکافتن , پاره کردن , دریدن , شکاف , چاک.

تمزیق

تمزیق: دریدگی , پارگی .

تمساح

تمساح: نهنگ , تمساح , ساخته شده از پوست تمساح , تمساح , سوسمار , پوست سوسمار .

تمسک

تمسک: چسبندگی , الصاق , هواخواهی , تبعیت , دوسیدگی , چسبندگی .

تملق

تملق: پرستش , ستایش , چاپلوسی , نوازش , ریشخند , چاپلوس , ریشخند , گول , دست بسر کردن , چاپلوسی , تملق .

تمهید

تمهید: استانه ای , اولیه , مقدمات , مقدماتی , ابتدایی , امتحان مقدماتی .

تمهیدی

تمهیدی: دیباچه ای , وابسته به مقدمه , معارفه ای .

تمیز

تمیز: تمیز , فرق گذاری , تبعیض .

تنازل

تنازل: استعفا , کناره گیری , اعطاء , امتیاز , امتیاز انحصاری .

تناسبی

تناسبی: مادر زادی , ارثی , موروثی , ذاتی , خلقتی.

تناسق الانغام

تناسق الانغام: چگونگی صدا , اهنگ , مایه , رنگ پذیری.

تناظر

تناظر: قیاس.

تنافر

تنافر: اختلاط اصوات و اهنگ های ناموزون , ناجوری , ناهنجاری , عدم ربط , عدم چسبندگی , ناجوری , عدم تطابق , ناسازگاری , تناقض.

تنافس

تنافس: رقابت , همچشمی , هم اوری.

تنافسی

تنافسی: مسابقه ای , قابل رقابت , رقابتی , سبقت جو.

تناقص

تناقص: رو بکاهش گذاشتن , نقصان یافتن , کم شدن , افول , کم و کاستی , وارفتن , به اخر رسیدن.

تناقض

تناقض: اختلاف , مخالفت , انکار , انکار کردن , رد کردن , نقض کردن.

تناوب

تناوب: تناوب , یک درمیانی.

تنبأ

تنبأ: پیشگویی کردن , نشانه بودن (از) , حاکی بودن از , دلالت داشتن (بر) , شگون داشتن , پیشگویی کردن , ازپیش آگاهی دادن , از پیش خبر دادن , نبوت کردن , پیش بینی کردن , تشخیص دادن قبلی مرض.

تنجيم

تنجيم: علم احكام

نجوم , طالع بینی , ستاره شناسی .

تنجیمی

تنجیمی: مربوط به نجوم , منسوب به علم ستاره شناسی .

تنس

تنس: تنیس .

تنسیق

تنسیق: هم ترازی , عکسی که از چند قطعه عکس بهم چسبانده تشکیل شده باشد , قطعه ادبی یا موسیقی مرکب از قسمتهای گوناگون , تهیه عکس های بهم پیوسته .

تنصیب

تنصیب: افتتاح , گشایش .

تنصیف

تنصیف: دو بخشی , دونیمی .

تنظیف

تنظیف: نقل وانتقال بانکی , تسویه , تسطیح , مکان مسطح , درخت یابوته کوتاه ورشد نکرده , زمین پوشیده از خاروخاشاک و غیر قابل عبور , خارستان تیغستان , ادم گمنام , مالش , سایش , تمیز کاری , ضد عفونی برای عمل جراحی , مالیدن , خراشیدن , تمیز کردن , ستردن .

تنظیم

تنظیم: تنظیم , تعدیل , قاعده , دستور , قانون , این نامه .

تنفس

تنفس: دم زنی , تنفس , تنفس , دم زنی .

تنفید

تنفیذ: اجراء , انجام.

تنقیب

تنقیب: کاوش , حفاری.

تنقیح

تنقیح: تجدید نظر.

تنکر

تنکر: تغییر قیافه دادن , جامه مبدل پوشیدن , نهان داشتن , پنهان کردن , لباس مبدل , تغییر قیافه , بالماسکه , رقص بانقاب
های مضحک و ناشناس , تغییر قیافه , به لباس مبدل در آمدن , قیافه ظاهری بخود دادن , لباس مبدل.

تنوب

تنوب: صنوبر , شاه درخت.

تنوره

تنوره: دامن مردانه , بکمرزدن , بالا زدن , جامه چین دار , دامن لباس , دامنه , دامنه کوه , حومه شهر , حوالی , دامن دوختن
, دامن دار کردن , حاشیه گذاشتن به , از کنار چیزی رد شدن , دور زدن , احاطه کردن.

تنویر

تنویر: فصل شکوفه اوری , حد اعلا ی تمدن یک قوم.

تنویم مغناطیسی

تنویم مغناطیسی: خواب هیپنوتیزم , خواب در اثر تلقین , علم هیپنوتیزم یا طریقه خواب اوری مصنوعی.

تنین

تنین:

اژدها , منظومه دراكو , صدای وزوز(در اثر حرکت سریع) , حرکت کردن , پرواز کردن , غرغر کردن.

تھاون

تھاون: لینت , سستی , شلی.

تھجی

تھجی: املاء , هجی.

تھدل

تھدل: ادم بی دست وپا , ادم بی کاره و بی کفایت , تنبل , با سر خمیده ودولا دولا راه رفتن سربزیر , خمیده بودن , اویخته بودن , اویختن , پوست انداختن.

تھدیم

تھدیم: ویرانی , خرابی , ویران سازی , انهدام , تخریب.

تھرب

تھرب: طفره , گریز , تجاهل , بهانه , حيله , گریز زنی.

تھکم

تھکم: دست انداختن و متلک گفتن , سرزنش کردن , شماتت کردن , طعنه زدن , طعنه.

تھلوس

تھلوس: گرفتار اوهام و خیالات شدن , حالت هذیانی پیدا کردن , هذیانی شدن , هذیان گفتن , اشتباه کردن.

تھم

تھم: بلعیدن , فرو بردن , حریصانه خوردن.

تھنأه

تھنأه: تبریک , تهنیت , شادباش.

تهور

تهور: بی پروایی ، تهور ، بیباکی ، جسارت.

تهویه

تهویه: تهویه.

تهویده

تهویده: لا لایی ، لا لایی خواندن.

تهیج

تهیج: رنجش ، سوزش ، خشم ، ناراحتی ، خراش ، ازردگی ، کوبیدن ، از پوست درآوردن ، کتک زدن ، کوزل کوبی.

توابل

توابل: چاشنی ، ادویه زنی ، دارو زنی بچوب ، مطبوع کننده.

تواضع

تواضع: ازرم ، شکسته نفسی ، عفت ، فروتنی.

تواطو

تواطو: ساخت و پاخت ، تپانی ، سازش ، هم نیرنگ ، بست و بند.

تواطی

تواطی: همدستی در جرم ، شرکت در جرم.

توافق

توافق: سازش پذیری ، سازگاری ، دمسازی ، مطابقت.

توام

توام: دوقلو ، توام ، همزاد.

توبه

توبه: توبه و پشیمانی و ندامت و اصلاح مسیر زندگی.

توبیخ

توبیخ: گوشمالی و توبیخ کردن و ملامت کردن و ملامت زخم زبان و سرزنش کردن و سرزنش و توبیخ رسمی و مجازات.

توه

توه: دانه و حبه

, تخم ماهی , میوه توتی , توت , کوبیدن , زدن , دانه ای شدن , توت جمع کردن , توت دادن , بشکل توت شدن , سته.

توت العلیق

توت العلیق: تمشک.

توته

توته: توت سفید , توت معمولی , شاه توت.

توتر

توتر: کشش , امتداد , تمدد , قوه انبساط , سفتی , فشار , بحران , تحت فشار قرار دادن.

توج

توج: برتخت سلطنت نشانیدن , بلند کردن , بالا بردن.

توجس

توجس: ازار کردن , ایجاد عقده روحی کردن.

توجیه

توجیه: دستور دهنده , متضمن دستور , امریه , راهنمایی , هدایت , راهنما , رهبری , رهنمود , راهبرد , راهنما , رهنمون , شاقول , گرایش , جهت , جهت‌یابی , مسیرگزینی , مسیریابی.

توخز

توخز: صدا (کردن) , طنین (انداختن) , حس خارش , سوزش کردن , حس خارش یا سوزش داشتن , صدا.

تودد

تودد: دلپذیری , شیرینی , مهربانی , خوش مشربی.

تودد الیه

تودد الیه: اظهار عشق کردن با , عشق‌بازی کردن با , خواستگاری کردن , جلب لطف کردن.

توراه

توراه: کتاب مقدس که شامل کتب عهد عتیق و جدید است , بطور کلی هر رساله یا کتاب مقدس .

توراتی

توراتی: مطابق کتاب مقدس , وابسته به کتاب مقدس .

توربین

توربین: توربین .

تورتیلا

تورتیلا: نان ذرت مکزیکی .

تورم الاصابع

تورم الاصابع: سرمازدگی .

توزیع

توزیع: گردش , دوران , انتشار , جریان , دوران خون , رواج , پول رایج , تیراژ (روزنامه یا مجله) , پخش , توزیع , تقسیم , اعطا , تقدیر , وضع احکام دینی در هر دوره و عصر , عدم شمول , توزیع , پخش .

توسط

توسط: میانگی , حد وسط , اندازه متوسط .

توسع

توسع: تاخیر , اتساع , اماس , بسط , انبساط .

توسعی

توسعی: متمایل به توسعه .

توسل

توسل: در جستجوی چیزی بودن , التماس کردن , تقاضا کردن

, استدعا کردن.

توسیع

توسیع: توسعه , بزرگی.

توصیه

توصیه: توصیه , نامه پیشنهاد , نظریه.

توضیح

توضیح: روشنی , وضوح.

توضیحی

توضیحی: توضیحی , شرحی , بیانگر , روشنگر.

توظیف

توظیف: بکارگیری , کارگماری , استخدام.

توغل

توغل: تاخت و تاز , تهاجم , تاراج و حمله , تعدی.

توفر

توفر: قابلیت استفاده , چیز مفید و سودمند , شخص مفید , دسترسی , فراهمی.

توقع

توقع: پیش بینی , انتظار , سبقت , وقوع قبل از موعد مقرر , پیشدستی , انتظار , امید , توقع , احتمال , پیش بینی , حاملگی , بارداری , انتظار , چشم داشت , توقع , پیش بینی , پیش بینی کردن.

توقف

توقف: ایست , توقف , انقطاع , پایان , ناپیوستگی , عدم پیوستگی , انفصال , عدم اتصال , انقطاع , ایست , مکث , درنگ , سکت , ایست کردن , مکث کردن , لنگیدن , انقطاع , تعلیق , ایست , ایستادن , ایستادن.

توقیع

توقیع: دستخط خود مصنف ، خط یا امضای خود شخص ، دستخط نوشتن ، از روی دستخطی رونویسی کردن (مثل عکس) ، توشیح کردن ، امضاء ، دستینه ، صحه ، توشیح ، امضاء کردن.

توقیف

توقیف: توقیف ، توقیف کردن ، بازداشتن ، جلوگیری کردن.

توکیدی

توکیدی: موکد ، تاکید شده ، باقوت تلفظ شده.

توید

توید: پارچه پشم ونخ راه راه مردانه ، نوعی فاستونی.

تیار تحتی

تیار تحتی: جریان تحتانی ، عمل پنهانی ، زیر موج.

تیفوس

تیفوس: تیفوس ، تیفوسی ، حصبه ای.

تیفویید

تیفویید: تیفوئیدی ، وابسته به تیفوئید ، حصبه.

تیم

تیم: اءتلاف کردن.

تینه

تینه: انجیر ، چیز بی بها ، ارایش ، صف ارایی.

ثابت: نامتناقض، استوار، ثابت قدم، ثابت، ثابت، مقطوع، ماندنی، بی جنبش، بی

حرکت , ثابت , جنبش ناپذیر , غیر منقول , استوار , ثابت , بیع ناپذیر , محروم نشدنی , لا-یتجزا , تغییر ناپذیر , ثابت , یکنواخت , نامتغیر , ساکن , استاده , بی تغییر , ایستا , یکنواخت , محکم , پرپشت , استوار , ثابت , پی در پی , مداوم , پیوسته و یکنواخت کردن , استوار یا محکم کردن , ساکن شدن.

ثار

ثار: انتقام , کینه , خونخواهی.

ثالوث

ثالوث: سه گانگی , معتقد بوجود سه اقنوم در خدای واحد.

ثامن عشر

ثامن عشر: هجدهم , هجدهمین.

ثانی الکربنات

ثانی الکربنات: بی کربنات دو سود , جوش شیرین.

ثانی اوکسید

ثانی اوکسید: دارای دو اکسید.

ثانی عشر

ثانی عشر: دوازدهم , دوازدهمین , یکی از دوازده قسمت.

ثانیه

ثانیه: دوم , دومی , ثانی , دومین بار , ثانوی , مجدد , ثانیه , پشتیبان , کمک , لحظه , درجه دوم بودن , دوم شدن , پشتیبانی کردن , تایید کردن.

ثب

ثب: جست و خیز کردن , رقاصی کردن , ریختن , دم کردن , القاء کردن , برانگیختن , ریزش , پاشیدن , تراوش بوسیله ریزش , مقدار ریزپ چیزی , ریزش بلا انقطاع و مسلسل , ریختن , روان ساختن , پاشیدن , افشاندن , جاری شدن , باریدن , پر بودن , فراوان بودن , بارور بودن , زاییدن.

ثبات

ثبات: پایداری، شهامت اخلاقی، شکیبایی، بردباری، ثبات.

ثبط عزیمه

ثبط عزیمه: دلسرد کردن، بی جرات ساختن، سست کردن.

ثدی

ثدی: مربوط به پستانداران، مربوط به پستان.

ثراء

ثراء: توانگری، دولتمندی، وفور، سرشار.

ثرثار

ثرثار: ادم پر حرف و یاوه گو، ادم روده دراز.

ثرثر

ثرثر: فضولی کردن، وراجی کردن، گستاخی

کردن , فاش و ابراز کردن , فضول.

ثرثره

ثرثره: جوش , قل قل , سالک , جوش صورت , صدای قل قل (درحرف زدن) , اشکال , بی نظمی , درهم و برهم سخن گفتن , مغشوش کردن , تندتند حرف زدن , تند و ناشمرده سخن گفتن , پیچ پیچ کردن , چهچه زدن (مثل بلبل) , شایعات بی اساس , شایعات بی پرو پا , دری وری , اراجیف , بدگویی , سخن چینی , شایعات بی اساس دادن , دری وری گفتن یا نوشتن , سخن چینی کردن , خبر کشی کردن , پرگویی کردن , حرف مفت زدن , ورزدن , ورور.

ثروات

ثروات: وسیله ثروتمندی , ثروت , پول , مال , جواهرات , ثروت زیاد

ثروه

ثروه: بحث و اقبال , طالع , خوش بختی , شانس , مال , دارایی , ثروت , اتفاق افتادن , مقدر کردن , توانگری , دارایی , ثروت , مال , تمول , وفور , زیادی.

ثری

ثری: دارا , توانگر , دولتمند , ثروتمند , چیز دار , غنی.

ثریا

ثریا: چلچراغ , شمع دان چند شاخه , لوستر.

ثرید

ثرید: اماج , فرنی , حریره , تنبیه , فرسوده کردن , عاجز کردن , ناتوان کردن.

ثعبان

ثعبان: مار , ماربزرگ , ابلیس , صورت فلکی حیه.

ثعلب

ثعلب: روباه , روباه بازی کردن , تزویر کردن , گیج کردن , شغال , توره , جان کنی مفت.

ثعلب الماء

ثعلب الماء: مينك , سمور يا راسو.

ثغاء

ثغاء: بع بع کردن , صدای بزغاله کردن , ناله کردن , بع بع.

ثقافه

ثقافه: کشت میکرب در آزمایشگاه , برز , فرهنگ , پرورش , تمدن.

ثقب

ثقب: گمانه , سوراخ کردن , سنیدن , سفتن , نقب

زدن , بامته تونل زدن , خسته کردن , موی دماغ کسی شدن , خسته شدن , منفذ , سوراخ , مته , وسیله سوراخ کردن , کالبر
تفنگ , خسته کننده , چشم کوچک , حلقه , چشم , سوراخ , روزنه , مزغل.

ثقب المفتاح

ثقب المفتاح: سوراخ کلید.

ثقه

ثقه: حالت عمودی , اطمینان بخود , اعتماد بنفس , اطمینان , اعتماد , ایمان , توکل , اطمینان , پشت گرمی , امید , اعتقاد ,
اعتبار , مسلولیت , امانت , ودیعه , اتحادیه شرکتهای , ائتلاف , اعتماد داشتن , مطمئن بودن , پشت گرمی داشتن به.

ثقل

ثقل: ماسه , هرچیز سنگینی چون شن و ماسه که در ته کشتی میریزند تا از واژگون شدنش جلوگیری کند , بالاست , سنگینی
, شن و خرده سنگی که در راه آهن بکار میرود , کیسه شنی که در موقع صعود بالون پایین میاندازند , سنگ و شن در ته کشتی
یا بالون ریختن , سنگین کردن , صیقل , جلا , واکس زنی , پرداخت , ارایش , مبادی ادابی , تهذیب , جلا دادن , صیقل
دادن , متزه کردن , واکس زدن , براق کردن , :لهستانی.

ثقیل

ثقیل: گرانبهار , سنگین , ناگوار , شاق , غم انگیز , ظالمانه , سنگین , گران , وزین , زیاد , سخت , متلاطم , کند , دل
سنگین , تیره , ابری , غلیظ , خواب الود , فاحش , ابستن , باردار , سنگین , گران , شاق , دشوار , طاقت فرسا , گردن کلفت
, انباشته , سنگین و کندرو , سنگین ,

لخت , قلبه , سنگين , وزين , موثر , سنجيده , با نفوذ , پربار .

ثقیل الجانب

ثقیل الجانب: یک وری , متمایل بیک طرف , بی قرینه , کج , غیر متعادل .

ثکنه

ثکنه: سربازخانه , منزل کارگران , کلبه یا اطاقک موقتی , انبار گاه , درسربازخانه جادادن .

ثلاث اضعاف

ثلاث اضعاف: سه برابر , سه گانه .

ثلاث عشر

ثلاث عشر: سیزدهم , سیزدهمین , یک سیزدهم .

ثلاثاء

ثلاثاء: سه شنبه .

ثلاثه

ثلاثه: سه , شماره ۳ .

ثلاثه عشر

ثلاثه عشر: سیزده , عدد سیزده .

ثلاثون

ثلاثون: سی ام , سی امین , یک سی ام , سی , عدد سی .

ثلاجه

ثلاجه: یخچال , یخچال , یخچال برقی .

ثلث

ثلث: سوم , سومی , ثالث , یک سوم , ثلث , به سه بخش تقسیم کردن

ثلج

ثلج: منجمد کردن , یخ بستن , منجمد شدن , شکر پوش کردن , یخ , سردی , خونسردی و بی اعتنایی , برف , برف باریدن , برف آمدن.

ثلوج ذائبه

ثلوج ذائبه: لجن , گل و شل , برفاب , برف ابکی , گل نرم , دوغاب , باچلپ وچلوپ شستن , با دوغاب پر کردن.

ثم

ثم: سپس , پس (از ان) , بعد , انگاه , دران هنگام , در انوقت , انوقتی , متعلق بان زمان.

ثمانون

ثمانون: هشتادم , هشتادمین , یک هشتادم , هشتاد.

ثمانیه

ثمانیه: عدد هشت.

ثمانیه عشر

ثمانیه عشر: هجده , هیجده.

ثمانینی

ثمانینی: هشتاد ساله , وابسته به ادم ۰۸ ساله.

ثمن

ثمن: هشتمین , یک هشتم , اکتاو.

ثمین

ثمین: فوق العاده گرانبها , غیر قابل تخمین , پر بها , گرانبها , نفیس , پر ارزش , تصنعی گرامی , : قیمتی , بسیار , فوق العاده.

ثنائی

ثنائی: دوطرفه , دوجانبه , متقارن الطرفین , دوکناری , دودویی , دوتایی , همزاد , دو واحدی.

ثنائی

ثنائی البوره: دارای دو کانون , دو کانونی (درمورد عدسی) , دو دید , عینک دو کانونی.

ثنائی السطح

ثنائی السطح: دوسطحی.

ثنائی الصمام

ثنائی الصمام: دارای دو کپه , دو پره ای , صدف دو کپه , دولته.

ثنائی اللغه

ثنائی اللغه: بدو زبان نوشته شده , متلکم بدو زبان , دوزبانی.

ثنائی المعدن

ثنائی المعدن: دو فلزی , دارای دو نوع پول رایج.

ثوب

ثوب: اراستن , ارایش کردن , لباس پوشاندن , لباس , ارایش , رسمی , دارای فکر , مقید به اداب و رسوم اداری , تفصیلی , عارضی , لباس رسمی شب , قرار دادی.

ثوب الکیمونو

ثوب الکیمونو: کیمونو , جامه ژاپنی.

ثوب المهرج

ثوب المهرج: رنگارنگ , امیخته , مختلط , لباس رنگارنگ دلچک ها , لباس چهل تکه.

ثوب النوم

ثوب النوم: لباس شب , پیژامه.

ثور

ثور: گاونر , نر , حيوانات نر بزرگ , فرمان , مثل گاو نر رفتار کردن , بی پروا کار کردن , گاو نر.

ثور اميركى

ثور اميركى: گاوميش كوهان دار امريكايى.

ثورى

ثورى: انقلابى , چرخشى.

ثوم معمّر

ثوم معمّر: تعقيب کردن , اذيت کردن.(n). پيازچه , پياز كوهى , موسير اسپانيا.

ج

جائز

جائز: روا , مجاز , قابل قبول.

جائزه

جائزه: جايزه , راى , مقرر داشتن , اعطا کردن , سپردن , امانت گذاردن , انعام , جايزه , ممتاز , غنيمت , ارزش بسيار قائل شدن , مغتم شمردن.

جائزه اولى

جائزه اولى: برنده تمام پولها , جوايز رويهم انباشته.

جائع

جائع: گرسنه , دچار گرسنگى , حاكى از گرسنگى , گرسنگى اور , حريص , مشتاق.

جادل

جادل: بحث کردن , گفتگو کردن , مشاجره کردن , دليل آوردن , استدلال کردن.

جاذبيه

جاذبیه: کشش , جذب , جاذبه , کشندگی , گرایش , کشش , جاذبه , قوه جاذبه ,

تمایل , سنگینی , ثقل , جاذبه زمین , درجه کشش , وقار , اهمیت , شدت , جدیت , دشواری وضع .

جار

جار: همسایه , نزدیک , مجاور , همسایه شدن با .

جارج

جارج: زننده , جگرسوز , گوشه دار , نیشدار , ماده ثابت کننده , ماده ثابت بکار بردن .

جاریه

جاریه: دوشیزه یا زن جوان , پیشخدمت مونث , دختر .

جاز

جاز: موسیقی جاز , سر و صدا , فریب , نشاط , جاز نواختن .

جاسوس

جاسوس: جاسوس , جاسوسی کردن .

جاف

جاف: خشک , بی اب , اخلاصا خشک , خشک کردن , خشک انداختن , تشنه شدن , دلسرد کردن , بیگانه کردن , دور کردن .

جافا

جافا: جاوه .

جالیه

جالیه: انجمن , اجتماع , عوام .

جامع

جامع: ماشین جمع , افعی , مار جعفری , تحصیلدار , جمع کننده , فراهم آورنده , گرد آورنده .

جامع الاصوات

جامع الاصوات: پروپاگانداچی انتخابات و غیره , رای جمع کن.

جامع المختارات الادبيه

جامع المختارات الادبيه: جنگ نگار , متخصص و متبحر در گلچین قطعات ادبی.

جامعه

جامعه: دانشگاه.

جامعی

جامعی: دانشکده ای , دانشگاهی.

جاموسه

جاموسه: گاو وحشی , پریشان کردن , ترساندن.

جانب

جانب: طرف , سو , سمت , پهلو , جنب , طرفداری کردن از , در یکسو قرار دادن.

جانح

جانح: متخلف , تخلفی کننده , متجاوز.

جانس

جانس: یکجور وهم جنس کردن.

جاهز

جاهز: آماده کردن , مهیا کردن , حاضر کردن , آماده.

جاهل

جاهل: نادان.

جاودار

جاودار: چاودار , گندم سیاه , مرد کولی.

جاور

جاور: پیوستن , متصل کردن , وصلت دادن , مجاور بودن(به) , پیوسته بودن(به) , افزودن , متصل شدن.

جبان

جبان: ادم ترسو , نامرد , شخص جیون , بزدل.

جبر

جبر: جبر , جبر و مقابله.

جبری

جبری: جبری.

جبل

جبل: کوه , تپه , : بالا رفتن , سوار شدن بر , بلند شدن , زیاد شدن ,

بالغ شدن بر , سوار کردن , صعود کردن , نصب کردن , صعود , ترفیع , مقوای عکس , پایه , قاب عکس , مرکوب (اسب) , دوچرخه (و غیره) , کوه , کوهستان , کوهستانی.

جبل ثلجی

جبل ثلجی: توده یخ غلتان , کوه یخ شناور , توده یخ شناور.

جبل طارق

جبل طارق: جبل الطارق.

جبلی

جبلی: کوهستانی , کوه مانند.

جبن

جبن: پنیر.

جبهه

جبهه: پیشانی , جلو , پیش.

جثه

جثه: نعش , لاشه , جسد.

ججر الثعالب

ججر الثعالب: سنگر بزانو , سوراخ روباه.

جحفل

جحفل: لژیون , سپاه رومی , هنگ , گروه.

جحیم

جحیم: دوزخ , جهنم , عالم اموات , عالم اسفل , سروصدا راه انداختن.

جد

جد: پدر بزرگ , پدر بزرگ یا مادر بزرگ , جد یا جدہ.

جدا

جدا: شدت , بافراط , بسیار , خیلی , بسی , چندان , فراوان , زیاد , حتمی , واقعی , فعلی , خودان , همان , عینا.

جداریہ

جداریہ: دیواری , دیوار نما , واقع بر روی دیوار.

جذب

جذب: خشکی , بیروچی.

جدہ

جدہ: مادر بزرگ , نہ نہ جا , مادر بزرگ , مثل مادر بزرگ رفتار کردن.

جدد

جدد: بازنو کردن , تجدید کردن , نو کردن , تکرار کردن.

جدری

جدری: ابلہ , مرض ابلہ , جای ابلہ.

جدول

جدول: نہر , برنامه زمانی , زمان بندی کردن , مسیل , نہر.

جدول المواعید

جدول المواعید: گاہ فہرست , صورت اوقات , برنامه ساعات کار , جدول ساعات کار.

جدی

جدی: جدی , مهم , خطیر , سخت , خطرناک , وخیم , رسمی , موقر , جدی , گرفتہ , موقرانه , باتشریفات.

جدیه

جدیه: جدی , دلگرم , باحرارت , مشتاق , صمیمانه , سنگین , علاقه شدید به چیزی , وثیقه , بیعانه.

جدید

جدید: تازه وارد , نوایند.

جدیر

جدیر:

شایسته , لایق , شایان , سزاوار , مستحق , فراخور.

جدیر بالاحترام

جدیر بالاحترام: ستودنی , ستوده , قابل ستایش.

جدیر بالاعجاب

جدیر بالاعجاب: پسندیده , قابل پسند , قابل تحسین , ستودنی.

جدیر بالثقه

جدیر بالثقه: قابل اعتماد , معتمد , موثق , درست , امین.

جدیر بالثناء

جدیر بالثناء: ستودنی.

جدیر بالملاحظه

جدیر بالملاحظه: قابل مراعات , قابل مشاهده , قابل گفتن.

جذاب

جذاب: کشنده , جاذب , جالب , دلکش , دلربا , فریبنده , گیرنده , جاذب , خیلی ظریف , از روی مهارت , عجیب و جالب.

جذل

جذل: خوشی , نشاط , بشاشت , شوق و شغف.

جر

جر: ازی , کاهنده , مفعول به , مفعول عنه , مفعول منه , صیغه الت , رافع , مربوط به مفعول به یا مفعول عنه.

جراب

جراب: کیسه پارچه ای , کسه , خورجین.

جرابی

جراحی: جانور کیسه دار.

جراه

جراه: بی باکی و بی پروایی و جسارت و گستاخی.

جراح

جراح: جراح.

جراحه

جراحه: جراحی و اتاق جراحی و عمل جراحی و تشریح.

جراده

جراده: خرنوب و اقاویا و ملخ.

جرار

جرار: تراکتور یا ماشین شخم زنی و گاو آهن موتوری.

جرب

جرب: گری و گر و جرب و کچلی.

جره

جره: بلونی و کوزه دهن گشاد و سبو و خم و شیشه دهن گشاد و تکان و جنبش و لرزه و ضربت و لرزیدن صدای ناهنجار و دعوا و نزاع و طنین انداختن و اثر نامطلوب باقی گذاردن و مرتعش شدن و خوردن و تصادف کردن و ناجور بودن و مغایر بودن و نزاع کردن و تکان دادن و لرزاندن.

جرثومه

جرثومه: میکرب و جنین و اصل و ریشه و منشاء و زیاده و میکرب.

جرثومی

جرثومی: وابسته به باکتری و میکربی.

جرح: اسیب , صدمه , پیچانده , پیچ خورده , کوک شده , رزوه

شده. (n., vt, vi) زخم , جراحت , جریحه , مجروح کردن , زخم زدن.

جرح بلیغ

جرح بلیغ: زخم , بریدگی , جای زخم در صورت , الت تناسلی زن , مقاربت جنسی , توخالی , لاف , بد منظر , زشت , زیرک , خوش لباس , زخم زدن , بریدن , شکافدار کردن , پرحرفی کردن.

جرد

جرد: دفتر دارایی , فهرست اموال , سیاهه , صورت کالا.

جرذ

جرذ: موش صحرائی , ادم موش صفت , موش گرفتن , کشتن , دسته خود را ترک کردن , خیانت.

جرذ الهامستر

جرذ الهامستر: موش بزرگ .

جرس

جرس: زنگ زنگوله , ناقوس , زنگ اویختن به , دارای زنگ کردن , کم کم پهن شدن (مثل پاچه شلوار) , زنگ اخبار , وزوزکن , زنگی که عبارت است از کاسه و چکشی که اهسته بر آن میزنند , ناقوس , صدای زنگ درآوردن.

جرس الانذار

جرس الانذار: هشدار , آگاهی از خطر , اخطار , شیپور حاضرباش , اشوب , هراس , بیم و وحشت , ساعت زنگی , از خطر آگاهانیدن , هراسان کردن , مضطرب کردن.

جرعه

جرعه: خوراک دوا یا شربت , مقدار دوا , دوا دادن , قورت , جرعه , لقمه بزرگ , بلع , قورت دادن , فرو بردن , صدای حاصله از عمل بلع , پرستو , چلچله , مری , عمل بلع , قورت دادن , فرو بردن , بلعیدن.

جرعه الکحول

جرعه الکحول: خرخر , خرناس , طوفان شدید , وزش سخت , خرخر کردن , زکام داشتن.

جرعه زائده

جرعه زائده: داروی بیش از حد لزوم ، دواى زیاد خوردن.

جرم

جرم: مقصر قلمداد کردن ، بگناه متهم کردن ، گرفتار کردن ،

تهمت زدن به , گناهکار قلمداد نمودن , متهم کردن , تهمت زدن به , مقصر دانستن .

جرم سماوی

جرم سماوی: جسم کروی , گوی , عالم , احاطه کردن , بدور چیزی گشتن , بدور مدار معینی گشتن , کروی شدن .

جری

جری: دلیر , جسور , متهور , دلیر نما , پرطاعت , بادوام .

جریء

جریء: بی پروا , بی باک , متهور , بی باکانه , بیشرم .

جریان

جریان: سیل , سیلان , ریزش درونی , جریان بداخل .

جریده رسمیه

جریده رسمیه: مجله , مجله رسمی , روزنامه , اعلان و آگهی , در مجله رسمی چاپ کردن .

جریمه

جریمه: جنایت , گناه , جرم , تقصیر , تبه کاری , بزه , جنایتکاری , بزه , تبه کاری , جنایت , بدکاری , خیانت , شرارت .

جریبی

جریبی: بی باک , دلیر , خشن و بی احتیاط , جسور , گستاخ , متهور , باشهامت .

جزء

جزء: تکه , جزء , قطعه , پاره , جدا کردن , جداشدن , بخش , سهم .

جزء من العشرین

جزء من العشرین: یک بیستم , بیستمین , بیستم .

جزار

جزار: قصاب , ادم خونریز , کشتن , قصابی کردن.

جزر

جزر: هویج , زردک , زردک مانند , موی قرمز , جزر , فروکش , فرونشینی , زوال , فروکش کردن , افول کردن , ریشه , بن
اصل , اصول , بنیاد , بنیان , پایه , اساس , سرچشمه , زمینه , ریشه کن کردن , داد زدن , غریدن , از عددی ریشه گرفتن ,
ریشه دار کردن.

جزع

جزع: عقیق رنگارنگ , عقیق سلیمانی , سنگ باباقوری , تاریکی پایین قرنیه , ستاک , ساقه , تنه , میله , گردنه , دنباله

دسته ، ریشه ، اصل ، دودمان ، ریشه لغت قطع کردن ، ساقه دار کردن ، بند آوردن ، پیچ یا تاب خوردن ، تاب گشت ، خاصیت تاب گشت.

جزمه

جزمه: پوتین یا چکمه ، اخراج ، چاره یافایده ، لگدزدن ، باسرچکمه و پوتین زدن ، چکمه ساقه بلند.

جزیره

جزیره: ابخست ، جزیره ، محل میخکوبی شده وسط خیابان و میدان و غیره ، جزیره ساختن ، جزیره دار کردن ، جزیره ، جزیره کوچک ، جزیره نشین کردن ، مجزا کردن ، قاره ، خشکی ، بر ، قطعه اصلی ، قطعه.

جزیی

جزیی: کسری ، کوچک ، جانبدار ، طرفدار ، مغرض ، جزء ، ناتمام ، بخشی ، قسمتی ، متمایل به ، علاقمند به.

جزییا

جزییا: چندی ، یک چند ، تاحدی ، نسبتا ، دریک جزء ، تایک اندازه.

جزییه

جزییه: مولکل.

جزییی

جزییی: مولکولی.

جسد

جسد: جسم دادن (به) ، مجسم کردن ، دربرداشتن ، متضمن بودن.

جسدی

جسدی: جسمانی ، جسمی ، نفسانی ، شهوانی.

جسر

جسر: پل ، جسر ، برآمدگی بینی ، سکویی درعرشه کشتی که مورد استفاده کاپیتان و افسران قرار میگیرد ، بازی ورق ، پل

ساختن , اتصال دادن , گذرگاه , جاده , جاده , یکه از کف زمین بلندتر است , پل راه آهن (که معمولا از روی راه میگذرد) , پل بتون ارمه روی دره.

جسر متحرک

جسر متحرک: پل متحرک , دریچه متحرک.

جسم

جسم: جسد , تنه , تن , بدن , لاشه , جسم , بدنه , اطاق ماشین , جرم سماوی , دارای جسم کردن , ضخیم کردن , غلیظ کردن , مقصود , شیء .

جسم مضاد

جسم مضاد: پادتن.

جسمانی

جسمانی: بدنی , دارای بدن , عملا ,

واقعا , جسمانی .

جشع

جشع: زیادہ جویی , از , حرص , طمع .

جص

جص: ارد خشن , ملاط رقیق , دوغاب , تفاله , بلغور , قطعات کوچک و نامنظم سنگ , دوغاب (بین اجرها) ریختن .

جعل

جعل: ساخت , ساختمان , مایہ کامیابی , ترکیب , عایدی .

جغرافی

جغرافی: جغرافی دان .

جغرافی سیاسی

جغرافی سیاسی: وابسته به جغرافیای سیاسی .

جغرافیه

جغرافیه: جغرافیا , جغرافی , علم جغرافیا , شرح .

جفاف

جفاف: خشکی , خشک سالی , تنگی , تشنگی .

جفله

جفله: شانہ خالی کردن , بخود پیچیدن , دریع داشتن , مضایقه کردن , مضایقه , امساک .

جفن

جفن: پلک , پلک چشم , جفن .

جلاب

جلاب: شربت طبی ، مشروبی معطر مرکب از جین و رم و اب پرتغال

جلاد

جلاد: جلا-د ، دژخیم ، کسبیکه برای بخشودگی از گناهان بخود شلاق میزند ، موجود یا انگل تاژک دار ، دژخیم ، مامور اعدام ، دار زن .

جلب

جلب: جذاب ، دلربا ، گیرنده .

جلباب

جلباب: لباس توی خانه بانوان .

جلد

جلد: شلاق زنی ، تشکیل تاژک ، پوست ، پوست خام گاو و گوسفند و غیره ، چرم ، پنهان کردن ، پوشیدن ، مخفی نگاه داشتن ، پنهان شدن ، نهفتن ، پوست کندن ، سخت شلاق زدن ، چرم ، بند چرمی ، قیش ، قیش چرمی ، چرمی کردن ، چرم گذاشتن به ، شلاق زدن ، پوست ، چرم ، جلد ، پوست کندن ، با پوست پوشاندن ، لخت کردن .

جلد الخنزیر

جلد الخنزیر: پوست گراز ، توپ فوتبال .

جلد مدبوغ

جلد مدبوغ: چرم جیر ، پارچه جیر ، چرم مخمل نما .

جلدی

جلدی: چرمی .

جلسه

جلسه: شنوایی ، سامعه ، استماع دادرسی ، رسیدگی بمحاکمه ، گزارش ، جلسه ، نشست ، مجلس ، دوره تحصیلی .

جلطه

لخته خون , دلمه شدن , لخته شدن (خون) , انسداد جریان خون , بستگی راه رگ.

جلکی

جلکی: مارماهی.

جلوکوز

جلوکوز: گلوکز , $C_6H_{12}O_7$

جلیدی

جلیدی: یخبندان.

جماع

جماع: اتصال , مقاربت جنسی , جماع.

جماعی

جماعی: بهم پیوسته , انبوه , اشتراکی , اجتماعی , جمعی , هم رای , متفق القول , یکدل و یک زبان , اجماعا.

جمال

جمال: زیبایی , خوشگلی , حسن , جمال , زنان زیبا.

جمالی

جمالی: طرفدار صنایع زیبا , جمال پرست.

جمبری

جمبری: میگو گرفتن , جنس میگو.

جمعمه

جمعمه: کاسه سر , جمعمه , فرق سر.

جمره

جمره: یاقوت اتشی، لعلی که تراش محدب داشته باشد، کفگیرک، دمل بزرگ، رنگ نارنجی مایل به قرمز، زغال نیم سوز، خاکستر، خاکستر کردن، خاکه زغال نیمسوز، اخگر، خاکستر گرم (بیشتر در جمع).

جمع

جمع: جمع، صیغه جمع، صورت جمع، جمعی.

جمع الاصوات

جمع الاصوات: برای جمع اوری اراء فعالیت کردن، الک یا غربال کردن.

جمعه

جمعه: ادینه، جمعه.

جمعیه

جمعیه: همگذاری، مجمع.

جمل

جمل: شتر، سار، مسافرت کردن با شتر، رنگ شتری.

جمله

جمله: جمله، حکم، فتوی، رای، قضاوت، گفته، رای دادن، محکوم کردن.

جملون

جملون: سه گوشی کنار شیروانی، دیوار کناری.

جمنازیوم

جمنازیوم: = gymnasium، ورزشگاه، زورخانه، دبیرستان.

جمهور

جمهور: بار، ملاقات رسمی، حضار، مستمعین، شنودگان، عمومی، اشکار، مردم.

جمهوری

جمهوری: جمهوری خواه , جمهوری , گروهی , اجتماعی .

جمهوریه

جمهوریه: جمهوری .

جمیل

جمیل: زیبا , قشنگ , خوشگل , عالی , تاحدی , قشنگ , شکیل , خوش نما , خوب , بطور دلپذیر , قشنگ کردن , اراستن ,
صحنه ای , نمایشی , مجسم کننده , خوش

منظر.

جن

جن: ماشین پنبه پاک کنی , جرتقیل پایه دار , افزار , ماشین , حيله و فن , عرق جو سیاه , جین , گرفتار ساختن , پنبه را پاک کردن.

جنائزی

جنائزی: محزون (بطور اغراق امیز یا مضحک) , اندوهگین , غم انگیز , حزن انگیز , تعزیت امیز.

جناح

جناح: پهلو , تهیگاه , طرف , جناح , از جناح حمله کردن , در کنار واقع شدن , حاشیه , سجاف , کناره , حاشیه دار کردن , ریشه گذاشتن به , چتر زلف , چین , لبه , دنباله , رشته , همراهان , ملتزمین , رشته مسلسل , اپارتمان , اتاق مجلل هتل , قطعه موسیقی , بال , پره , قسمتی از یک بخش یا ناحیه , گروه هوایی , هر چیزی که هوا را برهم میزند (مثل بال) , بال مانند , زاءده حبابی , جناح , پره , زاءده پره دار , طرف , شاخه , شعبه , دسته حزبی , پرواز , پرش , بالدار کردن , پردار کردن , پیمودن.

جنادره

جنادره: خرده مالکین , سواره نظام , سرباز داوطلب.

جنازه

جنازه: مراسم دفن , مراسم تشییع جنازه , وابسته به این تشییع جنازه , دفنی , مجلس ترحیم و تدکیر.

جناس استهلالی

جناس استهلالی: آغاز چند کلمه پیایی با یک حرف متشابه الصورت.

جنحه

جنحه: گناه , بزه , تخطی از قانون.

جندب

جندب: ملخ , آتش بازی کوچک.

جندول

جندول: نوعی قایق که در کانال های شهر ونیز ایتالیا معمول است , واگن سربازبر.

جندی

جندی: سرباز , نظامی , سپاهی , سربازی کردن , نظامی شدن.

جندی البحریه

جندی البحریه: دریایی , بحری , وابسته به دریانوردی , تفنگدار دریایی.

جنرال

جنرال: عمومی , جامع , همگانی , متداول , کلی

، معمولی ، همگان ، ژنرال ، ارتشبد.

جنس

جنس: جنس ، تذکیر و تانیث ، قسم ، نوع ، مسابقه ، گردش ، دور ، دوران ، مسیر ، دویدن ، مسابقه دادن ، بسرعت رفتن ، نژاد ، نسل ، تبار ، طایفه ، قوم ، طبقه ، جنس (مذکر یا مؤنث) ، تذکیر و تانیث ، احساسات جنسی ، روابط جنسی ، جنسی ، سکس ، سکسی کردن ، جنسیت ، تمایلات جنسی.

جنسی

جنسی: وابسته به عشق شهوانی ، جنسی ، تناسلی ، وابسته به الت تناسلی و جماع.

جنسیه

جنسیه: ملیت ، تابعیت.

جنفاص

جنفاص: (=canvass) کرباس ، پارچه مخصوص نقاشی ، نقاشی ، پرده نقاشی ، کف رینگ بوکس یا کشتی.

جنوب

جنوب: جنوب ، جنوبی ، بسوی جنوب ، نیم روز.

جنوبی

جنوبی: جنوبی ، اهل جنوب ، جنوبا ، بطرف جنوب.

جنون

جنون: دیوانگی ، جنون ، دیوانگی ، جنون ، حماقت ، دیوانگی.

جنی

جنی: جن ، پری ، تولید کننده ، تناسلی ، مربوط به اندامهای تناسلی.

جنیه

جنیه: پری ، جن ، افسونگری ، ساحره.

جنین

جنین: جنین ، رویان ، گیاهک تخم ، مرحله بدوی ، جنین ، رویان.

جنینی

جنینی: رویانی ، جنینی ، نارس ، اولیه ، جنینی ، وابسته به جنین.

جهاز

جهاز: اسباب ، الت ، دستگاه ، لوازم ، ماشین ، جهاز ، اختراع ، تدبیر ، ابتکار ، اسباب.

جهاز التهویه

جهاز التهویه: دستگاه تهویه ، هواکش ، بادزن ، بادگیر.

جهاز السیطره

جهاز السیطره: بازرس ، حسابدار ممیز ، ناظر.

جهد

جهد: تقلا ، تلاش ، کوشش ، سعی.

جهاز

جهاز: اراستن ، سازمند کردن ، مجهز کردن ، مسلح کردن ، سازوبرگ دادن.

جهل

جهل: نادانی ، جهل ، بی خبری ، ناشناسی ، جهالت.

جهنمی

جهنمی: جهنمی ، دوزخی ،

دیو صفت , شیطان صفت , شریر.

جهوریا

جهوریا: بلند , باصدای بلند.

جو

جو: پناد , کره ء هوا , جو , واحد فشار هوا , فضای اطراف هر جسمی (مثل فضای الکتریکی و مغناطیسی).

جواب

جواب: پاسخ دادن , جواب دادن , از عهده برآمدن , ضمانت کردن , دفاع کردن (از) , جوابگو شدن , بکار آمدن , بکار رفتن , بدرد خوردن , مطابق بودن (با) , جواب احتیاج را دادن (n.). جواب , پاسخ , دفاع.

جوار

جوار: مجاورت , همسایگی.

جوارب

جوارب: جامه کش باف , جوراب بافی.

جواز السفر

جواز السفر: گذرنامه , تذکره , وسیله دخول , کلید.

جواهری

جواهری: جواهر ساز , جواهر فروش , جواهری , گوهر فروش.

جوخ

جوخ: نوعی فلا نل رومیزی.

جودو

جودو: فن دفاع بدون اسلحه ژاپونی , کشتی جودو.

جورب

جورب: جوراب ساقه کوتاه , کفش راحتی بی پاشنه , جوراب پوشیدن , ضربت زدن , ضربه , مشت زدن یکر است , درست , جوراب زنانه ساقه بلند.

جوز الطیب

جوز الطیب: درخت جوز.

جوزه

جوزه: گردو , گردکان , درخت گردو , چوب گردو , رنگ گردویی.

جوزه الهند

جوزه الهند: نارگیل.

جوع

جوع: گرسنگی , اشتیاق , قحطی , گرسنه کردن , گرسنگی دادن , گرسنه شدن , اشتیاق داشتن.

جوف

جوف: پوک , میالن تهی , گودافتاده , گودشده , تهی , پوچ , بی حقیقت , غیر صمیمی , کاواک , خالی کردن.

جوقه

جوقه: دسته سرایندگان , کر , بصورت دسته جمعی سرود خواندن , هم سرایان , هم سرایان , هم سرایی کردن , دسته خوانندگان , نغمه سرایان هم اهنگ.

جوله

جوله: سواری , گردش سواره , سوار شدن , گشت , سفر , مسافرت , سیاحت , ماموریت , نوبت , گشت کردن , سیاحت کردن.

جوله بحریه

جوله بحریه: سفر

دریایی , گشت زدن.

جوهر

جوهر: فروهر , هستی , وجود , ماهیت , گوهر , ذات , اسانس.

جوهره

جوهره: گوهر , جواهر , سنگ گرانها , زیور , با گوهر اراستن , مرصع کردن.

جوهری

جوهری: ماندگار , اصلی , دارای نفوذ کامل در سرتاسرجهان , درهمه جا حاضر , ذاتی , اصلی , باطنی , طبیعی , ذهنی , روحی , حقیقی , مرتب , شایسته.

جوی

جوی: هوایی , جوی.

جیء

جیء: بتونه سربی (برای نگاهداری قاب شیشه) , میله سربی , بتونه سربی , امد , گذشته فعل امدن.

جیب

جیب: ناحیه ای که کشور بیگانه دور انرا گرفته باشد , ناحیه ایکه حکومت کشورهای بیگانه انرا کاملا احاطه کرده باشد , تحت محاصره , جیب , کیسه هوایی , پاکت , تشکیل کیسه در بدن , کوچک , جیبی , نقدی , پولی , جیب دار , درجیب گذاردن , درجیب پنهان کردن , بجیب زدن.

جید

جید: خوب , نیکو , نیک , پسندیده , خوش , مهربان , سودمند , مفید , شایسته , قابل , پاک , معتبر , صحیح , ممتاز , ارجمند , کامیابی , خیر , سود , مال التجاره , مال منقول , محموله.

جیروسکوب

جیروسکوب: گردش بین , گردش نما , ژيروسکوپ.

جیش

جیش: ارتش , لشگر , سپاه , گروه , دسته , جمعیت , صف , نظامی , سربازی , نظام , جنگی , ارتش , ارتشی .

جیل

جیل: پروردن , بارآوردن , زاییدن , بدنیاآوردن , تولید کردن , تربیت کردن , فرزند , اولاد , اعقاب , جنس , نوع , گونه , تولید نیرو , نسل .

جین

جین: ژن , عامل موجود در کروموزوم که ناقل صفات ارثی

است.

جیوفیزیائی

جیوفیزیائی: مربوط به ژئوفیزیک.

جیولوجی

جیولوجی: زمین شناس.

ح

حائط

حائط: دیوار، جدار، حصار، محصور کردن، حصار دار کردن، دیوار کشیدن، دیواری.

حائک

حائک: بافنده، نساج، جولا.

حاج

حاج: زائر، زوار، مسافر، مهاجر.

حاجب

حاجب: ابرو، پیشانی، جبین، سیما، ابرو، گچ بری هلالی بالای پنجره.

حاجه

حاجه: چیز ثابت، اثاثه ثابت، لوازم نصب کردنی، نیاز، لزوم، احتیاج، نیازمندی، در احتیاج داشتن، نیازمند بودن، نیاز داشتن، خواست، خواسته، خواستن، لازم داشتن، نیازمند بودن به، نداشتن، کم داشتن، فاقد بودن، محتاج بودن، کسر داشتن، فقدان، نداشتن، عدم، نقصان، نیاز، نداری.

حاجه تذکاریه

حاجه تذکاریه: یادگار، سوغات، یادبود، خاطره، ره آورد.

حاجه طریفه

حاجه طریفه: تازگی , نوظهوری , چیز تازه , چیز نو.

حاجه معنویه

حاجه معنویه: لمس ناپذیر , بغرنج , درک نکردنی , مال غیر عینی , نا هویدا.

حاجز

حاجز: سنگربندی موقتی , مانع , مسدود کردن (بامانع) , میانگیر , استفاده از میانگیر , پشته , دیوار خاکی , خاکریزی , پیش بخاری , حایل , گلگیر , ضربت گیر , جان پناه , سنگر , سپر , محجر , دیواره , نرده.

حاخام

حاخام: خاخام , عالم یهودی.

حاد

حاد: تیزرو , تیز , نوک تیز , حاد , بحرانی , زیرک , تیزنظر , تند , شدید (mv) , تیز , زیر , حساس , حاد , تیز(زاویه ء حاد , زاویه تند) , برنده , قاطع , دندان پیشین , ثنایا , تیز , نافذ , زیاد

سخت , شدید , قوی , مشتاقانه , سخت , سخت گیر , طاقت فرسا , شاق , شدید , تیز , نوک دار , تند , زننده , زیرک , تیز کردن , سرازیر , تند , سرایشب , گزاف , فرو کردن (در مایع) , خیساندن , اشباع کردن , شیب دادن , مایع (جهت خیساندن).

حاد الطبع

حاد الطبع: بد خلق , ترشرو , زود رنج , کج خلق.

حادث عرضی

حادث عرضی: حادثه , سانحه , واقعه ناگوار , مصیبت ناگهانی , تصادف اتومبیل , علا-مت بد مرض , صفت عرضی (arazy) , شیئی , علا مت سلاح , صرف , عارضه صرفی , اتفاقی , تصادفی , ضمنی , عارضه (در فلسفه) , پیشامد.

حادثه

حادثه: حادثه ضمنی , حادثه معترضه , داستان فرعی , فقره , شیوع مرض , انتشار (مرض) , برخورد , تلافی , تصادف , وقوع , تعلق واقعی مالیات , مشمولیت , شایع , روی داد , واقعه , حادثه , ضمنی , حتمی وابسته , تابع , رویداد ناگوار , بدبختی , قضا , حادثه بد.

حادثه

حادثه: غلتک , بام غلتان , استوانه , نورد.

حادی

حادی: وابسته به انکار خدا.

حادی عشر

حادی عشر: یازدهم , یازدهمین.

حار

حار: باحرارت , باحمیت , پرشور و شغف , ملتهب , گرم , حاد , تند , تیز , تابان , اتشین , تند مزاج , برانگیخته , بگرمی , داغ , داغ کردن یا شدن.

حارس

حارس: سرپرست , مستحفظ , سرایدار , نگهدار یا حافظ , زندانبان , قلعه بان , دربان , نگهبان , پاسدار , پاسداری کردن.

حارس الانقاذ

حارس الانقاذ: نگهبان , گارد , مامور

نجات غریق.

حارس الغابه

حارس الغابه: جنگلبن , جنگل نشین , جانور جنگلی.

حارس المرمی

حارس المرمی: دروازه بان فوتبال , گلر.

حارس خاص

حارس خاص: گارد مخصوص , مستحفظ شخص.

حارق

حارق: نیشدار , تند , تیز , هجو امیز , سوزش اور.

حازم

حازم: اظهار کننده , ادعا کننده , مدعی , ریگ دار , شن دار , ریگ مانند , با جرات , صاحب عزم , ثابت قدم , پا بر جا , مصمم , ثابت , تصویب کردن.

حاسبه

حاسبه: حسابگر , محاسب.

حاسبه المراهنات

حاسبه المراهنات: باربردن , حمل و نقل کردن , سوق دادن , جمع کردن , مجموع , برپشت حمل کردن.

حاسبه صغری

حاسبه صغری: ریز کامپیوتر.

حاسبه کبری

حاسبه کبری: پردازنده مرکزی.

حاسبه متوسطه

حاسبه متوسطه: کامپیوتر کوچک.

حاسم

حاسم: قطعی، قاطع، مهم، شوم.

حاسوب

حاسوب: شمارنده، ماشین حساب.

حاشیه

حاشیه: سبحاف اهم (صدایی که برای صاف کردن سینه درآورند)، سینه صاف کردن، تمجمج کردن، لبه، کناره دار کردن، لبه دار کردن، حاشیه دار کردن، احاطه کردن.

حاصده

حاصده: ترکیب کردن.

حاضنه

حاضنه: ماشین جوجه کشی، محل پرورش اطفال زودرس.

حافه

حافه: لبه، کنار، حاشیه، پر کردن، لب، کنار، حاشیه، لبه، طاقچه، لبه، برآمدگی، برآمدگی، مرز، لبه، خط الراس، خرپشته، نوک، مرز بندی کردن، شیار دار کردن، لبه، دیواره، قاب عینک، دوره دار کردن، زهوار گذاشتن، لبه دار یا حاشیه دار کردن، کنار، لبه، مشرف، نزدیکی، حدود، حاشیه، نزدیک شدن، مشرف بودن بر.

حافر

حافر: سم، کفشک، حیوان سم دار، باسم زدن، لگد زدن، پای کوبیدن،

رقصیدن , بشکل سم.

حافظ

حافظ: نیروی جنبش , عزم , انگیزه , انگیزه , فتنه انگیز , آتش افروز , موجب , مشوق , انگیزه , موجب , وسیله , مسبب , کشش , انگیزش , محرک , اصرار کردن , با اصرار وادار کردن , انگیختن , تسریع شدن , ابرام کردن , انگیزش.

حافظه

حافظه: جلد چرمی هفت تیر و تپانجه , جلد , در جلد چرمی قرار دادن (تپانچه).

حافظه الاوراق

حافظه الاوراق: اهرم جعبه ماکو , الیاف پشم که بهم پیوسته ونخ پشم را تشکیل میدهد , شکم بند زنان (پس از وضع حمل) , رسید بیعانه , صاحب , بند.

حافل بالاحداث

حافل بالاحداث: پرحادثه , کذایی.

حافله

حافله: گذرگاه , مسیر عمومی , کالسکه , واگن راه آهن , مربی ورزش , رهبری عملیات ورزشی را کردن , معلمی کردن.

حافی

حافی: پابرهنه.

حاک

حاک: هم چشمی کردن با , رقابت کردن با , برابری جستن با , پهلو زدن , خارش دار.

حاکم

حاکم: فرماندار , حاکم , حکمران , فرمانده , فرمانروا , حکمران , رئیس , سر , خط کش.

حاکمی

حاکمی: مربوط به حکمران , وابسته به فرماندار.

حاکی

حاکی: گرامافون , دستگاہ حبس صدا.

حالا

حالا: انا , فوراً , بیدرنگ.

حاله الحرب

حاله الحرب: حالت ادم متجاوز , تجاوز.

حاله النصب

حاله النصب: حالت مفعولی , مفعول , اتهامی , رای.

حاله طبیعیہ

حاله طبیعیہ: عادی بودن , ہنجاری.

حالبوب

حالبوب: دانہ تگرگ , تگرگ.

حامض

حامض: ترش , حامض , سرکہ مانند , دارای خاصیت اسید , جوہر اسید , ترشرو , بداخلاق , بدجنسی , جوہر , محک.

حامض البربتیوریہ

حامض البربتیوریہ: نمک اسید باربتیوریک , مشتقات اسید باربتیوریک کہ بعنوان داروی مسکن و خواب اور تجویز میشود.

حامضی

حامضی: تشکیل دہندہ ء اسید , اسید دار ,

اسیدی.

حامل

حامل: حامل , درخت بارور , در وجه حامل , سه پایه نقاشی.

حامل ادواه الجولف

حامل ادواه الجولف: دانش آموز دانشکده افسری , پسر کهنتر , پیشخدمت , پیشخدمتی کردن , پادوی کردن.

حامل الاسهم

حامل الاسهم: سهم دار , صاحب سهم.

حامل السلاح

حامل السلاح: مسلح

حامل السند

حامل السند: دارای صاحب سهام قرضه , دارنده وثیقه یا کفالت , ضمانت دار.

حامی

حامی: سرایدار , نگهبان , متولی.

حامیه

حامیه: پادگان , ساخلو , مقیم کردن , مستقر کردن.

حانه

حانه: میل , میله , شمش , تیر , نرده حائل , مانع , جای ویژه زندانی در محکمه , وکالت , دادگاه , هیلت و کلاء , میکده , بارمشروب فروشی , ازبین رفتن (ادعا) رد کردن دادخواست , بستن , مسدود کردن , بازداشتن , ممنوع کردن , بجز , باستثناء , بنداب , مغازه خواربار یا مشروب فروشی , خورجین , مسافرخانه , مهمانخانه , کاروانسرا , منزل , در مسافرخانه جادادن , مسکن دادن , میخانه ادمی که از این میخانه بان میخانه برود , خمار , میخانه.

حب الشباب

حب الشباب: جوش صورت و پوست ، غرور جوانی.

حب

حب: گران کردن ، عزیز کردن.

حبر

حبر: مرکب ، جوهر ، مرکب زدن.

حبسه

حبسه: عدم قدرت تکلم (در نتیجه ضایعات دماغی) ، افازی.

حبل

حبل: عصب ، ریسمان ، وتر ، قوس ، زه ، تار ، ریسمان ، طناب نازک ، رسن ، سیم ، زه ، وتر ، طناب ، رسن ، ریسمان ، باطناب بستن ، بشکل طناب در آمدن.

حبوب

حبوب: غله ، گیاهان گندمی ، حبوبات ، غذایی که از غلات تهیه شده وباشیر بعنوان صبحانه مصرف میشود ، دانه ، جو ، حبه ، حبوبات ، دان ، تفاله

حبوبات , یک گندم(مقیاس وزن) معادل ۸۴۶۰/۰ گرم , خرده , ذره , رنگ , رگه , مشرب , خوی , حالت , بازو , شاخه , چنگال , دانه دانه کردن , جوانه زدن , دانه زدن , تراشیدن , پشم کردن , رگه , طبقه .

حبیب

حبیب: عاشق , دوستدار , فاسق , خاطرخواه , معشوقه , دلبر , یار , دلدار , دلا رام , نوعی نان شیرینی بشکل قلب .

حبیبه

حبیبه: دانه ریز , جودانه , گرده , دانه , حب و کپسولی که باقند و شکر پوشیده باشد .

حبیبی

حبیبی: دانه دانه , دارای دانه های ریز , دانه دانه کردن , دارای ذرات ریز کردن .

حتی

حتی: زوج , تا , تا اینکه , تا آنکه , تا وقتیکه , :کشت کردن , زراعت کردن , زمین را کاشتن , دخل پول , کشو , دخل دکان , قلک , یخرفت , تا , تا اینکه , وقتی که , تا وقتی که .

حتی الآن

حتی الآن: تا کنون , تا بحال , تا اینجا , پیش از این , سابق بر این .

حث

حث: نصیحت , تشویق , گالوانیزه کردن , قیاس , قیاس کل از جزء , استنتاج , القاء , ایراد , ذکر , پیش سخن , مقدمه , استقراء , نفس نفس زدن , تند نفس کشیدن , دم کشیدن , ضربان داشتن (قلب و غیره) , ضربان , تپش .

حثی

حثی: قیاسی , استنتاجی .

حج

حج: زیارت , زیارت اعتاب مقدسه , سفر , زیارت رفتن .

حجاب

حجاب: حجاب , پرده , نقاب , چادر , پوشاندن , حجاب زدن , پرده زدن , مستوریا پنهان کردن.

حجاب حاجز

حجاب حاجز: میان پرده , حجاب حاجز , پرده ء دل , دیافراگم

، حجاب یا پرده گذاردن ، دریچه ء نور را بستن.

حجاره

حجاره: سنگ ، هسته ، سنگ میوه ، سنگی ، سنگ قیمتی ، سنگسار کردن ، هسته درآوردن از ، تحجیر کردن.

حجر

حجر: فسیل شدن ، در اثر مرور زمان بصورت سنگواره درآمدن ، سخت و متحجر شدن ، کهنه شدن.

حجر الاساس

حجر الاساس: سنگ سرتاق.

حجر ثمین

حجر ثمین: یاقوت کبود ، بزادی ، سیلیکات بریلوم و الومینیوم ، رنگ ابی متمایل به سبز.

حجر صلب

حجر صلب: جسم جامد و سخت ، مقاوم ، یکدنده ، تزلزل ناپذیر.

حجر کریم

حجر کریم: گوهر ، جواهر ، سنگ گران بها ، جواهر نشان کردن ، مرصع کردن.

حجره

حجره: اتاق کوچک ، خوابگاه (کشتی) ، کلبه ، کابین ، مهاجرت ، کوچ ، کوچ ، مهاجرت.

حجره المعاطف

حجره المعاطف: رخت کن.

حجز

حجز: ذخیره ، رزرو کردن صندلی یا اتاق در مهمانخانه و غیره ، کتمان ، تقیه ، شرط ، قید ، استثناء ، احتیاط ، قطعه زمین اختصاصی (برای سرخ پوستان یا مدرسه و غیره) ، ربایش ، تصرف ، ضبط ، حمله ناگهانی مرض.

حجل

حجل: کبک.

حجم

حجم: اندازه , قد , مقدار , قالب , سائز , ساختن یارده بندی کردن بر حسب اندازه , چسب زنی , اهارزدن , بر آورد کردن ,

حجم , جلد.

حد

حد: کران , مرز , خط سرحدی , حد , حدود , کنار , پایان , اندازه , وسعت , محدود کردن , معین کردن , منحصر کردن.

حد ادنی

حد ادنی: کمترین , دست کم , حداقل , کمینه , کھین.

حد اعلی

حد اعلی: بیشترین , بیشین , بزرگترین و بالا ترین رقم , منتهی درجه , بزرگترین , بالا ترین , ماکسیمم.

حد اقصی

حد اقصی: نهایت , حدنهایی

، انتها ، سر ، ته ، انتها ، مضيقه ، شدت .

حداد

حداد: اهنگر ، نعلبند ، سوگواری ، عزاداری ، ماتم ، عزا ، سوگ ، زرگر ، اهنکر ، فلزساز ، فلزکار .

حده

حده: تیز فهمی ، تیز هوشی .

حدث

حدث: رویداد ، اتفاق ، رویداد ، پیشامد ، نوجوان ، در خور جوانی ، ویژه نوجوانان .

حدد

حدد: نوشتن در دور ، محدود و مشخص کردن ، محدود کردن ، منحصر کردن به ، تعیین کردن ، معین کردن ، معلوم کردن ، جنبه خاصی قائل شدن برای ، مشخص کردن ، ذکر کردن ، مخصوصا نام بردن ، تصریح کردن ، تهدید کردن ترساندن ، خبر دادن از .

حدد مکان

حدد مکان: مکان یابی کردن ، قرار دادن .

حدس

حدس: درک مستقیم ، انتقال ، کشف ، دریافت ناگهانی ، فراست ، بصیرت ، بینش ، شهود ، اشراق .

حدسی

حدسی: مستقیما درک کننده ، مبنی بر درک یا انتقال مستقیم ، حسی ، بصیر ، ذاتی .

حدوث

حدوث: رویداد ، خطور .

حدود

حدود: سرحد ، حاشیه ، لبه ، کناره ، مرز ، خط مرزی ، لبه گذاشتن (به) ، سجاف کردن ، حاشیه گذاشتن ، مجاور بودن ، حد

, محدوده , محدود کردن , منحصر کردن , محبوس کردن , مرز , سرحد , خط فاصل , مرزی , صف جلو لشکر .

حدوق

حدوق: ماهی روغن کوچک , قسمی ماهی .

حدیث

حدیث: گفتگو , صحبت , محاوره , عکس , محاوره کردن , سخن گفتن , سخنرانی کردن , ادا کردن , مباحثه , قدرت استقلال .

حدیثا

حدیثا: بتازگی , اخیرا .

حدید

حدید: آهن , اطو , اتو , اتو کردن , اتو زدن , آهن پوش کردن .

حدیقه

حدیقه: باغ , بوستان , باغچه , باغی

، بستانی ، درخت کاری کردن ، باغبانی کردن.

حدیقه الحیوان

حدیقه الحیوان: نمایشگاه جانوران ، جایگاه دام و دد ، دامگاه.

حدیقه الحیوانات

حدیقه الحیوانات: باغ وحش. (ZOO-) : پیشوند بمعنی حیوان - جانور و متحرک.

حذاء

حذاء: کفش ، نعل اسب ، کفش پوشیدن ، دارای کفش کردن ، نعل زدن به.

حذر

حذر: احتیاط ، پیش بینی ، هوشیاری ، وثیقه ، ضامن ، هوشیار کردن ، اخطار کردن به.

حذف

حذف: از قلم افتادگی.

حذوه الحصان

حذوه الحصان: نعل اسب ، نعل (معمولا انرا نشان خوشبختی میدانند).

حر

حر: ازاد ، مستقل ، میدانی.

حراره

حراره: گرما ، گرمی ، حرارت ، تندی ، خشم ، عصبانیت ، اشتیاق ، وهله ، نوبت ، تحریک جنسی زنان ، طلب شدن جانور ، فحلیت ، گرم کردن ، برانگیختن ، بهیجان آمدن.

حراری ارضی

حراری ارضی: وابسته به حرارت مرکزی زمین.

حرام

حرام: تابو , حرام , منع یا نهی مذهبی , حرام شمردن.

حرب

حرب: جنگ , حرب , رزم , محاربه , نزاع , جنگ کردن , دشمنی کردن , کشمکش کردن.

حرباء

حرباء: حرباء , سوسمار کوچک , ادم متلون المزاج ودمدمی

حربه

حربه: نیزه , زوبین مخصوص صید نهنگ , نیشتر , کلنگ دوسر , نیزه دسته چوبی , میخ نوک تیز , نوک نیزه , هرچیز نوک تیز , قله کوه نوک تیز , اردک ماهی , عزیزت کردن , سریعاً رفتن , رحلت کردن , نیزه زدن , باچیز نوک تیزسوراخ کردن.

حرج

حرج: بحرانی , وخیم , منتقدانه.

حرر

حرر: تطهیر کردن , حذف کردن , تصفیه اخلاقی کردن , روشنفکر کردن , سخاوتمند شدن , ازادیخواه کردن , ازاد کردن , رفع ممانعت کردن , ازاد کردن , رها کردن , تجزیه کردن.

حرض

حرض: برانگیختن ,

جرات دادن , تربیت کردن , تشویق (به عمل بد) کردن , معاونت کردن(درجرم) , تشویق , تقویت , ترغیب (به کار بد) , انگیزتن , باصرار وادار کردن , تحریک کردن , برانگیختن , تحریک کردن , وادار کردن.

حرض علیه

حرض علیه: برانگیختن , پروردن , تحریک کردن.

حرف

حرف: کج کردن , تحریف کردن , از شکل طبیعی انداختن , بدنمایش دادن , بدجلوه دادن , مشتبه کردن.

حرف الجر

حرف الجر: حرف اضافه , حرف جر , حرف پیش نهاد.

حرف العله

حرف العله: واکه , صوتی , صدادار , مصوته , واکه دار کردن.

حرفه

حرفه: پیشه , هنر , صنعت , مهارت , نیرنگ , هنردستی , پیشه دستی , صنعت دستی , هنرمند.

حرفی

حرفی: تحت اللفظی , حرفی , لفظی , واقعی , دقیق , معنی اصلی.

حرق

حرق: سوزاندن , آتش زدن , سوختن , مشتعل شدن , درآتش شهوت سوختن , اثر سوختگی.

حرق الشمس

حرق الشمس: افتاب سوخته کردن , افتاب زدگی.

حرق سطحی

حرق سطحی: سوختگی سطحی , سوختن , بودادن , بطور سطحی سوختن , داغ کردن , فر زدن.

حرکات بطیئه

حرکات بطیئه: اهسته و ملا یم , اجرای اهنگ باهستگی , رقص دو نفری که زن روی پنجه ء پا میرقصد و بکمک مرد اهسته بهوا میپرد.

حرکه

حرکه: جنبش , تکان , حرکت , جنب وجوش , پیشنهاد , پیشنهاد کردن , طرح دادن , اشاره کردن , حرکت , جنبش.

حرکی

حرکی: جنبشی , وابسته بحرکت , وابسته به نیروی محرکه.

حرم جامعی

حرم جامعی: زمین دانشکده ومحوطه کالج , پردیزه , فضای باز.

حریه

حریه: ازادی , استقلال , معافیت , اسانی , روانی , ازادی , اختیار , اجازه , فاعل مختاری.

حریر

حریر: اطلس و

دبیت ، اطلسی ، جلا ، پرداخت ، ابریشم ، نخ ابریشم ، نخ ابریشم مخصوص طراحی ، پارچه ابریشمی ، لباس ابریشمی .

حریر صناعی

حریر صناعی: پرتو ، ابریشم مصنوعی ، ریون .

حریری

حریری: ابریشمی ، نرم ، ابریشم پوش ، حریری ، براق ، صاف ، ابریشم نما کردن .

حریص

حریص: متفکر ، اندیشناک ، در فکر ، دقیق ، وقت شناس ، خوش قول ، بموقع ، ثابت در یک نقطه ، لا یتجزی ، نکته دار ، معنی دار ، نیشدار ، صریح ، معین ، مشروح ، باذکر جزئیات دقیق ، اداب دان .

حریق

حریق: شعله درخشان یا آتش مشتعل ، رنگ یا نور درخشان ، فروغ ، درخشندگی ، جار زدن ، باتصویر نشان دادن ، آتش سوزی بزرگ ، حریق مدهش .

حریق متعمد

حریق متعمد: آتش زنی ، ایجاد حریق عمدی .

حزام

حزام: کمربند ، تسمه ، بندچرمی ، شلاق زدن ، بستن ، محاصره ردن ، باشدت حرکت یا عمل کردن .

حزب

حزب: قسمت ، بخش ، دسته ، دسته همفکر ، حزب ، دسته متشکل ، جمعیت ، مهمانی ، بزم ، پارتی ، متخاصم ، طرفدار ، طرف ، یارو ، مهمانی دادن یارفتن .

حزمه

حزمه: بقچه ، بسته ، مجموعه ، دسته کردن ، بصورت گره درآوردن ، بقچه بستن ، جزءی از یک کل ، بخش ، قسمت ، گره ، دسته ، بسته ، امانت پستی ، به قطعات تقسیم کردن ، توزیع کردن ، بسته بندی کردن ، در بسته گذاشتن .

حزن: غم , اندوه , غصه , حزن , رنجش , سوگ , غم , غم و اندوه , غصه , حزن , مصیبت , غمگین کردن , غصه

دار کردن , تاسف خودن .

حزوره

حزوره: نوعی معما , جدول کلمات متقاطع , نوعی بازی .

حزین

حزین: سوگوار , عزادار , غمگین , اندوگین , غمناک , نژند , محزون , اندوهناک , دلتنگ , افسرده و ملول , بدبخت , ناکام , نامراد , شوربخت , بداقبال .

حساء

حساء: تاس کباب , نگرانی , گرمی , داغی , اهسته جوشانیدن , اهسته پختن , دم کردن .

حساب

حساب: شمردن , حساب کردن , محاسبه نمودن , حساب پس دادن , ذکر علت کردن , دلیل موجه اقامه کردن (با for) , تخمین زدن , دانستن , نقل کردن (n.) حساب , صورت حساب , گزارش , بیان علت , سبب , علم حساب , حساب , حسابی , حسابگر , حسابدان , محاسبه , محاسبات .

حساب التفاضل والتكامل

حساب التفاضل والتكامل: حساب دیفرانسیل و انتگرال , جبر .

حسابی

حسابی: حسابی .

حساس

حساس: ظریف , خوشمزه , لطیف , نازک بین , حساس , حساس , نفوذ پذیر , دارای حساسیت , غلغلکی , حساس , زود رنج , نازک نارنجی , حساس , دل نازک .

حساسیه

حساسیه: حساسیت نسبت بچیزی .

حسن

حسن: بالا بردن , افزودن , زیاد کردن , بلند کردن , بهینه ساختن.

حسنا

حسنا: صحیح است , خوب , بسیار خوب , تصویب کردن , موافقت کردن , اجازه , تصویب , چشمه , جوهردان , دوات , بیالا فوران کردن , رواندن اب و مایع , در سطح آمدن و جاری شدن , :خوب , تندرست , سالم , راحت , بسیار خوب , به چشم , تماما , تمام و کمال , بدون اشکال , اوه , خیلی خوب.

حسود

حسود: رشک بر , حسود , بدچشم , غبطه خور , حسادت امیز.

حشد

حشد: جمعیت , ازدحام , شلوغی , اجتماع

, گروه , ازدحام کردن , چپیدن , بازور و فشارپر کردن , انبوه مردم , رشک , حسد , حسادت , حسد بردن به , غبطه خوردن , ایل وتبار , گروه بیشمار , گروه , دسته , گروه ترکان و مغولان .

حشره

حشره: حشره , کرم خوراک (مثل کرم پنیر و غیره) , کرم ریز , عنکبوت , کارتنه , جمنده .

حشمه

حشمه: انطباق بامورد , شایستگی , محجوبیت , نجابت .

حشوه

حشوه: پر کردن , پرشدگی (دندان) , هرچیزیکه با آن چیزپرا پرکنند , لفاف , لایی , پرکنی , قیمه , گیپا , بوغلمه , چاشنی , لایی , کهنه , نم , استری , توده کاه , توده , کپه کردن , لایی گذاشتن , فشردن .

حشیه

حشیه: بادبان بند , شراع بند , واشر چرمی , درزبند , درز گرفتن , لایی گذاشتن .

حصاه

حصاه: ریگ , سنگریزه , شیشه عینک , نوعی عقیق , باسنگریزه فرش کردن , باریگ حمله کردن , نقش ونگار ریگی دادن به .

حصاد

حصاد: خرمن , محصول , هنگام درو , وقت خرمن , نتیجه , حاصل , درو کردن و برداشتن .

حصار

حصار: راه بندان , محاصره , انسداد , بستن , محاصره کردن , راه بند کردن , سد راه , سد راه کردن , محاصره , احاطه , محاصره کردن .

حصان

حصان: اسب , اسب , سواره نظام , اسبی , وابسته به اسب , قوه اسب , اسب دار کردن , سوار اسب کردن , اسب دادن به , بالا بردن , برپشت سوار کردن , شلاق زدن , بدوش کشیدن , غیرمنصفانه , نریان , اسب نر , معشوقه , فاحشه .

حصانه

حصانه: مصونيت و ازادى و

بخشودگی ، معافیت ، جواز ، بخشودگی ، معافیت از مجازات ، معافیت از زیان.

حصباء

حصباء: سنگریزه ، شن ، ریگ ، خاک ، ماسه سنگ ، ثبات ، استحکام ، نخاله ، ساییدن ، آسیاب کردن ، ازردن.

حصبه

حصبه: سرخک ، دانه های سرخک ، سرخچه ، خنازیر خوک ، کرم کدو.

حصه

حصه: سهم ، جیره ، تسهیم ، تدبیر کردن ، درست کردن ، اختراع کردن ، تعبیه کردن ، وصیت نامه ، ارث بری ، ارث گذاری ، سهمیه ، سهم ، بنیچه ، جیره ، مقدار جیره روزانه ، سهم ، خارج قسمت ، سهمیه ، سهم دادن ، جیره بندی کردن ، سهم ، حصه ، بخش ، بهره ، قسمت ، بخش کردن ، سهم بردن ، قیچی کردن ، ستون چوبی یا سنگی تزیینی ، میخ چوبی ، گرو ، شرط ، شرط بندی مسابقه با پول روی میزدر قمار ، بچوب یا بمیخ بستن ، قاءم کردن ، محکم کردن ، شرط بندی کردن ، شهرت خود را بخطر انداختن ، پول در قمار گذاشتن.

حصری

حصری: انتصاری.

حصل

حصل: بدست آوردن ، تحصیل کردن ، جاکشی کردن.

حصن

حصن: ارک ، دژ ، قلعه نظامی ، سنگر ، سنگر ، برج و بارو ، حصار ، قلعه ، دژ ، سنگربندی کردن ، تقویت کردن ، قوی.

حصوه

حصوه: سنگ فرش ، سنگ فرش کردن ، پینه دوزی ، شن ، ریگ ، ماسه ، سنگ مئانه ، سنگریزه ، شنی ، شن دار ، متوقف کردن ، درشن دفن کردن ، شن پاشیدن.

حصیره

حصیره: بوریا ، حصیر ، کفش پاک کن ، پادری ، زیر بشقابی ، زیر گلدانی ،

بوریا پوش کردن , باحصیر پوشاندن , درهم گیر کردن.

حض

حض: دشتان شدن , قاعده شدن , حیض شدن.

حضاره

حضاره: تمدن , مدنیت , انسانیت.

حضانه

حضانه: محل نگاهداری اطفال شیر خوار , پرورشگاه , شیر خوار گاه , قلمستان , گلخانه , نوزاد گاه.

حضر

حضر: متمدن کردن , متمدن شدن.

حضری

حضری: وابسته به پایتخت یا شهر عمده , مطرانی , شهری , مدنی , اهل شهر , شهر نشین.

حضن

حضن: دامن لباس , لبه لباس , سجاف , محیط , محل نشو و نما , اغوش , سرکشیدن , حریصانه خوردن , لیس زدن , با صدا چیزی خوردن , شلپ شلپ کردن , تاه کردن , پیچیدن.

حضنه

حضنه: دراغوش گرفتن , بغل کردن , محکم گرفتن.

حضور

حضور: توجه , مواظبت , رسیدگی , تیمار , پرستاری , خدمت , ملازمت , حضور , حضار , همراهان , ملتزمین.

حضیره

حضیره: انبار غله , انبار کاه و جو و کنف وغیره , انبار کردن , طویله , اشیانه هواپیما , پناهنگاه , حفاظ.

حط منه

حط منه: پست کردن , تحقیر نمودن , کم ارزش کردن.

حطام

حطام: خرده , باقی مانده , آثار مخروبه , اشغال روی هم ریخته , اوار , کشتی شکستگی , خرابی , لاشه کشتی و هواپیما و غیره , خراب کردن , خسارت وارد آوردن , خرد و متلاشی شدن.

حطام السفینه

حطام السفینه: کشتی شکستگی , غرق کشتی , غرق , کشتی شکسته شدن.

حطم

حطم: خراب کردن , ویران کردن , نابود ساختن , تباه کردن , خرد کردن , داغان کردن , شکستن , قطعات شکسته , تصادم , خردشدگی , برخورد , خرد کردن , شکست دادن , درهم شکستن , بشدت زدن , منگنه

کردن , پرس کردن , ورشکست شدن , درهم کوبیدن.

حظ

حظ: قلاب لنگر , زمین گیر , انتهای دم نهنگ , یکنوع ماهی پهن , دارای دو انتهای نوک تیز , اصابت اتفاق , اتفاق , طالع , شانس , بخت , اقبال , خوشبختی.

حظر التجول

حظر التجول: مقررات حکومت نظامی و خاموشی در ساعت معین شب.

حفاره

حفاره: منقار , اسکنه جراحی , بزورستانی , غضب , جبر , در آوردن , کندن , با اسکنه کندن , بزور ستاندن , گول زدن.

حفاظه الاطفال

حفاظه الاطفال: پارچه ء قنناق , گل و بوته دار کردن , گل و بوته کشیدن , کهنه ء بچه را عوض کردن.

حفر

حفر: حفر , کاوش , حفاری , کنایه , کندن , کاوش کردن , فرو کردن , حکاکی.

حفره

حفره: دهانه ایش فشان , دهانه کوه های ماه , دهانه یا حفره حاصله در اثر بمب و غیره , چال , چال دار کردن , گودال , حفره , چاله , سیاه چال , هسته البالو و گیلاس و غیره , به رقابت واداشتن , هسته میوه را در آوردن , در گود مبارزه قرار دادن.

حفرز

حفرز: تحریک کردن , تهییج کردن , دارای انگیزه شده , تحریک کردن , تهییج کردن , انگیزتن.

حفظ

حفظ: نگهداری , حفظ , محافظت , جلوگیری , حراست.

حفل تابینی

حفل تابینی: یادگار , یادبود , لوحه یادبود , وابسته به حافظه.

حفله: عیاشی , شراب خواری , میگساری , هر چیز چرخنده , درشکه تک اسبه که دو چرخ دارد , نوعی کرجی پارویی
یابادبانی , نیزه , فرفره , چیز غریب و خنده دار , ادم غریب , شوخی , خنده دار , نیزه ماهی گیری

، قایق پارویی سریع السیر ، با زوبین ماهی گرفتن ، سیخ زدن ، کردن ، خوابدار کردن.

حفله موسیقیه

حفله موسیقیه: ساز واواز ، انجمن ساز واواز ، هم اهنگی ، کنسرت ، مرتب کردن ، جور کردن.

حفله نهاریه

حفله نهاریه: نمایش یا برنامه یاجشن بعد از ظهر.

حفنه

حفنه: مشت ، یک مشت پر ، تنی چند ، مشتی.

حفید

حفید: نوه ، نوه ، پسر پسر ، پسر دختر.

حفیده

حفیده: نوه ، دختر دختر ، دختر پسر.

حقا

حقا: واقعا ، راستی ، صادقانه ، باشرافت ، موافق باحقایق ، بدرستی ، بطور قانونی ، بخوبی.

حقد

حقد: بی میلی ، اکراه ، بیزاری ، لج ، کینه ، غرض ، غبطه ، بخل ورزیدن ، لجاجت کردن ، غبطه خوردن بر ، رشک ورزیدن به ، غرغر کردن ، بداندیشی ، بدجنسی ، بدخواهی ، عناد ، کینه توزی ، نفرت ، قصد سوء.

حقی

حقی: واقعیت دادن ، واقعی کردن ، عملی کردن.

حقی فیه

حقی فیه: جستار کردن ، رسیدگی کردن(به) ، واریسی کردن ، بازجویی کردن(در) ، تحقیق کردن ، استفسار کردن ، اطلاعات مقدماتی بدست آوردن.

حقل

حقل: میدان , رشته , پایکار.

حقن

حقن: تزریق , اماله , تنقیه , داروی تزریق کردنی.

حقنه

حقنه: سرنگ , ابدزدک , تزریق کردن.

حقنه شرحیه

حقنه شرحیه: تنقیه , اماله.

حقود

حقود: منفور , بدخواه , بدنهاد , نحس , کینه توز , معاند.

حقیبه

حقیبه: کیسه , کیف , جوال , ساک , خورجین , چنته , باد کردن , متورم شدن , ربودن , کیف اسناد , کیف , کوله پشتی ,
توشه دان , کوله بار , پشت واره , چنته , چنته , کیف بند دار , کیف مدرسه , خورجین , چمدان ,

جامه دان , چمدان , کیف , کیسه چرمی , خورجین .

حقیبه السفر

حقیبه السفر: بار و بنه ء مسافر , چمدان , بار سفر .

حقیر

حقیر: قابل تحقیر , خوار , پست , پست , خوار , زبون , نکوهش پذیر , مطرود .

حقیقه

حقیقه: واقعیت , فعالیت , امر مسلم , امر مسلم , یقین , اطمینان , ماخذ , اطلاع , واقعیت , حقیقت , وجود مسلم , حقیقت , واقعیت , هستی , اصلیت , اصالت وجود , راستی , صدق , حقیقت , درستی , صداقت .

حقیقی

حقیقی: راستین , حقیقی , واقعی , موجود , غیر مصنوعی , طبیعی , اصل , بی خدشه , صمیمی .

حک

حک: خراش , سایش , ساییدگی .

حکایه

حکایه: تمثیل , حکایت , کنایه , نشانه , علامت , حکایت , قصه ء کوتاه , امثال , ضرب المثل , افسانه , داستان , قصه , حکایت , شرح , چغلی , خبرکشی , جمع , حساب , لقمه چرب و نرم , چیز عالی , خرده ریز .

حکه

حکه: خارش , جرب , خارش کردن , خاریدن .

حکم

حکم: قضاوت , داوری , احقاق حق , حکم ورشکستگی , داور , میانجی , فیصل دهنده , داوری , دادرسی , فتوی , رای , داور مسابقات , داور , داوری کردن , داور مسابقات شدن , سر حکم (هاکام) , سرداور , داور مسابقات , حکمیت , داوری , داوری کردن .

حکم الحزب الواحد

حکم الحزب الواحد: رژیم حکومت متمرکز در یک قدرت مرکزی.

حکم القله

حکم القله: حکومت محدودی از اغنیا و ثروتمندان.

حکم بالبراءه

حکم بالبراءه: تبرئه واریز , براءت ذمه , رو سفیدی.

حکم ذاتی

حکم ذاتی: خودگرانی.

حکم مطلق

حکم مطلق: مطلق گرایی , حکومت مطلقه

, اعتقاد به قادر علی الاطلاق (خدا), طریقه مطلقه, سیستم سلطنت استبدادی.

حکم ملکی

حکم ملکی: شهریاری, سلطنت مطلقه, رژیم سلطنتی.

حکمه

حکمه: سخن کوتاه, کلام موجز, پند, کلمات قصار, پند و موعظه, لطیفه, هجا, سخن نیشدار, قطعه هجایی, فرزانی, خرد, حکمت, عقل, دانایی, دانش, معرفت.

حکومه

حکومه: دولت, حکومت, فرمانداری, طرز حکومت هیلت دولت, عقل اختیار, صلا حدید.

حکومه الخبراء

حکومه الخبراء: شگرد سالاری, حکومت اربابان فن, حکومت کارشناسان فنی.

حکومه مطلقه

حکومه مطلقه: حکومت مطلق, حکومت مستقل.

حکیم

حکیم: عاقل, دانا, بصیر, بافراست, حکیم.

حل

حل: انحلال, برهم خوردگی, چاره سازی, شولش, حل, محلول, راه حل, تادیه, تسویه.

حل ازرار

حل ازرار: گشودن دکمه, گشوده.

حلاق

حلاق: سلمانی کردن, سلمانی شدن, سلمانی.

حلاقه

حلاقه: تراشیدن , رنده کردن , ریش تراشی , تراش.

حلاقه الشعر

حلاقه الشعر: موچینی , سلمانی.

حلبت مصارعه الثیران

حلبت مصارعه الثیران: صحنه یامیدان گاوبازی.

حلزون

حلزون: حلزون , لیسک , نرم تن صدف دار , بشکل مارپیچ جلو رفتن , وقت تلف کردن , انسان یا حیوان تنبل و کندرو

حلقه

حلقه: حلقه , حلقه طناب , گره , پیچ , چرخ , خمیدگی , حلقه دار کردن , گره زدن , پیچ خوردن , حلقه , زنگ زدن , احاطه کردن.

حلل

حلل: تجزیه کردن , تحلیل کردن , موشکافی کردن , جداکردن , جزئیات را مطالعه کردن , پاره پاره کردن , تشریح کردن , با تجزیه آزمایش کردن , فرگشایی کردن.

حلم

حلم: خواب , خواب دیدن , رویا دیدن.

حلمه

حلمه: نوک

پستان , نوک غده , پستانک مخصوص شیربچه , از نوک پستان خوردن , نوک پستان , ممه , شیهه نوک پستان , پستانک .

حلو مر

حلو مر: تلخ و شیرین , شیرین و تلخ , نوعی تاجریزی , نوعی سیب تلخ .

حلوانی

حلوانی: قناد , شیرینی فروش .

حلولی

حلولی: شیرینی , اب نبات فرنگی , اب نبات , نبات , شیرین کردن , نباتی کردن , صنعت شیرینی سازی , قنادی , دندان مز , دسر , سفر تفریحی , سفر , خوش گذرانی کردن , سور زدن , سفر تفریحی کردن , نان شیرینی مرکب از شکر و زرده تخم مرغ و بادام , نان بادامی , ماکارونی , ادم لوده و مسخره , ادم جلف و خود ساز , شیرینی بادام دار , نان بادامی , دسر محتوی ارد برنج و تخم مرغ شیهه فرنی , شیرین , خوش , مطبوع , نوشین , تافی , اب نبات شامل شکر زرد و شیر .

حلیب

حلیب: شیر , شیره گیاهی , دوشیدن , شیره کشیدن از .

حلیبی

حلیبی: پر از شیر , شیری , شیری رنگ , شیردار .

حلیه

حلیه: پیرایه , زیور , زینت , اراستن , ارایش , تزیین کردن .

حلیف

حلیف: پیوستن , متحد کردن , هم پیمان , دوست , معین .

حم

حم: در حال توقف پر زدن , پلکیدن , شناور و اویزان بودن , در تردید بودن , منتظر شدن , شان , خودشان , مال ایشان , مال آنها , ایشان را , بایشان , بانها , آنها , ایشان , آنان .

حمار: خر, الاغ, ادم نادان و كند ذهن, كون, الاغ, خر, ادم نادان و كودن, الاغ نر, خر نر

، ادم کله خر.

حمار وحشی

حمار وحشی: گورخر ، گوراسب ، مخطط یا راه راه.

حماس

حماس: هواخواهی با حرارت ، شور و ذوق ، غیرت ، جدیت ، الهام ، وجد و سرور ، اشتیاق ، شور ، تهییج ، فراوانی ، بسیاری ، وفور ، فرط فیض ، کثرت ، جانفشانی ، شوق ، ذوق ، حرارت ، غیرت ، حمیت ، گرمی ، تعصب ، خیر خواهی ، غیور ، متعصب.

حماسه

حماسه: گرمی ، حرارت ، تب و تاب ، شوق ، غیرت ، قدرت ، نیرومندی ، زور ، نیرو ، انرژی ، توان ، تعصب ، هواخواهی ، غیرت ، شوق و اشتیاق.

حماقه

حماقه: نابخردی ، ابلهی ، حماقت ، نادانی ، بیخردی ، قباح ، بی عرضگی ، نادانی.

حمال

حمال: حمالی کردن ، حمل کردن ، ابجو ، دربان ، حاجب ، باربر ، حمال ، ناقل امراض ، حامل.

حماله الصدر

حماله الصدر: پستان بند.

حمام

حمام: شستشو ، استحمام ، شستشو کردن ، ابتنی کردن ، حمام گرفتن ، گرمابه ، حمام فرنگی ، وان ، حمام ، گرمابه ، وان حمام ، جای شستشوی بدن در حمام.

حمام البخار

حمام البخار: حمام بخار فنلا ندی.

حمام معدنی

حمام معدنی: چشمه معدنی , اب معدنی.

حمامه

حمامه: فاخته , قمری , کبوتر , محبوبه , دختر جوان , ترسو , ساده و گول خور.

حمایه

حمایه: نگهداری , حفاظت , حفظ منابع طبیعی , حراست , حمایت , حفظ , نیکداشت , تامین نامه.

حمس

حمس: احساسات رابرانگیختن , غیرت کسی رابخوش آوردن , جسور و متهور ساختن.

حمصه

حمصه: نخود , خلر.

حمض

حمض: اسید کردن , ترش کردن , حامض کردن.

حمضیات

حمضیات: مرکبات , خانواده مرکبات.

حمل

حمل: ابستنی , بارداری , حاملگی , وابسته بدوران رشد تخم یا نطفه ,

بره , گوشت بره , ادم ساده , بار , کوله بار , فشار , مسلولیت , بارالکتریکی , عمل پر کردن تفنگ با گلوله , عملکرد ماشین یا دستگاه , بار کردن , پر کردن , گرانبار کردن , سنگین کردن , فیلم (دردوربین) گذاشتن , بار گیری شدن , بار زدن , تفنگ یا سلاحی را پر کردن , ابستنی , بارداری .

حمل زائد

حمل زائد: زیادی بار کردن , بار اضافی .

حمله

حملة: زمین مسطح , جلگه , یک رشته عملیات جنگی , لشکرکشی , مبارزه انتخاباتی , مسافرت در داخل کشور .

حملة التطهير

حملة التطهير: پاکسازی کردن .

حملة صلیبیه

حملة صلیبیه: جنگ صلیبی , جنگ مذهبی , نهضت , جهاد کردن .

حمم

حمم: گدازه , توده گداخته آتشفشانی , مواد مذاب آتشفشانی .

حمم بر کانیه ذائبه

حمم بر کانیه ذائبه: خمیر مواد معدنی یا الی , درده .

حموضه

حموضه: ترشی , دبشی , درشتی , تندی , حموضت , اسیدیته , ترشی .

حموضه معویه

حموضه معویه: دردیاسوزش قلب , سوزش معده , حسدیاخصومت ورزیدن .

حمی

حمی: تب , هیجان , تب دار کردن .

حمیه

حمیه: پرهیز و رژیم گرفتن و شورا.

حمید

حمید: مهربان و ملایم و لطیف و خوش خیم و بی خطر.

حنث

حنث: نقض عهد و سوگند شکنی و گواهی دروغ.

حنجره

حنجره: خشک نای و حنجره و حلقوم و خرخره و گلو و نای و دهانه و صدا و دهان و از گلو ادا کردن.

حنط

حنط: مومیایی کردن و با عطر و روغن تدهین کردن و مومیایی کردن.

حنطه

حنطه: گندم.

حنفیه

حنفیه: شیر اب و شیر بشکه و لوله ابکش (اب انبار) و شیر اتش نشانی و شیر اب و ضربت اهسته و ضربات اهسته و پیوسته زدن و شیر اب زدن به و از شیر اب جاری کردن و بهره برداری

کردن از , سوراخ چیزها بند آوردن.

حنون

حنون: مهربان , خونگرم , دلتنگ , غریب.

حنین

حنین: دلتنگی برای میهن , احساس غربت.

حنین للوطن

حنین للوطن: دلتنگ , بیمار وطن , در فراق میهن.

حوار

حوار: گفتگو , محاوره.

حواری

حواری: فرستاده , رسول , پیغمبر , امیر , حواری , عالیتترین مرجع روحانی.

حواله مالیه

حواله مالیه: فرستادن پول , پول , پرداخت , تادیه.

حوذی

حوذی: درشکه چی , کالسکه چی.

حوریه

حوریه: حوری , زن بسیار زیبا.

حوریه البحر

حوریه البحر: زن ماهی , حوری دریایی , افسونگر.

حوسب

حوسب: کامپیوتری کردن.

حوسبه

حوسبه: کامپیوتری کردن , کامپیوتری شدن.

حوض

حوض: لگن , تشتک , حوزه رودخانه , ابگیر , دستشویی , لگن خاصره , حفره لگن خاصره , لگنچه کلیوی , ابگیر , بند سیل گیر , سد , دریچه تخلیه , انبار , بند گذاشتن , از بندیا دریچه جاری شدن , خیس کردن , سنگ شویی کردن , خم , خمره , در خمره نهادن.

حوض السفن

حوض السفن: بارانداز , لنگرگاه , بریدن , کوتاه کردن , جاخالی کردن , موقوف کردن , جای محکوم یا زندانی در محکمه.

حوض السمک

حوض السمک: نمایشگاه جانوران و گیاهان ابزی , شیشه بزرگی که در ان ماهی و جانوران دریایی رانمایش میدهند , ابزیگاه , ابزیدان.

حول

حول: درباره , گرداگرد , پیرامون , دور تا دور , در اطراف , نزدیک , قریب , در حدود , در باب , راجع به , در شرف , در صدد , با , نزد , در , بهر سو , تقریبا , بالا تر , فرمان عقب گرد , گرداگرد , دور , پیرامون , دراطراف , درحوالی , در هر سو , در نزدیکی , منحرف کردن , متوجه کردن

, معطوف داشتن.

حول الی ارقام

حول الی ارقام: رقمی کردن.

حویصله

حویصله: شش خانه , حبابچه , حفره ء کوچک , حفره ء دندانی.

حویصلی

حویصلی: سوراخ سوراخ , حفره دار , حبابک دار.

حی

حی: زنده , در قید حیات , روشن , سرزنده , سرشار , حساس , سلام , درود , برخوردار , تلافی , درود گفتن , تبریک گفتن ,
(lament , weep) گریه , داد , فریاد , تاسف , تاثر , او , ان دختر یا زن , جانور ماده.

حی فقیر

حی فقیر: محله کثیف , خیابان پر جمعیت , محلات پر جمعیت و پست شهر

حیاه

حیاه: جان , زندگی , حیات , عمر , رمق , مدت , دوام , دوران زندگی , موجود , موجودات , حبس ابد.

حیاکه

حیاکه: بافتن , درست کردن , ساختن , بافت , بافندگی.

حیث

حیث: کجا , هر کجا , در کجا , کجا , در کدام محل , در چه موقعیتی , در کدام قسمت , از کجا , از چه منبعی , اینجا ,
درجایی که.

حیثما

حیثما: هر جا که , هر کجا که , جایی که , انجا که.

حیر

حیر: گیج کردن , سردرگم کردن , گم کردن , گیج کردن , رمزی کردن , پریشانی , اشفتگی , بی تصمیمی , بی تصمیم , بی تصمیم بودن , پریشان کردن.

حیره

حیره: گیج یا گمراه کردن , مغشوش کردن , دستپاچه کردن , بی نتیجه کردن , پریشانی , اهانت , گیجی , دست پاچگی , گیجی , سردرگمی , بهت , حیرت , درهم ریختگی , اغتشاش , بی ترتیبی , گیج سازی , مشکل و پیچیده سازی.

حیض

حیض: دشتان , حیض , قاعدگی زنان , طمث.

حیضی

حیضی: وابسته

به قاعده گی.

حیطه

حیطه: احتیاط.

حیله

حیله: استادی، مهارت، هنر، اختراع، نیرنگ، تزویر، تصنع، ویولن، کمانچه، ویولن زدن، زرزر کردن، کار بیهوده کردن، اسبابی که در قمار بازی وسیله تقلب و بردن پول از دیگران شود، حیله، تدبیر، حیله، نیرنگ، مکر، خدعه.

حینما

حینما: هر وقت که، هر زمان که، هر گاه، هنگامیکه.

حیوان

حیوان: جانور، حیوان، حیوانی، جانوری، مربوط به روح و جان یا اراده، حس و حرکت.

حیوان الابسوم

حیوان الابسوم: صاریغ.

حیوان الیف

حیوان الیف: حیوان اهلی منزل، دست آموز، عزیز، سوگلی، معشوقه، نوازش کردن، بناز پروردن.

حیوان غلیظ جلد

حیوان غلیظ جلد: جانور پوست کلفت (مثل کرگدن).

حیوان متعدد ارجل

حیوان متعدد ارجل: صد پا (هزار پا).

حیوانات

حیوانات: کلیه جانوران یک سرزمین یا یک زمان، حیوانات یک اقلیم، جانور نامه، جانداران، زیا.

حيوى

حيوى: زيستى , حياتى , واجب.

حيويه

حيويه: ترك گفتن , واگذار كردن , تسليم شدن , رها كردن , تبعيد كردن , واگذارى , رها سازى , بى خيالى.

خ

خائف

خائف: هراسان , ترسان , ترسنده , ترسيده , از روى بيمبلى , متاسف , ترسان , بيمناك , هراسناك.

خائن

خائن: خائن , خيانتكار.

خادم

خادم: پادو مهمانخانه , پيشخدمت , پادو , نوكر , فراش , چاكرى كردن , نوكرى كردن , پست , نوكر مابانه , چاكر , نوكر , ادم پست , نوكر , خدمتكار , خادم , پيشخدمت , بنده , خدمتگذار , خدمتكار , كمك كننده , نوكر , بازيكنى كه توپ را ميزند , نوكر , پيشخدمت مخصوص , ملازم , پيشخدمتى كردن.

خادمه

خادمه: كلفت ,

خدمتگذار.

خارج

خارج: بیرونی، خارجی، ظاهری، واقع در سطح خارجی.

خارج القسمه

خارج القسمه: بهر، خارج قسمت.

خارجی

خارجی: خارج، بیرون، ظاهر، سطح، ظواهر، بیرونی، خارجی، واقع در خارج قلمرو داخلی، خارج مملکتی، بیرونی، بطرف خارج، بیرونی، ظاهری.

خارصین

خارصین: روی، فلز روی، روح، قطب پیل ولتا.

خاسر

خاسر: بازنده، ورق بازنده، اسب بازنده، ضرر کننده.

خاص

خاص: سند رسمی که بدست شخص ثالثی سپرده شده و پس از انجام شرطی قابل اجرا یا قابل ابطال باشد، موافقت نامه بین دو نفر که بامانت نزد شخص ثالثی سپرده شود و تا حصول شرایط بخصوص بدون اعتبار باشد، اختصاصی، خصوصی، محرمانه، مستور، سرباز، اعضاء تناسلی، مربوطه، بترتیب مخصوص خود، نسبی، ویژه، خاص، استثنایی.

خاصره

خاصره: کمر، صلب، گرده.

خاصیه

خاصیه: نشان، خواص، شهرت، افتخار، نسبت دادن، حمل کردن، منشی، خیمی، نهادی، نهادین، منش نما، نشان ویژه، صفت ممیزه، مشخصات.

خاضع للرسوم

خاضع للرسوم: گمرک بردار.

خاطف

خاطف: انی, زود گذر.

خاطی

خاطی: نادرست, پراز غلط, غلط, اشتباه, مغلوظ, غلط, نادرست, نادرست, غلط, ناراست, غیر دقیق, غلط دار, تصحیح نشده, معیوب, ناقص, ناجور, غلط, ناسالم, ناخوش, نادرست, ناصحیح, خطا, اشتباه, تقصیر و جرم غلط, ناصحیح, غیر منصفانه رفتار کردن, بی احترامی کردن به, سهو.

خاطی تاریخیا

خاطی تاریخیا: نابہنگام, بیمورد(از نظر تاریخ وقوع).

خافت

خافت: تار, تاریک, تیرہ کردن

و : کم نور , تاریک , تار , مبهم , مه دار , مبهم , نامعلوم , گیج .

خالد

خالد: ابدی , فنا ناپذیر , جاویدان , جاوید , فاسد نشدنی .

خالی من الرصاص

خالی من الرصاص: بی سرب , بدون سرب (درین حروف چاپ) .

خام

خام: خام , ناپخته , زمخت , سنگ معدن , سنگ دارای فلز .

خامد

خامد: نا کار , فاقد نیروی جنبش , بیروح , بیجان , ساکن , راكد .

خامس عشر

خامس عشر: پانزدهمین .

خائق

خائق: شرحی , خیلی گرم و مرطوب , سخت , داغ , خفه .

خب امل

خب امل: مایوس کردن , ناکام کردن , محروم کردن , نا امید کردن .

خباز

خباز: نانوا , خباز .

خبیب

خبیب: یورغه رفتن (اسب) , راهوار بودن , یورغه , چهارنعل , گامی شیه چهارنعل , گردش , سوار اسب (چهارنعل رونده) شدن , سلا نه سلا نه راه رفتن .

خبث

خبث: رذالت.

خبز

خبز: نان , قوت , نان زدن به.

خطه

خطه: ضربت , با چیز پهن و سنگین (مثل چماق) زدن , صدای تلپ , با صدای تلپ تلپ زدن یاراه رفتن.

خبل

خبل: دیوانه کردن , عصبانی کردن , دیوانه شدن.

خیث

خیث: بد اندیش , از روی بدخواهی , از روی عناد , بدطینت , خطرناک , زیان اور , صدمه رسان , کینه جو , بدخواه , متمرّد , سرکش , بدخیم , زیان اور , مضر , کشنده , نابود کننده , مهلک , دغل وار , رندانہ.

خبیر

خبیر: ویژه گر , ویژه کار , متخصص , کارشناس , ماهر , خبرہ.

خبیر الاطعمه

خبیر الاطعمه: خوراک شناس , خبرہ خوراک , شراب شناس.

خبیر قانونی

خبیر قانونی: قانون دان , حقوقدان.

خبیر مالی

خبیر مالی: متخصص مالی , سرمایہ دار , سرمایہ گذار.

ختان

ختان: ختنه.

ختم

ختم: مهر و خاتم و

کپسول , پهن , کاشه , رک گو , بی پرده حرف زن , رک , بی پرده , صریح , نیرومند , مجانی , چپانیدن , پرکردن , اجازه عبور دادن , مجاناً فرستادن , معاف کردن , مهر زدن , باطل کردن , مصون ساختن , تحت تاثیر قرار دادن , باقی گذاردن , نشان گذاردن , تاثیر کردن بر , مهر زدن , :مهر , نشان , اثر , نقش , طبع , نشان , خوگ ابی , گوساله ماهی , مهر , نشان , تضمین , مهر کردن , صحه گذاشتن , مهر و موم کردن , بستن , درزگیری کردن , پوزه , خرطوم فیل , پوزه دراز جانور , سرلوله اب , لوله کتری وغیره , پوزه زدن به .

خجل

خجل: سرخ شدن , شرمنده شدن , سرخی صورت در اثر خجالت , حجب , کمرویی , ترسوئی , بزدلی , جبن .

خجلان

خجلان: شرمسار , خجل , سرافکنده , شرمنده .

خجول

خجول: خجالتی , کمرو , رموک , ترسو , مواظب , آزمایش , پرتاب , رم کردن , پرت کردن , ازجا پریدن , ترسو , کمرو , محجوب .

خد

خد: گونه , لب .

خداع

خداع: زیرک , مکار , حيله باز , ماهر , زیرکی , حيله گری , فریب , حيله , خدعه .

خدر

خدر: بی حس کردن , بی قدرت کردن , کشتن (قدرت فکر و ارزو و احساس) , کرخ کردن .

خدران

خدران: کرخ , بیحس , کرخت , بیحس یا کرخت کردن , خوابیده , سست , بیحال , بی حس .

خدش

خدش: چراندن , تغذیه کردن از , چریدن , خراش , خراشیدن , گله چراندن , خراشیدن

، خاراندن ، خط زدن ، قلم زدن ، خراش ، تراش .

خدعه

خدعه: توپ زدن ، حریف را از میدان در کردن ، توپ ، قمیز ، چاخان ، سراشیب ، پرتگاه ، شوخی فریب امیز ، گول زدن ، دست انداختن ، فریب ، حيله ، گول ، شوخی فریب امیز ، فریب دادن ، بامبول زدن ، حيله ، نیرنگ ، خدعه ، شعبده بازی ، حقه ، لم ، رمز ، فوت و فن ، حيله زدن ، حقه بازی کردن ، شوخی کردن .

خذلان

خذلان: رهایی از شیفتگی ، وارستگی از اغفال ، بیداری از خواب و خیال ، رفع اوهام .

خرائطی

خرائطی: وابسته به نقشه کشی .

خراب

خراب: خرابی ، غارت ، ویران کردن ، نابودی ، خرابی ، خرابه ، ویرانه ، تباهی ، خراب کردن ، فنا کردن ، فاسد کردن ، ویرانی ، خرابی ، تباهی .

خراج

خراج: ورم چرکی ، ماده ، دمل ، ابرسه ، دنبل .

خرافه

خرافه: افسانه ، داستان ، دروغ ، حکایت اخلاقی ، حکایت گفتن ، موهوم پرستی ، خرافات ، موهوم ، موهومات .

خردل

خردل: خردل ، درخت خردل .

خرزه

خرزه: مهره ، دانه تسبیح ، خر مهره ، منجوق زدن ، بریسمان کشیدن ، مهره ساختن .

خرسانه

خرسانه: سفت کردن , باشفته اندودن یا ساختن , بهم پیوستن , ساروج کردن , واقعی , بهم چسبیده , سفت , بتون , ساروج شنی , اسم ذات.

خرشوفه

خرشوفه: انگنار , کنگر فرنگی.

خرطوشه

خرطوشه: کارتریج.

خرطوم

خرطوم: جوراب , لوله لا-ستیکی مخصوص اب پاشی وایباری , لوله اب اتش نشانی , شلنگ , سر لوله اب , بینی , پوزه , دهانک.

خرق

خرق: نقض عهد , رخنه , نقض کردن , نقض عهد کردن

, ایجاد شکاف کردن , رخنه کردن در.

خرقه

خرقه: کهنه , لته , ژنده , لباس مندرس , کهنه شدن , بی مصرف شدن

خرنوب

خرنوب: اقاویا , اکاسیا , اکاکیا , درخت صمغ عربی.

خروج

خروج: خروج , خروجی , دررو , خارج شدن , دررو , مخرج , خارج شدن , ترک , متارکه , رها سازی , خلاصی , ول کردن , دست کشیدن از , تسلیم شدن.

خروف

خروف: گوشت گوسفند , گوسفند , گوسفند , چرم گوسفند , ادم ساده و مطیع.

خریطه

خریطه: نقشه , نقشه کشیدن , ترسیم کردن.

خریف

خریف: پاییز , خزان , برگ ریزان , زمان رسیدن و نزول چیزی , دوران کمال , آخرین قسمت , سومین دوره زندگی , زردی.

خریفی

خریفی: پاییزی.

خزان

خزان: مخزن , اب انبار , ذخیره , مخزن اب.

خزانه

خزانه: رختدان , رختان , گنجه کشودار , چارپایه زیر مستراح دستی , کمد , میز یاقفسه اشپزخانه , میز ارایش , کمد , میز کشودار واینه دار , قفل کننده , قفسه قفل دار , قفسه قفل دار مخصوص دانش آموزان و دانشجویان (که کتب خود را در انجا

گذارد), خزانه داری , گنجینه , گنج , خزانه , جا رختی , قفسه , اشکاف , موجودی لباس.

خزره

خزره: جنبه , قیافه , رنگ قیافه , منظر , نگاه کج , نگاه چپ , نگاه دزدکی , از گوشه چشم نگاه کردن , نگاه کج کردن , خالی , تهی , مجوف.

خزف

خزف: وابسته به سفال سازی , سفالینی , ظرف سفالین , چینی , ظروف چینی , پورسلین.

خزفیات

خزفیات: کشورچین , چینی , ظروف چینی.

خزن

خزن: ذخیره سازی , انبار کالا , مخزن.

خزی

خزی: رسوایی , خفت

، تنگ ، فضاحت ، سیه رویی ، خفت آوردن بر ، بی ابرویی ، شرم ، خجلت ، شرمساری ، ازرم ، ننگ ، عار ، شرمنده کردن ، خجالت دادن ، ننگین کردن.

خزینه عامه

خزینه عامه: خزانه ، خزانه داری ، مالیه ، خزانه دار پادشاهی ، خزانه داری.

خس

خس: کاهو.

خساره

خساره: باخت ، زیان ، ضرر ، خسارت ، گمراهی ، فقدان ، اتلاف (درجمع) تلفات ، ضایعات ، خسارات.

خشب

خشب: چوب ، تیر ، الوار ، کنده ، درخت الواری ، صدای خشک ، ناهنجار ، طنین دار شبیه صدای زنگ ، با الوار و تیر پوشاندن ، چوب ، هیزم ، بیشه ، جنگل ، چوبی ، درختکاری کردن ، الوار انباشتن.

خشبی

خشبی: چوبی ، از چوب ساخته شده ، خشن ، شق ، راست ، سیخ.

خشخاش

خشخاش: خشخاش ، کوکنار.

خشن

خشن: زبر ، خشن ، زمخت ، بی ادب ، خشن ، دارای ساختمان خشن و زمخت ، درشت ، ناهنجار ، بدخلق ، ترشرو ، گرفته ، زبر ، خشن ، ناصاف ، ناهموار ، ژنده ، کهنه.

خشیت ان

خشیت ان: مبادا ، شاید.

خصائص

خصائص: مشخصات.

خصب

خصب: بارور، برومند، پرثمر، حاصلخیز، پراثر، حاصلخیز، پرثمر، بارور، برومند، پربرکت، بارور کردن، حاصلخیز کردن، لقاح کردن، کود دادن.

خصر

خصر: دور کمر، میان، کمر لباس، کمر بند، میان تنه.

خصص

خصص: تخصیص دادن، واگذار کردن، ارجاع کردن، تعیین کردن، مقرر داشتن، گماشتن، قلمداد کردن، اختصاص دادن، بخش کردن، ذکر کردن، از دیگران جدا کردن، مجزا کردن،

تک سازی , تمیز دادن , تشخیص دادن , حالت ویژه دادن , منفرد ذکر کردن , بصورت فردی در آوردن .

خصله

خصله: روان , سلیس , چرب زبان , زبان دار , لیز , لا قید , کلا ف , حلقه , قرقره , ماسوره , کلا فه , نفوذ , تاثیر , قلاب , عادت , زشت , شکار , طعمه شکار , کلا ف کردن , دسته , طره , منگوله , ریشه پارچه , ته ریش , ریش بزی , کلا له , طره دار یا پرزدار کردن .

خصم

خصم: دشمن , مخالف , رقیب , مدعی , متخاصم , ضد , حریف , مبارز , هم آورد , هم آورد , مخالف , ضد , رقیب , دشمن , دشمن , عدو , مخالف , ضد , منافی , مضر , حریف , کاستن , کم کردن , کند کردن , بی ذوق کردن , تخفیف , کاهش

خصوبه

خصوبه: حاصلخیزی , باروری .

خصوصا

خصوصا: ویژه , مخصوص , خاص , استثنایی , مخصوصا .

خصومه

خصومه: مخالفت , خصومت , هم اوری , اصل مخالف .

خصیه

خصیه: خایه , بیضه , خصیه , تخم .

خض

خض: به اب زدن , بسختی رفتن , در اب راه رفتن .

خضار

خضار: گیاه , علف , سبزه , نبات , رستنی , سبزی .

خضراوات

خضراوات: سبزی ، سبزه ، گیاهان سبز ، گلخانه.

خضره

خضره: برگ درختان ، شاخ و برگ.

خط

خط: حوض غسل تعمید ، ظرف مخصوص نگه داری اب مقدس ، چشمه ، ذوب ، خط ، سطر ، ردیف ، رشته.

خط الاستواء

خط الاستواء: خط استوا ، دایره استوا ، ناحیه استوایی.

خط الطول

خط الطول: درازا ، طول جغرافیایی ، نیم روز ، ظهر ،

خط نصف النهار , دایره طول , اوج , درجه کمال .

خط العرض

خط العرض: عرض جغرافیایی , ازادی عمل , وسعت , عمل , بی قیدی .

خط الید

خط الید: خوش نویسی , خطاطی , دستخط , خط .

خط جوی

خط جوی: راه هوایی , مسیر جریان هوا .

خطا

خطا: لغزش , اشتباه , غلط , سهو , خطا , عقیده نادرست , تقصیر , عیب , نقص , تقصیر , ناپاک , پلید , شنیع , ملعون , غلط , نادرست , خلاف , طوفانی , حيله , جرزنی , بازی بیقاعدہ , ناپاک کردن , لکه دار کردن , گوریده کردن , چرک شدن , بهم خوردن , گیر کردن , نارو زدن (در بازی) , ناشایستگی , بی مناسبتی , نادرستی , عدم صحت , اشتباه , غلط , چیز ناصحیح و غلط , عدم دقت , نسیان , لغزش , خطا , برگشت , انحراف موقت , انصراف , مرور , گذشت زمان , زوال , سپری شدن , انقضاء , استفاده از مرور زمان , ترک اولی , الحاد , خرف شدن , سهو و نسیان کردن , از مدافتن , مشمول مرور زمان شدن , اشتباه .

خطا فاحش

خطا فاحش: اشتباه بزرگ , سهو , اشتباه لپی , اشتباه کردن , کورانه رفتن , دست پاچه شدن و بهم مخلوط کردن .

خطا فی التقدير

خطا فی التقدير: محاسبه اشتباه , پیش بینی غلط .

خطا مطبعی

خطا مطبعی: غلط چاپی کردن , غلط چاپی .

خطاب رسمی

خطاب رسمی: خطابه , موعظه .

خطابه

خطابه: شیوه سخنرانی، فن خطابه، سخن پردازی، حکم، نوشته، ورقه، سند.

خطاط

خطاط: خوش نویس، خطاط.

خطاف

خطاف: قلاب ماهیگیری،

قلا-ب , خنده بلند , قهقهه , قلا-ب یانیزه خاردار ماهی گیری , نیزه , چنگک , سیخک , شوخی فریبنده , حيله , آزمایش سخت , انتقاد , نفرین , تفریحگاه ارزان , پیرمردپرحرف , گفتارییهوده , فریاد , باصدای بلندخندیدن , قلا بدار کردن , گول زدن , قماربازی کردن , قلا ب , چنگک , دام , تله , ضربه , بشکل قلا ب درآوردن , کج کردن , گرفتار کردن , بدام انداختن , ربودن , گیر آوردن .

خطبه

خطبه: رجز خوانی , باصدای بلند نطق کردن , نصیحت , موعظه , وعظ , خطبه , خطاب , اندرز , گفتار , وابسته بموعظه , موعظه کردن .

خطه

خطه: برنامه , طرح , نقشه , تدبیر , اندیشه , خیال , نقشه کشیدن , برنامه , طرح , نقشه , ترتیب , رویه , تدبیر , تمهید , نقشه طرح کردن , توطئه چیدن .

خطر

خطر: خطر , قمار , مخاطره , خطر , اتفاق , در معرض مخاطره قرار دادن , بخطر انداختن , مخاطره , خطر , مسئله بخرنج , گرفتاری حقوقی , تهدید , چیزی که تهدید کننده است , مخاطره , تهدید کردن , ارباب کردن , چشم زهره رفتن , خطر , مخاطره , بیم زیان , مسلولیت , درخطر انداختن , در خطر بودن , خطر , مخاطره , ریسک , احتمال زیان و ضرر , گشاد بازی , بخطر انداختن .

خطف

خطف: بچه دزدی کردن , ادم سرقت کردن , ادم دزدی کردن , شان , دوش , کتف , هرچیزی شبیه شان , جناح , باشانه زور دادن , هل دادن ,

ربایش , ربودگی , قاپ زنی , ربودن , قاپیدن , بردن , گرفتن , مقدار کم , جزئی.

خطوبه

خطوبه: نامزدی.

خطوه

خطوه: جای پا , ردپا , جا پا , پی , گام , قدم , گام برداری , برداشت کردن , رفع کردن , عزل کردن , گام , قدم , صدای پا , پله , رکاب , پلکان , رتبه , درجه , قدم برداشتن , قدم زدن , گام برداری , پا گذاشتن , راه رفتن , لگد کردن.

خطوه واسعه

خطوه واسعه: گام های بلند برداشتن , با قدم پیمودن , گشادگشاد راه رفتن , قدم زدن , قدم , گام , شلنگ زدن.

خطی

خطی: خطی.

خف

خف: کفش پوست وزن , مار زهردار , پنجه , پا , چنگال , دست , پنجه زدن.

خفت

خفت: خرف کردن , بی حس و بی روح کردن , بی جان شدن.

خفض

خفض: کم کردن , کاستن (از) , تنزل دادن , فتح کردن , استحاله کردن , مطیع کردن.

خفض قیمه

خفض قیمه: تنزل قیمت دادن , از ارزش و شخصیت کسی کاستن.

خفف

خفف: سبک کردن , آرام کردن , کم کردن , رقیق کردن , تخفیف دادن , کاستن از , کم کردن , کوچک کردن , نازک کردن , کم تقصیر قلمداد کردن , کم ارزش قلمداد کردن , سبک کردن , سبکیار کردن , راحت کردن , کاستن , مثل برق

درخشیدن , درخشیدن , روشن کردن , تنویر فکر کردن .

خفقان

خفقان: تپش , لرزش .

خفیف

خفیف: ضعیف شدن .

خفیق

خفیق: خرد کردن , داغان کردن , پی در پی زدن , خراب کردن , خمیر (در آشپزی) , خمیدگی , خمیدگی پیدا کردن , باخمیر پوشاندن , خمیر درست کردن .

خل

خل: سرکه .

خلاصه

خلاصه: خلاصه , زبده , مختصر

, کوتاهی , اختصار , طرح کلی , رعوس مطالب , خلاصه , مختصر , موجز , اختصاری , ملخص , انجام شده بدون تاخیر ,
باشتاب.

خلاط

خلاط: ماشین مخصوص مخلوط کردن.

خلاطه

خلاطه: امیزنده , مخلوط کن.

خلاف

خلاف: مخالفت , عدم موافقت , اختلاف , ناسازگاری , اختلاف عقیده , نفاق , اختلاف , شقاق.

خلال

خلال: از میان , از طریق , بواسطه , در ظرف , سرتاسر , از میان , از وسط , از توی , بخاطر , بواسطه , سرتاسر , از آغاز تا انتها
, کاملاً , تمام شده , تمام.

خلد

خلد: کور موش , خال سیاه , خال , خال گوشتی.

خلسه

خلسه: نهان , خفا , خفیه , خفیه کاری , حرکت دزدکی.

خلص

خلص: باز خریدن , از گرو در آوردن , رهایی دادن.

خلص من العقد

خلص من العقد: تغییر دادن عقیده شخص با تلقین.

خلف

خلف: عقب , پشت , بطرف عقب.

خلفی

خلفی: عقب دار , پس قراول , بطرف عقب , عقبی .

خلفیا

خلفیا: به عقب , عقب افتاده , به پشت , از پشت , وارونه , عقب مانده , کودن .

خلفیه

خلفیه: پرده , پشت صحنه , تاتر , زمینه , نهانگاه , سابقه .

خلق

خلق: افرینش , خلقت , ایجاد .

خلنج

خلنج: خلنگ , علف جاروب , ورسک , وابسته به خلنگ .

خلود

خلود: ابدیت , مکرر , بدون سرانجام و سراغاز , بی پایان , ازلیت , جاودانی , بی زمانی , ابدیت .

خلوی

خلوی: بافت سلولی , سلول دار , خانه خانه .

خلی

خلی: جوهر سرکه ای , سرکه مانند , ترش .

خلیه

خلیه: پیل , زندان تکی , سلول یکنفری , حفره , سلول , یاخته , کالج , دانشگاه , استادان دانشکده یا دانشگاه , استعداد

, قوه ذهنی , استعداد فکری , کیچک کوچک شبیه حلقه , درهم آمیختگی , شلوغی , تکان تکان خوردن , سواری کردن ,
گرده , کلیه , قلوبه , مزاج , خلق , نوع , اشوره , مخلوط , ترکیب , آمیزش , اختلاط , آمیزه .

خلیه النحل

خلیه النحل: کندو , کندوی عسل , جمع شدن , دسته شدن (مثل زنبور در کندو) , جای شلوغ و پرفعالیت , کندو , جای کار
و پرقیل وقال , مرکز تجمع , در کندو جمع کردن , اندوختن .

خلیه عصبیه

خلیه عصبیه: رشته مغزی و ستون فقراتی , یاخته عصبی .

خلیج

خلیج: سرخ مایل به قرمز , کهیر , خلیج کوچک , عوعو کردن , زوزه کشیدن (سگ) , دفاع کردن درمقابل , عاجز کردن ,
اسب کهر , خلیج , گرداب , هر چیز بلعنده و فرو برنده , جدایی , فاصله ز دوری , مفارقت .

خلیع

خلیع: شیار , اثر , شن کش , چنگک , چنگال , خط سیر , جای پا , جاده باریک , شکاف , خمیدگی , شیب , هرزه , فاجر ,
بد اخلاق , فاسد , رگه , سفر , با سرعت جلو رفتن , با چنگک جمع کردن , جمع اوری کردن .

خلیفه

خلیفه: خلیفه .

خلیل

خلیل: دوست پسر , رفیق .

خمار

خمار: شال گردن , صدا خفه کن , نمد , انبار لوله آگروس .

خمر

خمر: مشروب الکلی , مشروبات الکلی بحد افراط نوشیدن , مست کردن .

خمس

خمس: پنجم و پنجمین.

خمسه

خمسه: عدد پنج و پنجگانه.

خمسه عشر

خمسه عشر: پانزده.

خمسون

خمسون: پنجاهم و پنجاهمین و یک پنجاهم و پنجاه.

خمن

خمن: اندیشیدن و تفکر کردن و معاملات قماری کردن و احتکار کردن و سفته بازی کردن.

خمود

خمود: سبات و

مرگ کاذب , خواب مرگ , بی علاقه‌گی , بیحالی , سنگینی , رخوت , موت کاذب , تهاون.

خمیره

خمیره: ترش شدن , مخمرشدن , ور آمدن , برانگیزاندن , تهییج کردن , ماده تخمیر , مایه , جوش , خروش , اضطراب , مخمر , خمیرمایه , خمیرترش , تخمیرشدن.

خمیس

خمیس: پنج شنبه.

خن

خن: تسلیم دشمن کردن , خیانت کردن به , فاش کردن.

خنتی

خنتی: دارای خصوصیات جنس نر و ماده , دارای علاقه جنسی به جنس مقابل و به جنس خود.

خندق

خندق: خاکریز , سد , بند , نهر , ابگذر , مانع , خندق , حفره , راه اب , نهراب , گودال کندن , سد , دیواری که برای جلوگیری از اب دریا می سازند (در هلند) , اب بند , بند اب.

خندق مائی

خندق مائی: خندق , خاکریز , خندق کندن.

خنزیر

خنزیر: گراز نر , جنس نر حیوانات پستاندار , گراز وحشی , خوک , گراز , خوک پرواری , بزور گرفتن , خوک , گراز , مثل خوک رفتار کردن , خوک زاییدن , ادم حریص و کثیف , قالب ریخته گری.

خنزیر صغیر

خنزیر صغیر: بچه خوک.

خنزیره

خنزیره: ماده خوگ جوان , شلخته وچاق.

خنفساء

خنفساء: سوسک , اویخته شدن , پوشیده شدن , پیش آمدن , سوسک وار.

خوار

خوار: صدای شبیه نعره کردن (مثل گاو) , صدای گاو کردن , صدای غرش کردن (مثل اسمان غرش و صدای توپ) , غریو کردن.

خوارزمیه

خوارزمیه: الگوریتم.

خوخه

خوخه: هلوی شیرین و ابدار , شلیل.

خوذه

خوذه: خود , کلاه خود , کلاه ایمنی اتش نشانها و کارگران.

خوری

خوری: کشیش بخش , کشیش بخش , رئیس دانشگاه , رهبر , پیشوا.

خوزق

خوزق: چهار میل کردن , بر چوب اویختن , سوراخ

کردن , احاطه کردن , محدود کردن , میله کشیدن.

خوف

خوف: ترس , بیم , هراس , ترسیدن(از) , وحشت , ترس ناگهانی , هراس , وحشت , ترساندن , رم دادن , ترساندن , چشم زهره گرفتن , هراسانده , گریزاندن , ترسیدن , هراس کردن , بیم , خوف , رمیدگی , رم , هیبت , محل هراسناک.

خول

خول: اجازه دادن , اختیار دادن , تصویب کردن.

خيار

خيار: خيار , هربوته يا ميوه خياری شکل , خيار فسخ , خيار , اختيار , ازادی , اظهار ميل.

خياره

خياره: خيار ريز , خيار ترشی (anguria cucumis).

خياط

خياط: خياط زنانه , خياط , دوزندگی کردن.

خياطه

خياطه: زن دوزنده , خياط زنانه.

خيال

خيال: قوه مخيله , وهم , هوس , نقشه خيالی , وسواس , ميل , تمايل , فانتزی , اسب سوار , سوار کار , سواره نظام , پندار , تصور , تخيل , انگاشت , ابتکار , خيال , منظر , ظاهر فرينده , شبح , خيالی , روح

خيالی

خيالی: خيالی , پر اوهام , ساختگی , افسانه ای , جعلی , ساختگی , موهوم , انگاشتی , پنداری , وهمی , خيال , خيالی , تصویری.

خيانه

خیانه: خیانت , افشاء سر , بی وفایی , ناسپاسی , خیانت , نمک بحرامی , خیانت , پیمان شکنی , بی وفایی , غدر.

خیری

خیری: دستگیر , سخی , مهربان , خیریه.

خیزران

خیزران: خیزران , نی هندی , چوب خیزران , عصای خیزران , ساخته شده از نی.

خیزران الهند

خیزران الهند: درخت خون سیاوشان , خیزران , باعصای خیزران تنبیه کردن , چوبدستی.

خیشوم

خیشوم: دستگاه تنفس ماهی , جویبار , نهر کوچک , گوشت ماهی , پیمانہ ای

برای شراب , دختر جوان , ابله , تمیز کردن ماهی , روده (ماهی) رادر آوردن , استطاله زیر گلوی مرغ

خیط

خیط: زه , زهی , نخ , ریسمان , رشته , سیم , ردیف , سلسله , قطار , نخ کردن (باسوزن و غیره) , زه انداختن به , کشیدن , ریش ریش , نخ مانند , ریشه ای , چسبناک , دراز , به نخ کشیدن (مثل دانه های تسبیح) , بصف کردن , زه دار کردن , نخ , رگه , نخ کردن , بند کشیدن.

خیط رقیق

خیط رقیق: بند شیطان , لعاب خورشید , لعاب عنکبوت , پارچه بسیار نازک , تنزیب , نازک , لطیف , سبک.

خیط من الخلف

خیط من الخلف: کوک زیگزاگ , کوک چپ و راست.

خیمه

خیمه: چادر بزرگ , خیمه بزرگ , سایبان , آسمانه , چادر , خیمه , خیمه زدن , توجه , توجه کردن , آموختن , نوعی شراب شیرین اسپانیولی.



داء

داء: ناخوشی , فاسد شدگی , بیماری , مرض.

داء السرقة

داء السرقة: جنون سرقت , میل و اشتیاق به دزدی.

داء الشقیقه

داء الشقیقه: مرض سر درد , حمله سر درد , میگرن.

داء الكزاز

داء الكزاز: کزاز , تشنج.

داء الكلب

داء الكلب: گزیدگی سگ هار , بیماری هاری.

دائخ

دائخ: گیج , بی فکر , دوار , مبتلا به دوار سر , متزلزل.

دائره

دائره: دایره , محیط دایره , محفل , حوزه , قلمرو , دورزدن , مدور ساختن , دور(چیزی را) گرفتن , احاطه کردن , حوزه قضایی یک قاضی , دور , دوره , گردش , جریان , حوزه , مدار , اتحادیه , کنفرانس , دورچیزی گشتن , درمداری سفر کردن , احاطه کردن.

دائره

انتخابیه

دائره انتخابیه: هیلت موسسان , حوزه انتخاباتی.

دائره منجمده جنوبیه

دائره منجمده جنوبیه: مربوط به قطب جنوب , قطب جنوبی , قطب جنوب.

دائری

دائری: دایره ای , حلقه ای , چرخ زدن , دوران داشتن.

دائم

دائم: مسکوک ده سنتی (امریکایی).

دائما

دائما: همواره , همیشه , پیوسته , همه وقت.

داخل

داخل: درونی , داخلی , تویی , روحی , باطنی , درونی , داخلی , دور از مرز , دور از کرانه.

داخل البلاد

داخل البلاد: درون کشور , درون مرزی , داخله.

داخلی

داخلی: شاگرد شبانه روزی.

دار العجزه

دار العجزه: مسافر خانه , منزل , اسایشگاه , بیمارستان.

داعر

داعر: شهوانی , شهوت پرست.

داعیه

داعیه: نما , توان.

دافع

دافع: راندن , بردن , عقب نشانیدن , بیرون کردن (با out) , سواری کردن , کوبیدن (میخ وغیره) , انگیزه , محرک , داعی , سبب , علت , انگیزتن.

دافی

دافی: گرم , با حرارت , غیور , خونگرم , صمیمی , گرم کردن , گرم شدن.

دالمیشان

دالمیشان: اهل دالماسی (J.S) نوعی سنگ بزرگ.

دامی

دامی: برنگ خون , خونی , خون الود , قرمز , خونخوار.

دانمارکی

دانمارکی: دانمارکی.

دانن

دانن: بستانکار , طلبکار , ستون بستانکار , قرض دهنده.

داهن

داهن: چاپلوسانه ستودن , مداحی کردن , مدح گفتن , ریشخند کردن , گول زدن , چاپلوسی , گول.

داهیه

داهیه: زرننگ , زبر دست , زیرک , ماهر , چابک , چالاک , تردست , چیره دست.

دب

دب: خرس , سلف فروشی سهام اوراق قرضه در بورس بقیمتی ارزاتر از قیمت واقعی , لقب روسیه ودولت شوروی , :بردن , حمل کردن , دربرداشتن , داشتن , زاییدن , میوه دادن , تاب آوردن , تحمل کردن , مربوط بودن .

دبابه

دبابه: مخزن , حوض .

دبر

دبر: اضافه کردن بر , افزودن , جمع کردن , همچنین .

دبس

دبس: شیره

قند , شهد , ملاس , شیره .

دبق

دبق: تروچسبناک , سرد و مرطوب , اهسته رو , بی حرارت , چسبناک , چسبنده , دشوار , سخت , چسبناک کردن .

دبلوم

دبلوم: دانشنامه , دیپلم , گواهینامه .

دبلماسی

دبلماسی: سیاستمدار , رجل سیاسی , دیپلمات .

دبلماسیه

دبلماسیه: دیپلماسی , سیاست , سیاستمداری .

دبوس

دبوس: سنجاق سینه , گل سینه , باسنجاق سینه مزین کردن , باسنجاق اراستن , برش , موزنی , پشم چینی , شانه فشنگ , گیره کاغذ , گیره یاپنس , چیدن , بغل گرفتن , محکم گرفتن , سنجاق , پایه سنجاقی .

دبوس الشعر

دبوس الشعر: سنجاق مو , گیره مو , پیچ تند .

دج

دج: باسترک , برفک .

دجاجه

دجاجه: جوجه مرغ , پرنده کوچک , بچه , مرد جوان , نازموده , ترسو , کمرو , مرغ , ماکیان , مرغ خانگی .

دجل

دجل: حقه بازی , شارلا تان بازی , حلیه گری .

دحاس

دحاس: پینه پا.

دخل

دخل: درآمد، عایدی، دخل، ریزش، ظهور، جریان، ورودیه، جدیدالورود، مهاجر، واردشونده، عایدی، منافع، بازده، درآمد، سود سهام.

دخن

دخن: بخار دادن، دود دادن، ضد عفونی کردن.

دخول

دخول: پذیرش، قبول، تصدیق، اعتراف، دخول، درآمد، اجازه، ورود، ورودیه، پذیرانه، بارداد، هدایت ظاهری، ثبت، فقره، قلم، دخول، مدخل، ادخال.

دخیل

دخیل: کسیکه سرزده یا بدون اجازه وارد شود، مزاحم، مخل.

درایزین

درایزین: نرده مخصوص دستگیره (مثل نرده پلکان).

دراج

دراج: قرقاول، مرغ بهستی.

دراجه

دراجه: دوچرخه پایی، دوچرخه سواری کردن، کندوی زنبو عسل، انبوه، جمعیت، مخفف بئثیلع، دوچرخه

دراجه بخاریه

دراجه بخاریه: موتورسیکلت.

دراجه صغیره

دراجه صغیره: روروک مخصوص بچه

ها ، قایق موتوری ته پهن ، روروک سواری کردن.

دراسه

دراسه: ویژه نگاشت ، رساله درباره یک موضوع ، امضاء با یک حرف ، تک پژوهش ، مطالعه ، بررسی ، مطالعه کردن.

درج

درج: نرده ، پلکان ، کشو ، برات کش ، ساقی ، طراح ، نقاش ، زیر شلواری.

درجه

درجه: زینه ، درجه ، رتبه ، پایه ، دیپلم یا درجه تحصیل ، درجه ، نمره ، درجه بندی کردن ، نمره دادن ، پله ، نردبان ، پله کان ، مرتبه ، درجه.

درجه الحرارة

درجه الحرارة: دما ، درجه حرارت.

درجه فھر نهائیتیه

درجه فھر نهائیتیه: درجه حرارت فارنهایت.

درجه مئویه

درجه مئویه: سانتیگراد ، صدمبخشی.

دردار

دردار: نارون قرمز.

دردشه

دردشه: گپ زدن ، دوستانه حرف زدن ، سخن دوستانه ، درددل ، گپ.

درز

درز: درز ، بخیه.

درس

درس: درس , درس دادن به , تدریس کردن.

درع

درع: زره , جوشن , سلاح , زره پوش کردن , زرهی کردن.

درهم

درهم: درم (مقیاس وزن رجوع شود به دراهما) , نوشانیدن , جرعه جرعه نوشیدن.

دزینه

دزینه: دوجین , دوازده عدد.

دس

دس: جا زدن , چیزی را بجای دیگری جا زدن , جیب بری کردن , بقالب زدن (چیز قلبی) , تلقین کردن , داخل کردن , اشاره کردن , به اشاره فهماندن , بطور ضمنی فهماندن , پایمال کردن , پامال کردن , زیر پا لگد ماک ل کردن , لگد

دستور

دستور: فرمان , امتیاز , منشور , اجازه نامه , دربست کرایه دادن , پروانه دادن , امتیازنامه صادر کردن , ساختمان و وضع طبیعی , تشکیل , تاسیس , مشروطیت , قانون اساسی , نظام نامه , مزاج , بنیه.

دش

دش: رگبار , درشت باران , دوش , باریدن , دوش گرفتن.

دع

دع:

گذاشتن , اجازه دادن , رها کردن , ول کردن , اجازه دادن , اجاره رفتن , درنگ کردن , مانع , انسداد , اجاره دهی .

دعابه

دعابه: لطیفه , بذله , شوخی , بذله گویی , خوش طبعی , طعنه , گوشه , کنایه , عمل , کردار , طعنه زدن , تمسخر کردن , استهزاء کردن , بیبازی گرفتن , شوخی کردن , مزاح گفتن .

دعامه

دعامه: کنار , طرف , مرز , حد , نیم پایه , پایه جناحی , پشت بند دیوار , بست دیوار , نزدیکی , مجاورت , اتصال , حائل , نگهدار , پایه , تیر , شمع (درمعدن) , نگهداشتن , پشتیبانی کردن , حائل کردن یا شدن , پایه , تیر , میل , شمع , حائل , نگهدار , سایبان یا چادر جلو مغازه , مهار یا محدود کردن , تیر دار کردن .

دعایه

دعایه: تبلیغ , تبلیغات , پروپاگاندا .

دعایه والاعلان

دعایه والاعلان: تبلیغات .

دعم

دعم: تحمل کردن , حمایت کردن , متکفل بودن , نگاهداری , تقویت , تایید , کمک , پشتیبان زیر برد , زیر بری , پشتیبانی کردن .

دعوه

دعوه: دعوت , وعده خواهی , وعده گیری , جلب , نیایش .

دعوه انجیلیه

دعوه انجیلیه: تبلیغ مسیحیت .

دعوی

دعوی: مرافعه , دعوی , دادخواهی , طرح دعوی در دادگاه .

دعی

دعی: بی شرم و پر رو، بی عفت و گستاخ، جسور و نانجیب.

دغدغه

دغدغه: غلغلک دادن، غلغلک، خاریدن.

دَف

دَف: دایره زنگی، دایره، دایره زنگی زدن.

دَفء

دَفء: گرمی، حرارت، تعادل گرما، ملایمت.

دفاع

دفاع: مدافعه، دفاع، وکالت، پدافند، دفاع، دفاع کردن، استحکامات.

دَفه

دَفه: سکان، سکان هواپیما، وسیله هدایت

یا خط سیر.

دفتر الصکوک

دفتر الصکوک: دفترچه چک (بانک).

دفتر الملاحظات

دفتر الملاحظات: کتابچه یادداشت , دفتر یادداشت , دفتر تکالیف درسی.

دفتیریا

دفتیریا: ديفتری , گلو درد به اغشاء کاذب.

دفع

دفع: بالا- بردن , زیاد کردن , پرداختن , دادن , کار سازی داشتن , بجا آوردن , انجام دادن , تلا- فی کردن , پول دادن , پرداخت , حقوق ماهیانه , اجرت , وابسته به پرداخت , نشاندن , فشار دادن , فرو کردن , انداختن , پرتاب کردن , چپاندن , سوراخ کردن , رخنه کردن در , بزور باز کردن , نیرو , فشار موتور , نیروی پرتاب , زور , فشار.

دفعه

دفعه: دسته , پرداخت , وجه , هل , پرتاب , تنه , هل دادن , تنه زدن , با زور پیش بردن , پرتاب کردن , کشیدن (شمشیر) , پرتاب شدن.

دقق

دقق: ریزش , جریان , فوران , جوش , تراوش , روان شدن , جاری شدن , فواره زدن.

دفلی

دفلی: وردالحمار , سم الحمار , خرزهره.

دفن

دفن: دفن , بخاک سپاری , تدفین , این تدفین , دفن , تدفین , بخاک سپاری.

دقائق

دقائق: صورت جلسه , خلاصه مذاکرات.

دقه

دقه: درستی , صحت , دقت , کوییدن , زدن , درزدن , بد گویی کردن از , بهم خوردن , مشت , ضربت , صدای تغ تغ , عیبجویی .

دقت النعی

دقت النعی: ناقوس عزارا بصدا درآوردن , صدای ضربه ناقوس , صدایی زنگ.

دقق

دقق: بازبینی کردن , تحقیق کردن.

دقیق

دقیق: درست , دقیق , باریک بین , خیلی دقیق , وسواسی , ترسو , کمرو , دقیق.

دقیقه

دقیقه: دقیقه , دم , آن , لحظه , پیش نویس , مسوده , یادداشت , گزارش وقایع ,

خلاصه مذاکرات , خلاصه ساختن , صورت جلسه نوشتن , پیش نویس کردن , بسیار خرد , ریز , جزئی , کوچک.

دکان

دکان: دکان , بوتیک , بخار , بخار دهان , بخار از دهان خارج کردن , متصاعد شدن , بوی بد دادن , دکان , مغازه , کارگاه , تعمیر گاه , فروشگاه , خرید کردن , مغازه گردی کردن , دکه , دود , مه غلیظ , استعمال دود , استعمالات , دود کردن , دود دادن , سیگار کشیدن.

دکان لوازم الخیاطه

دکان لوازم الخیاطه: خرازی فروشی , مغازه ملبوس مردانه.

دکنتاتور

دکنتاتور: دیکتاتور , فرمانروای مطلق , خودکامه.

دکنتاتوری

دکنتاتوری: مربوط به دیکتاتور.

دکنتاتوریه

دکنتاتوریه: حکومت استبدادی , دیکتاتوری.

دکتافون

دکتافون: دیکتافون , دستگاه ضبط صوت.

دکتوراه

دکتوراه: درجه دکتری , عنوان دکتری.

دل علیه

دل علیه: مطلبی را رساندن , ضمنا فهماندن , دلالت ضمنی کردن بر , اشاره داشتن بر , اشاره کردن , رساندن.

دلایل

دلایل: دلایل حجاجی , حجاجی کننده , دراغوش گرفتن , نوازش کردن , در بستر راحت غنودن.

دلالی

دلالی: اخباری , خبر دهنده , اشاره کننده , مشعر بر , نشان دهنده , دلالت کننده , حاکی , دال بر .

دلل

دلل: بناز پروردن , نازپرورده , متنعم کردن .

دلیل

دلیل: جزوه , رساله , کتاب کوچک صحافی نشده که گاهی جلد کاغذی دارد , کاتالوگ , فهرست , کتاب فهرست , فهرست کردن , کتاب راهنما , گواه , مدرک (مدارک) , ملاک , گواهی , شهادت , شهادت دادن , ثابت کردن , راهنما , هادی , راهنمایی کردن , کتاب راهنمای مسافران , کتاب راهنما , راهنما (مثلا در جدول و پرونده) , شاخص , جانگشتی

نمایه , نما , راهنمای موضوعات , فهرست راهنما , دارای فهرست کردن , بفهرست درآوردن , نشان دادن , بصورت الفبایی (چیزی را) مرتب کردن , دستی , وابسته بدست , انجام شده با دست , کتاب دستی , نظامنامه , مقررات , کتاب راهنما , آینده نامه , اطلاع نامه , شرح چاپی درباره شرکت یا معدنی که برای آن باید سرمایه جمع آوری شود , راهنما , راهنمای کنترل سینما و غیره , راهنمایی کردن , یساولی کردن , طلعه چیزی بودن.

دم

دم: خون , خوی , مزاج , نسبت , خویشاوندی , نژاد , نیرو , خون الود کردن , خون جاری کردن , خون کسی را بجوش آوردن , عصبانی کردن.

دمار

دمار: خرابی , ویرانی , تخریب , اتلاف , انهدام , تباهی.

دمار کامل

دمار کامل: کتاب مکاشفات یوحنا , مکاشفه , الهام.

دماغ

دماغ: مغز , مخ , کله , هوش , ذکاوت , فهم , مغز کسی را درآوردن , بقتل رساندن.

دمج

دمج: امیختگی , آمیزش , امتزاج , ملقمه.

دمعه

دمعه: (معمولا بصورت جمع) اشک , سرشک , گریه , : دراندن , گسیختن , گسستن , پارگی , چاک , پاره کردن , دریدن , چاک دادن , اشک , قطره اشک.

دمعی

دمعی: اشکی , اشک اور , کیسه اشک , استخوان اشکی چشم , ویژه اشک.

دمل

دمل: چاه زنخدان , گودی (بدن و زنخدان و گونه).

دموی

دموی: خونی , لخته شده , جنایت امیز , خونخوار.

دمیه

دمیه: چیزقشنگ وبی مصرف , اسباب بازی بچه , عروسک , زن زیبای نادان , دخترک , شخص لال و گیج و گنگ , ادم ساختگی , مانکن , مصنوعی ,

بطور مصنوعی ساختن , ادمک , تمثال , صورت , پیکر , تمثال تهیه کردن , پیکرک , عروسک , عروسک خیمه شب بازی , دست نشانده.

دمیت العرض

دمیت العرض: ادم کوتاه قد , مانکن , ادمک , مانکن , مدل (دختر) , مجسمه چوبی.

دمیه متحرکه

دمیه متحرکه: عروسک خیمه شب بازی , نوعی مرغابی.

دن

دن: بشکه , خمره چوبی , چلیک.

دندنه

دندنه: وزوز کردن , همهمه کردن , صدا کردن (مثل فرفره) , زمزمه کردن , درفعالیت بودن , فریب دادن , زمزمه , سخن نرم , شکایت , شایعات , زمزمه کردن.

دنمارک

دنمارک: دانمارک.

دنمارکی

دنمارکی: دانمارکی , اهل دانمارک , یک نوع سگ.

دنیا

دنیا: جهان , دنیا.

دنیوی

دنیوی: خاکی , زمینی , این جهانی , دنیوی , خاکی , این جهانی , دنیوی , جسمانی , مادی , خاکی.

دنیی

دنیی: ناکس , فرومایه , پست , بد گوهر , ناجنس , نا اصل.

دهشه: حيرت , شگفتی , سرگشتگی , بهت , شگفتی , سرگشتگی , حيرت , بيهوشی , حيرانی .

دهن

دهن: سرشير , کرم , هر چیزی شبيه سرشير , زبده , کرم رنگ , سرشير بستن , فربه , چاق , چرب , چربی , چربی دار , چربی دار کردن , فربه يا پرواری کردن , گريس , روغن اتومبيل , روغن , چربی , مداهنه , چاپلوسی , روغن زدن , چرب کردن , رشوه دادن .

دهن حیوانی

دهن حیوانی: چرب , پيه دار , پيه مانند , روغنی شده .

دهنی

دهنی: چرب , چربی مانند , روغنی , چرب , روغن دار , چاپلوسانه .

دواء

دواء: ترياق , پادزهر , ضد سم , پازهر , تداوی , تجویز دوا , دارو .

دواء منوم

دواء منوم: افیون دار ,

خواب اور ، مخدر ، تکسین دهنده .

دواجن

دواجن: مرغ و خروس ، مرغ خانگی ، ماکیان .

دوار

دوار: سرگیجه ، دوران ، دوار سر ، چرخش بدور .

دوار البحر

دوار البحر: دریازده ، مبتلا- به استفراغ و بهم خوردگی حال در سفر دریا ، دریا زدگی ، تهوع و بهم خوردگی حال در سفر دریا .

دواره

دواره: چرخش ، گردش ، چرخیدن .

دواسه

دواسه: رکاب ، جاپایی ، پدال ، پایی ، وابسته به رکاب ، پازدن ، رکاب زدن .

دوامه

دوامه: گرداب کوچک ، چرخ زدن ، جریان مخالف .

دوده

دوده: کرم حشره ، کرم پنیر ، خرمگس ، وسواس ، کرم ، سوسمار ، مار ، خزنده ، خزیدن ، لولیدن ، ماریچ کردن .

دوده بزاقه

دوده بزاقه: گلوله بی شکل ، چارپاره ، جانور کندرو ، جانور تنبل ، گردونه کندرو ، اسب کندرو ، یک جرعه مشروب ، تکه فلز خام ، مثل حلزون حرکت کردن ، یواش یواش و کرم واریهوده وقت گذراندن ، لول زدن ، ضربت مشت ، ضربت سنگین زدن به .

دور

دور: نوبت , چرخش , گردش (بدور محور یا مرکزی) , چرخ , گشت ماشین تراش , پیچ خوردگی , قرقه , استعداد , میل , تمایل , تغییر جهت , تاه زدن , برگرداندن , پیچاندن , گشتن , چرخیدن , گرداندن , وارونه کردن , تبدیل کردن , تغییر دادن , دگرگون ساختن

دوران

دوران: چرخش , گردش , چرخشی , چرخانیدن , چرخش , چرخیدن , گردش سریع , حرکت گردابی.

دوره

دوره: چرخه , چرخه زدن , سیکل , گرد (gerd) کردن , کامل کردن , تکمیل کردن , دور زدن , مدور , گردی , منحنی , دایره وار , عدد صحیح , مبلغ زیاد , فرفره

، چرخش (بدور خود) ، چرخیدن ، رسیدن ، رشتن ، تنیدن ، به درازا کشاندن ، چرخاندن.

دوره بالکیلو

دوره بالکیلو: هزار چرخه ، کیلو سیکل.

دورق

دورق: تنگ ، کوزه ، بستو ، در کوزه ریختن.

دورق القهوه

دورق القهوه: قهوه جوش.

دوریه

دوریه: گشت ، گشتی ، پاسداری ، گشت زدن ، پاسبانی کردن ، پاسداری کردن.

دوغماتی

دوغماتی: جزمی ، متعصب ، کوتاه فکر.

دوق

دوق: دوک ، لقب موروثی اعیان انگلیس.

دوقه

دوقه: دوشس ، بانوی دوک.

دولاب

دولاب: صندوق خانه ، پستو ، گنجه ، خصوصی ، مخفی ، پنهان کردن ، نهفتن ، منزوی شدن ، گنجه ، قفسه ، گنجه ظروف غذا و غیره.

دولار

دولار: دلار ، .

دولی

دولی: بین المللی , وابسته به روابط بین المللی.

دووب

دووب: ماهر , زیر دست , ساعی , کوشا.

دیباچه

دیباچه: سراغاز مقدمه کتاب , مقدمه سند , دیباچه , مقدمه وراهنمای نظامنامه یا مقررات , توضیحات , مقدمه نوشتن.

دیر

دیر: دیر , صومعه , خانقاه , کلیسا , نام کلیسای وست مینستر (Westminster) , راهرو سرپوشیده , اطاق یا سلول راهبان و تارکان دنیا , ایوان , دیر , صومعه , گوشه نشینی کردن , درصومعه گذاشتن , صومعه , دیر , مجمع , صومعه , خانقاه راهبان , دیر , رهبانگاه.

دیر الراهبات

دیر الراهبات: صومعه.

دیزل

دیزل: دیزل , موتور دیزل.

دیسمبر/کانون الاول

دیسمبر/کانون الاول: دسامبر.

دیک

دیک: خروس , پرنده نر(از جنس ماکیان) , کج نهادگی کلاه , چخماق تفنگ , مثل خروس جنگیدن , گوش ها را تیز وراست کردن , کج نهادن , یک وری کردن , خروس , جوجه خروس , ادم ستیزه جو.

دیک رومی

دیک رومی: کشور ترکیه , بوقلمون , شکست خورده , واخورده.

دیمقراطی

دیمقراطی: دموکراتیک.

دیمقراطیه

دیمقراطیه: دموکراسی و حکومت قاطبه مردم.

دیموقراطی

دیموقراطی: طرفدار اصول حکومت ملی و عضو حزب

دموکرات.

دیمومه

دیمومه: دیرپای , بادوام , ماندنی , ثابت , پاینده , پایا.

دین

دین: بدهی , وام , قرض , دین , قصور , کیش , این , دین , مذهب.

دیناصور

دیناصور: دسته ای از سوسماران دوره تریاسیک.

دینامی

دینامی: وابسته به نیروی محرکه , جنباننده , حرکتی , شخص پرنرژی , پویا.

دینامیه

دینامیه: دینامیت , با دینامیت ترکاندن , منفجر کردن.

دینی

دینی: دفتری , وابسته به روحانیون , مذهبی , راهبه , تارک دنیا , روحانی , دیندار.

ذ

ذات الرئه

ذات الرئه: ششاک , سینه پهلو , ذات الریه , التهاب ریه.

ذاکره

ذاکره: حافظه.

ذب

ذب: گداز , اب شدن , گداختن , مخلوط کردن , ذوب کردن.

ذبابه

ذبابه: مگس , حشره پردار , پرواز , پرش , پراندن , پرواز دادن , بهوافرستادن , افراشتن , زدن , گریختن از , فرار کردن از , دراهتراز بودن , پرواز کردن , : تیز هوش , چابک وزرنگ.

ذبح

ذبح: کشتار فجیع , قتل عام , خونریزی , ذبح , کشتار کردن.

ذخیره

ذخیره: مهمات , قلعه , دفاع , مهمات , تدارکات , جنگ افزار تهیه کردن.

ذخیره فنیه

ذخیره فنیه: فهرست , مجموعه , انبار , مخزن , کاتالوگ.

ذرائع

ذرائع: شتاب , عجله , کارمهم , اقدام مهم , اقتضاء

ذراع

ذراع: بازو , مسلح کردن , بادبان سه گوش جلو کشتی , لب زیرین , دهان , حرف , ارواره , نوسان کردن , واخوردن , پس زنی , وقفه.

ذره

ذره: هسته , اتم , جوهر فرد , جزء لا-یتجزی , کوچکترین ذره , غله , دانه . ذرت , میخچه , دانه دانه کردن , نمک زدن , خرده , ذره , نقطه , با شتاب نوشتن , دره , خس , ریزه ,

خال , نقطه , خرده , اتم .

ذره صفراء

ذره صفراء: ذرت , بلال , رنگ ذرتی , ذرت بو داده , چس فیل .

ذرق الطائر

ذرق الطائر: چلغوز , کود چلغوزی .

ذروه

ذروه: اوج , راس , قله , منتها درجه , باوج رسیدن , اوج , منتهی درجه , قله نوک تیز , راس , برج .

ذروی

ذروی: اوجی , باوج رسیده .

ذری

ذری: اتمی , تجزیه ناپذیر .

ذریه

ذریه: کلیه جوجه هایی که یکباره سراز تخم درمیاورند , جوجه های یک وهله جوجه کشی , جوجه , بچه , توی فکر فرورفتن .

ذریعه

ذریعه: شتاب , عجله , کارمهم , اقدام مهم , اقتضاء , بهانه , عذر , دستاویز , مستمسک , بهانه آوردن .

ذقن

ذقن: چانه , زرخدان , زیرچانه نگهداشتن (ویولون) .

ذکر

ذکر: جنس نر , مذکر , مردانه , نرینه , نرین , گشن .

ذکر الاوز

ذکر الاوز: ادم مهم , ضربت بر کپل , توده , چوب ذرت.

ذکری

ذکری: سوگواری سالیانه , جشن سالیانه عروسی , مجلس یادبود یا جشن سالیانه , جشن یادگاری , وابسته به قوه حافظه , یادآوری , تذکر , خاطر , ذهن , یادگاری.

ذکوره

ذکوره: تذکیر , حالت مردی , مردی.

ذکی

ذکی: با فکر , خوش فکر , ناقلا , زرننگ , زیرک , باهوش , با استعداد , چابک , باهوش , هوشمند , بذله گو , لطیفه گو , شوخ , لطیفه دار , کنایه دار.

ذلك

ذلك: ان , اشاره بدور , ان یکی , که , برای انکه.

ذنب

ذنب: تقصیر , بزه , گناه , جرم , گناه , معصیت , عصیان , خطا , بزه , گناه ورزیدن , معصیت کردن , خطا کردن.

ذهاب

ذهاب: رفتن , پیشرفت , وضع زمین , مسیر , جریان ,

وضع جاده , زمین جاده , پهنای پله , گام , عزیمت , مشی زندگی , رایج , عازم , جاری , معمول , موجود .

ذهب

ذهب: زر , طلا , سکه زر , پول , ثروت , رنگ زرد طلائی , اندود زرد , نخ زری , جامه زری .

ذهبی

ذهبی: مطلا , زراندود , طلائی , اب طلا کاری , طلائی , زرین , اعلا , درخشنده .

ذهول

ذهول: گیج کردن , خیرگی , .

ذو جناحین

ذو جناحین: هواپیمای دوباله .

ذو حدین

ذو حدین: دوجمله ای (در جبر و مقابله) .

ذو دور فعال

ذو دور فعال: سودمند , وسیله ساز , مفید , قابل استفاده , الت , وسیله , حالت بایی .

ذو علاقه

ذو علاقه: در گیر , پیچیده , بغرنج , مبهم , گرفتار , مورد بحث , مربوط , وابسته .

ذو غلاف ورقی

ذو غلاف ورقی: کتاب جلد کاغذی .

ذو مرتفعات

ذو مرتفعات: پر از تپه .

ذو مغزی

ذو مغزی: پر معنی , معنی دار.

ذواق

ذواق: خبره.

ذوب

ذوب: اب کردن , حل کردن , گداختن , فسخ کردن , منحل کردن , ابگون کردن , گداختن , تبدیل به مایع کردن.

ذوبان

ذوبان: اب شدن (یخ و غیره) , گداختن , گرم شدن.

ذوق

ذوق: شامه سگ , بویایی , قوه تشخیص , فراست , استعداد , خصیصه , ذوق , درک , احساس , مزه , طعم , لذت.

ذیب

ذیب: گرگ , حریصانه خوردن , بوحشت انداختن.

ذیل

ذیل: دم , دنباله , عقب , تعقیب کردن.

ر

رائج

رائج: قابل فروش , قابل عرضه در بازار.

رائحه

رائحه: مادهء عطری , بوی خوش عطر , بو , رایحه , بو , رایحه , عطر , عطر و بوی , طعم , شهرت , بو , عطر

، ردشکار ، سراغ ، سررشته ، پی ، رایحه ، خوشبویی ، ادراک ، بوکشیدن ، بویایی ، شامه ، بو ، رایحه ، عطر ، استشمام ، بوکشی ، بویدن ، بوکردن ، بودادن ، رایحه داشتن ، حاکی بودن از.

رائحه کریهه

رائحه کریهه: دود یا بوی قوی ، بوی زننده ، تعفن ، گند.

رائد

رائد: پیش اہنگ گلہ ، گوسفند زنگولہ دار ، رہبر ، پیشوا ، پیشرو ، منادی ، جلودار ، قاصد ، پیشگام ، پیشقدم ، پیشقدم شدن.

رائد الفضاء

رائد الفضاء: فضانورد ، مسافر فضایی.

رائع

رائع: تابان ، مشعشع ، زیرک ، با استعداد ، برلیان ، الماس درخشان ، زیبا ، با سلیقہ ، پربراز ، برازنندہ ، افسانہ ای ، افسانہ وار ، مجهول ، شگفت اور ، خیالی ، خارق العادہ ، نمایش دار ، با جلوہ ، زرق و برق دار ، مجلل ، موثر ، برانگیزندہ ، برانگیزندہ احساسات ، گیرا ، دوست داشتنی ، دلپذیر ، دلفریب ، باشکوہ ، مجلل ، عالی ، حیرت اور ، عجیب ، جالب ، شایان تصویر ، زیبا ، بدیع ، خوش منظرہ ، قابل توجہ ، عالی ، جالب توجہ ، باشکوہ ، باجلال ، عالی ، براق ، پرزرق و برق ، عالی ، بسیار خوب ، باشکوہ ، باوقار ، ترسناک ، هولناک ، مہیب ، عظیم ، فوق العادہ ، شگرف ، شگفت اور ، شگفت انگیز ، شگفت ، عجیب.

رابطہ

رابطہ: شرکت ، انجمن ، معاشرت ، اتحاد ، پیوستگی ، تداعی معانی ، تجمع ، آمیزش ، قید ، پیوند ، بہم پیوستن ، پیوند دادن.

رابع عشر

رابع

عشر: چهاردهمین ، یک چهاردهم.

رایبه

رایبه: تپه کوچک ، برآمدگی در سطح صاف ، پشته ، گریوه ، پرندک.

راتب

راتب: حقوق ، شهریه ، مواجب ، حقوق دادن.

راتب تقاعدی

راتب تقاعدی: حقوق بازنشستگی ، مقرری ، پانسیون ، مزد ، حقوق ، مستمری گرفتن ، پانسیون شدن.

راتنج

راتنج: صمغ کاج ، انگم کاج ، راتیانه ، رزین ، صمغ ، با صمغ پوشاندن.

راجع

راجع: تجدید نظر کردن.

راحه

راحه: راحت ، اسودگی ، اسایش ، مایه تسلی ، دلداری دادن (به) ، اسایش دادن ، اسودگی ، راحتی ، تسهیلات ، حق ارتفاقی ، راحتی ، اسایش ، راحت شدن از درد ، منزل ، تن اسایی ، اسودگی ، فرصت ، مجال ، وقت کافی ، فراغت ، گذاردن ، ارمیدن ، دراز کشیدن ، غنودن ، سامان ، اسودگی ، استراحت.

رادیکالی

رادیکالی: ریشه ، قسمت اصلی ، اصل ، سیاست مدار افراطی ، طرفدار اصلاحات اساسی ، بنیان ، بن رست ، ریشگی ، علامت رادیکال.

راديو

راديو: راديو ، رادیویی ، با راديو مخابره کردن ، پیام رادیویی فرستادن.

راس

راس: دماغه , شنل , پول چای , انعام , اطلاع منحرمانه , ضربت اهسته , نوک گذاشتن , نوک دار کردن , کج کردن , سرازیر کردن , یک ورشدن , انعام دادن , محرمانه رساندن , نوک , سرقلم , راس , تیزی نوک چیزی.

راس بحری

راس بحری: دماغه , پرتگاه.

راسخ

راسخ: فنا ناپذیر , از میان نرفتنی , نابود نشدنی , دیرنه , ریشه کرده , معتاد , سر سخت , کینه امیز.

راسل

راسل: برابر بودن , بهم مربوط بودن , مانند یا مشابه بودن , مکاتبه کردن , رابطه داشتن.

راسمال

راسمال: حرف

بزرگ , حرف درشت , پایتخت , سرمایه , سرستون , سرلوله بخاری , فوقانی , راسی , مستلزم بریدن سر یا قتل , قابل مجازات مرگ , دارای اهمیت حیاتی , عالی .

راسمالی

راسمالی: سرمایه دار , سرمایه گرای .

راسمالیه

راسمالیه: رژیم سرمایه داری , سرمایه گرایی .

راسی

راسی: وابسته به سر , وابسته به مغز کله , دماغی , راسی .

راشی

راشی: راشی .

راضی

راضی: از خود راضی , عشرت طلب , تن اسا , خود خوشنود .

راعی

راعی: حافظ , حامی , نگهدار , پشتیبان , ولینعمت , مشتری , چوپان , شبان , چوپانی کردن .

راعی البقر

راعی البقر: گاودار , گاو فروش , گاوچران .

راعی الماشیه

راعی الماشیه: چوپان , گله دار , رمه دار , کشیش , روحانی .

راغب

راغب: مایل , راضی , حاضر , خواهان , راغب .

رافد

رافد: خراجگزار , فرعی , تابع , شاخه , انشعاب.

رافعه

رافعه: ماهیخوار بزرگ وابی رنگ , جرثقیل , باجرثقیل بلند کردن یا تکان دادن , دراز کردن (گردن) , بالا بردن , بلند کردن , برافراشتن , عمل بالا بردن , عمل کشیدن , مقدار کشش , حرکت (برای بالا بردن چرخ) جک اتومبیل , سرباز , جک زدن.

رافق

رافق: همراهی کردن , همراه بودن (با) , سرگرم بودن (با) , مصاحبت کردن , ضمیمه کردن , جفت کردن , توأم کردن , دم گرفتن , همراهی کردن , صدا یا ساز راجفت کردن (با).

راقص

راقص: رقص.

راقصه البالیه

راقصه البالیه: رقصه , رقصه بالت.

راکب

راکب: سوار کار , الحاقیه.

راکب الدرجه

راکب الدرجه: دوچرخه سوار.

رامی

رامی: تیرانداز ماهر , نشانه گیر.

رامی الکره

رامی الکره: قدح ساز , نوعی کلاه لبه دار , کسی که با گلوله یا گوی بازی میکند , مشروب خوار افراطی , داءم الخمر.

راند

راند: مرز, کنار, حاشیه, لبه

و برآمدگی لبه طبقات سنگ ، نوار ، تسمه ء اهنی ، تکه دراز گوشت ، بصورت نوار یا تسمه درآوردن.

راهب

راهب: راهب صومعه ، راهب درویش و ساءل ، راهب ، تارک دنیا.

راهبه

راهبه: راهبه ، زن تارک دنیا.

راوغ

راوغ: باحیله پیش دستی کردن ، گیر انداختن ، مرتد شدن ، از مسلک خود دست کشیدن.

راوی

راوی: گوینده ، راوی ، گوینده داستان ، گوینده ، قائل ، رای شمار ، تحویل دار.

رای

رای: نظریه ، عقیده ، نظر ، رای ، اندیشه ، فکر ، گمان.

رایه

رایه: پرچم ، بیرق ، نشان ، علاء-مت ، علم ، درفش ، نشان ، پرچم ، علم ، پرچم دار ، ناویان دوم ، اشاره ، دسته ، گروه ، سربازی که حامل پرچم است رنگ ابی کمرنگ.

رب العمل

رب العمل: کارفرما ، استخدام کننده.

رباط

رباط: مقید کردن ، جلد کردن ، چفت ، کلا-ف ، قرقره ، ماکو ، ماسوره ، چفت کردن ، بستن ، دور چیزی پیچیدن ، پر از سوراخ ، پر از سوراخ کردن ، پیوند ، رباط ، بند ، وتر عضلا نی ، بندیزه.

رباط الحذاء

رباط الحذاء: بند کفش.

رباعی الاضلاع

رباعی الاضلاع: چهار گوشه ، چهار گوش ، چهار دیواری ، مربع .

رباعی الاطراف

رباعی الاطراف: چهار جزئی ، چهار تایی ، چهارسویی ، چهارجانبه .

رباعی الزوایا

رباعی الزوایا: مربع ، چهار گوشه .

ربه البیت

ربه البیت: کدبانو ، سوزن دان ، زن خانه دار ، خانم خانه .

ربح

ربح: سود ، نفع ، سود بردن .

ربح مفاجی

ربح مفاجی: میوه باد انداخته ، ثروت باد آورده .

ربط

ربط: اتصال ، بار بندی ، عدل بندی ، بسته بندی ، هر ماده مورد کاربرد در بسته بندی .

ربطه

ربطه: دستمال گردن ،

کراوات ، بند ، گره ، قید ، الزام ، علاقه ، رابطه ، برابری ، تساوی بستن ، گره زدن ، زدن.

ربطه العنق

ربطه العنق: کراوات.

ربیع

ربیع: چهارمین ، چهارم ، چهاریک ، ربیع ، ربیع.

ربیع الدائره

ربیع الدائره: ربیع دایره ، ربیع کره ، یک چهارم ، چهار گوش.

ربما

ربما: گویا ، شاید ، ممکن است ، توان بود ، اتفاقا.

ربو

ربو: تنگی نفس ، نفس تنگی ، اسم ، اهو.

ربوه

ربوه: نوک تپه ، قله ، تیزی یا برآمدگی خاک از آب ، ماهور.

ربیع

ربیع: بهار ، چشمه ، سرچشمه ، فتر ، انبرک ، جست و خیز ، حالت فنری ، حالت ارتجاعی فتر ، پریدن ، جهش کردن ، جهیدن ، قابل ارتجاع بودن ، حالت فنری داشتن ، ظاهر شدن.

رتابه

رتابه: بی تنوعی ، یک اهنگی ، بی زیر و بم ، یکنواختی.

رتب

رتب: مرتب کردن ، ترتیب دادن ، اراستن ، چیدن ، قرار گذاشتن ، سازماند کردن ، مرتب کردن ، مستعد کردن ، ترتیب کارها را معین کردن ، نمناک ، تر ، نم ، مرطوب ، نمدار ، ابدار ، بخاردار ، مرطوب ساختن ، نمدار کردن ، نمناک ، نمدار ، تر ،

گریان , مرطوب , پر از آب , تر , مرطوب , خیس , بارانی , اشکبار , تری , رطوبت , تر کردن , مرطوب کردن , نمناک کردن.

رتب حسب الحروف الابجدیته

رتب حسب الحروف الابجدیته: به ترتیب الفبا نوشتن , باحروف الفبا بیان کردن.

رتبه

رتبه: طلب شده , ترتیب , نظم , شکل , سلسله , مقام , صف , ردیف , قطار , رشته , شان , رتبه , اراستن

، منظم کردن ، درجه دادن ، دسته بندی کردن ، انبوه ، ترشیده ، جلف .

رتل

رتل: سراییدن ، خواندن ، مناجات کردن .

رتوش

رتوش: چین ، حاشیه چین دار ، زواید ، تزئینات ، پیرایه ، چیز بیخود یا غیر ضروری ، افراط ، لذت ، تجمل ، لرزیدن (از سرما) ، حاشیه دوختن بر ، ریشه دار کردن .

رتیب

رتیب: یکنواخت ، خسته کننده .

رتیلاء

رتیلاء: رطیل .

رث

رث: وقف کردن ، تخصیص دادن به ، بکسی واگذار کردن ، به میراث بردن ، وارث شدن ، از دیگری گرفتن ، مالک شدن ، جانشین شدن ، نخ نما ، مندرس .

رثاء

رثاء: تاسف خوردن ، زاریدن ، سوگواری کردن ، سوگواری ، ضجه و زاری کردن ، سوگوای ، مرثیه خوانی ، ضجه ، سوگ ، زاری .

رجاء

رجاء: دلپذیر کردن ، خشنود ساختن ، کیف کردن ، سرگرم کردن ، لطفا ، خواهشمند است .

رجال

رجال: مردها ، جنس ذکور .

رجال الدین

رجال الدین: مرد روحانی , کاتوزی , روحانیون , دین یار.

رجعی

رجعی: برگشت دهنده , انحطاط دهنده , قفایی , تنزل کننده , قهقهه‌رایی , بقهقهه رفتن , پس رفتن.

رجفه

رجفه: لرزیدن , سوسوزدن , پرپرزدن , جنبش , سوسو , در اهتزاز بودن.

رجل

رجل: شخص , مرد , یارو , فرار , گریز , با طناب نگه داشتن , با تمثال نمایش دادن , استهزاء کردن , جیم شدن , مرد , انسان , شخص , بر , نوکر , مستخدم , اداره کردن , گرداندن (امور) , شوهر , مهره شطرنج , مردی.

رجل الاطفاء

رجل الاطفاء: مامور آتش نشانی , سوخت انداز , سوخت گیر.

رجل الاعمال

رجل الاعمال: تاجر , بازرگان , کارگشا , مقدم کمپانی , موسس شرکت , پیش

قدم درتاسیس.

رجل الدوله

رجل الدوله: سیاستمدار , رجل سیاسی , زمامدار.

رجل الدین

رجل الدین: کشیش , روحانی , خدایی , یزدانی , الهی , کشیش , استنباط کردن , غیب گویی کردن.

رجل الفضاء

رجل الفضاء: مسافر فضایی , فضانورد , اهل کرات دیگر.

رجل انجلیزی

رجل انجلیزی: انگلیسی.

رجل غیر متخصص

رجل غیر متخصص: شخص عامی.

رجل محترم

رجل محترم: اقا , شخص محترم , ادم با تربیت , اصیل.

رجل مسلح

رجل مسلح: تفنگدار , توپچی , تفنگساز , دزد مسلح.

رجوله

رجوله: مردی , رجولیت , ادمیت ه , مردانگی , شجاعت.

رجولی

رجولی: مردوار , مردانه , جوانمرد.

رحله

رحله: سفر , مسافرت , سیاحت , سفر کردن , سفر دریا , سفر , سفر دریا کردن.

رحله الصيد

رحله الصيد: سفری , سیاحت اکتشافی در افریقا , سیاحت کردن.

رحم

رحم: زهدان , بچه دان , رحم , ابسته , زهدان , بچه دان , رحم , شکم , بطن , پروردن.

رحمه

رحمه: بخشاینده گی , رحم , اعتدال عناصر , رحمت , رحم , بخشش , مرحمت , شفقت , امان.

رحیم

رحیم: نیکوکار , صاحب کرم , منعم.

رخام

رخام: سنگ مرمر , تیله , گلوله شیشه ای , تیله بازی , مرمری , رنگ ابری زدن , مرمرنما کردن.

رخص

رخص: از قیمت کاستن , ارزان شدن , تحقیر کردن , ناچیز شمردن.

رخصه

رخصه: اجازه , اذن , رخصت , دستور , پروانه , مرخصی , اجازه دادن , مجاز کردن , روا کردن , ندیده گرفتن , پروانه , جواز , اجازه.

رخیص

رخیص: ارزان , جنس پست , کم ارزش , پست , ارزان , کم خرج , معقول , صرفه جو , ساده.

رخیم

رخیم: ملیح , دلپذیر , دارای ملودی , خوش اهنک , شیرین , ملیح , خوش الحان

و بانوا.

رد الفعل

رد الفعل: واکنش شدید , واکنش , انفعال.

رداء

رداء: جامه بلند زنانه , روپوش , لباس شب , خرقه , ردا , لباس بلند و گشاد , جامه بلند زنانه , پوشش , جامه دربر کردن.

ردف

ردف: کپل , کفل , سرین , کفل , صاغری , کفل انسان , دنبه گوسفند.

ردن

ردن: استین , استین زدن به , در استین داشتن.

ردیء

ردیء: شپشو , کثیف , چرکین , اکبیری , نکبت , پست.

رذاذ

رذاذ: نم نم باران , ریز باریدن.

رز

رز: برنج , دانه های برنج , بصورت رشته های برنج مانند درآوردن.

رزمه

رزمه: بسته , عدل بندی , قوطی , بسته بندی کردن.

رزین

رزین: آرام , ملا یم , متین , موقر , جدی , تسکین دهنده.

رساله

رساله: نامه , رساله , نامه منظوم , حرف , نویسه , پیام , پیغام دادن , رسالت کردن , پیغام.

رساله جویه

رساله جویه: نامه ء هوایی , نامه ء مخصوص پست هوایی , هوانامه.

رسام الخرائط

رسام الخرائط: نقشه کش , طراح.

رسام الصور المصغره

رسام الصور المصغره: مینیاتور ساز.

رسام الكارتون

رسام الكارتون: نقاش کارتون.

رسغ

رسغ: مچ , مچ دست , قسمتی لباس یا دستکش که مچ دست را می پوشاند.

رسم

رسم: رسم , نقشه کشی , قرعه کشی , پس زدن (ماشین وغیره) , لگدزدن , بازپرداخت.

رسم بیانی

رسم بیانی: نمودار , نمایش هندسی , نقشه هندسی , گرافیک , طرح خطی , هجای کلمه , اشکال مختلف یک حرف , با گرافیک و طرح خطی ثبت کردن , با نمودار نشان دادن.

رسم تخطیطی

رسم تخطیطی: طرح , انگاره , نقشه ساده , مسوده , شرح , پیش نویس آزمایشی , زمینه , خلاصه , ملخص , مسوده کردن ,

پیش نویس چیزی را آماده کردن.

رسمله

رسمله: جمع اوری سرمایه , جمع مبلغ سرمایه , نوشتن با حروف بزرگ.

رسمی

رسمی: مربوط به جشن , تشریفاتی , تشریفات , اداب , پای بند تشریفات و تعارف , رسمی.

رسول

رسول: پیغام اور , پیک , فرستاده , رسول.

رسولی

رسولی: رسالتی , وابسته به پاپ.

رسومات

رسومات: نگاره سازی , رسم.

رش

رش: ترشح , ریزش نم نم , پوش باران , چکه , پاشیدن , ترشح کردن , پاشیده شدن , گلنم زدن , اب پاشی کردن.

رشاقه

رشاقه: براز , ظرافت , لطافت , زیبایی , وقار , ریزه کاری , سلیقه.

رشح

رشح: کاندید کردن , نامیدن , معرفی کردن , نامزد کردن.

رشفه

رشفه: جرعہ , چشش , مزمزہ , خردہ خردہ نوشی , مزمزہ کردن , خرد خرد اشامیدن , چشیدن.

رشوه

رشوه: رشوه دادن , تطمیع کردن , رشوه , بد کند , رشاء , ارتشاء , رشوه خواری , پاره ستانی , رشوه.

رشیق

رشیق: بلند و باریک , باریک , قلمی , کم , سست , ضعیف , ظریف , قلیل.

رصاص اسود

رصاص اسود: سرب سیاه , مغز مداد , گرافیت.

رصاصه

رصاصه: گلوله , گلوله تفنگ.

رصاصی

رصاصی: سربی , مانند سرب , سربی رنگ , کند.

رصیف

رصیف: سنگفرش , پیاده رو , کف خیابان , ستون , جرز , اسکله , موج شکن , پایه پل , لنگرگاه , پیاده رو.

رصیف المرفأ

رصیف المرفأ: اسکله , جتی , بارانداز , لنگر گاه ساحل رودخانه با اسکله یا دیوار , محکم مهار کردن.

رصیف المیناء

رصیف المیناء: سیاه رنگ , سیاه , : بارانداز , اسکله بندر , اسکله , دیوار ساحلی.

رصین

رصین: با احتیاط , دارای تمیز و بصیرت , باخرد.

رضا

رضا: خوشنودی از خود , خود خوشنودی , خوشنودی , خرسندی

رضامندی , رضایت , ارضاء .

رضفه

رضفه: کاسه زانو , استخوان کشگک .

رضوخ

رضوخ: رضایت , تن در دادن , موافقت .

رضیع

رضیع: کودک , بچه , طفل , بچه کمتر از هفت سال .

رطانه

رطانه: زبان ویژه , زبان صنفی و مخصوص طبقه خاص .

رطب حار

رطب حار: گرم , خفه , مرطوب , گرفته .

رطوبه

رطوبه: نم , رطوبت , دلمرده کردن , حالت خفقان پیدا کردن , مرطوب ساختن , رطوبت , تری , نم , مقدار رطوبت هوا , رطوبت , نم .

رعاع

رعاع: دسته , توده طبقات پست , ازدحام , اراذل و اوباش , با اراذل و اوباش حمله کردن به .

رعایه

رعایه: حفاظت , حبس , توقیف .

رعب

رعب: دهشت , ترس , خوف , وحشت , مورمور , بیزاری , وحشت , اضطراب و ترس ناگهانی , دهشت , هراس , وحشت زده کردن , در بیم و هراس انداختن .

رعد

رعد: تندر, اسمان غرش, رعد, رعد زدن, اسمان غرش کردن, باصدای رعد اسا ادا کردن.

رعشه

رعشه: لرزه, لرز, ارتعاش, لرزیدن, از سرما لرزیدن, ریزه, تکه, خرد کردن.

رغبه

رغبه: میل داشتن, ارزو کردن, میل, ارزو, کام, خواستن, خواسته, شهوت, هوس, حرص واز, شهوت داشتن, گردن, گردنه, تنگه, ماچ و نوازش کردن.

رغم ذلک

رغم ذلک: هنوز, تا ان زمان, تا کنون, تا انوقت, تاحال, باز هم, بااینحال, ولی, درعین حال.

رغوه

رغوه: کف, جوش و خروش, حباب های ریز, کف کردن, کف بدهان آوردن, کف صابون, کف یا عرق اسب, صابون

زدن

, کف بدهان آوردن , هیجان.

رغوی

رغوی: کف الود.

رغیف

رغیف: قرص نان , کله قند , تکه , وقت را بیهوده گذراندن , ولگردی کردن.

رف

رف: تاقچه , رف , فلات قاره , هر چیز تاقچه مانند , در تاقچه گذاشتن , کنار گذاشتن.

رف الموقد

رف الموقد: طاقچه بالا بخاری.

رفاهیه

رفاهیه: اسایش , رفاه , خیر , سعادت , خیریه , شادکامی.

رفض

رفض: عدم تصویب , رد , بی میلی , تقیح , مذمت , سرپیچی , روگردانی , ابا , امتناع , استنکاف , خود داری , رد , پهن و کوتاه , کلفت و کوتاه , سرزنش , منع , جلوگیری , سرزنش کردن , نوک کسی را چیدن (دارای بینی) سربالا , خاموش کردن (سیگار).

رفقه

رفقه: یاری , همراهی , مصاحبت , پهلو نشینی.

رفیق

رفیق: پرشکوفه , رفیق , یار , رفیق , همراه.

رقائق المعدن

رقائق المعدن: ورق قلع , ورق حلب , حلبی , ورقه نازک قلعی.

رقابہ

رقابہ: سانسور عقاید , سانسور.

رقاقہ

رقاقہ: لپ پریدہ کردن یا شدن , ژتن , ریزہ , تراشہ , مهرہ ای کہ دربازی نشان برد وباخت است , ژتون , ورقہ شدن , رندہ کردن , سیب زمینی سرخ کردہ , تکہ کوچک (برف وغیرہ) , ورقہ , پوستہ , فلس , جرقہ , پوستہ پوستہ شدن , ورد آمدن , برفک زدن تلویزیون.

رقاقہ الثلج

رقاقہ الثلج: قندیل یخ , قله یخ , یخ پارہ , قطعہ یخ.

رقص

رقص: رقصیدن , رقص.

رقصہ الرومبا

رقصہ الرومبا: رقص سیاہان , رقص رومبا.

رقصہ الکانکان

رقصہ الکانکان: یک نوع رقص نشاط اور.

رقصہ کلاسیکیہ

رقصہ کلاسیکیہ: رقص گام اہستہ قرون ۷۱ و ۸۱ میلادی.

رقطہ

رقطہ: نقطہ , لکہ کوچک , خال , رنگ , نوع , قسم , نقطہ

نقطه یا خال خال کردن.

رقعه

رقعه: وصله , وصله کردن , سرهم کردن.

رقعه الشطرنج

رقعه الشطرنج: تخته شطرنج.

رقق

رقق: طبقه طبقه , ورقه ورقه , ورقه ورقه کردن , رویهم قرار دادن , متورق.

رقم

رقم: انگشت , رقم , عدد , شکل , رقم , پیکر , رقم , نمره.

رقمی

رقمی: انگشتی , پنجه ای , رقمی , وابسته به شماره.

رقی

رقی: هندوانه

رقیب

رقیب: مامور سانسور , بازرس مطبوعات و نمایشها.

رقیق

رقیق: نازک , باریک , لاغر , نزار , کم چربی , کم پشت , رقیق , کم مایه , سبک , رقیق و ابکی , کم جمعیت , بطور رقیق , نازک کردن , کم کردن , رقیق کردن , لاغر کردن , نازک شدن , کم پشت کردن.

رقیقه مقلیه

رقیقه مقلیه: مجعد شدن , موجدار کردن , حلقه حلقه کردن , چیز خشک و ترد , ترد , سیب زمینی برشته.

رکاب

رکاب: رکاب , هرچیزی شبیه رکاب , استخوان رکابی.

رکب

رکب: کار گذاشتن , نصب کردن , منصوب نمودن.

رکبه

رکبه: زانو , زانویی , دوشاخه , خم , پیچ , زانو دار کردن.

رکبی

رکبی: رگبی (یکنوع توپ بازی).

رکض

رکض: تاخت , چهار نعل , چهارنعل رفتن , تازیدن.

رکله

رکله: لگدزدن , باپازدن , لگد , پس زنی , تندی.

رکن اساسی

رکن اساسی: مهار اصلی که از نوک شاه دگل تا پای دگل جلو امتداد دارد , تکیه گاه اصلی , وابستگی عمده , نقطه اتکاء.

رکوب

رکوب: سواری , گردش و مسافرت , لنگر گاه , بخش.

رکود

رکود: مرداب , باریکه اب , جای دورافتاده , زمین باتلاقی , کاهش فعالیت , رکود , دوره رخوت , افت , ریزش , یکباره پایین آمدن یا افتادن , یکباره فرو ریختن ,

سقوط کردن , خمیده شدن.

رکوع

رکوع: سجود , خم کردن زانو.

رماد

رماد: درخت زبان گنجشک , خاکستر , خاکسترافشاندن یا ریختن , بقایای جسد انسان پس از مرگ.

رمادی

رمادی: خاکستری , دارای رنگ خاکستری , شبیه خاکستر , مربوط به چوب درخت زبان گنجشک , خاکستری , کبود , سفید(درمورد موی سرو غیره) , سفید شونده , روبه سفیدی رونده , باستانی , کهنه , پیر , نا امید , بد بخت , بیرنگ , خاکستری.

رمال متحرکه

رمال متحرکه: ریگ روان , تله , دام , ماسه متحرک.

رمایه

رمایه: تیراندازی , کمانداری.

رمح

رمح: نیزه دستی سبک , زوبین , پرتاب نیزه , نیزه , ضربت نیزه , نیشتر زدن , نیزه زدن , نیزه , سنان , نیزه دار , نیزه ای , بانیزه زدن.

رمز

رمز: رمز , رمزی کردن , برنامه , دستورالعملها , نشان , علامت , نماد , رمز , اشاره , رقم , بصورت سمبل درآوردن , نشانه.

رمزی

رمزی: تلویحی.

رمش

رمش: مژه , مژگان.

رمل

رمل: ماسه , شن , ریگ , شن کرانه دریا , شن پاشیدن , سنباده زدن , شن مال یا ریگمال کردن.

رملی

رملی: ماسه ای , شنی.

رمی

رمی: دسترس , دراختیار , مصرف , در معرض گذاری.

رمیه

رمیه: پرتاب , انداختن , پرت کردن , افکندن , ویران کردن , بالا انداختن , پرت کردن , انداختن , دستخوش اواج شدن , متلاطم شدن , پرتاب , تلاطم.

رمیه خاطیه

رمیه خاطیه: از دست دادن , احساس فقدان چیزی را کردن , گم کردن , خطا کردن , نداشتن , فاقد بودن (ن.): دوشیزه.

رنه

رنه: گوزن شمالی , وابسته بدوران کهنه سنگی اروپا.

رنغه

رنغه: شاه ماهی

رنین

رنین: سنج , ترتیب زنگهای موسیقی , ساز یا موسیقی زنگی , صدای

سَنج ایجاد کردن , ناقوس رابصدا در آوردن , جرنگ جرنگ , صدای جرنگ , صدای جرنگ جرنگ کردن , طنین داشتن , دارای طنین کردن.

رهان

رهان: شرط (بندی) , موضوع شرط بندی , شرط بستن , نذر , شرط بندی کننده.

رهبانی

رهبانی: رهبانی.

رهبه

رهبه: هیبت , ترس (امیخته با احترام) , وحشت , بیم , هیبت دادن , ترساندن.

رهیب

رهیب: مایه هیبت یا حرمت , پر از ترس و بیم , حاکی از ترس , ناشی از بیم , وحشت اور , ترس اور.

رهینه

رهینه: گرو , گروگان , شخص گروی , وثیقه.

روائی

روائی: رمان نویس.

رواسب طینه

رواسب طینه: شیر , شهد , چکیده , جریان , جاری , رسوخ , لجنزار , بستر دریا , تراوش کردن , اهسته جریان یافتن , بیرون دادن , لای.

رواق

رواق: گذرگاه طاقدار , طاقهای پشت سرهم.

روایه

روایه: گویندگی , داستان , داستانسرایی , توصیف , نو , جدید , بدیع , رمان , کتاب داستان , از بر خوانی , تک نوازی ,

رستال.

روبارب

روبارب: ریوند چینی , ریواس , رنگ لیمویی.

روبیان

روبیان: میگو , ماهی میگو , روبیان.

روتین

روتین: روزمره , کار عادی , جریان عادی , عادت جاری.

روث

روث: کود , مدفوع حیوانات (مثل گاو واسب) , پشکل , کود دادن , سرگین.

روج

روج: ترفیع دادن , ترقی دادن , ترویج کردن.

روح

روح: روح , جان , روان , رمق , روحیه , جرات , روح دادن , بسرخلق آوردن.

روح معنویه

روح معنویه: دلگرمی , روحیه , روحیه جنگجویان , روحیه افراد مردم.

روحانیه

روحانیه: تصوف , عرفان , فلسفه درویش ها.

روحی

روحی: روحی , روانی , ذهنی , واسطه , پدیده روحی , روحانی , معنوی , روحی , غیر مادی ,

بطور روحانی.

روسی

روسی: روسی، زبان روسی، اهل روسیه.

روضه الاطفال

روضه الاطفال: کودکستان، باغ کودک.

روع

روع: ترساندن، هول دادن، وحشت زده کردن، بهراس انداختن، به بیم انداختن.

رولیه

رولیه: اسباب قمار چرخان، رولت، بارولت قمار کردن.

روماتزم

روماتزم: مرض رماتیسم، جریان، فلو، ریزش.

رومانسی

رومانسی: مشتق از زبان لاتین، رومی، وابسته به تمدن رومی، از نژاد رومی، بسبک رومی، تصویری، خیالی، واهی، غیر ممکن، غریب.

رومانسیه

رومانسیه: افسانه، رمان، کتاب رمان، داستان عاشقانه، بصورت تخیلی در آوردن.

رومانی

رومانی: رومی، اهل روم، لاتین، حروف رومی، زبان رومانی، اهل رومانی.

رووس اصابع القدم

رووس اصابع القدم: بانوک پا راه رفتن، نوک پنجه.

رویه

رویه: تشخیص دادن , تمیز دادن , پیدا , پدیداری , قابلیت دیدن , میدان دید , دید , دید , بینایی , رویا , خیال , تصور , دیدن , یا نشان دادن (در رویا) , منظره , وحی , الهام , بصیرت.

ری

ری: ایبیری.

ریاح موسمیه

ریاح موسمیه: بادموسمی , موسم بارندگی.

ریاسه

ریاسه: ریاست.

ریاسه الدیر

ریاسه الدیر: قلمرو راهب , مقام رهبانیت , مقر راهبان دیر.

ریاضه

ریاضه: ورزش , سرگرمی , بازی , شوخی , ورزش , تفریحی , شکار و ماهیگیری و امثال آن , الت بازی , بازیچه , تفریحی , سرگرم کردن , نمایش تفریحی , بازی کردن , پوشیدن و برخ دیگران کشیدن ورزش و تفریح کردن.

ریاضه الیخوه

ریاضه الیخوه: قایق رانی , مسافرت با قایق تفریحی.

ریاضی

ریاضی: ورزشکار , پهلوان , قهرمان ورزش , معلم زورخانه , قهرمان ژیمناستیک , ورزشکار , ورزشکار , ورزش دوست , ورزشکار جوانمرد.

ریاضیات

ریاضیات: ریاضیات , علوم ریاضی

، علوم دقیقه.

ریت

ریت: ریه ، جگر سفید ، شش.

ریح

ریح: باد ، نفخ ، بادخورده کردن ، در معرض باد گذاردن ، از نفس انداختن ، نفس ، خسته کردن یا شدن ، از نفس افتادن ، : پیچاندن ، پیچیدن ، پیچ دان ، کوک کردن (ساعت و غیره) ، انحناء ، انحنایافتن ، حلقه زدن ، چرخاندن.

ریحان

ریحان: ریحان ، شاهسپرم از خانواده نعنائیان.

ریشه

ریشه: بدمینتن ، نوعی بازی تنیس باتوپ پرداز ، پر ، پروبال ، باپر پوشاندن ، باپراستن ، بال دادن.

ریشی

ریشی: پر مانند ، پوشیده از پر ، شبیه به پر.

ریف

ریف: بیلا قات ، حومه شهر.

ریفی

ریفی: روستایی ، دهقانی ، اشعار روستایی ، روستایی ، رعیتی.

رییس

رییس: رئیس کارفرما ، ارباب ، برجسته ، برجسته کاری ، ریاست کردن بر ، اربابی کردن (بر) ، نقش برجسته تهیه کردن ، برجستگی ، فرنشین ، رئیس ، ریاست کردن ، اداره کردن ، رئیس ، سر ، پیشرو ، قاعد ، سالار ، فرمانده ، عمده ، مهم ، سر ، کله ، راس ، عدد ، نوک ، ابتداء ، انتها ، دماغه ، دهانه ، رئیس ، سالار ، عنوان ، موضوع ، منتها درجه ، موی سر ، فهم ، خط ، سر ، فرق ، سرصفحه ، سرستون ، سر درخت ، اصلی ، عمده ، مهم ، : سر گذاشتن به ، دارای سر کردن ، ریاست داشتن بر ، رهبری کردن ، در بالا واقع شدن ، رئیس ، رئیس جمهور ، رئیس دانشگاه ، اصلی ، عمده ، مایه ، مدیر ، بالای ، بالا تر ،

مافوق , ارشد , برتر , ممتاز.

رييس الاساقفه

رييس الاساقفه:

اسقف اعظم , مطران.

رئيس البلديه

رئيس البلديه: حاكم , شهردار(درهلند ياالمان) , اعضاء شهردارى , شهردار.

رئيس المجلسه

رئيس المجلسه: ميانجى , مدير , ناظم , تعديل کننده , کند کننده.

رئيس الدير

رئيس الدير: راهب بزرگ , رئيس راهبان.

رئيس العمال

رئيس العمال: سرکارگر , سرعمله , مباشرت کردن.

رئيس المجلس

رئيس المجلس: رئيس , شهردار , کشيش , ناظم دانشکده.

رئيس الوزراء

رئيس الوزراء: مقدم , برتر , والا تر , نخستين , مهمتر , رئيس , رهبر , نخست وزير , نخستين نمايش يک نمايشنامه , هنرپيشه برجسته.

رئيسه

رئيسه: زن خانه دار , کدبانو , بانو , زن شوهردار , مديره , سرپرستار.

رئيسه الاسره

رئيسه الاسره: رئيسه خانواده , مادر.

رئيسه الدير

رئيسه الدير: رئيسه صومعه زنان تارک دنيا.

ریسی

ریسی: اصلی , عمدہ , مہاد , بزرگ , عمدہ , متخصص شدن.

ز

زائد

زائد: بعلا وہ , باضافہ , افزودن بہ , مثبت , اضافی.

زائد الوزن

زائد الوزن: چاق , سنگینی زیاد , وزن زیاد , سنگینی کردن , چاقی.

زائد عن الحاجه

زائد عن الحاجه: زاءد , زیاد , غیر ضروری , اطناب امیز.

زائر

زائر: دیدارگر , دیدن کنندہ , مهمان , عیادت کنندہ.

زائل

زائل: کھنہ , منسوخ.

زاحف

زاحف: حیوان خزنده , ادم پست , سینہ مال رونده.

زامی

زامی: اجباری , قہری , قابل اجراء , اجباری , الزامی , فرضی , واجب , لازم , الزام اور.

زان

زان: زان , ممرز , الش , راش.

زانی

زانی: ادم زانی , مرد زناکار.

زاهد

زاهد: ریاضت کش , مرتاض , تارک دنیا , زاهد , زاهدانه.

زاوی

زاوی: گوشه دار , گوشه ای , لاغر , زاویه ای.

زاویه

زاویه: زاویه , گوشه , نبش.

زبائن

زبائن: ارباب رجوع , مشتریان , پیروان , موکلین.

زباله

زباله: جگن , نی , جنس اوراق و شکسته , اشغال

، کهنه و کم ارزش ،جنس بنجل ، بدورانداختن ، بنجل شمردن ، قایق ته پهن چینی.

زبد

زبد: کره ، روغن ، روغن زرد ، کره مالیدن روی ، چاپلوسی کردن ، کف ، سرجوش ، یاوه ، سخن پوچ ، کف کردن ، بکف آوردن ، اظهار کردن ، نمایاندن ، صدا زدن.

زبرجد

زبرجد: یاقوت زرد ، زبرجد هندی ، توپاز.

زبون

زبون: موکل ، مشتری ، ارباب رجوع ، مشتری.

زیب

زیب: کشمش ، رنگ کشمش ، رنگ قرمز مایل به ابی.

زجاج

زجاج: شیشه ، ابگینه ، لیوان ، گلاس ، جام ، استکان ، آینه ، شیشه دوربین ، شیشه ذره بین ، عدسی ، شیشه الات ، الت شیشه ای ، عینک ، شیشه گرفتن ، عینک دار کردن ، شیشه ای کردن ، صیقلی کردن.

زجاجه امامیه

زجاجه امامیه: پنجره اتومبیل ، شیشه جلو اتومبیل ، شیشه جلو اتومبیل.

زجاجیات

زجاجیات: شیشه الات ، بلور الات ، ظروف شیشه.

زحار

زحار: اسهال خونی ، دیسانتری ، ذوسنطاریا.

زحام

زحام: هل دادن ، فشار دادن ، تکان دادن ، بزور وادار کردن ، پیش بردن ، فریفتن ، گول زدن ، تکان ، شتاب ، عجله ، فشار ،

زور.

زحف

زحف: عمل خزیدن , خزیدن , سینه مال رفتن , شنال کرال.

زحمه

زحمه: تنه , هل , تکان , تنه زدن.

زخرفه عربیه

زخرفه عربیه: نقش عربی یا اسلا می , کاشی کاری سبک اسلا می.

زد سعر

زد سعر: بیش از حد قیمت گذاردن.

زر

زر: دکمه.

زراعه

زراعه: فلاحت , زراعت , کشاورزی , برزگری.

زراعی

زراعی: زمینی , ملکی , فلاحتی , زراعتی , کشاورزی.

زرافه

زرافه: زرافه.

زردیه

زردیه: انبردست.

زرزور

زرزور: سار.

زرع

زرع: کاشت , جای دادن , فرو کردن , کاشتن , القاء کردن

, نشاکردن , درجای دیگری نشانیدن , مهاجرت کردن , کوچ دادن , نشاء زدن , پیوندزدن , عضو پیوند شده , فراکاشتن .

زرنیخ

زرنیخ: اکسید ارسنیک بفرمول As_2O_3

زربیت الخنازیر

زربیت الخنازیر: جای خوک یا گراز , طویله خوک , درطویله قراردادن , : (طب) گل مژه , سنده سلام .

زعر

زعر: اویشن , صعتر .

زعرور

زعرور: خفچه , کیالک , درخت کویچ , ولیک .

زعرع

زعرع: برهم زدن , ناراحت کردن , مغشوش کردن .

زعم

زعم: تاکید , اثبات , تایید ادعا , اظهارنامه , اعلامیه , بیانیه , آگهی , اخبار , اعلان , درگیری , وانمودسازی , تظاهر , بهانه ,

ادعا

زعنفه

زعنفه: پره ماهی , بال ماهی , پرک , دست , بال , پره طیاره , پر , با باله مجهز کردن .

زعیم

زعیم: سالار , سردسته , رئیس قبیله , پیشوا , رهبر , راهنما , فرمانده , قاعد , سردسته .

زغب

زغب: کرک , خواب پارچه , موهای نرم و کوتاه اطراف لب و گونه , کرکدار شدن , نرم کردن , اشتباه کردن , خبط کردن ,

پف , بادکردگی .

زفاف

زفاف: عروسی , جشن عروسی , متعلق بعروس , وابلسته بعروسی , نکاحی , عروسی , زفافی .

زفیر

زفیر: باختر باد , باد صبا , باد مغرب , نسیم باد مغرب .

زکاه

زکاه: صدقه , خیرات .

زلاجه

زلاجه: نوعی سورتیه کوچک , یارو , ادم پست , اسب مردنی , لقمه ماهی , ماهی چهار گوش , کفش یخ بازی , سرخوردن , اسکیت بازی کردن , سرسره بازی کردن , کفش چرخدار , سورتیه , سورتیه رانندن , با سورتیه حمل کردن , سورتیه , غلتک , چکش اهنگری , پتک , پتک زدن , سورتیه رانندن , درشکه سورتیه

، سورتمه راندن.

زلال

زلال: سفیده ء تخم مرغ ، مواد ذخیره ء اطراف بافت گیاهی ، البومین.

زله

زله: لغزش ، خطا ، سهو ، اشتباه ، لیزی ، گمراهی ، قلمه ، سرخوری ، تکه کاغذ ، زیر پیراهنی ، ملافه ، روکش ، متکا ، نهال ، اولاد ، نسل ، لغزیدن ، لیز خوردن ، گریختن ، سهو کردن ، اشتباه کردن ، از قلم انداختن ، لغزیدن ، سکندری خوردن ، سهو کردن ، تلوتلو خوردن ، لکنت داشتن ، اتفاقا بر خوردن به.

زلزال

زلزال: زمین لرزه ، زلزله.

زلق

زلق: لیز ، لغزنده ، بی ثبات ، دشوار ، لغزان.

زماره

زماره: قره نی بم.

زماله

زماله: رفاقت ، دوستی ، هم صحبتی ، معاشرت کردن ، کمک هزینه تحصیلی ، عضویت ، پژوهانه ، تحقیق ، دانش ، کمک هزینه دانشجویی ، فضل و کمال.

زامام

زامام: افسار ، زمام ، عنان ، لجام ، افسار کردن ، کنترل ، ممانعت ، لجام زدن ، راندن ، مانع شدن.

زمجره

زمجره: تله ، کمند ، گره ، گرفتاری ، گوریدگی ، شوریدگی ، بغرنجی ، برجسته کردن ، نمودار کردن ، بغرنج کردن ، دندان قروچه کردن ، غرو لند کردن ، خشمگین ساختن ، گره خوردن.

زمره

زمره: دسته , گروه , محفل.

زمرده

زمرده: زمردسبز , سبزمردی.

زمن

زمن: کشیده , عصبی و هیجان زده , زمان فعل , تصریف زمان فعل , سفت , سخت , ناراحت , وخیم , وخیم شدن , تشدید یافتن.

زمنی

زمنی: بترتیب تاریخی , دارای تسلسل تاریخ , دارای ربط زمانی.

زمیل

زمیل: همکلاس , هماموز , هم کار , هم قطار , مرد , شخص , ادم , مردکه , یارو.

زمیل اللع

زمیل اللع: همبازی , یار.

زن

زن: کشیدن ,

سنجیدن , وزن کردن , وزن داشتن.

زنا

زنا: زنا , زناى محصن يا محصنه , بيوفايى , بى عفتى , بى دينى , ازدواج غير شرعى , جنده بازى , زنا.

زناد

زناد: ماشه , رها کردن , راه انداختن.

زنار

زنار: کمر بند , کمر , کمرست , حلقه , احاطه کردن , حلقه اى بریدن.

زنبق

زنبق: سوسن سفيد , زنبق , زنبق رشتى , لاله , گل لاله.

زنبور

زنبور: زنبور سرخ , زنبور (بى غسل).

زنجبيل

زنجبيل: زنجبيل , تندى , حرارت , زنجبيل زدن به , تحريك کردن.

زنجى

زنجى: زنگى , سياه , کاکا , سياه پوست.

زنديق

زنديق: رافضى , فاسد العقيده , بدعت گذار , مرتد.

زهر العسل

زهر العسل: پيچ امين الدوله.

زهرة

زهره: شکوفه , شکوفه کردن , گل دادنی , بکمال و زیبایی رسیدن , گل , شکوفه , درخت گل , سر , نخبه , گل کردن , شکوفه دادن , گلکاری کردن.

زهره مخملیه

زهره مخملیه: گل همیشه بهار , گل جعفری.

زهره نجمیه

زهره نجمیه: ستاره , گل ستاره ای , مینا , گل مینا.

زهریه

زهریه: ظرف , گلدان , گلدان نقره و غیره.

زواج

زواج: ازدواج , عروسی , جشن عروسی , زناشویی , یگانگی , اتحاد , عقید , ازدواج , پیمان ازدواج , زناشویی , عروسی , ازدواج , نکاح.

زواج احادی

زواج احادی: داشتن یک همسر , یک زنی , یک شوهری , تک گایی.

زواجی

زواجی: وابسته به عروسی.

زوال

زوال: کهنگی , منسوخی , متروکی , از رواج افتادگی.

زوایه

زوایه: گوشه , قطعه زمین پیش آمده , برآمدگی.

زوبعه رعديه

زوبعه رعديه: توفان تندری , توفان همراه باذرخش وصاعقه.

زوج

زوج: جفت , جفت کردن , جفت شدن , وصل کردن , شوهر , شوی , کشاورز , گیاه پرطاعت , نر ,

شخم زدن , کاشتن , باغبانی کردن , شوهردادن , جفت کردن , جفت , زن یا شوهر , همسر , زوج , زوجه , همسر کردن .

زوج الام

زوج الام: شوهر مادر , پدراندر , ناپدری .

زوجه

زوجه: زن , زوجه , عیال , خانم .

زوجه الاب

زوجه الاب: زن پدر , نامادری , مادر .

زوجی

زوجی: شوهری , زوجی , ازدواجی , نکاحی .

زود

زود: تهیه کردن , مقرر داشتن , تدارک دیدن .

زورق

زورق: قایق باریک وبدون بادبان وسكان , قایق رانی , قایق هند شرقی , قایق تفریحی , تیره رنگ , چرك , دودی رنگ , قایق چهار پارویی یا شش پارویی حمل شده در کشتی .

زی

زی: تحویل , تسلیم , رد وبدل (مثل ضربات متبادله) , رهایی , نجات , لباس و خوراکی که به نوکردادده میشود , لباس مستخدم , جیره , علیق اسب , جامه , مستخدم , تجهیز , سازوبرگ , همسفر , گروه , بنه سفر , توشه , لوازم فنی , سازوبرگ آماده کردن , تجهیز کردن , مال او , مال چه کسی , مال کی .

زی رسمی

زی رسمی: یکسان , متحد الشكل , یکنواخت .

زیاده

زیاده: افزایش , اضافه , فزونی , زیادتی , زیادی , افراط , بی اعتدالی , اضافه , گردش , پیاده روی , مبلغ را بالا بردن , افزودن , زیاد کردن , توسعه دادن , توانگر کردن , ترفیع دادن , اضافه , افزایش , رشد , ترقی , زیادشدن , الحاق , درج , کوشش ناگهانی و کوتاه , جنبش تند و ناگهانی , خروج ناگهانی , فوران , جهش , جوانه زدن , فوران کردن , جهش کردن.

زیاره

زیاره: دیدن کردن از

, ملاقات کردن , زیارت کردن , عیادت کردن , سرکشی کردن , دید و بازدید کردن , ملاقات , عیادت , بازدید , دیدار.

زیبق

زیبق: سیماب , جیوه , تیر , پیک , پیغام بر , دزدماهر , عطارد , یکی از خدایان یونان قدیم.

زیبقی

زیبقی: سیمابی , جیوه دار , چالاک , تند , متغیر , متلون.

زیت

زیت: روغن زدن , روان کردن.

زیت التّشحیم

زیت التّشحیم: روان سازنده , لنت دهنده , روغن , چرب کننده.

زیتون

زیتون: زیتون , درخت زیتون , رنگ زیتونی.

زیتی

زیتی: چرب , روغنی.

زیف

زیف: تحریف کردن , دست بردن در , باطل ساختن , تزویر کردن.

زیلوفون

زیلوفون: زیلوفون , سنتور چوبی.

زین

زین: زیبا کردن , قشنگ کردن , ارایش دادن , زینت دادن , با زر و زیور اراستن , اذین کردن , پیراستن , ارایش دادن , زینت کردن , نشان یا مدال دادن به , ارایش کردن , ارایش دادن , زینت دادن , زیبا کردن , پیراستن.

زینه

زینه: تزئین , اراستگی , پیراستگی , زیور و پیرایه , زینت , تزئین , ارایشگری , اذین بندی , مدال یا نشان , ارایش , تزئین , تزئین , ارایش , تامین خواسته , حکم تامین مدعا به , احضار شخص ثالث , حکم توقیف.

زییر

زییر: خروش , خروشیدن , غرش کردن , غریدن , داد زدن , داد کشیدن

س

س

س: باید , بایست , بایستی , فعل معین , خواست , اراده , میل , خواهش , ارزو , نیت , قصد , وصیت , وصیت نامه , خواستن , اراده کردن , وصیت کردن , میل کردن , فعل کمکی 'خواهم'.

سائح

سائح: گشتگر ,

جهانگرد , سیاح , جهانگردی کردن.

سائد

سائد: غالب , مسلط , حکمفرما , نافذ , عمده , برجسته.

سائق

سائق: راننده ماشین , شوfer , رانندگی کردن , محرک , راننده , ماشین سوار.

سائق الدراجة

سائق الدراجة: دوچرخه سوار.

سائل

سائل: سیال , روان , نرم و ابکی , مایع , متحرک , مایع , ابگونه , چیز ابکی , روان , سلیس , نقد شو , پول شدنی , سهل و ساده , شیر , شیر گیاهی , عصاره , خون , شیر کشیده از , ضعیف کردن.

سائل المطاط

سائل المطاط: شیرابه , شیر گیاهی , لاستیک خام , بالاستیک ساختن.

سابع عشر

سابع عشر: هفدهمین.

سابعا

سابعا: هفتم , هفتمین , یک هفتم.

سابق

سابق: قبلی , سابقی , قبلی.

سابقا

سابقا: سابقا , قبلا , پیشتر , قبلا.

ساحه

ساحه: يارد (۶۳ اينچ يا ۳ فوت) , محوطه يا ميدان , محصور کردن , انبار کردن (در حياط) , واحد مقياس طول انگليسی معادل ۴۴۱۹/۰ متر.

ساحه الالعب

ساحه الالعب: اسپريس , ميدان اسب دوانی , سيرك.

ساحه اللعب

ساحه اللعب: زمين بازی , تفريحگاه.

ساحر

ساحر: جذاب , دلربا , افسونگر , فريننده , جادوگر , مجوسی , جادوگر , جادو , طلسم گر , نابغه.

ساحره

ساحره: زن جادوگر , ساحره , پيره زن , فريننده , افسون کردن , سحر کردن , مجذوب کردن.

ساحل

ساحل: ساحل , درياکنار , سریدن , سرازير رفتن , کرانه دريا.

ساحل البحر

ساحل البحر: ساحل دريا , دريا کنار.

ساخر

ساخر: طعنه اميز , طعنه زن , طعنه ای , کنایه دار , طعنه اميز , نيشدار , زهرخنده دار.

ساخط

ساخط: اوقات تلخ , متغير , رنجيده , خشمگين , ازرده.

سادس عشر

سادس عشر: شانزدهمین , شانزدهم.

ساذج

ساذج: زودباور , ساده لوح , گول خور , ساده

و بی تکلف , بی ریا , ساده , بی تجربه , خام.

سارق

سارق: دزد , راهزن , غارتگر , چپاولگر , سارق.

ساریه

ساریه: تیر , دکل یکپارچه , دیرک , بادکل مجهز کردن.

ساریه العلم

ساریه العلم: تیر پرچم , میله پرچم.

ساطور

ساطور: ساطور , شکافنده.

ساعاتی

ساعاتی: ساعت ساز.

ساعه

ساعه: زمان سنج , تپش زمان سنجی , ساعت , ساعت , ۰۶ دقیقه , وقت , مدت کم , ساعت , از روی ساعت.

ساعه الید

ساعه الید: ساعت مچی.

ساعه یدویه

ساعه یدویه: پاییدن , دیدبان , پاسداری , کشیک , مدت کشیک , ساعت جیبی و مچی , ساعت , مراقبت کردن , مواظب بودن , بر کسی نظارت کردن , پاسداری کردن.

ساعد

ساعد: ساعد , بازو , از پیش مسلح کردن , قبلا آماده کردن.

ساعی

ساعی: پیک و قاصد.

ساعی البرید

ساعی البرید: نامه رسان.

سافر

سافر: تبدیل کردن , مسافرت کردن با بلیط تخفیف دار , هر روزاز حومه بشهر و بالعکس سفر کردن.

ساق

ساق: ساق پا , پایه , ساقه , ران , پا , پاچه , پاچه شلوار , بخش , قسمت , پا زدن , دوندگی کردن.

ساکسفون

ساکسفون: ساکسوفون , نوعی موسیقی بادی.

ساکن

ساکن: ساکن , ساکن , ساکن , اهل , مقیم , زیست کننده در , مقیم , مستقر.

ساکن اصلی

ساکن اصلی: بومی , اصلی , سکنه اولیه , اهل یک اب و خاک , بومی , ساکن اولیه , اهلی , قدیم , گیاه بومی.

ساکن الجزیره

ساکن الجزیره: جزیره نشین.

سالک

سالک: گذرپذیر , قابل قبول , قابل عبور.

سام

سام: ملالت , خستگی.

سامی

سامی: برجسته , بلند , متعال , بزرگ , والا مقام , هویدا.

ساهم

ساهم: اعانه دادن , شرکت کردن در , همکاری و کمک کردن , هم بخشی کردن.

ساو

ساو: برابر کردن ,

برابر گرفتن , مساوی پنداشتن , معادله ساختن , یکسان فرض کردن.

سایلو

سایلو: انبار دانه , انبار غله , جای غله خیز.

سباه

سباه: بسر بردن زمستان در حال خواب یا بیهوشی , زمستان خوابی.

سیاح

سیاح: شناگر , شناکننده.

سیاحه

سیاحه: شناکردن , شناور شدن , شنا , شناوری.

سباق القوارب

سباق القوارب: مسابقه کرجی رانی , پارچه نخی سفت بافت.

سباک

سباک: لوله کش.

سبانخ

سبانخ: اسفناج , خوراک اسفناج.

سبب

سبب: سبب , علت , موجب , انگیزه , هدف , مرافعه , موضوع منازع فیه , نهضت , جنبش , سبب شدن , واداشتن , ایجاد کردن (غالباً بامصدر) , دلیل , سبب , علت , عقل , خرد , شعور , استدلال کردن , دلیل و برهان آوردن.

سببی

سببی: علی , سببی , علتی , بیان کننده علت , مبنی بر سبب.

سبیه

سبیه: خاصیت سببی ، رابطه بین علت و معلول ، علیت.

سبه

سبه: روز تعطیل ، شنبه ، یکشنبه ، روز شنبه.

سبتمبر/ایلول

سبتمبر/ایلول: سپتامبر ، نهمین ماه تقویم مسیحی.

سبحان الله

سبحان الله: هَللویا (یعنی خدا را حمد باد) ، تسبیح.

سبعه

سبعه: هفت ، هفتم ، هفتمین ، یک هفتم ، هفت چیز.

سبعه عشر

سبعه عشر: هفده ، هفده چیز.

سبعون

سبعون: هفتاد ، هفتاد ساله ، عدد یا علامت هفتاد.

سبوره

سبوره: تخته سیاه.

سبیکه

سبیکه: بار(در فلزات) ، عیار ، درجه ، ماخذ ، الیاژ فلز مرکب ، ترکیب فلز با فلز گرانبها ، الودگی ، شائبه ، عیار زدن ، معتدل کردن ، شمش ، شمش زر یا سیم.

ستاره

ستاره: کور , نابینا , تاریک , ناپیدا , غیر خوانایی , بی بصیرت , : کور کردن , خیره کردن , درز یا راه (چیزی را) گرفتن ,
اغفال کردن , : چشم بند , پناه , سنگر , مخفی

گاه , هر چیزی که مانع عبور نور شود , پرده , در پوش , سایبان , خیمه , کروک اتومبیل , سایبان گذاشتن , پرده , جدار , دیوار , حجاب , غشاء , مانع .

سته

سته: شماره شش , شش , ششمین .

سته عشر

سته عشر: شانزده , شماره شانزده , شانزدهمین .

ستره

ستره: جارچی , اعلام کننده , علامت گذار (در جاده) , هر چیز قرمز و مشتعلی , نوعی کت پشمی یا ابریشمی ورزشی , ژاکت مخصوص ورزش , ژاکت , نیمتنه , پوشه , جلد , کتاب , جلد کردن , پوشاندن , درپوشه گذاردن , نیام , پیراهن بی استین یا با استین که مرد وزن میپوشیده اند , بلوزیا کت کوتاه کمربند دار , کت کوتاه سربازان انگلیس , پوشش .

ستون

ستون: شماره شصت , شصت .

سجاده

سجاده: فرش , قالی , زیلو .

سجان

سجان: زندانیان .

سجع

سجع: شباهت صدا , هم صدایی , قافیه و زنی یا صدایی .

سجل

سجل: شرح وقایع بترتیب تاریخ , تاریخچه , ثبت کردن وقایع , روزنامه دریایمایی , گزارش روزانه سفر کشتی , سفرنامه , مدرک , سابقه , ضبط کردن , ثبت کردن , دفتر ثبت , ثبت امار , دستگاه تعدیل گرما , پیچ دانگ صدا , لیست یا فهرست , ثبت کردن , نگاشتن , در دفتر وارد کردن , نشان دادن , منطبق کردن .

سجل الحسابات

سجل الحسابات: دفتر کل , سنگ پهن روی گور , تیر , تخته.

سجن

سجن: زندان , محبس , حبس , زندانی شدن , حبس بودن , حبس , زندان , محبس , حبس کردن , زندان , محبس , حبس , وابسته به زندان , زندان کردن.

سجین

سجین: زندانی , اسیر.

سحاب ممطر

سحاب ممطر: هاله

، اوهام ، ابر بارانی.

سحابه

سحابه: چفت ، بست ، زیب لباس (که بجای دکمه بکار میرود) ، زیب دار.

سحب

سحب: کشیدن ، رسم کردن ، بیرون کشیدن ، دریافت کردن ، کشش ، قرعه کشی ، مه ، غبار ، تاری چشم ، ابهام ، مه گرفتن ، کشیدن ، بطرف خود کشیدن ، کشش ، کشیدن دندان ، کندن ، پشم کندن از ، چیدن ، باطناب بدنبال کشیدن ، پس مانده الیاف کتان یا شاهدانه ، طناب ، زنجیر ، یدک کش ، یدک کشی.

سحر

سحر: افسون ، طلسم ، فریندگی ، دلربایی ، سحر ، : افسون کردن ، مسحور کردن ، فریفتن ، شیفتن ، فریبا ، فرینده ، ملیح ، دلربا ، افسون ، جادو ، سحر ، شیدایی ، افسون ، جذبه ، وسیله تطمیع ، طعمه یا چیز جالبی که سبب عطف توجه دیگری شود ، گول زنک ، فریب ، تطمیع ، بوسیله تطمیع بدام انداختن ، بطمع طعمه یا سودی گرفتار کردن ، فریفتن ، اغوا کردن ، جادو ، سحر ، سحر امیز ، ماه ، ماه شمسی ، ماه قمری ، برج ، طلسم ، تعوید ، جادو ، جادو گرانه ، شب زنده داری ، احیا ، دعای شب.

سحری

سحری: جادویی ، وابسته به سحر و جادو ، سحر امیز.

سحلیه

سحلیه: مارمولک ، سوسمار ، بزوجه.

سحیق

سحیق: یاد نیاوردنی ، بسیار قدیم ، خیلی پیش ، دیرین.

سخاء

سخاء: بخشش ، بخشندگی ، دهش ، کرم ، کرامت ، بذل.

سخافه

سخافه: پوچی ، چرندی ، مزخرف بودن.

سخریه: مسخره امیز، مضحک، تقلید، رقص لخت، تقلید و هجو کردن، طعنه

، وارونه گویی ، گوشه و کنایه و استهزاء ، مسخره ، پنهان سازی ، تمسخر ، سخریه ، طنز ، طعنه ، طنز ، مسخره ، ریشخند ، استهزاء ، طعنه زدن ، سخن مسخره امیز گفتن ، هو کردن ، ساختگی ، تقلیدی ، تقلید در آوردن ، استهزاء کردن ، دست انداختن ، تمسخر ، استهزا ، ریشخند ، تمسخر کردن ، دست انداختن.

سخط

سخط: نارضایتی ، ناخشنودی ، گله ، شکایت ، ناخشنود کردن ، سرزنش ، توبیخ ، سرکوفت ، طعنه ، ریل خط آهن ، خط آهن ، نرده ، نرده کشیدن ، توبیخ کردن.

سخی

سخی: بخشنده ، کریم.

سخیف

سخیف: پوچ ، ناپسند ، یاوه ، مزخرف ، بی معنی ، نامعقول ، عبث ، مضحک ، خنده اور ، مضحک ، مزخرف ، چرند ، نادان ، ابله ، سبک مغز ، چرند ، احمقانه.

سد

سد: سد ، اب بند ، بند ، سد ساختن ، مانع شدن یا ایجاد مانع کردن ، محدود کردن ، مجلس پذیرایی ، سلام عام ، بارعام دادن ، خاکریز ، بند ، لنگرگاه.

سداده

سداده: دو شاخه ، چوب پنبه ، سربطری ، توپی ، جلوگیری کننده ، بادریچه بستن ، باچوب پنبه بستن.

سداسی

سداسی: شش گوش ، شش گوشه ، شش بر ، شش پهلو.

سدس

سدس: ششم ، ششمین ، یک ششم ، شش یک ، سدس ، سادس.

سدیم

سدیم: مه کم ، بخار ، ناصافی یا تیرگی هوا ، ابهام ، گرفته بودن ، مغموم بودن ، روشن نبودن مه ، موضوعی (برای شخص) ،

متوحش کردن , زدن , بستوه آوردن , سرزنش کردن.

سدیمی

سدیمی: تار , محو ,

شبییه سحاب , بشکل ایر , تیره.

سر

سر: شیفتن , فریفتن , اسیر کردن.

سرادق

سرادق: غرفه نمایشگاه , عمارت کلاه فرنگی , چادر صحرائی , در کلاه خیمه زدن , در کلاه فرنگی جا دادن.

سرب

سرب: دسته , گروه (دختران) , بخش , دسته ای از مردم , گروه هواپیما.

سرخس

سرخس: سرخس.

سرداب

سرداب: طبقه زیر , زیر زمین , سرداب.

سرداب الموتی

سرداب الموتی: دخمه محل قبور.

سردین

سردین: ماهی ساردین , ماهیان ریز.

سرطان

سرطان: سرطان , برج سرطان , خرچنگ.

سرطان البحر

سرطان البحر: خرچنگ دریایی , گوشت خرچنگ دریایی.

سرطان بحری

سرطان بحری: خرچنگ , برج سرطان , خرچنگ گرفتن , جرزدن , عصبانی کردن , عصبانی شدن , باعث تحریک و عصبانیت شدن , ادم ترشو , کج خلق.

سرطانی

سرطانی: سرطانی.

سرعه

سرعه: گام , قدم , خرامش , شیوه , تندی , سرعت , گام زدن , با گامهای اهسته و موزون حرکت کردن قدم زدن , پیمودن , با قدم اهسته رفتن , قدم رو کردن , سرعت.

سرقه

سرقه: ورود بخانه ای درشب بقصد ارتکاب جرم , دزدی , دستبرد , دزدی , سرقت , دزدی , دستبرد , سرقت , دزدی , سرقت.

سرو

سرو: سرخدار.

سری

سری: مخفی , غیرمشروع , زیرجلی , محرمانه , دارای ماموریت محرمانه , راز دار.

سریه

سریه: گمنامی , بینامی , خلوت , تنهایی , پوشیدگی , پنهانی , اختفاء , نوار , روبان , نوار ماشین تحریر , نوار ضبط صوت و امثال ان , نوار فلزی , تسمه , تراشه , تسمه , برهنه کردن , محروم کردن از , لخت کردن , چاک دادن , تهی کردن , باریکه , نوار , مارک , علامت , درجه نظامی , پاگون , خط

راه راه , یراق , پارچه راه راه , راه راه کردن , تازیانه زدن , نوار , بانوار بستن.

سریر

سریر: بستر , کف , حرف توخالی وبی معنی , خوابگاه (درکشتی یا ترن) , هرگونه تختخواب تاشو , تختخواب سفری , رختخواب بچگانه , برانکار یا تخت مخصوص حمل مریض , جنایت کار , از جان گذشته , لوطی محله , اوباش , رند , ادم رذل , فرومایه , پست و حقیر , بدکار , تبه کار , جانی , جنایت کار , جنایت امیز.

سریر

سریر: اظهارداشتن , بیان کردن , اداکردن , سریر السیر , صریح , روشن , ابراز کردن.

سریر البکاء

سریر البکاء: اشک زان , اشکبار , اشکی , غصه دار.

سریرعا

سریرعا: بطور خلاصه.

سطح

سطح: رویه , سطح , ظاهر , بیرون , نما , ظاهری , سطحی , جلا دادن , تسطیح کردن , بالا آمدن (به سطح اب).

سطحی

سطحی: صوری , سطحی , سرسری , ظاهری.

سطل

سطل: دلو , سطل , سطل , دلو , بقدر یک سطل.

سعاده

سعاده: سعادت جاودانی , برکت , خوشبحال , خوشحالی , خوشی , شادی , خوشنودی , خرسندی.

سعال

سعال: سرفه , جرقه (درمورد موتور وغیره) , سرفه کردن.

سعر

سعر: برآورد کردن , تقویم کردن , قیمت کردن , مطلع کردن , آگاهی دادن .

سعره حراریه

سعره حراریه: واحد سنجس گرما , کالری .

سعری

سعری: مربوط به کالری , مویرگ , موئی , باریک , ظریف , عروق شعریه .

سعید

سعید: خوش , سعادت‌مند , خوش , خوش‌حال , شاد , خوشوقت , خوشدل , خرسند , سعادت‌مند , راضی , سعید , مبارک , فرخنده .

سفاره

سفاره: سفارت کبری , ایلچی گری , سفارت خانه .

سفان

سفان: کرجی بان ,

قایقران.

سفاهه

سفاهه: پوچی , بی مغزی , بیهودگی , کار بیهوده , بطالت.

سفع التل

سفع التل: دامنه , سرازیری تپه , دامنه کوه.

سفر

سفر: درنرو دیدن , سفر کردن مسافرت کردن , رهسپار شدن , مسافرت , سفر , حرکت , جنبش , گردش , جهانگردی.

سفره

سفره: گردش بیرون شهر , تفرج , وابسته به گردش یا سفر کوتاه , تیغ صورت تراشی , با تیغ تراشیدن , سبک رفتن , پشت پا خوردن یا زدن , لغزش خوردن , سکندری خوردن , سفر کردن , گردش کردن , گردش , سفر , لغزش , سکندری.

سفیر

سفیر: سفیر , ایلچی , پیک , مامور رسمی یک دولت.

سفینه

سفینه: کشتی , قایق , صندوقچه , کشتی پارویی یا بادبانی قرون وسطی , نمونه ستونی و صفحه بندی نشده مطالب چاپی , رانکا , رامکا , اشپزخانه , کشتی , جهاز , کشتی هوایی , هواپیما , با کشتی حمل کردن , فرستادن , سوار کشتی شدن , سفینه , ناو , اوند , کشتی , مجرا , رگ , بشقاب , ظرف , هر نوع مجرا یا لوله.

سفینه الحمل

سفینه الحمل: بوس , بوسه , ماچ , ملیج ملیج.

سفینه القائد

سفینه القائد: کشتی حامل پرچم امیرالبحری , کشتی دریادار.

سفینه حربیه

سفینه حربیه: نبرد ناو , ناو , کشتی جنگی , کشتی جنگی , ناو جنگی.

سفینه شراعیه

سفینه شراعیه: پوست درخت , بارکاس , کرجی , نوعی کشتی دو دگلی سبک و سریع السیر , کشتی بادبانی بازرگانی یا جنگی اسپانیولی قرن پانزدهم.

سقطه

سقطه: رقصیدن , جست و خیز کردن , پریدن , افتادن , لغزیدن , ناگهان افتادن , غلت خوردن , معلق خوردن , غلت , چرخش , اشفتگی

و بهم ریختگی.

سقف

سقف: سقف , پوشش یا اندود داخلی سقف , حد پرواز , پوشش , سقف , طاق , بام (m.l) , خانه , مسکن , طاق زدن , سقف دار کردن.

سقوط

سقوط: افت , سقوط , زوال , انحطاط , ریزش , بارش , خزان , پاییز , سقوط , هبوط , نزول , زوال , ابشار , افتادن , ویران شدن , فرو ریختن , پایین آمدن , تنزل کردن.

سقیفه

سقیفه: سباط , چارطاقی , کبوتر خانه , اطاقک بالا-ی بام , هشتی , سرپوشیده , دالان , ایوان , رواق , ریختن , انداختن افشاندن , افکندن , خون جاری ساختن , جاری ساختن , پوست انداختن , پوست ریختن , برگ ریزان کردن , کپر , الونک.

سقیم

سقیم: ناسالم , ناخوش , ویژه ناخوشی , مریض , وحشت اور.

سکان

سکان: جمعیت , نفوس , تعداد مردم , مردم , سکنه.

سکان المدینه

سکان المدینه: اهالی شهر , شهری.

سکه الحديد

سکه الحديد: راه آهن , با راه آهن فرستادن یا سفر کردن , سرهم بندی کردن , پاپوش درست کردن , خط آهن , راه آهن , وابسته به راه آهن.

سکه مفرده

سکه مفرده: ترن اویزان , ریل واحد مخصوص حرکت ترن یک چرخه.

سکر

سکر: قند , شکر , شیرینی , ماده قندی , با شکر مخلوط کردن , تبدیل به شکر کردن , شیرین کردن , متبلور شدن.

سکران

سکران: مست , مخمور , خیس , مستی , دوران مستی.

سکرتیر

سکرتیر: دبیر , منشی , رازدار , محرم اسرار.

سکرین

سکرین: ساخارین.

سکسوکه

سکسوکه: ریش بزی.

سکسونی

سکسونی: ساکسون , از نژاد انگلوساکسون.

سکن

سکن: سکونت , اسکان , سکنی , مستعمره , مسکن , منزل , مسکن ,

منزل , محل سکونت , اطاق کرایه ای , محل اقامت , اقامتگاه.

سکنی

سکنی: مسکونی , وابسته به اقامت , قابل سکنی , محلی.

سکین

سکین: چاقو زدن(به) , کارد زدن (به) , چاقو , کارد , گزلیک , تیغه.

سل

سل: سرگرم کردن , مشغول کردن , تفریح دادن , جذب کردن , مات و متحیر کردن , پذیرایی کردن , مهمانی کردن از , سرگرم کردن , گرامی داشتن , عزیزداشتن , تفریح دادن , قبول کردن , بی بسیج کردن , جمع کردن , از جنبش و حرکت باز داشتن , ثابت کردن , مدتی در بستری حرکت ماندن.

سلاح

سلاح: جنگ افزار , سلاح , اسلحه , حربه , مسلح کردن.

سلاح الفرسان

سلاح الفرسان: سواره نظام.

سلاح ناری

سلاح ناری: اسلحه گرم.

سلافی

سلافی: اسلا و , از نژاد اسلا و , اسلا و زبان , وابسته بنژاد اسلا و , زبان اسلا وی.

ساله

ساله: سلسله , دودمان , خاندان پادشاهان , ال.

ساللی

ساللی: نیایی , اجدادی.

سلام

سلام: صلح و صفا , سلامتی , اشتهی , صلح , آرامش .

سلامه

سلامه: امن , بی خطر , گاو صندوق , ایمنی , سلامت , امنیت , محفوظیت .

سلامی

سلامی: سوسیک نمک زده , گوشت خوگ و یا گوشت گاو خشک شده .

سلب

سلب: غارت , تاراج , یغما , غارت کردن .

سلبی

سلبی: منفی , منفعل .

سله

سله: زنبیل , سبد , درسبد ریختن , گروه هم مسلک , انجمن (ادبی واجتماعی) , از کار بازداشتن , مانع شدن , مختل کردن , قید .

سلحفاه

سلحفاه: لا- ک پشت , سنگ پشت , ادم کندرو , هر نوع لا- ک پشت ابی , کبوتر قمری , لا- ک پشت , لا ک پشت شکار کردن .

سلس

سلس: عدم کف نفس ,

ناپرهیزکاری ، بی اختیاری ، هرزگی.

سلسبیل

سلسبیل: شراب لذیذ خدایان یونان ، شهد ، شربت ، نوش.

سلسله

سلسله: زنجیر ، کند و زنجیز ، حلقه ، رشته ، سلسله. (vi.vt): زنجیر کردن ، هنگام ، گام ، حدود ، حیثه ، وسعت ، رسایی ، پی رفت ، توالی ، ترادف ، تسلسل ، تابعیت ، رشته ، ترتیب ، به ترتیب مرتب کردن ، دنباله ، سری.

سلسله الحلقات

سلسله الحلقات: اتوبوس ، توده مردم ، عامه.

سلطه

سلطه: قدرت ، توانایی ، اختیار ، اجازه ، اعتبار ، نفوذ ، مدرک یا ماخذی از کتاب معتبر یا سندی ، نویسنده معتبر ، منبع صحیح و موثق ، اولیاء امور ، سالاد کلم ، سالاد.

سلطه القضائیه

سلطه القضائیه: قضایی ، شرعی ، وابسته بداد گاه.

سلطه قضائیه

سلطه قضائیه: حوزه قضایی ، قلمرو قدرت.

سلعه

سلعه: وسیله مناسب ، متاع ، کالا ، جنس.

سلف

سلف: نیا (جمع نیاکان) ، جد ، اجداد ، نیا (نیاکان) ، جد (اجداد) ، سلف ، ، اسبق ، سابق ، قبلی ، جد ، اجداد ، پیشیان.

سلک

سلک: کابل ، طناب سیمی ، سیم ، مفتول ، سیم تلگراف ، سیم کشی کردن ، مخابره کردن.

سلم

سلم: نردبان , نردبان بکار بردن , نردبان ساختن , پله کان , پله کان نردبانی , راه پله , پلکان , راهرو پله.

سلمون

سلمون: ماهی آزاد , قزل الا.

سلمی

سلمی: صلح جو , آرامش طلب , مسالمت امیز , آرام , صلح امیز.

سلوقی

سلوقی: سگی با پاهای بلند و بدنی لاغر که تند میدود.

سلوک

سلوک: رفتار , حرکت , وضع , سلوک , اخلاق.

سلوکی

سلوکی: وابسته به رفتار و سلوک.

سلیطه اللسان

سلیطه اللسان: ادم بد دهان , زن غرولندو , سرزنش کردن ,

بدحرفی کردن , اوقات تلخی کردن (به) , چوبکاری کردن.

سلیل

سلیل: نسل , زاده (در جمع) اولاد , زادگان.

سلیم

سلیم: دست نخورده , بی عیب , سالم , کامل , صدمه ندیده.

سم

سم: شوکران , شوکران کبیر , زهر , سم , شرننگ , زهرالود , سمی , مسموم کردن , زهرابه , ترکیب زهردار , داروی سمی.

سماء

سماء: فلک (افلاک) , اسمان , گنبد اسمان , اسمان , سپهر , گردون , فلک , عرش , بهشت , قدرت پروردگار , هفت طبقه اسمان , اسمان , خدا , عالم روحانی , اسمان , فلک , در مقام منیعی قرار دادن , زیاد بالا بردن , توپ هوایی زدن , اب و هوا.

سماد

سماد: کود دادن , کود کشاورزی.

سماعه

سماعه: سمعک , بلندگوی گوشی , گوشی تلفن , بلندگو.

سماعیا

سماعیا: باصدای رسا.

سماک

سماک: ماهی گیر.

سمامه

سمامه: سریع , چابک , تندرو , فرزند , باسرعت.

سماوی

سماوی: الهی , علوی , اسمانی , سماوی.

سمت

سمت: نمود , سیما , منظر , صورت , ظاهر , وضع , جنبه.

سمره

سمره: دباغی کردن , برنگ قهوه ای و سبزه درآوردن , باحمام افتاب پوست بدن راقهوه ای کردن , برنزه , مازوی دباغی , پوست مازو , مازویی , قهوه ای مایل به زرد.

سمره الشمس

سمره الشمس: قهوه ای شدن پوست بدن در اثر افتاب , قهوه مایل بسرخ.

سمسار

سمسار: دلال , سمسار , واسطه معاملات بازرگانی , دلال , واسطه , نفر وسط صف , ادم میانه رو , معتدل.

سمعه سییه

سمعه سییه: انگشت نمایی , رسوایی , بدنامی.

سمعی

سمعی: صوتی , اوا شنودی , وابسته به شنوایی , مربوط به صدا , مربوط به سامعه , مربوط بشنوایی

یا سامعه , مربوط به ممیزی و حسابداری.

سمفونیه

سمفونیه: سمفونی , قطعه طولانی موسیقی , هم نوا , هم نوایی.

سمک

سمک: ماهی , انواع ماهیان , ماهی صید کردن , ماهی گرفتن , صیدازاب , بست زدن (به) , جستجو کردن , طلب کردن.

سمک التوننا

سمک التوننا: ماهی تونایاتون , هر نوع ماهی اسقومری اقیانوسی.

سمک الرنجه

سمک الرنجه: نمک زدن و دودی کردن ماهیان , ماهی دودی , ماهی ازاد نر.

سمک السیف

سمک السیف: اره ماهی , شمشیر ماهی.

سمک الصبار

سمک الصبار: انواع سرپاوران ۰۱ بازویی , قلاب سنگین ماهیگیری.

سمک القرش

سمک القرش: سگ دریایی , کوسه ماهی , متقلب , گوش بری , گوش بری کردن.

سمک بحری

سمک بحری: نوعی ماهی خاردار دریایی , بم , کسی که صدای بم دارد.

سمک ذهبی

سمک ذهبی: ماهی طلائی , ماهی قرمز.

سمک مفلطح

سمک مفلطح: نوعی ماهی پهن ، لغزش ، اشتباه ، درگل تقلا کردن ، بال بال زدن ، دست و پا کردن .

سمک ملائکی

سمک ملائکی: نوعی کوسه ماهی ، ماهی انجل ، فرشته ماهی .

سمک موسی

سمک موسی: ماهی دیل ، ماهی پهن ، ماهی پیچ .

سم

سم: مست کردن ، کیف دادن ، سرخوش کردن .

سمن

سمن: کف ، حباب ، چربی بالن وسایرستانداران دریایی ، چاق شدن ، چربی آوردن ، هایشهای گریستن ، باصدا گریستن ، الجروهه ، بلدرچین ، وشم ، بدبده ، شانه خالی کردن ، از میدان در رفتن ، ترسیدن ، مردن ، پژمرده شدن ، لرزیدن ، بی اثر بودن ، دلمه شدن .

سمنه

سمنه: فربهی ، چربی ، برکت ، مرض چاقی ، فربهی .

سمندر

سمندر: سمندر ، یکجور سوسمار یا مارمولک .

سمیک

سمیک: کلفت ، ستبر ، صخیم ، غلیظ ، سفت ، انبوه ، گل الود

، تیره ، ابری ، گرفته ، زیاد ، پرپشت .

سمین

سمین: فربه ، تنومند ، گوشتالو ، جسیم ، فربه ، گوشتالو ، گوشتی ، گوشتدار ، بی استخوان .

سن

سن: دندان ، دندانۀ ، نیش ، دارای دندان کردن ، دندانۀ دار کردن ، مضرس کردن .

سن الیاس

سن الیاس: یاءسگی ، بند آمدن قاعدگی ، ایست طمث ، سن یاس .

سنبل

سنبل: سنبل ، گل سنبل ، سنبل ایرانی ، یاقوت .

سنت

سنت: درصد ، یک صدم ، سنت که معادل یک صدم دلا ر امریکایی است ، سال ، سنه ، سال نجومی .

ستتگرام

ستتگرام: یک صدم گرم .

ستتیم

ستتیم: ساتتیم (یک صدم فرانک فرانسه) .

ستتیمتر

ستتیمتر: ساتتی متر .

سنجاب

سنجاب: موش خرما ی زمینی ، سنجاب راه راه ، موش خرما ، سنجاب یا خز موش .

سندان

سندان: سندان , روی سندان کوبیدن , استخوان سندانى .

سندویتش

سندویتش: ساندویچ درست کردن , ساندویچ , در تنگنا قرار دادن .

سنطور

سنطور: نوعی سنتور یا قانون .

سنمور

سنمور: ماهی کولی .

سنوی

سنوی: سالیانه , یک ساله .

سنویا

سنویا: سالیانه , همه سال , سال بسال .

سنویه

سنویه: حقوق یا مقرری سالیانه , گذراند .

سهل

سهل: پهن , مسطح , هموار , صاف , برابر , واضح , اشکار , رک و ساده , ساده , جلگه , دشت , هامون , میدان یا محوطه جنگ , بدقیافه , شکوه , شکوه کردن .

سهل الانقیاد

سهل الانقیاد: قابل اداره کردن , کنترل پذیر , رام .

سهل المنال

سهل المنال: نائل شدنی , دردسترس , بدست آوردنی .

سهل الهضم

سهل الهضم: قابل هضم و گوارا.

سهل الوصول

سهل الوصول: دستیابی پذیر.

سهم

سهم: پیکان و موجودی و مایه و سهام و به موجودی افزودن.

سهوله

سهوله: اسانی و سهولت و اسودگی و راحت کردن و سبک کردن و آزاد کردن.

سوء

سوء: بدخواهی و بدنهادی و شرارت و بدسگالی.

سوء الاستعمال

سوء الاستعمال: بدبکار بردن

و بد رفتاری و سوء استفاده.

سوء التصرف

سوء التصرف: بد کاری و بد کرداری و شرارت و کار خلاف قانون و عمل سوء و سوء اداره و معالجه غلط و خلاف کاری و سوء رفتار و بد اخلاقی و بد رفتاری و سوء استفاده از اختیار قانونی و خطا.

سوء التغذیه

سوء التغذیه: سوء تغذیه و تغذیه ناقص و نرسیدن مواد غذایی.

سوء التوافق

سوء التوافق: کژ سازگاری و تعدیل و تنظیم غلط و عدم تطبیق و عدم توافق

سوء الحظ

سوء الحظ: بدبختی و بدشانسی و رویداد بد و حادثه ناگوار و بدبختی و بیچارگی و بدشانسی.

سوء السلوک

سوء السلوک: بد رفتاری و سوء رفتار و جفا.

سوء السمعه

سوء السمعه: بی اعتباری و بدنامی و بی اعتبار ساختن.

سوء الظن

سوء الظن: بدگمانی و اطمینان نکردن به و ظن داشتن.

سوء الفهم

سوء الفهم: سوء تفاهم.

سواء

سواء: آیا و خواه و چه.

سوار

سوار: گلوبند , النگو , دست بند , النگو , بازوبند.

سوال

سوال: سوال , پرسش , استفهام , مسئله , موضوع , پرسیدن , تحقیق کردن , تردید کردن در.

سود

سود: سیاه کردن , لکه دار یا بدنام کردن.

سوداوی

سوداوی: مالیخولیایی , ادم افسرده , سودا زده.

سور

سور: طارمی , نرده , ریل , سرزنش.

سوسه

سوسه: شیشه , کو , سوسه , شیشه گندم.

سوط

سوط: شلاق , تسمه , تازیانه , ضربه , مژگان , شلاق خوردن , تازیانه , شلاق , حرکت تند و سریع و با ضربت , شلاق زدن , تازیانه زدن.

سوطی

سوطی: تاژکدار , شلاق زدن , تازیانه زدن , تاژک دار شدن.

سوفیتی

سوفیتی: هیلت حاکمه اتحاد جماهیر شوروی , شوروی.

سوق

سوق: بازار , اشتیاق , ارزوی زیاد , میل وافر , ویار , هوس , بازار

، محل داد و ستد ، مرکز تجارت ، فروختن ، در بازار داد و ستد کردن ، در معرض فروش قرار دادن ، بازار گاه ، میدان فروش کالا ، بازار ، بازار ، مرکز بازرگانی ، مرکز حراج .

سوق مرکزی

سوق مرکزی: ابر بازار ، فروشگاه بزرگ .

سویه

سویه: برابر ، پهلو به پهلو ، با ، باهم ، بایکدیگر ، متفقا ، با همدیگر ، بضمیمه ، باضافه .

سویدی

سویدی: اهل سوءد .

سویسری

سویسری: سویسی .

سیء

سیء: سوء استفاده ، سوء استعمال ، شیادی ، فریب ، دشنام ، فحش ، بد زبانی ، تجاوز به عصمت ، تهمت ، تعدی ، ناسزاوار ، زبان دراز ، بدزبان ، توهین امیز .

سیء الحظ

سیء الحظ: بدبخت ، مایه تاسف ، ناشی از بدبختی .

سیاج

سیاج: حصار ، دیوار ، پرچین ، محجر ، سپر ، شمشیر بازی ، خاکریز ، پناه دادن ، حفظ کردن ، نرده کشیدن ، شمشیر بازی کردن ، چپر ، خارپشته ، پرچین ، حصار ، راه بند ، مانع ، پرچین ساختن ، خاربست درست کردن ، احاطه کردن ، طفره زدن ، از زیر (چیزی) در رفتن .

سیاحه

سیاحه: گشتگری ، جهانگردی ، سیاحت .

سیاده

سیاده: سلطنت , حکومت , ملک , قلمرو , لردی , اربابی , اقایبی , سیادت , بزرگی , اربابی , سلطه .

سیارات الاجره

سیارات الاجره: شکسته بندی , واکنش موجود زنده در برابر گرایش , تاکتیسیم .

سیاره

سیاره: پیوندیست بمعنی 'خود' و 'وابسته بخود' و 'خودکار' (N.): خودرو , ماشین سواری , خودرو , اتومبیل , ماشین متحرک خودکار , ماشین خودرو , اتومبیل راندن , اتومبیل سوار شدن , اتومبیل , واگن , اطاق راه آهن , هفت ستاره دب اکبر , اطاق اسانسور .

سیاره

الاجره

سیاره الاجره: تاکسی , جای راننده کامیون , جای لوکوموتیوران , باتاکسی رفتن , تاکسی , خودروی (هوایما) , تاکسی.

سیاره الاسعاف

سیاره الاسعاف: بیمارستان سیار , بوسیله امبولانس حمل کردن , امبولانس.

سیاره الترام

سیاره الترام: واگن شهری , تراموای.

سیاره قراضه

سیاره قراضه: اتومبیل یا هوایمای کهنه و اسقاط.

سیاسه

سیاسه: سیاست , خط مشی , سیاستمداری , مصلحت اندیشی , کاردانی , بیمه نامه , ورقه بیمه , سند معلق به انجام شرطی , اداره یا حکومت کردن.

سیاسی

سیاسی: سیاستمدار , اهل سیاست , وارد در سیاست.

سیجار

سیجار: سیگار , سیگار برگ.

سیجاره

سیجاره: سیگارت , سیگار.

سید

سید: دانشور , چیره دست , ارباب , استاد , کارفرما , رئیس , مدیر , مرشد , پیر , خوب یاد گرفتن , استاد شدن , تسلط یافتن بر , رام کردن , اقا (مختصر ان.مر است) , اقا , شخص محترم , لرد , شخص والا مقام.

سیده

سیده: بانو، خانم، بی بی، کدبانو، مدیره، بانو، خانم، زوجه، رئیس خانه.

سیره ذاتیه

سیره ذاتیه: خودزیستنامه، خود زندگی نامه، نگارش شرح زندگی شخصی بوسیله خود او، زیستنامه، بیوگرافی، تاریخچه زندگی، تذکره، زندگینامه.

سیرک

سیرک: سیرک، چالگاه.

سیری

سیری: زیستنامه ای، وابسته بشرح زندگی.

سیطره

سیطره: کنترل.

سیف

سیف: شمشیر.

سیفون

سیفون: زانویی، لوله خمیده یا شتر گلو، سیفون، از لوله یا سیفون رد کردن.

سیل

سیل: سیل، سیل رود، جریان شدید، سیل وار.

سینما

سینما: سینما.

سیوله

سیوله: سیالیت، روانی بیان، سلاست بیان، طلاق لسان، قابلیت تبدیل به پول، تسویه پذیری، ابگون پذیری.

سیبی: مہیب یا ترسناک ، ترس ، عظمت ، زمان ماضی قدیمی فعل

بءد , : بد , زشت , ناصحیح , بی اعتبار , نامساعد , مضر , زیان اور , بداخلاق , شریر , بدکار , بدخو , لا وصول .

سیی الحظ

سیی الحظ: شوم , تیره بخت , بخت برگشته , بدیمن , بدشگون .

سیی السمعه

سیی السمعه: رسوا , بد نام , مفتضح , پست , نفرت انگیز شنیع , رسوایی اور , ننگین , بدنام , بدنام رسوا .

ش

شائبه

شائبه: ناپاکی , الودگی , کثافت , تیره کردن , کدر کردن , لکه دار کردن .

شائک

شائک: زبر , دارای موی زبر , جنگی , تیغستان , خاردار , تیغ تیغی , خار مانند .

شاب

شاب: معامله کردن , انتخاب کردن , شکاف دادن , ترکاندن , خشکی زدن پوست , زدن , مشتری , مرد , جوانک , شکاف , ترک , ف ک , نوباوگان , جوانی , شباب , شخص جوان , جوانمرد , جوانان .

شابک

شابک: با هم بافتن , در هم بافتن , با هم امیختن , مشبک کردن .

شاحب

شاحب: درخت بید , رنگ خاکستری مایل به زرد و سبز , زرد رنگ (مثل مریض) , زردرنگ کردن .

شاحن

شاحن: اسب جنگی , دستگاه پر کردن باطری و هر چیز دیگر (مثل تفنگ) , باری , بار کننده (کشتی) , بار , بارکش , مکاری .

شاحنه

شاحنه: کامیون , بارکش , ماشین باری , معامله کردن , سروکار داشتن با , مبادله , معامله خرده ریز , بارکش , کامیون , واگن روباز , چرخ باربری , پیشقدم , پیشرو , پیشگام , پیشقراول , بال جناح , جلو دار , پیشوا , رهبر کردن , جلو داربودن , کامیون سر بسته .

شاذ

شاذ: غیر عادی , ناهنجار ,

غیر عادی , خارج از رسم , بیمورد , مغایر , متناقض , بی شباهت , غیر متشابه , غیر معمولی , بیقاعدگی , بی قاعده (در مورد فعل) , خلاف قاعده , بی رویه , غیر عادی , غیر معمولی , بی ترتیب , نامرتب , سوگند ملایم , بخدا , : طاق , تک , فرد , عجیب و غریب , ادم عجیب , نخاله .

شاذ جنسیا

شاذ جنسیا: دارای احساسات جنسی نسبت به جنس موافق (مثل اینکه مرد بامرد ویا زن بازن دفع شهوت نماید) , مایل به جنس خود , همجنس باز .

شارب

شارب: سیبل .

شاره

شاره: نشان , علامت , امضاء و علامت برجسته و مشخص , بوقلمون نر , پرخور , لپ لپ خورنده , نشان , نشان افتخار , نشان رسمی , علائم و نشانهای مشخص کننده هر چیزی , مدال رسمی .

شارد الذهن

شارد الذهن: پریشان خیال , حواس پرت .

شارع

شارع: خیابان , کوچه , خیابانی , جاده , مسیر .

شارک

شارک: شریک شدن , شرکت کردن , سهام شدن .

شاش

شاش: تنزیب , کریشه , تور , گازپانسمان , مه خفیف , یکجور پارچه پشت نما که از ان جامه های زنانه و پرده درست میکنند , چیت موصلی .

شاشه

شاشه: پرده , روی پرده افکندن , غربال , غربال کردن .

شاطی

شاطی: ساحل , شن زار , کنار دریا , رنگ شنی , بگل نشستن کشتی , کنار دریا , لب (دریا) , کرانه , ساحل , بساحل رفتن , فرود آمدن , ترساندن.

شاطیء البحر

شاطیء البحر: ساحل دریا , دریا کنار.

شاعر

شاعر: زره اسب , شاعر(باستانی) , رامشگر , شاعر و اوازخوان , شاعر , چکامه سرا.

شاعر

شاعر: خالی , اشغال

نشده , بی متصدی , بلا تصدی , بیکار.

شاغل

شاغل: ساکن , مستاجر , اشغال کننده.

شاق

شاق: خستگی اور , کسل کننده , متنفر , ازرده.

شال

شال: شال , دستمال گردن , شال گردن بستن , جامه سفید حمایل دار , خرقة.

شالیه

شالیه: کلبه یا لونک چوبی , کلبه بیلاقی.

شامبو

شامبو: سرشوی , سرشویه , بشامپو یا سرشوی شستشو دادن.

شامل

شامل: جامع , فرا گیرنده , وسیع , محیط , بسیط , پهناور , وسیع , بزرگ , بسیط , کشیده , شامل , مشمول , از اول تا آخر , بطور کامل , کامل , تمام.

شاهد

شاهد: گواهی , شهادت , گواه , شاهد , مدرک , شهادت دادن , دیدن , گواه بودن بر.

شاهد العیان

شاهد العیان: , شاهد عینی , گواه خود دیده , گواهی مستقیم , گواهی چشمی , شاهد برای العین.

شاهد القبر

شاهد القبر: سنگ گور , سنگ قبر , لوحه قبر.

شاهدت القبر

شاهدت القبر: سنگ قبر.

شای

شای: چای , رنگ چای.

شب

شب: زاج , زاج سفید , زاج.

شبح

شبح: شبح , روح , روان , جان , خیال , تجسم روح , چون روح بر خانه ها و غیره سرزدن , روح , شبح , دیو , جن , ترساندن.

شع

شع: خوب رنگ گرفتن , خوب نفوذ کردن , رسوخ کردن در , اغشتن , اشباع کردن , ملهم کردن.

شبک

شبک: دردام نهادن , گرفتار کردن , در شبکه نهادن , مثل تور و پارچه پشته بندی سوراخ دار کردن.

شبکه

شبکه: توری , پنجره مشبک , شبکه , پنجره کوچک بلیط فروشها (در سینما و غیره) , سوراخ تور پشه بند , سوراخ , چشمه , شبکه , تور مانند یا مشبک کردن , : بدام انداختن , گیر انداختن , شبکه

ساختن , تورساختن , جور شدن , درهم گیرافتادن (مثل دنده های ماشین) , شبکه , تور , خالص , شبکه .

شبکیه العین

شبکیه العین: شبکیه چشم.

شبه الجزیره

شبه الجزیره: شبه جزیره , پیشرفتگی خاک در اب.

شیوط

شیوط: عیب جویی کردن , از روی خرده گیری صحبت کردن , گله کردن , ماهی کول , کپور.

شبه الانسان

شبه الانسان: میمون ادم نما , شبه انسان.

شبیهی

شبیهی: شبیه انسان , دارای شکل انسان.

ششاء

ششاء: زمستان , شتا , قشلاق کردن , زمستانرا بر گذار کردن , زمستانی.

شجار

شجار: دادوبیداد , سروصدا کردن , نزاع وجدال کردن , جنجال , قیل وقال , مزاحمت , زد و خورد , بلوا , ترس , وحشت , غوغا , نبرد , نزاع , ترساندن , هراسانیدن , جنگ کردن , ساییدن , فاقدنیرو کردن , ضعیف کردن , فرسوده شدن , پرخاش , نزاع , دعوی , دعوا , ستیزه , اختلا-ف , گله , نزاع کردن , دعوی کردن , ستیزه کردن , نزاع , غوغا , کشمکش , جنجال , مشاجره , کشمکش کردن , دست بيقه شدن با.

شجاع

شجاع: دلا ور , تهم , شجاع , دلیر , دلیرانه , عالی , بادلیری و رشادت باامری مواجه شدن , اراستن , لا فزدن , بالیدن , دلیر , باجرات , پردل , باشهامت , دلیر , ترد , شکننده.

شجاعه

شجاعه: لا ف دلیری , خودستا , پهلوان پنبه , دلیر دروغی , دلیری , شجاعت , جلوه , جرات , دلیری , رشادت , شجاعت , دلا وری , دلا وری , بهادری , رشادت , شجاعت , زن نوازی.

شجب

شجب: پیمان شکنی , عهد شکنی ,

سوگند شکنی , نقض عهد , ترک عقیده , ارتداد , انکار.

شجره

شجره: درخت.

شجره الحور

شجره الحور: درخت تبریزی , سپیدار , درخت صنوبر.

شجره العرعر

شجره العرعر: پیرو , سرو کوهی.

شجره العنب

شجره العنب: درخت انگور , تاک , مو , شایعه , شهرت.

شجره الکوافه

شجره الکوافه: گیاهان و بته های جنس. **muidisp**

شجره دائمه الخضره

شجره دائمه الخضره: بی خزان , همیشه سبز , همیشه بهار , بادوام.

شجرى

شجرى: درختی , دارزی.

شجع

شجع: تشجیع کردن , جسور کردن , صاحب اختیار و قدرت کردن , قدرت دادن , اختیار دادن , وکالت دادن , تشویق کردن , دلگرم کردن , تشجیح کردن , تقویت کردن , پیش بردن , پروردن , دل دادن , جرات دادن , تشجیع کردن.

شجیره

شجیره: بوته , گلبن , بوته توت فرنگی , درختچه , بوته دار کردن.

شحاذ

شحاذ: گرفتار فقر و فاقه , بگدايي انداختن , بيچاره كردن , گدا

شحم الخنزير

شحم الخنزير: چربي خوك , گوشت خوك , چربي زدن , ارايش دادن , چرب زباني.

شحمه الاذن

شحمه الاذن: قسمت اوزان گوش , نرمه گوش , لا-له گوش , نرمه (مثل نرمه گوش) , اوز , بخش پهن و گردی که بچیزی اويخته يا پيش آمده باشد , لخته , گوشه , بخشي از عضله يا مغز.

شحن

شحن: بار کشتی , محموله دریایی , بار , کرایه , کرایه کشتی , بار , بار کشتی , باربری , گرانبار کردن , حمل کردن , غنی ساختن .

شحنة

شحنة: حمل , ارسال , محموله , مرسوله , حمل , محموله , کالای حمل شده با کشتی .

شخص

شخص: دخشه , شخص , فرد , تک , منحصر بفرد , متعلق بفرد , شخص , نفر , ادم , کس

وجود , ذات , هیکل , سفت , شق , سیخ , مستقیم , چوب شده , مغلق , سفت کردن , شق کردن .

شخص الطبیعی الجنسیا

شخص الطبیعی الجنسیا: مربوط به علاقه جنسی نسبت به جنس مخالف , وابسته به جنس مخالف , علاقمند به جنس مخالف .

شخص عادی

شخص عادی: غیرقابل طبقه بندی , وصف ناپذیر , نامعین .

شخص ما

شخص ما: یک کسی , کسی , یک شخص , شخصی .

شخص متصل

شخص متصل: دیدنی کننده , صدا زننده , دعوت کننده , ملاقات کننده .

شخص ممتنع عن شرب الکحول

شخص ممتنع عن شرب الکحول: طرفدار منع استعمال مشروبات الکلی .

شخصی

شخصی: شخصی , خصوصی , حضوری , مربوط به شخص .

شخصیه

شخصیه: شخصیت , هویت , وجود , اخلاق و خصوصیات شخص , صفت شخص .

شخیر

شخیر: خرناس , خروپف , خروپف کردن , خرخر کردن .

شده

شده: سفت , محکم , تنگ (تنگ) , کیپ , مانع دخول هوا یا اب یا چیز دیگر , خسیس , کساد , بزحمت کشیدن , بازورکشیدن , تقلا کردن , کوشیدن , کشش , کوشش , زحمت , تقلا , یدک کش .

شده الحزن

شده الحزن: تیزی , زندگی , تلخی , ناگواری , حادی.

شدد

شدد: با تکیه تلفظ کردن , تکیه دادن , تاکید کردن , اهمیت دادن , برجسته نمودن.

شدید

شدید: شدید , دردناک , تالم اور , اندوه آورد.

شدید الحرارة

شدید الحرارة: حاره , زیاد گرم , حاد , سوزاننده , سوزان , محترق , بسیار مشتاق.

شدید العاطفه

شدید العاطفه: پر از احساسات , باروح , سرزنده.

شدید الوضوح

شدید الوضوح: روشن , واضح , زنده.

شدب

شدب: تلاطم , متلاطم شدن , شاخه های خشک را زدن , هرس

کردن , چیدن , زدن (موی وغیره) , دست یاپای کسی را بریدن , باتنبلی حرکت کردن , شلنگ برداشتن.

شدوذ

شدوذ: نابه هنجاری , بی قاعدگی , وضع غیر عادی , خاصیت غیرطبیعی.

شر

شر: بد , زیان اور , مضر , شیرانه , بدی , زیان , محرمانه , راز.

شراء

شراء: خرید , خریداری کردن.

شراب

شراب: مشروب , اشامیدنی , نوشابه , شربت , اشامیدن , نوشانیدن , اشامیدنی , نوشابه , مشروب , سراب , کوراب , نقش بر اب , امر خیالی , وهم.

شراب التفاح

شراب التفاح: شراب سیب , شربت سیب , اب سیب.

شراب الروم

شراب الروم: عجیب و غریب , بد , عرق نیشکر , رم.

شراب الليمون

شراب الليمون: لیموناد , شربت ابلیمو.

شراره

شراره: ژابیژ , اخگر , جرقه , بارقه , جرقه زدن.

شراع

شراع: بادبان , شرع کشتی بادی , هر وسیله ای که با باد بحرکت دراید , باکشتی حرکت کردن روی هوا با بال گسترده پرواز کردن , با ناز و عشوه حرکت کردن.

شرع امامی

شرع امامی: بادبان عمدہ دگل جلو کشتی , بادبان پایین.

شراہہ

شراہہ: شکم پرستی.

شرح

شرح: مقعد , بن , نشین , سوراخ کون , زین , پالان زدن , سواری کردن , تحمیل کردن , زین کردن.

شرجی

شرجی: مربوط به مقعد , مجاور مقعد.

شرح

شرح: شرح , بیان , تفسیر , عرضه , نمایشگاه.

شرس

شرس: قلدر , پهلوان پنبہ , گردن کلفت , گوشت , تحکیم کردن , قلدری کردن.

شرط

شرط: حالت , وضعیت , چگونگی , شرط , مقید کردن , شرط نمودن , ناف , سرہ (mj) , میان , وسط.

شرطہ

شرطہ: خط پیوند , خط ربط , نشان اتصال , ایست در سخن , بریدگی , اداره شہربانی ,

پاسبان , حفظ نظم و آرامش (کشور یا شهری را) کردن , بوسیله پلیس اداره و کنترل کردن.

شرطی

شرطی: افسر ارتش , پاسبان , ضابط , مامور پلیس , پاسبان.

شرع

شرع: بصورت قانون در آوردن , وضع کردن (قانون) تصویب کردن , نمایش دادن , قانونی کردن , اعتبار قانونی دادن , برسمیت شناختن , قانون وضع کردن , وضع شدن (قانون).

شرعی

شرعی: نمایش مجاز , تاتر مجاز , قانونی , حلال , مشروع , حلال زاده , درست , برحق , قانونی , مشروع.

شرعیه

شرعیه: درستی , برحق بودن , حقانیت , قانونی بودن.

شرف

شرف: احترام , عزت , افتخار , شرف , شرافت , ابرو , ناموس , عفت , نجابت , تشریفات (در دانشگاه) امتیاز ویژه , جناب , حضرت , احترام کردن به , محترم شمردن , امتیاز تحصیلی آوردن , شاگرد اول شدن.

شرفه

شرفه: ایوان , بالا-خانه , بالکن , لژ بالا- , بهار خواب , تراس , تراس دار کردن , تختان , تختان دار کردن , ستاوند , ایوان , بالکن , ایوان جلو و یا طرفین ساختمان.

شرق

شرق: خاور مشرق , شرق , خاور گرایی , بسوی خاور رفتن.

شرقی

شرقی: شرقی , خاوری , ساکن شرق , بطرف شرق , شرقی , مشرقی , آسیایی , خاوری.

شرکه

شرکه: شرکت , شرکت , تجارتخانه , کارخانه , موسسه بازرگانی , استوار , محکم , ثابت , پابرجا , راسخ , سفت کردن , استوار کردن.

شرکه صنع الخمور

شرکه صنع الخمور: ابجوساز.

شرنقه

شرنقه: شفیره حشرات , جوانه , شکوفه , جنین , پیله , پیله کرم ابریشم.

شروق الشمس

شروق الشمس: طلوع افتاب , طلوع خورشید , تیغ افتاب , مشرق , تابش افتاب ,

نور افتاب.

شریان

شریان: شریان , شاهرگ , سرخرگ.

شریان ابهر

شریان ابهر: اورت , شریان بزرگ , شاهرگ

شریانی

شریانی: شریانی , مربوط به شریان یا سرخرگ.

شرب

شرب: سرفروود آوردن , ادم بی دست و پا , ادم نادان و نفهم , بیشعور دانستن , ریشخند کردن , نفهمی نشان دادن , ولگردی کردن.

شریحه

شریحه: تخته باریک , لوحه سنگ باریک , توفال , سرایشی یا نمای بام , میله , چوب مداد , میله پشت صندلی , کفل , دنده ها , توفالی , باریک , میله میله , زدن , پرتاب شدن , شکافتن , ضربه شدید , برش , قاش , تکه , باریکه , باریک , گوه , سهم , قسمت , تیغه گوشت بری , قاش کردن , بریدن.

شریحه لحم البقر

شریحه لحم البقر: بیفتک گاو , گوشت ران گاو , باریکه گوشت کبابی.

شریر

شریر: بزهکارانه , تبه کارانه , دیو , شیطان , روح پلید , ادم بسیار شریر , دیوسان , شیطانی , کثیف , نامطبوع , زنده , تند و زنده , کریه , عاصی , گناهکار , گمراه کننده , بدخواه , کج , نادرست , خطا , فاسد , بدیمن , بدشگون , نامیمون , شیطانی , بدسگال , بدکار , شریر , تباهکار , فاسد , بدطینت , نادرست , نابکار , شریر , بدکار , تبه کار , گناهکار , بد خو , بدجنس

شریط ساحلی

شریط ساحلی: خط ساحلی.

شریط مطاطی

شریط مطاطی: کشدار , قابل ارتجاع , فنری , سبک روح , کشسان.

شریعه

شریعه: تصویبنامه , تصمیم , حکم , قانون کلی , قانون شرع , مجموعه کتب , قانون گذاری کردن , (=canyon) دره عمیق وباریک.

شریف

شریف: ستوده

، محترم ، شریف ، شایان تعریف ، پسندیده ، بزرگوار ، ابرومند ، لایق احترام ، شرافتمندانه .

شریک

شریک: هم پیوند ، همبسته ، آمیزش کردن ، معاشرت کردن ، همدم شدن ، پیوستن ، مربوط ساختن ، دانشبهری ، شریک کردن ، همدست ، همقطار ، عضو پیوسته ، شریک ، همسر ، رفیق ، شریک شدن یا کردن ، شریک ، همدست ، انباز ، همسر ، یار .

شطرنج

شطرنج: شطرنج .

شظیه

شظیه: برآمدگی کوچک ، توفال ، آهن نبشی ، خرد و قطعه قطعه کردن ، تراشه کردن ، تراشه ، نوار یا تراشه ای که برای بستن استخوان شکسته بکار میرود ، باریکه چوب ، تراشه ، خرده شیشه ، تراشه کردن ، متلاشی شدن و کردن .

شعار

شعار: نشان ، نشانه ، علامت ، شعار ، تمثیل ، باعلایم نشان دادن ، شعار ، سخن زیده ، پند ، اندرز ، حکمت ، خروش ، نعره ، ورد ، تکیه کلام ، شعار ، ارم .

شعاع

شعاع: شاهین ترازو ، میله ، شاهپر ، تیرعمارت ، نورافکندن ، پرتوافکندن ، پرتو ، شعاع ، شعاع ، اشعه .

شعبه مرجانیه

شعبه مرجانیه: تپه دریایی ، جزیره نما ، مرض جرب ، پیچیدن و جمع کردن بادبان ، جمع کردن .

شعبی

شعبی: محبوب ، وابسته بتوده مردم ، خلقی ، ملی ، توده پسند ، عوام .

شعر

شعر: مو ، موی سر ، زلف ، گیسو ، چامه سرایی ، شعر ، اشعار ، نظم ، لطف شاعرانه ، فن شاعری ، ارزش ، قیمت ، بها ، بها قائل شدن ، قیمت گذاشتن ، شعر ، نظم ، بنظم آوردن ، شعر گفتن .

شعر الانغوره

شعر الانغوره:

موی خرگوش یا مرغوز.

شعر مستعار

شعر مستعار: کاکل یا موی مصنوعی.

شعله ضوییه

شعله ضوییه: روشنائی خیره کننده و نامنظم، زبانه کشی، شعله زنی، شعله، چراغ یا نشان دریایی، نمایش، خود نمایی، باشعله نامنظم سوختن، از جا در رفتن.

شعور

شعور: احساس و حس.

شعیر

شعیر: جو، شعیر، جو سبز شده خشک، مالت، ابجو ساختن، مالت زدن، بحالت مالت در آوردن.

شعیره

شعیره: رشته، تار، لیف، میله ای، میله.

شغال

شغال: قابل استفاده، موثر، دایر.

شغل

شغل: کار، امر، سمت، شغل، ایوب، مقاطعه کاری کردن، دلالی کردن، اشغال، تصرف، سکنی، سکونت، اشغال مال.

شغل یدوی

شغل یدوی: بادرست انجام شده، یدی، دستی، دستکاری.

شفاف

شفاف: شفاف، ناپیدا.

شفه

شفه: لب , لبه , کنار , طاقت , سخن , بیان , لبی , با لب لمس کردن.

شفق

شفق: تاریک روشن , هوای گرگ و میش , شفق.

شفقه

شفقه: دلسوزی , رحم , شفقت , غمخواری , مهربانی , لطف , دریغ , افسوس , بخشش , رحم , همدردی , حس ترحم , ترحم کردن , دلسوزی کردن , متاثر شدن.

شفهی

شفهی: زبانی , شفاهی , دهانی , از راه دهان.

شفوی

شفوی: لبی , شفوی واویخته به لبهای فرج , زبانی , شفاهی , لفظی , فعلی , تحت اللفظی.

شق

شق: رخ , عمل شکافتن , ورقه ورقه شدگی , شکافتگی , تقسیم , شکاف , ترک , چنگال , شکاف دار , ترک خورده , کاف , رخنه , ترک , شکاف , ضربت , ترق تروق , ترکانیدن , را بصدا درآوردن , تولید صدای

ناگهانی و بلند کردن ، شکاف برداشتن ، ترکیدن ، تق کردن ، درز ، شکاف ، زمین یا مزرعه شخم زده ، شیار ، خط گود ، شیاردار کردن ، شیار زدن ، شخم زدن ، شکاف ، برش ، چاک ، شکاف ، بریدگی ، شکاف چوبخظ ، سوراخ کردن ، شکاف ایجاد کردن ، چوبخظ زدن ، فرورفتگی ، چاک ، شکاف کوچک.

شقائق النعمان

شقائق النعمان: شقایق نعمان ، لاله ، نعمان ، رنگ قرمز مایل به ابی.

شقه

شقه: اپارتمان ، تخت ، پهن ، مسطح.

شقلبه

شقلبه: شیرجه ، معلق ، پشتک ، معلق زدن.

شقی

شقی: غضو دسته جنایتکاران ، کانگستر.

شک

شک: شک ، تردید ، شبهه ، گمان ، دودلی ، نامعلومی ، شک داشتن ، تردید کردن ، بدگمانی ، سوء ظن ، تردید ، مظنون بودن.

شکاک

شکاک: محتاط ، وسواسی ، ناشی از وسواس یا دقت زیاد.

شکل

شکل: شکل ، ریخت ، ترکیب ، تصویر ، وجه ، روش ، طریقه ، برگه ، ورقه ، فرم ، تشکیل دادن ، ساختن ، بشکل درآوردن ، قالب کردن ، پروردن ، شکل گرفتن ، سرشتن ، فراگرفتن ، چرده ، رنگ ، شکل ، تصویر ، ظاهر ، نما ، صورت ، هیلت ، منظر ، ریخت ، شکل دادن.

شکلی

شکلی: کیفیتی ، چونی ، مقید.

شکلیه

شکلیه: رسمیت ، تشریفات ، رعایت اداب و رسوم ، غیر رسمی بودن.

شکوی

شکوی: شکایت ، دادخواهی ، شکایت ، بد خلقی ، لجاجت ، لج ، ادم ناراحت.

شل

شل: عدم تحرک ، مرض سل.

شلال

شلال: ابشیب ، ابشار کوچک ، بشکل ابشار ریختن ، ابشار.

شلل الاطفال

شلل الاطفال: پولیومیلیت ، بیماری فلج اطفال

شلیک

شلیک: توت فرنگی ، چلیک

خوراکی.

شمال

شمال: شمال , شمالی , باد شمال , رو به شمال , در شمال.

شمالی

شمالی: اهل شمال.

شمالی شرقی

شمالی شرقی: شمال شرقی , مربوط به شمال شرقی.

شمالی غربی

شمالی غربی: شمال غربی.

شمبازنی

شمبازنی: میمون ادم وار , شمپانزه.

شمبانيا

شمبانيا: جوش زننده , پرحباب , شامپانی , شامپانی , نام مشروبی که در شامپانی فرانسه تهیه میشود

شمس

شمس: افتاب , خورشید , در معرض افتاب قرار دادن , تاییدن.

شمسیه

شمسیه: سایه , چتر افتابی , سایبان , ساباط , افتاب گردان.

شمع

شمع: موم , مومی شکل , شمع مومی , رشد کردن , زیاد شدن , رو به بدر رفتن , استحاله یافتن.

شمع العسل

شمع العسل: موم.

شمعه

شمعه: شمع , شمع ساختن , میزان شدت نور بر حسب تعداد شمع , حیثیت , اعتبار , ابرو , نفوذ , قدر و منزلت , شهرت , اعتبار , ابرو , خوشنامی , اشتها , آوازه , آوازه داشتن , شمردن , فرض کردن , شهرت داشتن , اشتها .

شمعدان

شمعدان: شمع دان چند شاخه , جار , چهلچراغ , شمعدان.

شمی

شمی: وابسته بحس بویایی.

شنیع

شنیع: مخوف , مهیب , وحشت اور , نفرت انگیز.

شهاده

شهاده: سوگندنامه , گواہینامه , شهادت نامه , استشهاد , گواہی , شهادت , تصدیق امضاء , تحلیف , سوگند , گواہینامه , شهادت نامه , سند رسمی , گواہی صادر کردن , تصدیق , گواہی , شهادت , گواہی , شهادت , تصدیق , مدرک , دلیل , اظهار .

شهر العسل

شهر العسل: ماه عسل , ماه عسل رفتن .

شهره

شهره: شهرت , نام , آوازه , مشهور کردن .

شهریا

شهریا: ماهیانه , هر ماهه , ماهی یکبار , یکماهه .

شہوہ

شهوه: ميل شديد زن بجماع , حشري بودن زن.

شهيه

شهيه: ميل و رغبت ذاتي , اشتها , ارزو

, اشتیاق.

شهید

شهید: شهید , فدایی , شهید راه خدا کردن.

شهیر

شهیر: برجسته , نامی , درخشان , ممتاز , مجلل.

شواء

شواء: بریانی , کباب , بریان کردن , کباب کردن , بریان , سرخ کردن (روی آتش) , کباب کردن , سوختن , داد و ببیداد , کباب کردن , بریان کردن , برشته شدن , برشتن.

شوارب

شوارب: سیبل.

شوایه

شوایه: فر کلوچه پزی , کلوچه پز , ماهی تابه , غربال سیمی کارگران , سیخ شبکه ای , گوشت کباب کن , روی سیخ یا انبر کباب کردن , بریان کردن , عذاب دادن , پختن , بریان شدن.

شوربه

شوربه: نوعی ابگوشت , اشامه , ابگوشت , سوپ.

شوش

شوش: گیج کردن , مست کردن , سرمست کردن , مغشوش شدن , باهم اشتباه کردن , اسیمه کردن , گیج کردن , دست پاچه کردن , درهم و برهم کردن , مختل کردن , بی نظم کردن , تشکیلات چیزی را برهم زدن , گیج کردن , مبهم و تاریک کردن.

شوفان

شوفان: جو دو سر , جو صحرائی , یولاف , شوفان , جو دادن.

شوفان مجروش

شوفان مجروش: ارد جو دوسر , شوربای ارد جو دوسر .

شوفینی

شوفینی: میهن پرست متعصب .

شوڪ

شوڪ: خار , بوته خار , شوڪ , باد اور , شوڪ مبارڪ , تاتاری .

شوكه

شوكه: خار , پیکان , نوک , ریش , خاردار کردن , پیکاندار کردن , چنگال , محل انشعاب , جند شاخه شدن , خار , تیغ , سرتیز , موجب ناراحتی , تیغ دار کردن .

شوكلاته

شوكلاته: شوكلات , شوکولا تی , کاکاءو .

شوه

شوه: از شکل انداختن , بد شکل کردن , بدنما کردن , زشت کردن , بدریخت کردن , خراب کردن .

شیء

شیء: چیزی , یک

چیزی ، تا اندازه ای ، قدری ، چیز ، شیء ، کار ، اسباب ، دارایی ، اشیاء ، جامه ، لباس ، موجود.

شیء ثمین

شیء ثمین: باارزش ، پربها ، گرانبها ، قیمتی ، نفیس.

شیء شاذ

شیء شاذ: خلاف قاعده ، غیر متعارف ، بی ترتیب.

شیال

شیال: تحریک احساسات ، تجدید و احیای روحیه ، بند شلوار ، خط ابرو ، بابت محکم کردن ، محکم بستن ، درمقابل فشار مقاومت کردن ، اتل.

شیخ

شیخ: بزرگتر ، ارشد ، ارشد کلیسا ، شیخ کلیسا.

شیخوخی

شیخوخی: مربوط به پیری ، سالخورده ، پیر مرد ، وابسته به پیری ، خرف.

شیری

شیری: شراب شیرین یا تلخ اسپانیولی.

شیطان

شیطان: خدایی که دارای قوه خارق العاده بوده ، دیو ، جنی ، شیطان ، روح پلید ، اهریمن ، شیطان ، روح پلید ، تند و تیز کردن غذا ، با ماشین خرد کردن ، نویسنده مزدور ، شیطان.

شیوعی

شیوعی: طرفدار مرام اشتراکی ، مربوط به کمونیسم ، وابسته بکمونیسم.

شیوعیه

شیوعیه: اصول اشتراکی ، مرام اشتراکی ، کمونیسم.

صائغ الذهب

صائغ الذهب: زرگر , طلا ساز.

صائغ الفضة

صائغ الفضة: نقره ساز , نقره کار , سیمگر.

صابون

صابون: صابون , صابون زدن.

صاحب

صاحب: لنگه , جفت , همسر , کمک , رفیق , همدم , شاگرد , شاه مات کردن , جفت گیری یا عمل جنسی کردن , یار , شریک , همدست , رفیق شدن.

صاحب الحانه

صاحب الحانه: صاحب مسافرخانه.

صاحب الدکان

صاحب الدکان: دکاندار , مغازه دار.

صاحب الملک

صاحب الملک: موجر , مالک , صاحبخانه , ملاک.

صاحب المنصب

صاحب المنصب: متصدی , ناگزیر , لازم با.

صاحب محل المجوهرات

صاحب محل المجوهرات: جواهر ساز , جواهر فروش.

صاحبه الملك

صاحبه الملك: زن مهمانخانه دار

, زن صاحب ملک , میزبان.

صاحی

صاحی: هوشیار , بهوش , عاقل , میانه رو , معتدل , متین , سنگین , موقر , ادم هشیار(دربرابرمست) , هوشیار بودن , بهوش آوردن , از مستی دراوردن.

صاحب

صاحب: پر سر و صدا , پر سر و صدا , خشن , داد و بیداد کن , سرکش , سر و صدا و اشوب کردن.

صادر

صادر: ضبط کردن , توقیف کردن , مصادره کردن , سلب مالکیت کردن از , از تملک در آوردن.

صادق

صادق: دوستانه رفتار کردن , همراهی کردن با , قلبی , صمیمی , از روی صمیمیت , خالص , بی ریا , راستگو , صادق , راست , از روی صدق و صفا.

صارخ

صارخ: پرسروصدا , شلوغ کننده , خودنما , خشن , رسوا , اشکار , برملا , انگشت نما , رسوا , وقیح , زشت.

صارم

صارم: اهل انضباط , نظم دهنده , انضباطی.

صاروخ

صاروخ: اسلحه پرتاب کردنی , گلوله , موشک , پرتابه , پرتابه , موشک , فشفسه , راکت , با سرعت از جای جستن , بطور عمودی از زمین بلندشدن , موشک وار رفتن.

صاعقه

صاعقه: اذرخش , صاعقه , صاعقه زدن.

صافره

صافره: سوت , صفير , سوت زدن.

صافی

صافی: خالص , پاک , تمیز , ناب , ژاو , اصیل , خالص کردن , پالایش کردن , بیغش.

صاله

صاله: پهنه , میدان مسابقات (در روم قدیم) , عرصه , گود , , صحنه , ارن , تالار کنفرانس , تالار شنوندگان , شنودگاه , تالار , سالن زیبایی , رستوران , مشروبفروشی.

صاله الرقص

صاله الرقص: سالن رقص.

صاله العرض

صاله العرض: نمایشگاه کالا , سالن نمایشگاه.

صالح

صالح: قابل تعقیب قانونی , صلح

دادن , اشتهی دادن , تطبیق کردن , راضی ساختن , وفق دادن.

صالح للاستعمال

صالح للاستعمال: قابل استفاده , مصرف کردنی , بکار بردنی.

صالح للاكل

صالح للاكل: خوردنی , ماکول , چیز خوردنی , خوراکی.

صالح للزراعة

صالح للزراعة: قابل کشتکاری , قابل زرع , زمین مزروعی.

صالح للسكن

صالح للسكن: قابل سکنی.

صالح للطيران

صالح للطيران: مناسب برای پرواز.

صالح للملاحة

صالح للملاحة: قابل کشتیرانی.

صالحه للزواج

صالحه للزواج: بالغ , درخور عروسی , تنه شوهر.

صالون

صالون: تالار , سالن زیبایی , رستوران , مشروبفروشی.

صامت

صامت: خاموش , خاموش , ساکت , بیصدا , آرام , صامت , بیحرف , صامت , لال , گنگ

صامد

صامد: ثابت قدم , استوار , پایرجای , خیره.

صانع

صانع: شاگرد , شاگردی کردن , کارآموز , صنعتگر , صنعتکار , افزارمند.

صانع الاحذیه

صانع الاحذیه: کفش دوز , کفاش.

صانع الاقفال

صانع الاقفال: قفل ساز.

صانع الدواليب

صانع الدواليب: قفسه ساز , مبل ساز.

صانع القبعات

صانع القبعات: کلاه هدوز , کلاه فروش.

صانع ماهر

صانع ماهر: کارگر مزدور , کارگر ماهر.

صب

صب: دم کرده , ریزش , ریختن , پاشیدن , القاء , تزریق , الهام.

صباح

صباح: صبحدم , سحرگاه , بامداد , صبح , پیش از ظهر.

صباحا

صباحا: هستم , اول شخص.

صبار

صبار: انجیر هندی , کاکتوس , صبار خنجری.

صباغ

صباغ: رنگرز , نگارگر , نقاش , پیکرنگار.

صبر

صبر: بردباری , شکیبایی , شکیب , صبر , طاقت , تاب.

صبغ

صبغ: رنگ , رنگ زنی , رنگ کردن , لا-ک الکل , لا ک الکل زدن به , جلا زدن به , جلا دادن , لعاب زدن به , دارای ظاهر خوب کردن , صیقلی کردن , جلا , صیقل.

صبغه

صبغه: رنگ , ته رنگ , رنگ مختصر , سایه رنگ , دارای ته رنگ یا سایه رنگ

نمودن.

صح

صح: از روی تعجب فریاد زدن , اعلام کردن , بعموم آگهی دادن , بانگ زدن.

صحافه

صحافه: روزنامه نگاری , فشار , ازدحام , جمعیت , ماشین چاپ , مطبعه , مطبوعات , جراید , وارد آوردن , فشردن زور دادن , ازدحام کردن , اتوزدن , دستگاه پرس , چاپ.

صحہ

صحہ: تندرستی , بهبودی , سلامت , مزاج , حال.

صحراء

صحراء: بیابان , دشت , صحرا , شایستگی , استحقاق , سزاواری , نول کردن , ترک کردن , گریختن.

صحفی

صحفی: روزنامه نگار , روزنامه نگار , صاحب و گرداننده روزنامه.

صحن

صحن: ظرف , بشقاب , دوری , سینی , خوراک , غذا , در بشقاب ریختن , مقعر کردن , بشقاب , صفحه , اندودن , نعلبکی , زیر گلدانی , بشقاب کوچک , در نعلبکی ریختن.

صحوه

صحوه: بیداری , شب زنده داری , شب نشینی , احیاء , شب زنده داری کردن , از خواب بیدار کردن , رد پا , دنباله کشتی.

صحی

صحی: سالم , تندرست , مقوی , سالم , تندرست , بهداشتی.

صحیح

صحیح: درست , صحیح , صحیح کردن , اصلاح کردن , تادیب کردن , شایسته , چنانکه شاید و باید , مناسب , مربوط , بجا

, بموقع , مطبوع , راست , پابرجا , ثابت , واقعی , حقیقی , راستگو , خالصانه , صحیح , ثابت یا حقیقی کردن , درست , راستین , فریور , قوی , سالم , معتبر , قانونی , درست , صحیح , دارای اعتبار , موثر .

صحیفه

صحیفه: روزنامه , روزنامه نگاری کردن.

صخب

صخب: بانگ , غوغا , سروصدا , غریو کشیدن , مصرا نه تقاضا کردن , اشتهگی , اغتشاش ,

اشوب , گردنکشی , تلاطم .

صخره

صخره: تخته سنگ , سنگ , گرداله , تکان نوسانی دادن , جنباندن , نوسان کردن , سنگ , تخته سنگ یا صخره , سنگ خاره , صخره , جنبش , تکان .

صخری

صخری: پرصخره , سنگلاخ , سخت , پرصلا بت .

صد

صد: بی اثر کردن , خنثی کردن , عمل متقابل کردن .

صدا

صدا: زنگ , زنگار , زنگ زدن .

صداع

صداع: سردرد , دردسر , خشخاش وحشی .

صداقه

صداقه: رفاقت , مودت , روابط حسنه , حسن تفاهم , دوستی , رفاقت , آشنایی .

صدر

صدر: اغوش , سینه , بغل , بر , پیش سینه , بااغوش باز پذیرفتن , دراغوش حمل کردن , رازی رادر سینه نهفتن , دارای پستان شدن (درمورد دختران) , سینه , پستان , اغوش , افکار , وجدان , نوک پستان , هر چیزی شبیه پستان , سینه بسینه شدن , برابر , باسینه دفاع کردن , صندوق , یخدان , جعبه , تابوت , خزانه داری , قفسه سینه .

صدریه

صدریه: نوشیدن , اشامیدن , پیش بند بچه , جلیقه , لباس زیر شبیه جلیقه , نیم تنه یا ژلیت , جلیقه , زیرپوش کشفاف , لباس , واگذار کردن , اعطا کردن , محول کردن , ملبس شدن .

صدف البحر

صدف البحر: نوعی صدف ، پوزه بند یا مهاراسب (هنگام نعلبندی) ، پوزه بند (برای مجازات اشخاص) ، سرسخت.

صدفه

صدفه: انطباق ، اتفاقی ، برحسب تصادف ، اتفاقا ، پوست ، قشر ، صدف حلزون ، کاسه یا لا ک محافظ جانور (مثل کاسه لا ک پشت) ، عامل محافظ حفاظ ، جلد ، پوست فندق و غیره ، کالبد ، بدنه ساختمان ، گلوله توپ ، پوکه فشنگ ،

قشر زمین , سبوس گیری کردن , پوست کندن از , مغز میوه را درآوردن (از پوست).

صدق

صدق: سفیدی , خلوص , صفا , رک گویی.

صدقه

صدقه: دستگیری , صدقه , خیرات , نیکو کاری.

صدمه

صدمه: دست انداز جاده , ضربت , ضربت حاصله در اثر تکان سخت , برآمدگی , تکان سخت (در هواپیما و غیره) , تکان ناگهانی , ضربت (توام باتکان) زدن , تکان , صدمه , هول , هراس ناگهانی , لطمه , تصادم , تلاطم , ضربت سخت , تشنج سخت , توده , خرمن , توده کردن , خرمن کردن , تکان سخت خوردن , هول و هراس پیدا کردن , ضربت سخت زدن , تکان سخت خوردن , دچار هراس سخت شدن , سراسیمه کردن , ضربه , زخم , آسیب , ضربه روحی روان آسیب , روان زخم.

صدی

صدی: طنین , پژواک , تلافی , ضربه , یابو , دختر یازن , نوک پستان , ممه.

صدیق

صدیق: دوست , رفیق , یار , دوست کردن , یاری نمودن.

صر

صر: دندان قرچه کردن , دندان بهم فشردن (از خشم) , بهم فشردن , بهم ساییدن.

صراخ

صراخ: جیغ زدن (مثل بعضی از پرندگان) , فریاد دلخراش زدن , جیغ , فریاد.

صراع

صراع: بادست و پا بالا رفتن , تقلا کردن , بزحمت جلو رفتن , تلاش , تقلا , کوشش , املت درست کردن.

صراف

صراف: صندوقدار, تحویلدار, بیرون کردن, عوض کننده, تغییر دهنده, صراف.

صرح

صرح: ادعا کردن, ادعا کردن, اظهار کردن, تدریس کردن, ابراز ایمان کردن

صرخه

صرخه: فریاد خوشحالی, صدای مخصوص هر حیوان (مثل صدای قورباغه), فریاد کردن, سروصداراه انداختن, فریاد

زدن , نعره کشیدن , صدا , نعره , هلهله .

صرصر

صرصر: ماهی ریزقنات , سوسک حمام , کجوله , تخته سنگ , صخره .

صرصور

صرصور: سوسک حمام .

صرع

صرع: بیماری صرع , غشی , حمله , بیهوشی , غش .

صرف الانتباه

صرف الانتباه: گیجی , حواس پرتی , دیوانگی .

صریح

صریح: اشکارا , پوست کنده , علنی , کند , بی نوک , دارای لبه ضخیم , رک , بی پرده , کند کردن , بی تزویر , منصفانه , صاف و ساده , گویا , فصیح , مسری , صاف و ساده , بی تزویر , رک گو , اصیل , پرحرف , رک و راست , رک .

صریر

صریر: صدای غوک درآوردن , شکوه و شکایت کردن , غرغر کردن , صدای لولا-ی روغن نخورده , جیرجیر کفش , جیغ و فریاد شکیدن (مثل جغد یا موش) , با صدای جیغ صحبت کردن , با جیغ و فریادافشاء کردن , جیر جیر .

صعب

صعب: دشوار , پر زحمت , پرالتهاب , صعب الصعود , خامکار , زشت , بی لطافت , ناشی , سرهم بند , غیر استادانه , سخت , دشوار , مشکل , سخت گیر , صعب , گرفتگیر , سخت گیر , باریک بین , مشکل پسند , بیزار , داد و بیداد کن (برای چیزهای جزئی) , ایراد گیر .

صعب الوصول

صعب الوصول: خارج از دسترس , منبع .

صعد

صعد: بلند کردن , بلندتر کردن , بالا بردن , زیاد کردن , شدید کردن , بسط دادن.

صعد الموقف

صعد الموقف: بالا بردن , نشان دادن , توپ زدن.(pref- ante): پیشوندی است بمعنی -پیش -و -قبل از- و -در جلو-.

صعلوك

صعلوك: ولگرد , اسمان جل , خانه بدوش , باصدا راه رفتن , پیاده روی

کردن , با پا لگد کردن , اوره بودن , ولگردی کردن , اواره , فاحشه , اوارگی , ولگردی , صدای پا.

صعوبه

صعوبه: سختی , دشواری , اشکال , زحمت , گرفتگی.

صعود

صعود: فراز , علو , بالا , تعالی , سلطه , تفوق , مزیت , استیلا , فراز جو , فراز گرای , صعودی , بالا رونده , سمت الراس , نوک , صعود , عروج عیسی به آسمان , معراج , سوارکشتی شدن.

صغ

صغ: تنظیم کردن.

صغار السمک

صغار السمک: زاده , تخم , فرزند , حیوان نوزاد , جوان , گروه , گوشت سرخ کرده , بریانی , سرخ کردن , روی آتش پختن , تهییج , سوزاندن.

صغیر

صغیر: کوچک , خرده , ریز , محقر , خفیف , پست , غیر مهم , جزء , کم , دون , کوچک شدن یا کردن , جوان , تازه , نوین , نوباوه , نورسته , برنا.

صغیر جدا

صغیر جدا: ریز , ریزه , کوچک , ناچیز.

صف

صف: ارایه , ردیف ستون , ستون بندی , ردیف درخت , سطر , ردیف.

صفار

صفار: مسگر.

صفاره الانذار

صفاره الانذار: حوری دریایی , زن دلفریب , سوت کارخانه , اژیر , حوری مانند.

صفه

صفه: صفت , وصفی , وابسته , تابع , صفت , لقب , عنوان , کنیه , اصطلاح.

صفحه

صفحه: صفحه , ورق.

صفد

صفد: بخو , دست بند آهنین , دست بند زدن (به).

صفر

صفر: عدد صفر , رمز , حروف یا مهر رمزی , حساب کردن (بارقام) , صفر گذاردن , برمزدرآوردن , عدم , هیچ.

صفراء

صفراء: زرداب , صفرا , زهره , خوی سودایی , مراره , زهره , زرداب , صفرا , تلخی

، گستاخی ، زخم پوست رفتگی ، ساییدگی ، تاول ، ساییدن ، پوست بردن از ، لکه ، عیب .

صفراوی

صفراوی: صفراوی ، زرداب ریز ، صفرای مزاج ، سودایی مزاج .

صفصاف

صفصاف: بید ، درخت بید ، دستگاه پنبه پاک کنی ، پاک کردن (پنبه یا پشم) .

صفعه

صفعه: باکف دست زدن ، سیلی ، تودهنی ، ضربت ، ضربت سریع ، صدای چلب چلوپ ، سیلی زدن ، تپانچه زدن ، زدن ، ماچ ، صدای سیلی یا شلاق ، مزه ، طعم ، چشیدن مختصر ، باصدا غذا خوردن ، ماچ صدا دار کردن ، مزه مخصوصی داشتن ، کف دستی زدن ، کتک زدن ، کاملا ، یگراست .

صفف

صفف: پیش هم گذاشتن ، پهلوی هم گذاشتن .

صقق له

صقق له: افرین گفتن ، تحسین کردن ، کف زدن ، ستودن .

صققات

صققات: معاملات ، شرح مذاکرات .

صفقه

صفقه: سودا ، معامله ، داد و ستد ، چانه زدن ، قرارداد معامله ، خرید ارزان (با) ، چانه زدن ، قرارداد معامله بستن ، خریدن ، خرید ، اتباع ، تطمیع کردن ، مقدار ، اندازه ، قدر ، حد ، معامله کردن ، سرو کار داشتن با ، توزیع کردن ، ضربت سنگین ، صدای بستن دروا مثال ان با صدای بلند ، دررا با شدت بهم زدن ، بهم کوفتن ، معامله ، سودا ، انجام .

صفتیق

صفتیق: گستاخ ، چشم سفید ، پر رو .

صقر

صقر: قوش , شاهین , باز , توپ قدیمی , باز , قوش , شاهین , بابازشکار کردن , دوره گردی کردن , طوافی کردن , جار زدن و جنس فروختن , فروختن .

صقیع

صقیع: ژاله , شبنم منجمد , شبنم , سرماریزه , گچک

, برفك , سرمازدن , سرمازده كردن , ازشبنم يا برف ريزه پوشيده شدن.

صقيل

صقيل: لعاب , لعاب شيشه , مهره , برق , پرداخت , لعابي كردن , لعاب دادن , براق كردن , صيقل كردن , بي نور و بيحالت شدن (در گفتگوي از چشم).

صك

صك: حواله , برات , چك.

صل

صل: وارد شدن , رسيدن , موفق شدن , دعا كردن , نماز خواندن , بدرگاه خدا استغاثه كردن , خواستار شدن , درخواست كردن.

صلاه

صلاه: نماز , دعا , تقاضا.

صلاحيه السكن

صلاحيه السكن: قابليت سكني.

صلافه

صلافه: جسارت , فضولي , گستاخي , نامربوطي , بي ربطي , نابهنگامي , بي موقعي , اهانت.

صلب

صلب: تصوير عيسي بر بالاي صليب , مصلوب ساختن.

صله

صله: وابستگي , پيوستگي , قوم و خویش سببی , نزديكي , طاقت , بردباري , وضع , رفتار , سلوك , جهت , نسبت.

صلصه

صلصه: سوس گوجه فرنگي , چاشني غذا , سوس , چاشني , اب خورش , چاشني غذا , رب , چاشني زدن به , خوشمزه

کردن , نم زدن.

صلف

صلف: گستاخ , بی ربط , گستاخ , جسور , مغرور , خود بین.

صلیب

صلیب: صلیب , خاج , حد وسط , ممزوج , اختلاف , تقلب , قلم کشیدن بر روی , گذشتن , عبور دادن , مصادف شدن , قطع کردن , خلاف میل کسی رفتار کردن , پیودن زدن.

صمام

صمام: شیر , دریچه , لامپ.

صمه

صمه: خاموش کردن , آرامش دادن , مخفی نگاهداشتن , آرام شدن , صدا در نیاوردن , ساکت , آرام , خموش , باغبانی و خموشی , خاموشی , سکوت , آرامش , فروگذاری , ساکت کردن , آرام کردن , خاموش شدن.

صمغ

صمغ: چسب , سریش , چسباندن , چسبیدن , لعاب ,

لزوجت گیاه , چسب , اب لیز.

صمیم

صمیم: مغز و درون هر چیزی.

صناجه

صناجه: پستانداری شبیه فیل که در دوران الیگوسن و پلیستوسن میزیسته.

صناعه

صناعه: سیستم صنعتی , صنعت گرایی , صنعت , صناعت , پیشه و هنر , ابتکار , مجاهدت , ساختن , جعل کردن , تولید کردن , ساخت , مصنوع , تولید.

صناعی

صناعی: کارخانه دار.

صنج

صنج: قاشقک , یک نوع الت موسیقی.

صندوق النفایات

صندوق النفایات: جست , جست زدن , جست بز.

صندل

صندل: کفش بی رویه , صندل , سرپایی , کفش راحتی , درخت صندل , صندل پوشیدن.

صندل خشبی

صندل خشبی: کنده , کلوخه , قید , پابند , ترمز , سنگین کردن , کند کردن , مسدود کردن , بستن (اوله) , متراکم و انباشته کردن , پابند.

صندوق

صندوق: (boxes box.pl) جعبه , قوطی , صندوق , اطاقک , جای ویژه , لژ , توگوشی , سیلی , بوکس , : مشت زدن ,

بوکس بازی کردن , سیلی زدن , درجعه محصور کردن , احاطه کردن , درقاب یا چهار چوب گذاشتن , جعبه کوچک , جعبه جواهر , صندوق یاتابوت , صندوق , خزانه وجوه , صندوقی که چینی یا شیشه دران میگذارند , صندوقه , درجعبه گذاردن , جعبه بندی (چینی الات) , وجوه , سرمایه , تنخواه , ذخیره وجوه احتیاطی , صندوق , سرمایه ثابت یا همیشگی , پشتوانه , تهیه وجه کردن , سرمایه گذاری کردن , شاه سیم.

صندوق البرید

صندوق البرید: صندوق پست.

صندوق التروس

صندوق التروس: جعبه دنده.

صندوق العده

صندوق العده: جعبه ابزار.

صنع

صنع: ساختن , بوجود آوردن , درست کردن , تصنیف کردن , خلق کردن , باعث شدن , وادار یا مجبور کردن , تاسیس کردن , گاییدن ,

ساختمان , ساخت , سرشت , نظیر , شبیه .

صنعه

صنعه: شاگردی , تلمذ , کارآموزی .

صنف

صنف: داغ , داغ و درفش , نشان , انگ , نیمسوز , اتشپاره , جور , جنس , نوع , مارک , علامت , رقم , لکه بدنامی , داغ کردن , داغ زدن , خاطر نشان کردن , لکه دار کردن , دسته , زمره , طبقه , مقوله , مقوله منطقی , رده , کلاس , دسته , طبقه , زمره , جور , نوع , طبقه بندی کردن , رده , هماموزگان , رسته , گروه .

صنوبر

صنوبر: غم و اندوه , از غم و حسرت نحیف شدن , نگرانی , رنج و عذاب دادن , غصه خوردن , کاج , چوب کاج , صنوبر .

صهریج

صهریج: اب انبار , مخزن اب , قدح بزرگ مسی , منبع .

صواب

صواب: صحت , درستی .

صوان

صوان: سنگ چخماق , سنگ فندک , آتش زنه , چیز سخت , سنگریزه , سنگ خارا , گرانیت , سختی , استحکام .

صوت

صوت: صدا , اوا , سالم , درست , بی عیب , استوار , بی خطر , دقیق , مفهوم , صدا دادن , بنظر رسیدن , بگوش خوردن , بصدا درآوردن , نواختن , زدن , بطور ژرف , کاملاً , ژرفاسنجی کردن , گمانه زدن , صدا , ادا کردن , رای , اخذ رای , دعا , رای دادن .

صوه اجش

صوه اجش: گلویی , ناشی از گلو , حرف گلویی .

صوه بوو

صوه بوو: صدای گاو یا جغد کردن ، اظهار تنفر ، هو کردن.

صوتی

صوتی: اوایی ، مصوت ، صدا دار ، مربوط به ترکیب اصوات ، صدا ، صوتی

، خواندنی ، آوازی ، ویژه خواندن ، دهن دریده .

صودا

صودا: قلیا ، جوش شیرین ، سودا ، کربنات سدیم ، لیموناد .

صور

صور: نمایش دادن (بوسیله نقشه و مانند ان) ، نقش کردن ، مجسم کردن ، رسم کردن ، شرح دادن ، توضیح دادن ، بامثال روشن ساختن ، شرح دادن ، نشان دادن ، مصور کردن ، اراستن ، مزین شدن .

صور متحرکه

صور متحرکه: جان بخشی ، انگیزش ، تحریک ، سرزندگی .

صوره

صوره: مجسمه ، تمثال ، شکل ، پنداره ، شمایل ، تصویر ، پندار ، تصور ، خیالی ، منظر ، مجسم کردن ، خوب شرح دادن ، مجسم ساختن ، نقاشی ، photograph= ، عکس ، عکس برداشتن از ، عکسبرداری کردن ، عکس ، تصویر ، مجسم کردن ، تصویر ، نقاشی ، عکس یا تصویر صورت ، تصویر کردن ، شورش یا طغیان کردن ، اظهار تنفر کردن ، طغیان ، شورش ، بهم خوردگی ، انقلاب ، شوریدن ، دور ، دوران کامل ، انقلاب .

صوره المسیح المصلوب

صوره المسیح المصلوب: صلیب عیسی .

صوره متحرکه

صوره متحرکه: کاریکاتور ، تصویر مضحک ، داستان مصور .

صوف

صوف: پشم گوسفند و جانوران دیگر ، پارچه خوابدار ، خواب پارچه ، پشم چیدن از ، چاپیدن ، گوش بریدن ، سروکیسه کردن ، پشم ، جامه پشمی ، نخ پشم ، کرک ، مو .

صوفی

صوفی: متصوف ، اهل تصوف ، اهل سر ، رمزی .

صولجان

صولجان: پوست جوز , گل جوز , راف , گرز , کوپال , چماق زدن , گول زدنی , فریب , چماق.

صوم

صوم: تند , تندرو , سریع السیر , جلد و چابک , رنگ نرو , پایدار

, باوفا , سفت , روزه , روزه گرفتن , فورا , سیر .

صیاح

صیاح: فریاد , بانگ , علامت تعجب , حرف ندا.

صیاد

صیاد: شکارچی , صیاد , اسب یا سگ شکاری , جوینده.

صیاد السمک

صیاد السمک: ماهی گیر , صیاد ماهی , کرجی ماهیگیری.

صیاد الصقور

صیاد الصقور: قوش باز , کسیکه با شاهین شکار میکند , بازبان.

صیاغه

صیاغه: قاعده سازی , دستور سازی , تبدیل به قاعده رمزی.

صیاغه تخریمیه

صیاغه تخریمیه: تزییناتی بشکل ذرات ریز یا دانه های تسبیح که امروزه بصورت سیم های ریز طلا و نقره و یا مسی در اطراف الات زرین و سیمین ساخته می شود , مليله دوزی , مليله دوزی کردن.

صیانه

صیانه: نگهداشت , نگهداری , تعمیر , نگهداری کردن , هزینه نگهداری و تعمیر , مرمت.

صیه

صیه: اوازه , نام , شهرت , معروفیت , اشتها , صیت , مشهور کردن

صیحه

صیحه: داد زدن , فریاد زدن , گریه (با صدای بلند) , جیغ زدن , ناگهانی گفتن , جیغ , فریاد , داد , جیغ , فغان , فریاد زدن , جیغ زدن , داد زدن

صيد

صيد: گرفتن , از هوا گرفتن , بدست آوردن , جلب کردن , درك کردن , فهمیدن , دچار شدن به , عمل گرفتن , اخذ , دستگیره , لغت چشمگیر , شعار , شكار کردن , صيد کردن , جستجو کردن در , تفحص کردن , شكار , جستجو , نخجیر .

صيد السمك

صيد السمك: ماهیگیری , ماهیگیری , حق ماهیگیری .

صيد الصقور

صيد الصقور: شكار با شاهین .

صيدلی

صيدلی: شیمی دان , داروساز , نسخه پیچ , ناظرهزینه , تلگراف , دوا فروش , کمک داروساز .

صيدليه

صيدليه: داروخانه , دوا فروشی , داروخانه , انبار دارو , داروسازی .

صيغه

صيغه:

قطع , اندازه شکل , نسبت , فورمول.

صیغه الشرط

صیغه الشرط: وجه شرطی , وابسته بوجه شرطی.

صیغ

صیغ: تابستان , تابستانی , چراندن , تابستان را بسر بردن , بیلاق.

صینه

صینه: سینی , طبق , جعبه دو خانه.

صینیون

صینیون: چینی , چینی ها (در جمع و مفرد) , زبان چینی.

ض

ضائق

ضائق: بستوه آوردن , عاجز کردن , اذیت کردن , حملات پی در پی کردن , خسته کردن , شانه کردن , سخت بازپرسی کردن از , سوال پیچ کردن , بیاد طعنه گرفتن , شانه , اذیت کردن , بستوه آوردن , بیحوصله کردن.

ضابط

ضابط: افسر , صاحب منصب , مامور , متصدی , افسر معین کردن , فرماندهی کردن , فرمان دادن.

ضابط بحری

ضابط بحری: دانشجوی سال دوم نیروی دریایی.

ضاحیه

ضاحیه: حومه شهر , برون شهر.

ضار

ضار: مضر , پرگزند , مضر , مهلك , مهلك , طاعونی , طاعون اور.

ضاعف

ضاعف: ضرب کردن , تکثیر کردن.

ضال

ضال: گمراه , منحرف , بیراه , نابجا , کجراه.

ضامن

ضامن: ضامن , ضمانت کننده , کفیل , متعهد.

ضباب

ضباب: مه , تیرگی , ابهام , تیره کردن , مه گرفتن , مه الود بودن.

ضبابی

ضبابی: مانند مه , مه الود , تیره وتار , کرکی , ریش ریش , پرزدار , خوابدار , تیره , مه دار , مبهم.

ضبع

ضبع: گفتار , ادم درنده خو یا خاءن.

ضجیح

ضجیح: صدای بلند , غوغا , طنین بلند , طنین افکندن.

ضح به

ضح به: قربانی شدن , فدا کردن , کشته شده , فدایی.

ضحک

ضحک: خنده , صدای خنده بلند , قاه قاه خنده.

ضحکه

ضحکه: با خنده اظهار داشتن , با نفس بریده بریده(دراثرخنده)سخن گفتن , ول خندیدن , صدای خنده , خنده , خندیدن ,

خندان

بودن.

ضحکه خافته

ضحکه خافته: بادهان بسته خندیدن و پیش خود خندیدن.

ضحل

ضحل: کم ژرفا، کم عمق، کم اب، سطحی، کم عمق کردن.

ضحیه

ضحیه: مرگ و میر، تلفات، قربانی، طعمه، دستخوش، شکار، هدف، تلفات.

ضحم

ضحم: وسعت دادن، بزرگ کردن، مفصل کردن، مفصل گفتن یا نوشتن، افزودن، بالا بردن، بزرگ شدن، تقویت کردن (صدا)، بزرگ، جسیم، سترگ، کلان، گنده، تنومند، بزرگ جثه.

ضحم الجسم

ضحم الجسم: تنومند، ستبر، کلفت، زبر و خشن، گره دار.

ضد

ضد: در برابر، در مقابل، پیوسته، مجاور، بسوی، مقارن، برضد، مخالف، علیه، به، بر، با.

ضد التيار

ضد التيار: بالای رودخانه، نزدیک به سرچشمه، مخالف جریان رودخانه

ضد الحریق

ضد الحریق: نسوز، محفوظ از آتش، نسوز کردن، ضد آتش.

ضد الدبابه

ضد الدبابه: ضد تانک.

ضد الصوت

ضد الصوت: ضد صدا , مانع نفوذ صدا , عایق صدا.

ضرائری

ضرائری: دارای دو زن یا دو شوهر.

ضرب

ضرب: پارچه سست بافت پرچمی , خطایی دوستانه , شنل بیچگانه , بس شماری , ضرب , افزایش , تکثیر , برجسته , قابل توجه , موثر , گیرنده , زننده.

ضربه

ضربه: بستن , محکم زدن , چتری بریدن (گیسو) , صدای بلند یا محکم , چتر زلف , تپیدن , زدن , کتک زدن , چوب زدن , شلاق زدن , کوبیدن , ضرب , ضربان نبض و قلب , تپش , ضربت موسیقی , غلبه , پیشرفت , زنش , ضربت , دمیدن , وزیدن , در اثر دمیدن ایجاد صدا کردن

, ترکیدن , اصابت , خوردن , ضربت , تصادف , موفقیت , نمایش یافیلیم پرمشتری , زدن , خوردن به , اصابت کردن به هدف زدن , خدمت کردن , خدمت انجام دادن , بکار رفتن , بدرد خوردن , توپ رازدن , زدن , ضربت زدن , خوردن به , بخاطر خطور کردن , سکه ضرب کردن , اعتصاب کردن , اصابت , اعتصاب کردن , اعتصاب , ضربه , برخورد , ضربه , ضربت , لطمه , ضرب , حرکت , تکان , لمس کردن , دست کشیدن روی , نوازش کردن , زدن , سرکش گذاردن (مثل سرکش روی حرف کاف).

ضربه الشمس

ضربه الشمس: افتاب زدگی , گرمازدگی.

ضربه اليد الخلفیه

ضربه اليد الخلفیه: پشت دستی یا ضربه با پشت راکت (دربازی تنیس و غیره) , زشت , ناهنجار , با پشت دست ضربه زدن , با پشت راکت ضربت وارد کردن.

ضربه قاضیه

ضربه قاضیه: با ضربت بیهوش کننده ای حریف رابزمین زدن , ضربه فنی , ضربه فنی کردن , از پا در آوردن , ویران کردن , ضربت قاطع , ممتاز , عالی.

ضرر

ضرر: خسارت , خسارت زدن.

ضرس

ضرس: دندان اسباب.

ضروره

ضروره: ایجاب , لزوم , ضرورت , اضطرار , پیشامد , بایستگی , ضرورت , نیاز , نیازمندی , لزوم , احتیاج.

ضروری

ضروری: ضروری , واجب , بسیارلازم , اصلی , اساسی ذاتی , جلی , لا ینفک , واقعی , عمدہ.بی وارث را) , مصادره کردن , لازم , واجب , ضروری , بایسته , بایا , لازم , ضروری , نیازمند , ناگزیر , مایحتاج , بایسته , شرط لازم , لازمہ ,

احتیاج و چیز ضروری.

ضریبه

ضریبه: مالیات کالا- های داخلی , مالیات غیرمستقیم , مالیات بستن بر , قطع کردن , مالیات , باج , خراج , تحمیل , تقاضای سنگین , ملا مت , تهمت , سخت گیری , مالیات بستن , مالیات گرفتن از , متهم کردن , فشار آوردن بر .

ضریبه اضافیه

ضریبه اضافیه: زیاد ستاندن , زیاد بار کردن , تحمیل کردن زیاد پر کردن , اضافه کردن , نرخ اضافی مالیات اضافی , جریمه , اضافه بها.

ضریبه الاعناق

ضریبه الاعناق: سرانه , مالیات بر هر فرد , سرشماری.

ضریح

ضریح: ارامگاه بزرگ , مقبره , معبد , جای مقدس , زیارتگاه , در معبد قرار دادن.

ضع

ضع: گذاردن , قراردادن , به زور واداشتن , عذاب دادن , تقدیم داشتن , تعبیر کردن , بکار بردن , منصوب کردن , ترغیب کردن , استقرار , پرتاب , سعی , ثابت.

ضعف

ضعف: زیان , بی فایده گی , وضع نامساعد , اشکال , دو برابر , دوتا , جفت , دولا , دوسر , المثنی , همزاد , دو برابر کردن , مضاعف کردن , دولا کردن , تا کردن , سستی , ضعف اخلاق , نحیفی , خطایی که ناشی از ضعف اخلاقی باشد , بیمایگی , ناستواری , چندین , متعدد , مضاعف , چندلا , گوناگون , مضرب , چند فاز , مضروب , ضعف , سستی , بی بنیه گی , فتور , عیب , نقص.

ضعیف

ضعیف: ضعیف , کم زور , ناتوان , عاجز , سست , نحیف , سست , بی دوام , شل و ول , ناک , نازک , سست , نحیف , شکننده , زود گذر , سست در برابر وسوسه شیطان , گول خور , بی مایه ,

سست , ضعیف , بی حال , اہستہ , خمار , بی زور , سست , کم دوام , ضعیف , کم بنیہ , کم زور , کم رو , اسیب پذیر .

ضغط

ضغط: تراکم , متراکم سازی , فشار , فشاراور , مبرم , مصر , عاجل , فشار , مضیقہ .

ضفدع

ضفدع: غوک , وزغ , قورباغہ , قلاب , خرک ویلن , قورباغہ گرفتن , غوک , وزغ .

ضفیرہ

ضفیرہ: قیطان , گلا-بتون , مغزی , نوار , حاشیہ , حرکت سریع , جنبش , جھش , ناگھان حرکت کردن , جھش ناگھانی کردن , بافتن (مثل توری وغیرہ) , بہم تابیدن و بافتن , موی سر را با قیطان یاروبان بستن , حلقہ کردن , فردادن , پیچاندن , حلقہ , فر .

ضلع

ضلع: دندہ , تکہ گوشت دندہ دار , دندہ دار کردن , گوشت دندہ , ہر چیز شبیہ دندہ , پشت بند زدن , مرز گذاشتن , نہر کندن , شیار دار کردن .

ضلل

ضلل: راہنمایی غلط کردن , گمراہ کردن , گمراہ کردن , بد راہنمایی کردن , گمراہ کردن , اطلاع غیر صحیح دادن , گمراہ کردن , ہاشتباه انداختن , فریب دادن .

ضماد

ضماد: نوار زخم بندی , با نوار بستن .

ضمادہ

ضمادہ: مرہم گذاری وزخم بندی , مرہم , چاشنی , مخلفات , ارایش , لباس .

ضمان

ضمان: ضمانت , تعہد , ضامن , وثیقہ , سپردہ , ضمانت کردن , تعہد کردن , عہدہ دار شدن , تاوان , غرامت , جبران زیان , بخشودگی , صدمہ .

ضمن: در داخل , توی , در توی , در حدود , مطابق , باندازه , در ظرف , در مدت ,

در حصار.

ضمنی

ضمنی: التزامی , مجازی , اشاره شده , مفهوم , تلویحا فهمانده شده , مطلق , بی شرط , ضمنی , ضمنا , مفهوم , مقدر , خاموش , بارامی و سکوت.

ضمور

ضمور: لا غری , ضعف بنیه , نقصان قوهء نامیه , لا غر کردن , خشک شدن , لا غر شدن.

ضمیر

ضمیر: وجدان , ضمیر , ذمه , باطن , دل , هوشیار , بهوش , آگاه , باخبر , ملتفت , وارد , ضمیر.

ضمیر الاستفهام

ضمیر الاستفهام: علامت سلوال , ادوات استفهام , پرسشی.

ضوء

ضوء: فروغ , روشنایی , نور , اتش , کبریت , لحاظ , جنبه , اشکار کردن , اتش زدن , مشتعل شدن , ضعیف , خفیف , اهسته , اندک , اسان , کم قیمت , قلیل , مختصر , فرار , هوس امیز , وارسته , بی عفت , هوس باز , خل , سرگرم کننده , غیر جدی , باررا سبک کردن , تخفیف دادن , فرود آمدن , واقع شدن , وفوع یافتن , سر رسیدن , رخ دادن.

ضوء الشمس

ضوء الشمس: روشنی روز , روز روشن , روشن کردن.

ضوء الشموع

ضوء الشموع: روشنایی شمع.

ضوء القمر

ضوء القمر: نور مهتاب , مهتاب , مشروبات , بطور قاچاقی کار کردن , ماهتاب , حرف پوچ.

ضوء الکامیرا

ضوء الكاميرا: لا مپ پرنور فلاش عكاسى.

ضوء خلفى

ضوء خلفى: چراغ عقب اتومبيل.

ضوء علوى

ضوء علوى: چراغ جلو ماشين.

ضوء كاشف

ضوء كاشف: نور افكن , اشعه نور افكن.

ضوء كشاف

ضوء كشاف: نورافكن , شخصى كه در زير نورافكن صحنه نمايش قرار گرفته , چراغ نورافكن.

ضواحى

ضواحى: حومه , حول وحوش , دوروبر , توابع , اطراف.

ضوضاء

ضوضاء: خش , اختلال , پارازيت , سروصدا.

ضيعه اقطاعيه

ضيعه اقطاعيه: ملك اربابى , ملك تيولى , منزل , خانه بزرگ.

ضيف

ضيف: مهمان , انگل , خارجى , مهمان

کردن , مسکن گزیدن.

ضیق

ضیق: پریشانی , اندوه , محنت , تنگدستی , درد , مضطرب کردن , محنت زده کردن.

ضییل

ضییل: مصغر , خرد , کوچک , حقیر , کم , لاغر , خرد , لاغر , نزار , بی برکت , بی چربی , نحیف , ناچیز.

ط

طائر البرقش

طائر البرقش: سهره و انواع آن , خانواده سهره.

طائر الحسون

طائر الحسون: سهره , سکه زر.

طائر طنان

طائر طنان: مرغ مگس خوار , مرغ زرین پر.

طائره

طائره: هواپیما , طیاره , هواپیما , جت , کهربای سیاه , سنگ موسی , مهر سیاه , مرمری , فوران , فواره , پرش آب , جریان سریع , دهنه , مانند فواره جاری کردن , بخارج پرتاب کردن , بیرون ریختن (با فشار) , پرتاب , پراندن , فواره زدن , دهانه , هواپیما , رنده کردن , با رنده صاف کردن , صاف کردن , پرواز , جهش شبیه پرواز , سطح تراز , هموار , صاف , مسطح.

طائره بدون طیار

طائره بدون طیار: زنبور عسل نر , وزوز , سخن یکنواخت , وزوز کردن , یکنواخت سخن گفتن.

طائره ورقیه

طائره ورقیه: بادبادک کاغذهوایی (S.J). غلیوا , غلیواج , زغن , ادم درنده خو , طفیلی , دغل باز , ادم متقلب , پرواز کردن , پرواز بلند , سفته بازی کردن.

طائش

طائش: بوالهوس , دمدمی مزاج , متلون المزاج , خل , بی پروا , بیفکر.

طائفه

طائفه: طبقه , صنف , قبیله , طبقات مختلف مردم هند , نام گذاری , تسمیه , لقب یا عنوان , طبقه بندی , مذهب , واحد جنس , پول , فرقه , مسلک , حزب , دسته

, دسته مذهبی , مکتب فلسفی , بخش , قسمت , بریدن , قسمت کردن.

طابعه

طابعه: ماشین حروف ریزی که سطر سطر حروف را میریزد و سطر سطر برای چاپ آماده میکند , چاپگر.

طابق

طابق: عرشه , عرشه کشتی , کف , سطح , :اراستن , زینت کردن , عرشه دار کردن , پوشاندن , یکدسته ورق.

طابق ثانوی

طابق ثانوی: اشکوب کوتاه , نیم اشکوب که میان دو طبقه ساختمان واقع باشد , نیم اشکوب.

طابق سفلی

طابق سفلی: طبقه پایین , واقع در طبقه زیر.

طابق علوی

طابق علوی: بالا خانه , در اشکوب بالا , ساختمان فوقانی.

طابوقه

طابوقه: اجر , خشت , اجر گرفتن , اجر گوشه گرد.

طاحونه

طاحونه: آسیاب , ماشین , کارخانه , آسیاب کردن , کنگره دار کردن , آسیاب بادی , هر چیزی شبیه آسیاب بادی , چرخیدن.

طارد

طارد: زننده , مانع , دافع , راننده , بیزار کننده.

طارد مرکزی

طارد مرکزی: گریزنده از مرکز , فرار از مرکز.

طاسه

طاسه: کاسه , جام , قدح , باتوپ بازی کردن , مسابقه و جشن بازی بولینگ , کاسه رهنما(دستگاه ابزار گیری).

طاعه

طاعه: اطاعت , فرمانبرداری , حرف شنوی , رامی.

طاعم

طاعم: خوراک دهنده , خورنده , چرنده , چارپایان پرواری , رود فرعی , بطری پستانک دار , سوخت رسان , ناودان.

طاعون

طاعون: افت , بلا , سرایت مرض , طاعون , بستوه آوردن , ازار رساندن , دچار طاعون کردن.

طاقه

طاقه: انرژی , بنیه , نیروی حیاتی , طاقت , استقامت , پرچم.

طاقم

طاقم: خدمه کشتی , کارکنان هواپیما و امثال ان.

طاقم الطائره

طاقم الطائره: کارمندان و خلبانان هواپیما.

طاقیه النوم

طاقیه النوم: شب کلاه , مشروب قبل از خواب.

طالب

طالب: دانشجو , دانش آموز , شاگرد , اهل تحقیق.

طالب عسکری

طالب عسکری: دانشجوی دانشکده افسری.

طالع

, طالع , زايجه , جدول ساعات روز , فال , نشانه , پيشگويي , بفال نيک گرفتن .

طامح

طامح: جوييا , طالب , داوطلب کار يا مقام , ارزومند , حروف حلقى

طاوله

طاوله: نرد , تخته نرد .

طاووس

طاووس: طاووس , مزين به پر طاووس , خراميدن .

طب

طب: دارو , دوا , پزشکی , طب , علم طب .

طب العيون

طب العيون: چشم پزشکی , کحالی .

طب نسائي

طب نسائي: دانش امراض زنانه .

طباخ

طباخ: اشپز , پختن , بخاری , فرخوراک پزی , گرمخانه , کوره .

طباشير

طباشير: گچ , نشان , علامت سفيد کردن , باگچ خط کشيدن , باگچ نشان گذاردن .

طباشير ملون

طباشير ملون: مداد رنگی مومی , مداد ابرو , نقاشی کردن .

طباشيري

طباشیری: گچی.

طباعه

طباعه: چاپ , طبع , چاپ پارچه , باسمه زنی.

طببطه

طببطه: گیره ای که مته را در ماشین نگه میدارد , مرغک , عزیزم , جانم , جوجه مرغ تکان , صدایی که برای راندن حیوان بکار میرود.

طبع

طبع: بتابعیت کشوری در آمدن , پذیرفته شدن (در کشور) , جزو زبانی وارد شدن (کلمات) , بومی شدن (گیاه و جانور) , طبیعی شدن , هنجار کردن.

طبعه

طبعه: چاپ , ویرایش , عکس چاپی , مواد چاپی , چاپ کردن , منتشر کردن , ماشین کردن.

طبق کبیر

طبق کبیر: دیس , بشقاب بزرگ , هر چیز پهن , صفحه گرامافون.

طبقه

طبقه: لایه.

طبقه النبلاء

طبقه النبلاء: نجابت , اصالت خانوادگی , طبقه نجبا.

طبل

طبل: طبله , طبل.

طبله الاذن

طبله الاذن: پرده گوش , پرده صماخ.

طبول

طبول: نقاره , دهل , کوس .

طبی

طبی: دارویی , شفا بخش .

طیب

طیب: پزشک , دکتر , طبابت کردن , درجه دکتری دادن به , دوایی , شفابخش , دارویی , طیب , پزشک , پزشکی ,
پزشک .

طیب الاسنان

طیب الاسنان: دندانساز .

طیب الاعصاب

طیب

الاعصاب: ویژه گر اعصاب.

طیب العیون

طیب العیون: چشم پزشکی , عینک ساز , چشم پزشکی , ویژه گر چشم پزشکی.

طیب بیطری

طیب بیطری: دامپزشک , بیطار.

طیب نفسانی

طیب نفسانی: روانپزشک.

طبیعه

طبیعه: رنگ زدن , رنگ چهره , رنگ , بشره , چرده , طبیعت , ذات , گوهر , ماهیت , خوی , افرینش , گونه , نوع , خاصیت , سرشت , خمیره.

طبیعی

طبیعی: ذاتی , جبلی , فطری , غریزی , ایجاد شده بر اثر تخم کشی از موجودات هم تیره , طبیعی , سرشتی , نهادی , ذاتی , فطری , جبلی , بدیهی , مسلم , استعداد ذاتی , احمق , دیوانه , مادی , فیزیکی.

طبیعیه

طبیعیه: طبیعت گرایی , فلسفه طبیعی , مذهب طبیعی , سبک ناتورالیسم.

طحان

طحان: آسیابان , یکجور پروانه.

طحلب

طحلب: جلبک , خزہء دریایی.

طحن

طحن: کوبیدن , عمل خرد کردن یا آسیاب کردن , سایش , کار یکنواخت , آسیاب کردن , خرد کردن , تیز کردن , ساییدن ,

اذیت کردن , اسیاب شدن , سخت کار کردن.

طحین

طحین: ارد , گرد , پودر , ارد کردن , پودر شدن , عمل اسیاب کردن , گندم اسیابی , جو اسیابی , ارد کردن جو خیسانده , سود , قسمت.

طراد

طراد: رزمنامو , کشتی یا تاکسی یا کسی که گشت میزند.

طرح

طرح: دفع , مدفوع.

طرد

طرد: اخراج , مرخصی , برکناری , اخراج , خلع ید , طرد , تکفیر , اخراج , دفع , راندگی , بیرون شدگی , تبعید , گونی , چتایی , درحال یورش و چپاول.

طرز

طرز: قلاب دوزی کردن , گلدوزی کردن , برودره دوزی , اراستن.

طرف

طرف: عضو , عضو بدن , دست یا پا , بال

, شاخه , قطع کردن عضو , اندام زبرین , اندام زیرین , خوش گذرانی , تجمل عیاشی , عیش , نعمت .

طرف الاصبغ

طرف الاصبغ: نوک انگشت , سرانگشت .

طریق

طریق: کوچه , راه باریک , گلو , نای , راه دریایی , مسیر که باخط کشی مشخص میشود , خط سیر هوایی , کوچه ساختن , منشعب کردن , میسر , بجاده , راه , معبر , طریق , خیابان , راه آهن , سواره رو , وسط خیابان , زمین جاده , مسیر چیز را تعیین کردن , خط سیر , جاده , مسیر , راه , جریان معمولی , راه عبور , شارع عام , شاهراه , معبر , راه , جاده , طریق , سبک (سابق) , طرز , طریقه .

طریق جانبی

طریق جانبی: گذرگاه , جنبی , کنار گذاشتن .

طریق سریع

طریق سریع: شاهراه , بزرگراه , راه , بین ایالتی , بین ایالتها و کشورهای مختلف .

طریقه

طریقه: روش , اسلوب , طریقه .

طع

طع: اطاعت کردن , فرمانبرداری کردن , حرف شنوی کردن , موافقت کردن , تسلیم شدن .

طعام لذیذ

طعام لذیذ: خوراک خدایان که زندگی جاوید بانها میداده , ماءده ء بهشتی , شهد , عطر .

طعجه

طعجه: دندان , گودی , تو رفتگی , جای ضربت , دندان کردن , دندانی .

طعم

طعم: طعمه دادن , خوراک دادن , طعمه رابه قلاب ماهیگیری بستن , دانه , چینه , مایه تطمیع , دانه ء دام , مزه , رغبت , میل , خوشمزه کردن.

طعنه

طعنه: خنجر زدن , زخم زدن , سوراخ کردن , زخم چاقو , تیر کشیدن

طفح

طفح: تند , عجول , بی پروا , بی احتیاط , محل خارش یا تحریک

روی پوست , جوش , دانه.

طفل

طفل: بچه بداخلاق و لوس , كف شير , بچه , كودك , طفل , فرزند , بزغاله , چرم بزغاله , كودك , بچه , كوچولو , دست انداختن , مسخره كردن , كودك تازه براه افتاده , كودك نو پا , اشغال , عدد , جمع , سرجمع , حاشيه نويسى , يادداشت مختصر , مبلغ , جمع بستن , بچه كوچك , نو باوه , جوانك , پسر بچه , برگچه.

طفل رضيع

طفل رضيع: بچه , كودك , طفل , نوزاد , مانند كودك رفتار كردن , نوازش كردن.

طفوله

طفوله: بچگى , بچگى , طفوليت , كودكى , خردى.

طفولى

طفولى: طفل مانند , كودك مانند , پسر مانند , بچگانه , ابتدائى , بچگى , مربوط بدوران كودكى.

طقس

طقس: هوا , تغيير فصل , اب و هوا , باد دادن , در معرض هوا گذاشتن , تحمل يابريار كردن.

طقم الاسنان

طقم الاسنان: دندان مصنوعى گذارى , يكدست دندان مصنوعى.

طقوس

طقوس: تشريفات مذهبى , ايین پرستش , تشريفات.

طقوسى

طقوسى: مربوط به علم العبادات.

طل عليه

طل عليه: مسلط يا مشرف بودن بر , چشم پوشى كردن , چشم انداز.

طلاء

طلاء: لا-ك والكل , رنگ لا کی , لا ك والكل زدن , رنگ کردن , نگارگری کردن , نقاشی کردن , رنگ شدن , رنگ نقاشی , رنگ.

طلاق

طلاق: طلاق , جدایی , فسخ.

طلب

طلب: درخواست , درخواست نامه , پشت کار , استعمال , راسته , دسته , زمهره , فرقه مذهبی , سامان , انجمن , آرایش , مرتبه , سبک , مرحله , دستور , فرمایش , حواله , خواهش , درخواست , تقاضا , خواسته , خواستار شدن , تمنا کردن , تقاضا کردن.

طلب رسمی

طلب رسمی:

بر بسته کردن , دندان‌دار کردن , تو رفتگی , سفارش (دادن) , دندان‌گذاری .

طلق

طلق: طلق , طلق زدن به , باطلاق ساختن .

طلق ناری

طلق ناری: تیر اندازی , گلوله , تیر , زخم گلوله , تیر رس .

طلقه

طلقه: گلوله , تیر , ساچمه , رسایی , پرتابه , تزریق , جرعه , یک گیلا-س مشروب , فرصت , ضربت توپ بازی , منظره فیلمبرداری شده , عکس , رها شده , اصابت کرده , جوانه زده .

طلیعه

طلیعه: جلو , صف جلو , جلودار , طلا یه .

طلیق

طلیق: روان , سلیس , فصیح , شل , سست , لق , گشاد , ول , ازاد , بی ربط , هرزه , بی بندوبار , لوس و نتر , بی پایه , بی قاعده , رها کردن , در کردن (گلوله و غیره) , منتفی کردن , برطرف کردن , شل و سست شدن , نرم و ازاد شدن , حل کردن , از قید مسلولیت ازاد ساختن , سبکبار کردن , پرداختن .

طماطه

طماطه: گوجه فرنگی .

طماع

طماع: ازمند , حریص , طماع , دندان گرد , پر خور .

طمان

طمان: اطمینان دادن , بیمه کردن , مجاب کردن , دوباره اطمینان دادن , دوباره قوت قلب دادن .

طمع

طمع: از , حرص , طمع , حریص بودن , طمع ورزیدن.

طموح

طموح: بلند همتی , جاه طلبی , ارزو , جاه طلب بودن.

طن

طن: تن , واحد وزنی برابر با ۰۰۰۱ کیلوگرم.

طنف

طنف: برآمدگی , تاق نما , اویزان بودن , تهدید کردن , مشرف بودن.

طهر

طهر: پاک کردن , تمیز کردن , تطهیر کردن , تبرئه کردن , ضد عفونی کردن , گندزدایی کردن.

طواری

طواری: امر فوق العاده و غیره منتظره , حتمی , ناگه آینده ,

اورژانس.

طوافه

طوافه: رهنمای شناور , کویچه , روایی , جسم شناور , روی اب نگاهداشتن , شناور ساختن , دسته الوار شناور بر اب , دگل , قایق مسطح الواری , با قایق الواری رفتن یا فرستادن.

طوب

طوب: سعادت جاودانی بخشیدن , امرزیدن , مبارک خواندن.

طوبوغرافی

طوبوغرافی: مکان نگار , نقشه بردار , مساح.

طور

طور: توسعه دادن , ایجاد کردن.

طوربید

طوربید: اژدر , ماهی برق , با اژدر خراب کردن.

طوعی

طوعی: ارادی , اختیاری , داوطلبانه , به خواست.

طوف

طوف: جسم شناور بر روی اب , سوهان پهن , بستنی مخلوط با شربت و غیره , شناور شدن , روی اب ایستادن , سوهان زدن.

طوف جلیدی

طوف جلیدی: تخته یخ شناور.

طوق

طوق: تنگ اسب , محیط , قطر شکم , ابعاد , تنگ بستن , بست , بست اهنی و چرمی , باتنگ بستن , دور گرفتن , یقه گرد و حلقوی چین دار مردان و زنان قرون ۶۱ و ۷۱ میلادی , غرور , تکبر , پرخاش , تاه کردن , چروک کردن , ناهموار کردن.

طول

طول: درازا , طول , قد , درجه , مدت.

طول العمر

طول العمر: طول عمر , درازی عمر , دیرپایی , دراز عمری.

طول الموجه

طول الموجه: طول موج.

طولیا

طولیا: از درازا , از طول , بلند , دراز.

طویه

طویه: چین , شکن , خط اطوی شلوار , چین دار کردن , چین دار شدن

طویل

طویل: طویل , دراز.

طیار

طیار: هوانورد , خلبان , جریان , رایج , جاری , رهبر , لیدر , خلبان هواپیما , راننده کشتی , اسباب تنظیم و میزان کردن چیزی , پیلوت , چراغ راهنما , رهبری کردن , خلبانی کردن , راندن , آزمایشی.

طیبه

طیبه: ظرافت , دقت , نازک بینی ,

خوراک لذیذ.

طیه

طیه: تا، تا کردن.

طیر

طیر: پرنده، مرغ، جوجه، مرغان، مرغ، ماکیان، پرنده، پرنده را شکار کردن.

طیران

طیران: هواپیمایی، هوانوردی، گریز، پرواز، مهاجرت (مرغان یا حشرات)، عزیمت، گریز، پرواز کردن، فرار کردن، کوچ کردن، یک رشته پلکان، سلسله، پرواز، پرواز کننده، پردار، سریع السیر، بال و پر زن، سرعت گذرنده، مسافرت هوایی.

طیع

طیع: چکش خور، نرم و قابل انعطاف.

طین

طین: خاک رس، رس، گل، خاک کوزه گری، سفال، گل، لجن، گل الود کردن، تیره کردن، افترا.

طینی

طینی: خاکی، گلی، سفالی، مادی، جسمانی.

ظ

ظالم

ظالم: خلاف موازین انصاف، غیر منصفانه، غیر عادلانه، غیر منصفانه، بی عدالت، بی انصاف، ناروا، ناصحیح، ستمگر.

ظاهر

ظاهر: پیدا، آشکار، ظاهر، معلوم، وارث مسلم.

ظبی

ظبی: بزکوهی , جنس نراهو و حیوانات دیگر , قوچ , دلا-ر , بالا-پریدن وقوز کردن(چون اسب) , ازروی خرک پریدن , مخالفت کردن با (دربازی فوتبال وغیره) , جفتک , جفتک انداختن , اهویره , رشا , گوزن , حنایی , بچه زاییدن (اهویاگوزن) , اظهار دوستی کردن , تملق گفتن , گوزن کوچک , گوزن ماده.

ظرف

ظرف: قید , ظرف , معین فعل , قیدی , عبارت قیدی , قیدی , ظرفی , چگونگی , شرح , تفصیل , رویداد , امر , پیشامد , شرایط محیط , اهمیت , پیچیدن , پوشاندن , درلفاف گذاشتن , فراگرفتن , دورچیزی راگرفتن , احاطه

کردن , پاکت , پوشش , لفاف , جام , حلقه , گلبرگ.

ظرفی

ظرفی: تصادفی , مربوط به موقعیت.

ظفر القدم

ظفر القدم: ناخن انگشت پا.

ظل

ظل: سایه , حباب چراغ یا فانوس , اباژور , سایه بان , جای سایه دار , اختلاف جزئی , سایه رنگ , سایه دار کردن , سایه افکندن , تیره کردن , کم کردن , زیر و بم کردن , سایه , ظل , سایه افکندن بر , رد پای کسی را گرفتن , پنهان کردن.

ظلام

ظلام: تاریک , تیره , تیره کردن , تاریک کردن.

ظلم

ظلم: بی انصافی , شرارت , بی عدالتی , بی انصافی , ستم , بیداد , ظلم , خطا , ستم , بیداد , جور , تعدی , فشار , افسردگی.

ظهر

ظهر: عقب , پشت (بدن) , پس , عقبی , گذشته , پشتی , پشتی کنندگان , تکیه گاه , به عقب , درعقب , برگشت , پاداش , جبران , ازعقب , پشت سر , بدهی پس افتاده , پشتی کردن , پشت انداختن , بعقب رفتن , بعقب بردن , برپشت چیزی قرار گرفتن , سوارشدن , پشت چیزی نوشتن , ظهورنویسی کردن , نیمروز , ظهر , وسط روز.

ظهور

ظهور: ظهور , خیال , روح , تجسم , شبح , منظر , ظهور , پیدایش , ظاهر , نمایش , نمود , سیما , منظر.

ظهور الخیل

ظهور الخیل: برپشت اسب , سوار , سوار بر اسب.

عائق: مرز, زمین شخم نشده, مانع, مایه لغزش, طفره رفتن از, امتناع ورزیدن, رد کردن, زیرش زدن, انسداد, کشاندن
, چیز سنگینی

که روی زمین کشیده میشود , کشیدن , بزور کشیدن , سخت کشیدن , لا رویی کردن , کاویدن , باتور گرفتن , سنگین و بی روح , امتیاز به طرف ضعیف در بازی , اوانس , امتیاز دادن , اشکال , مانع , نقص , پاگیری , بازماندگی , اذیت , ازار , مانع , سبب تاخیر , مانع , عایق , رادع , محذور , اشکال , گیر .

عائله

عائله: خانواده , خانواده , صمیمی , اهل بیت , مستخدمین خانه , خانگی .

عائله مالکه

عائله مالکه: حق الامتیاز , حق التالیف , حق الاختراع , اعضای خانواده سلطنتی , مجل , از خانواده سلطنتی .

عائلی

عائلی: فامیلی , قومی , مربوط به خانواده , خویشاوندی , خودمانی , خانوادگی .

عائم

عائم: دستخوش طوفان , غوطه ور (روی آب) , اواره , بدون هدف , سرگردان , شناور .

عائما

عائما: شناور , در حرکت .

عابر

عابر: زود گذر .

عابر للقرارات

عابر للقرارات: بین قاره ای , درون بری .

عاج

عاج: عاج , دندان فیل , رنگ عاج .

عاجز

عاجز: نامناسب , غیر کافی , ناشایسته , بی کفایت , نالا-یق , بی اعتبار , باطل , پوچ , نامعتبر , علیل , ناتوان , :

(invalidate) ناتوان کردن , علیل کردن , باطل کردن.

عاجل

عاجل: تسریع کردن در , پیش بردن , شتابان , از روی عجله , ضروری.

عاده

عاده: رسم , سنت , عادت , عرف , حقوق گمرکی , گمرک , برحسب عادت , عادت , عادت , خو , مشرب , ظاهر , جامه , لباس روحانیت , روش طرز رشد , رابطه , :جامه پوشیدن , اراستن , معتاد کردن , زندگی کردن.

عادل

عادل: منصف , متساوی.

عادم

عادم: اگزوز , خروج

(بخار), در رو, مفر, تهی کردن, نیروی چیزی را گرفتن, خسته کردن, ازپای در آوردن, تمام کردن, بادقت بحث کردن.

عادی

عادی: پیش پا افتاده, مبتذل, معمولی, همه جایی, اتفاقی, غیر مهم, غیر جدی, معمولی, عادی, متداول, پیش پا افتاده, همیشگی, معمول, عادی, مرسوم, متداول.

عار

عار: ننگ, ننگین کردن, ابروریزی, بی شرفی, رسوایی, نکول, بی احترامی کردن به, تجاوز کردن به عصمت (کسی), بد نامی, رسوایی, افتضاح, خواری, کار زشت, رسوایی, بدنامی, افتضاح, سابقه بد, ننگ.

عارض

عارض: نمایش دهنده, ارائه دهنده, پرتو افکن, طرح ریز, پروژکتور, پیش افکن.

عارضه

عارضه: تیر آهن, شاه تیر, شاهین ترازو.

عارضه القعر

عارضه القعر: تیر ته کشتی, حمال کشتی, صفحات آهن ته کشتی, وارونه کردن (کشتی), وارونه شدن, کشتی زغال کش, عوارض بندری, خنک کردن, مانع سررفتن دیگ شدن, خنک شدن, (mj). دلسرد شدن, واژگون شدن, افتادن.

عارف

عارف: کارمند داخلی, خودی, خودمانی, محرم راز.

عاری

عاری: برهنگی گرای, طرفدار برهنگی.

عازب

عازب: بدون عیال, عزب, مجرد, مرد بی زن, زن بی شوهر, مرد یا زنی که بگرفتن اولین درجه علمی دانشگاه نامل میشود, ليسانسيه, مهندس, باشليه, دانشياب.

عازف

عازف: نوازنده , ساز زن , سازنده.

عازف الارغن

عازف الارغن: نوازنده ارگ.

عازف البيانو

عازف البيانو: نوازنده بيانو , بيانو نواز.

عازف الكمنجه

عازف الكمنجه: نوازنده ويولن سل.

عازل

عازل: مقررہ , بنداور

, عایق , جدا کننده , عایق کننده .

عاشرا

عاشرا: دهم , دهمین , ده یک , عشر , عشریه .

عاصف

عاصف: پر باد , توفانی , توفانی , کولاک دار , پر اشوب , توفانی , تند , پرتوپ و تشر , باد خیز , پر باد , باد خور , طوفانی , چرند , درازگو .

عاصفه

عاصفه: تند باد , باد , طوفان , کولاک , توفان , تغییر ناگهانی هوا , توفانی شدن , باحمله گرفتن , یورش آوردن , توفان , تندباد , تندی , جوش و خروش , هیجان , توفان ایجاد کردن , توفانی شدن .

عاصفه ثلجیه

عاصفه ثلجیه: باد شدید توام بابرغ , کولاک , طوفان یا رگبار تگرگ .

عاصمه

عاصمه: کلان شهر , شهر بزرگ , مادرشهر .

عاصی

عاصی: نافرمان , سرکش , نامطیع , گردنکش , متمرذ .

عاطفه

عاطفه: احساسات , هیجانان , شور , هیجانی , اشتیاق و علاقه شدید , احساسات تند و شدید , تعصب شدید , اغراض نفسانی , هوای نفس .

عاطفی

عاطفی: موثر , محرک , نفسانی , اسم خاص مونث , مریم مجدلیه , ضعیف و خیلی احساساتی , سرمست , آتشی مزاج , سودایی , احساساتی , شهوانی .

عاطل

عاطل: بیکار، تنبل، بیهوده، بیخود، بی اساس، بی پروا، وقت گذرانیدن، وقت تلف کردن، تنبل شدن، دارای اطناب، حشو، افزونه، بیکار، بی مصرف، عاطل، بکار بیفتاده.

عافیہ

عافیہ: خوش بنیه، نیرومند، بی نقص، سالم، کشیدن، سوی دیگر بردن، روانه کردن.

عاقب

عاقب: تصفیہ و تزکیہ کردن، تنبیہ کردن، توییح و ملامت کردن، ادب کردن، تنبیہ کردن، گوشمال دادن

, مجازات کردن , کیفر دادن.

عاقل

عاقل: معقول , محسوس , مشهود , بارز.

عاکس

عاکس: بازتابنده , جسم منعکس کننده , جسم صیقلی , الت انعکاس.

عالج

عالج: بادرست عمل کردن , با استادی درست کردن , بامهارت انجام دادن , اداره کردن , دستکاری کردن , شفا دادن , مداوا کردن , دارویی کردن.

عالم

عالم: دانشور , دانش پژوه , محقق , اهل تتبع , ادیب , شاگرد ممتاز , عالم , دانشمند , جهان , دنیا , گیتی , عالم , روزگار.

عالم الآثار

عالم الآثار: باستان شناس.

عالم الاحياء

عالم الاحياء: زیست شناس , عالم علم الحیات.

عالم الانسانيات

عالم الانسانيات: انسان شناس.

عالم البيئه

عالم البيئه: بوم شناس.

عالم الحيوان

عالم الحيوان: جانور شناس , ویژه گر جانورشناسی.

عالم الرياضيات

عالم الرياضيات: رياضی دان , عالم علم ریاضی.

عالم النبات

عالم النبات: گیاه شناس , متخصص گیاه شناسی.

عالم النسيان

عالم النسيان: کنار دوزخ , برزخ.

عالم دینی

عالم دینی: متخصص الهیات , حکیم الهی , خداشناس.

عالم نفسانی

عالم نفسانی: روانشناس.

عالمی

عالمی: جهانی , مربوط به سرتاسر جهان (مخصوصا در مورد کلیساها گفته میشود) , عام , سراسری , کلی , عمومی , عالمگیر , جامع , جهانی , همگانی.

عالمیا

عالمیا: جهانی , در سرتاسر جهان.

عالی

عالی: قوی , سنگین , ارجمند , رفیع , عالی , بلند , بزرگ , بلند پایه , مغرورانه , باصدای بلند , بلند اوا , پر صدا , گوش خراش , زرق و برق دار , پر جلوه , رسا , مشهور.

عام

عام: نوعی , جنسی , عمومی , عام , کلی , وابسته به تیره.

عامل

عامل: عامل (عوامل) , حق العمل کار , نماینده , فاعل , سازنده , فاکتور , عامل مشترک , دسته گذار , رسیدگی کننده ,
مربی , نگاهدارنده ,

کارگر , عمله , عمله , کارگر , ایجاد کننده , از کار در آمده , کارگر , مزدبگیر , استادکار .

عامل البار

عامل البار: کسی که در بار مشروبات برای مشتریان می ریزد , متصدی بار .

عامل البناء

عامل البناء: اجرچین , خشت مال .

عامل الشحن

عامل الشحن: متصدی یاناظر بارگیری و بار اندازی , بارگیری و باراندازی کردن , کارگر بار انداز .

عامل ماهر

عامل ماهر: شخص آماده بخدمت , نوکر .

عامله التنظيف

عامله التنظيف: کلفت , خادمه , خدمتکار .

عامی

عامی: گفتگویی , محاوره ای , مصطلح , اصطلاحی , خوابانیدن , دفن کردن , گذاردن , تخم گذاردن , داستان منظوم , اهنگ ملودی , الحان , : غیر متخصص , ناویژه کار , خارج از سلک روحانیت , غیر روحانی

عامیه

عامیه: عبارت مصطلح , جمله مرسوم در گفتگو .

عان

عان: تحمل کردن , کشیدن , تن در دادن به , رنج بردن .

عانس

عانس: دختر خانه مانده , دختر ترشیده .

عاهره

عاهره: هرزه , فاحشه , فاسد الا خلاق , فاحشه , فاحشه بازی کردن , فاحشه کردن.

عبء

عبء: بار , وزن , گنجایش , طفل در رحم , بارمسلولیت , بار کردن , تحمیل کردن , سنگین بار کردن.

عباءه

عباءه: ردا , عبا , جبه , خرقه , پنهان کردن , درلغافه پیچیدن , برامدن , حریف شدن , از عهده برامدن , شنل زنانه , بالا پوش , ردا , پوشش , کلاه توری.

عباده

عباده: پرستش , ستایش , عبادت , پرستش کردن.

عباده الاصنام

عباده الاصنام: بت پرست.

عباره

عباره: گذرگاه , معبر , جسر , گذر دادن , ازیک طرف رودخانه بطرف دیگر عبور دادن , عبارت.

عباره مبتدله

عباره مبتدله: کلمه مبتدل.

عبث

عبث: , عبثی , بی فایده گی , بیهوده گی , پوچی.

عبد

عبد: غلام ,

بنده , برده , زرخرید , اسیر , غلامی کردن , سخت کار کردن.

عبر

عبر: سرتاسر , ازاین سو بان سو , درمیان , ازعرض , ازمیان , ازوسط , ازاین طرف بان طرف.

عبر الاطلسی

عبر الاطلسی: انطرف اقیانوس اطلس.

عبر القارات

عبر القارات: عبور کننده از سرتاسر قاره.

عبری

عبری: زبان عبری , عبرانی , یهودی.

عبقری

عبقری: نابغه , نبوغ , استعداد , دماغ , ژنی.

عبوه جدیده

عبوه جدیده: یدکی , تعویض , دوباره پر کردن.

عبودیه

عبودیه: بندگی , بردگی , اسارت , بندگی , بردگی.

عبور

عبور: دوراهی , محل تقاطع , عبور , گذر , عبور.

عبی

عبی: بسیج کردن , تجهیز کردن , متحرک کردن.

عتبه

عتبه: استانه , سرحد.

عتبه الباب

عتبه الباب: تیر سردر , سنگ سردر.

عتله

عتله: کشیدن , هل دادن , حمل کردن , کشش , همه ماهیهایی که دریک وهله بدام کشیده میشوند , حمل و نقل , روزبیکاری , تعطیل , روز تعطیل , تعطیل مذهبی , اهرم , دیلم , اهرم کردن , باهرم بلند کردن , باهرم تکان دادن , تبدیل به اهرم کردن , شاهین , میله , میله اهرم , عقب نشینی , پس زنی , پس رفت کردن , بازگشت , فترت , دوره فترت , تعطیل موقتی , تنفس , گوشه , کنار , پستی , تورفتگی , موقتا تعطیل کردن , طاقچه ساختن , مرخصی گرفتن , تنفس کردن , تعطیل , بیکاری , مرخصی , مهلت , اسودگی , مرخصی گرفتن , به تعطیل رفتن .

عتیق

عتیق: وابسته به پیش از طوفان , پیش از طوفان نوح , ادم کهن سال , ادم کهنه پرست.

عث

عث: بید , پروانه , حشرات موذی.

عته الکتب

عته الکتب: کسیکه علاقه مفروطی

به مطالعه کتب دارد.

عثره

عثره: قدم اشتباه و غلط ، اشتباه در قضاوت ، فشردن ، له کردن ، چلانیدن ، فشار دادن ، آب میوه گرفتن ، بزورجا دادن ، زور آوردن ، فشار ، فشردن ، چپاندن.

عجز

عجز: ادم مفت خور یا ولگرد ، ولگردی یا مفت خوری کردن ، بحد افراط مشروب نوشیدن ، کمبود ، کسر ، کسر عمل ، کسر درآمد ، ناتوانی ، عجز ، عدم قابلیت ، کاری ، سستی کمر ، عنن ، ناتوانی ، ضعف جنسی ، لا غری.

عجل

عجل: گوساله ، نرمه ساق پا ، ماهیچه ساق پا ، چرم گوساله ، تیماج.

عجل مخصی

عجل مخصی: راندن ، بردن ، راهنمایی کردن ، هدایت کردن ، گوساله پرواری ، رهبری ، حکومت.

عجله

عجله: گوساله ماده ، ماده گوساله ، شتاب کردن ، شتابیدن ، عجله کردن ، چاپیدن ، بستوه آوردن ، باشتاب انجام دادن ، راندن ، شتاب ، عجله ، دستپاچگی ، خسته کردن ، خسته ، از پا درامدن ، فرسودن ، لا ستیک چرخ ، لا ستیک ، لا ستیک زدن به ، لا ستیک اتومبیل ، چرخ ، دور ، چرخش ، رل ماشین ، چرخیدن ، گرداندن.

عجیره

عجیره: قلبه کوچک ، کلوخه ، برآمدگی ، عقده.

عجینه

عجینه: خمیر ، پول.

عد

عد: تعلق داشتن ، مال کسی بودن ، وابسته بودن.

عد تنازلی

عد تنازلی: میزان کردن ساعت , لحظات اخر.

عداء

عداء: تجاوز , جنگ , محاربه , کج خلقی , عداوت , دشمنی , جنگ و نزاع , عداوت کردن , (=feod) (قرون وسطی) حق
موروئی , ریشه هوایی , دونده , گردنده , گشتی , افسر پلیس , فروشنده سیار

، ولگرد ، متصدی ، ماشین چی ، اداره کننده شغلی ، قهرمان دوسرعت .

عدائی

عدائی: مخالفت امیز ، خصومت امیز ، رقابت امیز .

عداد

عداد: پیشخوان ، بساط ، شمارنده ، ضربت متقابل ، درجهت مخالف ، در روبرو ، معکوس ، بالعکس ، مقابله کردن ، تلافی کردن ، جواب دادن ، معامله بمثل کردن با .

عداد السرعة

عداد السرعة: سرعت سنج ، کیلومتر شمار ساعتی .

عداله

عداله: قاعده انصاف ، انصاف بی غرضی ، تساوی حقوق ، داد ، عدالت ، انصاف ، درستی ، داد گستری .

عداوه

عداوه: دشمنی ، عداوت ، شہامت ، جسارت ، کینه ، عداوت ، خصومت ، عملیات خصمانه .

عده

عده: اسباب ، الت ، وسیله ، تمهید ، اختراع ، تعبیه ، بچه گربه ، بچه جانوران ، بچه زاییدن (گربه) ، تگار ، سطل ، توشه سرباز ، اسباب کار ، بنه سفر .

عدد

عدد: گروه ، گروه بسیار ، جمعیت کثیر ، بسیاری ، عدد ، شماره .

عدد الخسائر

عدد الخسائر: باج ، هزینه .

عدد ترتیبی

عدد ترتیبی: ترتیبی ، وصفی .

عددی

عددی: عددی , نمره ای , عددی.

عدس

عدس: عدس , دانه عدس , منجو , مرجمک.

عدسه

عدسه: ذره بین , عدسی , بشکل عدسی در آوردن.

عدل

عدل: تعدیل کردن , تنظیم کردن , تغییر دادن , عوض کردن , اصلاح کردن , تغییر یافتن , جرح و تعدیل کردن , دگرگون کردن , ترمیم کردن , تغییر دادن , اصلاح کردن , تعدیل کردن , راست کردن , درست کردن , مرتب کردن.

عدم الامان

عدم الامان: نا امنی , تزلزل , سستی.

عدم التكافو

عدم التكافو: ناجوری , بی شباهتی , عدم توافق , اختلاف.

عدم التوازن

عدم التوازن: عدم تعادل , عدم توازن , ناهماهنگی.

عدم الشعور بالمسولیه

عدم

الشعور بالمسئوليه: وظيفه شناسى.

عدم الكفاءه

عدم الكفاءه: بى كفايتى , بى عرضگى , عدم كاردانى , بى ظرفيتى.

عدم المساواه

عدم المساواه: نا برابرى , عدم تساوى , اختلاف , فرق , ناهموارى.

عدم النضج

عدم النضج: نارسى , نابالغى.

عدو

عدو: دشمن , عدو , خصم , دشمن كردن , الهه انتقام , كينه جويى , انتقام , قصاص , دوسرعت , با حداكثر سرعت دويدن.

عدو البشر

عدو البشر: مردم گريز , انسان گريز.

عدوانى

عدوانى: پرخاشگر , متجاوز , مهاجم , پرپشتكار , پرتكاپو , سلطه جو.

عدوى

عدوى: عفونت , سرايت مرض , گند.

عديد

عديد: بيشمار , بسيار , زياد , بزرگ , پرجمعيت , كثير.

عديم الاحترام

عديم الاحترام: بى ادب , هتاك.

عديم الاخلاق

عديم الاخلاق: بد سيرت , بد اخلاق , زشت رفتار , هرزه , فاسد.

عديم الثقة

عديم الثقة: نامطمئن , غير قابل اطمینان , نامعتبر.

عديم الحس

عديم الحس: بيحس , بي عاطفه , جامد , كساد , غير حساس , كرخت.

عديم الذوبان

عديم الذوبان: حل نشدنی , لا ينحل , غير محلول , ماده حل نشدنی.

عديم الطعم

عديم الطعم: بی مزه , بی طعم , بیروح , خسته کننده , بیمزه , بی سلیقه , بی ذائقه.

عديم العاطفه

عديم العاطفه: ملايم , شیرين و مطلوب , نجيب , ارام , بی مزه.

عديم الفائدة

عديم الفائدة: بی فايده , عاری از فايده , باطله , بلا استفاده.

عديم القيمه

عديم القيمه: بی بها , ناچيز و بی قيمت , بی ارزش , بی اهميت.

عذاب

عذاب: زجر , عذاب , شکنجه , ازار , زحمت , عذاب دادن , زجر دادن.

عذب

عذب: عذاب دادن , تحريف کردن , به خود پیچیدن , تقلا کردن.

عذر

عذر: غیبت هنگام وقوع جرم , جای دیگر , بهانه

عذر , بهانه آوردن , عذر خواستن , بهانه , دستاویز , عذر , معذور داشتن , معاف کردن , معذرت خواستن , تبرئه کردن .

عذراء

عذراء: دوشیزه , دختر باکره , جدید , باکره , دست نخورده , پاکدامن , عقیف , سنبله .

عرب

عرب: پدر تعمیدی , نام گذاردن بر , سرپرستی کردن از .

عربه

عربه: مادر تعمیدی , نام گذار بچه , مادر خوانده روحانی .

عراف

عراف: روشن بین , نهان بین .

عربه

عربه: دیو , جن , شیطان , نورد , ارابه , گاری , دوچرخه , چرخ , باگاری بردن , ارابه , نعش کش , مرده کش , بانعش کش بردن , واگن , ارابه , بارکش , با واگن حمل کردن , وسیله نقلیه , ناقل , حامل , رسانه , برندگر , رسانگر .

عربه البضائع

عربه البضائع: یکنوع واگن باری .

عربه الید

عربه الید: چرخ خاک کشی , چرخ دستی , فرقان , با چرخ دستی یا چرخ خاک کشی حمل کردن .

عربی

عربی: عربی , عرب .

عرجه

عرجه: عمل لنگیدن , شلیدن , لنگ , شل , لنگی , شلیدن , لنگیدن , سکتہ داشتن .

عرش

عرش: تخت ، سریر ، اورنگ ، برتخت نشستن .

عرض

عرض: فرمودن ، امر کردن ، دعوت کردن ، پیشنهاد کردن ، توپ زدن ، خداحافظی کردن ، قیمت خریدرا معلوم کردن ، مزایده ، پیشنهاد ، پهنای عرض ، وسعت نظر ، نمایش ، نمایش دادن ، نمایاندن ، تقدیم داشتن ، پیشکش کردن ، عرضه ، پیشنهاد کردن ، پیشنهاد ، تقدیم ، پیشکش ، ارائه ، نشان دادن ، نمودن ، ابراز کردن ، فهماندن ، نشان ، ارائه ، نمایش ، جلوه ، اثبات ، نازک ،

حساس , لطیف , دقیق , ترد و نازک , باریک , محبت آمیز , باملا حظه , حساس بودن , ترد کردن , لطیف کردن , انبار , ارائه دادن , تقدیم کردن , پیشنهاد , پول رایج , مناقصه و مزایده , پهنا , عرض , پهنه , وسعت , چیز پهن .

عرض للخطر

عرض للخطر: به مخاطره انداختن , در معرض خطر گذاشتن , بخطر انداختن .

عرضه للتلف

عرضه للتلف: نابود شدنی , هلاک شدنی , زود گذر , کالای فاسد شونده .

عرضی

عرضی: تصادفی , اتفاقی , غیر مترقبه , عرضی (ارازی) ضمنی , عارضی , غیر اساسی , پیش امدی , دارای مبداء خارجی , بیرونی , خارجی , فرعی , جزئی , ضمیمه , اتفاقی , تصادفی , عارضی , وابسته به فرصت یا موقعیت , مربوط به بعضی از مواقع یا گاه و بیگاه .

عرف

عرف: معین کردن , تعریف کردن , معنی کردن , دانست .

عرف الاسد

عرف الاسد: یال .

عرق

عرق: راه ابی (way water) , رگه معدن , سنگ طلا , هرچیزشبه راه ابی , عرق بدن , کارسخت , عرق ریزی , خوی , عرق کردن , عرق , عرق ریزی , مشقت کشیدن , ورید , سیاهرگ , رگه , حالت , تمایل , روش , رگه دار کردن , رگه دار شدن .

عرقل

عرقل: منقطع کردن , درهم گسیختن , بازداشتن , مانع شدن , ممانعت کردن , مسدود کردن , جلو چیزی را گرفتن , مانع شدن , ایجاد مانع کردن , اشکال تراشی کردن .

عرقله

عرقله: قطع , شکستن.

عرقوب

عرقوب: گیاهان پنیرک , شاهدانه صحرايي , ختمی , پس زانو , پی بردن , لنگک کردن , اذیت کردن ,

ران خوڪ.

عرقى

عرقى: نژادى.

عروه

عروه: سوراخ دكمه , مادگى , مزاحم شدن , گوشك , گوش پوش , اويژه , دسته ياهرچيزى كه بوسيله ان چيزى را حمل يا بياويزند , هر عضو جلو آمده چيزى , ديرك , تير , ادم كله خر , كودن , عذاب دادن , بزور كشيدين , كشيدين و بردن , قالب زدن (بزو) , گنجانيدن , پس زدن دهنه اسب , سنگين حركت كردن.

عروس

عروس: عروس , تازه عروس.

عريس

عريس: مرد , مهتر , داماد , تيمار كردن , اراستن , زيبا كردن , داماد شدن.

عريض

عريض: پهن , عريض , گشاد , فراخ , وسيع , پهناور , زياد , پرت , كاملا باز , عمومى , نامحدود , وسيع.

عريضه

عريضه: دادخواست , عرضحال , عريضه , تظلم , دادخواهى كردن , درخواست كردن.

عرين

عرين: غار , كنام , كمينگاه , دزدگاه , خلوتگاه , لانه , محل استراحت جانور , كنام , لانه , گل , لجن , گل الود كردن , استراحت كردن , بلا نه پناه بردن.

عز

عز: گرامى داشتن , تسلى دادن.

عزاء

عزاء: تسلیت خاطر , مایه تسلی , آرامش , تسکین , آرام کردن , تسلی دادن , تسلیت گفتن.

عزف منفرد

عزف منفرد: تک , تک نوازی , تک خوانی , بطور انفرادی.

عزل

عزل: انتقال مالکیت , بیگانگی , بیزاری , عایق گذاری , روپوش کشی , عایق کردن.

عزله

عزله: انزوا , کناره گیری.

عزم

عزم: شهامت , شجاعت , تصمیم , دل و جرات , انقباض , کندن , چیدن , کشیدن , بصدا درآوردن , گلچین کردن , لخت کردن , ناگهان کشیدن.

عزوبه

عزوبه: تجرد , بی زنی , بی شوهری , امتناع از ازدواج.

عزوبیه

عزوبیه: تجرد , عزبی.

عزیز

عزیز:

محبوب ، عزیز ، عزیز ، محبوب ، گرامی ، پرارزش ، کسی را عزیز خطاب کردن ، گران کردن.

عسر الهضم

عسر الهضم: بد گوار ، غیر قابل هضم ، بد گواری ، سوء هاضمه ، رودل ، دیر هضمی.

عسکر

عسکر: اردو زدن ، چادر زدن ، خیمه برپا کردن ، منزل دادن.

عسکری

عسکری: جنگی ، لشکری ، جنگجو ، نظامی.

عسل

عسل: انگبین ، عسل ، شهد ، محبوب ، عسلی کردن ، چرب و نرم کردن.

عش

عش: اشیانه ، لانه ، اشیانه ای کردن.

عشاء

عشاء: ناهار (یعنی غذای عمده روز که بعضی اشخاص هنگام ظهر و بعضی شب می خورند) ، شام ، مهمانی ، شام ، عشای ربانی یا شام خداوند.

عشب

عشب: علف ، سبزه ، چمن ، ماری جوانا ، با علف پوشاندن ، چمن زار کردن ، چراندن ، چریدن ، علف خوردن ، چمن ، علفزار ، مرغزار ، باپارچه صافی کردن.

عشب البحر

عشب البحر: کتانجک ، کتنجک ، اشنه دریایی.

عشب بحری

عشب بحری: جلبک دریایی ، خزہ دریایی.

عشب ضار

عشب ضار: علف هرزه , دراز و لاغر , پوشاک , وجین کردن , کندن علف هرزه .

عشبه

عشبه: گیاه , علف , رستنی , شاخ و برگ گیاهان , بوته .

عشبی

عشبی: گیاه نامه , مجموعه یا کلکسیون انواع گیاهان , گیاهی , ساخته شده از علف و گیاه .

عشر

عشر: ده یک , عشر , عشریه , ده یک گرفتن از .

عشرون

عشرون: عدد بیست .

عشعش

عشعش: اشیا ن گرفتن , لانه کردن , اسودن , در اغوش کسی خوابیدن .

عشوائی

عشوائی: ناشی از عدم تبعیض , خالی از تبعیض , یکسره , تصادفی , مسیر ناگهانی , خط سیر اتقافی , فکر تصادفی , غیر عمدی .

عشیه

عشیه: شب عید , شب , شامگاه

، در شرف ، حوا ، جنس زن.

عشیره

عشیره: خاندان ، خانواده ، طایفه ، قبیله ، دسته.

عشيقه

عشيقه: بانو ، خانم ، کدبانو ، معشوقه ، دلبر ، یار.

عصا

عصا: عصا یا چوب صاحب منصبان ، چوب میزانه ، باتون یا چوب قانون ، عصای افسران ، چسبیدن ، فرورفتن ، گیر کردن ، گیر افتادن ، سوراخ کردن ، نصب کردن ، الصاق کردن ، چوب ، عصا ، چماق ، وضع ، چسبندگی ، چسبناک ، الصاق ، تاخیر ، پیچ در کار ، تحمل کردن ، چسباندن ، تردید کردن ، وقفه.

عصابه

عصابه: دوز و کلک ، دسیسه و توطئه ، روایت ، راز ، سر ، دسیسه کردن ، دسته ، جمعیت ، گروه ، دسته جنایتکاران ، خرامش ، مشی ، گام برداری ، رفتن ، سفر کردن ، دسته جمعی عمل کردن ، جمعیت تشکیل دادن.

عصاره

عصاره: دستگاه پرس ، له کردن ، بریدن ، پاره کردن ، خرد کردن.

عصب

عصب: عصب ، پی ، رشته عصبی ، وتر ، طاقت ، قدرت ، قوت قلب دادن ، نیرو بخشیدن.

عصبی

عصبی: نامنظم ، سرگردان ، غیر معقول ، متلون ، غیر قابل پیش بینی ، دمدمی مزاج ، زورد رنج ، کج خلق ، تند مزاج ، تحریک پذیر ، عصبی مربوط به اعصاب ، عصبانی ، متشنج ، دستپاچه ، عصبی ، وابسته بعصب ، وابسته به سلسله اعصاب.

عصبیه

عصبیه: زیاده روی ، بی اعتدالی ، افراط.

عصر

عصر: بعد از ظهر , عصر , مبدا , تاریخ , آغاز تاریخ , عصر , دوره , عهد , عصر تاریخی , دوران.

عصر قدیم

عصر قدیم: عهد عتیق , روزگار باستان , قدمت.

عصرن

عصرن: نوین کردن , بطرز

نوینی درآوردن ، بروش امروزی درآوردن

عصری

عصری: شیک ، مدروز ، خوش سلیقه.

عصفور

عصفور: گنجشک خانگی ، انواع گنجشک.

عصوی

عصوی: باکتریهای میله ای شکل که تولید هاگ میکنند(مثل باسیل سیاه زخم) ، باسیل.

عصیان

عصیان: سرپیچی ، نافرمانی ، عدم اطاعت.

عصیر

عصیر: قلبی ، صمیمی ، مقوی ، اب میوه ، شیر ، عصاره ، شربت ، جوهر ، شربت ، محلول غلیظ قندی دارویی ، شیر ، شیر یا شهد زدن به.

عضاده

عضاده: تیر عمودی چارچوپ ، چهار چوپ درب و هر چیز دیگری ، ستون ، لغاز ، تیر بیرون آمده.

عضه

عضه: گاز گرفتن ، گزیدن ، نیش زدن ، گاز ، گزش ، گزندگی ، نیش.

عضه الثلج

عضه الثلج: سرمازدگی ، یخ زدگی بافت بدن در اثر سرما.

عضله

عضله: صدف دو کپه ای ، صدف باریک دریایی ورودخانه ای.

عضله مقربه

عضله مقربه: اقامه , اظهار , ایراد , اراءه , تمایل عضو بطرف محور , نزدیک کننده.

عضلی

عضلی: عضلا نی.

عضو

عضو: اندام , عضو , کارمند , شعبه , بخش , جزء , عضو , الت , ارگان.

عضو الفریق

عضو الفریق: همگروه , عضو تیم , همکار , همقطار.

عضو ماص

عضو ماص: جاذب , دارای خاصیت جذب , درکش , دراشام.

عضو مجلس الشیوخ

عضو مجلس الشیوخ: عضو مجلس سنا , نماینده مجلس سنا , سناتور.

عضول

عضول: علاج ناپذیر , بی درمان , بیچاره , بهبودی ناپذیر.

عضوی

عضوی: عضوی , ساختمانی , موثر در ساختمان اندام , اندام دار , اساسی , اصلی , ذاتی , بنیانی , حیوانی , الی , وابسته به شیمی الی , وابسته به موجود الی.

عضویه

عضویه: عضویت.

عطار

عطار: داروگر , داروساز , داروفروش.

عطاس

عطاس: ستوسه , عطسه , عطسه کردن.

عطر

عطر: بوی خوش , عطر , رایحه و عطر ,

چیز معطر , عطر , بوی خوش , معطر کردن.

عطری

عطری: خوشبو , معطر , بودار , گیاه خوشبو , بدبو , زننده , بودار , دارای بو.

عطش

عطش: تشنگی , عطش , ارزومندی , اشتیاق , تشنه بودن , ارزومند بودن , اشتیاق داشتن.

عطشان

عطشان: تشنه , عطش دار , خشک , بی اب , مشتاق.

عطف

عطف: خم کردن , پیچ دادن , سیم نرم خم شو , همدمی , همدردی , دلسوی , رقت , همفکری , موافقت.

عطل

عطل: بدعمل کردن.

عطل نهاییه الاسبوع

عطل نهاییه الاسبوع: آخر هفته , تعطیل آخر هفته , تعطیل آخر هفته را گذرانندن.

عطله نهاییه الاسبوع

عطله نهاییه الاسبوع: آخر هفته , تعطیل آخر هفته , تعطیل آخر هفته را گذرانندن.

عظ

عظ: نتیجه اخلاقی گرفتن از , اخلاقی کردن , موعظه کردن , وعظ کردن , سخنرانی مذهبی کردن , نصیحت کردن.

عظم

عظم: استخوان , استخوان بندی , گرفتن یا برداشتن , خواستن , درخواست کردن , تقاضا کردن.

عظم الترقوه

عظم الترقوه: ترقوه , چنبر.

عظم الخد

عظم الخد: استخوان گونه.

عظم الفخذ

عظم الفخذ: استخوان ران , فخذ , ران حشره.

عظم الفك

عظم الفك: استخوان ارواره , استخوان فك.

عظمه

عظمه: بزرگی , عظمت , شکوه , شان , ابهت , فرهی.

عظمی

عظمی: استخوانی , استخوان دار.

عظیم

عظیم: بزرگ نما , عالی نما , پر اب و تاب , بلند , بزرگ , عظیم , کبیر , مهم , هنگفت , زیاد , تومند , متعدد , ماهر , بصیر , ابستن , طولانی.

عفه

عفه: عفت و عصمت , پاکدامنی , نجابت.

عفریه

عفریه: لولو , مایه ترس و وحشت.

عفریته

عفریته: عجوزه , ساحره , مه سفید , حصار.

عفن فطری

عفن فطری: پرمک , کپک , بادزدگی , زنگ گیاهی , کپک

زدن.

عفو

عفو: عفو عمومی، گذشت، عفو عمومی کردن، پوزش، بخشش، امرزش، گذشت، مغفرت، حکم، بخشش، فرمان عفو، بخشیدن، معذرت خواستن.

عفیف

عفیف: عفیف، پاکدامن، خالص و مہذب.

عقائدی

عقائدی: کسیکه نظریات و اصول خود را بدون توجه به مقتضیات می‌خواهد اجرا کند، اصولی.

عقاب

عقاب: مجازات، تنبیه، گوشمالی، سزا، کرکس، لا شخور صفت، حریص.

عقار

عقار: دارو، دوا زدن، دارو خوراندن، تخدیر کردن، ملک، املاک، دارایی، دسته، طبقه، حالت، وضعیت.

عقال

عقال: لنگیدن، شلیدن، لنگ لنگان راه رفتن، دست و پای کسی را بستن، مانع حرکت شدن، زنجیر، پابند.

عقب

عقب: ته دار کردن، ته تفنگ، ته توپ، کفل، شاخ زدن، ضربه زدن، پیش رفتن، پیشرفتگی داشتن، نزدیک یا متصل شدن، بشکه، ته، بیخ، کپل، ته درخت، ته قنناق تفنگ، هدف، کنده، ریشه، ته سیگار، ته چک، ته سوش، ته، ته بلیط، کوتوله، از بیخ کردن، تحلیل بردن، راندن، کوبیدن.

عقبه

عقبه: پیچ و خمیدگی، گرفتاری، مانع، محظور، گیر، تکان دادن، هل دادن، بستن (به درشکه و غیره)، انداختن، گیر، مانع، رداع، سد جلو راه، محظور، پاگیر.

عقد: قرارداد, منقبض کردن, منقبض شدن, دهه, عدد ده, دوره ده ساله, تعیین, تثبیت, تحکیم, دلبستگی زیاد, عشق
زیاد, خیره

شدگی , تعلق خاطر , ثابت کردن.

عقده

عقده: گیر , پیچ , تاب , ویژه گی , فرریز , غش , حمله ناگهانی , پیچیدن , پیچ خوردگی , گره , برکمدگی , دژپیه , غده , چیز سفت یا غلبه , مشکل , عقده , واحد سرعت دریایی معادل ۶۷۰۶ / ۰۱ فوت در ساعت , گره زدن , بهم پیوستن , گیرانداختن , گره خوردن , منگوله دار کردن , گره دریایی , گره.

عقدی

عقدی: گرهی , واقع در نزدیک گره , عقده ای.

عقعو

عقعو: کلاغ چاره , زاغی , کلاغ زاغی , ادم وراج , زن بد دهن.

عقل

عقل: فکر , خاطر , ذهن , خیال , مغز , فهم , فکر چیزی را کردن , یادآوری کردن , تذکر دادن , مراقب بودن , مواظبت کردن , ملتفت بودن , اعتناء کردن به , حذر کردن از , تصمیم داشتن.

عقل باطن

عقل باطن: غش کرده , ناخودآگاه , از خود بیخود , بی خبر , عاری از هوش , نابخود , ضمیر ناخودآگاه , ضمیر نابخود.

عقلی

عقلی: دماغی , روحی , مغزی , هوشی , فکری , روانی.

عقلیا

عقلیا: فکرا , روحا , از نظر روانی.

عقلیه

عقلیه: ذهن , قوه ذهنی , روحیه , طرز فکر , اندیشه.

عقوبه

عقوبه: جزا , کیفر , مجازات , تاوان , جریمه .

عقیب

عقیب: جوجه عقاب .

عقید

عقید: سرهنگ .

عقیده

عقیده: مبحث افکار و ارزشهای باطنی , خیال , طرز تفکر , ایدئولوژی , انگارگان .

عقیق

عقیق: سنگ قیمتی , عقیق , نار سنگ , لعل , حجر سیلان , نوعی لولا- یا مفصل , عین الشمس , عین الھر , شیشه شیری رنگ .

عقیم

عقیم: بیهوده , پوچ , بی فایده ,

باطل , عبث , بی اثر , بی حاصل , بی بار , غیر حاصلخیز.

عکاز

عکاز: چوب زیر بغل , عصای زیر بغل , محل انشعاب بدن انسان (چون زیر بغل و میان دوران) , دوشاخه , هر عضو یا چیزی که کمک و نگهدار چیزی باشد , دوقاچ جلو و عقب زین , باچوب زیر بغل راه رفتن , دوشاخه زیر چیزی گذاشتن.

عکر

عکر: گل الود , تیره , کدر , درهم و برهم , مه الود.

عکس

عکس: وارونه , معکوس , معکوس کننده , پشت (سکه) , بدبختی , شکست , وارونه کردن , برگرداندن , پشت و رو کردن , نقض کردن , واژگون کردن.

علاج

علاج: شفا , دارو , شفا دادن , بهبودی دادن , گزیر , علاج , دارو , درمان , میزان , چاره , اصلاح کردن , جبران کردن , درمان کردن , درمان , معالجه , مداوا , تداوی.

علاج بالمستشفى

علاج بالمستشفى: بستری , در بیمارستان بستری , دوره بستری شدن.

علاجی

علاجی: درمانی , وابسته به درمان شناسی , معالج.

علاقه

علاقه: وابستگی , نسبت , ارتباط , شرح , خویشاوند , کارها , نقل قول , وابسته به نسبت یا خویشی.

علاقه موقته

علاقه موقته: پرت کردن , انداختن , افکندن , پرتاب , جفتک پرانی , بیرون دادن , روانه ساختن.

علامه

علامه: محک , نشان , عیاری که از طرف زرگر یا دولت روی الات سیمین وزرین گذاشته میشود , انگ , برچسب , اتیکت , متمم سند یا نوشته , تکه باریک , لقب , اصطلاح خاص , برچسب زدن , طبقه بندی کردن , ارزه , نمره , نشانه , نشان , علا

مت , داغ , هدف , پایه , نقطه , درجه , مرز , حد , علامت گذاشتن , توجه کردن , نشانگر , نشانه , هم‌افت , نشان , نشانه , اثر , دلیل , علائم مرض , علامت .

علامه تجاریه

علامه تجاریه: علامت تجارتي , علامت تجارتي گذاشتن .

علامه مائیه

علامه مائیه: تعیین میزان مداب , علامت چاپ سفید در متن کاغذ سفید , چاپ سفید یا سایه دار کردن .

علاوه

علاوه: فوق العاده و هزینه سفر , مدد معاش , جیره دادن , فوق العاده دادن , انعام , جایزه , حق الامتیاز , سودقرضه , پرداخت اضافی .

علاوه علی ذلک

علاوه علی ذلک: بعلاوه , از این گذشته , گذشته از این , وانگهی , علاوه بر این , بعلاوه .

علبه

علبه: قوطی , چای دان , نارنجک , گازاشک اور , کوله پستی , بقچه , دسته , گروه , یک بسته (مثل بسته سیگار و غیره) , یکدست ورق بازی , بسته بندی کردن , قرار دادن , توده کردن , بزور چپاندن , بار کردن , بردن , فرستادن , بسته , بسته کوچک , قوطی (سیگار و غیره) , بسته بندی کردن , قلع , حلبی , حلب , قوطی , باقلع یا حلبی پوشاندن , سفید کردن , درحلب یا قوطی ریختن , حلب کردن .

علف

علف: علیق , علوفه , علف , تلاش و جستجو برای علیق , غارت کردن , پی علف گشتن , کاوش کردن .

علق

علق: اویختن , اویزان کردن , بدار اویختن , مصلوب شدن , چسبیدن به , متکی شدن بر , طرز اویختن , مفهوم ,

تردید , تمایل , تعلیق , اویزان شدن یا کردن , اندروابودن , معلق کردن , موقتا بیکار کردن , معوق گذاردن.

علم

علم: پرچم , بیرق , علم , دم انبوه وپشمالوی سگ , زنبق , برگ شمشیری , سنگ فرش , جاده سنگ فرش , پرچم دار کردن , پرچم زدن به , باپرچم علامت دادن , سنگفرش کردن , پایین افتادن , سست شدن , از پا افتادن , پژمرده کردن , علم , علوم , دانش .

علم الآثار

علم الآثار: باستان شناسی .

علم الاجناس البشريه

علم الاجناس البشريه: علم انسان شناسی , مبحث روابط انسان با خدا.

علم الاحياء

علم الاحياء: زیست شناسی .

علم الارصاد الجويه

علم الارصاد الجويه: مبحث تحولات جوی , علم هواشناسی .

علم الاساطير

علم الاساطير: افسانه شناسی , اساطیر , اسطوره شناسی .

علم الاعصاب

علم الاعصاب: عصب شناسی , بحث علمی عصب شناسی , پی شناسی .

علم الانساب

علم الانساب: شجره النسب , شجره نامه , نسب , سلسله , دودمان .

علم البيئه

علم البيئه: علم عادت و طرز زندگی موجودات و نسبت آنها با محیط , بوم شناسی .

علم التشریح

علم التشریح: تشریح , ساختمان , استخوان بندی , تجزیه , مبحث تشریح , کالبدشناسی .

علم الحيوان

علم الحيوان: جانور شناسی , حيوان شناسی .

علم الزراعة

علم الزراعة: برز شناسی , کشاورزی , علم برداشت محصول و بهره برداری از خاک .

علم الصرف

علم الصرف: پیش امد , تصادف , اتفاق , حادثه , اصول صرف و نحو .

علم الصيدله

علم الصيدله: داروشناسی .

علم الطبوغرافيا

علم الطبوغرافيا: نقشه برداری , مکان نگاری , مساحی .

علم الغابات

علم الغابات: جنگلبانی , احداث جنگل , جنگلداری .

علم الفلك

علم الفلك: هیلت , علم هیلت , علم نجوم , ستاره شناسی , طالع بینی .

علم اللاهوت

علم اللاهوت: یزدان شناسی , علم دین , الهیات

، حکمت الهی ، خدا شناسی

علم المحيطات

علم المحيطات: شرح اقیانوس ها ، شرح دریاها ، اقیانوس شناسی.

علم النبات

علم النبات: گیاه شناسی ، کتاب گیاه شناسی ، گیاهان یک ناحیه ، زندگی گیاهی یک ناحیه.

علم النفس

علم النفس: روان شناسی ، معرفه النفس ، معرفه الروح.

علم طبقات الارض

علم طبقات الارض: زمین شناسی ، دانش زمین شناسی.

علم وظائف الاعضاء

علم وظائف الاعضاء: تن کردشناسی ، علم وظائف الاعضاء ، فیزیولوژی ، علم طبیعی.

علمانی

علمانی: عوام ، مردم غیر روحانی ، ناشی ، غیر فنی و غیر علمی.

علمی

علمی: وابسته بعلم ، طالب علم ، علمی.

علی

علی: وصل ، روشن ، برقرار ، روی ، بر ، بر روی ، فوق ، بر فراز ، بمحض ، بمجرد.

علی الانترنت

علی الانترنت: درون خطی.

علی الرغم من

علی الرغم من: با وجود , با اینکه , کینه ورزیدن , باوجود اینکه , علی رغم , باوجود , بدون توجه.

علی الیابسه

علی الیابسه: درکنار , در ساحل , بکنار , بطرف ساحل.

علی ایه حال

علی ایه حال: بهر حال , در هر صورت , بهر جهت , بنوعی , در هر صورت , بهر حال , هر چند , اگر چه , هر قدر هم , بهر حال , هنوز , اما.

علی حد سواء

علی حد سواء: همانند , ماندهم , شبیه , یکسان , یکجور , بتساوی.

علی حده

علی حده: جدا , کنار , سوا , مجزا , غیر همفکر.

علی خلاف

علی خلاف: بی شباهت , برخلاف , غیر , برعکس.

علی طول

علی طول: همراه , جلو , پیش , در امتداد خط , موازی با طول.

علی ما یبدو

علی ما یبدو: ظاهرا.

علی متن

علی متن: روی , توی , از روی , روی یا داخل (کشتی یا هواپیما).

علی نفس النمط

علی نفس

النمط: بهمچنین ، چنین ، نیز ، هم ، بعلاوه ، همچنان.

علیق

علیق: بوته ، خار ، خاربن ، تمشک جنگلی.

علیقه

علیقه: توت سیاه ، شاه توت.

عم

عم: عمو ، دایی ، عم.

عما قریب

عما قریب: بزودی ، فوراً ، چند لحظه بعد.

عماده

عماده: اداره ، نیروی دریایی ، دریاسالاری.

عمه

عمه: عمه ، خاله ، زن دایی ، زن عمو.

عمد

عمد: تعمیر دادن ، بوسیله تعمیر نامگذاری کردن ، نام گذاری کردن (هنگام تعمیر) ، تعمیر دادن.

عمر

عمر: عمر ، سن ، پیری ، سن بلوغ ، رشد (ba of) ، دوره ، عصر. (vi .vt.): پیر شدن ، پیرنما کردن ، کهنه شدن (شراب) ، عمر ، مدت زندگی ، دوره زندگی ، مادام العمر ، ابد.

عمق

عمق: گود ، ژرف ، عمیق ، گودی ، ژرفا ، عمق.

عمل

عمل: کنش , اقدام , مصدر حال فعل **do to** بمعنی (کارداشتن) پرمشغله بودن , گرفتاری , سوداگری , حرفه , دادوستد , کاسبی , بنگاه , موضوع , تجارت , کردار , کار , قباله , سند , باقباله واگذار کردن , ثقل , اعمال زور , تقلا , کار , رنج , زحمت , کوشش , درد زایمان , کارگر , عمله , حزب کارگر , زحمت کشیدن , تقلا کردن , کوشش کردن , کار , شغل , وظیفه , زیست , عمل , عملکرد , نوشتجات , آثار ادبی یا هنری , کارخانه , استحکامات , کار کردن , موثر واقع شدن , عملی شدن , عمل کردن , کارکننده , مشغول کار , کارگر , طرز کار .

عمل رتیب

عمل رتیب: کارهای عادی و روزمره , کار مشکل , کارسخت و طاقت فرسا .

عمل مسرحی مثير

عمل مسرحی مثير:

نمایش توام با موسیقی و آواز که پایانی خوش داشته باشد ، عشق خوش فرجام .

عمل وحشی

عمل وحشی: سببیت ، بیرحمی ، قساوت .

عملاق

عملاق: آدم غول پیکر ، نره غول ، غول ، قوی هیکل .

عمله

عمله: ضربه سکه ، مسکوکات ، ابداع واژه ، پول رایج ، رواج ، انتشار .

عمله معدنیه

عمله معدنیه: سکه ، سکه زدن ، اختراع و ابداع کردن .

عملی

عملی: شدنی ، عملی ، امکان پذیر ، میسر ، ممکن ، محتمل ، عمل کردنی ، عملی ، قابل علاج و درمان ، عملی ، قابل اجرا ، صورت پذیر ، عبور کردنی ، کاربردی ، عملی ، بکار خور ، اهل عمل ، کارکن ، عملی ، قابل اعمال ، کار کردنی .

عملیه

عملیه: امکان ، شدنی بودن ، اداره ، گرداندن ، عمل جراحی ، عمل ، گردش ، وابسته به عمل ، مراحل مختلف چیزی ، پیشرفت تدریجی و مداوم ، جریان عمل ، مرحله ، دوره عمل ، طرز عمل ، تهیه کردن ، مراحلی را طی کردن ، بانجام رساندن ، تمام کردن ، فرا گرد ، فراشد ، روند ، فرایند .

عمم

عمم: تعمیم دادن ، کلیت بخشیدن .

عمود

عمود: ستون ، یکپارچه ، تکسنگی ، دارای یک سنگ ، ستون ، پایه ، جز ، رکن ، ارکان ، ستون ساختن ، میله ، استوانه ، بدنه ، چوبه ، قلم ، سابقه ، دسته ، چوب ، تیر ، پرتو ، چاه ، دودکش ، بادکش ، نیزه ، خدنگ ، گلوله ، ستون ، تیرانداختن ، پرتو افکندن .

عمود الحدبات

عمود الحدبات: میله ای که بچرخ دنده متصل می شود , محور بادامک.

عمود الدرابزین

عمود الدرابزین: ستون کوچک گچ بری

شده , ستون نرده.

عمود فقری

عمود فقری: تیره ء پشت , ستون فقرات , پشت , استقامت , استواری , استحکام , تیره پشت , ستون فقرات , مهره های پشت , تیغ یا برآمدگی های بدن موجوداتی مثل جوجه تیغی.

عمودی

عمودی: عمودی , ستونی , ستون وار , ایستاده , عمودی , شاقولی , تارکی , راسی , واقع در نوک.

عمودیا

عمودیا: قائم , راست.

عموله

عموله: پول دلا لی , حق العمل , مزد دلا لی.

عموما

عموما: بطور عادی , بطور کلی , عموما , معمولا , بالا پوش , لباس کار , رویهمرفته , شامل همه چیز , همه جا , سرتاسر.

عمومی

عمومی: اشتراکی , همگانی.

عمومیه

عمومیه: عمومیت , اظهار عمومی , نکته کلی , اصل کلی.

عمید

عمید: دریاسالار , امیرالبحر , فرمانده , عالی ترین افسرنیروی دریایی , سرتیپ , فرمانده تیپ.

عمید بحری

عمید بحری: ناخدا , افسر فرمانده دریایی.

عمیق

عمیق: مطلبی را رساندن ، معنی دادن ، گفتن ، محرم ساختن ، صمیمی ، محرم ، خودمانی ، عمیق ، ژرف.

عمیق جدا

عمیق جدا: ژرف ، گردابی ، ناپیمودنی.

عن

عن: لعنت کردن ، نفرین کردن ، التماس کردن.

عن بعد

عن بعد: از دور ، دورا دور ، .

عن طریق

عن طریق: از راه ، از طریق ، میان راه ، توسط ، بوسیله.

عناد

عناد: سخت گیری در سیاست ، ناسازگاری ، عدم تراضی ، خیره سری ، سرسختی ، لجاجت.

عناق

عناق: درآغوش گرفتن ، در بر گرفتن ، بغل کردن ، پذیرفتن ، شامل بودن.

عنایه

عنایه: تیمار ، پرستاری ، مواظبت ، بیم ، دلواپسی (m.m.) ، غم ، پروا داشتن ، غم خوردن ، علاقمند بودن.

عنایه بالاقدام

عنایه بالاقدام: مانیکور پا ، معالجه امراض دست و پا.

عنب

عنب: انگور

و مو.

عنب الثعلب

عنب الثعلب: سفرس , انگور فرنگی , رنگ سیاه مایل به ارغوانی , بپا یا مراقب دوشیزه.

عندلیب

عندلیب: هزارستان , بلبل.

عندما

عندما: یکمرتبه , یکبار دیگر , فقط یکبار , یکوقتی , سابقا.

عنزه

عنزه: بز , بزغاله , تیماج , پوست بز , ستاره جدی , ادم شهبانی , مرد هرزه , فاسق.

عنصر

عنصر: جسم بسیط , جوهر فرد , عنصر , اساس , اصل , محیط طبیعی , اخشیج , عامل.

عنف

عنف: خشونت , تندی , سختی , شدت , زور , غصب , اشلتم , بی حرمتی.

عنق الزجاجه

عنق الزجاجه: تنگه , راه خیلی باریک , تنگنا , تنگراه.

عنقود

عنقود: خوشه.

عنقی

عنقی: گردنی , وابسته به گردن.

عنكبوت

عنكبوت: عنكبوت , کارتنه , کارتک , ناتنک .

عنوان

عنوان: درست کردن , مرتب کردن , متوجه ساختن , دستور دادن , اداره کردن , نظارت کردن , خطاب کردن , عنوان نوشتن , مخاطب ساختن , سخن گفتن , عنوان , نام و نشان , سرنامه , نشانی , ادرس , خطاب , نطق , برخورد , مهارت , ارسال , عنوان گذاری , عنوان , سرصفحه , سرنامه , تاریخ و نشانی نویسنده کاغذ , باسرتوپ زدن , کنیه , لقب , سمت , عنوان , اسم , مقام , نام , حق , استحقاق , سند , صفحه عنوان کتاب , عنوان نوشتن , واگذار کردن , عنوان دادن به , لقب دادن , نام نهادن .

عنوان راسی

عنوان راسی: سرساز , درساز , سرانداز , شیرچه , رئیس .

عنید

عنید: نرم نشدنی , سخت , سنگدل , بی شفقت , تسلیم نشدنی , خود سر , سرپیچ , متمرّد , خود سرانه , لجوج , خیره سر , ستیزه جو , لجوجانه , رام نشدنی , قاطر مانند , چموش , خیره سر

لجوج , کله شق , ترشرو , کله شق , لجوج , سرسخت , خود رای , خیره سر , غوغایی , پرهیا هو , پر سر و صدا , لجوج , دعوایی , خود رای , مستبد , خود سر , سمج , خودسر , سرسخت , لجوج , خیره سر , کله شق , سرسخت , محکم , چسبنده , سفت , مستحکم , استوار.

عنیف

عنیف: خشن در رفتار , بی ادب , پیش جواب , جانورخوی , حیوان صفت , بی خرد , سبع , بی رحم , جانور , حیوان , ادم بی شعور و کودن یا شهوانی , ژیان , درنده , شرزه , حریص , سبع , تندخو , خشم الود , قوی , موثر , موکد , خشمناک , اتشی , عصبانی , متلاطم , متعصب , شدید , بی اعتدال , تند , سخت , شدید , جابر , قاهر , قاهرانه.

عهد

عهد: مبدا تاریخ , آغاز فصل جدید , عصر , دوره , عصر تاریخی , حادثه تاریخی , سلطنت , حکمرانی , حکومت , حکمفرمایی , سلطنت یا حکمرانی کردن , حکمفرما بودن.

عهر

عهر: بد اخلاقی , فساد.

عواء

عواء: زوزه کشیدن , فریاد زدن , عزاداری کردن , واغ واغ کردن , لا ف زدن , بالیدن , جیغ زدن , واغ واغ.

عوام

عوام: جسم شناور , گواهی نامه سهام دولتی یا راه آهن (که بجای وثیقه بکار میرود , کسی که در چند محل بنحو غیر قانونی رای بدهد.

عود

عود: گل (gel) گل یا سیمان مخصوص درزگیری وبتونه , حلقه لا-ستیکی مخصوص دهانه بطری , مهر و موم کردن , درزگیری کردن , عود

زدن و عود.

عوده

عوده: بازگشت و مراجعت.

عوض

عوض: کفاره دادن، جبران کردن، جلب کردن، خشم (کسی را) فرونشاندن، جلب رضایت کردن، توان دادن، پاداش دادن، عوض دادن، جبران کردن، باز پرداخت کردن، باز پرداختن، جبران کردن، هزینه کسی یا چیزی را پرداختن، خرج چیزی را دادن.

عوق

عوق: کسیرا معیوب کردن، معیوب شدن، اختلال یا از کارافتادگی عضوی، صدمه، جرح، ضرب و جرح، نقص عضو، چلاق کردن.

عویل

عویل: شیون کردن، ناله کردن، ماتم گرفتن، ناله، صداهای ناهنجار ایجاد کردن، ناله و شیون کردن، زوزه کشیدن، عوعو کردن، زوزه.

عیاده

عیاده: درمانگاه، بالین، مطب، بیمارستان.

عیب

عیب: خسارت وارد کردن، آسیب زدن، لکه دار کردن، بدنام کردن، افترا زدن، نقص، کاستی، اهو، عیب، نقص، ترک کردن، مرتد شدن، معیوب ساختن، درز، رخنه، عیب، خدشه، عیب دار کردن، ترک برداشتن، تند باد، اشوب ناگهانی، کاستی، قصور، کاستی، نکته ضعف، کمبود، لکه دار کردن، رنگ کردن، الوده شدن، لکه، ملوث کردن، فاسد کردن، عیب.

عید

عید: مهمانی، سور، ضیافت، جشن، عید، خوشگذرانی کردن، جشن گرفتن، عیاشی کردن.

عید الشکر

عيد الشكر: سپاسگزارى , شكر گزارى.

عيد العنصره

عيد العنصره: عيد گلريزان , عيد پنجاهه.

عيد الفصح

عيد الفصح: عيد پاك.

عيد الميلاد

عيد الميلاد: زادروز , جشن تولد , ميلاد , جشن ميلاد عيسى مسيح.

عيدان

الطعام

عیدان الطعام: میله های عاج یا چوبی که چینی ها برای خوردن برنج از آن استفاده میکنند.

عیش

عیش: نگاه داشتن , اداره کردن , محافظت کردن , نگهداری کردن , نگاهداری , حفاظت , امانت داری , توجه , جلوگیری کردن , ادامه دادن , مداومت بامری دادن.

عین

عین: چشم , دیده , بینایی , دهانه , سوراخ سوزن , دکمه یا گره سیب زمینی , مرکز هر چیزی , کاراگاه , نگاه کردن , دیدن , پاییدن.

عینه

عینه: نمونه , مسطوره , الگو , ازمون , واحد نمونه , نمونه گرفتن , نمونه نشان دادن , خوردن.

غ

غائب

غائب: مالک غایب , غایب , مفقودالاثر , شخص غایب.

غائم

غائم: ابری , پوشیده از ابر , تیره.

غابه

غابه: جنگل , بیشه , تبدیل به جنگل کردن , درختکاری کردن , جنگل , جنگل , زمین جنگلی , درختستان.

غاز

غاز: گاز , بخار , بنزین , گازمعهده , گازدار کردن , باگاز خفه کردن , اتومبیل رابنزین زدن.

غازولین

غازولین: گازولین , بنزین.

غازی

غازی: گازی , بخاری , لطیف , گازدار , دو اتشه.

غاضب

غاضب: اوقات تلخ , رنجیده , خشمناک , دردناک , قرمز شده , ورم کرده , دژم , براشفته , سودایی مزاج , عصبانی , خشمگین , خشمناک , سربی رنگ , کبود , کبود شده , کوفته , خاکستری رنگ.

غافل

غافل: سهو , غیر عمدی , فراموشکار , بی توجه , بی اطلاع , بی خیر , ناگهان , غفلتا , سراسیمه , ناخوداگاه , ناخود آگاهانه.

غالون

غالون: گالن , پیمانه ای برابر ۳۵۸۷/۳ لیتر.

غالی

غالی: گران , گزاف , فاخر , گران , پرخرج.

غامض

غامض: مبهم , محرمانه , اسرار آمیز , مرموز ,

مبهم , تیره , تار , محو , مبهم , نامفهوم , گمنام , تیره کردن , تاریک کردن , مبهم کردن , گمنام کردن , از نظر پنهان کردن , مخفی کردن , پوشیده , نهانی , سری , رمزی , مکتوم , اسرار آمیز , مستتر کردن , مات , غیر شفاف , مبهم , کدر , شیشه یا رنگ مات.

غبار

غبار: خاک , گرد و خاک , غبار , خاکه , ذره , گردگیری کردن , گرد گرفتن از , ریختن , پاشیدن (مثل گرد) , تراب.

غبار الطلع

غبار الطلع: گرده , گرده افشانی کردن , دانه گرده.

غبطه

غبطه: شادی , خوشحالی , سرور و نشاط , خوشی , ساز و نواز , اسباب موسیقی , زیبایی , کامیابی.

غبی

غبی: ساده لوح , احمق , کله خشک , بی مخ , بیشعور.

غثیان

غثیان: دل اشوب , حالت تهوع , حالت استفراغ , انزجار.

عجری

عجری: کولی , شبیه کولی.

غدا

غدا: فردا , روز بعد.

غداء

غداء: ناهار , ظهرانه , ناهار خوردن , ناهار , غذای مفصل.

غده

غده: غده , هر عضو ترشح کننده , دشبل , غده عرقی , حشفه مرد , بظر زن.

غده درقيه

غده درقيه: غمباد , بزرگ شدن غده تيروييد , گواتر , سپرديس , سپرمانند , وابسته بغده درقي.

غدي

غدي: غده وار , غده اي , وابسته به غده , دشبل وار.

غذاء

غذاء: خورد , خوراندن , تغذيه كردن , جلو بردن , خوراك , غذا , قوت , طعام , غذا , قوت , خوراك , تغذيه , پرورش , تربيت , تغذيه , غذا , بزرگ كردن (كودك) , بار آوردن بچه , پروردن , تغذيه , كسب نيرو بوسيله غذا ,

بقوت , غذا , خوراک .

غذائی

غذائی: مربوط به رژیم غذایی .

غراب

غراب: غراب , کلا-غ , اهرم , دیلم , بانگ زدن , بانگ خروس , زاغچه , زاغی , کلا-غ پیشه , کلاغ سیاه , غراب , کلاغ زنگی , مشکی , حرص زدن , غارت کردن , قاپیدن , باولع بعلیدن , صید , شکار , طعمه شکاری , چپاول , رخ , کلاغ سیاه , کلاغ زاغی , کلا هبردار , کلا هبرداری کردن .

غرابه

غرابه: چیز عجیب و غریب , غرابت .

گرام

گرام: نخود , یکجور باقلا , گرم , یک هزارم کیلو گرم , گرم , یک هزارم کیلو گرم , خانواده شاه پسند

گرامه

گرامه: جریمه , تاوان , غرامت , جریمه کردن , جریمه گرفتن از , صاف کردن , کوچک کردن , صاف شدن , رقیق شدن , خوب , فاخر , نازک , عالی , لطیف , نرم , ریز , شگرف , جریمه , فقدان , زیان , ضبط شده , خطا کردن , جریمه دادن , هدر کردن , از دست دادگی , فقدان , زیان , ضرر , جریمه .

غرب

غرب: باختر , غرب , مغرب , مغرب زمین , اروپا , باختری , باختر , مغرب , غرب , مغرب زمین .

غربه

غربه: خارق العاده , غریب , جادو , مرموز .

غربی

غربی: باختری , غربی , وابسته به مغرب یا باختر .

گردینیا

گردینیا: روناسیان , یاسمن.

غرغره

غرغره: غرغره , گلو شویی , غرغره کردن , غرغره , شرشر , غرغره کردن , جوشیدن , شرشر کردن.

غرفه

غرفه: اتاق , تالار , اتاق خواب , خوابگاه , حجره , خان (تفنگ) , فشنگ خوریخزانه (درشلول) ,

دفتر کار , اپارتمان , در اطاق قرار دادن , جا دادن , دارچین , رنگ زرد سبز , اتاق , خانه , جا , فضا , محل , موقع , مجال , مسکن گزیدن , منزل دادن به , وسیع تر کردن .

غرفه الانتظار

غرفه الانتظار: اطاق کفش کن , پیش اطاقی , اطاق انتظار , کفش کن .

غرفه الجلوس

غرفه الجلوس: اتاق نشیمن , سالن نشیمن , لمیدن , لم دادن , محل استراحت ولم دادن , اطاق استراحت , سالن استراحت , صندلی راحتی , تن اسایی , وقت گذرانی به بطالت .

غرفه الطعام

غرفه الطعام: اطاق ناهار خوری , رستورانی که غذاهای مختصر واماده دارد .

غرفه النوم

غرفه النوم: خوابگاه , اطاق خواب .

غرفه علویه

غرفه علویه: اطاق کوچک زیر شیروانی , وابسته به شهر اتن , اطاق زیر شیروانی , اطاق نزدیک سقف , کبوترخانه , آسمان , فراز , سقف , بلند کردن , در زیر شیروانی قرار دادن , توپ هوایی زدن .

غرفه علیا

غرفه علیا: برج دیده بانی , اطاق زیر شیروانی .

غرفه مظلّمه

غرفه مظلّمه: تاریک خانه .

غروب

غروب: غروب آفتاب , مغرب , افول .

غرور

غرور: چاپلوسی کردن , تملق گفتن از.

غروریه

غروریه: خودپرستی , منت , خودستانی , خود بینی , خودپسندی.

غریب

غریب: انتقال دادن , بیگانه کردن , منحرف کردن , غریب و عجیب , غیر مانوس , ناشی از هوس , خیالی , وهمی , هم ریشه , همجنس , واژه هم ریشه , خارجی , خارج از قلمرو چیزی , غیر اصلی , تصادفی , فرعی , پیچ خورده , گره خورده , موی وز کرده , فرفری , عجیب و غریب , دارای اخلاق غریب , ویژه , ناشناس , بیگانه , خارجی ,

غریبه , عجیب , غیر متجانس , ناشنا , ناشناخته , عجیب , ناشنایی .

غریب اطوار

غریب اطوار: گریزنده از مرکز , بیرون از مرکز , غیر عادی , غریب , عجیب .

غریر

غریر: دستفروش , دوره گرد , خرده فروش , گورکن , خرسک , شغاره , :سربسر گذاشتن , اذیت کردن , ازار کردن .

غریزه

غریزه: غریزه , شعور حیوانی , هوش طبیعی جانوران .

غریزی

غریزی: درون زاد , نهادی , موروثی , جبلی (جابعلی) , ذاتی , فطری

غرینی

غرینی: ابرفتی , رسوبی , ته نشینی , مربوط به رسوب و ته نشین .

غزاره

غزاره: فزونی , دامنه , فراخی , فراوانی , استعداد , میدان نوسان , فاصله زیاد , دامنه , بزرگی , درشتی , انباشتگی , سیری , کمال , چرک , کثافت , پلیدی , الودگی , هرزه .

غزاله

غزاله: بز کوهی , اهوی کوهی , غزال .

غزل

غزل: نخ تابیده , نخ بافندگی , الیاف , داستان افسانه امیز , افسانه پردازی کردن .

غزو

غزو: غلبه , پیروزی , غلبه کردن , تاخت و تاز , هجوم , تهاجم , استیلا , تعرض .

غساله الصحون

غساله الصحون: ظرفشو , کارگر ظرفشو , ماشین ظرفشویی.

غسق

غسق: تاریک و روشن , هوای گرگ و میش , هنگام غروب , تاریک نمودن.

غسل

غسل: شستن , شستشو دادن , پاک کردن , شستشو , غسل , رختشویی.

غسل الدماغ

غسل الدماغ: مغز شویی , اجبار شخص بقبول عقیده تازه ای , تلقین عقاید و مسلک تازه ای , شستشوی مغزی دادن , تلقین عقاید و افکار سیاسی و مذهبی و اجتماعی در شخص.

غش

غش: قلب زنی , جعل و تزویر , استحاله , کشیش , علم اداره ء کلیساها , مربوط به کلیسا , اجتماعی , علف خشک , گیاه

خشک کرده , یونجه خشک , خشک کردن (یونجه ومانند آن) , تختخواب , پاداش , پیشوای روحانی , شبان , چوپان , شبانی , شعر روستایی .

غشاء

غشاء: پوشه , غشاء , شامه , پرده , پوست , پوسته .

غشائی

غشائی: غبار گرفته , فیلم مانند .

غشاش

غشاش: ادم دغل , رند , ناقلا , بذله گو , هرس کردن , از علف هرزه پاک کردن , حیوان عظیم الجثه سرکش , اسب چموش , گول زدن , رذالت و پستی نشان دادن .

غصن

غصن: شاخه , ترکه , تنه درخت , شانه حیوان .

غصین

غصین: شاخه کوچک , ترکه , فهمیدن , دیدن .

غضب

غضب: برافشفتگی , خشم , غضب , خشمگین کردن , غضبناک کردن , تشدید , غضب , دیوانگی , خشم زیاد , عشق مفرط , غضب , غضب , غیظ , هیجان شدید و تند , خشم , درنده خویی , روح انتقام , اشوب , اضطراب , شدت , خشم , غضب , عصبانیت , از جا در رفتگی , تخطی , غضب , هتک حرمت , از جا در رفتن , سخت عصبانی شدن , بی حرمت ساختن , بی عدالتی کردن , دیوانگی , خشم , غضب , خروشیدن , میل مفرط , خشمناک شدن , غضب کردن , شدت داشتن .

غضروف

غضروف: نرمه استخوان , غضروف , کرجن , غضروف , نرمه استخوان .

غضوب

غضوب: زود خشم , اتشی مزاج , زود غضب , تند طبع , سودایی .

غظ: با قشر و پوست پوشاندن , دارای پوشش سخت کردن , قشر تشکیل دادن , و چیزی که صدا را از بین ببرد , صدا خفه کن , پیچیدن , دم دهان کسی را

گرفتن , چشم بستن , خاموش کردن , ساکت کردن.

غط عليه

غط عليه: تاریک کردن , مسلط شدن بر , تحت الشعاع قرار دادن , سایه افکندن بر.

غطاء

غطاء: نوعی کلاه بی لبه زنانه و مردانه , کلاه-هک دودکش , سرپوش هرچیزی , کلاه سرگذاشتن , درپوش , کلاهک , روپوش تختخواب , روتختی , پوشاندن , تامین کردن , پوشش , سرپوش , جلد , سرپوش , کلاهک , دریچه , پلک چشم , چفت , کلاهک گذاشتن , دریچه گذاشتن , چفت زدن به , پوشش , اندود , پوشیدن , زیاد بار کردن , رویهم قراردادن , کراوات.

غطاء الراس

غطاء الراس: روسری زنانه , پوشاک سر , ارایش مو , ارایش سر.

غطاء الفراش

غطاء الفراش: چادر شب رختخواب , روپوش تختخواب.

غطس

غطس: شیرجه رفتن , غواصی کردن , فرو رفتن , تفحص کردن , شیرجه , غور.

غفوه

غفوه: چرت , خواب نیمروز , چرت زدن , خواب , پرز.

غل

غل: دست بند (مخصوص دزدان وغیره) , قید , بند , زنجیر , بخو , دستبندزدن , زنجیر کردن.

غلايه

غلايه: دیگ بخار.

غلدلر

غلدر: واحد پول کشور هلند , سکه طلا (در المان و هلند).

غلطه

غلطه: لغزش , اشتباه در گفتار یا کردار.

غلف

غلف: در قفس یا جعبه گذاردن , روکش کردن.

غلیان

غلیان: کورک , دمل , جوش , التهاب , هیجان , تحریک , جوشاندن , بجوش آمدن , خشمگین شدن.

غلیسرین

غلیسرین: گلیسرین.

غمر

غمر: غسل , غوطه وری , سیل اب گرفتگی , ماه , مهتاب , سرگردان بودن , اواره بودن , ماه زده شدن , دیوانه کردن , بیهوده وقت گذراندن.

غمغم

غمغم: زیر لب سخن گفتن , من من کردن.

غموض

غموض: ابهام , تیرگی

, تارى , ابهام , گمنامى .

غن

غن: اواز , سرود , سرودن , تصنيف , اواز خواندن , سرود خواندن , سراييدن .

غنائم

غنائم: غنيمت , يغمما , تاراج , سودباداورده , فساد , تباهى , از بين بردن , غارت كردن , ضايع كردن , فاسد كردن , فاسد شدن , پوسيده شدن , لوس كردن , رودادن .

غنائى

غنائى: مناسب براى نواختن يا خواندن باچنگك , بزمى , غزلى , موسيقى يا شعر بزمى .

غنغرينا

غنغرينا: قانقاريا , فساد عضو بر اثر نرسيدن خون , فاسد شدن , قانقاريا بوجود آمدن , تباه كردن .

غنى

غنى: فراوان , دولتمند , وافر , توانگر , دولتمند , گرانبها , باشكوه , غنى , پر پشت , زياده چرب يا شيرين .

غنى بالمعلومات المفيدة

غنى بالمعلومات المفيدة: حاوى اطلاعات مفيد , آموزنده .

غنيمه

غنيمه: غنيمت جنگى , غارت , تاراج , يغمما , غارت , چپاول , تاراج , استفاده نامشروع , غارت كردن (شهرى كه اشغال شده) , چاپيدن .

غواص

غواص: اب باز , غواص .

غواصه

غواصه: زير دريائى , تحت البحرى , زير دريا حركت كردن , با زير دريائى حمله كردن .

غورِیلا

غورِیلا: نسناس , بزرگترین میمون شبیه انسان , گوریل.

غوغاء

غوغاء: انبوه مردم , جمعیت , غوغا , ازدحام کردن.

غوفر

غوفر: لاك پشت نقب زن , نوعی چونده نقب زن امریکایی , موش کیسه دار , کارگر حفار واستخراج کننده سنگهای معدنی , دزد قفل باز کن.

غول

غول: غول , ادم موخش , گفته , گفتار مشهور , پند , حکمت , اظهار.

غولف

غولف: بازی چوگان یا گلف.

غیاب

غیاب: نبودن , غیبت , غیاب , حالت غیاب , فقدان.

غیابیه

غیابیه: حالت غایب بودن , غیبت.

غیبوبه

غیبوبه: اغماء , بیهشی.

غیبون

غیبون: میمون دراز دست.

غیبی

غیبی: وابسته بعلم ماوراء طبیعی

, علوم معقول.

غیتو

غیتو: محله کلیمی ها (مخصوصا در ایتالیا), محل کوچکی از شهر که محل سکونت اقلیت ها است.

غیر آمن

غیر آمن: ناامن, غیر محفوظ, بدون ایمنی, غیر مطمئن, نامعین, غیر قطعی, سست, بی اعتبار, متزلزل.

غیر اساسی

غیر اساسی: غیر مادی, مجرد, معنوی, جزئی, بی اهمیت.

غیر الیف

غیر الیف: رام نشدنی.

غیر الیهود

غیر الیهود: غیر کلیمی, کسی که نه مسیحی و نه کلیمی باشد.

غیر انانی

غیر انانی: متواضع, مودب, بدون خود خواهی, ناخودخواه.

غیر ثابت

غیر ثابت: عاریه ای بسته بمیل دیگری, مشروط بشرایط معینی, مشکوک, مصر, التماس کن, پرمخاطره.

غیر حاسم

غیر حاسم: غیر قاطع, مجمل, ناتمام, بی نتیجه, بی پایان, دودل, غیر قطعی.

غیر حکیم

غیر حکیم: نادان, جاهل, غیر عاقلانه.

غیر دقیق

غیر دقیق: غیر دقیق , نادرست , بی صراحت , غیر صریح , مبهم.

غیر ذو علاقه

غیر ذو علاقه: نا مربوط , بی ربط.

غیر راغب

غیر راغب: بی میل , بی تمایل.

غیر رسمی

غیر رسمی: غیر رسمی , خصوصی , بی قاعده , بی تشرفات , غیر رسمی , دارای عدم رسمیت , غیر مستند.

غیر سار

غیر سار: نامطبوع , ناگوار , ناخوش آیند.

غیر سلیم

غیر سلیم: ناشایسته , ناباب , نامناسب , نامناسب کردن.

غیر شخصی

غیر شخصی: غیر شخصی , فاقد شخصیت , بی فاعل.

غیر شرعی

غیر شرعی: غیر قانونی , نامشروع , حرام , غیر مجاز , حرامزاده , غیر مشروع , ناروا.

غیر صالح للاکل

غیر صالح للاکل: نخوردنی , ناخوردنی , غیر قابل خوردن.

غیر صالح للسکن

غیر صالح للسکن: قابل سکونی.

غیر صالح للعمل

غير صالح للعمل: غير قابل جراحی , بكار نيداختنى.

غير صحى

غير

صحی: ناتندرست , ناسالم , ناخوش , ناخوشی اور , غیر سالم , بیمار.

غیر صحیح

غیر صحیح: ناشایسته , نامناسب , بیجا , خارج از نزاکت , دروغ , ناراستین , نادرست , خائن , خلاف واقع , غیرواقعی , بیوفا.

غیر ضروری

غیر ضروری: بی نیاز , نالا زم , غیر ضروری , غیر واجب , بیش از حد لزوم.

غیر عادل

غیر عادل: غیر منصفانه , نادرست , بی انصاف , نامساعد (درمورد باد) , ناهموار.

غیر عادی

غیر عادی: غیر عادی , غیر معمول , غریب , مخالف عادت.

غیر عملی

غیر عملی: غیر عملی , نشدنی.

غیر قابل للتعدیل

غیر قابل للتعدیل: تغییر ناپذیر , ثابت.

غیر قابل للتفسیر

غیر قابل للتفسیر: توضیح ناپذیر , غیر مسلول , غیر قابل توصیف , عریب , مرموز.

غیر قابل للتقلید

غیر قابل للتقلید: غیر قابل تقلید , بی مانند , بی رقیب , بی نظیر.

غیر قابل للدحض

غیر قابل للدحض: تکذیب ناپذیر , انکار ناپذیر , غیر قابل تکذیب.

غیر قابل للدفاع

غير قابل للدفاع: غير قابل دفاع , غير قابل اعتذار , تصديق نكردنى.

غير قابل للعبور

غير قابل للعبور: غير قابل عبور , صعب العبور , بى گذار , نا گذرا.

غير قابل للقسمه

غير قابل للقسمه: غير قابل تقسيم.

غير قابل للنقض

غير قابل للنقض: غير قابل فسخ , لا زم , قطعى.

غير قانونى

غير قانونى: نامشروع , خلاف شرع , حرام , غير قانونى.

غير كافى

غير كافى: نارسا , نابسنده.

غير كفء

غير كفء: بى كفايت.

غير ماهر

غير ماهر: خام دست , غير متخصص , بى تجربه , بى مهارت

غير مباشر

غير مباشر: غير مستقيم , پيچيده , غير سر راست , كج.

غير مبرر

غير مبرر: راىگان , مفت , بيخود , بلا عوض.

غير متحرك

غير متحرك: روح دادن , انگيختن , بيجان ,

غیر ذیروح.

غیر متدین

غیر متدین: بی دین و بد کیش.

غیر متساوی

غیر متساوی: نابرابر و نامساوی.

غیر متصل

غیر متصل: برون خطی.

غیر متکافیء

غیر متکافیء: بی تناسب و غیرمتجانس.

غیر متمائل

غیر متمائل: بی قرینه و غیرمقارن و بی تناسب و نامقارن.

غیر متوافق

غیر متوافق: نا سازگار، نا موافق، ناجور، نامناسب و غیر قابل استعمال با یکدیگر.

غیر متوقع

غیر متوقع: نا گاه، غیره مترقبه، غیرمنتظره.

غیر محتمل

غیر محتمل: غیر محتمل.

غیر محدد

غیر محدد: نامحدود، بیکران، بی حد، بی اندازه، غیر قابل اندازه گیری، نامعین، غیر قطعی، غیر صریح، نکره، نامعین و پادر هوا، نامشخص، بی نتیجه.

غیر محدود

غیر محدود: نامحدود , نامعلوم , نامشخص , نامعین , بی حد.

غیر محوری

غیر محوری: دورازمحور.

غیر مخلص

غیر مخلص: بی ایمانی , نقض ایمان , بی وفا , بدقول.

غیر مرتب

غیر مرتب: بی نظم , بی ترتیب , نامنظم , مختل , شلوغ , ناامن , کثیف , بهم خورده , درهم و برهم , نامرتب.

غیر مرن

غیر مرن: بدون قوه ارتجاعی , بدون کشش , ناجهنده , شق , سرکش , غیر قابل انعطاف , تغییر نا پذیر , سفت.

غیر مستقر

غیر مستقر: ناستوار , بی ثبات , بی پایه , لرزان , متزلزل , متغیر , بی ثبات کردن , متزلزل کردن , لرزان , لق.

غیر مستوی

غیر مستوی: ناهموار , ناصاف , ناجور.

غیر مسوول

غیر مسوول: وظیفه شناس , غیر مسلول , نامعتبر , عاری از حس مسلولیت

غیر مشروط

غیر مشروط: قطعی , مطلق , بدون قید و شرط , بلا شرط.

غیر مشغول

غیر مشغول: اشغال نشده , خالی , بدون مستاجر.

غير معصوم

غير معصوم: جاز الخطا , اشتباه كننده.

غير معقول

غير

معقول: نابخرد , بیخرد , نامعقول , ناحساب , ناحق , بی دلیل , زورگو.

غیر مفهوم

غیر مفهوم: نفهمیدنی , دور از فهم , درک نکردنی , نامحدود.

غیر مقروء

غیر مقروء: ناخوانا.

غیر مقصود

غیر مقصود: غیر عمدی.

غیر ملائم

غیر ملائم: غیر مقتضی , بیجا , نامناسب , ناجور , بیمورد.

غیر ملحوظ

غیر ملحوظ: زیرک , محیل , ماهرانه , دقیق , لطیف , تیز و نافذ.

غیر مناسب

غیر مناسب: ناراحت , ناجور , نابهنگام , بیجا , بی موقع , نامناسب , بی مورد , نامناسب , ناباب.

غیر منفعل

غیر منفعل: تالم ناپذیر , بیحس , پوست کلفت , بی عاطفه , خونسرد.

غیر مهم

غیر مهم: بی اهمیت , غیر مهم.

غیر موث

غیر موث: بدون اثاثیه.

غیر موثر

غیر موثر: بی اثر، بیهوده، غیر موثر، بی نتیجه، بیفایده.

غیر موذی

غیر موذی: بی ضرر، بی ازار، بی ضرر، بدون زندقگی.

غیر موکد

غیر موکد: نامعلوم، مشکوک، مردد، متغیر، دمدمی.

غیر موهل

غیر موهل: فاقد شرایط لازم، فاقد صلاحیت، بیحد و حصر، نامحدود، کامل.

غیر ناضج

غیر ناضج: نابالغ، نارس، رشد نیافته، نابهنگام، بی تجربه، پیش رس، قبل از موقع، نابهنگام، نارس.

غیر نافع

غیر نافع: بیهوده، بی نتیجه، بی اثر، غیر موثر، بیفایده.

غیر نفاذ

غیر نفاذ: مانع دخول (اب)، تاثر ناپذیر، غیر قابل نفوذ.

غیر هام

غیر هام: ناپی ایند، غیر منطقی، نامربوط، بی اهمیت، ناچیز.

غیر واقعی

غیر واقعی: غیر واقعی، خیالی، تصویری، واهی، وهمی.

غیره

غیره: رشک، حسادت.

غیمه

غیمه: ابر , توده ابرومه , توده انبوه , تیره و گرفته , ابری شدن , سایه

افکن شدن , حق العمل , اعلاء , ارزش , قدر.

غیور

غیور: حسود , رشک مند , رشک ورز , غیور , بارشک , رشک بر.

ف

فته

فته: دسته بندی , حزب , انجمن , فرقه , نفاق.

فائده

فائده: فایده , صرفه , سود , برتری , بهتری , مزیت , تفوق , :مزیت دادن , سودمند بودن , مفید بودن , سودمند بودن , بدرد خوردن , دارای ارزش بودن , در دسترس واقع شدن , فایده بخشیدن , سود , فایده , استفاده , کمک , ارزش.

فائز

فائز: برنده بازی , برنده , فاتح.

فائض

فائض: زیادتی , مازاد , زائد , باقی مانده , اضافه , زیادی.

فاتح

فاتح: فاتح , غالب , پیروز , کشورگشا.

فاتر

فاتر: نیم گرم , ولرم , ملول , غیر صمیمی , بی اشتیاق , نیم گرم , ولرم , سست.

فاتوره

فاتوره: نوک , منقار , نوعی شمشیر پهن , نوک بنوک هم زدن (چون کبوتران) , لایحه قانونی , قبض , صورتحساب , برات , سند , اسکناس , صورتحساب دادن , فاکتور , صورت حساب , سیاهه , صورت , صورت کردن , فاکتور نوشتن.

فاجر

فاجر: بی وجدان , پست , خدا شناس , بی دین , رافضی , بدعت گذار , خبیث.

فاجعه

فاجعه: محرومیت , داغداري , عزاداری.

فاجی

فاجی: از جا پراندن , تکان دادن , رم دادن , رمانیدن , وحشت زده شدن , جهش , پرش , وحشت زدگی.

فاحص البصر

فاحص البصر: عینک ساز , عینک فروش , دوربین ساز , دوربین فروش.

فاخر

فاخر: وافر , مجلل , انبوه , پربرکت , خوش گذران , دارای زندگی تجملی , مجلل.

فادح

فادح: مصیبت امیز , پربلا ,

خطرناک , فجیع , منحوس .

فار

فار: موش خانگی , موش گرفتن , جستجو کردن .

فارزه منقوطة

فارزه منقوطة: نقطه و ویرگول بدین شکل: ;

فارس

فارس: اسب سوار , شوالیه , مربوط به اسب سواری , اسب سوار , چابک سوار , اسب سوار حرفه ای , چابک سوار , گول زدن , با حيله فراهم کردن , نیرنگ زدن , اسب دوانی کردن , سوارکار اسب دوانی شدن , سلحشور , دلا-ور , قهرمان , شوالیه , نجیب زاده , بمقام سلحشوری ودلا وری ترفیع دادن .

فارسی

فارسی: فارسی , ایرانی .

فارغ

فارغ: فاصله یا جای سفیدو خالی , جای نوشته , سفیدی , ورقه سفید , ورقه پوچ , تهی , خالی , تهی , بی مغز , پوچ , چرند , فضای نامحدود , احمق .

فازیلین

فازیلین: وازلین .

فاس

فاس: تبر , تیشه , تبر دو دم , تبرزین , با تبر قطع کردن یا بریدن , تبرکوچک , تیشه , ساتور , باتبر جنگ کردن .

فاسد

فاسد: اصلاح ناپذیر , بهبودی ناپذیر , درست نشدنی .

فاسق

فاسق: ادم هرزه , فاسق , شهوتران , شهوترانی کردن.

فاشل

فاشل: مسقط , رشد نکرده , عقیم , بی ثمر , بی نتیجه , شکست , عدم موفقیت , ناموفق.

فاشی

فاشی: فاشیست.

فاشیه

فاشیه: اصول عقاید فاشیست , حکومت فاشیستی.

فاصل

فاصل: کلاج , موقتی , موقت , فیما بین , فاصله , خلال مدت , ایست میان دو پرده , بادخور , فاصله.

فاصله

فاصله: اپوستروف , نام این نشان (,) , ویرگول.

فاصولیا

فاصولیا: خوراک راگو با لوبیا سبز , دانه های رسیده یانارس لوبیای سبز.

فاصولیه

فاصولیه: باقلا , لوبیا , دانه , حبه , چیز کم ارزش و جزئی.

فاقه

فاقه: تند گستی , فقر , فلاکت , تهیدستی , کمیابی , بینوایی.

فاقد

الوعى

فاقد الوعى: اغماء , بيهش , بيهوش .

فاكهه

فاكهه: ميوه , بر , سود , فايده , فرزند , ميوه دادن , ثمر .

فاكهه الكريب

فاكهه الكريب: درخت تو سرخ , ميوه تو سرخ .

فالز

فالز: موزيك و رقص , والس , والس رقصيدن , وابسته به والس .

فانوس

فانوس: فانوس , چراغ بادی , چراغ دريایی .

فانيلا

فانيلا: فلا نل (نوعى پارچه پشمى) , جامه فلا نل يا پشمى , لباس (بخصوص شلوار) ورزش , درخت وانيل , وانيل , ثعلب .

فانيله

فانيله: زير پيراهنى , عرقگير .

فبراير/شباط

فبراير/شباط: فوريه .

فتاه

فتاه: خرده نان , خرده , هرچيزى شبيه خرده نان (مثل خاك نرم) , دختر , زن جوان .

فتاه جميله

فتاه جميله: طفل , نوزاد , كودك , شخص ساده و معصوم .

فتاه مستر جله

فتاه مستر جله: دختر پسروار.

فتاک

فتاک: زهراگین , سم دار , تلخ , تند , کینه جو , بدخیم.

فتان

فتان: فریبنده , طلسم امیز , مسحور کننده.

فتحه

فتحه: روزنه , شکاف , رخنه , شکافتن , درز پیدا کردن , درز گرفتن , صدای بهم خوردن فلز , جرنگ جرنگ , دریچه , روزنه , نصفه در , روی تخم نشستن (مرغ) , اندیشیدن , پختن , ایجاد کردن , تخم گذاشتن , تخم دادن , جوجه بیرون آمدن , جوجه گیری , درامد , نتیجه , خط انداختن , هاشور زدن , سوراخ , گودال , حفره , نقب , لانه خرگوش و امثال آن , روزنه کردن , در لانه کردن , شاخابه , خلیج کوچک , خور , راه دخول.

فتره

فتره: فاصله , مدت , فرجه , ایست , وقفه , فترت , خلال , دوره , مدت , موقع , گاه , وقت , روزگار , عصر , گردش

، نوبت ، ایست ، مکث ، نقطه پایان جمله ، جمله کامل ، قاعده زنان ، طمٹ ، حد ، پایان ، نتیجه غایی ، کمال ، متتهدارجه ، دوران مربوط به دوره بخصوصی .

فتره التفکیر السلیم

فتره التفکیر السلیم: ململ نازک ، معطر کردن و بعمل آوردن مشروبات ، ژرف اندیشیدن .

فتره الهدوء

فتره الهدوء: آرام کردن ، فرونشاندن ، ساکت شدن ، لا لایی خواندن ، آرامش ، سکون ، آرامی ، قطع ، انقطاع ، دامن اویخته و شل لباس یا هر چیز اویخته و شل ، شلوار کار کرباسی ، سکون ، کساد ، شلی ، سست ، کساد ، پشت گوش فراخ ، فراموشکار ، کند ، بطی ، سست کردن ، شل کردن ، فرونشاندن ، کساد کردن ، گشاد ، شل ، ضعیف .

فتش

فتش: سرکشی کردن ، بازرسی کردن ، تفتیش کردن ، رسیدگی کردن .

فتق

فتق: فتق ، مرض فتق ، غری .

فتوه

فتوه: بچگی ، پسر بچگی .

فتی

فتی: جوجه ای که هنوز پر درنیآورده ، شخص بی تجربه و ناشی ، پسر بچه ، جوانک .

فتیله

فتیله: فتیله ، چیزی که بجای فتیله بکار رود ، افروزه .

فجر

فجر: فجر ، سپیده دم ، طلوع ، آغاز ، آغاز شدن ، صبح ، سپیده دم ، بامداد .

فجل

فجل: تریچه , برگک یا علف تریچه.

فجوه

فجوه: رخنه , درز , دهنه , جای باز , وقفه , اختلاف زیاد , شکافدار کردن , وقفه , شکاف , فاصله , التقای دو حرف با صدا.

فحص

فحص: بازرسی کلی , معاینه عمومی , آزمون , آزمایش , امتحان , آزمایش , محک , بازرسی , معاینه , رسیدگی.

فحص النظر

فحص النظر: دید سنجی , تعیین میزان دید چشم , عینک

سازی , عینک فروشی .

فحص عدلی

فحص عدلی: داد گاهی , بحثی , قانونی , مربوط به سخنرانی , جدلی .

فحم

فحم: برگشتن , انجام دادن , کردن , بازگشت , فرصت , کار روز مزد و اتفاقی , زغال چوب , زغال سنگ , زغال , زغال کردن , فراجنگ کردن , بچنگ آوردن , گیر آوردن , فهمیدن , چنگ زدن , قاپیدن , اخذ , چنگ زنی , فهم , درک , ادراک , مشاهده قوه ادراک , آگاهی , دریافت , فهم , ادراک , هوش , توافق , نظر , موافقت , باهوش , مطلع , ماهر , فهمیده .

فحوی

فحوی: جان کلام , ملخص , لب کلام , نکته مهم , مطلب عمده , مراد .

فحیح

فحیح: صدای خش خش , صدای هیس (مثل صدای مار) , هیس کردن .

فخاخ

فخاخ: نردبان قابل حمل , اسباب , بنه

فخاریات

فخاریات: سفالین , سفال , ظروف گلی , گل سفالی , سفالگری , کوزه گری , کوزه گرخانه , ظروف سفالین .

فخامه

فخامه: اعلیحضرت (بصورت خطاب) , بزرگی عظمت و شان و اقتدار , برتری , سلطنت .

فخذ

فخذ: ران .

فخری

فخری: افتخاری , مجانی , درجه افتخاری , لقبی , ناشی از لقب رسمی , افتخاری , عنوانی , لقب دار , صاحب لقب , متصدی , دارای عنوانی .

فخم

فخم: کسیکه خرناس میکشد , صغیر , خرناس .

فخور

فخور: گرانسر , برتن , مغرور , متکبر , مفتخر , سربلند .

فدائی

فدائی: پارتیزان , جنگجوی غیر نظامی , ستیزگر , اهل نزاع و کشمکش , جنگ طلب .

فدیه

فدیه: فدیة , خونبها , غرامت جنگی , جزیه , ازادی کسی یا چیزی را خریدن , فدیة دادن .

فراء

فراء: خز , جامه خزدار , پوستین , خزدار کردن ,

خز دوختن به , باردار شدن (زبان).

فراش

فراش: تختخواب و ملاقه ان , لوازم تختخواب , بنیاد و اساس هر کاری , لایه زیرین , رشد کننده در هوای آزاد.

فراشه

فراشه: پروانه , بشکل پروانه.

فراغ

فراغ: خلاء , باطل , عاری , بی اعتبار , باطل کردن.

فرجار

فرجار: کولیس , نوعی پرگار که برای اندازه گیری ضخامت یا قطر اجسام بکار میرود , فندق شکن , گازانبر.

فرح

فرح: ابراز شادی , نشاط.

فرحان

فرحان: خوشحال , شاد , خنده دار , مضحک.

فرخ

فرخ: جوجه , بچه , نوزاد.

فرد

فرد: واحد , منفرد , تک , فرد , تنها , یک نفری , مجرد , جدا کردن , برگزیدن , انتخاب کردن.

فردیه

فردیه: اصول استقلال فردی , اصول آزادی فردی در سیاست و اقتصاد , اعتقاد به اینکه حقیقت از جوهر های منفردی تشکیل یافته است , خصوصیات فردی , حالت انفرادی , تک روی , فرد گرایی , فردیت , شخصیت , وجود فردی.

فرس

فرس: مادیان , بختک , کابوس , عجوزه , جادوگر , مالیخولیا , سودا , تاریکی , دریا , اسب کوچک سواری , اسب پیر و وامانده , یابو , فاحشه , عیبجویی کردن , نق زدن , ازار دادن , مرتبا گوشزد کردن , عیبجو , نق نقو .

فرس النهر

فرس النهر: کرگدن , اسب ابی , کرگدن .

فرسی

فرسی: اسب مانند , اسبی .

فرشاه

فرشاه: پاک کن , ماهوت پاک کن , لیف , کفش پاک کن و مانند آن , قلم مو , علف هرزه , ماهوت پاک کن زدن , مسواک زدن , لیف زدن , قلم موزدن , نقاشی کردن , تماس حاصل کردن واهسته گذاشتن , تندگذشتن , بروس

لوله.

فرشاه الاسنان

فرشاه الاسنان: مسواک دندان.

فرشاه الشعر

فرشاه الشعر: ماهوت پاک کن مخصوص موی سر، بروس موی سر.

فرصه

فرصه: بخت، تصادف، شانس، فرصت، مجال، اتفاقی، اتفاق افتادن، فرصت، مجال، دست یافت، فراغت، معدن کاوی کردن، دور نما، چشم انداز، انتظار، پیش بینی، جنبه، منظره، امیدانجام چیزی، اکتشاف کردن، مساحی.

فرض

فرض: مطالبه بزور، تحمیل، سخت گیری، اخاذی، تحمیل کننده، با ابهت، تحمیل، تکلیف، وضع، باج، مالیات، عوارض، شکستگی، شکاف، دندان، موقع بحرانی، سربزنگاه، دندان، دندان، شکستن.

فرضیه

فرضیه: فرض، پنداشت، فرض، احتمال، استنباط، گستاخی، جسارت.

فرع

فرع: شاخه، شاخ، فرع، شعبه، رشته، بخش، شاخه درآوردن، شاخه شاخه شدن، منشعب شدن، گل و بوته انداختن، مشتق شدن، جوانه زدن، براه جدیدی رفتن، پهلوئی، جانبی، افقی، واقع درخط افقی، جنبی.

فرق

فرق: تمیز، فرق، امتیاز، برتری، ترجیح، رجحان، تشخیص.

فرق دقیق

فرق دقیق: فرق جزئی، اختلاف مختصر، نکات دقیق و ظریف.

فرقاطه

فرق‌نامه: فرقت ، کشتی بادبان دار ، نوعی قایق پارویی.

فرقه

فرقه: بند و زنجیر ، تسمه یا بند مخصوص محکم کردن ، نوار ، لولا ، ارکستر ، دسته ء موسیقی ، اتحاد ، توافق ، روبان ، باند یا بانداژ ، نوار زخم بندی ، متحد کردن ، دسته کردن ، نوار پیچیدن ، بصورت نوار در آوردن ، با

نوار بستن , متحد شدن.

فرلنغ

فرلنغ: واحد درازا مساوی با یک هشتم میل.

فرن

فرن: کوره , تنور , تون حمام و غیره , دیگ , پاتیل , بوته آزمایش , گرم کردن , مشتعل کردن , کوره ای که اشغال یا لاشه مرده در آن سوزانده و خاکستر میشود , کوره , اجاق , در کوره پختن , تنور , اجاق , کوره.

فرنسی

فرنسی: مرد فرانسوی.

فرنسیون

فرنسیون: خلال کردن (باقلا وامثال ان) , مقشر کردن , : فرانسوی , فرانسه , زبان فرانسه , فرانسوی کردن.

فرو القاقم

فرو القاقم: قاقم , پوست قاقم , خز قاقم.

فروسیه

فروسیه: سلحشوری , دلیری , جوانمردی , فتوت , تعارف.

فرید

فرید: غیر مساوی , بی همتا , بی نظیر , بیتا , بی همتا , بیمانند , بی نظیر , یکتا , یگانه , فرد.

فریق

فریق: گروه , گروهه , دسته , دست , جفت , یک دستگاه , تیم , دسته درست کردن , بصورت دسته یاتیم در آمدن.

فزع

فزع: ترسانیدن , بی جرات کردن , ترس , جبن , وحشت زدگی , بی میلی , ترس , بیم , وحشت , ترسیدن (از).

فساد

فساد: فساد , انحراف , تباهی , فساد , بداخلاقی , مصیبت , بد نامی , قلمه , پیوند , پیوند گیاه , گیاه پیوندی , پیوند بافت , تحصیل پول و مقام و غیره از راههای نادرست , ساخت و پاخت , سوء استفاده , اختلاس , خندق , پیوند زدن , بهم پیوستن , جفت کردن , پیوند , از راه نادرستی تحصیل کردن.

فستان

فستان: فراك , لباس اسمو کینگ , رهبانیت , رولباسی , فراك پوشاندن.

فستق

فستق: بادام زمینی , پسته زمینی

, رنگ کتانی , رنگ کنف

فسحه

فسحه: پهنا , وسعت , فضای زیاد , بسط و توسعه , گسترش , سبزه میان جنگل , فضای میان جنگل , خیابان یا کوچه جنگل , درختستان , بیشه , یک ورشدگی کشتی در اثر باد , حرکت یک وری , انحراف , مهلت , عقب افتادگی , راه گریز.

فسیفساء

فسیفساء: وابسته به موسی , موسوی , موزاییک , باموزاییک اراستن , تکه تکه بهم پیوستن.

فشل

فشل: خراب شدن , تصور کردن , موفق نشدن , خرابی , قصور , عدم موفقیت , صدای تپ , صدای چلپ , باصدای تپ افتادن , شکست خوردن , درنرفتن (گلوله یا بمب).

فشل تام

فشل تام: شکست مفتضحانه , ناکامی , بطری شراب.

فص

فص: میخک , گل میخک , بوته میخک.

فصاحه

فصاحه: بند , مفصل بندی , تلفظ شمرده , طرز گفتار , شیوایی , فصاحت , سخنوری , علم فصاحت , علم بیان.

فصاحه اللسان

فصاحه اللسان: بیان , طرز بیان , عبارت , انتخاب لغت برای بیان مطلب.

فصاعدا

فصاعدا: از حالا , دور از مکان اصلی , جلو , پیش , پس , این کلمه بصورت پیشوند نیز بامعانی فوق بکار میرود , تمام کردن , بیرون از , مسیر ازاد , بسوی جلو , به پیش , بجلو.

فصل

فصل: فصل (کتاب) , شعبه , قسمت , باب , دوره , مسیر , روش , جهت , جریان , در طی , در ضمن , بخشی از غذا , آموزه , آموزگان , دنبال کردن , سرعت حرکت دادن , چهار نعل رفتن.

فضاء

فضاء: جو زمین , فضای ماوراء جو , فضا , وسعت , مساحت , جا , فاصله , مهلت , فرصت

, مدت معین , زمان کوتاه , دوره , درفضا جا دادن , فاصله دادن , فاصله داشتن .

فضاعه

فضاعه: زشتی , پلیدی , نفرت , کراهت , نجاست , عمل شنیع .

فضه

فضه: نقره , سیم , نقره پوش کردن , نقره فام شدن .

فضل

فضل: ترجیح یافتن یا دادن , برتری دادن , رجحان دادن , برگزیدن .

فضلات

فضلات: تخت روان , کجاوه , محمل , برانکار یا چاچوبی که بیماران را با ان حمل میکنند , اشغال , نوزادانی که جانوری در یک وهله میزاید , زایمان , ریخته و پاشیده , زاییدن , اشغال پاشیدن .

فضول

فضول: حس کنجکاوی , چیز غریب , کمیاب .

فضولی

فضولی: فضول , ادم فضول , نخود همه اش , پرکاری , اشتغال .

فضیحه

فضیحه: رسوایی , افتضاح , ننگ , تهمت , تهمت زدن .

فطر

فطر: گیاه قارچی , قارچ , سماروغ , قارچ , سماروغ , بسرعت رویاندن , بسرعت ایجاد کردن , قارچ سمی .

فطری

فطری: قارچی , اسفنجی , درون زاد , ذاتی , فطری , جبلی , مادرزاد , طبیعی , لاینفک , اصلی , داخلی , درونی , چسبنده , غریزی .

فطن

فطن: زیرک , ناقلا , دانا , هوشیار , محیل , دقیق , موشکاف , مواظب , ملتفت , متوجه , بادقت .

فطنه

فطنه: تیز هوشی , تیز فهمی , فراست .

فطور

فطور: صبحانه , ناشتایی , افطار , صبحانه خوردن .

فطور متاخر

فطور متاخر: غذایی که هم بجای ناشتا و هم بجای ناهار صرف شود .

فطیره

فطیره: کلوچه قیمه دار یا میوه دار که سرخ کنند , خاگینه گوشت دار , پاره , خرده , خرد کردن , قطعه قطعه کردن , تلف کردن , هدر کردن , نان ساجی , نان شیرین و پهن (مثل کلوچه) , کلا

غ زنگی , کلاغ جاره , ادم ناقلا , جانور ابلق , کلوچه گوشت پیچ , کلوچه میوه دارپای , چیز اشفته و نامرتب , درهم ریختن , ترش مزه , تند , زنده , ترش , مزه غوره , زن هرزه , نان شیرینی مربایی .

فظ

فظ: تلفظ کردن , رسما بیان کردن , ادا کردن .

فظیع

فظیع: عجیب و غریب , دمدمی , بوالهوس , متلون , ترسناک , هولناک , مخوف , شوم , رنگ پریده , مخوف , مهیب , سهمگین , رشت , ناگوار , موحش , وحشتناک , وحشت اور , ترسناک , هولناک , بسیار بد , سهمناک .

فعال

فعال: موثر , قابل اجرا , انجام شدنی , موثر , موثر .

فعل

فعل: کنش , فعل , کردار , حقیقت , فرمان قانون , اعلامیه , پیمان , سرگذشت , پرده نمابش (مثل پرده اول) , کنش کردن , کار کردن , رفتار کردن , اثر کردن , بازی کردن , نمایش دادن , تقلید کردن , مرتکب شدن , به کار انداختن , کلمه , لغت , مربوط به صدا , فعل .

فعلی

فعلی: واقعی , حقیقی .

فق

فق: پیش افتادن از , بهتر بودن از , تفوق جستن .

فقاعه

فقاعه: جوشیدن , قلقل زدن , حباب بر آوردن , خروشیدن , جوشاندن , گفتن , بیان کردن , حباب , افسوار , اندیشه پوچ .

فقدان

فقدان: گم , مفقود , ناپیدا .

فقدان الذاكره

فقدان الذاكره: قطعه موسيقى كه دران چند تن پشت سرهم دنباله اواز را ميگيرند , نوعى بادهى موسيقى.

فقدان الشعور بالالم

فقدان الشعور بالالم: بى حسى نسبت بآدرد , تخفيف آدرد.

فقر الدم

فقر الدم: كم خونى , فقر الدم.

فقره

فقره: پرگرد , پاراگراف , بند , فقره , ماده , بند

بند کردن , فاصله گذاری کردن , انشاء کردن.

فقط

فقط: , عادل , دادگر , منصف , باانصاف , بی طرف , منصفانه , مقتضی , بجا , مستحق , (d.g.) فقط , درست , تنها , عینا , الساعه , اندکی پیش , در همان دم , فقط , تنها , محض , بس , بیگانه , عمده , صرفا , منحصرا , یگانه , فقط بخاطر , فقط , منحصرا , بتنهایی.

فقیر

فقیر: تهیدست , تهی , خالی , تنگدست , فقیر , مسکین , بینوا , بی پول , مستمند , معدود , ناچیز , پست , نامرغوب , دون.

فک

فک: فک , ارواره , گیره , دم گیره , وراجی , تنگنا , هرزه درایی کردن , پرچانگی کردن , دام , تله , بند , کمند , بدام انداختن , با تله گرفتن , زانویی مستراح وغیره تله , دام , دریچ-ه , گیر , محوطه کوچک , شکماف , نیرنگ , فریب دهان , بدام انداختن , در تله انداختن.

فکاهی

فکاهی: بذله گو , لطیفه گو , ادم شوخ , فکاهی نویس.

فکر

فکر: هوش , فهم , قوه درک , عقل , خرد , سابقه , مباحات , بهترین , سربلندی , برتنی , فخر , افاده , غرور , تکبر , سبب مباحات , تفاخر کردن , گمان , اندیشه , فکر , افکار , خیال , عقیده , نظر , قصد , سر , مطلب , چیزفکری , استدلال , تفکر.

فکره

فکره: گلوله کردن , بشکل کلاف یا گلوله نخ درامدن , گلوله نخ , گره , گوی , انگاره , تصور

اندیشه , فکر , خیال , گمان , نیت , مقصود , معنی , آگاهی , خبر , نقشه کار , طرزفکر , تصور , اندیشه , فکر , نظریه , خیال , ادراک , فکری .

فکک

فکک: پیاده کردن قسمتهای دستگاهی برای گذاردن در دستگاه دیگری , ادمخواری کردن , بی مصرف کردن , پیاده کردن (ماشین الات) عاری از سلاح یا اثاثه کردن .

فلاح

فلاح: باغبان , روستایی , دهاتی , ادم بی تربیت , ادم خشن , روستایی , دهاتی , دهقانی , کشاورز , رعیت , روستایی , مربوط به دهکده , دهاتی , مسخره .

فلسفه

فلسفه: فلسفه , حکمت , وارستگی , بردباری , تجرد .

فلفل

فلفل: فلفل , فلفل کوبیده , فلفلی , باضربات پیایی زدن , فلفل پاشیدن , فلفل زدن به , تیرباران کردن .

فلفل احمر

فلفل احمر: میوه رسیده فلفل قرمز .

فلفل حار

فلفل حار: دارفلفل , برباس , گردفلفل , خوراک لوبیای پر ادویه .

فلکی

فلکی: ستاره شناس , اخترشناس , منجم .

فلم

فلم: پرده نازک , فیلم عکاسی , فیلم سینما , سینما , غبار , تاری چشم , فیلم برداشتن از , طول چیزی بر حسب فوت , مقدار فیلم بفوت , سینما .

فلم الاخبار

فلم الاخبار: فيلم اخبار جارى روز.

فلم وثائقى

فلم وثائقى: مبنى بر مدرک يا سند , سندی , مدرکى , مستند.

فلندى

فلندى: فنلا ندى , زبان مردم فنلا ند.

فلوريد

فلوريد: فلوريد , فلورور.

فلوريست

فلوريست: فلورءورسان , لا مپ مهتابى.

فلورين

فلورين: فلورين , فلور.

فליنه

فلینه: چوب پنبه , بافت چوب پنبه درخت بلوط , چوب پنبه ای , چوب پنبه گذاشتن (dr) , بستن , راه چیزى (ra) گرفتن , در دهن کسی را گذاشتن.

فلیون

فلیون: طفلى که در موقع تعمید به پسر خواندگى روحانى

شخص در میاید ، فرزند خوانده ، بچه تعمیدی ، پسر تعمیدی ، مرد تعمیدی.

فم

فم: تکه ، تخته ، تخته کف ، کلوخه ، مقدار بزرگ و زیاد ، یک دهن غذا ، دهان ، ملوان ، دهان ، دهانه ، مصب ، مدخل ، بیان ، صحبت ، گفتن ، دهنه زدن (bh) ، در دهان گذاشتن (Kvrak) ، ادا و اصول در آوردن ، لقمه ، دهن پر ، مقدار.

فن

فن: هنر ، فن ، صنعت ، استعداد ، استادی ، نیرنگ.

فن التمثیل

فن التمثیل: مربوط به نمایش.

فن الطبخ

فن الطبخ: آشپزی ، آشپزخانه.

فن تصویری

فن تصویری: اختلاط رنگهای مختلف در سطح پرده نقاشی ، هنر اختلاط رنگها.

فن رسم الخریط

فن رسم الخریط: نقشه کشی.

فناء

فناء: حیاط (محوطه محصور) ، میرش ، مرگ و میر ، متوفیات ، بشریت.

فنار

فنار: فانوس دریایی ، چراغ خانه ، برج فانوس دریایی.

فنان

فنان: هنرور ، هنرمند ، هنرپیشه ، صنعتگر ، نقاش و هنرمند ، موسیقیدان.

فند

فند: رد کردن , اثبات کذب چیزی را کردن , رد کردن , اعتراض کردن (به) , تکذیب کردن , عیب جویی کردن , مورد اعتراض قرار دادن.

فندق

فندق: شبانه روزی (دانشکده یا دانشکده) , هتل , هتل , مهمانخانه , مسافرخانه , متل.

فنلندی

فنلندی: فنلانندی , اهل کشور فنلانندی.

فنی

فنی: هنرمندان , باهنر , مانند هنرپیشه و هنرمند.

فنی

فنی: بطور هنرمندان یا هنری.

فهد

فهد: پلنگ گربه وحشی.

فهد امریکی

فهد امریکی: پلنگ خالدار امریکایی (once Felis).

فواق

فواق: سکسکه , سکسکه کردن.

فودکا

فودکا: ودکا , عرق روسی.

فوران

فوران: صدای فش فش ، گاز مشروبات ، چابگی ، سرزندگی ، هیجان داشتن ، گاز داشتن.

فوری

فوری: بی درنگ ، فوری ، بلا فاصله ، بلا واسطه ، پهلویی ، انی ، ضروری.

فوز

فوز:

بردن , پیروز شدن , فاتح شدن , غلبه یافتن بر , بدست آوردن , تحصیل کردن , فتح , پیروزی , برد , برنده , دلکش , فریبنده , برد , فتح و ظفر.

فوض

فوض: اعتبارنامه دادن , استوارنامه دادن(به) , معتبر ساختن , اختیار دادن , اطمینان کردن(به) , مورد اطمینان بودن یا شدن , برسمیت شناختن (موسسات فرهنگی) , معتبر شناختن

فوضوی

فوضوی: هرج و مرج طلب , اشوب طلب.

فوضویه

فوضویه: بی قانونی , هرج و مرج , بی ترتیبی سیاسی , بی نظمی , اغتشاش , خودسری مردم.

فوضی

فوضی: تیمارستان , دیوانه , وابسته به دیوانه ها یا دیوانه خانه , هرج و مرج , بی نظمی کامل , شلوغی , اشفگی , صداهاى ناهنجار دراوردن , درهم ریختن , درهم ریختگی , درهم و برهمی , اغتشاش , بی نظمی , درهم و برهمی , بی نظمی , اختلا ل , بی ترتیبی , اشفگی , کسالت , برهم زدن , مختل کردن , یک خوراک (از غذا) , یک ظرف غذا , هم غذایی (در ارتش و غیره) , شلوغ کاری کردن , الوده کردن , اشفته کردن , گیج کردن , خراب کردن , درهم و برهم کردن , گیجی , تیرگی , درهم و برهم یا کثیف کردن , تلاش , تقلا , کوشش , بهم خوردگی , درهم و برهمی.

فوق

فوق: در بالا- , بالا-ی , بالا-ی سر , نام برده , بالا تر , برتر , مافوق , واقع در بالا , سابق الذکر , مذکور در فوق , بالا سری , هوایی , بالا , در حال کار.

فوق البنفسجی

فوق البنفسجی: فرابنفش , ایجاد شده بوسیله اشعه ماورا بنفش یا

فرابنفش.

فوق سطح الارض

فوق سطح الارض: در بالای سطح زمین , در قید حیات.

فولاذ

فولاذ: فولاد.

فوله

فوله: ولت , واحد نیروی محرکه برقی.

فولطیه

فولطیه: اختلاف سطح , ولتاژ.

فولکلور

فولکلور: رسوم اجدادی , معتقدات واداب ورسوم قدیمی واجدادی , افسانه های قومی واجدادی , فولکلور.

فوهه

فوهه: روزنه , سوراخ.

فی

فی: بسوی , بطرف , به , در , پهلوی , نزدیک , دم , بنابر , در نتیجه , بر حسب , از قرار , بقرار , سرتاسر , مشغول , در , توی , لای , هنگامه , در موقع , درون , درونی , میانی , دارای , شامل , دم دست , رسیده , آمده , به طرف , نزدیک ساحل , با امتیاز , در میان گذاشتن , جمع کردن , توی , اندر , در میان , در ظرف , به , بسوی , بطرف , نسبت به , مقارن.

فی اثناء ذلک

فی اثناء ذلک: ضمنا , در این ضمن , درضمن , در اثناء , در خلال.

فی اغلب الاحیان

فی اغلب الاحیان: بارها , خیلی اوقات , بسی , کرارا , بکرات , غالب اوقات.

فی الحقیقه

فی الحقیقه: واقعا , بالفعل , عملا- , در حقیقت , براستی , راستی , حقیقتا , واقعا , هر اینه , در واقع , همانا , فی الواقع , اره راستی.

فی الخارج

فی الخارج: پهن , گسترش یافته , وسیع , خارج , بیرون , خارج از کشور , بیگانه , ممالک بیگانه.

فی العراء

فی العراء: زیر , خشن , درشت , زمخت , ناهموار , ناهنجار , دست مالی کردن , بهم زدن , زمخت کردن.

فی النهایه

فی النهایه: سرانجام ,

عاقبت.

فی الوقت الحاضر

فی الوقت الحاضر: بزودی , عنقریب , لزوما , حتما , انا , فعلا.

فی ذلك المكان

فی ذلك المكان: دران , درانجا , از ان بابت , از ان حیث.

فی ضاحیه مدینه

فی ضاحیه مدینه: اهل حومه شهر , برون شهری.

فی عموم البلاد

فی عموم البلاد: در سرتاسر کشور.

فی كافة انحاء

فی كافة انحاء: سراسر , تماما , از درون و بیرون , بکلی.

فی كل مكان

فی كل مكان: درهرجا , درهمه جا , درهرقسمت , در سراسر.

فی مكان آخر

فی مكان آخر: درجای دیگر , بجای دیگر , نقطه دیگر.

فی مكان ما

فی مكان ما: یک جایی , دریک محلی , درمکانی.

فی هذه الاثناء

فی هذه الاثناء: ضمنا , در این ضمن , درضمن , در اثناء , در خلال.

فیتامین

فیتامین: ویتامین.

فیدورا

فیدورا: کلاه نمدی مردانه.

فیدیو

فیدیو: تلویزیونی، تلویزیون.

فیروز

فیروز: فیروزه، سولفات قلیایی الومینیوم.

فیروس

فیروس: ویروس، عامل نقل و انتقال امراض.

فیزیا

فیزیا: فیزیک.

فیزیائی فلکی

فیزیائی فلکی: متخصص فیزیک نجومی.

فیزیای

فیزیای: فیزیک دان.

فیضان

فیضان: سیل، طوفان، رود، دریا، اشک، غرق کردن، سیل گرفتن، طغیان کردن.

فیل

فیل: پیل، فیل.

فیلسوف

فیلسوف: فیلسوف.

فیلسوف اخلاقی

فیلسوف اخلاقی: فیلسوف یا معلم اخلاق , اخلاقی.

فیلا

فیلا: خانه بیلاقی , ویلا.

فیما بعد

فیما بعد: از این پس , از این ببعد , آخرت , پس از آن , از آن پس , بعد از آن , بعدها.

فین

فین: مرداب , زمین ابگیر , سیل گیر , سیاه اب.

ق

قائد

قائد: سروان , ناخدا , سرکرده , افسر فرمانده , فرمانده , فرمانده , ارشد , سرکرده , تخماق , هادی , رسانا , سکان گیر , راننده , رل دار , مدیر.

قائد رومانی

قائد رومانی: رئیس دسته صد نفر

، یوزباشی.

قائم بعملیه الحرق عمدا

قائم بعملیه الحرق عمدا: کسیکه عمدا ایجاد حریق میکند.

قائمه

قائمه: دفتر ثبت دعاوی حقوقی ، ثبت کردن ، فهرست ، صورت ، جدول ، سجاف ، کنار ، شیار ، نرده ، میدان نبرد ، تمایل ، کجی ، میل ، در فهرست وارد کردن ، فهرست کردن ، در لیست ثبت کردن ، شیار کردن ، آماده کردن ، خوش آمدن ، دوست داشتن ، کج کردن ، فهرست خوراک ، صورت غذا.

قائمه التدقیق

قائمه التدقیق: سیاهه مقابله.

قائمه الشحن

قائمه الشحن: باز نمود کردن ، بارز ، اشکار ، اشکار ساختن ، معلوم کردن ، فاش کردن ، اشاره ، خبر ، اعلامیه ، بیانیه ، نامه.

قائمه العناوین

قائمه العناوین: نشان لای کتاب ، چوب الف.

قابل

قابل: پذیرنده.

قابل للاتصال

قابل للاتصال: قابل ارتباط ، مسری.

قابل للاتهام

قابل للاتهام: پرشدنی ، اتهام پذیر ، قابل بدهی یا پرداخت.

قابل للارسال

قابل للارسال: قابل فرستنی ، قابل پراکنی (بوسیله رادیو وغیره).

قابل للاستبدال

قابل للاستبدال: عوض دار , مثلی , قابل تعویض , اموال مثلی .

قابل للاستهلاك

قابل للاستهلاك: قابل خرج , مصرف پذیر .

قابل للاستيناف

قابل للاستيناف: قابل استيناف , قابل پژوهش خواهی .

قابل للاشتعال

قابل للاشتعال: قابل اشتعال , قابل سوختن , اتشگیر , اتشگیر , شعله ور , التهاب پذیر , تند .

قابل للامتداد

قابل للامتداد: توسعه پذیر , قابلیت تمديد , قابل تعميم .

قابل للانجاز

قابل للانجاز: دست یافتنی , قابل وصول , قابل تفریق , موفقیت پذیر .

قابل للبيع

قابل للبيع: قابل فروش , فروختنی , قابل خرید , معامله ای .

قابل للتبادل

قابل للتبادل: قابل تعویض , با هم عوض کردنی , قابل معاوضه , قابل مبادله , تبادل پذیر .

قابل للتثبيت

قابل للتثبيت: قابل بهم پیوستن یا ضمیمه کردن .

قابل للتحمل

قابل

للتحمل: تحمل پذیر , بادوام.

قابل للتحوير

قابل للتحوير: تاثر پذیر , تحت نفوذ قرار گیرنده , اثر پذیر.

قابل للتحويل

قابل للتحويل: قابل تبدیل , تغییر پذیر , قابل تسعیر , انتقال پذیر , قابل واگذاری.

قابل للتخمين

قابل للتخمين: قابل ارزیابی یا تقویم.

قابل للتخيل

قابل للتخيل: تصور کردنی , قابل تصور , انگاشتنی , قابل درک , وابسته به تصورات و پندارها , تصویری.

قابل للتدمير

قابل للتدمير: انهدام پذیر.

قابل للترجمه

قابل للترجمه: قابل ترجمه , قابل معنی کردن , قابل تعبیر.

قابل للتصديق

قابل للتصديق: قابل تصدیق , قابل تایید.

قابل للتطبيق

قابل للتطبيق: کاربرد پذیر.

قابل للتعديل

قابل للتعديل: تعدیل پذیر , تنظیم پذیر , قابل تغییر , دگرش پذیر , قابل اصلاح , پذیرا.

قابل للتعين

قابل للتعيين: حواله ای , واگذار دنی , قابل تعیین و تخصیص , معین , مشخص , معلوم.

قابل للتفاوض

قابل للتفاوض: قابل مذاکره , قابل تبدیل به پول نقد.

قابل للحصول

قابل للحصول: بدست آوردنی , قابل حصول.

قابل للذوبان

قابل للذوبان: قابل حل , حل شدنی , محلول.

قابل للعد

قابل للعد: شمارش پذیر.

قابل للعفو

قابل للعفو: قابل بخشایش , بخشیدنی , بخشش پذیر , قابل عفو.

قابل للعلاج

قابل للعلاج: علاج پذیر.

قابل للغسل

قابل للغسل: شستنی , قابل شستشو.

قابل للقياس

قابل للقياس: قابل اندازه گیری.

قابل للمسح

قابل للمسح: پاک کردنی.

قابل للنفخ

قابل للنفخ: قابل تورم یا باد کردن.

قابل للنقاش

قابل للنقاش: قابل بحث , مستدل , اعتراض پذیر , قابل بحث.

قابل للنقل

قابل للنقل: قابل انتقال , قابل فروش , انتقالی.

قابله

قابله: ماما , قابله.

قابلیه

قابلیه: قابلیت , توانایی.

قابلیه الحركه

قابلیه الحركه: جنبایی , تحرك , پویایی.

قابلیه الخطا

قابلیه الخطا: جایز الخطا بودن.

قابلیه المص

قابلیه المص: خاصیت درکشی یا دراشامی , جذب , فروبری , تحلیل , قابلیت جذب , قدرت جذب.

قاتل

قاتل: ادمکش , قاتل , کشنده , قاتل , قاتل.

قاحل

قاحل:

خشک , بایر , لم یزرع , خالی , بیمزه , بیروح , بی لطافت , نازا , عقیم , لم یزرع , بی ثمر , بی حاصل , تهی , سترون .

قادر

قادر: توانا بودن , شایستگی داشتن , لایق بودن , قابل بودن , مناسب بودن , آماده بودن , ارایش دادن , لباس پوشاندن , قادر بودن , قوی کردن , راهی شدن , روانه شدن , حرکت کردن , رخت برپستن , قاتل وار , کشنده , سبع .

قادم

قادم: اینده , وارد .

قار

قار: قیر معدنی , قیرنفتی , قیر طبیعی , برگ بو , درخت غار , برگ غار که نشان افتخار بوده است , بابرگ بو یا برگ غار اراستن .

قارب

قارب: قایق پارویی اسکیموها .

قارب النجات

قارب النجات: قایق نجات .

قارب شرعی

قارب شرعی: قایق بادبانی , کشتی بادبانی , کشتی بادی .

قارب مزعنف

قارب مزعنف: سطح صاف یا موربی که در اثر حرکت اب از خلال ان بحرکت و عکس العمل دراید و غالباً بشکل پرده یا باله ایست .

قارب مسلح

قارب مسلح: ناو کوچک توپدار .

قاره

قاره: اقلیم , قاره , پرهیزکار , خوددار.

قاروره

قاروره: قمقمه , فلاسک , دبه مخصوص باروت تفنگ.

قاری

قاری: خواننده.

قاس

قاس: بی عاطفه , عاری از احساسات , افسرده , مهمان نواز , غریب نواز , نامهربان , نامهربان , بی مهر , بی محبت , بی عاطفه.

قاسی

قاسی: بیرحم , ظالم , ستمکار , ستمگر , بیدادگر , تند , درشت , خشن , ناگوار , زننده , ناملایم , سخت دل , بی عاطفه , سرخت , لجاج , سنگدل , پی مانند , سفت , محکم , شق , با اسطقس , خشن , شدید , زمخت , بادوام , سخت ,

دشوار.

قاصر

قاصر: کمتر , کوچکتر , پایین رتبه , خردسال , اصغر , شخص نابالغ , محزون , رشته فرعی , کهاد , صغری , در رشته ثانوی یا فرعی تحصیل کردن , کماد.

قاض

قاض: طرح دعوی کردن , مرافعه کردن , تعقیب قانونی کردن , تقاضا کردن , تعقیب قانونی کردن , دعوی کردن.

قاضی

قاضی: قضاوت کردن , داوری کردن , فتوی دادن , حکم دادن , تشخیص دادن , قاضی , دادرس , کارشناس , رئیس کلا نتری , رئیس بخش دادگاه , دادرس.

قاطره

قاطره: وابسته به تحرك , متحرك , لوكوموتيو , حركت دهنده , نیروی محرکه.

قاطع

قاطع: گسیختن , حرف دیگری را قطع کردن , منقطع کردن.

قاطع الطريق

قاطع الطريق: سارق مسلح , راهزن , قطاع الطريق.

قاع

قاع: ته , پایین , تحتانی.

قاع السفینه

قاع السفینه: شکم بشکه , رخنه پیدا کردن , تراوش کردن , هر چیز زننده و متعفن , اب ته کشتی.

قاعه

قاعه: سرسرا , تالار , اتاق بزرگ , دالان , عمارت.

قاعه الدروس

قاعه الدروس: آموزگاه , کلاس درس .

قاعه المحكمه

قاعه المحكمه: دادگاه , اطاق دادگاه .

قاعده

قاعده: پایه , مبنا , پایگاه , اساس , ماخذ , پایه , زمينه , بنیان , بنیاد , دیکته کردن , با صدای بلند خواندن , امر کردن , قاعده , دستور , حکم , بر بست , قانون , فرمانروایی , حکومت کردن , اداره کردن , حکم کردن , گونیا .

قافله

قافله: کاروان , قافله , کاروان , بدرقه , همراه رفتن , بدرقه کردن .

قافیه

قافیه: قافیه , پساوند , شعر , سخن قافیه دار , نظم , قافیه ساختن , هم قافیه شدن , شعر گفتن , پساوند .

قالب

قالب: قالب (ریخته گیری)

, شمش (طلا و نقره و فلزات), بصورت شمش در آوردن, قارچ انگلی گیاهان, کپک قارچی, کپرک, کپرک زدن, قالب, کالبد, با قالب بشکل در آوردن.

قالب الفحم الحجري

قالب الفحم الحجري: بريکت, خاک زغال قالی.

قالب جاهز

قالب جاهز: کليشه, کليشه کردن, با کليشه چاپ کردن, یک نواخت کردن, رفتار قالی داشتن.

قامه

قامه: قولاج (واحد عمق پیمایی دریایی) اندازه گرفتن, عمق پیمایی کردن, درک کردن.

قاموس

قاموس: قاموس, فرهنگ.

قاموس المعانی

قاموس المعانی: گنجینه, خزانه, انبار, مخزن, فرهنگ جامع, قاموس, مجموعه اطلاعات.

قانون

قانون: قانون, قانون موضوعه, قانون, حکم, اساسنامه.

قانون محلی

قانون محلی: این نامه, نظامنامه, قانون ویژه, قانون فرعی وضمنی.

قانونی

قانونی: قانونی, مشروع, مجاز, حلال, داتایی, بربستی, روا, قانونی, شرعی, مشروع, حقوقی.

قاوم

قاوم: پایداری, پایداری کردن, ایستادگی کردن, استقامت کردن, مانع شدن, مخالفت کردن با.

قباله

قباله: حدیث یا روایت شفاهی وزبانی ، علوم اسرار امیز از قبیل علم ارواح.

قبه

قبه: گنبد ، قبه ، قلعه گرد ، گنبد زدن ، منزلگاه ، شلجمی.

قبه صغیره

قبه صغیره: گنبد ، قبه.

قبه فلکیه

قبه فلکیه: افلاک نما ، سیاره نما ، ستاره دیدگاه.

قبر

قبر: قبر ، گودال ، سخت ، بم ، خطرناک ، بزرگ ، مهم ، موقر ، سنگین ، نقش کردن ، تراشیدن ، حفر کردن ، قبر کنسدن ، دفن کردن ، گور ، آرامگاه ، قبر ، در گرو قرار دادن ، مقبره.

قبره

قبره: خوشی ، شوخی ، روش زندگی ، چکاوک و گونه های

مشابه ان , قزلا-خ , چکاوک شکار کردن , شوخی کردن , از روی مانع باپرش اسب جهیدن , دست انداختن , چکاوک , غزلاغ , تفریح وجست وخیز کردن.

قبضه

قبضه: مشت , مشت زدن , بامشت گرفتن , کوشش , کار , چنگ زنی , چنگ , نیروی گرفتن , ادراک و دریافت , انفلوانزا , گریپ , نهر کوچک , نهر کندن , محکم گرفتن , چسبیدن به , نگهداشتن , نگاه داشتن , دردست داشتن , گرفتن , جا گرفتن , تصرف کردن , چسبیدن , نگاهداری.

قبعه

قبعه: کلاه گرد ونرم پشمی , کلاه بره , طاق , کلاه , کلاه کاردینالی.

قبل الحرب

قبل الحرب: مربوط به قبل از جنگ , پیش از جنگ.

قبل الولاده

قبل الولاده: مربوط به قبل از تولد , قبل از ولادت.

قبل ذلک

قبل ذلک: پیش از , قبل از , پیش , جلو , پیش روی , درحضور , قبل , پیش از , پیشتر , پیش آنکه.

قبله

قبله: بوسه , بوس , ما , بوسیدن , بوسه گرفتن از , ماچ کردن.

قبو

قبو: زیرزمین , سرداب , انبار , جای شراب انداختن , گودال سرچاه , پیش چاه.

قبول

قبول: پذیرش , قبولی حواله , حواله قبول شده , پذیرش , قبول معنی عرف , معنی مصطلح.

قبیح

قیح: زشت , زننده , شنیع , وقیح , سهمگین , ترسناک , مهیب , مخوف , زشت , بد گل , کریه .

قبیله

قبیله: تبار , قبیله , طایفه , ایل , عشیره , قبایل .

قتال

قتال: نزاع طلبی , جنگجویی .

قتل

قتل: ادم کشی , قتل , کشتن , بقتل رساندن , ذبح کردن ,

ضایع کردن , قتل , توفیق ناگهانی , کشنده (mj) , دلربا , قتل , کشتار , ادمکشی , کشتن , بقتل رساندن .

قتل الاخ

قتل الاخ: برادرکشی , برادر کش , خواهر کش .

قتل الام

قتل الام: مادر کشی , قاتل مادر , مادر کش .

قتل بالصدمه الکهربائیه

قتل بالصدمه الکهربائیه: کشتن یا مرگ در اثر برق .

قتل غیر متعمد

قتل غیر متعمد: ادمکشی , قتل نفس .

قد

قد: کیسه , کیسه کوچک , چنته , غلاف سیوس , پوسته , فضای داخل خلیج یادریاچه , نوعی ماهی , فردا , روز بعد .

قداحه

قداحه: فندک , کبریت , گیرانه , قایق باری , با قایق باری کالا حمل کردن .

قداس

قداس: ایین نماز , اداب نماز , مناجات نامه .

قدح

قدح: ساغر , جام , گلاس شراب , تکه , قطعه , قطره , ابخوری , لیوان , ساده لوح , دهان , دهن کجی , کتک زدن , عکس شخص محکوم .

قدح الشای

قدح الشای: فنجان چای .

قدر

قدر: دیگ , کتری بزرگ , پاتیل , پاتیل , دیگ , سرنوشت , ابشخور , تقدیر , نصیب و قسمت , روغن دان , کماجدان , ماهی تابه.

قدره

قدره: توانایی , استطاعت , گنجایش , ظرفیت , صلاحیت , شایستگی , کفایت , سررشته.

قدره کلیه

قدره کلیه: قدرت تام , قدرت مطلق , قادر مطلق , همه توانا.

قدس

قدس: درزمره مقدسان شمردن , شرعی کردن , درزیارتگاه گذاشتن , تقدیس کردن , ضریح ساختن (mj) مقدس و گرامی داشتن.

قدم

قدم: پا , قدم , پاچه , دامنه , فوت (مقیاس طول انگلیسی معادل ۲۱ اینچ) , هجای شعری , پایکوبی کردن , پازدن , پرداختن مخارج.

قدم مذکره

قدم مذکره: برسم یادگار نگاه داشتن , یادآوری کردن.

قدیر

قدیر: توانا , قابل

, لایق , با استعداد , صلا حیدار , مستعد , قادر مطلق , قادر متعال .

قدیس

قدیس: مقدس , اولیاء , ادم پرهیز کار , عنوان روحانیون مثل 'حضرت' که در اول اسم آنها میاید و مخفف ان ست است , جزو مقدسین و اولیاء محسوب داشتن , مقدس شمردن .

قدیم

قدیم: باستانی , دیرینه , قدیمی , کهن , کهنه , پیر , کهنه , قدیمی , غیر مصطلح (بواسطه قدمت) , سفید , سفید مایل به خاکستری , کهن , سالخورده , پیر , سالخورده , کهن سال , مسن , فرسوده , دیرینه , قدیمی , کهنه کار , پیرانه , کهنه , گذشته , سابقی , باستانی , پیر مانند , نسبتا پیر .

قدر

قدر: چرکین , چرک , کثیف , زشت , کثیف کردن , چرکین , کثیف , پلید , کرم خورده , کرمو , کثیف , شلخته , ناپاک , نجس , غیر سالم , الوده .

قذف

قذف: بیرون دادن , انزال .

قذیفه

قذیفه: جسم پرتاب شونده , مرمی , موشک , پرتابه .

قذیفه المدفع

قذیفه المدفع: گلوله توپ , سریع السیر حرکت کردن .

قرآن

قرآن: قران .

قراءه

قراءه: خواندن , قراءت , مطالعه .

قراءه البخه

قراءه البخه: روشن بینی , بصیرت.

قرار

قرار: تصمیم , داوری , دادرسی , فتوی , رای , رای , رای هیلت منصفه , فتوی , نظر , قضاوت.

قراض

قراض: منگنه , فندق شکن , قند شکن گاز انبری.

قرب

قرب: نزدیک , تقریبا , قریب , صمیمی , نزدیک شدن.

قرحه

قرحه: ماشرا , خوره , اكله , یکجور افت درختان میوه , نوعی شسته یا کرم , فاسد کردن , فاسد شدن , زخم , ریش , جراحت , جای زخم , دلریش کننده , سخت ,

دشوار , مبرم , خشن , دردناک , ریشناک , زخم , قرحه , زخم معده , قرحه دار کردن یا شدن , ریش کردن , ریش.

قرد

قرد: میمون , بوزینه , بوزینه , میمون , تقلید در آوردن , شیطنت کردن , اورانگوتان , بوزینه دست دراز , میمون درختی برنلو سوماترا.

قرر

قرر: تصمیم گرفتن , تصمیم گرفتن , مصمم شدن , حکم دادن , تعیین کردن.

قرص

قرص: صفحه , دیسک , صفحه ساختن , قرص , گرده , قرص , گرده کوچک , لوح , لوحه , صفحه , تخته , ورقه , قرص , بر لوح نوشتن.

قرصان

قرصان: دزد دریایی , دزد دریایی , دزد ادبی , دزدی دریایی کردن , بدون اجازه ناشر یا صاحب حق طبع چاپ کردن , دزدی ادبی کردن.

قرصه

قرصه: نیشگون , گازگرفتن , کش رفتن , مانع رشدونمو شدن , جوانه زدن , صدمه زدن , پریدن , زخم زبان , سرمازدگی , نیشگون گرفتن , قاپیدن , مضیقه , تنگنا , موقعیت باریک , سریزنگاه , نیشگون , اندک , جانشین.

قرض

قرض: وام , قرض , قرضه , عاریه , واژه عاریه , عاریه دادن , قرض کردن.

قرض عقاری

قرض عقاری: گرو , رهن , گرونامه , گرو گذاشتن.

قرط

قرط: گوشواره , حلقه , اويز.

قرطاسیه

قرطاسیه: نوشت افزار , لوازم التحریر.

قرع الطبول

قرع الطبول: ضربه طبل , صدای کوس یا طبل.

قرعه

قرعه: کدو , کدوی قلیایی , گرداب , کدو تنبل , ادم کله خشک.

قرف

قرف: منزجر کننده.

قرمزی

قرمزی: قرمز مایل به زرد , سرخ شدگی , سرخ جامه , پارچه مخمل.

قرن

قرن: شاخ گوزن , شاخ فرعی , انشعاب شاخ , سده , قرن , شاخ , بوق , کرنا , شیپور , پیاله ,

نوڪ.

قرنابيط

قرنابيط: گل کلم.

قرنيط

قرنيط: نوعی گل کلم.

قرنفله

قرنفله: ميخڪ صد پر.

قروي

قروي: استانی، ایالت نشین، کوته فکر، ایالتي.

قريب

قريب: وابسته، يکسان، بيگانه، عجيب و غريب، مرموز، خوش رنگ، خویش، خویشاوند، قوم و خویشی، وابستگی، منسوب، نسبی، وابسته، خودی، خویشاوند، غریبه، بیگانه، غریب، بیگانه کردن.

قربيا

قربيا: بزودی، زود، عنقریب، قربيا، طولی نکشید، زودتر، بوميان (اوکلاهما) در اتازونی.

قریه

قریه: دهکده، دهی که در ان کلیسا نباشد، نام قهرمان و نمایشنامه تراژدی شکسپیر، دهکده، روستا، ده، قریه.

قرين

قرين: همسر، شريك، مصاحب، هم نشین شدن، جور کردن.

قزحی الالوان

قزحی الالوان: قوس قزحی، رنگین کماني.

قزحیه

قزحیه: عنبیه , جنس زنبق و سوسن , رنگین کمان.

قزز

قزز: بالا آوردن , حالت تهوع دست دادن , متنفر ساختن , از رغبت انداختن , منزجر کردن.

قزم

قزم: کوتوله , قد کوتاه , کوتوله شدن , کوتاه جلوه دادن , ادم بسیار قد کوتاه , ریز اندام , ریزه.

قسم

قسم: اداره گروه آموزشی , قسمت , شعبه , بخش , تقسیم , بخش , قسمت , پیمان , سوگند , قسم خوردن , مقطع , بخش.

قسم اداری

قسم اداری: شهرستان , ساکنین قصبه یا شهرستان

قسمه

قسمه: قسمت , سرنوشت.

قسوه

قسوه: خسته کننده , فرساینده , تنبیه کننده , سختی , دشواری , اشکال , سفتی , شدت.

قسیس

قسیس: دین یار , کشیشی که عبادتگاه ویژه دارد , قاضی عسگر.

قسیمه

قسیمه: کوپن.

قشه

قشه: پوست , سبوس , غلاف یا کاسه گل , حقه گل , بی سبوس کردن , بی پوشش کردن , قسط , بخش , ماشوره

، گاه ، بوریا ، حصیر ، نی ، پوشال بسته بندی ، ناچیز .

قشر

قشر: پوست فندق و بادام و غیره ، مختصرا ، ملخص کلام .

قشره

قشره: کبره ، کبره بستن ، قسمت خشک و سخت نان ، پوست نان ، قشر ، پوسته سخت هر چیزی ، ادم جسور و بی ادب ، پوست انداختن ، پوست کندن ، کندن ، پوست ، خلال ، نرده چوبی ، محجر .

قشره الراس

قشره الراس: شوره سر .

قشعریره

قشعریره: لرزیدن ، مشملز شدن ، ارتعاش .

قص

قص: چیدن مو ، چیدن پشم گوسفند و غیره ، بریدن ، شکاف دادن ، قیچی کردن ، اسباب برش قیچی ، ماشین برش .

قصاصه

قصاصه: پاره ، تکه ، ریز ، خرده ، ذره ، سرتکه پارچه ، پاره کردن ، باریک بریدن .

قصب

قصب: نی ، نیشکر ، چوب دستی ، عصا ، باعصازدن ، باچوب زدن .

قصبه

قصبه: نی ، نی شنی ، قصب ، ساخته شده از نی ، الت موسیقی بادی .

قصه

قصه: افسانه ، قصه ، داستان ، اختراع ، جعل ، خیال ، وهم ، دروغ ، فریب ، بهانه ، روایت ، شرح ، حکایت ، داستان ، نقل ، روایت ، گزارش ، شرح ، طبقه ، اشکوب ، داستان گفتن ، بصورت داستان در آوردن .

قصر

قصر: عمارت چند دستگاہی , عمارت بزرگ , کاخ , کوشک.

قصصی

قصصی: حکایتی , حدیثی.

قصف

قصف: بمباران.

قصور ذاتی

قصور ذاتی: جبر , قوه جبری , ناکاری , سکون.

قصیده

قصیده: قطعہ شعر بزمی , غزل , چکامہ , قصیدہ , چامہ , شعر , منظومہ , چکامہ , نظم.

قصیدہ فکاهیہ

قصیدہ فکاهیہ: شعر غیر مسجع پنج بندی , شعر بند تنبانی.

قضاء و قدر

قضاء و قدر: رویداد ناگوار , حادثہ ناگوار

, بدبختی , بلا.

قضائی

قضائی: قضایی , شرعی , وابسته بداد گاه.

قضیب

قضیب: الت مردی , الت رجولیت , ذکر , کیر , میله.

قضیه

قضیه: کار , امر , کاروبار , عشق‌بازی (با جمع هم می‌آید) , بر آمد , پی آمد , نشریه , فرستادن , بیرون آمدن , خارج شدن , صادر شدن , ناشی شدن , انتشار دادن , رواج دادن , نژاد , نوع , عمل , کردار , اولاد , نتیجه بحث , موضوع , شماره.

قط

قط: چرک , گربه , پیشی , دخترک , زن جوان , لب , دهان , چهره.

قطار

قطار: قطار , سلسله , تربیت کردن.

قطار الانفاق

قطار الانفاق: زیر راه , راه زیر زمینی , ترن زیر زمینی , مترو.

قطب

قطب: نجیب زاده , ادم متنفذ , متشخص , قطب.

قطب کهربائی

قطب کهربائی: قطب مغناطیسی , قطب الکتریکی , الکترو.

قطه

قطه: گربه , شلاق زدن , قی کردن , شلاق لنگر برداشتن.

قطر

قطر: مورب , اریب , دو گوشه , قاطع دو زاویه , قطر , قطر دایره , ضخامت , کلفتی.

قطران

قطران: قیر , قیر مالیدن به , قیر زدن , برانگیخته , خشمگین کردن , ازردن.

قطره

قطره: قطره (چسبناک) , لکه , گلوله , حباب , مالیدن , لک انداختن , چکیدن , چکه کردن , چکانیدن , چکه , ژینگ , قطره , چکه , نقل , اب نبات , از قلم انداختن , افتادن , چکیدن , رها کردن , انداختن , قطع مروده.

قطری

قطری: قطری , شدید.

قطع

قطع: حکاکی , بریدن , ارواره , دهان , لب و لوجه , بریدن , گسیختن , گسستن , چیدن , زدن , پاره کردن , قطع کردن , کم کردن

تراش دادن (الماس و غیره) ، عبور کردن ، گذاشتن ، برش ، چاک ، شکاف ، معبر ، کانال ، جوی ، تخفیف ، بریدگی ، چاک دادن ، خیلی کم کردن ، نشان ممیز.

قطعه

قطعه: ذره ، رقم دودویی ، ریز ریز کردن ، بریدن ، جدا کردن ، شکستن ، تکه بزرگ یا کلفت و کوتاه (در مورد سنگ و یخ و چوب) ، کنده ، مقدار قابل توجه ، بسی ، بسیار ، چندین ، قواره ، تکه ، سهم ، بخش ، بهره ، قسمت ، سرنوشت ، پارچه ، قطعه ، توده انبوه ، قرعه ، محوطه ، قطعه زمین ، جنس عرضه شده برای فروش ، کالا ، بقطعات تقسیم کردن (با out) ، تقسیم بندی کردن ، جور کردن ، بخش کردن ، سهم بندی کردن ، تکه ، دانه ، مهره ، وصله کردن ، قطعه ، قطعه قطعه کردن.

قطن

قطن: پنبه ، نخ ، پارچه نخی ، باپنبه پوشاندن.

قطنی

قطنی: کمری ، واقع در کمر ، در مهره پشت ، مهره کمر ، ناحیه کمر.

قطیع

قطیع: رمه ، گله ، گروه ، جمعیت ، دسته پرندگان ، بصورت گله ورمه در آمدن ، گرد آمدن ، جمع شدن ، ازدحام کردن ، رمه ، گله ، گروه ، جمعیت ، گرد آمدن ، جمع شدن ، متحد کردن ، گروه.

قطیفه

قطیفه: مخمل ، مخملی ، نرم ، مخمل نما ، مخملی کردن.

قع

قع: واقع در ، واقع شده ، در محلی گذاردن ، جا گرفتن.

قفا

قفا: پشت گردن ، پس گردن ، قفا ، هیره.

قفاز

قفاز: دستکش ، دستکش بلند ، دستکش بیش بال ، دستکش دارای یک جا برای چهار انگشت

ویکجا برای انگشت شست.

قفز

قفز: خرامیدن , رقصیدن , جست و خیز کردن , شلنگ انداختن , تاخت رفتن (اسب و غیره) , بجست و خیز در آوردن , جست و خیز و شلنگ تخته , تاخت , حرکت خرامان.

قفزه

قفزه: رازک , میوه رازک رازک زدن به , رازک بار آوردن , ابجو , افیون , لی لی کردن , روی یک پا جستن , جست و خیز کوچک کردن , پرواز دادن , لنگان لنگان راه رفتن , پلکیدن , جستن , پریدن , خیز زدن , جور در آمدن , وفق دادن , پراندن , جهانندن , پرش , جهش , افزایش ناگهانی , ترقی , جست , پرش , خیز , جستن , دویدن , خیز زدن.

قفص

قفص: قفس , در قفس نهادن , در زندان افکندن , قفس , جعبه , صندوق , کلبه , خانه کوچک , نوعی پیمانۀ قدیمی زغال سنگ و غیره.

قفص الطیور

قفص الطیور: لا نه مرغ , مرغدانی , محل پرندگان.

قفطان

قفطان: خفتان (نوعی لباس مردانه).

قفل

قفل: طره گیسو , دسته پشم , قفل , چخماق تفنگ , چفت و بست , مانع , سد متحرک , سد بالا بر , چشمه پل , محل پرچ یا اتصال دو یا چند ورق فلزی , قفل کردن , بغل گرفتن , راکد گذاردن , قفل شدن , بوسیله قفل بسته و محکم شدن , محبوس شدن , قفل , انسداد , قفل کردن , بستن.

قل

قل: نظر یا عقیده خود را اظهار داشتن , اظهار نظر کردن , نظریه دادن , گفتن , اظهار داشتن , حرف زدن , بیان کردن , سخن گفتن , صحبت کردن سخن , حرف , اظهار , نوبت حرف زدن ,

مثلاً.

قلاده

قلاده: گردن بند.

قلب

قلب: قلب , سینه , اغوش , مرکز , دل و جرات , رشادت , مغز درخت , عاطفه , لب کلام , جوهر , دل دادن , جرات دادن , تشجیع کردن , بدل گرفتن.

قلبی

قلبی: وابسته بدل , قلبی , فم المعدی , قلبی , صمیمانه , دلچسب , مقوی.

قله

قله: کمی , کوچکی , خردی , نبودن , نداشتن , احتیاج , فقدان , کسری , فاقد بودن , ناقص بودن , کم داشتن.

قلد

قلد: نوای کسی را در آوردن , تقلید کردن , پیروی کردن , کپی کردن , جعل هویت کردن , خود را بجای دیگری جا زدن , صوری , وانمود کردن , بخود بستن , مانند بودن , تقلید کردن , شباهت داشتن به.

قلعه

قلعه: دژ , قلعه , قصر , رخ , استحکامات نظامی , سنگر , قلعه نظامی , دژ.

قلق

قلق: ارننگ , تشویش , دل واپسی , اضطراب , اندیشه , اشتیاق , نگرانی , ربط , بستگی , بابت , مربوط بودن به , دلواپس کردن , نگران بودن , اهمیت داشتن , اندیشناکی , اندیشناک کردن یا بودن , نگران کردن , اذیت کردن , بستوه آوردن , اندیشه , نگرانی , اضطراب , دلواپسی

قلل

قلل: کوتاه کردن , مختصر نمودن , تقلیل یافتن , کمتر شدن , تخفیف یافتن , کمتر کردن , تقلیل دادن , کاستن , کاهش دادن , کمینه ساختن.

قلل من شان

قلل من شان: کسی را کوچک کردن , تحقیر نمودن , کم ارزش کردن.

قلم

قلم: قلم , کلک , شیوه نگارش , خامه , نوشتن , اغل , حیوانات اغل , خانه بیلاقی ,

نوشتن , نگاشتن , بستن , درحیس انداختن.

قلم الرصاص

قلم الرصاص: مداد , مداد رنگی , نقاشی مدادی , مداد ابرو , هر چیزی شبیه مداد , مدادی , بامداد کشیدن.

قلنسوه

قلنسوه: باشلق یا کلاه مخصوص کشیشان , روسری , روپوش , کلاهک دودکش , کروک درشکه , اوباش , کاپوت ماشین.

قلوسه

قلوسه: تاج , تاج اسقف.

قلیل الکلام

قلیل الکلام: کم حرف , کم گفتار , کم سخن , خاموش , آرام.

قلیلا

قلیلا: اندک , کم , کوچک , خرد , قد کوتاه , کوتاه , مختصر , ناچیز , جزئی , خورده , حقیر , محقر , معدود , بچگانه , درخور بچگی , پست.

قماش

قماش: پارچه , قماش , پارچه فروشی , ماهوت فروشی , پارچه بافی , تزئینات پرده ای.

قماش البوبلین

قماش البوبلین: پوپلین , پارچه زنانه پوپلین.

قماش الخاکی

قماش الخاکی: خاکی رنگ , لباس نظامی.

قماش السحیف

قماش السحیف: لنگ , چلاق , شل , افلیج , لنگ شدن , عاجز شدن.

قماش الکتان

قماش الکتان: کتان , پارچه کتانی , جامه زبر , رخت شویی.

قماش صوفی

قماش صوفی: پشم ریشته , پشم تابیده , پشم اعلی , پارچه پشمی.

قماش قطنی

قماش قطنی: پارچه های پنبه ای ارزان قیمت , چلوار , قلمکار , نوعی پارچه کتانی ظریف , قمیص , نوعی پارچه پنبه ای یا کتانی.

قماش کشمیر

قماش کشمیر: شال کشمیری , ترمه.

قماش مخملی

قماش مخملی: پارچه مخمل نما , مخمل نخعی یا ابریشمی.

قماش مشمع

قماش مشمع: پارچه کرباسی قیراندود و عایق اب , با تارپولین پوشاندن.

قماش مطرز

قماش مطرز: زری , زربفت , پارچه ابریشمی گل برجسته.

قمامه

قمامه: زباله , اشغال , سرباز زدن , رد کردن , نپذیرفتن , قبول نکردن , مضایقه تفاله کردن ,

فضولات , اشغال , ادم بیکاره , بی ارزش , اشغال , زیاله , چیز پست و بی ارزش.

قمه

قمه: اوج , ذروه , قله , منتها(درجه ۱) , سر , مرتفعترین نقطه , بحران , نقطهء کمال , نوک , سر , راس زاویه , تارک , تاج , کلا- له , قله , یال , بالا- ترین درجه , به بالا- ترین درجه رسیدن , ستیخ , نوک , قله , راس , کلا- ه نوک تیز , منتها درجه , حداکثر , کاکل , فرق سر , دزدیدن , تیز شدن , بصورت نوک تیز در آمدن , به نقطه اوج رسیدن , نحیف شدن , قله , نوک , اوج , ذروه , اعلی درجه , سر , نوک , فرق , رو , قله , اوج , راس , روپوش , کروک , رویه , درجه یک فوقانی , کج کردن , سرازیر شدن , سمت الراس , بالا ترین نقطه آسمان , قله , اوج.

قمر صناعی

قمر صناعی: ماهواره.

قمره القياده

قمره القياده: صحنه تلاثر , محل دعوا و مسابقه , اطاقک خلبان در هواپیما.

قمری

قمری: قمری , ماهی , وابسته بماه , ماهتابی , کمرنگ.

قمزه

قمزه: حرفط , هر چیزی بشکلط , گوه زیر توپ , توپ را روی گوه قراردادن.

قمع

قمع: قیف , دودکش , بادگیر , شکل قیفی داشتن , باریک شدن , عضو یا اندام قیفی شکل.

قمله

قمله: شپش , شپشه , شته , هر نوع شپشه یا افت گیاهی وغیره شبیه شپش , شپش گذاشتن , شپشه کردن.

قمیص

قمیص: لباس خواب یا زیر پیراهن زنانه , پیراهن , پیراهن پوشیدن.

قن

قن: برده , غلام

, ضامن , كفيل.

قناه

قناه: كانال يا مجرای اب , قنات , (=chanal) ترعه , زه اب , مجرای فاضل اب , كاريز , ابراه , :ترعه زدن , حفر ترعه كردن , ابراه ساختن , شياردار كردن , دريا , كندن (مجرا يا راه) , هرگونه نقل و انتقال چيز يا اندیشه و نظر و غيره , ترعه , مجرا , خط مشی.

قناص

قناص: تيرانداز از خفا.

قناع

قناع: نقاب , روبند , ماسك , لفافه , بهانه , عیاشی , شادمانی , خوش گذرانی , ماسك زدن , پنهان كردن , پوشاندن , پوشانه.

قناعه

قناعه: رضایت , قناعت , خرسندی.

قنب

قنب: بوته شاهدانه , مزد گیاه , كنف , بنگ , حشیش.

قنبره

قنبره: (J.S.) با قرقره , نوعی رنگ قهوه ای ,

قنبله

قنبله: بمب , نارنجك , بمباران كردن , مخزن , نارنجك.

قندس

قندس: قسمتی از كلاه خود كه پایین صورت را میپوشاند , سگ ابی , پوست سگ ابی.

قندلفه

قندلفه: خادم کلیسا , تولی , گورکن.

قندیل البحر

قندیل البحر: کاواکان یا توتیاء البحر اقیانوس که بیشتر در سواحل نیو انگلند زندگی میکند. ستاره دریایی.

قنصل

قنصل: کنسول , قنسول.

قنصلیه

قنصلیه: کنسولگری , اداره کنسولی.

قنطور

قنطور: حیوان افسانه ای با بالا تنه انسان و پایین تنه اسب , قنطورس.

قنینه

قنینه: بطری , شیشه , محتوی یک بطری , در بطری ریختن.

قهقهه

قهقهه: قاه قاه , قاه قاه خندیدن.

قهوه

قهوه: قهوه , درخت قهوه.

قوات

قوات: گروه , دسته , عده سربازان , استواران , گرد آوردن , فراهم آمدن , دسته دسته شدن , رژه رفتن.

قواعد الاملاء

قواعد الاملاء: درست نویسی , املا , املا صحیح.

قوام

قوام: قد , قامت , رفعت , مقام , قدر و قیمت , ارتفاع طبیعی بدن حیوان , بافندگی , شالوده , بافته , پارچه منسوج ,

بافت , تاروپود , دارای بافت ویژه ای نمودن.

قوه

قوه: نیرو , زور , تحمیل , مجبور کردن , قدرت , توان , برق , نیرو , زور , قوت , قوه , توانایی , دوام , استحکام.

قوه الاراده

قوه الاراده: عزم راسخ , تصمیم جدی , نیروی اراده.

قوت الدفع

قوت الدفع: بر انگیزش , انگیزه ناگهانی , تکان دادن , بر انگیختن , انگیزه دادن به.

قوت الرفع

قوت الرفع: شیوه بکار بردن اهرم , کار اهرم , دستگاه اهرمی , وسیله نفوذ , نیرو , قدرت نفوذ(در امری).

قوه الشخصیه

قوه الشخصیه: خمیره , فطرت , جنس , گرمی , غیرت , جرات.

قوه بشریه

قوه بشریه: نیروی انسانی.

قوه عضلیه

قوه عضلیه: گوشت , ماهیچه , نیرو , نیروی عضلا نی.

قوه عظمی

قوه عظمی: ابر قدرت , ابر نیرو.

قوه ناریه

قوه ناریه: قدرت شلیک.

قوتل

قوتل: زمان ماضی واسم مفعول فعل. فء گهت

قوس

قوس: کمان , طاق , قوس , بشکل قوس یا طاق دراوردن , (adj.): ناقلا , شیطان , موذی , رئیس , اصلی , : پیشوندی بمعنی ' رئیس ' و ' کبیر ' و ' بزرگ ' , خم شدن , تعظیم کردن , مطیع شدن , تعظیم , کمان , قوس , قلاب , کروشہ .

قوس قزح

قوس قزح: رنگین کمان , قوس و قزح , بصورت رنگین کمان در آمدن .

قوٹی

قوٹی: وحشی , وهمی , زبان گوتیک , سبک معماری گوتیک , حروف سیاه قلم المانی .

قوقع

قوقع: صدف حلزونی , چشمک زدن , جابجا کردن , حلزون خوراکی .

قول ماثور

قول ماثور: عبرت , ضرب المثل , گفته اخلاقی , اشاره یا نگاه مختصر .

قولون

قولون: دونقطه یعنی این علامت : , روده بزرگ , قولون , معاء غلاظ , ستون روده .

قوم

قوم: مردم , گروه , قوم

وخویش , ملت.

قومیه

قومیه: ملت پرستی , ملت گرایی , ملیت , ناسیونالیزم.

قوی

قوی: قادر مطلق , توانا بر همه چیز , قدیر , خدا , گوشت الو , چاق , فربه , نیرومند , مقتدر , نیرومند , قوی , پر زور , محکم , سخت , محکم , سببر , تنومند , قوی هیکل , خوش بنیه , درشت.

قیاده

قیاده: فرمان , سکان , اهرم سکان , نظارت , اداره , زمام , اداره کردن , دسته , رهبری , مقدم , پیشتاز , عمده.

قیثاره

قیثاره: عود شش سیمه , گیتار , گیتار زدن , چنگک (الت موسیقی) , چنگک زدن , بصدا در آوردن , ترغیب کردن , غربال , الک , سرند.

قیح

قیح: چرک , فساد , چرک کردن , گندیدن , چرک , ریم , فساد.

قید

قید: زنجیر , بازداشت , جلوگیری , لبه پیاده رو , محدود کردن , دارای دیواره یا حایل کردن , تحت کنترل در آوردن , فرونشاندن , بدهی , حساب بدهی , در ستون بدهی گذاشتن , پای کسی نوشتن.

قیر

قیر: قیر خیابان , اسفالت , قیر معدنی , زفت معدنی.

قیراط

قیراط: قیراط , واحد وزن جواهرات , عیار.

قیقب

قیقب: افرا , اچ , چوب افرا.

قیم

قیم: ارزیابی کردن , تقویم کردن , قیمت کردن , سنجیدن , شماره یا عدد , چیزی رامعین کردن.

قیود

قیود: ژاکت ویژه خفت کردن دیوانگان.

قیی

قیی: قی کردن , استفراغ کردن , برگرداندن , هراشیدن.

ک

ک

ک: چنانکه , بطوریکه , همچنانکه , هنگامیکه , چون , نظر باینکه , در نتیجه , بهمان اندازه , بعنوان مثال , مانند , مال شما , مربوط به شما , متعلق به شما.

کآبه

کآبه: تورفتگی , گود

شدگی , فرودافت , کسادى , تنزل , افسردگی , پریشانی , تاریکی , تیرگی , تاریکی افسرده کننده , ملالت , افسردگی , دل تنگی , افسرده شدن , دلتنگ بودن , عبوس بودن , تاریک کردن , تیره کردن , ابری بودن (اسمان) , سودا , مالیخولیا , افسردگی , دلتنگی , گرفتگی , مالیخولیا , سودا , سودا زدگی , غمگین .

کائن حی

کائن حی: اندامگان , سازواره , ترکیب موجود زنده , سازمان .

کابح

کابح: بیشه , درختستان , ترمز , عایق , مانع , ترمز کردن .

کابل محوری

کابل محوری: ریشخند کردن , نوازش کردن , چرب زبانی کردن .

کابوس

کابوس: خفتک , کابوس , بختک , خواب ناراحت کننده و غم افزا .

کابولی

کابولی: سگدست , پایه .

کابیتول

کابیتول: عمارت کنگره در شهر واشینگتن , عمارت پارلمان ایالتی .

کاتب

کاتب: منشی , دفتردار , کارمند دفتری , فروشنده مغازه , مقاله نویس , نویسنده , مولف , مصنف , راقم , نگارنده .

کاتب السیر

کاتب السیر: شرح حال نویس , تذکره نویس , زندگینامه نگار .

کاتب الطابعه

کاتب الطابعه: ماشین نویس .

کاتب الیومیات

کاتب الیومیات: نویسندهء دفتر خاطرات روزانه، روزنامه نگار، وقایع نگار.

کاتب مسرّحی

کاتب مسرّحی: پیس نویس، نمایشنامه نویس.

کاتم الصوت

کاتم الصوت: خاموش کننده، فرونشاندنده، ساکت کننده، صدا خفه کن.

کائدرائیه

کائدرائیه: کلیسای جامع.

کاتولیکى

کاتولیکى: جامع، بلند نظر، ازاده، کاتولیک، عضو کلیسای کاتولیک

کاتولیکیه

کاتولیکیه: اصول مذهب کاتولیکى.

کاحل

کاحل: قوزک، قوزک پا.

کارامیل

کارامیل: قند سوخته، یکجور شیرینی مرکب از قند و شیر و میوه، تافی، رنگ زرد، مایل به قرمز.

کاربون

کاربون: ذغال خالص، کربن، الماس بیفروغ.

کارتون

کارتون: مقوا، جعبه مقوایی، جا کاغذی، کارتن.

کارته

کارته: بلا، بیچارگی، بدبختی، مصیبت، فاجعه، سیل

بزرگ , طوفان , تحولات ناگهانی و عمده , عاقبت داستان , مصیبت , بلا ی ناگهانی , فاجعه , بدبختی , حادثه بد , مصیبت , بلا , ستاره و بدبختی.

کارثی

کارثی: وابسته به کتاب مکاشفات یوحنا , وابسته بتحوالات عظیم , مصیبت بار , فاجعه انگیز.

کاردینال

کاردینال: کاردینال , عدد اصلی , اعداد اصلی , اصلی , اساسی , سهره کاکل قرمز امریکایی.

کارسینوجین

کارسینوجین: ماده مولد یا مشدد سرطان , سرطانزا.

کاره للبشر

کاره للبشر: مربوط به انسان گریزی.

کاری

کاری: کاری , زردچوبه هندی.

کاریکاتیر

کاریکاتیر: کاریکاتور , ادمک , کاریکاتور ساختن.

کازینو

کازینو: تفریحگاه عمومی برای رقص و موزیک , کازینو.

کاس

کاس: جام باده , , جام , پیاله , کاسه , ناو.

کاسب العیش

کاسب العیش: متکفل , کفیل خرج , نان اور.

کاسیه

کاسیه: کاست.

کافائین

کافائین: کافلین.

کافح

کافح: کوشیدن , کوشش کردن , جد و جهد کردن نزاع کردن.

کافر

کافر: کفرامیز , کفر گوینده , نوشته و گفته کفر امیز , بی وفا , بی ایمان , بی خدا.

کافل

کافل: ضامن , کفیل.

کافور

کافور: کافور.

کافی

کافی: کافی , تکافو کننده , مناسب , لایق , صلاحیت دار , بسنده , مساوی , رسا , :متساوی بودن , مساوی ساختن , موثر بودن , شایسته بودن , فراخ , پهناور , وسیع , فراوان , مفصل , پر , بیش از اندازه , یاداش دادن به , ترقی کردن , تاوان دادن , بس , بسنده , کافی , شایسته , صلاحیت دار , قانع.

کافیار

کافیار: خاویار.

کاکاو

کاکاو: کاکاو , (cacao , coconut , coco) درخت کاکاو , کاکاو , درخت نارگیل , :کاکاو , رنگ کاکاو.

کالسیوم

کالسيوم: کلسيم.

کامل

کامل: تمام , درست , دست نخورده , بی عيب , پر , مملو , تمام , کامل

، ناکنش ور ، بی کاره ، غیر فعال ، سست ، بی حال ، بی اثر ، تنبل ، بی جنبش ، خنثی ، کساد ، تمام کردن ، کامل کردن ، درست کردن ، یکی کردن ، تابعه اولیه چیزی را گرفتن ، اختلاط ، بیحال ، سست.

کان عنده

کان عنده: زمان ماضی واسم مفعول فعل. عواه

کاهن

کاهن: کشیش ، مچتهد ، روحانی ، کشیشی کردن ، کشیش بخش ، جانشین ، قائم مقام ، نایب مناب ، معاون ، خلیفه.

کباسه

کباسه: فروشنده پشم و پنبه و امثال ان ، ماشین عدل بندی ، ماشین گیره زنی به کاغذ.

کبج

کبج: گزنده ، زننده ، تند ، تیز ، طعنه امیز.

کبد

کبد: جگر ، کبد ، جگر سیاه ، مرض کبد ، ناخوشی جگر ، زندگی کننده.

کبر

کبر: درشت کردن ، زیر ذرین بزرگ کردن ، بزرگ کردن.

کبردین

کبردین: پارچه گاباردین.

کبریاء

کبریاء: غرور ، گستاخی.

کبسوله

کبسوله: کپسول ، پوشش ، کیسه ، پوشینه ، سرپوش.

کبسولی

کبسولی: دارای خصوصیات کپسول ، مجوف .

کبش

کبش: قوچ ، گوسفند نر ، دژ کوب ، پیستون منگنه ابی ، تلمبه ، کلوخ کوب ، کوبیدن ، فرو بردن ، بنقطه مقصود رسانیدن ، سنبه زدن ، باذژ کوب خراب کردن ، برج حمل .

کبش الفداء

کبش الفداء: بز طلّیعه ، کسیکه قربانی دیگران شود ، کسی را قربانی دیگران کردن .

کبیر

کبیر: بزرگ ، با عظمت ، سترک ، ستبر ، ادم برجسته ، ابستن ، دارای شکم برآمده ، خپله وچاق ، شایان ، قابل توجه ، مهم ، هزار دلا ر ، بسیار عالی با شکوه ، مجلل ، والا ، بزرگ ، مهم ، مشهور ، معروف ، با وقار ، جدی ، وسیع ،

جادار , پهن , درشت , لبریز , جامع , کامل , سترگ , بسیط , بزرگ , حجیم , هنگفت , قابل ملا- حظه , بزرگ , ذاتی , جسمی , اساسی , مهم , محکم , قابل توجه , شگرف , ترسناک , مهیب , فاحش , عجیب , عظیم .

کبیر الخدم

کبیر الخدم: ناظر , پیشخدمت سفره , ابدارباشی .

کبیر السن

کبیر السن: پیر , سالخورده .

کبیر الطباخین

کبیر الطباخین: سرآشپز .

کتاب

کتاب: فصل یا قسمتی از کتاب , مجلد , دفتر , کتاب , در کتاب یادفتر ثبت کردن , رزرو کردن , توقیف کردن , نامه رسمی , نطق , سخنرانی , فصاحت و بلاغت , خطابه , سخن , حرف , گفتار , صحبت , نطق , گویایی , قوه ناطقه , سخنرانی .

کتاب التراتیل

کتاب التراتیل: کتاب سرودنامه مذهبی , سرودنامه , سرودی .

کتاب الجیب

کتاب الجیب: کیف بغلی , جزوه دان , جای کاغذ یا اسکناس پول , درآمد , کتابچه یا دفتر بغلی , کتاب جیبی .

کتاب الطبخ

کتاب الطبخ: کتاب آشپزی , کتاب طبخ .

کتاب دراسی

کتاب دراسی: کتاب درسی , کتاب اصلی دریک موضوع , رساله .

کتاب سنوی

کتاب سنوی: سالنامه , گزارشات سالانه .

کنله: گرد کردن , جمع کردن , انباشتن , گرد آمدن , متراکم شدن , جوش آتشفشانی , بند آوردن , انسداد , جعبه قرقره , اتحاد دو یا چند دسته بمنظور خاصی , بلوک , کننده , مانع و رادع , قطعه , بستن , مسدود کردن , مانع شدن از , بازداشتن , قالب کردن , توده , قلنبه , تکه بزرگ , کلوخه , قلنبه , کلوخه , گره , تکه , درشت , مجموع , ادم تنه لش

, توده , دربست , یکجا , قلبه کردن , توده کردن , بزرگ شدن , انبوه , توده , جرم , قطعه , تکه فلز , تخته سنگ , تکه , ورقه , باریکه , قطعه , لوحه , غلیظ , لیز , چسبناک , لزج , تکه تکه کردن , با اره تراشیدن , سقف را با تخته پوشاندن , باریکه باریکه شدن.

کنله جلیدیه

کنله جلیدیه: یخ رود , برف رود , توده یخ غلتان , رودخانه یخ , یخچال طبیعی.

کتوم

کتوم: حلزون دوکپه ای یا صدف خوراکی از جنس پعثتن , گوشت صدف , بچنگال گرفتن , محکم گرفتن.

کتیب

کتیب: کتاب کوچک , کتابچه , دفترچه , رساله , جزوه , نامزد (مرد) , نامزد گرفتن , کتاب دستی , کتاب راهنما , رساله , سخن پرداز , سخنران , ناطق , خطیب , مستدعی , جزوه , رساله چاپی.

کتیبه

کتیبه: گردان , نیروهای ارتشی , نامزد (زن یادختر).

کثافه

کثافه: سختی , شدت , فزونی , نیرومندی , قوت , کثرت.

کثر

کثر: فراوان بودن , زیاد بودن , وفور داشتن , تعیین حدود کردن , محدود کردن.

کثیب

کثیب: ریگ روان , خاکریز یا تپه شنی ساحل که بادانها را جابجا میکند , توده شن ساحلی , تل شنی.

کثیر

کثیر: بسیار , زیاد , خیلی , چندین , بسا , گروه , بسیاری , فراوان , بسیار , فراوانی , بسیاری , کفایت , بمقدار فراوان.

کثیر التوابل

كثير التوابل: ادويه دار , ادويه زده , تند , معطر , جالب.

كثير السكان

كثير السكان: پر جمعيت , كثيرالجمعيت , بيشمار , زياد , پر.

كثير العصير

كثير العصير: ابدار , شيره دار , شاداب , پر اب ,

بارانی.

کثیر الکلام

کثیر الکلام: بسگوی ، پرگو ، پرحرف ، وراج ، پرچانه.

کثیر النسیان

کثیر النسیان: فراموشکار.

کثیف

کثیف: ازبوته پوشیده شده ، انبوه ، پرپشت ، متراکم ، چگال.

کحول

کحول: الکل ، هر نوع مشروبات الکلی.

کدح

کدح: رنج ، محنت ، کار پر زحمت ، کشمکش ، ستیز ، پیکار ، مجادله ، بحث وجدل ، محصول رنج ، زحمت کشیدن ، رنج بردن ، تور یاتله ، دام.

کدر

کدر: ازردگی ، غم و غصه ، اندوه ، الم ، تنگدلی ، اندوهگین کردن ، ازرده کردن ، حالت بیحالی ، حالت سستی ، ایست ، کرختی.

کدس

کدس: انبار غله ، انبار ، انبار کردن ، انباشتن ، درویدن.

کدمه

کدمه: کوبیدن ، کبود کردن ، زدن ، ساییدن ، کبودشدن ، ضربت دیدن ، کوفته شدن ، کبودشدگی ، تباره ، وزارت ، تهیه ، اجراء ، اداره ، خدمت ، خدمت ، یاری ، بنگاه ، روبراه ساختن ، تعمیر کردن.

کذاب

کذاب: دروغگو , کذاب , کاذب.

کذب

کذب: دروغ , کذب , سخن دروغ , دروغگویی , کذب.

کراتیه

کراتیه: فن ژاپونی دفاع بدون اسلحه , کاراته.

کراث

کراث: تره فرنگی , گندنا.

کرامه

کرامه: بزرگی , جاه , شان , مقام , رتبه , وقار.

کراهیه

کراهیه: احساس مخالف , ناسازگاری , انزجار , دوست نداشتن , بیزار بودن , مورد تنفر واقع شدن , دشمنی , کینه , عداوت , بغض , بیزاری , تنفر , نفرت , دشمنی , عداوت , رسوایی , زشتی , بدنامی.

کربوهیدرات

کربوهیدرات: ترکیبات خنثی کربن واکسیژن وهیدرژن.

کره

کره: گلوله , گوی , توپ بازی , مجلس رقص , رقص , ایام خوش , گلوله کردن , گرھک.

کره ارضیه

کره ارضیه: کره , گوی , حباب , زمین

, کره خاک , کروی کردن , گرد کردن

کره السله

کره السله: بازی بسکتبال.

کره الطائره

کره الطائره: بازی والیبال.

کره القدم

کره القدم: بازی فوتبال , توپ فوتبال , فوتبال بازی کردن , فوتبال , بازی فوتبال.

کره ناریه

کره ناریه: سنگ آسمانی بزرگ , شهاب روشن , نارنجک , گلوله انفجاری.

کرز

کرز: گیلاس.

کرس

کرس: اهدا کردن , اختصاص دادن , وقف کردن , پیشکش , وقف کردن , اختصاص دادن , فدا کردن.

کرسی

کرسی: صندلی , مقر , کرسی استادی در دانشگاه , برکسی یاصندلی نشانیدن.

کرسی المعوقین

کرسی المعوقین: صندلی چرخ دار.

کرفس

کرفس: کرفس.

کرکدن

کرکدن: پول , کرگدن , اسب ابی , قایق باربر , کرگردن , رده کرگدن ها.

کرم

کرم: بخشش , سخاوت , خیر خواهی , گشاده دستی , مهمان نوازی.

کرمه

کرمه: درخت مو , تاک , تاکستان ایجاد کردن.

کرنب صغیر

کرنب صغیر: جوانه زدن , سبز شدن , جوانه , شاخه.

کرنفال

کرنفال: کارناوال , کاروان شادی , جشن.

کره

کره: بیزاری , نفرت , مخالفت , ناسازگاری , مغایرت , نفرت داشتن از , بیزار بودن , کینه ورزیدن , دشمنی , نفرت , تنفر.

کره النساء

کره النساء: تنفر از زن.

کروشیه

کروشیه: قلا بدوزی , بامیل سرکج بافتن , قلا بدوزی کردن.

کرویا

کرویا: زیره سیاه , درخت زیره.

کریه

کریه: جسم کوچک کروی , گلبول , گویچه خون.

کریکه

کریکه: جیرجیرک , زنجره , یکجور گوی بازی.

کریم

کریم: سخی , بخشنده , زیاد.

کریه الرائحه

کریه الرائحه: بودار , بدبو , متعفن.

کساد

کساد: پس رفت , بازگشت , اعاده , کسادى , بحران اقتصادى.

کساره البندق

کساره البندق: فندق شکن.

کستناء

کستناء: شاه بلوط , بلوط , رنگ شاه بلوطى.

کستنائى

کستنائى: بور , طلايى , قهوه اى مايل به قرمز , رنگ قرمز مايل به زرد.

کسر

کسر: شکستنى , شکست , شکستن , شکستگی

, ترک خوردگی , شکاف , برخه , کسر (کسور) , بخش قسمت , تبدیل بکسر متعارفی کردن , بقسمتهای کوچک تقسیم کردن , شکستگی , انکسار , شکست , ترک , شکاف , شکستن , شکافتن , گسیختن , شکستگی (استخوان).

کسلان

کسلان: تنبل , درخورد تنبلی , کند , بطی ء , کندرو , باکندی حرکت کردن , سست بودن.

کسوه السباحه

کسوه السباحه: لباس شنا.

کسوف

کسوف: گرفتگی , گرفت , کسوف یا خسوف , تحت الشعاع قرار دادن.

کسول

کسول: سست , تنبل.

کسیح

کسیح: لنگ , چلاق , زمین گیر , عاجز , لنگ کردن , فلج کردن.

کش ملک

کش ملک: شهمات کردن , مات کردن , شکست دادن.

کشافه

کشافه: پیش اهنک , پیشاهنگی کردن , دیده بانی کردن , عملیات اکتشافی کردن پویدن , دیده بان , مامور اکتشاف.

کشتبان

کشتبان: انگستانه , لوله فلزی کوتاه.

کشف

کشف: فاش سازی , افشاء , بی پرده گویی.

کشک

کشک: اطاقک , پاسگاه یاد که موقتی , غرفه , جای ویژه , مشتق از < کوشک فارسی > کلاه فرنگی , خانه تابستانی , دکه , جای ایستادن اسب در طویله , اخور , غرفه , دکه چوبی کوچک , بساط , صندلی , لژ , جایگاه ویژه , به اخور بستن , از حرکت بازداشتن , ماندن , ممانعت کردن , قصور ورزیدن , دور سرگرداندن , طفره , طفره زدن.

کشک بیع الصحف

کشک بیع الصحف: روزنامه فروشی , دکه روزنامه فروشی.

کشکشه

کشکشه: موجدار کردن (مثل باد براب) , بر هم زدن , ناصاف کردن , ناهموار کردن , ژولیده کردن , گره زدن , براشفتن , تلاطم.

کشمش

کشمش: کشمش بیدانه , مویز.

کعب

کعب: پاشنه , پشت سم , پاهای عقب (جانوران) , ته

, پاشنه کف , پاشنه جوراب , پاشنه گذاشتن به , کج شدن , یک ور شدن.

کعک

کعک: نوعی شیرینی یا کلوچه که گرماگرم باکره میخورند , بشقاب سفالی کوچک.

کعکه

کعکه: یکجور کلوچه یا کماج (انگلیسی - ایرلند) , دم خرگوش , کیک , قالب , قرص , قالب کردن , بشکل کیک درآوردن.

کفاءه

کفاءه: استعداد , گنجایش , شایستگی , لیاقت , تمایل طبیعی , میل ذاتی , اثر , تاثیر , سودمندی , درجه تاثیر , بازده , بهره وری , راندمان.

کفاح

کفاح: ستیز , کشاکش , تقلا کردن , کوشش کردن , دست و پا کردن , منازعه , کشمکش , تنازع.

کفاله

کفاله: توقیف , حبس , واگذاری , انتقال , ضمانت , کفالت , بامانت سپردن , کفیل گرفتن , تسمه , حلقه دور چلیک , سطل , بقید کفیل آزاد کردن.

کفایه

کفایه: کفایت.

کفه

کفه: سراستین , سردست پیراهن مردانه , دستبند , دستبند آهنین زدن به , دکمه سردست.

کفر

کفر: کفر , ناسزا (گویی) , توهین به مقدسات.

کفن

کفن: کفن و پوشش و لفافه و طناب اتصال بادبان بنوک عرشه کشتی و پوشاندن و در زیر حجاب نگاه داشتن و کفن کردن.

کفوئ

کفوئ: بهره ور و موثر و کارآمد.

کل

کل: همه ، تمام ، کلیه ، جمیع ، هرگونه ، همگی ، همه چیز ، داروندار ، یکسره ، تماما ، بسیار ، :بمعنی (غیر) و (دیگر) ، هر یک ، هریک از ، هریکی ، هر ، خوردن ، مصرف کردن ، تحلیل رفتن ، هر ، همه ، هرکس ، هرکه ، هرکسی ، تمام ، درست ، دست نخورده ، کامل ، بی خرده ، همه ، سراسر ، تمام ،

سالم.

کل شخص

کل شخص: هر کس , هر کسی.

کل شیء

کل شیء: همه چیز.

کلا

کلا: هر دو , هر دوی , این یکی وان یکی , نیز , هم.

کلاب

کلاب: چنگ , قلاب , گلا ویزی , دست بگریبان , دست بگریبان شدن , گلا ویز شدن.

کلاریه

کلاریه: نوعی شراب قرمز , رنگ قرمز مایل بارغوانی.

کلارینه

کلارینه: قره نی , کلا رینت.

کلاسیکی

کلاسیکی: مطابق بهترین نمونه , ادبیات باستانی یونان و روم , باستانی , مربوط به نویسندگان قدیم لاتین و یونان , رده ای , کلاسیک.

کلام

کلام: گفتگو , صحبت , حرف , مذاکره , حرف زدن.

کلب

کلب: سگ , سگ نر , میله قلاب دار , گیره , دنبال کردن , مثل سگ دنبال کردن.

کلب الاسکیمو

کلب الاسکیمو: پوست دار , خشک , نیرومند و درشت هیکل .

کلب الصید

کلب الصید: سگ شکاری , سگ تازی , ادم منفور , باتازی شکار کردن , تعقیب کردن , پابی شدن .

کلب صید الثعالب

کلب صید الثعالب: تازی مخصوص شکار روباه .

کلبه

کلبه: سگ ماده , زن هرزه , شکایت کردن , قر زدن .

کلس

کلس: لیموترش , عصاره لیموترش , اهک , چسب , کشمشک , سنگ اهک , اهک زنی , چسبناک کردن اغستن , با اهک کاری سفید کردن , ابستن کردن .

کلسی

کلسی: اهکی , دارای کلسیم .

کلفه

کلفه: هزینه , ارزش , ارزیدن .

کلمه

کلمه: کلمه , لغت , لفظ , گفتار , واژه , سخن , حرف , عبارت , پیغام , خبر , قول , عهد , فرمان , لغات رابکار بردن , بالغات بیان کردن .

کلمه السر

کلمه السر: نشانی , اسم شب , اسم عبور .

کلور

کلور: کلرین.

کلوروفیل

کلوروفیل: ماده سبز گیاهی، سبزینه، کلروفیل.

کلی العلم

کلی العلم: واقف بهمه چیز.

کلی الوجود

کلی الوجود: حاضر در همه جا.

کلیا

کلیا:

کاملا , کلا , سراسر , سربسر , جمعا , بطور سر جمع , رویهمرفته , کاملا , کلا .

کلیه

کلیه: کاملا , بطور اکمل , تمام و کمال , جمعا , رویهم , تماما .

کماده

کماده: متراکم کردن .

کمال

کمال: کمال .

کمامه

کمامه: دهان بند بستن , پوزه بند بستن , محدود کردن , مانع فراهم کردن برای , شیرین کاری , قصه یا عمل خنده اور , دهان باز کن , پوزه , پوزه بند , دهان بند , دهنه , سرلوله هفت تیر یا تفنگ , پوزه بندزدن , مانع فعالیت شدن .

کمان

کمان: ویولن .

کمثری

کمثری: گلابی , امرود .

کمیہ

کمیہ: سرزدن , بالغ شدن , رسیدن , مبلغ , مقدار میزان , مقدار , چندی , کمیت , قدر , اندازه , حد , مبلغ .

کمین

کمین: کمین , کینگاہ , دام , سربازانی کہ در کمین نشستہ اند , پناہ گاہ , مخفی گاہ سربازان برای حملہ , کمین کردن , در کمین نشستن .

کناری

کناری: کناری , رنگ زرد روشن , شراب محصول جزایر کاناری .

کندا

کندا: کشور کانادا.

کنز

کنز: اندوخته , ذخیره , احتکار , ذخیره کردن , احتکار کردن , انباشتن , گنج , گنج , گنجینه , خزانه , ثروت , جواهر , گنجینه اندوختن , گرامی داشتن , دfine.

کنسته

کنسته: نوعی بازی رami.

کنسی

کنسی: مربوط به کلیسای اسقفی در مسیحیت.

کنغر

کنغر: کانگورو.

کنیه

کنیه: نام , اسم , لقب , نامگذاری , وجه تسمیه , کنیه , نام خودمانی , کنیه دادن , ملقب کردن.

کنیست

کنیست: قصر سلطنتی , سالن دراز و مستطیل , کلیساهایی که سالن دراز دارند , کلیسا , کلیسایی , در کلیسامراسم مذهبی بجا آوردن.

کهرب

کهرب: تحت تاثیر برق قرار دادن , برق زده کردن , الکتریکی کردن , به هیجان آوردن , بایرک کشتن

، مردن در اثر برق.

کهرباء

کهرباء: برق ، نیروی کهربایی.

کهربائی

کهربائی: متخصص برق ، مکانیک برق.

کهربه

کهربه: برق رسانی.

کهرمان

کهرمان: کهربا ، عنبر ، رنگ کهربایی ، کهربایی.

کهرومائی

کهرومائی: وابسته به تولید نیروی برق بوسیله اب یا بخار.

کهرومغناطیسی

کهرومغناطیسی: وابسته به نیروی مغناطیسی برق.

کھف

کھف: غار ، کاو ، مجوف ، مقعر ، مجوف کردن ، درغارجادادن ، حفر کردن ، فرو ریختن ، غار ، حفره زیرزمینی ، مگاک ، چال ، گودال ، حفره ، غار.

کهنوتی

کهنوتی: کشیشی ، وابسته به کشیشان ، درخور کشیشان.

کواره

کواره: کوارت ، پیمانہ ای در حدود بیک لیتر.

کوباله

کوباله: کبالت , فلز لا جورد.

کوه

کوه: شاه نشین , الا چیق , تورفتگی در دیوار , طاقچه , توی دیوار گذاشتن , پنجره کشتی یا هواپیما , دریچه , مزغل , سوراخ

برج.

کوخ

کوخ: کلبه , خانه روستایی , کلبه , خانه رعیتی , پناهگاه , خیمه , سایبان , کلبه , کاشانه , الونک , در کلبه جا دادن , هلو , شفتالو , هرچیز شبیه هلو , چیز لذیذ , زن یا دختر زیبا , فاش کردن , کلبه , خانه , خانه کوچک و سردستی ساخته شده , کاشانه , زیستن , کلبه , در کلبه زندگی کردن.

کودری

کودری: مخمل نخی راه راه , مخمل کبریتی.

کور الحداد

کور الحداد: کوره اهنگری , دمگاه , کوره قالگری , جعل , تهیه جنس قلا-بی , جعل کردن , اسناد ساختگی ساختن , اهنگری کردن , کوبیدن , جلو رفتن.

کورالی

کورالی: وابسته بدسته سرودخوانان , وابسته به اواز دسته جمعی.

کورتیزون

کورتیزون: کورتیزون.

کوکائین

کوکائین: کوکائین.

کوکب

کوکب: سیاره , ستاره سیار , ستاره بخت.

کوکتیل

کوکتیل: نوشابه ای مرکب از چند نوشابه دیگر , مهمانی.

کوکی

کوکی: کلوچه , شیرینی , بیسکویت

, شیرینی خشک.

کولا

کولا: درخت کولا , ماده شیرینی که از برگ و میوه کولا گرفته میشود.

کولوستیروول

کولوستیروول: ماده بفرمول $C_{27}H_{46}O_2$ (موجب تصلب شرائین)

کولیرا

کولیرا: وبا.

کومه

کومه: عجول و بی پروا , متهور , گستاخ , بی حیا , بی شرم , توده , کپه , کومه , پشته , انبوه , گروه , جمعیت , توده کردن , پر کردن , کپه , توده , پشته , پشته کردن.

کومونه

کومونه: بخش , مزرعه اشتراکی , صمیمانه گفتگو کردن , راز دل گفتن.

کومیدی

کومیدی: نوینسده نمایش های خنده دار , هنرپیشه نمایش های خنده دار.

کومیدیا

کومیدیا: نمایش خنده دار , شاد نمایش , کمدی.

کومیدیه

کومیدیه: زنی که در نمایش های خنده اور بازی میکند.

کون

کون: جهان.

کونترالتو

کونترالتو: زیرترین صدای مردانه و بم ترین صدای زنانه.

کونتیه

کونتیه: کنتس.

کونجرس

کونجرس: همایش و کنگره و انجمن و مجلس و مجلسین سنا و نمایندگان.

کونیاک

کونیاک: کنیاک.

کوی

کوی: سوزاندن زخم بوسله داغ آتش یا داغ آهن.

کیاسه

کیاسه: عقل و ملاحظه و نزاکت و کاردانی و مهارت و سلیقه و درایت.

کیان

کیان: نهاد و وجود.

کیوتز

کیوتز: مزرعه اشتراکی در کشور اسرائیل.

کیس

کیس: کیسه و کیسه کوچک و کیف پول و چنته و درجیب گذاردن و بلعیدن و کیسه و گونی و جوال و پیراهن گشاد و کوتاه و شراب سفید پر الکل و تلخ و یغما و غارتگری و بیغما بردن و اخراج کردن یا شدن و درکیسه ریختن.

کیف

کیف: سازوار کردن , وفق دادن , موافق بودن , جور کردن , درست کردن , تعدیل کردن , چگونه , از چه طریق , چطور , به چه سبب , چگونگی , راه , روش , متد , کیفیت , چنانکه.

کیلو

کیلو: یک کیلوگرم معادل هزار گرم.

کیلو واط

کیلو واط: کیلووات.

کیلوگرام

کیلوگرام: کیلوگرم ,

هزار گرم

کیلومتر

کیلومتر: کیلومتر , هزارمتر.

کیمیا

کیمیا: علم کیمیا , کیمیاگری , ترکیب فلزی با فلز پست تر , علم شیمی.

کیمیا حیویه

کیمیا حیویه: زیست شیمی.

کیمیاوی القرون الوسطی

کیمیاوی القرون الوسطی: کیمیاگر , کیمیاشناس.

کیمیاوی حیوی

کیمیاوی حیوی: مربوط به شیمی حیاتی یا زیست شیمی.

کیمیاویا

کیمیاویا: بطور شیمیایی.

کینین

کینین: گنه گنه , جوهر گنه گنه.

کیب

کیب: بی حفاظ , در معرض باد سرد , متروک , غم افزا , دلتنگ کننده , پریشان کننده , ملالت انگیز , دلتنگ کننده , مایه افسردگی , تاریک , تیره , افسرده , غم افزا , ترشرو , کج خلق , عبوس , وسواسی.

ل

ل

ل: برای , بجهت , بواسطه , بجای , از طرف , به بهای , درمدت , بقدر , در برابر , درمقابل , برله , بطرفداری از , مربوط به , مال , برای اینکه , زیرا که , چونکه .

لا

لا: نه این و نه ان , هیچیک , هیچیک از این دو , پاسخ نه , منفی , مخالف , خیر , ابداء .

لا احد

لا احد: هیچ کس , هیچ فرد , ادم بی اهمیت , ادم گمنام .

لا انسانی

لا انسانی: بی عاطفه , فاقد خوی انسانی , غیر انسانی , نامردم .

لا بوری

لا بوری: دچار بی نظمی در جلیدیه ء چشم , نامنظمی عدسی چشم .

لا جدال فیه

لا جدال فیه: بی چون و چرا , مسلم , غیرقابل بحث , محقق .

لا راسی

لا راسی: بی سر , حیوان راسته ء بی سران .

لا شکلی

لا شکلی: بی شکل , بی نظم , بدون تقسیم بندی , غیر متبلور , غیر شفاف , دارای ساختمان غیر مشخص .

لا شیء

لا شیء: هیچ , نیستی , صفر , بی ارزش , ابداء .

لا شیی

لا شیی:

صفر , هیچ , معدوم , هیچ , هیچیک , هیچکدام , بهیچوجه , نه , ابدا , اصلا .

لا عزاء له

لا عزاء له: دلداری ناپذیر , تسلی ناپذیر , غیر قابل تسلیت .

لا عضوی

لا عضوی: غیر الی , کانی , معدنی , جامد .

لا عقلانی

لا عقلانی: غیر عقلانی , نامعقول , غیر منطقی , بی معنی .

لا عیب فیه

لا عیب فیه: بی عیب , بی تقصیر .

لا غنی عنه

لا غنی عنه: واجب , حتمی , چاره ناپذیر , ضروری , ناگزیر , صرفنظر نکردنی , لازم الاجرا .

لا لونی

لا لونی: بی رنگ , رنگ ناپذیر , بدون ترخیم , بدون نیم پرده , میان اهنک .

لا مدرسی

لا مدرسی: فعالیت های فوق برنامه ای دانش آموز (مانند ورزش) فوق برنامه ای .

لا یستطیع

لا یستطیع: .

لا یصدق

لا یصدق: تصور نکردنی , غیر قابل ادراک , باور نکردنی .

لا یقاوم

لا يقاوم: غير قابل مقاومت , سخت , قوی .

لا يقدر

لا يقدر: فوق العاده , گرانبها , تخمین نا پذیر , بی بها .

لا يقهر

لا يقهر: رام نشدنی , سرکش , سخت , غير قابل فتح , تسخیر نا پذیر , تسلط نا پذیر .

لا ينضب

لا ينضب: خستگی نا پذیر , پایان نا پذیر , تهی نشدنی , پایدار .

لائق

لائق: شایسته , زینده , خوش منظر , بطور دلپذیر .

لائمه

لائمه: مقصر دانستن , عیب جویی کردن از , سرزنش کردن , ملا-مت کردن , انتقاد کردن , گله کردن , لکه دار کردن , اشتباه , گناه , سرزنش .

لاجتماعی

لاجتماعی: مخالف اصول اجتماعی , مخالف اجتماع , مخل اجتماع , دشمن جامعه .

لااخلاقی

لااخلاقی: غیراخلاقی , بدون احساس مسلولیت اخلاقی .

لانصاف

لانصاف: بیعدالتی , بی انصافی , نا درستی , خلاف موازین انصاف .

لاتناظر

لاتناظر:

عدم تقارن.

لاجسی

لاجسی: فاقد خاصیت جنسی , غیر جنسی , بدون عمل جنسی.

لاحظ

لاحظ: رعایت کردن , مراعات کردن , مشاهده کردن , ملاحظه کردن , دیدن , گفتن , برپاداشتن (جشن و غیره).

لاحق

لاحق: پس آیند , بعدی , بعد , پسین , لاحق , مابعد , دیرتر , متعاقب.

لازم

لازم: لازم , فعل لازم.

لازوردی

لازوردی: لا جورد , رنگ نیل , اسمان نیلگون , لا جوردی , سنگ لا جورد.

لاسلکی

لاسلکی: بی سیم , تلگراف بی سیم , با بی سیم تلگراف مخابره کردن , رادیو.

لاصق

لاصق: چسبنده , چسبیده , چسبدار.

لاطف

لاطف: نوازش کردن , ناز و نیاز کردن.

لاعب

لاعب: نوازنده , بازیکن , هنرپیشه , بازیکن ورزشی.

لاعب الاسطوانات

لاعب الاسطوانات: ژوک (مخفف اسم John), سرباز اسکاتلندی.

لاعب الغولف

لاعب الغولف: گلف باز.

لافته

لافته: تابلو اعلان, تیر حامل اعلان, تابلو راهنما.

لافقریات

لافقریات: بدون استخوان پشت, بدون ستون فقرات, بی مهره, غیر ذیفقار, ناستوار, بی عزم.

لافندر

لافندر: اسطو خودوس عادی, عطر سنبل, بنفش کمرنگ.

لاکتوز

لاکتوز: قند شیر بفرمول $C_{12}H_{22}O_{11}$ که مصرف طبی دارد.

لامبالات

لامبالات: بی حسی, بی عاطفگی, خون سردی, بی علاقگی, خونسردی, بی علاقگی, لاقیدی, سهل انگاری, سهل انگاری, لاقیدی, پشت گوش فراخی.

لامبالی

لامبالی: مهربان, خوش قلب, خوش, ادم شوخ ومهربان, مهربانی, دوستانه, نرم وملايم, شوخ, شاددل, سهل انگار, اهمال کار, مسامحه کار, بی علاقه.

لامرکزیه

لامرکزیه: دوری از مرکز, گریز از مرکز, غرابت, بی قاعدگی.

لامسه

لامسه: شاخک حساس, ریشه حساس, موی حساس

جانور (مثل موی سیبل گربه) ، بازوچه .

لامع

لامع: تابناک ، روشن ، درخشان ، تابان ، افتابی ، زرننگ ، باهوش .

لامفصلی

لامفصلی: وابسته به بی مفصلا ن ، بی بند ، بی مفصل ، ناشمرده ، درست ادا نشده ، غیر ملفوظ .

لان

لان: زیرا ، زیرا که ، چونکه ، برای اینکه .

لانهای

لانهای: بی پایان ، بیحد .

لانهایه

لانهایه: ابدیت .

لایتعب

لایتعب: بی لاستیک ، خستگی ناپذیر ، نافر سودنی .

لایدرک

لایدرک: دیده نشدن ، غیر قابل مشاهده ، جزء ، غیر محسوس ، تدریجی ، نفهمیدنی ، درک نکردنی .

لایطاق

لایطاق: تحمل ناپذیر ، غیر قابل تحمل ، تاب ناپذیر .

لایعوض

لایعوض: غیر قابل خریداری ، باز خرید نشدن ، از گرو در نیامدن ، غیر قابل استخلاص ، پایان ناپذیر .

لایغتنفر

لايغتفر: عذر نا پذير , بدون بهانه , نبخشيدني , غير معذور.

لايقدر بئمن

لايقدر بئمن: بسيار پر قيمت.

لب

لب: مغز , هسته , مغزهسته , خستو , تخم , دانه.

لباس

لباس: لباس پوشيدن , جامه بتن کردن , مزين کردن , لباس , درست کردن موی سر , پانسمان کردن , پيراستن.

لبد

لبد: نمد , پشم مالیده و نمد شده , نمدپوش کردن , نمد مالی کردن (feel of p): زمان ماضی فعل. لعفف

لبق

لبق: شمرده سخن گفتن , مفصل دار کردن , ماهر در صحبت , بندبند , مبادی اداب , بانزاکت , موقع شناس , دنیا دار.

لبلاب

لبلاب: پایتال , لبلاب , پیچک.

لبن

لبن: ماست , یوقورت.

لبون

لبون: پستاندار.

لتر

لتر: لیتر.

لثه

لثه: لثه دندان , انگم , صمغ , چسب , قی چشم , درخت صمغ , وسیع کردن , بالته جویدن , چسب زدن , چسباندن , گول زدن , صمغی شدن.

لثغه

لثغه: نوک زبانی صحبت کردن , شل و سرزبانی تلفظ کردن , شلی زبان ,

گچ , خمیر مخصوص اندود دیوار و سقف , دیوار را با گچ و ساروج اندود کردن , گچ زدن , گچ مالیدن , ضماد انداختن , مشمع انداختن روی.

لجام

لجام: افسار , عنان , قید , دهه کردن , جلوگیری کردن از , رام کردن , کنترل کردن , افسار , دهنه , تارکش , اشیاء , تهیه کردن , افسار زدن , زین و برگ کردن , مهار کردن , مطیع کردن , تحت کنترل درآوردن.

لجنه

لجنه: هیلت یا کمیته , کمیسیون , مجلس مشاوره , تشکک , پالان , قطعه , قاب سقف , قاب عکس , نقاشی بروی تخته , نقوش حاشیه دار کتاب , اعضای هیلت منصفه , فهرست هیلت یا عده ای که برای انجام خدمتی آماده اند , هیلت , قطعه مستطیلی شکل , قسمت جلوی پیشخوان اتومبیل و هواپیما و غیره , قاب گذاردن , حاشیه زدن به.

لجوء

لجوء: پناهگاه , بستگاه , گریزگاه , نوانخانه , یتیم خانه , تیمارستان.

لحاف

لحاف: لحاف , بالا پوش , مثل لحاف دوختن.

لحام

لحام: جوشکاری کردن , جوش دادن , پیوستن , جوش , جوشکار , ماشین جوشکاری.

لحظه

لحظه: دم , ان , لحظه , ماه کنونی , مثال , فوراً , یک ان , یک لحظه , یک دم , لحظه , دم , ان , هنگام , زمان , اهمیت , تیک تیک , چوبخط , سخت ترین مرحله , علامت , نشانی که در رسیدگی و تطبیق ارقام بکار میرود , خطنشان گذاردن , خط کشیدن , چوبخط زدن , نسبه بردن , انواع ساس و کنه و غریب گز و غیره.

لحم

لحم: گوشت , مغز میوه , جسم , شهوت , جسمانیت

، حیوانیت ، بشر ، دریدن فرو کردن ، گوشت (فقط گوشت چهارپایان) ، خوراک ، غذا ، ناهار ، شام ، غذای اصلی.

لحم البقر

لحم البقر: گوشت گاو ، پرواری کردن و ذبح کردن ، شکوه و شکایت کردن ، تقویت کردن.

لحم الخنزیر

لحم الخنزیر: گوشت نمک زده ، پهلوی و پشت خوک ، گوشت ران ، ران خوک نمک زده ، ران و کفل ، مقلد بی ذوق و بی مزه ، تازه کار ، بطور اغراق آمیزی عمل کردن ، ژامبون ، گوشت خوک ، خوک ، گراز.

لحم العجل

لحم العجل: گوشت گوساله ، گوساله.

لحم بدون دهن

لحم بدون دهن: تکیه کردن ، تکیه زدن ، پشت دادن ، کج شدن ، خم شدن ، پشت گرمی داشتن ، متکی شدن ، تکیه دادن بطرف ، تمایل داشتن ، لاغر ، نزار ، نحیف ، اندک ، ضعیف ، کم سود ، بیحاصل

لحم مفروم

لحم مفروم: ریزه ، ریز ریز کردن ، قیمة کردن ، خرد کردن ، حرف خود را خوردن ، تلویحا گفتن ، قیمة ، گوشت قیمة.

لحمه الضلع

لحمه الضلع: کتلت.

لحمی

لحمی: گوشتی ، گوشت دار ، مغز دار ، محکم ، اساسی.

لحن

لحن: میزان کردن ، وفق دادن ، کوک کردن.

لحن انفرادی

لحن انفرادی: آواز یکنفره.

لحن ثمانی

لحن ثمانی: هشتگانه , دسته خوانندگان یا نوازندگان هشت نفری , اهننگ یا نوت اکتاو.

لحن حزین

لحن حزین: نوحه , سرود عزا , نوحه سرایی , سرود عزا سرودن.

لحیه

لحیه: ریش , خوشه , هرگونه برآمدگی تیزشبهه مو و سیخ در گیاه و حیوان , مقابله کردن , ریش دار کردن.

لحیم

لحیم: کفشیر , جوش , وسیله التیام واتصال , لحیم کردن , جوش دادن

و التیام دادن.

لخبطه

لخبطه: ازدواج ناجور و متناسب نبودن و ناجور بودن و بهم نخوردن

لخص

لخص: کوتاه کردن و مختصر کردن و خلاصه کردن.

لدغه

لدغه: نیش و زخم نیش و خلش و سوزش و گزیدن و تیر کشیدن و نیش زدن

لذا

لذا: چنین و اینقدر و اینطور و همچو و چنان و بقدری و انقدر و چندان و همینطور و همچنان و همینقدر و پس و بنابراین و از انرو و خیلی و باین زیادی و برای ان (منظور) و از اینرو و بنابر این و بدلیل ان و سپس.

لذلك

لذلك: از اینرو و بنابر این و از این جهت و پس از این.

لذیذ

لذیذ: لذیذ و با سلیقه (درست شده) و خوش ذوق و باذوق و خوشمزه و باسلیقه تهیه شده و خوش طعم و خوشمزه و گوارا و لذیذ و مطبوع و باب دندان و خوشمزه و دندان مز.

لربما

لربما: شاید و احتمالاً.

لزوم

لزوم: حضور در همه جا و بودن خدا در مخلوق.

لسان

لسان: زبان و زبانه و شاهین ترازو و بر زبان آوردن و گفتن و دارای زبانه کردن.

لسان الحال

لسان الحال: دهانه , لبه , دهن گیر , سخنگو , عامل .

لسوء الحظ

لسوء الحظ: متاسفانه , بدبختانه .

لص

لص: دزد , سارق منازل , غارتگر , چپاولگر , دزد , سارق .

لصوبه

لصوبه: راهزنی , سرقت مسلح .

لطفه

لطفه: دلجویی , مهربانی , خوشرویی , مدارا , سازگاری , مطبوعیت , نرمی , ملامت , خوش مشربی , خوش معاشرتی .

لطحه

لطحه: لکه , تیرگی , منظره مه الود , لك کردن , تیره کردن , محو کردن , نامشخص بنظر آمدن , لك , لکه , داغ , الودگی , الایش , ننگ , لکه دار

کردن , چرک کردن , زنگ زدن , رنگ شدن , رنگ پس دادن , زنگ زدگی .

لطمه

لطمه: برهم زدن , ترساندن , دست پاچه نمودن , شرمنده شدن , ترسیدن , خجالت .

لطیف

لطیف: مهربان , دلجو , خوش برخورد , خوشخو , هر چیز ظریف و عالی , گوشت یا خوراک لذیذ , مطبوع , خوش مشرب , خوش معاشرت , خوش دهن , نجیب , با تربیت , ملا- یم , آرام , لطیف , مهربان , اهسته , ملا- یم کردن , رام کردن , آرام کردن , دلپذیر , مطبوع , برازنده , پر براز , نازنین , دلپسند , خوب , دلپذیر , مطلوب , مودب , نجیب , خوش آیند , دلپذیر , خرم , مطبوع , پسندیده , خوش مشرب .

لعب

لعب: با جیغ و داد بازی کردن , سر و صدا .

لعبه

لعبه: بازی , مسابقه , سرگرمی , شکار , جانور شکاری , یک دور بازی , مسابقه های ورزشی , شوخی , دست انداختن , تفریح کردن , اهل حال , سر حال , اسباب بازی , سرگرمی , بازیچه , عروسک , بازی کردن , و رفتن .

لعبه

لعبه: لیس , لیسه , لیسیدن , زبان زدن , زبانه کشیدن , فرا گرفتن , تازیانه زدن , مغلوب کردن .

لعنه

لعنه: هر چیزی که مورد لعن واقع شود , لعنت و تکفیر , مرتد شناخته شده از طرف روحانیون , نفرین , دشنام , لعنت , بلا , مصیبت , نفرین کردن , ناسزا گفتن , فحش دادن , لعنت کردن , لعنت , فحش , بسیار , خیلی .

لعوب

لعوب: لاس , حرکت تند و سبک , لاس زدن

و اینسو وانسو جهیدن.

لغه

لغه: زبان , لسان , کلام , سخنگویی , تکلم , بصورت لسانی بیان کردن.

لغه عامیه

لغه عامیه: بزبان عامیانه , واژه عامیانه و غیر ادبی , بزبان یا لهجه مخصوص , اصطلاح عامیانه.

لغه لاتینیه

لغه لاتینیه: لاتین , زبان لاتین.

لغز

لغز: معما , چیستان , لغز , رمز , بیان مبهم , رمز , راز , سر , معما , صنعت , هنر , حرفه , پیشه , گیج کردن , اشفته کردن , متحیر شدن , لغز , معما , چیستان , جدول معما , سوراخ سوراخ کردن , غربال کردن , سرند , معما , چیستان , لغز , رمز , جدول معما , گیج و سردرگم کردن , تفسیر یا بیان کردن.

لغم

لغم: کان , معدن , نقب , راه زیر زمینی , مین , منبع , مامن , مال من , مرا , معدن حفر کردن , استخراج کردن یا شدن , کندن.

لغوی

لغوی: زبانشناس , متخصص زبان شناسی , زبان دان.

لف

لف: پیچاپیچ , پیچاندن , چیزی که پیچ میخورد , مارپیچی , رود پیچ.

لفه

لفه: طومار , لوله , توپ (پارچه و غیره) , صورت , ثبت , فهرست , پیچیدن , چیز پیچیده , چرخش , گردش , غلتک , نورد , غلتاندن , غلت دادن , غل دادن , غلتک زدن , گرد کردن , بدوران انداختن , غلتیدن , غلت خوردن , گشتن , تراندن , تردادن , تلاطم داشتن , شلغم , منداب.

لڦتره قصيره: اندكى ، مدتى ، يك چدى ، كوتاه ، مختصر ، قاصر ، كوچك ، باقى دار ، كسردار ، كمتر

, غیر کافی , خلاصه , شلوار کوتاه , تنکه , یکمرتبه , بی مقدمه , پیش از وقت , ندرتا , کوتاه کردن , اتصالی پیدا کردن .

لقاء

لقاء: رویارویی , رویاروی شدن , برخورد , روبروشدن , مواجه شدن با , مصادف شدن با , دست بگریبان شدن با , مواجهه , تصادف .

لقب

لقب: نام خانوادگی , کنیه , لقب , عنوان , لقب دادن .

لقح

لقح: مصونیت دار کردن , پاشیدن , کاشتن , افشاندن , تلقیح کردن , ابستن کردن , باردار کردن , واکسن زدن به , برضد بیماری تلقیح شدن .

لقطه

لقطه: تصویر لحظه ای , عکس فوری .

لقلق

لقلق: لک لک .

لقمه

لقمه: لقمه , تکه , یک لقمه غذا , مقدار کم , لقمه کردن .

لقن

لقن: اموختن , تلقین کردن , اغشتن , اشباع کردن , تعالیم مذهبی یا حزبی را اموختن به .

لقیط

لقیط: حرامزاده , جازده .

لک

لک: مال شما , مال خود شما (ضمیر ملکی) .

لکل

لکل: با ، توسط ، بوسیله ، در هر ، برای هر ، از میان ، از وسط ، برطبق.

لکل واحد

لکل واحد: برای هر شخص ، هر چیز ، هر یک ، هر کدام.

لکمه

لکمه: مشروب مرکب از شراب و مشروبات دیگر ، کوتاه ، قطور ، مشت ، ضربت مشت ، قوت ، استامپ ، مهر ، مشت زدن بر ، منگنه کردن ، سوراخ کردن ، پهلوان کچل.

لکن

لکن: ولی ، اما ، لیکن ، جز ، مگر ، باستثنای ، فقط ، نه تنها ، بطور محض ، بی ، بدون.

للامام

للامام: پیش ، جلو ، درامتداد حرکت کسی ، روبجلو ، سربجلو.

لماذا

لماذا: چرا ، برای چه ، بچه جهت.

لماع

لماع: جلا دار ، براق ، صیقلی ، صاف ، خوش نما.

لمح

لمح:

اشاره کردن , اظهار کردن , مربوط بودن به , گریز زدن به .

لمحه

لمحه: برانداز , برانداز کردن , نگاه , نگاه مختصر , نظراجمالی , مرور , نگاه مختصر کردن , نظر اجمالی کردن , اشاره کردن
ورد شدن برق زدن , خراشیدن , به یک نظر دیدن , نگاه کم , نگاه انی , نظر اجمالی , نگاه سریع , اجمالا دیدن , بیک نظر
دیدن , اتفاقا دیدن , نگاه زیر چشمی , نگاه دزدکی , طلوع , ظهور , نیش افتاب , روزنه , روشنایی کم , جیک جیک ,
جیرجیر کردن , جیک زدن , باچشم نیم باز نگاه کردن , از سوراخ نگاه کردن , طلوع کردن , جوانه زدن , اشکار شدن ,
کمی .

لمده طویله

لمده طویله: دراز , طولانی , طویل , مدید , کشیده , دیر , گذشته از وقت , : اشتیاق داشتن , میل داشتن , ارزیابی چیزی را
داشتن , طولانی کردن , مناسب بودن .

لمس

لمس: دست زدن به , لمس کردن , پرماسیدن , زدن , رسیدن به , متاثر کردن , متاثر شدن , لمس دست زنی , پرماس , حس
لا مسه .

لمسه

لمسه: تر کردن , کهنه را نم زدن , با چیز نرمی کسی رازدن یا نوازش کردن , اندکی , قطعه , تکه , اهسته زدن .

لمعان

لمعان: برق , تلالو , تابش , ظهور انی , زودگذر , تاییدن , درخشیدن , درخشانیدن , تابانیدن , نرمی , صافی , براقی , جلا ,
جلوه ظاهر , برق انداختن , صیقل دادن , : شرح , تفصیل , توضیح , تفسیر , تاویل , سفرنگ ,

حاشیه , فهرست معانی , تاویل کردن , حاشیه نوشتن بر , زرق و برق , درخشندگی , جلوه , درخشش , لوستر , درخشیدن , جلوه داشتن , برق زدن , تابیدن , درخشیدن , نورافشاندن , براق کردن , روشن شدن , روشنی , فروغ , تابش , درخشش .

لنا

لنا: مال ما , مال خودمان .

له

له: داشتن , دارا بودن , مالک بودن , ناگزیر بودن , مجبور بودن , وادار کردن , باعث انجام کاری شدن , عقیده داشتن , دانستن , خوردن , صرف کردن , گذاشتن , کردن , رسیدن به , جلب کردن , بدست آوردن , دارنده , مالک , ضمیر ملکی سوم شخص مفرد مذکر , مال او (مرد) , مال انمرد , مال او , مال ان .

لهب

لهب: شعله , زبانه آتش , الو , تب و تاب , شور عشق , شعله زدن , زبانه کشیدن , مشتعل شدن , تابش .

لهجه

لهجه: تکیه ء صدا , علامت تکیه ء صدا (بدین شکل ¹) , لهجه , طرز قراءت , تلفظ , قوت , تاکید , تشدید , مد (مادد) , صدا یا اهنک اکسان (فرانسه) , :با تکیه تلفظ کردن , تکیه دادن , تاکید کردن , اهمیت دادن , لهجه .

لواء

لواء: تیپ , دسته , تشکیلات .

لوازم المائده

لوازم المائده: کارد و چنگال , کارد و چنگال فروشی .

لوبی

لوبی: تحمیل گری کردن , راهرو , دالان , سالن انتظار (در راه آهن و غیره) , سالن هتل و مهمانخانه , سخنرانی کردن , برای گذراندن لایحه ای (در سالن انتظار نمایندگان مجلسین) سخنرانی و تبلیغات کردن .

لوث

لوث: گل الود کردن , کثیف کردن , لکه دار کردن .

لوح

لوح: توفال , توفال کوبی کردن ,

اهن نبشی , تخته سنگ , لوح سنگ , ورقه سنگ , تورق , سنگ متورق , سنگ لوح , ذغال سنگ سخت و سنگی شرح وقایع (اعم از نوشته یا ننوشته) , فهرست نامزدهای انتخاباتی , با لوح سنگ پوشاندن , واقعه ای را ثبت کردن , تعیین کردن , مقدر کردن.

لوح التزلج

لوح التزلج: تخته مخصوص اسکی روی اب , اسکی ابی بازی کردن.

لوح الزجاج

لوح الزجاج: قطعه , تکه , قاب شیشه , جام شیشه , دارای جام شیشه کردن

لوح به

لوح به: زرق و برق دادن (شمشیر) , باهتزاز درآوردن (شمشیر و تازیانه) , تکان دادن سلاح (ازروی تهدید).

لوح خشبی

لوح خشبی: قطعه , قسمت , واحد , قسمتی از برنامه , تخته , تخته میز و پیشخوان مهمانخانه , تخته پوش کردن , تخته تخته کردن

لوحه

لوحه: تخته , تابلو , ضربه , صدای چلپ , اویخته وشل , برگه یا قسمت اویخته , زبانه کفش , بال وپرزدن مرغ بهم زدن , پرزدن , دری وری گفتن.

لوحه الالوان

لوحه الالوان: لوحه سوراخ دار بیضی یا مستطیل مخصوص رنگ آمیزی نقاشی , جعبه رنگ نقاشی.

لوحه الجانیبه

لوحه الجانیبه: میز دم دستی , میز پادیواری , میز کناری.

لوحه العدادات

لوحه العدادات: داشبورد.

لوحة المفاتيح

لوحة المفاتيح: پیشانه , میزفرمان , صفحه کلید , ردیف مضراب , ردیف حروف , گزینگاه , صفحه گزینہ .

لوحة

لوحة: تنها , یکتا , فقط , صرفا , محضا .

لورد

لورد: صاحب , خداوند , ارباب , خداوندگار , فرمانروا , لرد , شاهزاده , مالک , ملاک , حکمروایی کردن , مانند لرد رفتار کردن , عنوان لردی دادن به .

لوز

لوز: بادام , درخت بادام , مغز بادام .

لوزه

لوزه: لوزه , بادامک .

لوطی

لوطی:

خوش , خوشحال , شوخ , سردماغ , سرکیف , عجیب و غریب , غیر عادی , خل , خنده دار , مختل کردن , گرفتار شدن .

لوغاریتم

لوغاریتم: لگاریتم , انساب , پایه لگاریتم .

لوب

لوب: ماریچ , منحنی حلزونی , پیچک .

لولوه

لولوه: مروارید , در , لولو , اب مروارید , مردمک چشم , صدف , بامروارید اراستن , صدف وار کردن , مرواریدی .

لوم

لوم: انتقاد , سرزنش , سرزنش کردن , سرزنش , عیب جویی , توییخ , رسوایی , ننگ , عیب جویی کردن از , خوار کردن .

لون

لون: رنگ , فام , بشره , تغییر رنگ دادن , رنگ کردن , ملون کردن .

لونی

لونی: رنگی , پر رنگ , تصادفی , اتفاقی .

لیه

لیه: پیچ , تاب , نخ یا ریسمان تابیده , پیچ خوردگی , پیچیدن , تابیدن , پیچ دار کردن .

لیزر

لیزر: اشعه لا یزر .

لیس

لیس: نقیض , نقض , نفی .

لیس فی ای مکان

لیس فی ای مکان: هیچ جا , هیچ کجا , در هیچ مکان.

لیف

لیف: لیف درخت , پوست لیفی درختان , رشته , تار , نخ , بافت , لیف (الیاف) , فیبر.

لیل

لیل: شب , غروب , شب هنگام , برنامه شبانه , تاریکی , شب , شبانگاه (یعنی از مغرب تا سپیده دم).

لیلا

لیلا: در مدت شب , در مدت یک شب , شبانه.

لیله

لیله: امشب.

لیلی

لیلی: شبانه , عشایی , واقع شونده در شب , نمایش شبانه.

لیلیا

لیلیا: شبانه , هر شب.

لیمون

لیمون: لیمو , لیموترش , رنگ لیمویی.

م

مأه

مأه: صد , عدد صد , صدیک , یک صدم.

ما

ما: علامت استفهام , حرف ربط , چه , کدام , چقدر , هرچه , آنچه , چه اندازه , چه مقدار.

ما بعد

ما بعد:

انسوی , انطرف ماوراء , دورتر , برتر از.

ما زال

ما زال: آرام , خاموش , ساکت , بی حرکت , راکد , همیشه , هنوز , بازهم , هنوزهم معدلک , : آرام کردن , ساکت کردن , خاموش شدن , دستگاه تقطیر , عرق گرفتن از , سکوت , خاموشی.

ما عدا ذلک

ما عدا ذلک: دیگر , جز این , طور دیگر , و گرنه , والا , درغیراینصورت.

ما یقرب من ذلک

ما یقرب من ذلک: دران حدود , درهمان نزدیکی , تقریبا.

ماء

ماء: اب , ابگونه , پیشاب , مایع , اب دادن.

ماء آسن

ماء آسن: چرکی , باطلا-ق , کثافت , سختی , گرفتاری , ادم بی کله , گندیده , فاسد , :ضایع کردن , فاسد کردن , ضایع شدن , فاسد شدن , رسیدن , عمل آمدن , گیج کردن , خرف کردن.

ماء العین

ماء العین: ابشار بزرگ , اب مروارید , اب آوردن (چشم).

مائع

مائع: گداخته , اب شده , ریخته , ریختگی , ذوب شده.

مائل

مائل: مایل , مورب.

مائی

مائی: وابسته به اب , جانور یا گیاه ابزی , ابزی , اب , ابدار.

ماثره

ماثره: رفتار , کردار , عمل , کاربرد , شاهکار , بکار انداختن , استخراج کردن , بهره برداری کردن از , استثمار کردن .

ماجور

ماجور: کلنگ , سرفه خشک و کوتاه , چاک , برش , شکافی که بر اثر بیل زدن یا شخم زده ایجاد میشود , ضربه , ضربت , بریدن , زخم زدن , خرد کردن , بیل زدن , اسب کرایه ای , اسب پیر , درشکه کرایه , نویسنده مزدور , جنده .

مادبه

مادبه: مهمانی , ضیافت , مهمان کردن , سور , بزم .

ماده

ماده:

فقره , اقلام , رقم , تکه , قطعه خبری , بخش , مادی , جسمانی , مهم , عمدہ , کلی , جسمی , اساسی , اصولی , مناسب , مقتضی , مربوط , جسم , مادہ , چیز , مادہ , کالا , جنس , مصالح , پارچہ , چرند , پرکردن , تپاندن , چپاندن , انباشتن , جسم , جوهر , مفاد , استحکام .

مادہ خاکہ

مادہ خاکہ: ساینده , تراشنده , سوزش اور , سایا .

مادہ صناعیہ

مادہ صناعیہ: ترکیبی , مرکب از مواد مصنوعی , همگذاشت .

مادہ قابلہ للاحتراق

مادہ قابلہ للاحتراق: سوزا , احتراق پذیر , قابل تحریک وبرانگیختنی .

مادہ قاصره

مادہ قاصره: سفید شدن بوسیله شستن با وسایل شیمیایی , سفید کردن , مادہ ای کہ برای سفید کردن (هرچیزی) بکار رود .

مادہ کیمیاویہ

مادہ کیمیاویہ: شیمیایی , کیمیایی .

مادہ متفجرہ

مادہ متفجرہ: منفجر شونده .

مادہ مثیر للحساسیہ

مادہ مثیر للحساسیہ: مادہ ای کہ باعث حساسیت میشود .

مادہ مستعملہ لمرہ واحدہ

مادہ مستعملہ لمرہ واحدہ: ازدست دادنی , در معرض , قابل عرضه .

مادہ مقلصہ

مادہ مقلصہ: گس , قابض , جمع کننده , سفت , داروی قابض , سخت گیر , دقیق , طاقت فرسا , شاق , تند و تیز .

مادی

مادی: مادی , ماده گرای .

مادیه

مادیه: مادیت , ماده گرایی , ماده پرستی .

ماراثون

ماراثون: مسابقه دو ماراتون , مسابقه دوصحرایی .

مارزیبان

مارزیبان: شیرینی (با خمیر ارد بادام وشکر) .

مارس

مارس: اعمال کردن , بکاربردن , اجرا کردن , نشان دادن .

مارس الجنس مع

مارس الجنس مع: گاییدن , سپوختن .

ماریوانا

ماریوانا: تنباکوی وحشی بیابانی , بته شاهدانه , کنف , حشیش , ماری جوانا .

مازج

مازج: کابوراتور .

مازق

مازق: کار گذاشتن , درست کردن , پابرجا کردن , نصب کردن , محکم کردن , استوار کردن , سفت کردن , جادادن ,

چشم دوختن به , تعیین کردن , قراردادادن , بحساب کسی رسیدن , تنبیه کردن , ثابت شدن , ثابت ماندن , مستقر شدن , گیر , حیص و بیص , تنگنا , مواد مخدره , افیون .

ماس

ماس: الماس , لوزی , خال خشتی , زمین بیس بال .

ماساه

ماساه: رنج , رنجوری , پریشانی , غمزدگی , مصیبت , شکنجه , درد , مصیبت , فاجعه , نمایش حزن انگیز , سوگ نمایش .

ماساوی

ماساوی: حزن انگیز , غم انگیز , محزون , فجع .

ماسح الاحذیه

ماسح الاحذیه: واکسی , کفش واکس زن .

ماسوشیه

ماسوشیه: مازوکیسم , لذت بردن از درد , لذت بردن از جور و جفای معشوق یا معشوقه .

ماشى

ماشى: پیاده , وابسته به پیاده روی , مبتدل , بیروح .

ماشیه

ماشیه: احشام واغنام , گله گاو , چارپایان اهلی , مواشی و گاو و گوسفندی که برای کشتار یا فروش پرورش شود , احشام .

ماضی

ماضی: گذشته , پایان یافته , پیشینه , وابسته بزمان گذشته , پیش , ماقبل , ماضی , گذشته از , ماورای , درماورای , دور از , پیش از , در زمانی بسیار دور , در گذشته , در قدیم .

ماعدا

ماعدا: مستثنی کردن , مشمول نکردن , اعتراض کردن , (conj .prep.) : جز , بجز , مگر , باستثنای , غیر از , سوای .

ماقت

ماقت: متنفر , منزجر , بیمناک , ناسازگار , مکروه , زشت , شنیع , مغایر .

ماکر

ماکر: گربه ای , وابسته به تیره گربه , گربه صفت .

ماکنه

ماکنه: ماشین .

ماکتوش

ماکتوش: پالتوی بارانی , پارچه بارانی .

ماکولات بحریه

ماکولات بحریه: غذاهای مرکب از جانوران دریایی (مثل خرچنگک وغیره) .

مال

مال: پول , اسکناس , سکه , مسکوک , ثروت .

مالح

مالح: شورمه , بدمزه , شور , مثل اب دریا , نمکین , نمکین

و شور.

مالک

مالک: مالک , دارنده , مالک , ملاک , متصرف , صاحب حق طبق کتاب.

مالک الاراضی

مالک الاراضی: ملاک , صاحب ملک.

مالک الحزین

مالک الحزین: ماهیخوار , حواصیل.

مالم

مالم: مگراینکه , جز اینکه , مگر.

مالوف

مالوف: عادی , مرسوم , آشنا , وارد در , مانوس , خودی , خودمانی , معتاد , شخص داءم الخمر , عادی , همیشگی.

مالی

مالی: مالی , مالی , مالیاتی , محاسباتی.

مالیه

مالیه: مالیه , دارایی , علم دارایی , تهیه پول کردن , درکارهای مالی داخل شدن.

ماموث

ماموث: ماموت , فیل بزرگ دوره ماقبل تاریخ.

مانجه

مانجه: درخت انبه , میوه انبه.

مانح

مانح: دهنده , اهداء کننده.

مانع

مانع: مانع , مانع , سبدرکه ای , چهار چوب جگنی , مسابقه پرش از روی مانع , از روی پرچین یاچارچوب پریدن , از روی مانع پریدن , فائق آمدن بر , پیش گیر , جلوگیری کننده , مانع.

مانع الامواج

مانع الامواج: موج شکن.

مانع الحمل

مانع الحمل: وسیله جلوگیری از ابستنی.

ماهر

ماهر: ماهر , استادکار.

ماهوغونی

ماهوغونی: درخت ماهون امریکایی , چوب ماهون , رنگ قهوه ای مایل به قرمز.

ماوی

ماوی: پناه , پناهگاه , ملجا , پناهندگی , تحصن , پناه دادن , پناه بردن.

مایکرویف

مایکرویف: کهموج , موج خیلی کوچک الکترومغناطیسی , ریز موج.

مایونیز

مایونیز: نوعی چاشنی غذا وسالا د , مایونز.

مبادره

مبادره: پیشقدمی , ابتکار , قریحه , اغازی.

مباراه

مباراه: حریف , همتا , نظیر , لنگه , همسر , جفت , ازدواج , زور آزمایی , وصلت دادن , حریف کسی بودن , جور بودن با , بهم آمدن , مسابقه , کبریت , چوب کبریت.

مبارزه

مبارزه: نیزه بازی سواره , مبارزه کردن.

مبارکه

مبارکه: دعای خیر , دعای اختتام , برکت , نیایش , برکت ,

دعای خیر , نعمت خدا داده , دعای پیش از غذا , نعمت , موهبت .

مباشر

مباشر: مستقیم , هدایت کردن , رک , سراسر , مستقیما , بیمحابا , بیدرنگ .

مباشره

مباشره: مستقیما , سر راست , یکر است , بی درنگ , راست , مستقیم , مستقیما .

مبالغه

مبالغه: اغراق , گزافه گویی , مبالغه , اغراق , غلو , گزاف گویی , صنعت اغراق .

مباهاه

مباهاه: نوعی انحرافات جنسی که دران شخص بوسیله نشان دادن الت جنسی خود احساسات شهوانی رافرومیشانند , عریان گزای , به رخ کشیدن , بالیدن , خرامیدن , جولان دادن , خودنمایی , جلوه .

مبتدی

مبتدی: ابجدآموز , ابجدخوان , مبتدی , ابتدایی , مبتدی , تازه کار , جدید الورود , دانشجوی سال اول دانشکده , تازه کار , نو آموز , مبتدی , جدیدالا یمان , ادم ناشی , نوچه , مبتدی , تازه کار , نوچه .

مبتدیء

مبتدیء: جدید الا یمان , کارآموز , مبتدی , نوچه .

مبتکر

مبتکر: نو اور , بدعت گذار .

مبتهج

مبتهج: شناور , سبک , سبکروح , خوشدل , بشاش , خوش روی , سر حال , بابشاشت , شاد , دلگشا , شادمان هلهله کننده , فرخنده , فیروز .

مبدا

مبدأ: پند , مثل , گفته اخلاقی , قاعده کلی , اصل , قاعده کلی , مرام .

مبدأ السلام

مبدأ السلام: ارامش طلبی , صلحجویی , ایین احتراز از جنگ.

مبدع

مبدع: پرپندار , پرانگاشت , دارای قوه تصور زیاد , دارای قوه ابتکار , مبتکر , دارای هوش ابتکاری , با هوش , ناشی از زیرکی , مخترع .

مبذر

مبذر: مصرف , ولخرج , افراط کار , متلف , بی فایده .

مبرر

مبرر: قابل توجیه , توجیه پذیر .

مبرقه کاتبه

مبرقه کاتبه:

تلہ تاپ ، ماشین ثبت مخابرات تلگرافی ، دور نویس .

مبرمج

مبرمج: تهیه کننده برنامه ، طرح ریز ، برنامه ریز .

مبشاره

مبشاره: شبکه اهنی ، پنجره اهنی .

مبشر

مبشر: مبلغ مذہبی ، وابسته به مبلغین ، وابسته به هیلت اعزامی .

مبشر بالخیر

مبشر بالخیر: فرخ ، فرخنده ، خجسته ، سعید ، مبارک ، بختیار ، مساعد .

مبعوث

مبعوث: مامور سری ، فرستاده ، فرستاده ، مامور ، نماینده ، ایلچی ، مامور سیاسی ، سخن اخر ، شعر ختامی .

مبغی

مبغی: فاحشه خانہ .

مبکرا

مبکرا: زود ، بزودی ، مربوط به قدیم ، عتیق ، اولیہ ، در اوایل ، در ابتدا .

مبلغ

مبلغ: جمع کردن ، حاصل جمع ، مجموع .

مبہج

مبہج: دلفروز ، لذت بخش ، خوشی اور ، دلپسند ، دلپذیر .

مبہرج

مبهرج: شعله دار , زرق و برق دار , وابسته به مکتب معماری گوتیک , شعله مانند.

مبهم

مبهم: معمایی , مبهم , ناپیدا , نامعلوم , غیر برجسته , کمرنگ , نامریی , جزئی , غیر محسوس , غیر مشخص , مبهم , غیر معلوم , سر بسته و ابهام دار.

میید

میید: دافع حشرات , نابود کننده , برانداز گر.

میید الاعشاب

میید الاعشاب: عاملی که برای از بین بردن علف ها و گیاهان بکار میرود , علف کش.

میید الحشرات

میید الحشرات: حشره کش , حشره کشی , داروی حشره کش.

میید للجراثیم

میید للجراثیم: نطفه کش , میکرب کش , ضد باکتری.

مت

مت: جفت طاس , مردن , هلاک شدن , تلف شدن , نابود کردن.

متآمر

متآمر: دسیسه کار , طراح نقشه.

متابعه

متابعه: تعقیب , پیروی , زیرین , ذیل , شرح ذیل.

متاثر

متاثر: ساختگی , امیخته با ناز و تکبر , تحت تاثیر واقع شده.

متاخر

متاخر: به عقب , در پشت , بدهی پس افتاده , پس افت.

متاخرا

متاخرا: دیر , دیراینده , اخیر , تازه

, گذشته , کند , تا دیر وقت , اخيرا , تادیر گاه , زیاد , مرحوم.

متناق

متناق: نفیس , بدیع , عالی , دلپسند , مطبوع , حساس , دقیق , شدید , سخت.

متاهه

متاهه: شکنج , لا بیرنت , دخمه پریپچ وخم , ماز , پلکان ماریپچ , پیچیدگی , چیز بغرنج , جای پریپچ وخم , پیچ وخم , پلکان ماریپچ , سرسام , هذیان

متبادل

متبادل: دوسره , از دو سره , بین الاثنین , دو طرفه.

متباعد

متباعد: متباعد , انشعاب پذیر , منشعب , مختلف.

متباین

متباین: ناجور , مختلف , نابرابر , نامساوی , غیرمتجانس , ناهمسان , ناهمانند.

متبجح

متبجح: لا ف زن , خودستا , لا فزن , گزافه گو , رجز خوان.

متبختر

متبختر: خود نما , خود ساز , جلف , مغرور , گستاخ , لا قید , زرنگ.

متبرع

متبرع: دهنده , بخشنده.

متبنی

متبنی: ضامن , ملتزم , التزام دهنده , حامی , کفیل , متقبل , ضمانت کردن , مسلولیت را قبول کردن , بانی , بانی چیزی شدن.

متجانس

متجانس: مقاربت کننده باهم جنس خود , متوافق , هم جنس , یکجور , مشابه.

متجاوز

متجاوز: تجاوز کار , عهد شکن , متخلف , خلا فکر , خاطی , متجاوز.

متجر

متجر: بازار بزرگ , جای بازرگانی , مرکز فروش.

متجمد

متجمد: یخ زده , بسیار سرد پوشیده از شبیم یخ زده , یخی , پوشیده از یخ , بسیار سرد , خنک.

متجهم

متجهم: ترسناک , شوم , عبوس , سخت , ظالم , سایه دار , تاریک , غم انگیز , محزون.

متجول

متجول: سیار , دوره گرد.

متحالف

متحالف: پیوسته , متحد.

متحجر

متحجر: سنگواره , فسیل , مربوط بادوار گذشته.

متحد

متحد: متحد , وابسته , هم پیمان , هم عهد کردن , متعهد

کرد , تشکیل کشورهای متحد دادن.

متحذلق

متحذلق: گزاف , قلبه , مطمئن.

متحرر

متحرر: نوگرا , نوین گرا.

متحرک

متحرک: سرزنده , باروح , جاندار , روح دادن , زندگی بخشیدن , تحریک و تشجیع کردن , جان دادن به , باروح , سرزنده.

متحف

متحف: موزه.

متحمس

متحمس: هواخواه , مشتاق , علاقه مند.

متحول

متحول: تبدیل کردن , معکوس کردن.

متخاذل

متخاذل: ادم کند دست , ادم دست سنگین , عقب مانده.

متخصص فی الکیمیاء الحیویه

متخصص فی الکیمیاء الحیویه: متخصص شیمی حیاتی والی , ویژه گریزیست شیمی.

متخلف عقلیا

متخلف عقلیا: عقب افتاده (از لحاظ هوش و رشد بدنی).

متخنث

متخنت: کسی که در لباس و رفتار از جنس مخالف خود تقلید میکند , زن جامه .

متداعی

متداعی: متزلزل , ناپایدار , شل , لکنتی , بدخلق .

متذوق

متذوق: کارشناس چشیدن مزه شراب وچای وغیره , مزه سنج , چشنده .

متر

متر: متر , اندازه گیر , سنجنده , اندازه , وسیله اندازه گیری , مقیاس , میزان , کنتور , مصرف سنج , وزن شعر , نظم , سجع وقافیه , متر , با متر اندازه گیری کردن , سنجیدن , اندازه گیری کردن , بصورت مسجع ومقفی در آوردن , شتاب , دستپاچگی , تسریع , بارش , ته نشینی , باران , بارش , بارندگی , باریدن .

متراس

متراس: سد درختی .

مترب

مترب: گردو خاکی .

مترجم

مترجم: مترجم , برگرداننده .

مترجم شفوی

مترجم شفوی: مترجم , مترجم شفاهی , مفسر .

متردد

متردد: بیمناک , نگران , درک کننده , باهوش , زودفهم , دودل , مردد , درنگ کننده , تامل کننده , بی عزم , بی تصمیم , دو دل , مردد .

مترف

مترف: توفيق دهنده , فيض بخش , بخشنده , رءوف , مهربان , دلپذير , زير دست نواز , خير خواه ,

خوشایند , مطبوع دارای لطف , خوشمزه , لذیذ , شیرین , دلپذیر , شهوت انگیز.

مترنج

مترنج: مست , تلو تلو خورنده , سست.

مترهل

مترهل: سست , نرم , شل و ول , دارای عضلات شل.

مترونوم

مترونوم: میزانه شمار , اسبابی که برای تعیین زمان دقیق (مخصوصا در موسیقی) بکار میرود.

متری

متری: علم سجع , مبحث بحر و وزن شعر , اندازه ای , استاندارد یا معیار متری , متری.

مترلج

مترلج: اسکی باز.

مترلف

مترلف: چاپلوس , متملق , سبزی پاک کن , فرمانبردار.

متزوج

متزوج: شوهردار , عروسی کرده , متأهل , پیوسته , متحد.

متسام

متسام: متعالی , غیر جبری.

متسامح

متسامح: بامدارا , مدارا امیز , ازادمنش , ازاده , دارای سعه نظر , شکيبا , اغماض کننده , بردبار , شخص متحمل.

متساهل

متساهل: بخشنده , زياده رو , لخت , سست , شل , سهل انگار , اهمال کار , لينت مزاج , شل کردن , ول کردن , رها کردن , بامدارا , اسان گیر , ملايم , باگذشت , ضد بيوست , ملين .

متسكع

متسكع: ادم عاطل و باطل , ولگرد .

متسلق

متسلق: بالا رونده , گياه نيلوفرى يا بالا رو .

متسوق

متسوق: خريدار , مغازه رو , كاسب خرده فروش .

متسول

متسول: گدا , درويش , دربدر , ساءل , گدايى كننده .

متسيد

متسيد: داراى برجستگى , متمايل به رياست مايبى , ارباب منش .

متشائم

متشائم: بدبين .

متشرد

متشرد: ولگرد , ولگردى کردن , دربدر , خانه بدوش , بيكاره .

متشكر

متشكر: سپاسگزار , متشكر , ممنون , شاكر .

متصل

متصل: پيوسته , روان , خط شكسته .

متصلب

متصلب: سنگدل , کینه توز , سخت , سفت و محکم , نرم نشو , جدی , جامد , صلب.

متطرف

متطرف: سرگردان , اواره , ولگرد , غیور , ادم متعصب یا هواخواه , مجاهد , جانفشان.

متطلب

متطلب: دربايست ,

نیازمندی ، تقاضا ، احتیاج ، الزام ، نیاز ، ایجاب ، الترام .

متطوع

متطوع: داوطلب ، خواستار ، داوطلب شدن .

متظاهر

متظاهر: رژه رونده ، راه پیما .

متعارض

متعارض: نامتجانس .

متعاطف

متعاطف: همدرد ، دلسوز ، شفیق ، غمخوار ، موافق .

متعاون

متعاون: همدست ، یاور .

متعب

متعب: خسته ، سیر ، بیزار ، خستگی ، باخستگی ، خسته کننده ، مزاحم ، طاقت فرسا .

متعنه

متعنه: لذت ، خوشی ، برخورداری ، کیف ، لذت ، خوشی ، عیش ، شهوترانی ، انبساط ، لذت ، بخشیدن ، خوشایند بودن ، لذت بردن ، رفتار کردن ، تلقی کردن ، مورد عمل قرار دادن .

متعجرف

متعجرف: دارای قیافه تحقیر امیز ، پر افاده ، پر کبر .

متعدد الزوجات

متعدد الزوجات: مرد دو زنه ، زنی که دو شوهر دارد .

متعدی

متعدی: تراگذر , متعدی.

متعذر الاصلاح

متعذر الاصلاح: جبران ناپذیر , مرمت ناپذیر , خوب نشدنی.

متعذر وصفه

متعذر وصفه: وصف ناپذیر , توصیف ناپذیر , نامعلوم , غیر قابل اظهار , ناگفتنی , غیر قابل بیان.

متعرج

متعرج: دنداندار , ناهموار.

متعشی

متعشی: کسی که شام می خورد , واگن رستوران.

متعصب

متعصب: ادم ریاکار , ادم خرافاتی , متعصب , شخص متعصب , دارای احساسات شدید (مذهبی و غیره) , دارای روح پلید , دیوانه.

متعطش للدماء

متعطش للدماء: تشنه بخون , خونریز , سفاک , بیرحم.

متعفن

متعفن: کپک زده , کهنه و فاسد , کپک زده , بوی ناگرفته , پوسیده , کهنه , پوسیده , فاسد , خراب , زنگ زده , روبفاسد.

متعقل

متعقل: دارای قوه قضاوت سلیم.

متعلق بالسیره

متعلق بالسیره: زیستنامه ای، وابسته بشرح زندگی.

متعلم

متعلم: یادگیرنده.

متعمد

متعمد: تعمداً کردن، عمداً انجام دادن، عمدی، تعمداً، تعمق کردن، سنجیدن، اندیشه کردن، کنکاش کردن، قصدی، عمدی.

متعود

متعود: خو گرفته، معتاد.

متغطرس

متغطرس:

گردن فراز , متکبر , خودبین , گستاخ , پرنخوت , مغرور , باددسر , متکبر , والا .

متغیر

متغیر: تغییر پذیر , متغیر , بی قرار , بی ثبات .

متفائل

متفائل: خوش بین .

متفتت

متفتت: اردی , اردنما , ترد , خشک , لکه لکه .

متفرج

متفرج: تماشاگر , تماشاچی , بیننده , ناظر , نگاه کننده , خوش قیافه , نگهدار , شبان .

متفکک

متفکک: متناقض , بی ربط .

متقاعد

متقاعد: بازنشسته , وظیفه خوار , مستمری بگیر .

متقدم

متقدم: پیشرفته , ترقی کرده , پیش افتاده , جلوافتاده .

متقشر

متقشر: فلس مانند , فلس فلس , پولک دار , زبر , ناهموار .

متقطع

متقطع: حمله ای , غشی , متغیر , هوس پرست , دمدمی , متناوب , نوبت دار , نوبه ای , نوبتی .

متقفز

متقفز: نامنظم رونده , تشنجی , متناوب , خشکانده شده در افتاب.

مقلب

مقلب: شطرنجی , پیچازی , دارای تحولات , پرشکاف , اندکی متلاطم , متغیرو دستخوش تغییر و تبدیل , متلون , دمدمی , بی ثبات , بی وفا , بی ثبات , بی وفا.

متقن

متقن: استادانه درست شده , بزحمت درست شده , به زحمت ساختن , دارای جزئیات , بادقت شرح دادن.

متکبر

متکبر: موهن , اهانت اور , بیهوده , عبث , بیفایده , باطل , پوچ , ناچیز , جزیی , تهی , مغرور , خودبین , مغرورانه , بطور بیهوده.

متکتل

متکتل: موج دار , متلاطم , ناهنجار , قلبه , ناصاف , سنگین.

متکرر

متکرر: تکرار شونده , زود زود , مکرر , رفت و آمد زیاد کردن در , تکرار کردن.

متکلف

متکلف: وانمود کن , ژستو , قیافه گیر , پرسش دشوار.

متکلف جدا

متکلف جدا: مربوط به نمایش ملودرام.

متکلم

متکلم: گوینده , حرف زن , متکلم , سخن ران

، سخنگو ، ناطق ، رئیس مجلس شورا ، ادم ناطق ، ناطق ، سخنگو.

متکیف

متکیف: قابل توافق ، قابل جرح و تعدیل ، مناسب ، سازوار.

متلازم

متلازم: جدا نشدنی.

متلهف

متلهف: مشتاق ، ذی علاقه ، ترد و شکننده.

متماسک

متماسک: چسبیده ، مربوط ، دارای ارتباط یا نتیجه منطقی ، چسباننده ، چسبناک.

متمرد

متمرد: متمرد ، شورشی ، یاغی ، سرکش ، متمرد.

متململ

متململ: بیقرار ، ناراحت.

متموج

متموج: پرچین و شکن ، پرموج ، پرتلاطم ، جنبش بعقب و جلو ، متموج.

متمیز

متمیز: تبعیض قائل شدن ، با علاءم مشخصه ممتاز کردن.

متناسق

متناسق: موافق ، جور ، هم اهنگ ، هم نوا ، متوازن ، موزون.

متنافر

متنافر: ناجور , بداهنگ , ناموزون , ناهنجار .

متناقض

متناقض: دوجنبه ای , دمدمی , متناقض , مخالف , متباین , ضد و نقیض , متناقض , ناجور , وفق ناپذیر , جور نشدنی , ناسازگار , مخالف , غیر قابل تطبیق , اشی ناپذیر .

متنبی

متنبی: غیب گو , فال بین , فالگیر , شگون , پیش بینی کردن (باتفال) .

متنزه

متنزه: پارک , باغ ملی , گردشگاه , پردیز , شکارگاه محصور , مرتع , درماندگاه اتومبیل نگاهداشتن , اتومبیل را پارک کردن , قرار دادن .

متنفس

متنفس: فرصت , استراحت , مکث .

متنقل

متنقل: گردش , گردنده , سیار .

متنوع

متنوع: جور شده , همه فن حریف , همسر , یار , درخور , مناسب , گوناگون , مختلف , متغیر , متمایز , گوناگون , متفرقه .

متهدل

متهدل: باد کرده , شل , ول , کیسه ای متورم , قلبه .

متهکم

متهکم: بدبین و عیبجو پیرو مکتب کلیون .

متهم

متهم: مدافع , مدعی علیه .

متهور

متهور: ادم شتابکار , ادم عجول , ادم بی پروا , بی باک.

متهوی

متهوی: هوایی , هوا مانند , با روح

، پوچ ، واهی ، خودنما.

متوازی

متوازی: موازی ، متوازی ، برابر ، خط موازی ، موازی کردن ، برابر کردن.

متواصل

متواصل: رام نشده ، سوقان گیری نشده ، مسلسل ، ناشکسته.

متواضع

متواضع: زبون ، فروتن ، متواضع ، محقر ، پست ، بدون ارتفاع ، پست کردن ، فروتنی کردن ، شکسته نفسی کردن.

متواطی

متواطی: همدست ، شریک یا معاون جرم.

متوافق

متوافق: همرویده ، واقع شونده در یک وقت ، منطبق ، متلاقی ، همساز.

متوانی

متوانی: بی میل ، بی توجه.

متورم

متورم: ، ورم کرده ، اماس کرده.

متوسط

متوسط: میانه ، متوسط ، وسطی ، واقع در وسط ، حد وسط ، متوسط ، میانه روی ، اعتدال ، منابع درآمد ، عایدی ، پست فطرت ، بدجنس ، اب زیرکانه ، قصد داشتن ، مقصود داشتن ، هدف داشتن ، معنی و مفهوم خاصی داشتن ، معنی دادن ، میانگین.

متوفر

متوفر: دردسترس ، فراهم ، قابل استفاده ، سودمند ، موجود.

متوقع للانخفاض

متوقع للانخفاض: خشن , بی تربیت , مثل خرس , خرس وار.

متی

متی: کی , چه وقت , وقتیکه , موقعی که , در موقع.

متيقظ

متيقظ: مراقب , هوشيار , گوش بزنگ , بيدار , حساس.

متين

متين: قوی هيكل , تنومند , ستبر , هيكل دار.

مثابر

مثابر: دارای پشتکار , ساعی , مواظب.

مثال

مثال: نمونه , مثال , مثل , سرمشق , عبرت , مسله , بامثال و نمونه نشان دادن.

مثالی

مثالی: ایده اليست.

مثانه

مثانه: كيسه , ابدان , مثانه , بادکنک , پيشابدان , کميزدان.

مثقاب

مثقاب: تمرين , مشق نظامی , مته زدن , مته , تعليم دادن , تمرين کردن.

مثقب

مثقب: مته , پر ماه , سوراخ کننده , گردبر , سوراخ کردن , مته کردن.

مشف

مشف: عقلا نى , ذهنى

, فکری , خردمند , روشنفکر.

مثل

مثل: مثل , ضرب المثل , گفتار حکیمانه , مثل زدن , اب خون , خونابه , سرم , اب پنیر.

مثل هذا

مثل هذا: چنین , یک چنین , این قبیل , این جور , این طور.

مثلث

مثلث: مثلث , سه گوش , سه پہلو , سه بر.

مثلثی

مثلثی: سه گوشه , دارای سه زاویه , بشکل مثلث.

مثلج

مثلج: برفی , پوشیده از برف , سفید همچون برف , سفید.

مثمر

مثمر: میوه دار , مثمر , مفید , بارور.

مثمان

مثمان: ارزیاب , تقویم کننده , هشت وجهی , هشت گونه , چیز هشت گوشه.

مثیر

مثیر: نمایشی , مہیج , برانگیزنده , خراش اور , دلخراش , سوزش اور , خشم اور , محرک , بخشم اورنده , ازارنده.

مثیر للجدل

مثیر للجدل: مباحثه ای , جدلی , جدال امیز , ہم ستیز , ہم ستیز گر , ہم ستیز گرانه.

مثیر للشک

مثیر للشک: بدگمان , ظنین , حاکی از بدگمانی , مشکوک.

مجاز

مجاز: پروانه دار , صاحب جواز , دارنده پروانه , لیسانسیه.

مجازی

مجازی: مجازی , رمزی , کنایه ای , تمثیلی , استعاره ای , تشبیهی.

مجاعه

مجاعه: تنگ سالی , قحطی , قحط و غلا , کمیابی , نایابی , خشکسالی.

مجال

مجال: قلمرو , حوزه , وسعت , نوسان نما , کره , گوی , جسم کروی , فلک , گردون , دایره , محیط , مرتبه , حدود فعالیت , دایره معلومات , احاطه کردن , بصورت کره درآوردن.

مجال جوی

مجال جوی: فضای هوایی.

مجامله

مجامله: ادب و مهربانی , تواضع.

مجانمی

مجانمی: تعریف امیز , تعارفی , بلیط افتخاری , رایگان , مفت , مجاناً , مجانمی , آزاد.

مجاور

مجاور: نزدیک , مجاور , همسایه , همجوار , دیوار بدیوار.

مجتمع

مجتمع: انجمن

, مجمع , جامعه , اجتماع , معاشرت , شرکت , حشرونشر , نظام اجتماعی , گروه , جمعیت , اشتراک مساعی , انسگان .

مجتهد

مجتهد: سخت کوش , کوشا , کوشنده , ساعی , پشت کاردار .

مجد

مجد: جلال , افتخار , فخر , شکوه , نور , بالیدن , فخر کردن , شادمانی کردن , درخشیدن .

مجدال

مجدال: استدلالی , منطقی , جدلی .

مجدول

مجدول: جدولی , فهرستی , تخته ای , لوحی , کوهمیزی .

مجذاف

مجذاف: پارو , پارو زدن , بیلچه , پاروی پهن قایقرانی , پارو زدن , با باله شنا حرکت کردن , دست و پا زدن , با دست نوازش کردن , ور رفتن , با چوب پهن کتک زدن .

مجذف

مجذف: پارو زن , پارو زن مسابقات قایقرانی .

مجرب

مجرب: ورزیده , با تجربه .

مجره

مجره: کهکشان , جاده شیری .

مجرد

مجرد: مجزا , پریشان خیال , مختصر .

مجرف

مجرف: بیل , بیلچه , خال پیک , خال دل سیاه , بیل زدن , با بیل کندن , با بیل برگرداندن .

مجرفه

مجرفه: خاک انداز , بیل , پارو , کج بیل , بیلچه , بیل زدن , با بیل کندن , انداختن .

مجرم

مجرم: جنایی , بزهکار , جنایتکار , جانی , گناهکار , بزهکار , گناهکار , جانی , جنایت کار .

مجری

مجری: ابکند , ابگذر , کاریز , مجرا , راه اب , زهکش , دره کوچک , کارد , کندن , درست کردن .

مجری الدم

مجری الدم: رگ گردش خون .

مجسم

مجسم: استروفونیک , دارای دستگاه تقویت کننده صوت از سه جهت

مجسم ثمانی

مجسم ثمانی: جسم هشت سطحی .

مجعد

مجعد: مجعد , فرفری .

مجفف

مجفف: ماشین خشک کنی .

مجله

مجله: روزنامه , دفتر روزنامه , دفتر وقایع روزانه , مجله , مخزن .

مجله الصور المتحرکه

مجله الصور المتحرکه: خنده دار

, مضحك , وابسته به كمدى.

مجلد

مجلد: جلد , جلد بزرگ , مجلد , دفتر , كتاب قطور.

مجلس

مجلس: مقام يا وظيفة صدارت عظمى , مقام وزارت دارايى , دفتر مهردار سلطنتى , انجمن , مشاوره , شورا , مجلس ,
كنكاشگاه.

مجلس الشيوخ

مجلس الشيوخ: مجلس سنا.

مجلس تشريعى

مجلس تشريعى: هيلت مقننه , مجلس , قوه مقننه.

مجمد

مجمد: منجمد يا يخ زده , سرمازده , غير قابل پرداخت تاانقضا مدت , بى حرکت , محكم , بدون ترقى.

مجمده

مجمده: يخچال خيلى سرد , منجمد كننده , يخدان.

مجمل

مجمل: متخصص ارايش وزيبايى , مشاطه.

مجمل الاقدام

مجمل الاقدام: متخصص درمان وحفاظت پاها , پزشك پا.

مجمل الرموش

مجمل الرموش: ريمل مژه واپرو.

مجموع

مجموع: جمع شده , متراکم , متراکم ساختن , تمامیت , جمع کل , چیز درست و دست نخورده , کل , کلی , تام , مطلق , مجموع , جمع , جمله , سرجمع , حاصل جمع , جمع کردن , سرجمع کردن , کلیت , کلی , مقدار کلی , تمامیت , مجموع .

مجموع اجمالی

مجموع اجمالی: درشت , بزرگ , ستبر , عمدہ , ناخالص , زمخت , درشت بافت , زشت , شرم اور , ضخیم , بی تربیت , وحشی , تودہ , انبوه , وزن سرجمع چیزی () , جمع کل , بزرگ کردن , جمع کردن , زمخت کردن , کلفت کردن , بصورت سود ناویژہ بدست آوردن .

مجموعہ

مجموعہ: گرداوری , گرداورد , کلکسیون , اجتماع , مجموعہ , ترکیب , یکمرتبه , مجموع , اثر کلی , بطور جمعی , دستہ جمعی , گروہ , گروہ بندی کردن , گوشتالو , فربہ , چاق وچلہ , فربہ ساختن , گوشتالو کردن , چاق شدن ,

صدای تپ تپ , محکم افتادن یا افکندن , مجموعه , نشاندن , دستگاه.

مجموعه الدوائر

مجموعه الدوائر: مدارات

مجند

مجند: سرباز وظیفه , مشمول نظام کردن , تازه سرباز , کارمند تازه , نو آموز استخدام کردن , نیروی تازه گرفتن , حال آمدن.

مجنون

مجنون: دیوانه , شوریده , شکاف دار , مرد دیوانه.

مجهر

مجهر: ریزین , میکروسکپ , ذره بین.

مجهری

مجهری: وابسته به میکروسکپ , بسیار کوچک , ذره بینی.

مجهر الجنازات

مجهر الجنازات: مقاطعه کار کفن ودفن , متصدی کفن ودفن.

مجهض

مجهض: کسی که موجب سقط جنین میشود , سقط جنین کننده.

مجهول

مجهول: بی نام , دارای نام مستعار , تخلصی , لا ادري , ناشناخته , مجهول , ناشناس , گمنام , بی شهرت , نامعلوم.

مجون

مجون: وقاحت , قباح , زشتی , مجالس عیاشی و میگساری بافتخار خدایان , میگساری عیاشی.

مجید

مجید: مجلل , عظیم , باشکوه , خیلی خوب.

مجیز

مجیز: پروانه دهنده.

مح

مح: زرده تخم مرغ , محتویات نطفه.

محادثه

محادثه: گفتگو , گفت و شنید , مکالمه , محاوره.

محرار

محرار: صدف خوراکی.

محراب

محراب: متحارب , متخاصم , جنگجو , داخل درجنگ.

محاسب

محاسب: ذی حساب , حسابدار , دفتردار , حسابدار , ثبات.

محاسب التامین

محاسب التامین: امارگیر , مامور احصاءیه , دبیر , منشی.

محاسب السفینه

محاسب السفینه: کیسه دوز , تحویلدار , صندوقدار.

محاسبه

محاسبه: حسابداری , حسابداری , اصول حسابداری , بررسی اصل و فرع , دفتر داری , ساماندهی.

محاضر

محاضر: مدرس , تدریس کننده , سخنران.

محاضره

محاضره: سخنرانی , خطابه , کنفرانس , درس , سخنرانی کردن , خطابه گفتن , نطق کردن.

محاط بالاشجار

محاط بالاشجار: برگدار , پر برگ.

محافظ

محافظ: محافظه کار , پیرو سنت قدیم.

محافظه

محافظه: استان , ایالت , ولایت.

محاكاه

محاكاه: تقلید , تقلید , شکلک سازی.

محاكمه

محاكمه: محاكمه , دادرسی , آزمایش , امتحان

، رنج ، کوشش .

محامی

محامی: وکیل ، مدعی ، وکالت ، نمایندگی ، وکیل مدافع ، وکیل مدافع ، وکیل مشاور ، وکیل دعاوی ، وکیل دادگستری ، مشاور حقوقی ، قانون دان ، فقیه ، شارح ، ملا ، حقوقدان .

محاو له

محاو له: کوشش کردن ، قصد کردن ، مبادرت کردن به ، تقلا کردن ، جستجو کردن ، کوشش ، قصد ، کوشش کردن ، سعی کردن ، کوشیدن ، ازمودن ، محاکمه کردن ، جدا کردن ، سنجیدن ، آزمایش ، امتحان ، ازمون ، کوشش .

محایه

محایه: مداد پاک کن ، تخته پاک کن .

محاید

محاید: خنثی کردن ، اخته کردن ، وابسته به جنس خنثی ، خنثی ، بی طرف ، بی غرض ، اسم یا صفتی که نه مذکر و نه مؤنث است ، خواجه ، بیطرف ، بدون جانبداری ، خنثی ، بیرنگ ، نادر گیر .

محب للتقاضی

محب للتقاضی: دعوایی .

محببر

محببر: مرکبی ، جوهری .

محبیره

محبیره: دوات ، مرکبدان .

محبوب

محبوب: محبوب ، مورد علاقه .

محتاج

محتاج: نیازمند.

محتال

محتال: حيله گر , بامهارت.

محترم

محترم: اراسته , محبوب , نجيب , محترم , قابل احترام , ابرومند , مودب , با ادب , پر احترام , ابرومند.

محتشم

محتشم: با احتياط , امل.

محتضر

محتضر: در حال نزع , در سكرات موت , روبه مرگ.

محتقر

محتقر: اهانت اميز , مغرورانه , قابل تحقير , تحقير اميز.

محتكر

محتكر: صاحب انحصار , وابسته بصاحب انحصار , سياست انحصاری , انحصار گرای.

محتل

محتل: تاخت و تاز گر , مهاجم , حمله کننده.

محتمل

محتمل: احتمالی , محتمل , باور كردنی , امر احتمالی , تحمل پذیر , قابل تحمل.

محتوم

محتوم: گریز نا پذیر , چاره نا پذیر , غیر قابل اجتناب.

محتوی

محتوی: محتوی , مضم ?ون.

محجر صحی

محجر صحی: قرنینه , قرنطینه , محل قرنطینه

, قرنطینه کردن.

محجوز

محجوز: رزرو شده , محتاط , خاموش , کم حرف , اندوخته , ذخیره.

محدد

محدد: تعیین شده , مشخص شده.

محدود

محدود: متناهی , محدود.

محدوده

محدوده: محدود , منحصر , مشروط , مقید.

محراث

محراث: خیش , گاو آهن , شخم , ماشین برف پاک کن , شخم کردن , شیار کردن , شخم زدن , باسختی جلو رفتن , برف روفتن.

محرار

محرار: گرماسنج , حرارت سنج.

محرر

محرر: ویراستار , ویرایشگر , ازادی بخش , ازاد کننده.

محرقة

محرقة: همه سوزی , کشتار همگانی , , قتل عام , آتش سوزی همگانی.

محرك

محرك: موتور , ماشین , موتور , محرك , پیشنهاد دهنده , پیشنهاد کننده , تکان دهنده , انگیزه.

محرم

محرم: قدغن کردن , منع کردن , بازداشتن , اجازه ندادن (accursed): (=adj) ملعون , مطرود , ممنوع.

محزن

محزن: سوگناک , اسفناک , رقت اور , زار , تیز , تند و تلخ , زنده , نیشدار , گوشه دار.

محسن

محسن: صاحب خیر , ولینعمت , نیکوکار , بانی خیر , واقف.

محسوب

محسوب: حساب کردنی , برآورد کردنی , قابل اعتماد.

محسویه

محسویه: طرفداری , استثناء قائل شدن نسبت بکسی.

محسود

محسود: رشک اور , خواستنی , حسادت انگیز.

محسوس

محسوس: قابل درک , ادراک شدنی.

محسوم

محسوم: غیر قابل بحث , بدون مناقشه , بی چون و چرا , بدون مباحثه , مسلم.

محشه

محشه: ماشین چمن زنی , علف چین , مسخره , شوخ.

محصل الديون

محصل الديون: ناظر , ضابط , امین صلح یا قاضی , نگهبان دژ سلطنتی.

محصول

محصول: محصول , چیدن , گیسو را زدن , سرشاخه زدن , حاصل دادن , چینه دان , ثمر دادن , واگذار کردن , ارزانی داشتن , بازده , محصول , حاصل , تسلیم کردن یا شدن.

محصول العنب

محصول العنب: انگور

چینی , فصل انگور چینی , محصول.

محطه

محطه: ایستگاه , جایگاه , مرکز , جا , در حال سکون , وقفه , سکون , پاتوق , ایستگاه اتوبوس وغیره , توقفگاه نظامیان وامثال
ان , موقعیت اجتماعی , وضع , رتبه , مقام , مستقر کردن , درپست معینی گذاردن.

محطه طرفیه

محطه طرفیه: پایانه , پایانی.

محظور

محظور: ممنوع , قاچاق , نامشروع , مخالف مقررات.

محظوظ

محظوظ: خوشبخت , مساعد , خوش شانس , خوب , خوش اقبال , بختیار , خوش یمن , خوش قدم.

محفز

محفز: عامل فعل وانفعال اجسام شیمیایی در اثر مجاورت , تشکیلات دهنده , سازمان دهنده , فروگشا.

محفظه

محفظه: کیسه , جیب , کیسه پول , کیف پول , پول , دارایی , وجوهات خزانه , غنچه کردن , جمع کردن , پول دزدیدن ,
جیب بری کردن , کیف پول , کیف جیبی.

محکم

محکم: حکم , داوری کردن , قاضی , داور.

محکمه

محکمه: بارگاه , حیاط , دربار , دادگاه , اظهار عشق , خواستگاری , دادگاه محکمه , دیوان محاکمات.

محل الاسماک

محل الاسماک: محل ماهیگیری , شیلات , ماهیگیری.

محل الميلاد

محل الميلاد: زادبوم , مولد , تولد گاه , زاد گاه.

محل بيع القبعات النسويه

محل بيع القبعات النسويه: كلاه فروش , زني كه كلاه زنانه ميدوزد.

محلحل

محلحل: نرم استخوان , سست , ضعيف , لق , زهواردررفته.

محلل

محلل: عضو هيلت منصفه , داور.

محلل

محلل: استاد تجزيه , روانكاو , فرگشا , تحليل كننده.

محلل نفساني

محلل نفساني: روانكاو.

محللول ملحي

محللول ملحي: شوراب , اب شور , اشك , اب نمك.

محللي

محللي: خانگي , خانوادگي , اهلي , رام , بومي , خانه دار , مستخدم يا خادمه , محللي , موضعي.

محللي الصنع

محللي الصنع: وطني , ساخت ميهن ,

خانگی , خانه بافت.

محصه

محصه: نوشنده بسلا متی کسی , نان برشته کن , سرخ کننده , برشته کننده.

محمل

محمل: بار کننده.

محمول جوا

محمول جوا: هوا برد , بوسيله هوا نقل و انتقال یافته.

محموم

محموم: دارای تب لازم , بيقرار , گيج کننده.

محو

محو: پاک شدگی , تراشیدگی , حك , جای پاک شدگی.

محور

محور: محور , قطب , محور تقارن , مهره اسه , محور , چرخ , میله , اسه , تویی چرخ , مرکز , قطب , مرکز فعالیت.

محوری

محوری: محوری.

محول

محول: ترادیسیدن , مبدل.

محیط

محیط: محیط , محیط دایره , پیرامون , محیط مرئی , خط فاصل درنقشه های رنگی , نقشه برجسته , نقاشی کردن , طراحی کردن , اقیانوس , پیرامون , دوره , محیط , حدود , فرا گرفتن , محاصره کردن , احاطه شدن , احاطه.

محیط حیوی

محیط حیوی: زیست کره , قسمت قابل زندگی کره زمین که عبارتست از جو و اب و خاک کره زمین.

مخادع

مخادع: فریب امیز , پرنیرنگ , رذل صفت.

مخاط

مخاط: خلط , بلغم , ماده مخطی , ماده لزج.

مخالف

مخالف: ناسازگار , ناموزون , مغایر.

مخالفه

مخالفه: بی قاعدگی , بی ترتیبی , نا منظمی , بی نظمی , بیبوست , گناه , تقصیر , حمله , یورش , هجوم , اهانت , توهین , دلخوری , رنجش , تجاوز , قانون شکنی - بزه , گناه , تقصیر , حمله , یورش , هجوم , اهانت , توهین , دلخوری , رنجش , تجاوز , قانون شکنی , بزه.

مخبا

مخبا: سنگر و پناهگام زیر زمینی , انبار بزرگ , پرشدن انبار , نهانگاه , ذخیره گاه , چیز نهان شده , مخزن , پنهان کردن , نهانگاه ,

مخفی گاه.

مخبر

مخبر: کارگاه، آگاهی دهنده، خبر رسان، مخبر، شکل دهنده، آگاهگر، مخبر، خبر رسان، کارگاه، جاسوس، سخن چین، بزرگ کننده، ذره بین، درشت کن.

مخبز

مخبز: دکان نانویی یا شیرینی پزی.

مختار

مختار: برگزیده، منتخب.

مختاره ادبیه

مختاره ادبیه: گلچین ادبی، منتخبات نظم و نثر، جنگ.

مختبر

مختبر: آزمایشگاه، لا براتوار.

مخترع

مخترع: مخترع، جاعل.

مختصر

مختصر: کوتهسازی، مخفف، تلخیص، اختصار، سر نام، درشت، کلان، درشت دستور.

مخطف

مخطف: ادم دزد، ادم ربا، دور کننده، عضله دور کننده، ادم دزد، دزدانسان، بچه دزد.

مختلط

مختلط: امیخته.

مختلف

مختلف: متمایز , متفاوت , دارای رنگهای گوناگون , رنگارنگ , گوناگون , متنوع , گوناگون , مختلف , چندتا , چندین , جورواجو .

مخدر

مخدر: بیهوشانه , داروی بی هوشی , بی هوش کننده , کم کننده ع حس .

مخرب

مخرب: خرابکار .

مخرج

مخرج: روزنه , مجرای خروج , بازار فروش , مخرج .

مخرطه

مخرطه: ماشین تراش , چرخ خراطی , تراش دادن .

مخروط

مخروط: مخروط , میوه کاج , هرچیز مخروطی یا کله قندی , مخروطی شکل کردن , قیف (برای بستنی قیفی) .

مخزن

مخزن: دولا- بیچه , گنجه خوراک , خوراکی , ابدار خانه , شربت خانه , مخصوص لوازم سفره , انبار , انبار کردن , ذخیره کردن , انبار , مخزن , انبار کالا , انبار کردن , مخزن , انبار گمرک , انبار کالا , بارخانه .

مخزن الماکولات

مخزن الماکولات: ابدارخانه , جای فروش ادوقه و نوشابه , کره ای , روغنی .

مخزی

مخزی: رسوا , مفتضح , موجب رسوایی , ننگ اور .

مخصب

مخصب: كود , ابستن كننده.

مخصر

مخصر: كرسٲ , شكٲ بند زنانه , شكٲ بند بستن.

مخضه

اللبن

مخضه اللبـن: بوسيله اسباب گردنده (مثل چرخ) جلو رفتن , بافعاليت فکري چیزی بوجود آوردن , کره سازی , داءما وشدیدا چیزی را تکان دادن وبهم زدن.

مخضوضر

مخضوضر: متمایل به سبز.

مخطط

مخطط: نوعی چاپ عکاسی که زمینه ان ابي و نقش ان سفید است , چاپ اوزالید که برای کپیه نقشه و رسم های فنی بکار میرود , برنامه کار , نقشه , نمودار , جدول (اطلاعات) , گرافیک , ترسیم اماری , بر روی نقشه نشان دادن , کشیدن , طرح کردن , نگاره.

مخطط الرحله

مخطط الرحله: برنامه سفر , خط سیر , سفرنامه.

مخطوطه

مخطوطه: دست خط , نسخه خطی.

مخفف

مخفف: رقیق کردن , ابکی کردن.

مخفقه

مخفقه: کتک زننده , زننده , طبال.

مخفی

مخفی: دزدکی , زیر جلی , پنهان , نهانی , مخفی , رمزی , نامریی , ناپدید , نامعلوم , مخفی , غیرقابل مشاهده , غیرقابل تشخیص , غیر محسوس.غ

مخل

مخل: اهرم , دیلم.

مخل بالآداب

مخل بالآداب: شرم اور , گستاخ , نا نجیب , بی حیا.

مخلب

مخلب: چنگ , پنجه , سرپنجه جانوران , ناخن , چنگال , پنجه ای شکل , چنگ زدن , چنگال , ناخن , پنجه , پاشنه پا , پاشنه.

مخلص

مخلص: فدیہ دهنده , رهایی بخش , نجات دهنده , باز خرید گر.

مخلل

مخلل: ترشی , سرکه , خیار ترشی , وضعیت دشوار , ترشی انداختن.

مخلوق

مخلوق: افریده , مخلوق , جانور.

مخمن

مخمن: ارزیاب , خراج گذار.

مخی

مخی: مخی , دماغی , مغزی , فکری.

مخیخ

مخیخ: مخچه , مخ کوچک , پس مخ.

مخیط

مخیط: بند کشیده , نخ کشیده.

مخيف: مور مور كننده , وحشت زده , غير عادى , وحشتناك , بد , وهم اور , ترساننده , گرفته , مكدرد , ترسناك , مهيب ,

وحشتناک , ترسناک , ترسان.

مد

مد: جریان , عید , کشند داشتن , جزر ومد ایجاد کردن , اتفاق افتادن , کشند.

مداخیل

مداخیل: درآمد , دخل , مداخل , عایدی.

مدار

مدار: نواحی گرمسیری بین دو مدار شمال و جنوب استوا , گرمسیری , مدار راس السرطان , مدار راس الجدی حاره , گرمسیر.

مداعبه

مداعبه: نوازش , دلجویی , دلنوازی کردن , در اغوش کشیدن.

مدافع

مدافع: دفاع کردن , طرفداری کردن , حامی , طرفدار , وکیل مدافع , کسی که در لشکر کشی شرکت میکند , سرباز کهنه کار , نامزد انتخابات , کسیکه در پارلمان تبلیغ میکند.

مدان

مدان: مجرم , جانی , محبوس , محکوم کردن.

مداهمه

مداهمه: تاخت و تاز , یورش , حمله ناگهانی , ورود ناگهانی پلیس , یورش آوردن , هجوم آوردن.

مداهنه

مداهنه: زبان چرب و نرم , چاپلوسی , مداهنه , ریشخند کردن.

مدبب

مدبب: تیز , نوک دار , کنایه دار , نیشدار.

مدبر

مدبر: پیش اندیشیده , عمدی.

مدبره المنزل

مدبره المنزل: خانه دار.

مده

مده: مدت , طی , سختی , بقاء.

مدخل

مدخل: درون رفت , ورودیه , اجازه ورود , حق ورود , دروازه ء دخول , ورود , مدخل , بار , درب مدخل , آغاز (vt.)
مدهوش کردن , دربیھوشی یاغش انداختن , ازخودبیخود کردن , زیادشیفته کردن , کریدور , تالار ورودی.

مدخن

مدخن: اهل دخانیات , اهل دود , دود دهنده میوه و گوشت وامثال ان , وسیله ای که تولید دود کند , واگن یا اتاق مخصوص
استعمال دخانیات.

مدخنه

مدخنه: دودکش , بخاری , کوره , نکه.

مدد

مدد: توسعه دادن , تمدید کردن , عمومیت دادن.

مدرب

مدرب: آموزگار , آموزنده , یاد دهنده , آموزشیار , فرهیختار.

مدرج

مدرج: امفی تلاتر , سالن , تالار , جایگاه سر پوشیده تماشاچیان در میدان اسب

دوانی یا ورزشگاهها ، حصار ، شنندگان ، باند فرودگاه ، مجرا ، راهرو ، ردپا .

مدرج احصائی

مدرج احصائی: نمایش طرز انتشار و فواصل و ارتفاع سلول ها از هم .

مدرسه

مدرسه: مدرسه ، آموزشگاه ، مکتب ، دبستان ، دبیرستان ، تحصیل در مدرسه ، تدریس در مدرسه ، مکتب علمی یا فلسفی ، دسته ، جماعت همفکر ، جماعت ، گروه ، دسته ماهی ، گروه پرندگان ، تربیب کردن ، بمدرسه فرستادن ، درس دادن .

مدرسه ثانویه

مدرسه ثانویه: فرعی ، کمکی ، حاکی از زمان گذشته ، ثانوی .

مدرک

مدرک: آگاه ، باخبر ، بااطلاع ، ملتفت ، مواظب ، آگاه ، باخبر .

مدروس

مدروس: از روی مطالعه ، دانسته ، عمدی ، تعمدی ، از پیش آماده شده ، اندیشمند ، باملا-حظه ، بافکر ، فکور ، متفکر ، اندیشناک .

مدعی

مدعی: مدعی ، مطالبه کننده ، خواهان ، دادخواه ، عارض ، شاکی ، مدعی .

مدفأه

مدفأه: چراغ خوراک پزی ، بخاری ، دستگاه تولید گرما ، متصدی گرم کردن .

مدفع

مدفع: توپ (معمولا بصورت اسم جمع) ، استوانه ، لوله ، بتوپ بستن ، تصادم دو توپ .

مدفعی

مدفعی: توپچی ، شکارچی ، تفنگساز .

مدفعية

مدفعية: توپخانه , توپ , توپ , توپخانه , مهمات , ساز و برگ.

مدفن

مدفن: طاق , گنبد , قبه , سردابه , هلال طاق , غار , مغاره , گنبد یا طاق درست کردن , جست زدن , پریدن , جهش.

مدفوع الاجره

مدفوع الاجره: پیش پرداخت شده.

مدفوع له

مدفوع له: گیرنده , دریافت کننده وجه.

مدقق

مدقق: مامور رسیدگی , ممیز حسابداری , شنونده , مستمع , شطرنجی , بشکل شطرنجی ساختن یا علامت گذاردن , شطرنجی کردن , نوعی بازی شبیه جنگ نادر , چکرز.

مدققون

مدققون: بازی

چکرز , جنگ نادر.

مدلک

مدلک: مشت و مال دهنده , ماساژ دهنده.

مدمره

مدمره: مخرب , ویرانگر , نابود کننده , ناو شکن.

مدمن

مدمن: خو دادن , اعتیاد دادن , عادی کردن , معتاد (n.): خو گرفتگی , عادت , اعتیاد , : خو گرفته , معتاد.

مدمن الخمور

مدمن الخمور: الکلی , دارای الکل , معتاد بنوشیدن الکل.

مدنی

مدنی: شخص غیر نظامی , غیر نظامی.

مدهش

مدهش: باور نکردنی , غیرقابل قبول , افسانه ای , شورانگیز , مهیج , احساساتی , موثر , حسی.

مدور

مدور: بصورت عدد صحیح , گرد شده , شفاف شده , تمام شده , پر , تمام.

مدی

مدی: وسعت , اندازه , رسایی , چشم رس , تیررس , برد , دسترسی , حدود , خط مبنا , منحنی مبنا , درصف آوردن , اراستن , مرتب کردن , میزان کردن , عبور کردن , مسطح کردن , سیر و حرکت کردن , محدوده , گستردگی , پوشش.

مدیح

مدیح: ستایش , نیایش , تحسین , پرستش , تمجید و ستایش کردن , نیایش کردن , تعریف کردن , ستودن.

مدیر

مدیر: فرماندار، مدیر، رئیس، مدیر تصفیه، وصی و مجری، فرنشین، مدیر، رئیس، اداره کننده، کارگردان، مدیر، مباشر، کارفرمان.

مدیر المدرسه

مدیر المدرسه: مدیر آموزشگاه، ناظم مدرسه، مکتب دار، مثل رئیس مدرسه رفتار کردن.

مدیر المسرح

مدیر المسرح: مدیر اماکن تفریحی و نمایشی، مدیر اپرا، مدیر یا راهنمای اپرا و کنسرت.

مدیر تنفیذی

مدیر تنفیذی: اجرایی، مجری.

مدیریه

مدیریه: مقام مدیریت، مقام ریاست، هیلت مدیره.

مدین

مدین: مدیون، بدهکار، ستون بدهکار.

مدینه

مدینه: شهر.

مذاق

مذاق: اثر و طعم غذا در دهان، لذت بعدی، لذت ثانوی، ذائقه

مزه ، طعم ، چاشنی ، ذوق ، رغبت ، اشتها ، مزه آوردن ، خوش مزه کردن ، با رغبت خوردن ، لذت بردن از ، چشیدن ، لب زدن ، مزه کردن ، مزه دادن ، مزه ، طعم ، چشایی ، ذوق ، سلیقه .

مذبح

مذبح: قربانگاه ، مذبح ، محراب ، مجمره .

مذبحه

مذبحه: قتل عام کردن ، کشتار .

مذره

مذره: چرخ کوچک ، چرخک ، پرتاب کننده (بسیار معانی ثاست مراجعه شود).

مذعور

مذعور: وحشت زده و عصبی .

مذکر

مذکر: نرین ، مذکر ، نر ، نرینه ، مردانه ، گشن .

مذکرات

مذکرات: یادداشت ، تاریخچه ، سرگذشت ، شرح حال ، خاطره .

مذکره

مذکره: ، یادداشت ، نامه غیر رسمی ، تذکاریه .

مذله

مذله: هتک ابرو .

مذنب

مذنب: ستاره دنباله دار .

مذهب

مذهب: افراس , افراه , عقیده , اصول , حکمت , تعلیم , گفته.

مذهبی

مذهبی: تعلیماتی , تعلیمی , عقیده ای , مبنی بر عقاید نظری.

مذیع

مذیع: اعلان کننده , گوینده , گوینده (رادیو یا تلویزیون).

مر

مر: آموزاندن , اموختن به , راهنمایی کردن , تعلیم دادن (به) , یاد دادن (به) , ترتیب دادن , مقدر کردن , وضع کردن , امر کردن , فرمان دادن.

مرآب

مرآب: گاراژ , در گاراژ گذاردن , پهلو گرفتن در ترعه.

مرآه

مرآه: آینه , درآینه منعکس ساختن , بازتاب کردن.

مراجعه

مراجعه: بازدید , تجدید نظر , رژه , نشریه , مجله , سان دیدن , بازدید کردن , انتقاد کردن , مقالات انتقادی نوشتن , بازبینی , دوره کردن.

مرادف

مرادف: کلمه مترادف , کلمه هم معنی.

مراسل

مراسل: خبرنگار , مخبر , مکاتبه کننده , طرف معامله , مطابق , گزارشگر , خبرنگار.

مراسله

مراسله: ارتباط , مطابقت , تشابه , مراسلات , متناظر , مکاتبه کننده.

مراسم

مراسم: تشریفات , جشن

و مراسم.

مراعه

مراعه: رعایت.

مراعی لشعور الآخیرین

مراعی لشعور الآخیرین: باملا حظه , بافکر , محتاط.

مراقب

مراقب: سرپرست , همراه , ملازم , مواظب , وابسته , همراه همدم , هم نشین , پهلو نشین , معاشرت کردن , همراهی کردن , گاردمحافظ , ملتزمین , اسکورت , نگهبان , همراه , بدرقه , همراهی کردن (با) نگهبانی کردن (از) , اسکورت کردن.

مراقب

مراقب: نگهدار , نگهبان , حافظ , آگاهی دهنده , انگیزنده , گوشیار , به علام رمزی مخابراتی گوش دادن , مبصر , مشاهده کننده , مراقب , پیرو رسوم خاص , سرپرست , ولی , رئیس , ناظر , نگهبان , قراول , ناظر , بازرس.

مراقبه

مراقبه: جلوگیری کردن از , ممانعت کردن , سرزنش کردن , رسیدگی کردن , مقابله کردن , تطبیق کردن , نشان گذاردن , چک بانک , مراقب , دیده بان , دیدگاه , چشم انداز , دورنما , دید , مراقبت , عمل پاییدن , نظریه.

مراکم

مراکم: انباشتگر.

مراهق

مراهق: نوجوان , بالغ , جوان , رشید , آسیب , غصه , رنج , درد , اندوه , خشم , تنفر , سنین ۳۱ الی ۹۱ سالگی , نوجوان (از ده تا ۹۱ ساله).

مراهقه

مراهقه: نوجوانی , دوره جوانی , دوره شباب , بلوغ , رشد.

مراهقون

مراهقون: سنین ۳۱ تا ۹۱, نوجوان ده تا ۱۹ ساله, ده تانوزده سالگی.

مراهن

مراهن: شرط بندی کننده, کسی که شرط می بندد.

مراوغ

مراوغ: گریزان, فراری, کسی که از دیگران دوری میکند, طفره زن, گریزان, فرار, طفره زن.

مراوغه

مراوغه: برزدن, بهم امیختن, بهم مخلوط کردن, این سو وان سو حرکت کردن, بیقرار

بودن.

مربح

مربح: پر منفعت , سودمند , پرمفعت , نافع , موفق , سودبخش , مفید , سودآور.

مربط

مربط: میخ ته کفشهای ورزشی , گوه , گیره , باگوه و گیره محکم کردن.

مربع

مربع: مربع , مجذور , چهار گوش , گوشه دار , مجذور کردن.

مربی

مربی: معلم , مربی , فرهیختار , مربا , فشردگی , چپاندن , فرو کردن , گنجاندن (با زور و فشار) , متراکم کردن , شلوغ کردن , شلوغ کردن (با امد و شد زیاد) , بستن , مسدود کردن , وضع بغرنج , پارازیت دادن , قرق شکارگاه , شکارگاه , مربا , کنسرومیوه , نگاهداشتن , حفظ کردن , باقی نگاهداشتن.

مربی البرتقال

مربی البرتقال: مربای نارنج , مربای به , لوزانک.

مربی الحيوانات

مربی الحيوانات: خیال باف , خیال باز.

مربی الطيور

مربی الطيور: کسی که مرغداری میکند , متصدی مرغان.

مره

مره: راندن , رانش , دایر بودن , اداره کردن.

مرتاب

مرتاب: بدگمان , مشکوک , دیر باور , بدگمان.

مرتب

مرتب: تر و تمیز , مرتب , بطور تر و تمیز , بطور منظم , مرتب , پاکیزه , منظم کردن , اراستن , مرتب کردن.

مرتجف

مرتجف: لرزان , مرتعش , رعشه دار.

مرتد

مرتد: از دین برگشته , مرتد.

مرتزق

مرتزق: سرباز مزدور , ادم اجیر , پولکی.

مرتھن

مرتھن: مرتھن , گروگیر , بنگاه رھنی , گروگیر , وام ده , مرتھن.

مرتین

مرتین: دوبار , دوفعه , دومرتبه , دوبرابر.

مرثیه

مرثیه: مرثیه , سوگ شعر , وفات نامه , نوشته روی سنگ قبر.

مرج

مرج: زمین بایری که علف و خاربن دران می روید , تیغستان , بوته , خاربن , خلنگ زار , چمن , چمن زار , مرغزار , راغ , علفزار.

مرجان

مرجان: مرجان , بسد.

مرح

مرح: شوخی , بازی , خوشمزگی , سرگرمی ,

شوخی امیز , مفرح , باصفا , مطبوع , شوخی کردن , خوشمزگی , سبک روحی , شادی , شادمانی , بشاشت , خوشدلی , مشرب , خیال , مزاح , خلق , شوخی , خوشمزگی , خوشی دادن , راضی نگاهداشتن , خلط , تنابه , خوشی , خوشحالی , نشاط , شادی , عیش , شنگی .

مرحاض

مرحاض: دستشویی , مستراح , توالت , ارایش , بزک , میز ارایش , مستراح , حمام , محل دستشویی , اتاقک توالت .

مرحبا

مرحبا: هالو (کلمه ای که در گفتگوی تلفنی برای صدا کردن طرف بکار می رود) , سلام کردن , خوشامد , خوشامد گفتن , پذیرایی کردن , خوشایند .

مرحله

مرحله: منظر , وجهه , صورت , لحاظ , پایه , مرحله , دوره تحول و تغییر , اهله قمر , جنبه , وضع , مرحله ای کردن , مرحله , صحنه .

مرساة

مرساة: لنگر , لنگر کشتی . (vi .vt.) : لنگر انداختن , محکم شدن , بالنگر بستن یا نگاه داشتن .

مرسل

مرسل: اعزام کننده , توزیع کننده امکانات , فرستنده , انتقال دهنده , منتقل کننده , فرستنده , فرا فرست .

مرسل یه

مرسل یه: مخاطب , گیرنده , نامه , کسی که جنس یا مالی بعنوانش ارسال شده .

مرسوم

مرسوم: حکم کردن , حکم , فرمان , فرمان , حکم , قانون .

مرشح

مرشح: داوطلب , خواهان , نامزد , کاندید , داوخواه , صافی , نامزد , کاندید شده , منصوب , تعیین شده , ذینفع .

مرصد

مرصد: رصد خانه , زيچ .

مرض

مرض: بيمارى مزمن , درد , ناراحتى , ناخوشى , مرض , علت , دچار علت كردن , ناخوش , رنجور , سوء , خراب , خطر
ناك , ناشى ,

مشکل , سخت ,بیمار , بد , زیان اور , بیدی , بطور ناقص , از روی بدخواهی و شرارت , غیر دوستانه , زیان , مرض , ناخوشی , بیماری , کسالت , شرارت , بدی.

مرض الجذام

مرض الجذام: مرض جذام , جذام , خوره.

مرض السكر

مرض السكر: دیابت , مرض دولاب , مرض قند.

مرض مستوطن

مرض مستوطن: مختص یک دیار , بومی , بیماری همه گیر بومی , مخصوص اب و هوای یک شهر یا یک کشور.

مرضیه

مرضیه: ناخوشی , فساد , شیوع مرض , حالت مرض.

مرطب

مرطب: نیرو بخشی , تازه سازی , رفع خستگی , نوشابه.

مرعوب

مرعوب: مبهوت (از شدت ترس) , وحشت زده , مات.

مرعی

مرعی: چراگاه , مرتع , گیاه وعلق قصیل , چرانیدن , چریدن در , تغذیه کردن.

مرغ

مرغ: با پوزه کاویدن یا بو کردن , پوزه بخاک مالیدن , غنودن , عزیز داشتن.

مرغوب

مرغوب: پسندیده , مرغوب , خواستنی , مطلوب , خوش آیند.

مرفق

مرفق: ارنج , دسته صندلی , با ارنج زدن , سودمندی.

مرفوض

مرفوض: رد کردن , نپذیرفتن.

مرق

مرق: غذای مایعی مرکب از گوشت یا ماهی و حبوبات و سبزی های پخته , ابگوشت , ابگوشت , شیره گوشت , استفاده نا مشروع.

مرکب

مرکب: دوبه , کرجی , با قایق حمل کردن , سرزده وارد شدن , کشتی کوچک , قایق , کرجی , هر چیزی شبیه قایق , قایق رانی کردن , پیچیده , مختلط , مرکب , چند جزئی , جسم مرکب , لفظ مرکب , بلور دوتایی (n.): محوطه , عرصه , حیاط , ترکیب , جسم مرکب , ترکیب کردن , امیختن.

مرکز

مرکز: مرکز , میان , مرکز , وسط و نقطه مرکزی , در مرکز قرار گرفتن ,

تمرکز یافتن , متمرکز کردن , تمرکز دادن , تغلیظ.

مرکز التسوق

مرکز التسوق: پیاده رو پردرخت و سایه دار , تفرجگاه.

مرکز

مرکز: تمرکز.

مرکزی

مرکزی: مرکزی , وسطی , میانی , واقع در مرکز.

مرکیز

مرکیز: مقام مارکیز , مرزبان

مرمر

مرمر: مرمر سفید , رخام گچی.

مرن

مرن: خم شو , تاشو , نرم , قابل انعطاف , قابل تغییر , نرم , مسخره وار , سست , نرم , قابل ارتجاع , کش دار , تغییر پذیر , نرم شدن , راضی شدن , انعطاف پذیر.

مرهق

مرهق: زحمت کش , ساعی , دشوار , پر زحمت , خسته کننده , بیزار , خسته , مانده , کسل , بیزار کردن , کسل شدن.

مرهم

مرهم: روغن مالیدنی , مرهم رقیق , روغن مالش , روغن , مرهم , پماد , ضماد , مرهم , مرهم تسکین دهنده , داروی تسکین دهنده , ضماد گذاشتن , تسکین دادن , روغن , خمیر , مرهم.

مروحه

مروحه: پروانه هواپیما و کشتی وغیره.

مروحیه

مروحیه: ساطور, تبر, هلی کوپتر, هلیکوپتر.

مرور

مرور: گذر, عبور, حق عبور, پاساژ, اجازه عبور, سپری شدن, انقضاء, سفر دریا, راهرو, گذرگاه, تصویب, قطعه, نقل قول, عبارت منتخبه از یک کتاب, رویداد, کار کردن مزاج, شد و آمد, آمد و شد, رفت و آمد, عبو و مرور, وساء ط نقلیه, داد و ستدارتباط, کسب, کالا, مخابره, آمد و شد کردن, تردد کردن.

مروع

مروع: ترسناک, مهیب, سهمناک, نفرت انگیز, زشت.

مرونة

مرونة: قابلیت انعطاف, خمش.

مری

مری: مری, سرخ نای.

مریب

مریب: دارای دو معنی, دارای ابهام, دو پهلو, نامعلوم, مثل ماهی, ماهی دار,

مورد تردید ، مشکوک.

مریح

مریح: راحت ، دنج ، راحت ، گرم و نرم ، پراسایش.

مریخی

مریخی: مریخی ، اهل کره مریخ.

مریض

مریض: شکبیا ، بردبار ، صبور ، از روی بردباری ، پذیرش ، بیمار ، مریض.

مریض بالسكر

مریض بالسكر: مبتلا یا وابسته بمرض قند ، دولا بی.

مریض مقیم

مریض مقیم: بیماری که در بیمارستان میخوابد ، بیمار بستری.

مریح

مریح: ترسناک ، شوم ، مهلك ، وخیم ، مهیب ، وحشتناک.

مریی

مریی: نای ، گلو ، مری ، ابگذر ، مجرا ، کانال.

مزاج

مزاج: حالت ، حوصله ، حال ، سردماغ ، خلق ، مشرب ، وجه ، اب دادن (فلز) ، درست ساختن ، درست خمیر کردن ، ملایم کردن ، معتدل کردن ، میزان کردن ، مخلوط کردن ، مزاج ، حالت ، خو ، خلق ، قلق ، خشم ، غضب ، مزاج ، حالت ، طبیعت ، خلق ، فطرت ، سرشت.

مزاجی

مزاجی: بد اخلاق ، اخمو ، عبوس ، ترشرو ، بدخلق ، مزاجی ، خلقی ، خوبی.

مزاد

مزاد: حراج ، مزایده ، حراج کردن ، بمزایده گذاشتن .

مزار

مزار: زیاد رفت و آمد کردن در ، دیدار مکرر کردن ، پیوسته آمدن به ، آمد و شد زیاد ، خطور ، مراجعه مکرر ، محل اجتماع تبه کاران ، امیزش ، دوستی ، روحی که زیاد بمحلی آمد و شد کند ، تردد کردن ، پاتوق .

مزارع

مزارع: کشاورز ، دانشجوی دانشکده ء کشاورزی ، کشاورز .

مزبد

مزبد: کف مانند ، پر از کف ، کفدار ، بی معنی .

مزخرف

مزخرف: بیش از حد اراسته ، مزین ، مصنوع ، پر اب و تاب .

مزرعه

مزرعه: کشتزار ، مزرعه ، زمین مزروعی ، پرورشگاه حیوانات اهلی ، اجاره دادن به (با out) ، کاشتن زراعت

کردن در , کشت و زرع , مزرعه , مزرعه یا مرتع احشام , دامداری کردن , در مرتع پرورش احشام کردن.

مزرعه العنب

مزرعه العنب: تاکستان , موستان , رزستان.

مزرق

مزرق: مایل به ابی , ابی فام.

مزعج

مزعج: پر دردسر , پرزحمت , مزاحم , پرزحمت , سخت , دردسردهنده , مصدع , رنج اور , ناراحت , نامساعد (مانند هوا) , ناخوشایند.

مزعوم

مزعوم: وانمود کردن , بخود بستن , دعوی کردن.

مزق

مزق: پاره کردن , مجروح کردن , ازردن , عذاب دادن , دریدن , معیوب کردن.

مزلاج

مزلاج: پیچ , توپ پارچه , از جاجستن , رها کردن , راست , بطور عمودی , مستقیما , ناگهان , قفل کردن , چفت کردن , محکم نگاهداشتن , بوسیله کلون محکم کردن , چفت.

مزلاجه

مزلاجه: اسکی , اسکی بازی کردن.

مزلق

مزلق: شیب تند رودخانه , ناودان یا مجرای سرازیر , مخفف کلمه پاراشوت , سقوط , انحطاط , زوال.

مزمار

مزمار: قره نی.

مزمّن

مزمّن: دیرینه , مزمّن , سخت , شدید , گرانرو.

مزمور

مزمور: مزمور , سرود روحانی , سرود , سرود مذهبی خواندن.

مزور

مزور: جاعل , جعل کننده.

مزیه

مزیه: تقوا , پرهیزکاری , پاکدامنی , عفت , خاصیت.

مزيج

مزيج: مخلوطی (از چند جنس خوب و بد و متوسط) تهیه کردن (مثل چای) , ترکیب , مخلوط , امیختگی , امیزه , امیخته , اختلاط , مختلط , رنگارنگ , زد و خورد , قطعه موسیقی مختلط , مجموعه ای از مطالب گوناگون , متنوعات , درهم کردن , اشوردن , سرشتن , قاتی کردن , امیختن , مخلوط کردن , اختلاط.

مزید

مزید: پیوستن , ضمیمه کردن , اضافه نمودن , چسبانیدن.

مزيف

مزيف: ساختگی , جعلی , قلابی , تقلید ,

جعل , حلقه کردن , پیچیدن , جا زدن , وانمود کردن

مزیل الروائح

مزیل الروائح: بوزدا , برطرف کننده بوی بد , ماده دافع بوی بد.

مساء

مساء: غروب , سرشب , شب هنگام , شبانگاه.

مسابقه

مسابقه: مباحثه وجدل کردن , اعتراض داشتن بر , ستیزه کردن , مشاجره , مسابقه , رقابت , دعوا.

مسار

مسار: رد پا , اثر , خط آهن , جاده , راه , نشان , مسابقه دویدن , تسلسل , توالی , ردپاراگرفتن , پی کردن , دنبال کردن , خط سیر , گذرگاه.

مساعد

مساعد: یار , کمک , مساعد , یاور , اجودان , معین , فرعی , کمکی , معاون , یاور , دستیار , بردست , ترقی دهنده , کمکی , یار , هم دست , کمک , یاور , ستوان , ناوبان , نایب , وکیل , رسدبان.

مساعد الطیار

مساعد الطیار: کمک خلبان , خلبان دوم.

مساعده

مساعده: کمک کردن , یاری کردن , مساعدت کردن , پشتیبانی کردن , حمایت کردن , کمک , یاری , حمایت , همدست , بردست , یاور , کمک , مساعدت , کمک کردن , یاری کردن , مساعدت کردن (با) , همدستی کردن , مدد رساندن , بهتر کردن چاره کردن , کمک , یاری , مساعدت , مدد , نوکر , مزدور.

مساعده علی

مساعده علی: کمک , یاری , یک وعده یا پرس خوراک.

مسافه

مسافه: فاصله.

مسافه بالامیال

مسافه بالامیال: سنجش برحسب میل (چند میل در ساعت یا در روز).

مسافر

مسافر: گذرگر، مسافر، رونده، عابر، مسافرتی، مسافر، پی سپار رهنورد، مسافر، پی سپار، رهنورد.

مساله

مساله: ماده، جسم، ذات، ماهیت، جوهر

، موضوع ، امر ، مطلب ، چیز ، اهمیت ، مهم بودن ، اهمیت داشتن.

مسام

مسام: سوراخ ریز ، منفذ ، روزنه ، خلل وفرج ، در دریای تفکر غوطه ور شدن ، بمطالعه دقیق پرداختن ، با دقت دیدن.

مساند

مساند: نگهدار ، پشتیبان ، حامی ، کسی که در اجرای نقشه ای کمک میکند ، حامل ، باربر.

مساهم

مساهم: یکی کردن ، بهم پیوستن ، متحد کردن ، داخل کردن ، جادادن ، دارای شخصیت حقوقی کردن ، ثبت کردن(در دفتر ثبت شرکتها) ، امیختن ، ترکیب کردن ، معنوی ، غیر جسمانی

مساهمه

مساهمه: سهم ، اعانه ، هم بخشی ، همکاری و کمک.

مساواه

مساواه: برابری ، تساوی ، تساوی ، برابری.

مساومه

مساومه: تراضی ، مصالحه ، توافق ، مصالحه کردن ، تسویه کردن ، چانه ، چانه زدن ، اصرار کردن ، بریدن.

مسبب

مسبب: سبب ، سبب شونده ، متعدی.

مسبب للسرطان

مسبب للسرطان: سرطان زا.

مسبحه

مسبحه: تسبیح ، ذکر با تسبیح ، گلستان.

مسبع

مسبع: هفت گوش , هفت گوشه , هفت ضلعی , هفت پهلویی , هفت ماهه.

مسبق

مسبق: اولی , قبلی , از پیش.

مستاجر

مستاجر: اجاره دار , کرایه نشین , مستاجر , اجاره دار , اجاره کردن , متصرف بودن.

مستبد

مستبد: طرفدار تمرکز قدرت در دست یکنفر یا یک هیلت , طرفدار استبداد , حاکم مطلق , سلطان مستبد , سلطان مطلق , یکه تاز , وابسته بحکومت یکه تازی , دارای حکومت مطلقه ودیکتاتوری , ستمگر , حاکم ستمگر یا مستبد , سلطان ظالم.

مستتر

مستتر: راکد , نهفته.

مستثمر

مستثمر: سرمایه گذار.

مستحسن

مستحسن: مقتضی , مصلحتی , مقرون بصلا ح , قابل توصیه.

مستحضر

مستحضر: شویه , شستشو , محلول طبی مخصوص شستشویا ضد عفونی کردن صورت وغیره , لوسیون.

مستحق

مستحق:

مقتضی ، حق ، ناشی از ، بدهی ، موعد پرداخت ، سر رسد ، حقوق ، عوارض ، پرداختنی .

مستحق اللوم

مستحق اللوم: مقصر ، مجرم ، گناهکار ، سزاوار سرزنش .

مستحم

مستحم: استحمام کننده .

مستحيل

مستحيل: غير ممكن ، امکان نا پذیر ، نشدنی .

مستحيل التجنب

مستحيل التجنب: اجتناب نا پذیر ، غير قابل اجتناب ، چاره نا پذیر .

مستحيل التقدير

مستحيل التقدير: بی تعقل ، نا اندیشیدنی .

مستخدم

مستخدم: مستخدم ، کارگر ، مستخدم زن ، کارمند .

مستدفا استنباتی

مستدفا استنباتی: زندان ، گلخانه ، گرمخانه ، عشرتکده .

مستدين القرض العقارى

مستدين القرض العقارى: گروگذار ، راهن .

مستشار

مستشار: رایزن ، مشاور ، راهنما ، رهنمون ، صدراعظم ، رئیس دانشگاه ، اندرز ، مشاوره دو نفری ، مشورت ، تدبیر ، پند دادن (به) ، توصیه کردن ، نظریه دادن ، رایزنی ، مشاور ، مستشار ، رایزن ، وکیل مدافع .

مستشاریه

مستشاریه: صدارت عظمیٰ.

مستشفى

مستشفى: بیمارستان , مریضخانه , درمانگاه یا بیمارستان کوچک , درمانگاه.

مستشفى المجانین

مستشفى المجانین: تیمارستان.

مستطیل

مستطیل: راست گوشه , مربع مستطیل , چهار گوش دراز.

مستعجل

مستعجل: عجول , شتاب زده , دست پاچه , تند , زودرس , مبرم.

مستعمر

مستعمر: مستعمراتی.

مستعمره

مستعمره: مستعمره , مستملکات , مهاجر نشین , جرگه.

مستعمل

مستعمل: کاربر , استفاده کننده.

مستعیر

مستعیر: قرض کننده.

مستفید

مستفید: وظیفه خوار , بهره بردار , ذیحق , ذینفع , استفاده.

مستفیض

مستفیض: منتشر شده , پراکنده , پخش شده , افشانه , افشاندن , پخش کردن , منتشر کردن.

مستقبل

مستقبل: آینده , مستقبل , بعدی , بعد آینده , اتیه , آخرت.

مستقبلی

مستقبلی: مربوط به آینده , پیشرو.

مستقر الکهربائیه

مستقر الکهربائیه: الکترواستاتیکی.

مستقل

مستقل: مستقل , خودمختار , ارادی , عمدی , خودبخود , منسوب به دستگاه عصبی خود کار , مستقل , خود مختار , دارای قدرت مطلقه.

مستقل ذاتیا

مستقل ذاتیا: دارای حکومت مستقل ,

خودمختار , دارای زندگی مستقل , خودکار بطور غیر ارادی , واحد کنترل داخلی.

مستقیم

مستقیم: راست روده , معا مستقیم , مقعد.

مستکشف

مستکشف: سیاح , جستجوگر , مکتشف.

مستلم

مستلم: گیرنده , دریافت کننده , گیرنده , دریافت کننده , وصول کننده.

مستلم السنویه

مستلم السنویه: حقوق بگیر , وظیفه خور.

مستمر

مستمر: پیوسته , پی در پی , داءمی , همیشگی , مکرر , متناوب , پیوسته , مداوم , لا ینقطع , پیوسته , پی در پی , بی پایان , درحال پیشرفت , مداوم , بی درز.

مستمع

مستمع: مستمع , گوش دهنده , شنونده.

مستمیت

مستمیت: بی امید , بیچاره , از جان گذشته , بسیار سخت , بسیار بد

مستند الصرف

مستند الصرف: سند , مدرک , دستاویز , ضامن , گواه , شاهد , تضمین کننده , شهادت دادن.

مستنزف

مستنزف: زالو , حجامت , اسباب خون گیری , خفاش خون اشام , انگل , مزاحم , شفا دادن , پزشکی کردن , زالو انداختن , طیب.

مستنقع

مستنقع: باتلا-ق , سیاه اب , گنداب , لجن زار , درباتلا-ق فرورفتن , مرداب , باتلا-ق , لجن زار , لجن , باتلا-ق , نهر , انحطاط , در لجن گیر افتادن , پوست ریخته شده مار , پوست مار , پوسته خارجی , پوست , سبوس , پوست دله زخم , پوسته پوسته شدگی , پوست انداختن , ضربه سنگین زدن , سیاه اب , مرداب , باتلا-ق , در باتلا-ق فرو بردن , دچار کردن , مستغرق شدن.

مستنقعی

مستنقعی: باتلاقی.

مستهل

مستهل: ابتکار کردن , وارد کردن , تازه وارد کردن , آغاز کردن , بنیاد نهادن , نخستین قدم را برداشتن.

مستهلك

مستهلك: مصرف کننده.

مستودع

مستودع: انبار

، مخزن ، امانت دار ، بازخانه ، انبار گاه ، انبار ، ایستگاه راه آهن ، مخزن مهمات .

مستودع السلاح

مستودع السلاح: اسلحه خانه ، قورخانه ، زراد خانه ، کارخانه ء اسلحه سازی .

مستورد

مستورد: وارد کننده .

مستوطنه

مستوطنه: واریز ، تصفیه ، تسویه ، پرداخت ، توافق ، ته نشینی ، مسکن ، کلنی ، زیست گاه .

مستوی

مستوی: ستون پله ، بصورت پلکان در آوردن ، پله ، رده ، سطح ، میزان ، تراز ، هموار ، تراز کردن .

مستوی عالی

مستوی عالی: فراز ، بلند ، مرتفع ، عالی ، جای مرتفع ، بلند پایه ، متعال ، رشید ، زیاد ، وافر گران ، گزاف ، خشمگینانه ، خشن ، متکبر ، متکبرانه ، تند زیاد ، باصدای زیر ، باصدای بلند ، بو گرفته ، اندکی فاسد .

مستوی واطی

مستوی واطی: صدای گاو ، مع مع کردن ، : پست ، کوتاه ، دون ، فرومایه ، پایین ، اهسته ، پست و مبتدل ، سربرزیر ، فروتن ، افتاده ، کم ، اندک ، خفیف ، مشتعل شدن ، زبانه کشیدن .

مستیقظ

مستیقظ: بیدار شدن ، بیدار ماندن ، بیدار کردن ، بیدار .

مسجد

مسجد: مسجد .

مسجل

مسجل: واقعه نگار .

مسجله

مسجله: مخفف واژه های (stereophonic , stereotype).

مسح

مسح: پیمایش , زمینه یابی , بازدید کردن , ممیزی کردن , مساحی کردن , پیمودن , بررسی کردن , بازدید , ممیزی , برآورد
, نقشه برداری , بررسی , مطالعه مجمل , بردید.

مسحه

مسحه: لکه , اغشتن , الودن , لکه دار کردن , پاک کردن , خشک کردن , بوسیله مالش پاک کردن , از میان بردن , زدودن.

مسحوق

مسحوق: پودر , پودر صورت , گرد , باروت , دینامیت

، پودر زدن به ، گرد زدن به ، گرد مالیدن بصورت گرد درآوردن.

مسدس

مسدس: کره اسب ، شخص نازموده ، تازه کار ، نوعی طپانچه ، تپانچه ، هفت تیر ، تپانچه در کردن ، هفت تیر.

مسره

مسره: خوش ، باصفا ، دلگشا ، خوش آیند ، بشاش ، موجب مسرت.

مسرح

مسرح: تلاتر ، تماشاخانه ، بازیگر خانه ، تالار سخنرانی.

مسرحی

مسرحی: نمایشنامه نویس.

مسرحیه

مسرحیه: درام ، نمایش ، تاتر ، نمایشنامه ، بازی ، نواختن ساز و غیره ، سرگرمی مخصوص ، تفریح ، بازی کردن ، تفریح کردن ، ساز زدن ، الت موسیقی نواختن ، زدن ، رل بازی کردن ، روی صحنه ء نمایش ظاهر شدن ، نمایش ، نمایشنامه.

مسرحیه موسیقیه

مسرحیه موسیقیه: موزیکال ، دارای اهنگ ، موسیقی دار.

مسرد

مسرد: واژه نامه ، دربدر ، بی خانمان ، اواره.

مسرف

مسرف: فراوانی ، وفور ، ولخرجی ، اسراف کردن ، ولخرجی کردن ، افراط کردن ، فراوان ، وافر ، سرشار ، ساری ، لبریز ، سرشار ساختن.

مسرور

مسرور: محظوظ ، خرسند ، خوشحال ، شاد ، خوشرو ، مسرور ، خوشنود.

مسطار الزوایا

مسطار الزوایا: (=oblique) گونیا , سطح اریب , اریب کردن , اریب وار بریدن یا تراشیدن , رنده کردن.

مسطح

مسطح: جدول بندی کردن.

مسعود

مسعود: بی عقل , اتشی , عصبانی , از کوره در رفته , اتشی , اشفته , عصبانی.

مسعی

مسعی: تلاش , کوشش , سعی , جد و جهد , سعی بلیغ , تلاش کردن , کوشیدن , تعقیب , پیگرد , تعاقب , حرفه , پیشه , دنبال , پیگیری.

مسفن

مسفن: تعمیر گاه کشتی , کارخانه کشتی سازی.

مسفنه

مسفنه: محل کشتی سازی , کارخانه کشتی سازی.

مسک

مسک: واگیر , فرینده ,

جاذب , شمععدانی عطری , گل شمععدانی , هیولا یی , بی عاطفگی , شرارت بسیار , هیولا , مشک , غالیه , بوی مشک , نافه مشک.

مسکه

مسکه: ربودن , قاپیدن , گرفتن , توقیف کردن , چنگ زدن , تصرف کردن , سبقت گرفتن , ربایش.

مسکن

مسکن: منزل , مسکن , رحل اقامت افکندن , اشاره کردن , پیشگویی کردن , بودگاه , بودباش , اقامتگاه , محل اقامت , مقر , خانه , مسکن , مسکن دادن , خوابگاه , شبانه روزی (مثل سربازخانه , مدرسه وغیره) , داروی مسکن , مسکن , داروی تسکین دهنده.

مسکی

مسکی: مشکبار , مشک دار.

مسله

مسله: ستون هرمی شکل سنگی.

مسلح

مسلح: مسلح , مجهز , جنگ آماد.

مسلخ

مسلخ: کشتارگاه , کشتارگاه , قصاب خانه , مسلخ.

مسلسل

مسلسل: نوبتی , پیایی.

مسمار

مسمار: نوعی میخ که از وسط پهن شده بیاشد , میخ زیرپهن , میخ کوب کردن , بامیخ کوبیدن , ناخن , سم , چنگال , چنگ , میخ , میخ سرپهن , گل میخ , با میخ کوبیدن , با میخ الصاق کردن , بدام انداختن , قاپیدن , زدن , کوبیدن , گرفتن , پرچ کردن , پرچین کردن , بامیخ پرچ محکم کردن , بهم میخ زدن , محکم کردن , میخ سرپهن کوچک , پونز , رویه , مشی ,

خوراک , میخ زدن , پونز زدن , ضمیمه کردن.

مسمار ریسی

مسمار ریسی: میله بازی بولینگ , شخص مهم در میان یکدسته.

مسماک

مسماک: کولیس , نوعی پرگار که برای اندازه گیری ضخامت یا قطر اجسام بکار میرود , فندق شکن , گازانبر.

مسموع

مسموع: شنیدنی , سمعی.

مسموعیه

مسموعیه: رسایی صدا , قابلیت استماع.

مسمی

مسمی: فرا

خوانده.

مسن

مسن: مسن , سالخورده.

مسند

مسند: متکا , نازبالش , کوسن , مخده , زیرسازی , وسیله ای که شبیه تشک باشد , با کوسن و بالش نرم مزین کردن , لایه گذاشتن , چنبره.

مسند الحطب

مسند الحطب: سه پایه , پیش بخاری , سه پایه ای که کنار بخاری می گذاشتند.

مسهل

مسهل: ضد یبوست , ملین.

مسواک

مسواک: خلال دندان , دندان کاو.

مسوده

مسوده: حواله , برات , برات کشی , طرح , مسوده , پیش نویس , برگزینی , انتخاب , چرک نویس , طرح کردن , : (thguard) (انگلیس) آماده کردن , از بشکه ریختن.

مسوول

مسوول: صاحب منصب , عالیرتبه , رسمی , موثق و رسمی.

مسوول قانونیا

مسوول قانونیا: مسلول , مشمول.

مسوولیه

مسوولیه: جوابگویی , مسلولیت , دین , بدهی , فرض , شمول , احتمال , بدهکاری , استعداد , سزاواری , بار , تعهد ,

مسئولیت , بخشیدن , امرزیدن , معاف کردن , فرو نشانیدن , پول رسانیدن , وجه فرستادن , مسئولیت , عهده , ضمانت , جوابگویی .

مسیح

مسیح: مسیح , عیسی .

مسیحی

مسیحی: مسیحی .

مسیحیه

مسیحیه: مسیحیت , دین مسیحی .

مشابه

مشابه: همسان , همانند .

مشاه

مشاه: پیاده نظام , سرباز پیاده .

مشاجرہ

مشاجرہ: ستیزه , مجادله .

مشاده

مشاده: نشانوند , استدلال .

مشارع

مشارع: طرف دعوی , مرافعه کننده .

مشارک

مشارک: عملی , کارگر , موثر , عامل , عمل کننده , شرکت کننده , شریک , انباز , سهام , همراه .

مشارکہ

مشارکہ: مشارکت , این عشاء ربانی , صمیمیت و ہمدلی .

مشاغب

مشاغب: اشوبگرانہ .

مشاکس

مشاکس: اخمو , ناراحت , جوشی , کج خلق , زودرنج , تند مزاج , ناراضی , عبوس , پست .

مشاکل داخلیہ

مشاکل داخلیہ: جنگ دست بہ یقہ , اصطکاک و مبارزات داخلی .

مشاہد

مشاہد: تماشاگر , ماشاچی , بینندہ , ناظر .

مشبک

مشبک: گیرہ , گیرہ قزن قفلی

جفت چپراست ، قلاب ، دراغوش گرفتن ، بستن ، رنده ، بخاری تو دیواری ، شبکه ، پنجره ، میله های آهنی ، قفس آهنی ، زندان ، صدای تصادم نیزه و شمشیر ، رنده کردن ، ساءیدن ، ازردن ، به زور ستاندن ، چارچوب آهنی ، شبکه ، پنجره ، تیز و دلخراش ، گوشت ریز ، ساینده ، کار مشبک ، شبکه ، شبکه بندی ، شبکه کاری ، رزه ، ستون ، تیر ، عمود ، چهارپایه تخت ، گیره کاغذ ، بست آهنی ، کالای اصلی بازار مصنوعات مهم واصلی یک محل ، جزء اصلی هر چیزی ، قلم اصلی ، فقره اصلی ، طبقه بندی یا جور کردن ، مواد خام.

مشتبه به

مشتبه به: بدگمان شدن از ، ظنین بودن از ، گمان کردن ، شک داشتن ، مظنون بودن ، مظنون ، موردشک.

مشترک

مشترک: مشترک روزنامه وغیره ، امضا کننده.

مشترک بین الحزبین

مشترک بین الحزبین: دوحزبی ، دودستگی.

مشتری

مشتری: خریدار.

مشتعل

مشتعل: سوزان ، فروزان ، درخشان ، مشتعل ، برافروخته.

مشمم

مشمم: عطر زده ، معطر ، خوشبو.

مشجر

مشجر: پوشیده شده از درخت ، خیلی انبوه.

مشرحه

مشرحه: مرده خانه ، جای امانت مردگانی که هویت آنها معلوم نیست ، بایگانی راکد ، مرده شوی خانه ، دفن ، مرده ای.

مشرع

مشرع: قانون گزار , مقنن , قانون گذار.

مشرف

مشرف: ناظر , سرپرست.

مشرق

مشرق: خاور , کشورهای خاوری , درخشندگی بسیار , مشرق زمین , شرق , بطرف خاور رفتن , جهت یابی کردن , بجهت معینی راهنمایی کردن , میزان کردن.

مشروب کحولی

مشروب کحولی: لیکور (نوشابه الکلی) , مشروب خوردن یا خوراندن , مشروب , نوشابه , مشروب الکلی

، با روغن پوشاندن ، چرب کردن ، مایع زدن ، مشروب زدن به.

مشروع

مشروع: عمل تهورامیز ، امر خطیر ، اقدام مهم ، ، سرمایه گذاری ، تشکیلات اقتصادی ، مبادرت بکاری کردن ، اقدام کردن ، نقشه کشیدن ، طرح ریزی کردن ، برجسته بودن ، پیش افکندن ، پیش افکند ، پرتاب کردن ، طرح ، نقشه ، پروژه.

مشروعیه

مشروعیه: قانونی بودن ، مطابقت با قانون ، رعایت قانون.

مشط

مشط: شانه ، شانه کردن ، جستجو کردن.

مشعاع

مشعاع: دما تاب ، رادیاتور ، گرما تاب ، خنک کن بخاری.

مشعث

مشعث: پریشان ، ژولیده ، اشفته ، نامرتب.

مشعر

مشعر: پرمو ، کرکین ، پرمو ، مویی ، پشمالو.

مشعل

مشعل: چراغ دریایی ، دیدگاه ، برج دیدبانی ، امواج رادیویی برای هدایت هواپیما ، با چراغ یانشان راهنمایی کردن ، آتش بزرگ ، آتش بازی ، چراغ خوراکیزی یا گرم کن ، آتشخان.

مشعوذ

مشعوذ: تردست ، شعبده باز.

مشغل

مشغل: گرداننده ، عمل کننده ، تلفن چی.

مشغل الماکنه

مشغل الماکنه: ماشین کار , چرخکار , ماشین ساز.

مشغول

مشغول: مشغول , اشغال , نامزد شده , سفارش شده.

مشکال

مشکال: لوله شکل نما , لوله اشکال نما , تغییر پذیر بودن.

مشکله

مشکله: مسله , مشکل , ازار , ازار دادن , رنجه کردن , زحمت دادن , دچار کردن , اشفتن , مصدع شدن , مزاحمت , زحمت , رنجه , وای بر , اه , علامت اندوه و غم , غصه , پریشانی.

مشکوک

مشکوک: تصادفی , اتفاقی.

مشمس

مشمس: افتابی , روشن , افتاب رو , رو بافتاب , تابناک.

مشمش

مشمش: زردالو.

مشمع الارضیه

مشمع الارضیه: مشمع فرشی , مشمع کف اتاق.

مشنقه

مشنقه: دار , چوبه دار , اعدام , بدار اویزی , مستحق اعدام.

مشهد

مشهد: منظره و چشم انداز

، مجلس ، پرده جزء صحنه نمایش ، صحنه ، جای وقوع ، مرحله .

مشهور

مشهور: شهرت ، شخص نامدار .

مشهی

مشهی: نوشابه ء الکلی که بعنوان محرک اشتها قبل از غذا می نوشند ، غذا یا اشامیدنی اشتهاور قبل از غذا ، پیش غذا .

مشواه

مشواه: اهن مشبکی که روی ان گوشت کباب میکنند ، خطوط یا میله های فلزی مشبک ، زمین فوتبال .

مشوش

مشوش: دارای چشمان قی گرفته و خواب الود ، تیره و تار .

مشوه

مشوه: بدشکل ، ناقص شده ، غریب و عجیب ، بی تناسب ، مضحک ، تناقض دار .

مشی

مشی: راه رفتن ، گام زدن ، گردش کردن ، پیاده رفتن ، گردش پیاده ، گردشگاه ، پیاده رو ، پیاده روی ، قدم زدن .

مشیه

مشیه: گام ، خرامش ، راه رفتن ، یورتمه روی ، گام برداشتن ، قدم زدن ، خرامیدن .

مصاب بالدوخه

مصاب بالدوخه: گیج ، دچار دوران سر ، گیج شدن .

مصاب بالربو

مصاب بالربو: تنگ نفس ، دچار تنگی نفس ، اسمی .

مصاب بالصرع

مصاب بالصرع: صرعی , حمله ای , غشی , مبتلا به مرض صرع.

مصاب بداء الجذام

مصاب بداء الجذام: خوره , جذامی , مبتلا به جذام.

مصاب بداء السرقة

مصاب بداء السرقة: عاشق سرقت , علاقمند به دزدی.

مصاب بمرض عصبی

مصاب بمرض عصبی: ادم عصبانی , دچار اختلال عصبی , عصبی , نژند.

مصاحب

مصاحب: همراهی کننده , همراهی کننده با اواز یا سازی چون پیانو.

مصارع

مصارع: گلا دیاتور , پهلوان از جان گذشته.

مصارع الثیران

مصارع الثیران: گاوباز , قهرمان گاو باز سوار بر اسب.

مصارعه یابانیه

مصارعه یابانیه: مبارزه ژاپنی با استفاده از نیروی حریف برای پیروزی براو , جودو .

مصاصه

مصاصه: اب نبات یا شیرینی که در سر چوب نصب شده و بچه ها انرا میمکند , خروسک ,

اب نبات چوبی.

مصافحه

مصافحه: دست (دادن).

مصالحه

مصالحه: اصلاح , اشتی , مصالحه , تلفیق.

مصب

مصب: دهانه رودخانه بزرگی که شتکیل خلیج کوچکی دهد , مدخل.

مصباح

مصباح: لامپ چراغ برق , پیاز گل , هر نوع برآمدگی یا تورم شبیه پیاز , چراغ , لامپ , مشعل , چراغ قوه , مشعل دار کردن.

مصباح کاشف

مصباح کاشف: نور برق اسا وزود گذر , چراغ قوه , لامپ عکاسی.

مصحه

مصحه: اسایشگاه.

مصد

مصد: سپراتومبیل , ضرب خور , چیز خیلی بزرگ.

مصدر

مصدر: صادر کننده , مصدر , ارجاع , مرجع , منبع , منشاء.

مصدر الازعاج

مصدر الازعاج: ازار , مایه تصدیع خاطر , مایه رنجش , اذیت.

مصر

مصر: کشور مصر , مصر , پافشار , پایی .

مصرف

مصرف: کنار , لب , ساحل , بانک , ضرابخانه , رویهم انباشتن , در بانک گذاشتن , کپه کردن , بلند شدن (ابر یا دود) بطور متراکم , بانکداری کردن .

مصرفی

مصرفی: بانک دار , صراف .

مصری

مصری: مصری .

مصعد

مصعد: اسانسور , بالا- برنده , بالا بر , پلکان متحرک , پله برقی (adj.): (در دستمزد یا قیمتها) تعدیل کننده , بلند کردن , سرقت کردن , بالا رفتن , مرتفع بنظر آمدن , بلندی , بالا بری , یک وهله بلند کردن بار , دزدی , سرقت , ترقی , پیشرفت , ترفیع , اسانسور , بالا رو , جر ثقیل , بالا بر .

مصغر

مصغر: نقاشی باتذهیب , مینیاتور , کوچک , کوتاه .

مصفاه

مصفاه: کفگیر , صافی , پالایشگاه , تصفیه خانه , صافی , پالایش کننده , اب میوه گیر , بغاز .

مصفر

مصفر: زردفام , مایل بزردی .

مصفف الشعر

مصفف الشعر: ارایشگر مو , سلمانی برای مرد و زن .

مصفق

مصفق: زبانه زنگ , كف زننده.

مصفوفه

مصفوفه: زهدان , رحم

، بیچه دان ، موطن ، جای پیدایش .

مصنفی

مصنفی: حساب واریز کننده ، برچیننده ، از بین برنده .

مصلحه

مصلحه: بابت ، از طرف .

مصلی

مصلی: کلیسای کوچک .

مصمغ

مصمغ: چسبنده ، صمغی .

مصمم

مصمم: مصمم .

مصنع

مصنع: کارخانه .

مصنع الخمر

مصنع الخمر: ابجوسازی ، کارخانه ابجو سازی .

مصنع المعلبات

مصنع المعلبات: کنسروسازی ، کارخانه ای که گوشت و میوه و غیره را در قوطی کنسرو میکند .

مصنف المؤلفات

مصنف المؤلفات: منقد و محقق کتاب ، کتاب شناس .

مصنوع بالید

مصنوع بالید: مصنوع دست , دستی , یدی , دستباف , دست دوز.

مصنوعات فضیه

مصنوعات فضیه: ظروف نقره.

مصنوعه یدویه

مصنوعه یدویه: محصول مصنوعی , مصنوع.

مصهر

مصهر: فتیله مواد منفجره , فیوز , فتیله گذاشتن در , سیم گذاشتن , فیوزدار کردن , امیختن , ترکیب کردن یا شدن , ذوب شدن.

مصور

مصور: عکاس , ادمیکه بادوربین کار میکند , عکاس , عکس بردار.

مصیبه

مصیبه: بدبختی , فلاکت , اذبار و مصیبت , روزید.

مصیر

مصیر: سرنوشت , تقدیر , قضاوقدر , نصیب و قسمت , مقدر شدن , سرنوشت شوم دچار کردن.

مضاد

مضاد: مخالف , مغایر , ناسازگار , مضر , روبرو , مخالف , معکوس , مقابل , خلاف.

مضاد حیوی

مضاد حیوی: پادزی , مانع ایجاد لطمه بزندگی , جلوگیری کننده از صدمه به حیات , مربوط به انتی انتی بیوزیس , ماده ای که از بعضی موجودات ذره بینی بدست میاید و باعث کشتن میکربهای دیگر میشود.

مضاد للتجمد

مضاد للتجمد: مادهء ضد یخ , ضد یخ.

مضاد للتخثر

مضاد للتخثر: پادبند , مانع انعقاد خون , داروی ضد انعقاد خون.

مضاد للصدأ

مضاد للصدأ: زنگ ناپذیر , ضد زنگ.

مضاد للهستامين

مضاد للهستامين: موادی که برای درمان حساسیت بکار رفته و باعث خنثی کردن اثر هیستامین در یافت ها می شوند.

مضاعفه

مضاعفه: مضروب فیه , ضرب کننده , تکثیر کننده.

مضاف

مضاف: افزودنی , افزاینده

, (S). ماده ای که برای افزایش خواص ماده و دیگری به آن اضافه شود.

مضایقه

مضایقه: دردسر دادن , زحمت دادن , مخل اسایش شدن , نگران شدن , جوش زدن و خودخوری کردن , رنجش , پریشانی , مایه زحمت , ناراحتی , رنج , زحمت , ناراحت کردن.

مضبوط

مضبوط: دقیق.

مضجر

مضجر: ملالت اور , خسته کننده , کسل کننده , کج خلق , ناراضی.

مضجع

مضجع: خوابگاه کشتی , اطاق کشتی , لنگرگاه , پهلو گرفتن , موقعیت , جا.

مضحک

مضحک: غریب و عجیب , بی تناسب , مسخره , وضع غریب و مضحک , مضحک , خنده دار , خنده اور , عجیب , بامزه , فکاهی , شوخی امیز , خوش مزه , خنده اور , خنده دار , مضحک , مسخره امیز , مضحک , خنده دار.

مضخه

مضخه: تلمبه , تلمبه زنی , صدای تلمبه , تپش , تپ تپ , با تلمبه خالی کردن , باتلمبه باد کردن , تلمبه زدن.

مضخم

مضخم: تقویت کننده.

مضرب

مضرب: چوب , چماق , عصا , چوکان زدن , خشت , گل آماده برای کوزه گری , لعاب مخصوص ظروف سفالی , چشمک زدن , مژگان راتکان دادن , بال بال زدن , چوگان , چوگاندار , نیمه یاپاره اجر , ضربت , چوگان زدن , خفاش , راکت , راکت تنیس , جارو جنجال , سر و صدا , صدای غیر متجانس , عیاشی و خوشگذرانی , مهمانی پر هیاهو , راکت , راکت تنیس , جارو جنجال , سر و صدا , صدای غیر متجانس , عیاشی و خوشگذرانی , مهمانی پر هیاهو.

مضروب

مضروب: حاصلضرب اعداد صحیح مثبت، وابسته به عامل یا کارخانه، مربوط

به فاکتور یا عامل مشترک ریاضی.

مضطرب

مضطرب: ناراحت ، مضطرب ، پریشان خیال ، بی آرام.

مضطهد

مضطهد: ستمگر.

مضغ

مضغ: جویدن ، چاوش.

مضمار السباق

مضمار السباق: خط سیر مسابقه ، مسیر مسابقه.

مضی

مضی: پیش ، قبل (در حالت صفت همیشه دنبال اسم میاید). (adj.): صادر شدن ، پیش رفتن.

مضیاف

مضیاف: مهمان نواز ، غریب نواز ، مهمان نوازانه.

مضیف

مضیف: گروه ، ازدحام ، دسته ، سپاه ، میزبان ، صاحبخانه ، مهمان دار ، انگل دار ، وکیل خرج ، پیشکار ، مباشر ، ناظر ، مباشرت کردن.

مضیفه

مضیفه: زن میزبان ، زن مهماندار ، بانوی صاحبخانه ، ناظر خرج مونث ، مهماندار هواپیما.

مضیق

مضیق: تنگ ، باریک ، دشوار ، باب ، بغاز ، تنگه ، در مضیقه ، در تنگنا ، تنگنا.

مضیق بحری

مضیق بحری: ابدره.

مضیی

مضیی: شب تاب , درخشان , تابناک , درخشان , شب نما.

مطار

مطار: فرودگاه.

مطارد

مطارد: دنبال کننده , مشروبی که بدرقه نوشابه ای باشد , تعاقب کننده.

مطارده

مطارده: تعقیب کردن , دنبال کردن , شکار کردن , واداربه فرار کردن , راندن و اخراج کردن , تعقیب , مسابقه , شکار.

مطاط

مطاط: رزین , لاستیک , کاءوچو , لاستیکی , ابریشمی یا کاپوت , مالنده یاساینده.

مطاطیه

مطاطیه: قابلیت ارتجاعی.

مطبخ

مطبخ: آشپزخانه , محل خوراک پزی.

مطبخ صغیر

مطبخ صغیر: آشپزخانه کوچک.

مطحلب

مطحلب: خزه مانند , خزه گرفته , باتلاقی , سیاه اب.

مطحنه

مطحنه: دندان اسباب , سنگ رویی اسباب , تیز کن , الله.

مطرب

مطرب: اوازخوان , خواننده , سراینده , نغمه سرا.

مطرز بالورود

مطرز بالورود: گلدار.

مطرقة

مطرقة: چکش , پتک , چخماق , استخوان چکشی , چکش زدن , کوبیدن , سخت کوشیدن , ضربت زدن , گرز , پتک , چکش , کلوخ کوب , چوگان , زدن , چکش

زدن , کوبیدن.

مطرود

مطرود: تکفیر کردن , طرد کردن.

مطعم

مطعم: رستورانی که مشتریها برای خودشان غذا میبرند , قمقمه , فروشگاه یا رستوران , سربازخانه , رستوران , کافه.

مطلب

مطلب: خواستارشدن , درخواست , مطالبه , طلب , تقاضا کردن , مطالبه کردن.

مطلع

مطلع: فرجاد , آموزنده , عالم , دانشمند , متبحر , دانشمندانه.

مطلق

مطلق: مطلق , غیر مشروط , مستقل , استبدادی , خودرای , کامل , قطعی , خالص , ازاد از قیود فکری , غیر مقید , مجرد , دایره نامحدود.

مطلی بالکهرباء

مطلی بالکهرباء: اب فلز دادن , فلز اب داده , ابکاری کردن.

مطهر

مطهر: دوی ضد عفونی , گندزدا , ضد عفونی , تمیز و پاکیزه , مشخص , پلشت بر , جداگانه , پادگند , وسیله یا ماده تمیز کننده , ضد عفونی , داروی ضد عفونی , ماده گندزدا.

مطواه

مطواه: چاقوی بزرگ جیبی , قلمتراش , با چاقو بریدن , بدنبال , تا شو , بازو بسته شونده , شیرجه رفتن , قلمتراش , چاقوی کوچک جیبی.

مطیع

مطیع: تابع , رام شدنی , قابل جوابگویی , متمایل , فرمانبردار , مطیع , حرف شنو , رام .

مظاهره

مظاهره: نمایش , اثبات .

مظله

مظله: سایبان کرباسی , ساباط , پناه , پناهگاه , حفاظ , چتر , سایبان , حفاظ , چتر استعمال کردن .

مظل

مظل: سایه دار , سایه افکن , مشکوک , مرموز .

مظلم

مظلم: تیره .

مظهر

مظهر: صورت کوچک , سطوح کوچک جواهر و سنگهای قیمتی , تراش , شکل , منظر , بند , مفصل , ظاهر , ماسک , تغییر
قیافه , لباس مبدل , صورت ظاهر , شباهت , قیافه , ظن قوی , تظاهر .

مع

مع: با , بوسیله , مخالف , بعوض ,

در ازاء , برخلاف , بطرف , درجهت .

مع التیار

مع التیار: پایین رود.

مع السلامه

مع السلامه: چیزهای کناری یا ثانوی , فرعی , خداحافظ.

معادله

معادله: معادله.

معادی

معادی: دشمن , خصومت امیز , متخاصم , ضد.

معارض

معارض: مخالف , ضد , معارض , حریف , طرف , خصم.

معارضه

معارضه: اختلاف عقیده داشتن , جداشدن , نفاق داشتن , مخالف , معاند , ضدیت , مخالفت , مقاومت , تضاد , مقابله.

معاصر

معاصر: معاصر , همزمان , هم دوره.

معاقبه

معاقبه: اتهام , احضار بدادگاه , اعلام جرم.

معالج

معالج: عمل کننده , تکمیل کننده , تمام کننده , متخصص درمان شناسی , درمان شناس.

معالج دقیق

معالج دقیق: ریز پردازنده.

معالجه

معالجه: رفتار, معامله, معالجه, طرز عمل, درمان.

معامل

معامل: ضریب, عامل مشترک.

معاناه

معاناه: درد, رنج, تقلا, سکرات مرگ, جانکندن.

معاهده

معاهده: پیمان, معاهده, قرار داد, پیمان نامه, عهد نامه.

معاوقه کهربائیه

معاوقه کهربائیه: مقاومت صوری برق در برابر جریان متناوب, مقاومت ظاهری.

معبد

معبد: خیمه, پرستشگاه موقت, مرقد, جایگزین شدن, پرستشگاه, معبد, شقیقه, گیجگاه.

معبد یهودی

معبد یهودی: کنیسه, پرستشگاه یهود.

معبر

معبر: قسمت کم عمق رودخانه ای که جهت عبور حیوانات و انسان مناسب باشد, گذار, به اب زدن به گذار زدن.

معبود

معبود: بت, صنم, خدای دروغی, مجسمه, لاف زن, دغل باز, سفسطه, وابسته به خدایان دروغی و بت ها, صنم, معبود.

معتدل

معتدل: معتدل , ملایم , آرام , میانه رو , مناسب , محدود , اداره کردن , تعدیل کردن.

معتدی

معتدی: متجاوز , مهاجم , حمله کننده , پرخاشگر.

معتذر

معتذر: مدافع , پوزش خواه , نویسنده رساله دفاعی.

معترف

معترف: تصدیق

شده.

معتق

معتق: رهایی دهنده , آزاد کننده.

معمد

معمد: وابسته (به یکدیگر) , متکی یا موکول بیکدیگر.

معتوه

معتوه: ادم دیوانه , مجنون , دیوانه وار , عصبانی.

معجب

معجب: تحسین کننده , ستاینده.

معجزه

معجزه: معجزه , اعجاز , واقعه شگفت انگیز , چیز عجیب.

معجل

معجل: شتاب دهنده , شتاباننده , تندکن , شتابنده , شتاب سنج.

معجم

معجم: لغت نامه , قاموس.

معجنات

معجنات: کماج و کلوچه و مانند آنها , شیرینی پزی , شیرینی.

معجون

معجون: خمیر , چسب , سریش , گل یا خمیر , نوعی شیرینی , چسباندن , چسب زدن به , خمیر زدن.

معجون الاسنان

معجون الاسنان: خمیر دندان.

معدات والتجهيزات العسكريه

معدات والتجهيزات العسكريه: قسمت مادی یا مکانیکی هنر , تکنیک , تجهیزات.

معداد

معداد: چرتکه , تخته روی سرستون (معماری) , گنجه ظرف , لوحه مربع موزاءیک سازی.

معدہ

معدہ: یمینہ , معدہ , میل , اشتها , تحمل کردن.

معدل

معدل: معدل , حد وسط , میانه , متوسط , درجه عادی , میانگین , حد وسط (چیزیرا) پیدا کردن , میانه قرار دادن , میانگین گرفتن , رویهمرفته , بالغ شدن , تعدیل کننده , برابری , تساوی , تعادل , بهای رسمی سهم , برابر کردن.

معدل الحموضه

معدل الحموضه: دواى ضد ترشى معدہ , ضد اسيد معدہ.

معدل الولادات

معدل الولادات: میزان موالید , تعداد موالید , زه وزاد.

معدم

معدم: ورشکسته , ورشکست , بی پول.

معدن

معدن: فلز , ماده , جسم , فلزی , ماده مذاب , :سنگ ریزی کردن , فلزی کردن , با فلزپوشاندن , ماده معدنی , کانی , معدنی , اب معدنی , معدن.

معدن الكروم

معدن الكروم: رنگ دانه کرومیوم , رنگ زرد فرنگی , اب ورشو , کرومیوم , کروم , فلزی سخت و خاکستری رنگ.

معدنی

معدنی: فلزی.

معدی

معدی: واگیر، مسری، واگیردار

, واگیر , عفونی , مسری , فاسد کننده .

معذب

معذب: زجر دهنده , عذاب دهنده , شکنجه دهنده .

معدور

معدور: قابل بخشش و معافیت , بخشیدنی , معاف شدنی .

معرض

معرض: نمایش , ارائه , نمایشگاه , حقوق تقاعد , زیبا , لطیف , نسبتا خوب , متوسط , بور , بدون ابر , منصف , نمایشگاه , بازار مکاره , بی طرفانه , گالری , راهرو , سرسرا , سالن , لژ بالا , جای ارزان , اطاق نقاشی , اطاق موزه , ویتترین , جعبه اینه , درویتترین نمایش دادن .

معرفه

معرفه: آشنایی , سابقه , آگاهی , آشنا , آشنایان , بصیرت , اطلاع .

معرفه القراءه والکتابه

معرفه القراءه والکتابه: سواد , با سواد , سواد خواندن ونوشتن .

معرقل

معرقل: درهم گسیخته , نفاق افکن .

معرکه

معرکه: رزم , پیکار , جدال , مبارزه , ستیز , جنگ , نبرد , نزاع , زد و خورد , جنگ کردن , پیکار , نبرد , زد و خورد , ستیز , حرب , مبارزه کردن , رزم , جنگیدن با , جنگ , نبرد , کارزار , پیکار , زد و خورد , جنگ کردن , نزاع کردن , جنگیدن , ستیزه , غوغا , مغلوبه شدن جنگ .

معروض

معروض: نمایش دادن , درمعرض نمایش قراردادن , ارائه دادن , ابراز کردن .

معزقه

معزقه: کج بیل , کج بیل زدن.

معزول

معزول: وابسته به جزیره , جزیره ای , منزوی , غیر ازاد , تنگ نظر

معزی

معزی: راحتی بخش , تسلی دهنده.

معسکر

معسکر: اردو , اردو گاه , لشکر گاه , منزل کردن , اردو زدن , چادر زدن (بیشتر با out).

معسکر موقه

معسکر موقه: اردوی موقتی , شب را بیتوته کردن.

معشب

معشب: پر اب , ابدار , شاداب

و پرپشت و باشکوه و مست کردن و مشروبخوار و الکلی.

معشوشب

معشوشب: پوشیده از چمن و علف مانند.

معصوم

معصوم: لغزش ناپذیر و مصون از خطا و منزه از گناه.

معضله

معضله: مسئله غامض و معمای غیر قابل حل و وضع دشوار.

معطاء

معطاء: بخشنده و سخی و باسزاوت و فراوان و پربرکت.

معطر

معطر: خوشبو و معطر.

معطف

معطف: کت و نیمتنه و روکش و پوشاندن و روکش کردن و اندودن و پالتو و عایق باران و ضدباران کردن و پاداب و دافع اب و عایق اب و ضداب.

معطف خفیف

معطف خفیف: روپوش و پالتو.

معطوب

معطوب: معیوب و عیناک و ناقص و مقصر و نکوهیده.

معظم

معظم: جسم و جثه و لش و تنه و جسامت و حجم و اندازه و بصورت توده جمع کردن و انباشتن و توده و اکثریت.

معفی

معفی: معاف , ازاد , مستثنی , معاف کردن.

معقد

معقد: پوشیده از گل , پر گل , سلیس و شیوا , گلگون , بغرنج , پیچیده.

معقل

معقل: باستون , سنگر و استحکامات , دژ , قلعه نظامی , سنگر , پناهگاه , محل امن.

معقم

معقم: ضد عفونی شده , بی گند , نازا , عقیم , بی بار , بی حاصل , بایر , سترون.

معقوف

معقوف: عقابی , دارای منقار کج (شبيه عقاب).

معقول

معقول: باور کردنی , پذیرفتنی , قابل استماع , محتمل , معقول , مستدل.

معکرونة

معکرونة: رشته فرنگی , ماکارونی , جوان خارج رفته , ژینگولو , نوعی پنگوئن یا بطریق , رشته فرنگی , ماکارونی , احمق و ابداع کردن.

معکوس

معکوس: وارونه , معکوس , برعکس , مقابل , برگشته.

معلب

معلب: در قوطی کنسرو شده , مست باده.

معلف

معلق: اخور.

معلق

معلق: مفسر , سفرنگ گر , اعلام کننده , اویزان کننده , معلق کننده , جارختی , چنگک

لباس , اسكلت يا چهارچوبه اى كه از سقف اويتخه و داراى بلبرينگ براى حركت دادن ماشين باشد , معلق , اويخته , لنگه , قرين , شيب , نامعلوم , بى تكليف , ضميمه شده , اويز شده , اويزه .

معلق صحفى

معلق صحفى: مقاله نويس .

معلم

معلم: معلم , معلم مذهبى , نشان اختصاصى , نقطه تحول تاريخ , واقعه برجسته , راهنما , ناصح , مربى , مرشد , فرسخ شمار , مرحله مهمى از زندگى , مرحله برجسته , با ميل خود شمار نشان گذارى كردن , اموختار , آموزگار , معلم , مربى , مدرس , دبير , اموختار , لله , معلم سرخانه , ناظر درس دانشجويان , درس خصوصى دادن به .

معلمه

معلمه: حاكم زن , مديره , زنى كه مواظبت بچه يا اشخاص جوان را بعهده ميگيرد , زن حاكم .

معلومات

معلومات: اطلاع , اخبار , مفروضات , اطلاعات , سوابق , معلومات , آگاهگان , پرسشگاه , استخبار , خبر رسانى .

معمارى

معمارى: وابسته به معمارى , معمارى .

معمل الالبان

معمل الالبان: شير بندى , لبنياتى , قسمتى از مزرعه كه لبنيات تهيه ميكند .

معمل التقطير

معمل التقطير: كارخانه يا محل تقطير , رسومات .

معموديه

معموديه: تعميد , غسل تعميد , اين غسل تعميد و نامگذارى .

معمول

معمول: , انجام شده , وقوع یافته.

معنی

معنی: دلا لت , معنی , مستلزم بودن , مفهوم , ارش , معنی , مفاد , مفهوم , فحوا , مقصود , منظور.

معهد

معهد: بنیاد نهادن , برقرار کردن , تاسیس کردن , موسسه , بنیاد , بنگاه , بنیاد , انجمن , هیلت شورا , فرمان , اصل قانونی , مقررات.

معوق

معوق: مسدود کننده , اشکاتراش.

معوی

معوی: معدی , شکمی , روده

ای , امعایی , روده دار .

معی

معی: روده , زه , تنگه , شکم , شکنبه , دل و روده , احشاء , پر خوری , شکم گندگی , طاقت , جرات , بنیه , نیرو , روده در آوردن از , غارت کردن , حریصانه خوردن .

معیار

معیار: متعارف , معیار , استاندارد , همگون .

معیب

معیب: شایسته بی اعتباری , باور نکردنی , ننگ اور , رسوایی اور , خفت اور , ننگین , نامطبوع .

معین

معین: لوزی , شکل لوزی , قرص لوزی شکل .

معیوب

معیوب: ناقص , ناتمام , دارای کمبود , معیوب .

مغادره

مغادره: حرکت , عزیمت , کوچ , مرگ , انحراف .

مغاریبی

مغاریبی: وابسته به اهالی شمال افریقا .

مغازله

مغازله: لاس زنی .

مغالطه

مغالطه: سفسطه , دلیل سفسطه امیز , استدلال غلط .

مغامر

مغامر: حادثه جو , ماجرا جو , جسور , بی پروا.

مغامره

مغامره: سرگذشت , حادثه , ماجرا , مخاطره , ماجراجویی , تجارت مخاطره آمیز , :در معرض مخاطره گذاشتن , دستخوش حوادث کردن , با تهور مبادرت کردن , دل بدریا زدن , خود را بمخاطره انداختن , جرات , جسارت , مخاطره , معامله قماری , اقدام بکار مخاطره آمیز , مبادرت , ریسک , اقدام یا مبادرت کردن به

مغترب

مغترب: از کشور خود راندن , تبعید کردن , ترک کردن میهن , تبعیدی.

مغذی

مغذی: مغذی , ماده مغذی , ماده مقوی از لحاظ غذایی , مغذی.

مغرب

مغرب: مراکش , کشور مغرب.

مغربی

مغربی: مراکشی.

مغرور

مغرور: خودپرست.

مغزی

مغزی: اخلاقی , معنوی , وابسته بعلم اخلاق , روحیه , اخلاق , پند , معنی , مفهوم , سیرت.

مغسله

مغسله: چاهک , فرو رفتن , فرو بردن.

مغشوش

مغشوش: جازن , قلابی , زنازاده , حرامزاده , چیز تقلبی ساختن

(مثل ریختن اب در شیر).

مغفره

مغفره: بخشش , عفو , گذشت.

مغلاه

مغلاه: کتری , اب گرم کن , دهل , نقاره , جعبه قطب نما , دیگچه , ماهی تابه , روغن داغ کن , تغار , کفه ترازو , کفه ,
جمجمه , گودال اب , خدای مزرعه و جنگل و جانوران و شبانان , استخراج کردن , سرخ کردن , ببادانتقاد گرفتن , بهم پیوستن
, متصل کردن , بهم جور کردن , قاب , پیشوندی بمعنی همه و سرتاسر , کماجدان پایه دار , دیگچه , کتری.

مغلق

مغلق: محصور , مسدود , محرمانه , بسته , ممنوع الورد.

مغناطیس

مغناطیس: آهن ربا , مغناطیس , جذب کردن.

مغناطیسی

مغناطیسی: آهن ربایی.

مغناطیسیه

مغناطیسیه: جذبه , کشش.

مغنط

مغنط: مغناطیسی کردن , آهن ربا کردن.

مغنی

مغنی: خواننده , آواز خوان , سراینده , نغمه سرا.

مغنیسیوم

مغنیسیوم: فلز منیزیم (Mg).

مغوار

مغوار: تکاور.

مغیم

مغیم: تیره کردن , سایه افکندن ابر , ابر دار کردن , پوشاندن , سایه انداختن , ابری , تیره , پوشیده.

مفاجأه

مفاجأه: تعجب , شگفت , حیرت , متعجب ساختن , غافلگیر کردن.

مفاجی

مفاجی: ناگهانی , ناگهان , بی خبر , بی مقدمه , فوری , تند , بطور غافلگیر , غیر منتظره , سریع.

مفارقة تاریخیه

مفارقة تاریخیه: بیموردی , اشتباه در ترتیب حقیقی وقایع و ظهور اشخاص , نابهنگامی.

مفاوض

مفاوض: مذاکره کننده.

مفاوضات

مفاوضات: مذاکره.

مفتاح

مفتاح: دربتری بازکن , کلید , کلید درخانه , کلید کلون در , ترکه , چوب زدن , سویچ برق , سویچ زدن , جریان را عوض کردن , تعویض , نقشه فریبنده , عمل تند و وحشیانه , اچار , اچار فرانسه , تند , چرخش , پیچ دادن , پیچ خوردن.

مفتاح الارجاع

مفتاح الارجاع: پسبرد , پسبردن.

مفترض

مفترض: فرض محتمل , قابل

استنباط , قابل استفاده .

مفتش

مفتش: بازرس , مفتش .

مفتوح

مفتوح: باز , ازاد , اشكار , باز كردن , باز شدن .

مفجر القنبله

مفجر القنبله: هواپيمای بمب افكن , بمب انداز .

مفجع

مفجع: پربلا , بدبختی اور , مصيبت بار , خطرناك , فجع .

مفجوع

مفجوع: دل شكسته .

مفرد

مفرد: تكين , منفرد .

مفردات

مفردات: واژگان .

مفردة تخصصيه

مفردة تخصصيه: سخن دست و پا شكسته , سخن بي معنى , اصطلاحات مخصوص يك صنف , لهجه خاص .

مفرش

مفرش: لايى , تشك .

مفرش السرير

مفرش السریر: بالا پوش , روانداز , لحاف , روپوش تختخواب.

مفرش المائده

مفرش المائده: سفره , رومیزی.

مفرط

مفرط: مفرط , بیش از اندازه , گزافگر , غیر معقول , عجیب , غریب , گزاف , مفرط , بی اعتدال , زیاد.

مفرق

مفرق: جدایی , تفکیک , انفصال , نقطه اتصال , اتصال , برخوردگاه.

مفرقع

مفرقع: یکجور شیرینی , ترقه , کلوچه کوچک , فندق شکن.

مفرقات

مفرقات: شاه بلوط اروپایی , رنگ خرمایی مایل بقرمز , درجزیره دورافتاده یا جاهای مشابهی رها شدن یا گیر افتادن.

مفرع

مفرع: دهشتناک , مهیب , ترسناک و حشت اور.

مفصل

مفصل: درزه , بند گاه , بند , مفصل , پیوند گاه , زانویی , جای کشیدن تریاک با استعمال نوشابه , لولا , مشترک , توام , شرکتی , مشاع , شریک , متصل , کردن , خرد کردن , بند بند کردن , مساعی مشترک , بند انگشت (مخصوصا برآمدگی پنج انگشت) , قوزک پا یا پس زانوی چهار پایان , برآمدگی یا گره گیاه , قرحه روده , تن در دادن به , تسلیم شدن , مشت زدن.

مفصله

مفصله: لولا , بند , مفصل , مدار , محور , لولا زدن , وابسته بودن , منوط بودن بر.

مفضل

مفضل: مطلوب و برگزیده , مخصوص

, سوگلی , محبوب , مرجح , دارای رجحان , قابل ترجیح , برتر.

مفغره

مفغره: درو گر , ماشین درو.

مفقس

مفقس: محل تخم گذاری (مرغ یا ماهی) , محل تخم ریزی ماهی , محل نقشه کشی و توطئه.

مفقود

مفقود: گمشده , از دست رفته , ضایع , زیان دیده , شکست خورده گمراه , منحرف , مفقود.

مفک

مفک: اچار پیچ گوشتی , پیچ کش , اچار , مهره پیچ , مهره گشا , بست , بندقیقاجی , میله الصاقی , گلنگدن , وجب کننده.

مفکر

مفکر: اندیشمند , فکر کننده , متفکر , فکور.

مفکره

مفکره: دفتر خاطرات روزانه , کار برجسته , شاهکار , کار بزرگ , فتح نمایان.

مفکک

مفکک: بی ربط , گسیخته , متلاشی , در رفته , نامربوط.

مفلس

مفلس: ورشکسته , ورشکست کردن و شدن , محجور , معسر.

مفهوم

مفهوم: فکر , عقیده , تصور کلی , مفهوم , حاملگی , لقاح تخم و شروع رشد جنین , ادراک , تصور.

مفوض

مفوض: عضو هیئت , مامور عالی رتبه دولت.

مفوضیه

مفوضیه: ماموریت , تصدی , حق العمل , فرمان , حکم , هیئت , مامورین , کمیسیون , انجام , : گماشتن , ماموریت دادن , سفارت , نمایندگی , ایلچی گری , وزارت مختار.

مفید

مفید: سودمند , نافع , باصرفه , سودمند , مفید , نافع , پرمفعت , بااستفاده , بادست انجام شده , دستی , دم دست , آماده , موجود , قابل استفاده , سودمند , چابک , چالاک , ماهر , استاد در کار خود , روان , بسهولت قابل استفاده , سهل الا ستعمال , سودمند , مفید , بافایده , خوش مزاج , سرحال , سالم و بی خطر.

مقابل

مقابل:

در مقابل ، برضد ، در برابر.

مقابله

مقابله: دیدار (برای گفتگو) مصاحبه ، مذاکره ، مصاحبه کردن.

مقاتل

مقاتل: رزمنده ، جنگ کننده ، جنگنده ، مشت باز.

مقاتل عنید

مقاتل عنید: جان سخت ، سرسخت ، پر استقامت.

مقارن

مقارن: قیاس پذیر ، قابل مقایسه ، تطبیقی ، مقایسه ای ، نسبی ، تفضیلی (بطور اسم) ، درجه تفضیلی ، صفت تفضیلی.

مقارنه

مقارنه: مقایسه کردن ، برابر کردن ، باهم سنجیدن ، مقایسه ، تطبیق ، سنجش ، برابری ، تشبیه ، تباین ، کنتراست ، مقایسه کردن.

مقاضاه

مقاضاه: دعوی قضایی.

مقاطعه

مقاطعه: تحریم کردن ، بایکوت ، بخش ، شهرستان ، ممنوعیت ، تحریم ، مانع ، محظور.

مقاله

مقاله: کالا- ، متاع ، چیز ، اسباب ، ماده ، بند ، فصل ، شرط ، مقاله ، گفتار ، حرف تعریف ، مقاله ، انشاء ، آزمایش کردن ، ازموذن ، سنجیدن ، عیارگیری کردن (فلزات) ، تالیف ، مقاله نویسی.

مقانع

مقانع: سوسیس ، سوسینگ ، روده محتوی گوشت چرخ شده.

مقاول

مقاول: پیمان کار , مقاطعه کار .

مقاومه

مقاومه: مقاومت , استحکام .

مقایض

مقایض: معامله گر پایاپای .

مقایضه

مقایضه: تهاوتر کردن , پایاپای معامله کردن (با for) , دادوستد کالا .

مقبره

مقبره: گورستان , قبرستان , آرامگاه , قبرستان .

مقبس

مقبس: حفره , جا , خانه , کاسه , گوده , حدقه , جای شمع (درشمعدان) , سرپیچ , کاسه چشم , در حدقه یاسرپیچ قرار دادن .

مقبض

مقبض: دسته , قبضه شمشیر , وسیله , لمس , احساس بادت , دست زدن به , بکار بردن , سرو کار داشتن با , رفتار کردن , استعمال کردن , دسته گذاشتن , دسته , قبضه , دسته شمشیر , دستگیره , دکمه .

مقبل

مقبل: روی دهنده , پیشامد کننده , آینده , جلو

رونده.

مقبول

مقبول: پذیرا , پذیرفتنی , پسندیده , قابل قبول , مقبول , پذیرفته , مقبول , قابل قبول , قابل تصدیق , پذیرفتنی , روا , مجاز , باور کردنی , قابل قبول.

مقبول للبنك

مقبول للبنك: نقد شدنی در بانک , قابل نقل و انتقال بانکی.

مقبولیه

مقبولیه: پذیرفتگی , قابلیت پذیرش , روا بودن , پذیرفتگی , مقبولیت , قابلیت قبول , اختیارداری

مقه

مقه: تنفر , بیزاری , انزجار , وحشت.

مقترح

مقترح: موضوع , قضیه , کار , مقصود , قیاس منطقی , پیشنهاد کردن به , دعوت بمقاربت جنسی کردن.

مقتصد

مقتصد: صرفه جو , مقتصد , با صرفه , اندک , میانه رو , ساده , خانه دار , صرفه جو , مقتصد.

مقتطف

مقتطف: برگزیدن و جدا کردن , گلچین کردن , قطعهء منتخب , عصاره گرفتن , بیرون کشیدن , استخراج کردن , اقتباس کردن , شیره , عصاره , زبده , خلاصه.

مقدار

مقدار: بزرگی , اندازه , مقدار.

مقدم

مقدم: ماجراجویانه , با بی پروایی , جسورانه.

مقدر

مقدر: قابل تحسین , قابل ارزیابی , محسوس , قدردان , مبنی بر قدردانی , قدرشناس , حق شناسی .

مقدره

مقدره: قطر گلوله , قطردهانه تفنگ یا توپ , کالیبر , گنجایش , استعداد .

مقدس

مقدس: مقدس , منزّه و پاکدامن , وقف شده , خدا .

مقدم الطلب

مقدم الطلب: درخواست دهنده , تقاضا کننده , طالب , داوطلب , متقاضی , درخواستگر .

مقدم العطاء

مقدم العطاء: پیشنهاد (خرید) کننده .

مقدمه

مقدمه: جلو (V) , قدمی , پیش نما , نزدیک نما (در برابر دور نما) , منظره جلو عکس , زمین جلو عمارت , مقدمه , دیباچه , معارفه , معرفی , معرفی رسمی , شناسازی , معمول سازی , ابداع , احداث , سوراخ , شکاف , آغاز

عمل , پیش در آمد , افشا , کشف , مطرح کردن , بایپس در امداغاز کردن.

مقدمه عربہ المدفع

مقدمه عربہ المدفع: خمیده , سرزیر , مطیع , تاشو , خم شو , نرم , خم کردن , تاکردن , خمیده کردن , تمرین نرمش کردن.

مقرب

مقرب: عکسبرداری از مسافات دور.

مقرعه الباب

مقرعه الباب: زننده , کوبنده , ادم خرده گیر , مزاحم.

مقرف

مقرف: نفرت انگیز , زننده , دافع , بی رغبت کننده , کراهت اور , نفرت انگیز.

مقرن

مقرن: شاخی , سفت , سخت , شیپوری , شهوتی.

مقرز

مقرز: حالت تهوع نسبت به غذای بد مزه , کسل کننده , بطور زننده احساساتی.

مقشر

مقشر: پوسته پوسته , ورقه ورقه , ورقه شونده , فلسی , برفکی.

مقص

مقص: اسب یا کشتی تندرو , طیاره تندرو , بادپا , ماشین موزنی , قیچی باغبانی , قولنج , قولنجی , بخار یا گاز معده , شکایت , شکوه کردن , نق نق زدن , گله کردن , گله , محکم گرفتن , با مشت گرفتن , ازردن , فهمیدن , گیر , گرفتن , چنگ , تسلط , مهارت , درد سخت , تشنج موضعی , قولنج , قیچی , مقراض , چیز برنده , قطع کننده.

مقصف

مقصف: قفسه جای ظرف , بوفه , اشکاف , رستوران , کافه , مشت , ضربت , سیلی.

مقصوره

مقصوره: کویه , قسمت , تقسیم کردن.

مقطع

مقطع: هجا , سیلاب.

مقطع شعری

مقطع شعری: بند , بند شعر , قطعه بندگردان , تهلیل.

مقطوره

مقطوره: گیاهی که بزمین یا در و دیوار میچسبد , یدک دوچرخه یاسه چرخه یاواگن , ترایلر , اتومبیل یدک کش , یدک , ردپاگیر , باترایلر حمل کردن.

مقطوع

مقطوع: بدون وسایل

ارتباط , در حبس مجرد.

مقعد

مقعد: نیمکت , کرسی قضاوت , جای ویژه , روی نیمکت یا مسند قضاوت نشستن یا نشانیدن , نیمکت گذاشتن (در) , بر کرسی نشستن , نشیمن گاه پرنده , چوب زیر پایی , تیر , میل , جایگاه بلند , جای امن , نشستن , قرار گرفتن , فرود آمدن , در جای بلند قرار دادن , جا , صندلی , نیمکت , نشیمنگاه , مسند , سرین , کفل , مرکز , مقر , محل اقامت , جایگاه , نشانیدن , جایگزین ساختن , واریز , تسویه , جا دادن , ماندن , مقیم کردن , ساکن کردن , واریز کردن , تصفیه کردن , معین کردن , ته نشین شدن , تصفیه حساب کردن , نشست کردن.

مقعد المجذف

مقعد المجذف: بی نتیجه گذاردن , خنثی کردن , حائل کردن , عقیم گذاردن , مخالفت کردن با , انسداداریب , کج , در سرتاسر (چیزی) ادامه دادن یا کشیدن.

مقله العين

مقله العين: کره , چشم , تخم چشم , مردمک چشمک , نی نی چشم.

مقلد

مقلد: مقلد.

مقلع الحجاره

مقلع الحجاره: لا شه شکار , شکار , صید , توده انباشته , شیشه الماسی چهار گوش , اشکار کردن , معدن سنگ.

مقلوب

مقلوب: برگشتگی , برگردانی , بالعکس کردن , سوء تعبیر , انحراف , سخن واژگون , قلب عبارت , معکوس کردن نسبت.

مقهی

مقهی: رستوران , کافه.

مقود

مقود: افسار سگ و حیوانات مشابه , افسار بستن , بند زدن , دسته سه تایی.

مقوی

مقوی: تشدید کننده , تقویت کننده , حامی , ترقی دهنده , نیروبخش , مقوی , صدایی , اهنگی .

مقیاس

مقیاس: اندازه , اندازه گیر , اندازه گرفتن , اندازه

گیری , اندازه , سنجش , کفه ترازو , ترازو , وزن , پولک یا پوسته بدن جانور , فلس , هر چیز پله پله , هر چیز مدرج , اعداد
روی درجه گرماسنج و غیره , مقیاس , اندازه , معیار , درجه , میزان , مقیاس نقشه , وسیله سنجش , خط مقیاس , تناسب ,
نسبت , مقیاس کردن , توزین کردن .

مقیاس الارتفاع

مقیاس الارتفاع: ارتفاع سنج , فرازیاب , اوج نما , افزایاب .

مقیه

مقیه: ناخوش آیند , فراوان , مفصل , فربه , شهوانی , تهوع اور , زنده , اغراق امیز , غلیظ , زیاد , زشت , پلید .

مقید

مقید: زنجیره ای , زنجیره ای کردن .

مقیی

مقیی: تهوع اور .

مکافأه

مکافأه: درآمد , مواجب , مداخل , معونت , حقوق , مقرری , اجر , پاداش .

مکافی

مکافی: معادل , هم بها , برابر , مشابه , هم قیمت , مترادف , هم معنی , همچند , هم ارز .

مکان

مکان: جا , محل , مرتبه , قرار دادن , گماردن .

مکاین

مکاین: ماشین الات .

مکبر الصوت

مکبر الصوت: بلند گو , با بلند گو حرف زدن , میکروفن , بلند گو , بابلند گو صحبت کردن .

مکبس

مکبس: سنبه , میله متحرک , پیستون.

مکتب

مکتب: دفتر , دفترخانه , اداره , دایره , میز کشودار یا خانه دار , گنجه جالباسی , دیوان , میز , میز تحریر , دفتر , اداره , منصب.

مکتبه

مکتبه: قفسه کتاب , کتابفروشی , کتابخانه.

مکتبی

مکتبی: کتابدار.

مکتوب

مکتوب: نوشتاری , کتبی.

مکتیب

مکتیب: دژم , دلتنگ , پریشان , افسرده , غمگین , ملول , افسرده , کدر , رنجیده , ملول , اوقات تلخ.

مکتف

مکتف: خازن.

مکر

مکر: حيله , مکر , داستان و تزویر , تلبیس , روباه

صفتی ، خیانت ، دورویی .

مکرس

مکرس: جانسپار ، فدایی ، علاقمند .

مکروه

مکروه: نامطلوب ، ناخوش آیند ، ناخواسته .

مکسب

مکسب: سود ، بهره تقویت ، حصول .

مکسور

مکسور: شکسته ، شکسته شده ، منقطع ، منفصل ، نقض شده ، رام واماده سوغان گیری .

مکسیکی

مکسیکی: مکزیکی ، اهل مکزیک .

مکشکش

مکشکش: دارای زوائد و تزئینات .

مکعب

مکعب: مکعب .

مکمل

مکمل: همراهی ، مشایعت ، ضمیمه ، ساز یا اواز همراهی کننده .

مکن

مکن: قادر ساختن ، وسیله فراهم کردن ، تهیه کردن برای ، اختیار دادن .

مکنسه

مکنسه: جاروب , جاروب کردن.

مکنن

مکنن: ماشینی کردن , موتوریزه کردن , موتوری کردن.

مکننه

مکننه: مکانیره کردن.

مکون

مکون: اجزاء , ترکیب کننده , ترکیب دهنده , جزء , جزء , جزء ترکیبی , اجزاء , ذرات , داخل شونده , عوامل , عناصر.

مکوی

مکوی: رختشوی خانه , لباسشویی , رخت های شستنی.

مکیده

مکیده: دسیسه , تدبیر , طرح.

ملء

ملء: پر کردن , سیر کردن , نسخه پیچیدن , پر شدن , انباشتن , اکندن , باد کردن.

ملائکی

ملائکی: فرشته ای , وابسته به فرشته.

ملائم

ملائم: اختصاص دادن , برای خود برداشتن , ضبط کردن , درخور , مناسب , مقتضی , راحت , مناسب , راه دست.

ملائمه

ملائمه: درخور بودن , مناسبت , شایستگی , برازندگی.

ملابس

ملابس: رخت , اسباب , اراستن , پوشاندن , جامه , جامه لباس , ملبوس , رخت , پوشاک , لباس , پوشیدن , در بر کردن , بر سر گذاشتن , پاکردن (کفش و غیره) , عینک یا کراوات زدن , فرسودن , دوام کردن , پوشاک.

ملابس داخلیه

ملابس داخلیه: ملبوس کتانی , زیر پوش زنانه , شلوار , زیر شلواری , تنکه , , زیر پوش , زیر شلواری , زیر پوش , زیر جامه , لباس زیر.

ملابس شکلیه

ملابس شکلیه:

لباس کردن , جامه معمولی (در مقایسه با اونیفورم).

ملاح

ملاح: باربرلنگرگاه بندر , وابسته به مسافت دور , کشتیران , دریانورد , هدایت گر.

ملاحظه

ملاحظه: اجازه نامه , ورقه جیره , یادداشت مختصر , پروانه , ورقه رای را ثبت کردن , اجازه نامه جا و خوراک صادر کردن , یادداشت , تبصره , توجه کردن , ذکر کردن , ملاحظه کردن , اخطار , آگهی , مشاهده , ملاحظه , نظر , ملاحظه , تذکر , تبصره.

ملاحی

ملاحی: دریایی , مربوط به دریانوردی , ملوانی.

ملاریا

ملاریا: مالاریا , نوبه.

ملاک

ملاک: فرشته , مالک , کادر , مجموعه یک طبقه از صنوف اجتماعی , واحدی از قبیل قضایی واداری و نظامی و غیره , کروب (کروبیان) , فرشتگان آسمانی بصورت بچه بالدار , بچه قشنگ.

ملاکم

ملاکم: مشت زن , بوکس باز.

ملاکمه

ملاکمه: مشت زنی , بوکس.

ملاوی

ملاوی: مالا یا , ماله.

ملترم

ملتزم: مراعات کننده , مراقب , هوشیار.

ملتقی

ملتقی: امدگاه , وعده گاه , پاتوق , میعاد , قرار ملاقات گذاشتن.

ملتهم

ملتهم: همه چیز خور , وابسته بجانوران همه چیز خور.

ملجا

ملجا: سوراخ زیرزمینی , نقب , پناهگاه , زیرزمین لا- نه کردن , پنهان شدن , نقب زدن , پناهگاه , جان پناه , محافظت , حمایت , محافظت کردن , پناه دادن.

ملجا الایتام

ملجا الایتام: پرورشگاه یتیمان , دارالایتام , یتیم خانه.

ملح

ملح: نمک طعام , نمک میوه , نمک های طبی , نمکدان , نمکزار , نمک زده ن به , نمک پاشیدن , شور کردن.

ملح حامض الخلیک

ملح حامض الخلیک: نمک جوهر سرکه , استات.

ملحد

ملحد: منکر خدا , خدانشناس , ملحد.

ملحق

ملحق: فرعی , هم دست , ضمیمه , ذیل , افزایش ,

الحاق , الحاقی , افزوده , فرعی , ملا- زم , ضمیمه , معاون , یار , کمک (d.- mn). فرع , قسمت الحاقی , صفت فرعی , پیوستن , ضمیمه کردن , ضمیمه , پیوست , پیوستن , ضمیمه سازی , ضمیمه , پیوست , جاسازی کردن , الحاق کردن , در جوف چیزی گذاردن , جا دادن , داخل کردن , در میان گذاشتن , متمم , مکمل , ضمیمه , الحاق , زاویه مکمل , تکمیل کردن , ضمیمه شدن به , پس آورد , هم آورد.

ملحقات

ملحقات: لوازم.

ملحمه

ملحمه: رزمی , حماسی , شعر رزمی , حماسه , رزم نامه.

ملحن

ملحن: سراینده , نویسنده , سازنده , مصنف , اهنگ ساز.

ملحوظ

ملحوظ: قابل ملا حضه , برجسته.

ملخبط

ملخبط: اشتباه کار.

ملخص

ملخص: ربودن , بردن , کش رفتن , خلا- صه کردن , جدا کردن , تجزیه کردن , جوهر گرفتن از , عاری از کیفیات واقعی (در مورد هنرهای ظریف) نمودن , :خلا- صه , مجمل , خلا صه ء کتاب , مجرد , مطلق , خیالی , غیر عملی , بی مسمی , خشک , معنوی , صریح , زبده , انتزاعی , معنی , کوتاه مختصر , حکم , دستور , خلا- صه کردن , کوتاه کردن , آگاهی دادن , گواریدن , هضم کردن , هضم شدن , خلا صه کردن و شدن , خلا صه.

ملزم

ملزم: در محظور قرار دادن , متعهد و ملتزم کردن , ضامن سپردن , ضروری.

ملصق

ملصق: دیوار کوب , اعلان , اگهی , اعلان نصب کردن.

ملعب

ملعب: ورزشگاه , میدان ورزش , مرحله , دوره.

ملعقه

ملعقه: قاشق , چمچه , با قاشق برداشتن , بوس و کنار کردن ,

باندازه یک قاشق.

ملعقه الشای

ملعقه الشای: قاشق چای خوری , بقدر یک قاشق چای خوری.

ملعقه الطعام

ملعقه الطعام: قاشق سوپخوری , بقدر یک قاشق سوپ خوری.

ملغم

ملغم: الیاز جیوه باچند فلز دیگر که برای پر کردن دندان و اینه سازی بکار میرود , ترکیب مخلوط , ملقمه.

ملغی

ملغی: پوچ , تهی , مهجور , غیرمتداول , متروک.

ملف

ملف: سیم پیچ , پرونده , بایگانی کردن.

ملفوف

ملفوف: کلم , دله دزدی , کش رفتن , رشد پیدا کردن (مثل سرکلم).

ملقح

ملقح: ابستن کردن , لقاح کردن , اشباع کردن.

ملک

ملک: پادشاه , شاه , شهریار , سلطان , پادشاه , ملکه , شهریار , پادشاه , لیره زر , با اقتدار , دارای قدرت عالیه.

ملکه

ملکه: شهبانو , ملکه , زن پادشاه , بی بی , وزیر , ملکه شدن.

ملکيه

ملکيه: خلع يد , سلب مالکيت , مالکيت , دارندگي , تصرف , دارايي , مالکيت , ثروت , يد تسلط , خاصيت , ويژگي , ولک , دارايي.

ملليمتر

ملليمتر: ميليمتر.

ملمس

ملمس: احساس کردن , لمس کردن , محسوس شدن.

ململه

ململه: بي آرامي , بي قراري , بخودپيچي , لول خوري , بي قرار بودن , ناراحت بودن.

ملموس

ملموس: قابل لمس , محسوس , پر ماس پذير , لمس کردن.

ملهي

ملهي: ميکده , ميخانه , کاباره , شادخانه.

ملوث

ملوث: الودن , ملوث کردن , سرايت دادن.

ملون

ملون: رنگارنگ.

مليين

مليين: نرم کننده , مليين , لينت اور.

مليون

مليون: مليون و هزار در هزار.

مليونير

مليونير: مليونير.

مليونير كبير

مليونير كبير: مليونيرى كه ثروتش بچند مليون برسد.

ممارس

ممارس: باتجربه.

ممارسه

ممارسه: مشق و ورزش و تمرين و تكرار و ممارست و تمرين كردن و ممارست كردن و پرداختن و برزش و برزیدن.

مماطله سياسيه

مماطله سياسيه: كسى كه قانونگذارى مجلس را با اطاله كلا

م و وسایل دیگر بتاخیر می اندازد.

ممتاز

ممتاز: عالی , ممتاز , بسیار خوب , شگرف.

ممتحن

ممتحن: از مונگر , ممتحن , امتحان کننده.

ممتع

ممتع: لذت بخش , لذت بردنی.

ممتلی

ممتلی: خپله , چاق , گوشتالو , پهن رخسار.

ممتن

ممتن: سپاسگزار , ممنون , متشکر , حق شناس.

ممثل

ممثل: بازیگر , هنرپیشه , خواهان , مدعی , شاکی , حامی , نماینده , حاکی از , مشعربر.

ممثله

ممثله: هنرپیشه ء زن , بازیگرزن.

ممثلون

ممثلون: در قالب قرار دادن , بشکل در آوردن , انداختن , طرح کردن , معین کردن (رل بازیگر) , پخش کردن (رل میان بازیگران) , پراکندن , ریختن بطور اسم صدر) , مهره ریزی , طاس اندازی , قالب , طرح , گچ گیری , افکندن.

ممر

ممر: راهرو , جناح , کوچه , خیابان کوچک , راهرو , دالان , دهلیز , راه سرپوشیده , تخته پل , پل راهرو , راهرو , گذرگاه , راهرو , غلام گردش , محل عبور , گذرگاه.

ممر مائی

ممر مائی: ابراه , مسیر ابی , راه ابی , مسیر دریایی و رودخانه ای.

ممرضه

ممرضه: پرستار , دایه , مهد , پرورشگاه , پروراندن , پرستاری کردن , شیر خوردن , باصرفه جویی یا دقت بکار بردن.

ممزق

ممزق: , پاره شده , درهم دریده.

ممشی

ممشی: پیاده رو , پایه ستون , پایه مجسمه , پایه.

ممطر

ممطر: بارانی , پر باران , خیس , تر , رگبار گرفته.

ممکن

ممکن: شدنی , ممکن , امکان پذیر , میسر , مقدور , امکان.

ممل

ممل: کند , راکد , کودن , گرفته , متاثر , کند کردن , ادم کودن , یکنواختی , ملالت , مبتذل.

مملکه

مملکه: پادشاهی , کشور , قلمرو پادشاهی.

ممنوح

ممنوح: صاحب امتیاز , گیرنده , انتقال گیرنده.

ممون

ممون:

اذوقه رسان , سورات چي .

ميميز

ميميز: مشخص , ممتاز , منش نما , قابل شناسايي .

من

من: از , بواسطه , درنتيجه , از روي , مطابق , از پيش , قطع , خاموش , ملغي , پرت , دور , نسبت به , تا , كه , تا اينكه , بجز , غير از , كي , كه , چه شخصي , چه اشخاصي , چه كسي , هر كه , هر انكه , هر انكس , هر كسي كه , , چه كسي را , به چه كسي , چه كسي , كسيكه , ان كسي كه .

من الآن فصاعدا

من الآن فصاعدا: از اين پس , زين سپس , از اين بعد .

من الدرجه الثانيه

من الدرجه الثانيه: درجه دوم .

من القرون الوسطى

من القرون الوسطى: قرون وسطى , قرون وسطايي .

من المحتمل

من المحتمل: محتمل , باور كردني , احتمالي , محتملا , شايد .

من بنات افكار

من بنات افكار: زاييده افكار , تصوري , خيالي .

من حين لآخر

من حين لآخر: گهگاه , گاه و بيگاه , بعضى از اوقات .

من غير المحتمل

من غير المحتمل: غير محتمل , غير جذاب , قابل اعتراض , بعيد .

من قبل

من قبل: بدست و بتوسط و با و بوسیله و از و بواسطه و پهلوی و نزدیک و کنار و از نزدیک و ازپهلوی و از کنار و در کنار و از پهلو و محل سکنی و فرعی و درجه دوم.

مناجاه

مناجاه: تک سخنگویی و صحبت یک نفری.

مناجاه النفس

مناجاه النفس: تک گویی و گفتگو با خود و نمایش یا مقاله یا سخنرانی یکنفری.

مناخ

مناخ: اب وهوا.

منادی

منادی: جارچی و پیشرو و جلودار و منادی و قاصد و از آمدن یا وقوع چیزی خبر دادن و اعلام کردن و راهنمایی

کردن.

مناسب

مناسب: مساعد , مطلوب , بجا , بموقع , بهنگام , درخور , مناسب , درخورد , مناسب , شایسته , فراخور , مقتضی .

مناسبه

مناسبه: موقع , مورد , وهله , فرصت مناسب , موقعیت , تصادف , باعث شدن , انگیختن .

منافس

منافس: رقیب , هم چشم , حریف , هم آورد , هم آورد , رقیب , حریف , هم چشم , هم چشمی کننده , نظیر , شبیه , هم چشمی , رقابت کردن .

منافسه

منافسه: رقابت , مسابقه .

منافق

منافق: با ریا , ادم ریاکار , ادم دو رو , زرق فروش , سالوس , متصنع .

مناقشه

مناقشه: بحث , مذاکره .

مناوره

مناوره: شروع بازی شطرنج , از دست دادن یکی دو پیاده در برابر تحصیل امتیازاتی , بذله , موضوع بحث , مانور , تمرین نظامی .

منبر

منبر: منبر , سکوب خطابه , بالای منبر رفتن .

منبه

منبه: محرک , مهیج , مشروب الکلی , انگیزه , انگیختگر .

منتج

منتج: صاحب کارخانه , تولید کننده , سازنده , فرآوردن , تولید کردن , محصول , ارائه دادن , زاییدن , تولید کننده , مولد , حاصلضرب , فرآورده , محصول.

منتجع

منتجع: منزل , جا , خانه , کلبه , شعبه فراماسون ها , انبار , منزل دادن , پذیرایی کردن , گذاشتن , تسلیم کردن , قرار دادن , منزل کردن , بیتوته کردن , تفویض کردن , خیمه زدن , به لانه پناه بردن.

منتحل

منتحل: دغل باز , وانمود کننده , طرار , غاصب.

منتخب

منتخب: برگزیدن , انتخاب کردن , برگزیده منتخب.

منتدی

منتدی: میدان , بازار , محل اجتماع عموم , دادگاه , محکمه , دیوانخانه.

منتشی

منتشی: نشله شده , بوجد آمده , نشله ای , جذبہ ای.

منتصب

منتصب: عمودی

، قائم ، راست ، سیخ ، راست کردن ، شق شدن ، افراشتن ، برپا کردن ، بنا کردن .

منتصر

منتصر: پیروز ، منصور ، فاتحانه ، فریاد پیروزی .

منتصف الصیف

منتصف الصیف: نیمه تابستان ، چله تابستان .

منتصف اللیل

منتصف اللیل: نیمه شب ، نصف شب ، دل شب ، تاریکی عمیق .

منتصف النهار

منتصف النهار: نیمروز ، ظهر .

منتقم

منتقم: کین خواه ، خونخواه ، دادگیر ، انتقام جو .

متهك القانون

متهك القانون: قانون شکن ، متمرّد ، یاغی .

منتهی

منتهی: کاملاً شک ست خورده ، منکوب ، از کار افتاده ، پایان دادن ، پایان یافتن .

منشول

منشول: جوهر نعناع خشک ، قلم مانند .

منجد

منجد: قوطی کوچکی برای یادگارهای خیلی کوچک (مثل طره گیسو) که بگردن میاویزند .

منجل

منجل: کارد بزرگ و سنگین ، داس ، با داس بردن ، درو کردن.

منجم

منجم: منجم ، ستاره شناس ، طالع بین ، احکامی.

منجنيق

منجنيق: سنگ انداز ، هر جسمی که دارای خاصیت فنی بوده و برای پرتاب اجسام بکار میرود ، منجنيق انداختن ، بامنجنيق پرت کردن ، منجنيق.

منحه

منحه: بخشش ، اعطاء ، اهداء ، بخشش ، عطا ، امتیاز ، اجازه واگذاری رسمی ، کمک هزینه تحصیلی ، دادن ، بخشیدن ، اعطا کردن ، تصدیق کردن ، مسلم گرفتن ، موافقت کردن ، پاداش ، انعام ، التفات ، سپاسگزاری ، رایگانگی ، نوبت بازی ، اعانه.

منحدر

منحدر: تخته سنگ ، صخره ، خم کردن ، کج کردن ، متمایل شدن ، مستعد شدن ، سرازیر کردن ، شیب دادن ، متمایل کردن ، شیب ، صخره پرتگاه ، پرتگاه ، سراسیمی تند ، شیب دار ، زمین سراسیب ، شیب ، سرازیری ، سربالایی ، کجی ، انحراف ، سراسیب کردن ، سرازیر شدن.

منحرف

منحرف: منحرف ،

غلط , کج , چپ چپ , بدشکل , بطور مایل , زشت , رد و بدل کردن , اینسو و انسو پرت کردن , بحث کردن , چوگان سر کج , چوگان بازی , کج , چنبری .

منحط

منحط: پست , فرومایه , سرافکنده , مطرود , روی برتافتن , خوار , پست کردن , کوچک کردن , تحقیر کردن .

منحل

منحل: کندو , کندوی عسل .

منحنی

منحنی: خط منحنی , چیز کج , خط خمیده انحاء , پیچ .

منحوس

منحوس: بیچاره .

منخل

منخل: الک , اردبیز , پرویزن , غربال , الک کردن , غربال کردن .

مندفع

مندفع: کسیکه از روی انگیزه انی و بدون فکر قبلی عمل میکند .

مندوب

مندوب: نمایندگی دادن , وکالت دادن , محول کردن به , نماینده .

مندیل

مندیل: دستمال , دستمال گردن , چارقده , دستمال , روسری , دستمال سر , زن روسری پوش , دستمال سفره , دستمال , سینه بند , پیش انداز .

مند

مند: بعد از , پس از , از وقتی که , چون که , نظر باینکه , ازاینرو , چون , از انجایی که .

منذر بسوء العاقبه

منذر بسوء العاقبه: بدشگون , ناميمون , شوم , بديمن .

منزل

منزل: شهر موطن , مزرعه رعيتي , خانه , سراي , منزل , جا يگاه , جا , خاندان , برج , اهل خانه , اهل بيت , جادادن , منزل دادن , پناه دادن , منزل گزیدن , خانه نشين شدن .

منزل كاهن الابرشيه

منزل كاهن الابرشيه: خانه كشيخ بخش , درامد كشيخ بخش .

منزلق

منزلق: هواپيمای بي موتور .

منسوب

منسوب: قابل اسناد , قابل نسبت دادن , نسبت دادنی .

منشار

منشار: اره آهن بري , ديد , سخن , لغت يا جمله ضرب المثل , مثال , امثال و حكم , اره ,

هراسبایی شبیه اره.

منشد جدا

منشد جدا: سفت و شق و محکم کشیدن و کشیده و مات کردن و درهم پیچیدن و محکم بسته شده (مثل طناب دور یک بسته).

منشفه

منشفه: ابرچین و باحوله خشک کردن و حوله و دستمال کاغذی.

منشفه الوجه

منشفه الوجه: کیسه حمام و لیف حمام.

منشق

منشق: معاند و منکر و مخالف و ناراضی (درامورسیاسی) و مخالف (عقیده عموم) و معاند و ناموافق.

منشور

منشور: بروشور و برگچه و ورقه.

منشی

منشی: مبتکر و موسس و بنیانگذار.

منصب شاعر

منصب شاعر: محل خالی و پست بلا تصدی و جا.

منصه خطابیه

منصه خطابیه: میز مخصوص قراءت و میز جا کتابی و تریبون.

منضده

منضده: جدول و میز و مطرح کردن.

منطاد

منطاد: سفینه ء هوایی , بالون , بالون , بادکنک , با بالون پرواز کردن , مثل بالون , قابل هدایت , کشتی هوایی , بالن .

منطق

منطق: منطق .

منطقه

منطقه: مساحت , فضا , ناحیه , بخش , ناحیه , حوزه , بلوک , بوم , سرزمین , ناحیه , فضا , محوطه بسیار وسیع و بی انتها , بخش , قلمرو , مدار , مدارات , کمربند , منطقه , ناحیه , حوزه , محات کردن , جزو حوزه ای به حساب آوردن , ناحیه ای شدن .

منطقه اقیانوسیه

منطقه اقیانوسیه: اقیانوسیه .

منطقه شمالیه شرقیه

منطقه شمالیه شرقیه: شمال خاوری , شمال شرقی , شمال شرق .

منطقه شمالیه غربیه

منطقه شمالیه غربیه: شمال باختری , شمال غرب , شمال غربی .

منطقی

منطقی: منطق دان .

منطوق

منطوق: , گفته شده .

منظار

منظار: دوربین نجومی , تلسکوپ , تلسکوپ بکار بردن .

منظر

منظر: چشم انداز , منظره , صحنه سازی , تماشا , منظره , نمایش , عینک .

منظر بحری

منظر بحری: منظره دریایی , منظره هوایی دریا , دورنمای دریا.

منظر طبیعی

منظر طبیعی: خاکبرداری و خیابان بندی کردن , دورنما , منظره

و چشم انداز , بامنظره تزهین کردن.

منظف

منظف: زدایا , زداگر , پاک کننده , داروی پاک کننده , گرد صابون قوی.

منظم

منظم: قاعده دار , با همست , همست دار.

منظم الجداول

منظم الجداول: جدول بند.

منظم الحراره

منظم الحراره: الت تعديل گرما , دستگاه تنظیم گرما , بوسیله الت تعديل گرماکنترل کردن.

منظم القلب

منظم القلب: دستگاه تنظیم کننده ضربان قلب , سرمشق , راهنما , پیشقدم.

منظمه

منظمه: سازمان , سازماندهی.

منظور

منظور: دید , بینایی , منظره , چشم انداز , مناظر و مرایا , جنبه فکری , لحاظ , سعه نظر , روشن بینی , مال اندیشی , تجسم شی , خطوط فکر , دیدانداز.

منع

منع: قدغن کردن , تحریم کردن , لعن کردن , لعن , حکم تحریم یا تکفیر , اعلا- ن ازدواج در کلیسا , بجز , باستثناء , ممنوعیت , منع.

منغولیا

منغولیا: ماگنولیاسه ها , گیاهان ماگنولیا.

منفتح

منفتح: دارای رویش برونی، شخصی که تمام عقاید و افکارش متوجه بیرون از خودش است، برون گرای.

منفذ

منفذ: مجری، مامور اجرا، وصی، قیم، مزغل ساختن، سوراخ دیده بانی ایجاد کردن، مزغل، سوراخ سنگر، سوراخ دیدبانی، راه گریز، مفر، روزنه.

منفرج

منفرج: نیم باز.

منفصل

منفصل: جدا، مجزا، مجرد، مجزا کردن، جدا، جدا گانه، جدا کردن، تفکیک کردن.

منفصلا

منفصلا: جدا، سوا، دونیم، دوقسمتی.

منفعه

منفعه: منفعت، استفاده، احسان، اعانه، نمایش برای جمع اوری اعانه. (vi.vt.): فایده رساندن، احسان کردن، مفید بودن، فایده بردن.

منفعل

منفعل: گازدار.

منقله

منقله: ناپرهیز کار.

منفوش

منفوش: کرکی، نرم، پرمایند، پرزدار، باد کردن، پف کردن.

منفی

منفی: تبعید , جلا ی وطن , تبعید کردن.

منقار

منقار:

منقار , پوزه , دهنه لوله.

منقذ

منقذ: نجات دهنده , ناجی.

منقرض

منقرض: معدوم , از بین رفته , منقرض , تمام شده , مرده , منسوخه , خاموش شده , نایاب.

منقط

منقط: خالخال کردن , چیزی با نقاط رنگارنگ , حیوانی که بدنش خالخال باشد , خال , لکه , ابری , ابرش.

منقطع التنفس

منقطع التنفس: بی نفس , بی جان , نفس نفس زنان , مشتاق.

منقطع النظر

منقطع النظر: بی همتا.

منکر

منکر: منکر همه چیز , پوچ گرا , سوراخ بینی , منخر.

منلیشی

منلیشی: یک پارچه.

منهجی

منهجی: مربوط به برنامه تحصیلی.

منهک

منهک: نحیف , دارای چشمان فرو رفته , رام نشده.

منوال

منوال: کارگاه بافندگی , دستگاه بافندگی , نساجی , جولایی , متلاطم شدن (دریا) , ازخلال ابریا مه پدیدارشدن , ازدور نمودار شدن , بزرگ جلوه کردن , رفعت , بلندی , جلوه گری از دور , پدیدارازخلال ابرها .

منور

منور: روشن کردن , درخشان ساختن , زرنما کردن , چراغانی کردن , موضوعی را روشن کردن , روشن (شده) , منور , روشن فکر .

منوعات مسرحیه

منوعات مسرحیه: نمایشنامه انتقادی , جنگ نمایش .

منوم

منوم: خواب اور , منوم , تولیدکننده خواب , هیپنوتیزم , مولد خواب مصنوعی .

منی

منی: نطفه , منی , دانه , تخم .

منیر

منیر: دارای نور سیمایی , تابان .

منیع

منیع: مصون , ازاد , مقاوم در برابر مرض بر اثر تلقیح واکسن , دارای مصونیت قانونی و پارلمانی , مصون کردن , محفوظ کردن , غیر قابل رسوخ , سوراخ نشدنی , داخل نشدنی , نفوذ نکردنی , درک نکردنی , پوشیده , غیر قابل تفوق , فائق نیامدنی , غیر قابل عبور , بر طرف نشدنی , شکست ناپذیر , مغلوب نشدنی , مصون , مقدس

، غصب نکردنی ، غصب نشدنی ، معتبر ، تجاوز نشده ، مصون ، محفوظ از خطر ، زخم ناپذیر ، آسیب ناپذیر ، شکست ناپذیر ، روین تن .

مهاجر

مهاجر: مهاجر ، تازه وارد ، غریب ، کوچ نشین ، اواره ، کوچ کننده ، مهاجر ، سیار ، جانور مهاجر ، کوچگر .

مهاجم

مهاجم: حمله کننده ، جلو ، پیش ، ببعده ، جلوی ، گستاخ ، جسور ، فرستادن ، رساندن ، جلو انداختن ، بازی کن ردیف جلو .

مهادنه

مهادنه: تسکین ، فروکش ، دلجویی ، فرونشانی .

مهاره

مهاره: چیره دستی ، ورزیدگی ، تردستی ، مهارت ، استادی ، زیر دستی ، هنرمندی ، کاردانی ، مهارت عملی داشتن ، کاردان بودن ، فهمیدن .

مهبط

مهبط: باند فرودگاه .

مهبل

مهبل: مهبل ، نیام ، غلاف ، مهبل .

مهد

مهد: گهواره ، مهد ، در گهواره قرار دادن ، در چهارچوب یا کلاف قرار دادن .

مهذار

مهذار: خوش صحبت ، وراج ، پرحرف .

مهذب

مهذب: با ادب ، مودب ، فروتن ، مودبانه .

مهر

مهر: جهیز، جهاز، جهیزیه، کابین، مهریه، تاتو، اسب کوتاه و کوچک، ریز، تسویه حساب کردن، پرداختن، خلاصه اخبار.

مهرب

مهرب: آغاز، گریز، فرار، برو، دورشو، گمشو، تاجر، سوداگر، کاسب، دکان دار، پشت هم انداز، دسیسه.

مهره

مهره: کره مادیان، قسراق، دختر شوخ و جوان.

مهرج

مهرج: لوده، دلقک، مسخرگی کردن، لوده، مسخره، مقلد، مسخرگی کردن، دلقک شدن، دلقک، شوخ، جنباندن، تکان دادن، تکان خوردن، جنبیدن، تکان.

مهرجان

مهرجان: جشنواره، عید، سور، شادمانی، جشنی، عیدی،

جشن , عید , سرور , جشن گرفتن .

مهزله

مهزله: نمایش خنده اور , تقلید , لودگی , مسخرگی , کار بیهوده , استهزاء , مسخره , زحمت بیهوده .

مهزوز

مهزوز: لرزنده , لزان , متزلزل , سست , ضعیف .

مهله

مهله: مکث , توقف , وقفه , درنگ , مکث کردن .

مهم

مهم: مهم .

مهما

مهما: هرچه , آنچه , هر آنچه , هر قدر , هر چه .

مهماز

مهماز: سیخک , سیخ , خار , مهمیز , انگیزه , تحریک کردن , ازردن , سک , سک زدن , مهمیز , سیخ , مهمیز زدن .

مهمه

مهمه: گمارش , پیغام , ماموریت , فرمان , پیغام بری , پیغام رسانی , بماموریت فرستادن , وابسته به ماموریت , ماموریت , هیلت اعزامی یا تبلیغی , کار , وظیفه , تکلیف , امرمهم , وظیفه , زیاد خسته کردن , بکاری گماشتن , تهمت زدن , تحمیل کردن .

مهمل

مهمل: بی دقت , مملو , بارگیری شده , سنگین , پر , سنگین بار , سر بهوا , مسامحه کار , مسامحه کار , بی دقت , فرو گذار , برناس , کثیف , درهم و برهم , نامرتب , شلخته .

مهنه

مهنة: دوره زندگی , دوره , مسیر , مقام یا شغل , حرفه , امتحان سخت برای اثبات بیگناهی , کار شاق , پیشه , حرفه , شغل , اقرار , اعتراف , حرفه یی , پیشگانی , پیشه کار , محنت , رنج , آزمایش سخت , عذاب , اختلال.

مهندس

مهندس: مهندس.

مهندس زراعی

مهندس زراعی: کشاورز , برزشناس.

مهندس معماری

مهندس معماری: معمار.

مهیّب

مهیّب: بزرگ , باعظمت , باشکوه , شاهانه , خسروانی.

مواجهه

مواجهه: علاءم ریاضی (مثل ض و +) , روکش , نما ,

رویه.

مواد غذائیه

مواد غذائیه: ماده غذایی , خواربار.

موازنه

موازنه: موازنه , تعادل , آرامش , سکون.

مواطن

مواطن: تابع , رعیت , تبعه یک کشور , شهروند , هم میهن , هم وطن , هم میهن , ملی , قومی , وابسته به قوم یا ملتی , تبعه , شهروند , بومی , اهلی , محلی.

مواطنه

مواطنه: شهروندان , ساکنین , مردم , تبعیت.

موافق

موافق: سازگار , دلپذیر , مطبوع , بشاش , ملایم , حاضر , مایل.

موافقه

موافقه: نزدیکی , ورود , دخول , پیشرفت , افزایش , نیل (بجاه و مقام بخصوص سلطنت) , جلوس , شیوع , بروز , تملک نماء , شیئیء اضافه یا الحاق شده , نماءات (حیوان و درخت) , تابع وصول , الحاق حقوق , شرکت در مالکیت , بترتیب خرید وارد دفتر و ثبت کردن , جور بودن , مطابقت , وفق , توافق , تطابق , موافقت , تصویب , موافقت , تجویز , موافقت کردن , رضایت دادن , موافقت , پذیرش , رضایت , موافقت , راضی شدن , رضایت دادن , صحیح است , خوب , بسیار خوب , تصویب کردن , موافقت کردن , اجازه , تصویب.

موالی

موالی: باوفا , وفادار , صادق , وظیفه شناس , صادقانه , ثابت , پای برجای , مشروع.

موامره

موامره: توطئه , دسیسه , نقشه خیانت امیز , نقشه , طرح , موضوع اصلی , توطئه , دسیسه , قطعه , نقطه , موقعیت , نقشه

کشیدن , طرح ریزی کردن , توطئه چیدن.

موه

موه: مرگ , درگذشت , فوت , مرگ , مردن , درگذشتن , حکم , حکم مجازات , سرنوشت بد , فنا ,

حکم دادن , مقرر داشتن , محشر.

موتمر

موتمر: مشاوره , کنگاش , گفتگو , مذاکره , همرايزنی.

موتمر تحضیری

موتمر تحضیری: انجمن حزبی , کمیته های پارلمانی , نمایندگان حزب کارگر در پارلمان یا انجمن.

موثر

موثر: دارای نفوذ و قدرت.

موثوق

موثوق: امر , مقتدر , توانا , معتبر , قابل اطمینان , موثق , معتبر , قابل اتکا.

موثوق به

موثوق به: معتبر , باور کردنی , موثق.

موجه

موجه: موج بزرگ آب , خیزاب , موج زدن (از آب یا جمعیت یا ابر) , بصورت موج در آمدن , سراسیمگی , تپش , بادناگهانی , سراسیمه کردن , اشفتن , طوفان ناگهانی , باریدن ناگهانی , موج , خیزاب , فر موی سر , دست تکان دادن , موجی بودن , موج زدن.

موجه هواییه

موجه هواییه: امواج رادیو و تلویزیون.

موجر

موجر: اجاره دهنده , موجر.

موجز

موجز: کم حرف , مختصر گو , کوتاه , موجز.

موجع

موجع: پر آزار و مضر.

موجود

موجود: موجود ، هست ، موجود ، دارای هستی ، پدیدار ، باقی مانده ، نسخه ء موجود و باقی (از کتاب و غیره).

موخرا

موخرا: اخیرا ، بتازگی.

موخره

موخره: پروردن ، تربیت کردن ، بلند کردن ، افزایش دادن ، نمودار شدن ، عقب ، پشت ، دنبال ، سخت گیر ، عبوس ، سخت و محکم ، عقب کشتی ، کشتیدم.

موخره الجمجمه

موخره الجمجمه: استخوان قمحدوه ، استخوان پس سر.

موخره السفینه

موخره السفینه: کشتیدم ، صدای قلپ ، صدای کوتاه ، قسمت بلند عقب کشتی ، صدای بوق ایجاد کردن ، قورت دادن ، تفنگ در کردن ، باد و گاز معده را خالی کردن ، گوزیدن ، باعقب کشتی تصادم کردن ، فریفتن ، ادم احمق ، از نفس افتادن ، خسته و مانده شدن ، تمام شدن.

مودب

مودب: با ادب ،

با نزاکت و مبادی اداب.

موده

موده: مهربانی، تاثیر، عاطفه، مهر، ابتلاء، خاصیت، علاقه، همراهی، همدمی، وفاداری، رفاقت.

مودع

مودع: کسیکه پول در بانک میگذارد.

مودع لدیه

مودع لدیه: تحویل گیرنده، ضامن و متعهد.

مودم

مودم: تلفیق و تفکیک کننده.

موذ

موذ: محنت بار، مصیبت بار، غم انگیز.

موذی

موذی: بدخیم، بدنهاد، بدخواهی کردن، بدنام کردن، بدسگال، موذی، شیطان، بدجنس.

مورث

مورث: موصی له، میراث بر، ارث بر.

مورخ

مورخ: تاریخ نویس، تاریخ دان، مورخ، تاریخ گزار.

مورشف

مورشف: بایگان، ضابط.

مورق

مورق: شخص بیخواب.

موز

موز: موز.

موزع

موزع: توزیع کننده.

موسس

موسس: از پا افتادن , لنگ شدن , فرو ریختن , غرق کردن (کشتی) , فرو رفتن , برپا کننده , موسس , بنیان گذار , ریخته گر , قالبگیر.

موسسه

موسسه: تاسیس , استقرار , تشکیل , بنا , برقراری , بنگاه , موسسه , دسته کارکنان , برپایی , بنیاد , شالوده , تاسیس , تاسیس قضایی , اصل حقوقی , بنگاه , موسسه , رسم معمول , عرف , نهاد.

موسسه فرعیه

موسسه فرعیه: مربوط ساختن , پیوستن , آشنا کردن , درمیان خود پذیرفتن , به فرزندی پذیرفتن , مربوط , وابسته.

موسف

موسف: قابل تاسف.

موسم

موسم: فصل , فرصت , هنگام , دوران , چاشنی زدن , ادویه زدن , معتدل کردن , خودادن.

موسم الربیع

موسم الربیع: فصل بهار , جوانی , شباب , بهار زندگانی.

موسوعه

موسوعه: دایره المعارف , دایره العلوم , دانش جنگ.

موسیقار

موسیقار: خنیاگر , موسیقی دان , نغمه پرداز , ساز زن , نوازنده.

موسیقی

موسیقی: موزیک , موسیقی , اهنک , خنیا , رامشگری.

موشر

موشر: اندیکاتور , نماینده , شاخص , اندازه , مقیاس , فشار

سنج , اشاره گر.

موصل

موصل: متصل کردن , پیوند زدن , ازدواج کردن , گراییدن , متحد کردن , در مجاورت بودن.

موصی به

موصی به: قابل توصیه.

موضع

موضع: متمرکز کردن , در یک نقطه جمع کردن , محلی کردن , موضعی ساختن.

موضوع

موضوع: زیرموضوع , مبتدا , موكول به , در معرض گذاشتن , موضوع , مطلب , مقاله , فرهنگت , انشاء , ریشه , زمینه , مدار , نت , شاهد , موضوع , مبحث , عنوان , سرفصل , ضابطه.

موضوعی

موضوعی: فرهنگی , ریشه ای , مربوط بموضوع , موضوعی , مطلبی , مقاله ای.

موضوعیه

موضوعیه: عینی بودن , مادیت , هستی , واقعیت , بیطرفی و بی نظری.

موطی

موطی: پایه ستون , جای پا , موقعیت , وضع.

موظف الاستقبال

موظف الاستقبال: پذیر گر.

موظف الهاتف

موظف الهاتف: تلفنچی.

موظفون

موظفون: کارکنان , کارگزینی , چوب بلند , تیر , چوب پرچم , ستاد ارتش , کارمندان , پرسنل , افسران و صاحبمنصبان ,
اعضاء , هیلت , با کارمند مجهز کردن و شدن.

موعظه

موعظه: وعظ کردن , سخنرانی کردن , موعظه کردن.

موقت

موقت: موقت , موقتی , شرطی , مشروط , موقت , موقتی.

موقد

موقد: اجاق , اتشگاه , کانون , بخاری , منقل , اجاق , اتشدان , کف منقل , منزل , سکوی اجاق , کوره کشتی.

موقر

موقر: محترم , معزز , قابل احترام , ارجمند , مقدس.

موقع

موقع: محل , منطقه , محل , مکان , موقعیت , موضع , مرتبه , مقام , جایگاه , محل , مقر.

موقع ادناه

موقع ادناه: امضاء کننده زیر , دارای امضاء (در زیر صفحه).

موقف

موقف: گرایش , حالت , هیلت , طرز برخورد , روش و رفتار , ماندگاه , توقفگاه بی

سقف (برای توقف وسائط نقلیه), ایستادن, تحمل کردن, موضع, دکه, بساط.

موکب

موکب: دسته اسب سواران, سواری, گردش سواره, راه پیمایی, قدم رو, قدم برداری, گام نظامی, موسیقی نظامی یا مارش, سیر, روش, پیشروی, ماه مارس, راه پیمایی کردن, قدم رو کردن, نظامی وار راه رفتن, پیشروی کردن, تاختن بر, حرکت دسته جمعی, ترقی تصاعدی, ترقی, بصورت صفوف منظم, دسته راه انداختن, در صفوف منظم پیشرفتن.

موکد

موکد: معین, قطعی, تصریح شده, صریح, روشن, معلوم.

مول

مول: تبدیل سرمایه کردن, باحروف درشت نوشتن, سرمایه جمع کردن.

مولد

مولد: دینام, دینامو, مولد, زاینده, زاده اروپایی وزنگی, دورگه.

مولد کهربائی

مولد کهربائی: تناوبگر, دستگاه تولید برق متناوب, الترناتور.

مولع

مولع: علاقمند, انس گرفته, مایل, مشتاق, شیفته, خواهان.

مولع بالکتب

مولع بالکتب: دوستدار کتاب, کتاب جمع کن, عاشق شکل و ظاهر کتب.

مولف

مولف: منصف, مولف, نویسنده, موسس, بانی, باعث, خالق, نیا, نویسنده گی کردن, تالیف و تصنیف کردن, باعث شدن.

مولم

مولم: دردناك , محنت زا , ناراحت كننده , رنج اور , رنجور , وابسته به روان زخم , زخمى , جراحتى , ضربه اى .

مولود جديد

مولود جديد: نوزاد , تازه زاييده شده , تازه تولد شده .

مومس

مومس: قايقى كه با قلاب ماهى ميگيرد , قلاب انداز , دزد , جيب بر , فاحشه , فاحشه شدن , براى پول خود را پست كردن .

مومن

مومن: با ايمان , معتقد ,

بیمه گر , یزدان گرای , معتقد بخدا , خدا شناس , موحد , خدا پرست .

مومن بمساواه الجنسین

مومن بمساواه الجنسین: طرفدار حقوق زنان.

مومیاء

مومیاء: مومیا , جسد مومیا شده.

مون

مون: اذوقه رساندن , خواربار رساندن , تهیه کردن , فراهم نمودن.

مونث

مونث: جنس زن , مربوط به جنس زن , مونث , مادین , زنان.

موهبه

موهبه: صدای شکستگی , صدای شلاق , استعداد , حقه , طرح , ابتکار , زرنگی , مهارت , استعداد , نعمت خدا داده , درون داشت.

موهل

موهل: صفت , شرط , قید , وضعیت , شرایط , صلاحیت.

موهوب

موهوب: استعداد , نعمت خدا داده , درون داشت.

موهیر

موهیر: موی مرغوز , پارچه موهر.

موید

موید: حامی , پشتیبان , نگهدار.

میت

میت: مرده ، بی حس ، منسوخ ، کهنه ، مهجور ، مرده ، عاری از زندگی.

میہ

میہ: مرده ، مرحوم.

میته

میته: مردار ، لاشه ، گوشت گندیده.

میثاق

میثاق: فشرده ، فشرده کردن.

میثان

میثان: متان. حص ۴

میثیل

میثیل: متیل ، ریشه یک ظرفیتی هیدروکربن بفرمول. حص ۳

میجاواط

میجاواط: یک میلیون وات.

میدان

میدان: میدان عمومی ، میدان ، بازار ، میدان محل معامله.

میدان السباق

میدان السباق: اسپریس ، دور مسابقه.

میراث

میراث: مستلزم بودن ، شامل بودن ، فراهم کردن ، متضمن بودن ، دربرداشتن ، حمل کردن بر ، حبس یاوقف کردن ، موجب

شدن , ارث , میراث , مرده ریگ , وراثت , میراث بری .

میز

میز: منس نمایی کردن , توصیف کردن , مشخص کردن , منقوش کردن , فرق گذاشتن , فرق قائل شدن , دیفرانسیل تشکیل دادن , تمیزدادن , تشخیص دادن , دیفرانسیل گرفتن , دیدن , مشهور کردن , وجه تمایز قائل شدن , شناختن , تشخیص هویت دادن , یکی کردن .

میزان

میزان: ترازو , میزان , تراز

, موازنه , تتمه حساب , برابر کردن , موازنه کردن , توازن.

میزانی

میزانی: مربوط به بودجه.

میزانیه

میزانیه: بودجه.

میزه

میزه: دارایی , خصیصه , صفت عجیب و غریب , حالت ویژگی , غرابت , ویژگی , نشان ویژه , نشان اختصاصی , خصیصه.

میزر

میزر: پیش دامن , پیش بند , کف , صحن.

میکانیکی

میکانیکی: مکانیک , مکانیک ماشین الات , هنرور , مکانیکی , ماشینی.

میکروفلم

میکروفلم: فیلم خیلی کوچک برای عکس های خیلی ریز.

میل

میل: اصطلاحات مخصوص یک صنف یا دسته , زبان دزدها و کولی ها , طرز صحبت , زبان ویژه , مناجات , گوشه دار , وارونه کردن , ناگهان چرخانیدن یا چرخیدن , باناله سخن گفتن , بالهجه مخصوصی صحبت کردن , خبرچینی کردن , اواز خواندن , مناجات کردن , شیب , خیز , سطح شیب دار , در خور راه رفتن , شیب دار , سالک , افت حرارت , مدرج , متحرک , نهاد , سیرت , طبیعت , تمایل , شیب , انحراف , میل , تمایل , ذوق , علاقه , حساسیت , شهوت و میل , مهر , مقیاس سنجش مسافت (میل) معادل ۵۳/۹۰۶۱ متر , کجی , خط کج , سطح اریب , شیب , نگاه کج , نظر , کج , اریب , سراسیمه , کج رفتن , کج کردن , شیب پیدا کردن , تحریف کردن , گرایش , تمایل , میل , توجه , استعداد , زمینه , علاقه مختصر.

میلیشیا

میلیشیا: جنگجویان غیر نظامی، نیروی نظامی (بومی)، امنیت، مجاهدین.

میمنه

میمنه: سمت راست کشتی، واقع در سمت راست کشتی، بطرف راست حرکت کردن.

مینا

مینا: مینا ساختن، مینا کاری کردن، مینایی

, لعاب دادن , لعاب , مینا.

میناء

میناء: لنگرگاه , بندرگاه , پناهگاه , پناه دادن , پناه بردن , لنگر انداختن , پروردن , بندر , بندرگاه , لنگرگاه , مامن , مبدا مسافرت , فرودگاه هواپیما , بندر ورودی , درب , دورازه , در رو , مخرج , شراب شیرین , بارگیری کردن , ببندر آوردن , حمل کردن , بردن , ترا بردن , بندر ساحلی دریا , بندر , شهر ساحلی , دریابندر.

میہ

میہ: جسم مرکب ابدار , هیدرات , ابستن.

میوی

میوی: ادم صدساله , سده , مربوط به قرن , جشن صد ساله , صدساله , یادبود صدساله , سده.

ن

نا

نا: مال ما , مال خودمان , برای ما , مان , متعلق بما , موجود در ما , متکی یا مربوط بما , مارا , بما , خودمان , نسبت بما.

نائب

نائب: کدیور , عضو انجمن شهر , کدخدا , نام قضات , نام مستخدمین شهرداری , عضو هیلت قانون گذاری یک شهر , فروشگاه مخصوص کارمندان یک اداره , نماینده , وکیل , جانشین , نایب , قاءم مقام.

نائم

نائم: خواب , خفته , خوابیده.

ناب

ناب: سگی , وابسته به خانواده سگ , سگ مانند , دندان ناب , دندان انیاب (در سگ و مانند ان) , نیش.

ناتج

ناتج: خروجی , برون داد , محصول.

ناجح

ناجح: کامیاب , موفق , کامکار , کامیاب , موفق , پیروز , نیک انجام , عاقبت بخیر.

ناحیه

ناحیه: جا , محل خاص , محل , موضع , مکان.

ناخبون

ناخبون: گزینندگان , هیئت انتخاب کنندگان , حوزه انتخابیه.

نادر

نادر: کم , نادر , کمیاب , نادر , کمیاب , کم , رقیق , لطیف , نیم پخته ,

کمیاب , کم , نادر , اندک , تنگ , قلیل , ندرتا , غیر عادی , غیر متداول , غیر معمول , نادر , کمیاب .

نادرا

نادرا: بسیار کم , بندرت , خیلی کم , ندرتا .

نادل

نادل: مردی که در پیشخوان یا پشت بار مهمانخانه یا رستوران کار میکند , منتظر , پیشخدمت .

نادله

نادله: خادمه , میخانه , پیشخدمت میخانه , گارسون , پیشخدمت زن , ندیمه , کلفت .

نادی

نادی: چماق , گرز , خال گشنیز , خاج , باشگاه , انجمن , کانون , مجمع (vi.vti): چماق زدن , تشکیل باشگاه یا انجمن دادن .

نادی لیلی

نادی لیلی: کاباره , کاباره رفتن .

نار

نار: آتش , حریق , شلیک , تندی , حرارت , آتش زدن , افروختن , تفنگ یا توپ را آتش کردن , بیرون کردن , انگیختن .

ناری

ناری: آتشین , آتشبار , آتشی مزاج .

ناس

ناس: مردم , خلق , مردمان , جمعیت , قوم , ملت , آباد کردن , پرجمعیت کردن , ساکن شدن .

ناسب

ناسب: برآزیدن , درخور بودن , مناسب بودن .

ناسک

ناسک: زاهد گوشه نشین , تارک دنیا , منزوی.

ناشد

ناشد: درخواست کردن از , عجز و لا به کردن به , التماس کردن به , استغاثه کردن از.

ناشر

ناشر: ناشر.

ناشط

ناشط: طرفدار عمل.

ناصح

ناصح: نصیحت امیز , توبیخ امیز.

ناضج

ناضج: رسیده , نرم , جا افتاده , دلپذیر , مهربان , رسیده , پخته , جا افتاده , بالغ , چیدنی , پرآب.

ناضح

ناضح: سوراخ دار , رخنه دار , نشست کننده , چکه کن.

ناطحه السحاب

ناطحه السحاب: آسمان خراش , رفیع , بلند.

ناطق

ناطق: سخنران , ناطق , سخنگو.

ناظور

ناظور: پریسکوپ , دوربین زیر دریایی مخصوص مشاهده اشیاء روی سطح آب , پیرامون بین.

ناعم

ناعم: سطح صاف , قسمت صاف هر چیز , هموار

نرم , روان , سلیس , بی تکان , بی مو , صیقلی , ملایم , دلنواز , روان کردن , آرام کردن , تسکین دادن , صاف شدن , ملا
یم شدن , صاف کردن , بدون اشکال بودن , صافکاری کردن , نرم , لطیف , ملایم , مهربان , نازک , عسلی , نیم بند ,
سبک , شیرین , گوارا , لطیف.

نافخ

نافخ: دمنده , وزنده , کسی یا چیزی که بدمد یا بوزد , ماشین مخصوص دمیدن.

نافذ الصبر

نافذ الصبر: ناشکیبا , بی صبر , بی تاب , بی حوصله , بد اخلاق.

نافذه

نافذه: پنجره , روزنه , ویتترین , دریچه , پنجره دار کردن.

نافوره

نافوره: منبع , فواره , منشاء , مخزن , چشمه , سرچشمه , اب دزدک , اب پران , فواره کوچک , ادم بیشرم , اسهال , اب را
بصورت فواره بیرون دادن , پراندن , تندروان شدن.

ناقد

ناقد: نقدگر , نکوهشگر , سخن سنج , نقاد , انتقاد کننده , کارشناس , خبره.

ناقش

ناقش: بحث کردن , مطرح کردن , گفتگو کردن.

ناقص

ناقص: منها.

ناقض

ناقض: رد کردن.

ناقل

ناقل: برنامه , حامل میکرب , دستگاه کاریر , حامل.

ناقل الملكية

ناقل الملكية: حواله دهنده , واگذار کننده , انتقال دهنده.

ناقله

ناقله: کشتی نفت کش , تانک , اتومبیل نفش کش.

ناکر الجمیل

ناکر الجمیل: ناسپاس , حق ناشناس , نمک بحرام , ناخوش آیند.

ناکر الذات

ناکر الذات: عاری از نفس پرستی , فارغ از خود.

ناکر للجمیل

ناکر للجمیل: ناسپاس , حق ناشناس , ناشکر , بیهوده.

نای

نای: نی , نی لبک , نی زن , نی زدن , فلوت زدن , فلوت , شیار , فلوت زدن.

نایلون

نایلون: نایلون.

نبات

نبات:

کارخانه , گیاه , مستقر کردن , کاشتن.

نبات القراص

نبات القراص: گزنه , انواع گزنه تیغی گزنده , بوسيله گزنه گزیده شدن , ایجاد بی صبری و عصبانیت کردن , برانگیختن , رنجه داشتن.

نبات الکبر

نبات الکبر: از روی شادی جست وخیز کردن , رقصیدن , جهش , جست وخیز , شادی.

نبات النفل

نبات النفل: رنگ سبز شبدری , شبدر ایرلندی.

نبات ماص

نبات ماص: ابدار , شاداب , پراطوت.

نباتات

نباتات: زندگی گیاهی , نشو و نمای نباتی , نمویاهی.

نباتی

نباتی: وابسته به گیاه شناسی , ترکیب یامشتقی از مواد گیاهی و داروهای گیاهی , گیاه خوار , گیاهخواری.

نباح

نباح: پوست درخت , عوعو , وغ وغ کردن , پوست کندن.

نبال

نبال: کماندار , قوس.

نبته

نبته: در کردن (گلوله وغیره) , رها کردن (از کمان وغیره) , پرتاب کردن , زدن , گلوله زدن , رها شدن , امپول زدن , فیلمبرداری کردن , عکسبرداری کردن , درد کردن , سوزش داشتن , جوانه زدن , انشعاب , رویش انشعابی , رویش شاخه ,

درد , حرکت تند و چابک , رگه معدن.

نبتون

نبتون: الهه اقیانوس , نپتون , ستاره نپتون.

نبش

نبش: نبش قبر.

نبض

نبض: نبض , جهند زدن , تپیدن.

نبض القلب

نبض القلب: ضربان قلب , تپش دل , جنبش , احساسات.

نبله

نبله: زوین , نیزه , تیر , سرعت حرکت کردن , حرکت تند , پیکان

نبی

نبی: پیامبر , پیغمبر , نبی.

نبیذ

نبیذ: شراب , باده , می , شراب نوشیدن.

نبیل

نبیل: نجیب زاده.

نتانه

نتانه: تعفن , گند , بوی بد دادن , بدبو کردن , تعفن داشتن , بد بودن.

نترات

نترات: نترات ، نمک معدنی یا نمک الی جوهر شوره ، نترات سدیم یا پتاسیم ، شوره ، به نترات تبدیل کردن.

نتروجلیسرین

نتروجلیسرین: ترکیب روغنی

سنگین بفرمول $(\text{NO}_2)_3$ ص ۳ ح ۵

نتروجن

نتروجن: ازت و نیتروژن.

نتریکی

نتریکی: دارای نیتروژن با ظرفیت بالا.

نتن

نتن: گندیده، بدبو، متعفن، دارای بوی زننده، گند دهان، وابسته به گندیدگی، جسم عفونی، ماده عفونی، گندیده، الوده، چرکی.

نتوء

نتوء: برآمدگی، شکم، تحذب، ورم، بالا رفتگی، صعود، متورم شدن، باد کردن، اخراج، بیرون اندازی، بیرون آمدگی، انفصال، دندان، کنگره، نوک، برآمدگی تیز، بریدگی، خار، سیخونک، سیخطک، دندان دار کردن، کنگره دار کردن، چاک زدن، ناهموار بریدن.

نتیجه

نتیجه: نتیجه منطقی، اثر، برآمد، دست آورد، پی آمد، برآمد، پی آمد، حاصل، نتیجه، پی آمد، دست آورد، برآمد، نتیجه دادن، ناشی شدن، نتیجه، اثر، حاصل، امتیاز، امتیاز گرفتن، حساب امتیازات.

نجاح

نجاح: موفقیت، کامیابی.

نچار

نچار: درود گر، نچار، نجاری کردن.

نچاره

نچاره: درود گری، نجاری.

نجد

نجد: مبلمان کردن خانه , پرده زدن , رومبلی زدن.

نجم

نجم: جسم روشن , جرم آسمانی , جرم نورافکن آسمانی , ادم نورانی , پرفروغ , شخصیت تابناک , ستاره , نشان ستاره.

نجم البحر

نجم البحر: ستاره دریایی , نجم البحر

نجمه

نجمه: نشان ستاره (بدین شکل *), با ستاره نشان کردن.

نجمی

نجمی: ستاره ای , شبیه ستاره , علوی.

نجاه

نجاه: مجسمه ساز , حجار , پیکر تراش , تندیس گر.

نحاس

نحاس: برنج (فلز) , پول خرد برنجی , بی شرمی , افسر ارشد , منقل آتش , برنج سازی , مس , بامس اندودن , مس یا

ترکیبات مسی بکار بردن.

نحام

نحام: فلامینگو، نوعی پرنده با پرهای صورتی رنگ که پاهای لاغر و درازی دارد.

نحه

نحه: مجسمه سازی، پیکر تراشی، سنگتراشی کردن، عنوان روی پاکت، عنوان نوشته روی چیزی، توضیح، ادرس، نشانی روی نامه، ظهنویسی.

نحس

نحس: ادم بد شانس، ادم که بدشانسی میآورد، شانس نیاوردن.

نحله

نحله: زنبورعسل، مگس انگبین، زنبور.

نحله طنانه

نحله طنانه: زنبورعسل، زنبور درشت

نحن

نحن: ما، ضمیر اول شخص جمع.

نحو

نحو: دستور زبان، گرامر.

نحوی

نحوی: متخصص دستور زبان.

نحیف

نحیف: لاغر، نحیف، بدقیافه، زنده، بی ثمر، لاغرکردن، زنده ساختن، ویران کردن، لندوک، دراز وباریک.

نحیل

نحیل: پوستی ، لاغر ، پوست واستخوان.

نخاع

نخاع: مغز استخوان ، مخ ، مغز ، قسمت عمده ، جوهر.

نخاله

نخاله: سبوس ، نخاله ، پوست گندم.

نخب

نخب: نان برشته ، باده نوشی بسلا متی کسی ، برشته کردن (نان) ، بسلا متی کسی نوشیدن ، سرخ شدن.

نخله

نخله: نخل ، نخل خرما ، نشانه پیروزی ، کامیابی ، کف دست انسان ، کف پای پستانداران ، کف هر چیزی ، پهنه ، وجب ، با کف دست لمس کردن ، کش رفتن ، رشوه دادن.

نخیر

نخیر: صدای خرخر خوک ، خرخر کردن ، نالیدن.

نداء

نداء: درخواست ، التماس ، جذبه ، استیناف ، فرا خواندن ، فرا خوان.

ندبه

ندبه: جای زخم یا سوختگی ، اثر گناه ، شکاف ، اثر زخم داشتن ، اثر زخم گذاشتن.

ندد به

ندد به: نصیحت کردن ، پند دادن ، آگاه کردن ، متنبه کردن ، وعظ کردن.

ندره

ندره: کمیابی.

ندفت الثلج

ندفت الثلج: برف دانه , برف ریزه.

ندی

ندی: شبنم , ژاله , شبنم زدن , شبنم

باریدن.

نذل

نذل: ادم رذل , شخص پست , ادم حقه باز , پست فطرت , ناکس , ادم پست , تبه کار , شریر , بدذات , پست.

نذیر

نذیر: نشانه , فال بد , خبر بد , شگفتی , بد یمن بودن , نشانه , نشان , علامت , فال نما , شگون , گواهی دادن بر , خبر دادن از , پیشگویی کردن.

نرجس بری

نرجس بری: نرگس زرد.

نرد

نرد: طاس تخته نرد , بریدن به قطعات کوچک , نرد بازی کردن.

نرویح

نرویح: نروژ.

نرویحی

نرویحی: نروژی.

نز

نز: رسوخ , چکه , نفوذ , مقدار رسوخ شده.

نزاع

نزاع: ستیزه , کشاکش , کشمکش , نبرد , برخورد , ناسازگاری , تضاد , ناسازگار بودن , مبارزه کردن , ستیزه , چون و چرا , مشاجره , نزاع , جدال کردن , مباحثه کردن , انکار کردن , ستیزه , نزاع , دعوا , سعی بلیغ , تقلا , کشاکش.

نزاع مسلح

نزاع مسلح: جنگ با تفنگ یا تپانچه.

نزع السلاح

نزع السلاح: خلع سلاح.

نزع الملكية

نزع الملكية: سلب مالکیت.

نزعه

نزعه: علف نيزار , علف بوريا , علف شبيه نى , سرازيرى , سربالايى , نشيب , خميدگى , خم , خم شده , منحنى.

نزف

نزف: خون امدن از , خون جارى شدن از , خون گرفتن از , خون ريختن , اخاذى کردن.

نزهاات

نزهاات: خارج از منزل , درهواى ازاد , بيرون.

نززه

نززه: گردش , گشت , سير , گردش بيرون شهر , گردش دسته جمعى , پيک نیک , به پيک نیک رفتن , دسته جمعى خوردن , گردش , تفرج , سير , گردشگاه , تفرجگاه , گردش رفتن , تفرج کردن , گردش کردن.

نزوه

نزوه: دمدمى مزاجى , وسواس , چيز

غریب , غرابت , خط دار کردن , رگه دار کردن , دمدمی بودن , هوس , هوی و هوس , تلون مزاج , وسواس , خیال , وهم ,
تغییر ناگهانی.

نزوی

نزوی: هوسباز , دمدمی مزاج , بوالهوس.

نزیل

نزیل: مستاجر , ساکن , مسافر (مهمانخانه) , مهماندار.

نزیه

نزیه: بیطرف , بیغرض , راست بین , عادل , منصفانه , سرزنش نکردنی , ملامت نکردنی , بی گناه.

نسب

نسب: سویه , دودمان , اصل و نسب , اجداد , اعقاب.

نسبه

نسبه: تناسب , نسبت , نرخ , میزان , سرعت , ارزیابی کردن.

نسبه میویه

نسبه میویه: در صد.

نسبی

نسبی: متناسب , به نسبت.

نسخه

نسخه: رونوشت , نسخه , نسخه برداری , رونوشت عینی , شرح ویژه , ترجمه , تفسیر , نسخه , متن.

نسخه مطابقه

نسخه مطابقه: المثنی , دو نسخه ای , تکراری , تکثیر کردن.

نسل

نسل: زادو ولد , فرزند , اولاد , مبدا , منشا.

نسمه

نسمه: روی هوایا اب شناور ساختن , وزش نسیم , بهوا راندن , بحرکت در آوردن.

نسیان

نسیان: ضعف حافظه بعلت ضعف یا بیماری مغزی , فراموشی , نسیان , فراموشی , نسیان , از خاطر زدایی , گمنامی.

نسیج

نسیج: پینه , پینه استخوانی گیاه , محصول (کارخانه و غیره) , پارچه , قماش , سبک بافت , اساس , پارچه , پارچه بافته , در (جمع) منسوجات , بافته , بافت , نسج , رشته , پارچه ء بافته.

نسیج العنكبوت

نسیج العنكبوت: تار عنكبوت.

نسیج بلدی

نسیج بلدی: بافت خانگی , بافت میهنی , وطنی , ساده.

نسیم

نسیم: بادشمال یا شمال شرقی , بادملا یم , نسیم , وزیدن (مانند نسیم).

نشا

نشا: نشاسته , اهار , اهارزدن , تشریفات.

نشاره الخشب

نشاره الخشب: خاک اره , باخاک اره پوشاندن , پوچ.

نشاز

صدای ناهنجار و خشن ، بدصدایی ، بداهنگی.

نشاط

نشاط: کنش وری ، فعالیت ، کار ، چابکی ، زنده دلی ، اکتیوایی ، چابکی ، نشاط ، شلوغی ، هایهو ، جنبش ، تقلا ، کوشش ، شلوغ کردن ، تقلا یا کشمکش کردن.

نشافه

نشافه: جوهر خشک کن ، دفتر باطله ، دفتر ثبت معاملات ، دفتر روزنامه.

نشر

نشر: پاشیدگی ، انتشار ، عقاب ، شاهین قره قوش ، نشریه ، انتشار.

نشره

نشره: تابلو اعلانات ، آگهی نامه رسمی ، ابلاغیه رسمی ، بیانیه ، آگاهی نامه ، پژوهشنامه ، پژوهشنامه.

نشره الاخبار

نشره الاخبار: اخبار رادیویی یا تلویزیونی ، خبر پراکندن.

نشره دوریه

نشره دوریه: دوره ای ، نشریه دوره ای.

نشط

نشط: کنش وری کردن ، بفعالیت پرداختن ، بکارانداختن ، تخلیص کردن (سنگ معدن) ، نیرودادن ، قوت دادن (به) تشجیع کردن ، زندگی بخشیدن ، حیات بخشیدن ، جان دادن ، نیرودادن ، روح بخشیدن ، روح دادن ، چالاکی شدن ، زنده شدن ، چابک شدن ، با روح شدن.

نشوه

نشوه: وجد ، خلسه ، حظ یا خوشی زیاد.

نشید

نشید: سرود , سرودی که دسته جمعی در کلیسا میخوانند.

نشید دینی

نشید دینی: سرود(روحانی).

نشیط

نشیط: کاری , ساعی , فعال , حاضر بخدمت , دایر , تنزل بردار , با ربح , معلوم , متعدی , مولد , کنش ور , کنش گر , بیرون از بستر , در جنبش , در حرکت , فعال , پرتکاپو , کارمایه ای , جدی , کاری , فعال , دارای انرژی.

نص

نص: متن.

نصاب

نصاب: گول زن , گوش بر , قاچاق , متقلب , کلاه گذار , کلاه بردار.

نصب

نصب: مقبره , بقعه , بنای یاد بود , بنای یادگاری

، لوحه تاریخی ، اثر تاریخی .

نصر

نصر: پیروزی ، فیروزی ، ظفر ، فتح ، نصرت ، فتح و ظفر ، غلبه .

نصف

نصف: نیم ، نصفه ، سو ، طرف ، شریک ، ناقص ، نیمی ، بطور ناقص ، نیم ، نیمه ، نصف ، نصفه ، بخش ، قسمت مساوی .

نصف الدائره

نصف الدائره: نیمدایره ، نیم دایره تشکیل دادن .

نصف الطريق

نصف الطريق: نیمه راه ، اندکی ، نصفه کاره .

نصف القطر

نصف القطر: شعاع ، شعاع دایره ، زند زبرین ، نصف قطر ، برش دادن .

نصف الكره الارضيه

نصف الكره الارضيه: نیم کره ، نیم گوی ، اقلیم .

نصف سنوی

نصف سنوی: ششماهه ، سالی دوبار ، دو سال یکبار .

نصف شهری

نصف شهری: مجله ای که دو ماه یکبار منتشر میشود .

نصل

نصل: تیغه ، پهنای برگ ، هر چیزی شبیه تیغه ، شمشیر ، استخوان پهن .

نصیحه

نصیحه: اندرز , رایزنی , صوابدید , مشورت , مصلحت , نظر , عقیده , پند , نصیحت , آگاهی , خبر , اطلاع .

نصیر

نصیر: باد بزن , تماشای ورزش دوست , باد زدن , وزیدن بر .

نصیر الطبیعه

نصیر الطبیعه: معتقد به فلسفه طبیعی .

نصیر سیاسی

نصیر سیاسی: پیرو , هواه خواه سیاسی , نوکر .

نضج

نضج: بلوغ , کمال , سر رسید .

نضوج

نضوج: بلوغ , رسیده شدن .

نطاط

نطاط: دروغ بزرگ و فاحش , لاف زن , لی لی کننده , ماموری که در نمایش ها و غیره اشخاص اخلا لگر را خارج میکند , هر گونه حشره جهنده , لی لی کننده , جهنده , قیف .

نظارات شمسیه

نظارات شمسیه: عینک افتابی .

نظارات واقیه

نظارات واقیه: عینک ایمنی , عینکی که اطرافش پوشیده شده و برای محافظت چشم بکار میرود , عینک حفاظ دار .

نظاره

نظاره: مشخصات , عینک .

نظاره مفرده

نظاره مفرده: عینک یک چشمی.

نظافه

نظافه: علم بهداشت و بهداشت

, حفظ الصحه.

نظام

نظام: فرمان , امر , حکم , مشیت , تقدیر , ایین , پیوند نامه , مقاله نامه , موافقت مقدماتی , پیش نویس سند , اداب و رسوم , تشریفات , مقاله نامه نوشتن , سیستم , دستگاه , منظومه.

نظام ضریبی

نظام ضریبی: وضع مالیات , مالیات بندی , مالیات.

نظامی

نظامی: ادم با انضباط وسخت گیر , سخت گیری وانضباط خشک , منجیق سنگ انداز , منظم , باقاعده.

نظر

نظر: دید , بینایی , مراقبت , بینش.

نظره

نظره: مشی , نزدیک شدن , خیره نگاه کردن , چشم دوختن , زل زل نگاه کردن , بادقت نگاه کردن , نگاه خیره , نگاه , نظر , نگاه کردن , نگریستن , دیدن , چشم رابکاربردن , قیافه , ظاهر , بنظرآمدن مراقب بودن , وانمود کردن , ظاهر شدن , جستجو کردن.

نظری

نظری: نظری.

نظریه

نظریه: قضیه , برهان , مسئله , قاعده , نکره , نظریه , نگره , فرضیه.

نظم

نظم: طرح رقص یا بالت را ریختن , درحال رقص یا بالت بودن , تعدیل کردن , میزان کردن , بمایه درآوردن , زیرو بم کردن , برابری کردن , یک پرده یا مقام , تحریر دادن , تنظیم کردن , ملایم کردن , نرم کردن , آواز خواندن , سازمان دادن , تشکیلات دادن , درست کردن , سرو صورت دادن , تنظیم کردن , میزان کردن , درست کردن.

نظم ثانیه

نظم ثانیه: دوباره تعدیل.

نظیر

نظیر: مانند، نظیر، شباهت، شی قابل قیاس، لغت متشابه، هم اندازه، برابر، مساوی، هم پایه، هم مرتبه، شبیه، یکسان، همانند، همگن، برابر شدن با، مساوی بودن، هم تراز کردن.

نظیر

السمت

نظير السمت: نظير السمت , حضيض , ذلت , سمت القدم.

نظيف

نظيف: پاک , پاکیزه , تمیز , نظیف , طاهر , عقیف , تمیز کردن , پاک کردن , درست کردن , زدودن.

نظيف جدا

نظيف جدا: معصوم.

نعال

نعال: لغزنده , تاشو , لیز , کفش راحتی.

نعامة

نعامة: شتر مرغ.

نعتی

نعتی: صفتی , وصفی.

نعجه

نعجه: میش , گوسفند ماده.

نيسان

نيسان: خواب الود.

نعل

نعل: کف پا , تخت کفش , تخت , زیر , قسمت ته هر چیز , شالوده , تنها , یگانه , منحصر بفرد , تخت زدن.

نعم

نعم: بله , بلی , اری , بلی گفتن.

نعمه

نعمه: توفیق و فیض و تائید و مرحمت و زیبایی و خوبی و خوش اندامی و ظرافت و فریبندگی و دعای فیض و برکت و خوش نیتی و بخشاینندگی و بخشش و بخت و اقبال و قرعه و جذابیت و زینت بخشیدن و اراستن و تشویق کردن و لذت بخشیدن و مورد عفو قرار دادن.

نعمه من الله

نعمه من الله: نعمت غیر مترقبه و چیز خدا داده و خرابی.

نعناع

نعناع: ضرابخانه و سکه زنی و ضرب سکه و سکه زدن و اختراع کردن و ساختن و جعل کردن و نعناع و شیرینی معطر با نعناع و نو و بکر و نعناع بیابانی و قرص نعناع.

نعی

نعی: آگهی در گذشت و وابسته به وفات.

نعیب

نعیب: قارقار (کلاغ) و قارقار کردن (مثل کلاغ) و دادزدن و فریاد زدن و جیغ کشیدن و هو کردن و بوق زدن و صدای جغد و : (اسکاتلند و شمال انگلیس) فریاد اعتراض و بی صبری مثل عجب و واه و غیره

نعیق

نعیق: صدای گوک یا وزغ و صدای کلاغ و غارغار کردن و چون گوک یا قورباغه صدا کردن و جیغ ناگهانی زدن و

اعتراض کردن , غرولند کردن , صدای اردک درآوردن , قدقد کردن , جیغ , فریاد.

نغم

نغم: اهنگ شیرین , صدای موسیقی نوا , خنیا.

نغمه

نغمه: صدا , اهنگ , درجه صدا , دانگ , لحن , اهنگ داشتن , باهنگ در آوردن , سفت کردن , نوا.

نغمی

نغمی: خوش نوا , ملیح , دلپذیر , خوش اهنگ , دارای ملودی.

نفایات

نفایات: اشغال , مهمل , خاکروبه , زوآء گیاهان , بصورت اشغال در آوردن.

نفایه

نفایه: روگرفت , رو برداری کردن , تکه , پاره , قراضه , عکس یا قسمتی از کتاب یا روزنامه که بریده شده , ته مانده , ماشین الات اوراق , اشغال , جنگ , نزاع , اوراق کردن , هرزدادن , حرام کردن , بیهوده تلف کردن , نیازمند کردن , بی نیرو و قوت کردن , ازبین رفتن , باطله , زآء , اتلاف.

نقد

نقد: اجرا کردن , اداره کردن , قانونی کردن , نواختن , نمایش دادن , اعدام کردن.

نفس

نفس: دم , نفس , نسیم , نیرو , جان , رایحه.

نفس الاسم

نفس الاسم: همنام , هم اسم , کسی که بنام دیگری نام گذاری شود.

نفسک

نفسک: خود شما , شخص شما.

نفسه

نفسه: خودش (anzn), خود ان زن, خودش را, خودش, خود او (در حال تاکید), خود (ان مرد), خودش (خود ان چیز, خود ان جانور), خود, خود, خود شخص, نفس, در حال عادی, یکسان, یکنواخت, همان چیز, همان, همان کار, همان جور, بهمان اندازه.

نفسی

نفسی: خودم, شخص خودم, من خودم.

نفظ

نفظ: نفتا, بنزین سنگین,

روغن , چربی , مرهم , نفت , مواد نفتی , رنگ روغنی , نقاشی با رنگ روغنی , روغن زدن به , روغن کاری کردن , روغن ساختن , نفت خام , نفت , مواد نفتی.

نفت ابيض

نفت ابيض: نفت چراغ , نفت لا مپا , نفت سفید.

نفق

نفق: تونل , نقب , سوراخ کوه , نقب زدن , تونل ساختن , نقب راه

نفقه

نفقه: خرجی , نفقه , برآمد , هزینه , خرج , مصرف , فدیة.

نفوذ

نفوذ: زدن , وصله کردن , چرم یا پارچه مندرس , پارچه کهنه , کهنه.

نق

نق: پاک کردن , تصفیه کردن , پالودن.

نقابہ

نقابہ: رسته , صنف , انجمن , اتحادیه , محل اجتماع اصناف.

نقار الخشب

نقار الخشب: دارکوب.

نقاش

نقاش: بحث , مذاکرات پارلمانی , مناظره , مناظره کردن , مباحثه کردن.

نقال

نقال: متحرک , قابل حرکت , قابل تحرك , سیال , تلقن همراه , قابل حمل و نقل , سفری , سبک , تراپریذیر , دستی.

نقاله

نقاله: تخت روان , برانکار , بسط یابنده.

نقاوه

نقاوه: خلوص.

نقب

نقب: کاویدن , حفر کردن , ازخاک درآوردن , حفاری کردن.

نقد

نقد: پول نقد , وصول کردن , نقد کردن , دریافت کردن , صندوق پول , پول خرد , نقد ادبی , انتقاد , عیبجویی , نقد گری , نکوهش , فن انتقاد , مقاله انتقادی.

نقد لاذع

نقد لاذع: توپهایی که در یک سوی کشتی اراسته شده , سطح پهن هر چیزی , بایک شلیک.

نقدی

نقدی: پولی.

نقره

نقره: (Z.e) از خود بیخود شدن , تلنگر , ضربت سبک و ناگهانی , تلنگر زدن , گستاخ , جسور , پر رو.

نقرس

نقرس: نقرس.

نقش

نقش: برجسته کاری در جواهر و سنگ های قیمتی , رنگ های مابین قرمز مایل به ابی یا قرمز مایل به زرد ,

جواهر تراشی کردن , قلم زنی , نوشته , کتیبه , ثبت , نقش , نوشته خطی .

نقص

نقص: نقص , کمی , کمبود , کسر , ناکارایی , نقطه ضعف , ضعف اخلاقی , ضعف , تیغه شمشیر , نقص , عیب , نابسندگی , نارسایی , نامناسبی , بی کفایتی , عدم تکافو , کسری , کمبود .

نقصان

نقصان: کاستن , کاهش .

نقض

نقض: رد , تکذیب , ابطال , دلیل رد .

نقطه

نقطه: نقطه , خال , لکه , نقطه دار کردن , نوک , سر , نقطه , نکته , ماده , اصل , موضوع , جهت , درجه , امتیاز بازی , نمره درس , پوان , هدف , مسیر , مرحله , قله , پایان , تیز کردن , گوشه دار کردن , نوکدار کردن , نوک گذاشتن (به) , خاطر نشان کردن , نشان دادن , متوجه ساختن , نقطه گذاری کردن , لک , نقطه , خال , لکه یا خال میوه , ذره , لکه دار کردن , خالدار کردن .

نقطه الارتکاز

نقطه الارتکاز: نقطه اتکاء , پایه , شاهین ترازو , اهرم , دارای نقطه اتکاء کردن , تکیه گاه ساختن پایه دار کردن .

نقطه التفتیش

نقطه التفتیش: نقطه مقابله .

نقع

نقع: لا غر کردن , ظلم کردن بر , زجر دادن , خیساندن , خیس شدن .

نقل

نقل: ورابری , ورا بردن , انقال دادن , واگذار کردن , منتقل کردن , انتقال واگذاری , تحویل , نقل , سند انتقال , انتقالی , تزریق , نقل وانتقال , رسوخ , تزریق خون , فرا فرستادن , پراکندن , انتقال دادن , رساندن , عبور دادن , سرایت کردن , حمل

و حامل ، ترابری ، حمل و نقل ، بارکشی ، تبعید ، انتقال .

نقیض

نقیض: کلمهء متضاد ، ضد و نقیض ، متضاد ، روبرو ، مقابل ، ضد ، وارونه ، از روبرو ، عکس قضیه .

نکات

نکات: شوخ ، طنز پرداز ، بذله گو ، ژوکر .

نکاح محرم

نکاح محرم: زناى با محارم و نزدیکان .

نکاف

نکاف: گوشک .

نکایه

نکایه: لج ، کینه ، بغض ، بدخواهی ، غرض ، کینه ورزیدن ، برسرلج آوردن .

نکته

نکته: شوخی ، لطیفه ، بذله ، شوخی کردن .

نکران

نکران: چشم پوشی ، کف نفس ، انکار ، رد ، فداکاری .

نکبه

نکبه: مزه و بو ، مزه ، طعم ، چاشنی ، مزه دار کردن ، خوش مزه کردن ، چاشنی زدن به ، معطر کردن .

نمر

نمر: بیر ، پلنگ .

نمره

نمره: بیرماده , ماده پلنگ.

نمط

نمط: رسم , سبک , اسلوب , طرز , طریقه , مد , وجه , الگو , نقش.

نمل ایض

نمل ایض: موریانه.

نمله

نمله: مورچه , مور: پیشوندیست بمعنی < ضد > و < مخالف > و < درعوض > و < بجای > و غیره.

نمو

نمو: افزایش , رشد پیوسته , بهم پیوستگی , اتحاد , یک پارچگی , افزایش بهای اموال , افزایش میزان ارث , رشد , نمود , روش , افزایش , ترقی , پیشرفت , گوشت زیادی , تومور , چیز زائد , نتیجه , اثر , حاصل.

نمودج

نمودج: مدل , نمونه , سرمشق , قالب , طرح , نقشه , طرح ریختن , ساختن , شکل دادن , مطابق مدل معینی در آوردن , نمونه قرار دادن , نمونه , الگو , قالب.

نمودجی

نمودجی: شایان تقلید , ستوده , نمونه و سرمشق.

نهایی

نهایی: آخرین , پایانی , نهایی , غایی , قطعی , قاطع.

نهاری

نهاری: روزانه , مربوط به روز ,

جانورانی که در روز فعالیت دارند.

نهایه

نهایه: انتها، خاتمه، خاتمه دادن، خاتمه یافتن، بینهایت، خیلی زیاد، حداکثر، درمتهی الیه، دورترین نقطه، فزونی، مفرط، پایان رسانیدن، تمام کردن، رنگ و روغن زدن، تمام شدن، پرداخت رنگ و روغن، دست کاری تکمیلی، پایان، پرداخت کار.

نهب

نهب: غارت، چپاول، تاراج، یغما، غنیمت، غارت کردن، چاپیدن

نهر

نهر: رودخانه.

نهم

نهم: ادم پر خور، شکم پرست، دله، صاحب سر رشته در خوراک، شکم پرست.

نهیق

نهیق: عرعر کردن، عرعر.

نواه

نواه: هسته، مغز، اساس.

نوبه

نوبه: کشمکش، تقلا، یک دور مسابقه یا بازی، در خور، مقتضی، شایسته، خوراندن، هجی کردن، املاء کردن، درست نوشتن، پی بردن به، خواندن، طلسم کردن، دل کسی را بردن، سحر، جادو، طلسم، جذابیت، افسون، حمله ناخوشی، حمله.

نوبه الغضب

نوبه الغضب: سکت، سکت، ناقص.

نوبه قلبیه

نوبه قلبیه: گلودرد، ورم گلو، انژین.

نور

نور: روشن فکر کردن، روشن کردن، تعلیم دادن.

نور الشمس

نور الشمس: نور خورشید، تابش افتاب، انعکاس نور خورشید.

نورس

نورس: یاعو، مرغ نوروزی، نوعی رنگ خاکستری کمرنگ، حریصانه خوردن، بلعیدن، حفر کردن، ادم ساده لوح و زود باور، گول، گول زدن، مغبون کردن، گود کردن، یاعو، مرغ نوروزی اروپایی، میومیو کردن، صدای گربه، پر ریختن، موی ریختن، عوض شدن، حبس کردن، در اصطبل نگهداری کردن، اصطبل.

نوط

نوط: مدال بزرگ، مدالیون

و با مدال بزرگ زینت دادن.

نوع

نوع: گونه , نوع , قسم , جور , جنس , گروه , دسته , کیفیت , جنسی , (درمقابل پولی) , غیرنقدی , مهربان , مهربانی شفقت
امیز , بامحبت , جور , قسم , نوع , گونه , طور , طبقه , رقم , جور کردن , سوا کردن , دسته دسته کردن , جور درامدن ,
پیوستن , دمساز شدن , نوع , گونه , قسم , بشر , انواع , گونه , نوع , حروف چاپ , ماشین تحریر , ماشین کردن.

نوعیه

نوعیه: کیفیت , چونی.

نوفمبر/تشرین الثانی

نوفمبر/تشرین الثانی: نوامبر , نام ماه یازدهم سال فرنگی.

نوم

نوم: خواب , خوابیدن , خواب رفتن , خفتن , چرت , خواب سبک , چرت زدن , چرتی.

نووی

نووی: هسته ای , مغزی , اتمی.

نی

نی: مرا , بمن.

نیه

نیه: نیت , قصد , مرام , مفاد , معنی , منظور , مصمم , قصد , منظور , خیال , غرض , مفهوم , سگال.

نیر

نیر: زرده تخم مرغ , محتویات نطفه.

نیزک

نیزک: شهاب , شهاب ثاقب , پدیده هوایی , تیر شهاب سنگ آسمانی , سنگ آسمانی , شخانه.

نیص

نیص: جوجه تیغی , خارپشت کوهی , تشی , خاردار کردن , خراشاندن.

نیکل

نیکل: نیکل , ورشو , سکه پنج سنتی , اب نیکل دادن.

نیکوتین

نیکوتین: نیکوتین.

نیل

نیل: دست یابی , نیل , حصول , اکتساب , رود نیل.

نیلج

نیلج: یاس بنفش , یاس شیروانی.

نیون

نیون: گاز نلون , چراغ نلون , شبیه روشنایی نلون.

ه

ه

ه: او را (ان مرد را) , به او (به ان مرد).

ها

ها: او را (مونث) , ان زن را , باو , مال او.

هائج

هائج: دیوانه , شوریده , اشفته , ازجا

دررفته.

هائل

هائل: بزرگ , عظیم , هنگفت , ترسناک , سخت , دشوار , نیرومند , قوی , سهمگین , غول , غول پیکر , عظیم الجثه , بی اندازه , گزاف , بیکران , پهناور , وسیع , کلان , بسیار خوب , ممتاز , عالی , بزرگ , حجیم , عظیم , گنده , فشرده , کلان , شهابی , درخشان وزودگذر , نیرومند , توانا , زورمند , قوی , مقتدر , بزرگ , پدیده ای , حادثه ای , عارضی , عرضی , محسوس , پیدا , شگفت انگیز , فوق العاده .

هاتف

هاتف: صوت , اوا , صدا , تلفن , تلفن زدن , دورگو , تلفن , تلفن زدن , تلفن کردن .

هاجر

هاجر: مهاجرت کردن , بکشور دیگر رفتن , مهاجرت کردن (بکشور دیگر) , میهن گزیدن , توطن اختیار کردن , آوردن , نشاندن , کوچ کردن , کوچیدن , کوچ کردن , مهاجرت کردن .

هاجم

هاجم: حمله کردن , هجوم آوردن بر .

هادن

هادن: آرام کردن , ساکت کردن , تسکین دادن , فرونشاندن , خواباندن , خشنود ساختن .

هادی

هادی: تزلزل ناپذیر , آرام , خونسرد , ساکت , آرام , ساکت , باز , روشن , صاف , بی سروصدا , متین , آسمان صاف , متانت , صافی , صاف کردن , آرام , اسوده , بی جنبش , درحال سکون .

هارب

هارب: فراری , تبعیدی , بی دوام , زودگذر , فانی , پناهنده .

هارمونیکا

هارمونیکا: سازدهنی , الت موسیقی شبیه سنتور .

هاله: نشله و تجلی هر ماده (مثل بوی گل)، رایحه، تشعشع نورانی، مورد، غلاف، هاله

, حلقه نور , نورانی شدن (انبیاء واولیاء) , بعنوان مثال ذکر کردن , لحظه , مورد , نمونه , مثل , مثال , شاهد , وهله , موقعیت , محل , وضع , توضیح دادن , جزء به جزء شرح دادن , اظهار داشتن , اظهار کردن , تعیین کردن , حال , , چگونگی , کیفیت , دولت , استان , ملت , جمهوری , کشور , ایالت , کشوری , دولتی.حالت , درست کردن , اراستن , زینت دادن , پیراستن , تراشیدن , چیدن , پیراسته , مرتب , پاکیزه , تر و تمیز , وضع , حالت , تودوزی و تزئینات داخلی اتومبیل.

هام

هام: مهم , معنی دار.

هامبرغر

هامبرغر: ساندویچ گوشت گاو سرخ کرده , همبورگر.

هامش

هامش: پیاده رو , گام زن , ولگرد , تبصره , شرح , یادداشت ته صفحه , زیر نگاهت , حاشیه , تفاوت.

هامشی

هامشی: حاشیه ای , مرزی.

هانی

هانی: سبکبار , بی خیال.

هاون

هاون: خمپاره انداز , توپ کوتاه لوله , هاون , هاون داروسازی , خمپاره , شفته , ساروج کردن , باخمپاره زدن.

هاوی

هاوی: دوستدار هنر , اماتور , غیر حرفه ای , دوستار.

هاویه

هاویه: بسیار عمیق , بی پایان , غوطه ورساختن , مگاک , ظرف , محتوی , کانتینر.

هب

هب: بر افروختن , به هیجان آوردن , دارای اماس کردن , ملتهب کردن , آتش گرفتن , عصبانی و ناراحت کردن , متراکم کردن , مهر , عشق , محبت , معشوقه , دوست داشتن , عشق داشتن , عاشق بودن.

هبه

هبه: اعطا , موهبت , دست بدست دادن عروس و داماد , بخشیدن , فاش کردن , بذل , تند باد , باد

ناگہانی , انفجار , فوت , خوشی , تفریح , تمایل , مزمزه , چشیدن , حب , حب دارو , دانہ , حب ساختن , صورت حساب ,
ہزینہ , برگ , باریکہ , حساب , شمارش , باریکہ دادن بہ , نوار زدن بہ , نشاندار کردن , گلچین کردن .

ہبوط

ہبوط: کاهش , شیب پیدا کردن , رد کردن , نپذیرفتن , صرف کردن (اسم یا ضمیر) , زوال , انحطاط , خم شدن , مایل شدن
, رو بزوال گذاردن , تنزل کردن , کاستن , نسب , نژاد , نزول , ہبوط , غوطہ , شیرجہ , گودال عمیق , سرازیری تند , سقوط
سنگین , فرو بردن , غوطہ ورساختن , شیب تند پیدا کردن , شیرجہ رفتن , ناگہان داخل شدن , لغزش , سرازیری , سراشیبی ,
ریزش , سرسره , کشو , اسباب لغزنده , سورتمہ , تبدیل تلفظ حرفی بہ حرف دیگری , لغزندہ , سرخونده , پس و پیش رونده
, لغزیدن , سریدن .

ہتاف

ہتاف: خوشی , فریاد و ہلہلہ افرین , ہورا , دلخوشی دادن , تشویق کردن , ہلہلہ کردن .

ہجاء

ہجاء: ہجو , کنایہ , ہجو کردن .

ہجن

ہجن: پیوند زدن , دورگہ .

ہجوم

ہجوم: یورش , حملہ , تجاوز , حملہ بمقدسات , اظہار عشق , تجاوز یا حملہ کردن , افند , تک , تکش , تاخت , حملہ
کردن بر , مبادرت کردن بہ , تاخت کردن , با گفتار و نوشتجات بدیگری حملہ کردن , حملہ , تاخت و تاز , یورش , اصابت
یا نزول ناخوشی , مهاجم , متجاوز , اہانت اور , رنجانندہ , کریہ , زشت , یورش , حملہ

، یورش ، حمله.

هجوم خاطف

هجوم خاطف: حمله رعد اسا ، حمله رعد اسا کردن.

هجوم مضاد

هجوم مضاد: حمله متقابل ، حمله متقابل کردن.

هجین

هجین: جانور دورگه (چون قاطر) ، گیاه پیوندی ، چیزی که از چند جزء ناجورساخته شده باشد کلمه ای که اجزاء آن از زبان های مختلف تشکیل شده باشد ، دورگه ، پیوندی ، دورگه ، دو تخمه ، پست نژاد.

هدال

هدال: داروش ، دارواش

هدف

هدف: دانستن ، فرض کردن ، ارزیابی کردن ، شمردن ، رسیدن ، نائل شدن (به) ، به نتیجه رسیدن ، قراول رفتن ، قصد داشتن ، هدف گیری کردن ، نشانه گرفتن. (ن.): حدس ، گمان ، جهت ، میدان ، مراد ، راهنمایی ، رهبری ، نشان ، هدف ، مقصد ، هدف ، مقصد ، مقصود ، هدف ، عینی ، معقول ، قصد ، عزم ، منظور ، هدف ، مقصود ، پیشنهاد ، در نظر داشتن ، قصد داشتن ، پیشنهاد کردن ، نیت ، نشانگاه ، هدف ، نشان ، هدف گیری کردن ، تیر نشانه.

هدم

هدم: ویران کردن ، خراب کردن.

هدنه

هدنه: متارکه ، جنگ ، صلح موقت.

هدوء

هدوء: کاهش ، تخطفیف ، فروکش ، جلوگیری ، غصب ، آرامش ، بی سروصدایی ، اسوده ، سکوت ، آرام ، ساکت ، ساکن ، آرام کردن ، ساکت کردن ، فرونشاندن ، آرامش ، متانت ، ملا-یمت ، آرامش ، خودداری ، تسلط بر نفس ، خونسردی ،

خنک , خنک کردن , آرام کردن , تسکین دادن , ساکت کردن , آرامش , اسودگی , اسایش خاطر , راحت .

هدی

هدی: آرام کردن , از شدت چیزی کاستن , آرام کردن

, تسکین دادن , ساکت کردن.

هدیه

هدیه: استدعا , فرمان یادستوری بصورت استدعا , عطیه , لطف , احسان , بخشش , بخشش , پیشکشی , پیشکش , نعمت , موهبت , استعداد , پیشکش کردن (به) , بخشیدن (به) , هدیه دادن , دارای استعداد کردن , ره آورد , هدیه , پیشکش , هدیه , ره آورد , اهداء , پیشکشی , زمان حاضر , زمان حال , اکنون , موجود , آماده , مهیا , حاضر , معرفی کردن , اهداء کردن , ارائه دادن.

هدیر

هدیر: غرغر کردن , خرناس کشیدن , صدایی که از نای سگ خشمگین بر میآید.

هذا

هذا: این , .

هذه

هذه: اینها , اینان.

هذه الايام

هذه الايام: امروزه , این روزها.

هذیان

هذیان: دیوانه شدن , جار و جنجال راه انداختن , با بیحوصلگی حرف زدن , دیوانگی , غوغا.

هراء

هراء: کتان , جنس پنبه ای (mj). گزافه گویی , سخن بزرگ یا قلنبه , مبالغه , گلپز , اب دهان جاری ساختن , از دهن یا بینی جاری شدن , دری وری سخن گفتن , غذایی که از مخلوط شکلات و شیر و قند درست شده باشد , سخن بی معنی و بیهوده , جفنگ , نوعی رنگ قهوه ای , سرهم بندی کردن , فریفتن , اهنسته حرکت کردن , طفره رفتن , پنهان شدن , یاوه , مهمل , مزخرف , حرف پوچ , بیمعنی , خارج از منطق , چرند گفتن , سخن بی معنی , کلوچه یا نان پخته شده در قالب های دو پارچه آهنی.

هراوه

هراوه: چماق , چوبدستی سرکلفت , باچماق زدن , مجبور کردن , کتک زدن , چماق , چوب زدن

، چماق زدن.

هرب

هرب: مشروب قاچاق ، معامله قاچاقی انجام دادن ، قاچاق کردن.

هره

هره: چرک دار ، چرکی ، ریم الود ، گربه ، دخترک ، بیدمشک ، شبدر صحرایی ، گربه وار ، مثل پیشی.

هرم

هرم: هرم ، اهرام ، شکل هرم ساختن ، رویهم انباشتن.

هرمون التذکیر

هرمون التذکیر: هورمون های جنسی که باعث ایجاد صفات ثانویه جنسی در مرد (مثل ریش و صدا) می شوند.

هروب

هروب: رستن ، گریختن ، در رفتن ، فرار کردن ، رهایی جستن ، خلا صی جستن ، جان بدر بردن ، گریز ، فرار ، رهایی ، خلا صی.

هریره

هریره: بچه گربه ، بچه حیوان.

هریسه

هریسه: خیسانده ، مالت ، خمیر نرم ، خوراک همه چیز درهم ، درهم و برهمی ، نرم کردن ، خرد کردن ، خمیر کردن ، شیفتن ، مفتون کردن ، لا-س زدن ، دلربایی ، حریره ارد ذرت ، خمیر نرم ، صدای مزاحم ، پارازیت ، خش خش ، حریره ارد ذرت تهیه کردن ، سفر پیاده در برف ، پیاده در برف سفر کردن ، احساسات بیش از حد.

هزه

هزه: تکان ، تکان تند ، حرکت تند و سریع ، کشش ، انقباض ماهیچه ، تشنج ، تکان سریع دادن ، زود کشیدن ، ادم احمق و نادان ، تکان دادن ، دست انداز داشتن ، تکان خوردن ، تکان ، تلق تلق ، ضربت ، یکه ، ارتعاش ، تکان ، لرزش ، تزلزل ، لرز ، تکان دادن ، جنباندن ، اشفتن ، لرزیدن.

هزه الجماع

هزه الجماع: شور و هیجان , شور شهوانی , اوج لذت جنسی , حالت انزال در مقاربت.

هزج

هزج: اهنگ موزون , خوش نوا , جهش یا حرکت فنی

, اهنگ خوش نوا و موزون خواندن , شعر نشاطانگیز خواندن , باسبکروحي حرکت کردن.

هزل

هزل: مورد استهزاء قرار دادن , دست انداختن , شوخی کنایه دار , خوشمزگی , شوخ , خوش مزگی , طرب , سبک , سبک سری , رفتار سبک , لوسی .

هزلی

هزلی: شوخ , شوخی امیز , فکاهی .

هزهر

هزهر: تکان اهسته , جنبش , اهسته تکان دادن .

هزیمه

هزیمه: شکست دادن , هزیمت , مغلوب ساختن .

هستیریا

هستیریا: تشنج , حمله , غش یا بیهوشی و حمله در زنان , هیجان زیاد , هیستری , حمله عصبی .

هش

هش: ترد , شکننده , بی دوام , زودشکن , شکننده , ترد , نازک , لطیف , زودشکن , ضعیف .

هضبه

هضبه: فلات , زمین مسطح .

هضم

هضم: هضم , گوارش .

هضمی

هضمی: هاضمه , گوارا , گوارشی .

هطول الامطار

هطول الامطار: بارندگی زیاد , فرو ریزی , بارش متوالی .

هکتار

هکتار: جریب فرنگی (برابر با ۰۶۵۳۴ پای مربع و یا در حدود ۷۴۰۴ متر مربع) برای سنجش زمین , زمین .

هکذا

هکذا: چنین , : جستجو کردن , علامت چایی بمعنی عمدا چنین نوشته شده , بدین گونه , بدینسان , از این قرار , اینطور , چنین , مثلا , بدین معنی که , پس , بنا بر این .

هلاک

هلاک: مایهء هلاکت , زهر(در ترکیب) , جانی , قاتل , مخرب زندگی .

هلام

هلام: دلمه , لرزانک , ماده لزج , جسم ژلاتینی .

هلوسه

هلوسه: خیال , وهم , خطای حس , اغفال , توهم , تجسم .

هلیوم

هلیوم: گاز خورشید , بخار افتاب , گاز هلیوم .

هلیون

هلیون: مارچوبهء رسمی .

هم

هم: در کشیدن نفس , استنشاق کردن , الهام بخشیدن , دمیدن در , القاء کردن .

همجیه

همجیه: سخن غیرمصطلح , وحشیگری , بربریت.

همس

همس: نجوا , بیخ گوش , نجوا کردن , پچ پچ

کردن.

هنا

هنا: اینجا , در اینجا , در این موقع , اکنون , در این باره , بدینسو , حاضر , در این , در این باره.

هناء

هناء: خوشی , سعادت , برکت , اقتضاء , مناسبت.

هناك

هناك: انجا , درانجا , به انجا , بدانجا , در این جا , در این موضوع , انجا , ان مکان , انجا , انسو , انطرف , واقع در انجا , دور.

هنالك

هنالك: شخص ان طرفی , ان یکی دیگر , ان.

هند

هند: هندوستان.

هندباء

هندباء: کاسنی دشتی , کاسنی تلخ , قاصدک (گیاه خودرو و دارای گل‌های زرد روشن) , کاسنی فرنگی , هندیا , کاسنی سالا

دی , اندیو ,

هندسه

هندسه: علم هندسه.

هندسه معماریه

هندسه معماریه: معماری.

هندسی

هندسی: هندسی.

هندي

هندي: هندي , هندوستاني , وابسته به هندي ها.

هنغاري

هنغاري: مجارستاني , مجار , كولي.

هنی

هنی: تبریک گفتن , شادباش گفتن.

هو

هو: او (ان مرد) , جانور نر , هاس هع , =ءس هع , ان , ان چیز , ان جانور , ان كودك , او (ضمير سوم شخص مرد) , = , بادخور كردن , تهويه كردن , هوا دادن به , پاك كردن.

هواء

هواء: هوا , هر چیز شبیه هوا(گاز , بخار) , باد , نسیم , جریان هوا , نفس , شهيق , استنشاق , نما , سیما , اوازه , اواز , اهنك , بادخور كردن , اشكار كردن.

هوائی

هوائی: انتن هوایی رادیو , هوایی , شاخك , موج گیر , انتن.

هوایه

هوایه: كار فرعی , كار جزیی , مشغولیت , سرگرمی , كار , حرفه , كسب , اسب كوچك اندام , مشغولیات , سرگرمی , كار ذوقی , كاری كه کسی بدان عشق وعلاقه دارد.

هوه

هوه: شكاف

, وقفه , فرق بسیار , پرتگاه عظیم , وال , نهنگ , عظیم الجثه , نهنگ صید کردن , قیطس .

هور

هور: نهر کوچک یا فرعی , شاخه فرعی رودخانه , مرداب , سیاه اب , لجن زار , باتلاق .

هوراه

هوراه: هورا , مرحبا , افرین .

هورمون

هورمون: هورمن .

هوس

هوس: دیوانه کردن , فکر کسی را مختل کردن , دیوانگی , شور , شوق , ترک , شکاف , دیوانگی , شیدایی , عشق , هیجان بی دلیل و زیاد , عقده روحی , فکر داءم , وسواس .

هوسی

هوسی: دیوانه , شیدا .

هوکی

هوکی: چوگان بازی با اصول فوتبال .

هولندا

هولندا: کشور هلند , هلندی .

هولندی

هولندی: هلندی , زبان هلندی , هرکس بخرج خود , دانگی .

هوی

هوی: خیال , وهم , تصور , قوه مخیله , هوس , تجملی , تفننی , علاقه داشتن به , تصور کردن .

هویه

هویه: هویت , شخصیت , اصلیت , شناسایی , عینیت.

هی

هی: خدا مانند , همسایگی , مجاورت , اهل محل.

هیئه

هیئه: سیما , وضع , قیافه , ظاهر.

هیئه المحلفین

هیئه المحلفین: هیلت منصفه , ژوری , داورگان.

هیام

هیام: شیفتگی , شیدایی.

هیبه

هیبه: عطیه الهی , جذبه روحانی , گیرایی , گیرش , فره.

هیج

هیج: بدتر کردن , اضافه کردن , خشمگین کردن , بکارانداختن , تحریک کردن , تکاندادن , اشفتن , پریشان کردن , سراسیمه کردن.

هیجان

هیجان: دیوانه کردن , شوریده کردن , اشفتن , دیوانگی انی , شوریدگی , هیجان.

هیدروجین

هیدروجین: هیدروژن.

هیدروکربون

هیدروکربون: ترکیبات هیدروکربن.

هیدرولیکی

هیدرولیکی: وابسته به نیروی محرکه آب، هیدرولیک، وابسته به مبحث خواص آب در حرکت.

هیروغلیفی

هیروغلیفی: خط هیروگلیف.

هیروین

هیروین: هروئین.

هیکس

هیکس: ساحر، جادوگر، سحر و جادو کردن.

هیکل

هیکل: شاسی اتومبیل، اسکلت، کالبد، لاشه کشتی، کشتی، بدنه کشتی، تنه کشتی

, کشتی سنگین و کندرو , باسنگینی و رخوت حرکت کردن , بزرگ بنظر رسیدن , پوست , قشر , پوست میوه یا بقولات , کلبه , خانه رعیتی , تنه کشتی , لاشه کشتی , پوست کندن , ولگردی کردن.

هیکل السریر

هیکل السریر: چهارچوب تختخواب , تختخواب.

هیکل الطائره

هیکل الطائره: بدنه , بدنه هواپیما.

هیکل عظمی

هیکل عظمی: کالبد , اسکلت , استخوان بندی , ساختمان , شالوده , طرح , طرح ریزی.

هیمنه

هیمنه: سلطه , تسلط , غلبه , استیلا , تفوق , تحکم , چیرگی , برتری , تفوق , استیلا , تسلط , پیشوایی , اولویت.

هیموغلوبین

هیموغلوبین: ماده رنگی آهن دار گویچه های قرمز خون جانوران مهره دار.

و

و

و: (حرف ربط).

وابل

وابل: سدبندی , رگبار گلوله , بطورمسلسل بیرون دادن , شلیک , تیرباران , شلیک بطور دسته جمعی , شلیک کردن , بصورت شلیک در کردن , رگبار.

واثق

واثق: مطمئن , دلگرم , بی پروا , رازدار , امانتی , اعتمادی , معتمد , ثابت , وابسته به امین ترکه.

واجب

واجب: گماشت , وظیفه , تکلیف , فرض , کار , خدمت , ماموریت , عوارض گمرکی , عوارض.

واجب بی‌تی

واجب بی‌تی: مشق , تکلیف خانه.

واجه

واجه: روبرو شدن با , مواجهه دادن.

واجهه

واجهه: نمای سر در , جبهه , نمای خارجی , نمای ساختمان , حریم , جلو خان , میدان.

واحه

واحه: واحه , آبادی یا مرغزار میان کویر.

واحد

واحد: یک , تک , واحد , شخص , ادم , کسی , شخصی , یک واحد , یگانه , منحصر , عین همان , یکی , یکی از همان , متحد , عدد یک , یک عدد , شماره یک.

واد

واد: دره کوهستانی , مسیر رودخانه

, دره تنگ , کودك كشى , بچه كش , قاتل بچه جديد الولا ده .

وادی

وادی: دربند , تنگه , دره باریک و تنگ , گلو , حلق , دره تنگ , گلوگاه , ابکند , شکم , گدار , پر خوردن , زیاد تپاندن , با حرص و ولع خوردن , پر خوری کردن , پر خوری , ابکند , دره تنگ و عمیق , دارای دره تنگ کردن , دره , وادی , میانکوه , گودی , شیار .

وارد

وارد: گرفتن , ستاندن , لمس کردن , بردن , برداشتن , خوردن , پنداشتن .

واسع

واسع: پهن , عریض , گشاد , پهناور , زن هرزه , وسیع , جادار , فراخ , جادار , وسیع , جامع , گشاد , فضا دار , مفصل , پهناور , وسیع , بزرگ , زیاد , عظیم , بیکران .

واسع الاطلاع

واسع الاطلاع: وارد بکار , قابل درک , باهوش , زیرک , مطلع .

واسع النطاق

واسع النطاق: پهن باند .

واضح

واضح: اشکار , زلال , صاف , صریح , واضح , روشن کردن , واضح کردن , توضیح دادن , صاف کردن , تبرئه کردن , فهماندن , بدیهی , اشکار , مشهود , صریح , روشن , واضح , اشکار , صاف , ساده , فهمیدنی , مفهوم , روشن , قابل فهم , معلوم , خوانا , روشن , اشکار , هویدا , معلوم , واضح , بدیهی , مری , مشهود , پرماس پذیر , پرماسیدنی , حس کردنی , قابل لمس , اشکار , واضح .

واط

واط: وات , واحد اندازه گیری الکتریسیته .

واعظ

واعظ: واعظ.

وافق

وافق: خوشنود کردن , ممنون کردن , پسندامدن , اشتی

دادن , مطابقت کردن , ترتیب دادن , درست کردن , خشم (کسیرا) فرونشاندن , جلوس کردن , نائل شدن , موافقت کردن , موافق بودن , متفق بودن , همراهی بودن , سازش کردن.

واقع

واقع: واقع شده در , واقع در , جایگزین.

واقعی

واقعی: واقع بین , تحقق گرای , راستین گرای.

واقعیه

واقعیه: راستین گرایی , واقع بینی , واقع گرایی , رئالیسم , تحقق گرایی.

واقیه الطین

واقیه الطین: گلگیر.

وباء

وباء: همه گیر , مسری , واگیر , بیماری همه گیر , عالمگیر , جهانی.

وبخ

وبخ: سرزنش کردن , تنبیه کردن , شدیداً انتقاد کردن , سرزنش کردن , گله کردن از , غرغر کردن , تقبیح کردن , سخت مورد انتقاد قرار دادن , سرزنش کردن , نکوهش کردن , ملامت کردن.

وتد

وتد: کمرنگ , رنگ پریده , رنگ رفته , بی نور , رنگ پریده شدن , رنگ رفتن , در میان نرده محصور کردن , احاطه کردن , میله دار کردن , نرده , حصار دفاعی , دفاع , ناحیه محصور , قلمرو محدود , میخ , میخ چوبی , چنگک , عذر , بهانه , میخ زدن , میخکوب کردن محکم کردن , زحمت کشیدن , کوشش کردن , درجه , دندان , پا , (pegged) دربالا پهن ودر پایین نازک (شبه میخ) , گوه , باگوه نگاه داشتن , باگوه شکافتن , از هم جدا کردن.

وتر

وتر: رگ وپی , پی , وتر , تار وپود , رباط , پوره , پی , وتر , زردپی , اوتار.

وتر الزاويه القائمہ

وتر الزاويه القائمہ: زہ , وتر , وتر مثلث قائم الزاويه.

وثائق

وثائق: اراءہ اسناد يا مدارك , توسل بمدارك , اسناد , اثبات با

مدرک.

و ثبه

و ثبه: بسرعت رفتن , بسرعت انجام دادن , فاصله میان دو حرف , این علامت (?) , بشدت زدن , پراکنده کردن.

و ثن

و ثن: طلسم , اشیاء یا موجوداتی که بعقیده اقوام وحشی دارای روح بوده و موردپرستش قرار می گرفتند , بت , صنم , خرافات.

و ثنی

و ثنی: کافر , بت پرست , مشرک , ادم بی دین , کافر , مشرک , بت پرست , غیر مسیحی.

و ثنیه

و ثنیه: الحاد.

و ثیقه

و ثیقه: مدرک , سند , دستاویز , ملاک , سندیت دادن.

وجبه الطعام

وجبه الطعام: غذا , خوراکی , شام یا نهار , ارد (معمولا غیر از ارد گندم) بلغور.

وجبه خفیفه

وجبه خفیفه: خوراک مختصر , خوراک سرپایی , ته بندی , زیرک , سریر , چالاک , بسرعت.

وجد

وجد: زمان ماضی واسم فعول فءند , : برپا کردن , بنیاد نهادن , ریختن , قالب کردن , ذوب کردن , ریخته گری , قالب ریزی کردن.

وجع الاذن

وجع الاذن: درد گوش , گوش درد.

وجع الاسنان

وجع الاسنان: دندان درد , درد دندان.

وجع المعده

وجع المعده: دل درد , درد معده.

وجه

وجه: شماره گرفتن , صفحه شماره گیر , صورت , نما , روبه , مواجه شدن.

وجهه النظر

وجهه النظر: چشم انداز , دور نما , منظره , چشم داشت , نظریه , نظر , منظره , نظریه , عقیده , دید , چشم انداز , قضاوت , دیدن , از نظر گذراندن.

وجود

وجود: هستی , وجود , زیست , موجودیت , زندگی , بایش , پیشگاه , پیش , در نظر مجسم کننده , وقوع و تکرار , حضور.

وحده

وحده: پیمانہ , واحد , واحد , یکه , یگانگی , وحدت , واحد.

وحش

وحش: چهارپا , حیوان , جانور , عفريت

، هیولا ، اعجوبه ، عظیم الجثه .

وحشی

وحشی: جانور خوی ، حیوان صفت ، وحشی ، بی رحم ، شهوانی ، سبع ، وحشی ، رام نشده ، غیر اهلی ، وحشی شدن ،
وحشی کردن

وحشیه

وحشیه: جانور خویی ، وحشیگری ، بیرحمی ، سبعیت ، ظلم ، ستم ، بیداد .

وحل

وحل: کود ، کودتازه ، سرگین ، کثافت ، پول ، الوده کردن ، خراب کردن ، زحمت کشیدن ، لجن و گل ، لعاب ، چیز
چسبناک ، لجن مال کردن ، خزیدن .

وحید

وحید: تنها ، تک ، دلتنگ ، مجرد ، بیوه ، یکه ، مجزا و منفرد ، تنها ، بیکس ، غریب ، بی یار ، متروک ، بیغوله .

وخز

وخز: خراش سوزن ، نقطه ، زخم بقدر سوسون ، جزء کوچک چیزی ، هدف ، منظور ، نقطه نت موسیقی ، چیز خراش
دهنده (مثل نوک سوزن) ، خار ، تیغ ، نیش ، سیخونک ، الت ذکور ، راست ، شق ، خلیدن ، باچیز نوک تیز فرو کردن ، خراش
دادن ، با سیخونک بحرکت واداشتن ، تحریک کردن ، ازردن .

وخز بالابر

وخز بالابر: طب سوزنی ، روش چینی بی حس سازی بوسیله ء فرو کردن سوزن در بدن .

وداجی

وداجی: زیر گلویی ، وابسته بورید و داجی .

وداع

وداع: خدا حافظ ، خدا نگهدار ، بخدا سپردیم ، بدرود ، وداع ، خدا نگهدار ، خدا حافظ ، تودیع کردن .

ودی

ودی: موافق , دوست , دوستانه , صمیمی , خوش مشرب , یار , دوستانه , مساعد , مهربان , موافق , تعاونی .

ودیع

ودیع: فروتن , افتاده , بردبار , حلیم , باحوصله , ملایم , بیروح , خونسرد , مهربان , نجیب , رام .

وذمه

وذمه:

ورم , اماس , خيز.

وراء

وراء: عقب , پشت سر , باقى كار , باقى دار , عقب مانده , داراى پس افت , عقب تراز , بعداز , ديرتراز , پشتيان , اتكاء , كپل , نشيمن گاه.

ورائه

ورائه: انتقال موروثى , رسيدن خصوصيات جسمى وروحى بارث , تمايل برگشت باصل , توارث , وراثت.

وراى

وراى: پيدايشى , تكوينى , وابسته به پيدايش يا اصل هر چيز , مربوط به توليد و وراثت , ارثى.

ورده

ورده: گل سرخ , رنگ گلى , سرخ كردن.

وردى

وردى: رنگ صورتى , سوراخ سوراخ كردن يا بریدن , گلگون , سرخ , لعل فام , خوشبو , گل پاشيده , گلى كردن.

ورشه

ورشه: اتاق كار , كارگاه.

ورط

ورط: به نزاع انداختن , ميانه برهم زدن , دچار كردن , اشفته كردن , بدام انداختن , بغرنج كردن , گوریده شدن , خشمگين كردن , دلالت كردن بر , گرفتار كردن , مشمول كردن , بهم پيچيدن , مستلزم بودن.

ورطه

ورطه: پنجول زدن , با ناخن و جنگال خراشيدن , خاراندن , پاك كردن , زدودن , باكهنه ياچيزى سايبدن يا پاك كردن , تراشيدن , خراشيدن , خراش , اثر خراش , گير , گرفتارى.

ورق الجدران

ورق الجدران: کاغذ دیواری , با کاغذ دیواری تزئین کردن.

ورق القصدیر

ورق القصدیر: جای نگین , تراشه , ته چک , سوش , فلز ورق شده , ورق , سیماب پشت اینه , زرورق , بی اثر کردن , عقیم گذاردن , خنثی کردن , دفع کردن , فلز را ورقه کردن.

ورق المقوی

ورق المقوی: مقوا , مقوای نازک.

ورقه

ورقه: برگ , کاغذ , روزنامه , مقاله , جواز , پروانه , ورقه ,

ورق کاغذ , اوراق , روی کاغذ نوشتن , یادداشت کردن , با کاغذ پوشاندن .

ورقه تویجیه

ورقه تویجیه: گلبرگ , پنج برگ گل .

ورک

ورک: گرده , کفل , سرین , گوشت ران و گرده , کفل , قسمت میان ران و تهیگاه , مفصل ران , جستن , پریدن , لی لی کردن , سهو کردن .

ورم

ورم: دشیپل , تومور , برآمدگی , ورم , غده .

وریث

وریث: وارث , میراث بر , ارث بر , حاصل , ارث بردن , جانشین شدن , خلف , مابعد , جانشین .

وریدی

وریدی: موجود در سیاهرگ یا ورید , داخل وریدی .

وزاره

وزاره: قفسه , اطاقک , هیلت وزرا , وزارت , وزیری , دستوری , وزارتخانه

وزاری

وزاری: وابسته به وزیر یا کشیش , اداری .

وزع

وزع: سهم دادن , بخشنامه کردن , بدورمحور گشتن , منتشر شدن , توزیع کردن , معاف کردن , بخشیدن , باطل کردن , پخش کردن , تقسیم کردن , تعمیم دادن .

وزن

وزن: نزن , سنگینی , سنگ وزنه , چیز سنگین , سنگین کردن , بار کردن .

وزن خفیف

وزن خفیف: خروس وزن , سبک وزن , کم وزن.

وزیر

وزیر: وزیر , وزیر مختار , کشیش.(vtvi): کمک کردن , خدمت کردن , پرستاری کردن , بخش کردن.

وسائل

وسائل: جنگ فن , تدابیر جنگی , جنگ دانی , رزم ارایی , فنون.

وساخه

وساخه: دوده , چرک سیاه کردن , چرک کردن.

وساده

وساده: بالش زیر زانویی , کلا له علف درهم پیچیده , دفترچه یادداشت , لایی , لایی گذاشتن , بالش , بالین , متکا , پشتی , مخده , بالش وار قرار گرفتن , بر بالش گذاردن.

وساطه

وساطه: میانجیگری , وساطت.

وسام

وسام: سر بالایی , فراز , سختی , مراسم اعطای

منصب شوالیه یا سلحشوری و یا شہسواری ، خطاتصال ، اکولا د ، خط ابرو(به این شکل {}) ، نشان ، نشانی شبیه سکه ، مدال ، شکل ، شبیه ، صورت .

وسخ

وسخ: چرک ، کثافت ، لکه ، خاک .

وسط

وسط: محیط کشت ، میانجی ، واسطه ، وسیله ، متوسط ، معتدل ، رسانه ، دل ، قلب ، قسمت وسط ، در وسط ، درمیان .

وسع

وسع: پهن کردن ، وسیع کردن ، منتشر کردن .

وسواس

وسواس: مالیخولیا ، حالت افسردگی ، سودا ، مراق ، اضطراب واندیشه بیهوده راجع بسلامتی خود .

وسواسی

وسواسی: مالیخولیایی ، افسرده ، سودایی ، ادم افسرده .

وسیط

وسیط: میانجی ، وساطت کننده ، مداخله کننده ، وساطت ، مداخله ، میانجی ، دلال .

وسیله

وسیله: مقتضی ، مصلحت ، مناسب ، تهورامیز ، سهولت ، امکان ، وسیله ، جنگ فن ، رزم شیوه ، جنگ فنی ، وابسته به رزم شیوه ، رزم ارا ، ماهر در فنون جنگی ، تاکتیک یا رزم ارایبی .

وسیم

وسیم: خو برو ، خوش آیند ، خوش منظر ، دلپذیر ، مطبوع ، خوش قیافه ، زیبا ، سخاوتمندانه .

وشاح

وشاح: حمایل ابریشمی و امثال ان ، شال گردن ، شال گردن بستن ، در شال پیچیدن ، روسری .

و شم

و شم: خال کوبی , خال سوزنی , خال کوبیدن.

و شیعه

و شیعه: قرقره , ماسوره.

و صایه

و صایه: نگهداری , قیمومیت.

و صف

و صف: زاب , شرح , وصف , توصیف , تشریح , تعریف.

و صفه

و صفه: صدور فرمان , امریه , نسخه نویسی , تجویز , نسخه , دستورالعمل , دستور خوراک پزی , خوراک دستور.

و صله

و صله: سازوارگر , وفق دهنده , جرح و تعدیل کننده.

و وصول

و وصول: دسترس , دسترسی , راه , تقریب , اجازه دخول , راه دسترس , مدخل , وسیله

حصول ، افزایش ، الحاق ، اضافه ، بروز مرض ، حمله ، اصابت ، دسترسی یا مجال مقاربت ، تقرب به خدا ، دستیابی پذیری ، ظهور و ورود (چهار یکشنبه قبل از میلاد مسیح) ، ورود ، دخول ، رسیدن به ، نائل شدن به ، کشش ، حصول ، رسایی ، برد.

وصیه

وصیه: فرمان ، حکم ، دستور خدا ، وصیت نامه ، پیمان ، تدوین وصیت نامه ، عهد.

وصیفه

وصیفه: شخصی که همراه خانم های جوان می رود ، نگهبان یا ملازم خانم های جوان ، نگهبانی کردن ، همراه دختران جوان رفتن (برای حفاظت آنها) ، اسکورت.

وضح

وضح: روشن کردن ، واضح کردن ، توضیح دادن ، روشن کردن ، توضیح دادن ، شفاف ، روشن ، توضیح دادن ، روشن کردن ، باتوضیح روشن کردن ، شرح دادن

وضع

وضع: هنگام ، مقام ، جای نگین ، قرارگاه ، کارگذاری ، وضع ظاهر

وضع طبیعی

وضع طبیعی: عادی ، معمول ، طبیعی ، میانه ، متوسط ، به هنجار.

وضوء

وضوء: شستشو ، ابدست ، غسل.

وضوح

وضوح: وضوح ، روشنی ، نظم و ترتیب ، تمیزی ، روشنی ، وضوح ، اشکاری ، دوره سلامتی و هوشیاری ، روشن بینی ، شفاف بودن.

وطاه

وطاه: ضربه ، لطمه ، بار ، فشار.

وطنی

وطنی: ملت گرای , ملت دوست , طرفدار ملت , ناسیونالیست.

وظیفه

وظیفه: تابع , وظیفه , کار کردن.

وظیفی

وظیفی: تابعی , وظیفه مندی , در حال کار.

وعاء

وعاء: دیگ , دیگچه , قوری , کتری , اب پاش , هرچیز برجسته و دیگ مانند , ماری جوانا و سایر مواد مخدره , گلدان , درگلدان گذاشتن , در گلدان محفوظ داشتن , در دیگ پختن.

وعاء مقاوم

للحراره

وعاء مقاوم للحراره: نوعى غذائى مركب از گوشت وارد , ظرف خوراك پزى سفالى ياشيشه اى.

وعد

وعد: درگروگان , گرو , وثيقه , ضمانت , بيعانه , باده نوشى بسلا متى كسى , بسلا متى , نوش , تعهد والتزام , گرو گذاشتن , بسلا متى كسى باده نوشيدن , متعهد شدن , التزام دادن , وعده , قول , عهد , پيمان , نويد , انتظار وعده دادن , قول دادن , پيمان بستن , نذر , پيمان , عهد , قول , شرط , عهد كردن.

وعر

وعر: پراز برامدگى , پراز دست انداز , ناهموار.

وعله

وعله: گوزن ماده , عقبى , پشت پاى گاو.

وعى

وعى: هوشيارى , اگاهى , خبر , حس اگاهى.

وغد

وغد: پست و بدون مبادى اداب بودن , ادم بى تربيت , ارقه , لات , رذل.

وفاء

وفاء: وفادارى.

وفد

وفد: نمايندگى , وكالت , هيات نمايندگان.

وفره

وفره: فراوانى , وفور , بخشش , سخاوت , انعام , اعانه , شهامت , ازادمنشى , وفور , بخشايندگى.

وفقا لذلك

وفقاً لذلك: بنابراین، از اینرو، از همان قرار، بر طبق آن، نتیجتاً، بالنتیجه.

وفیر

وفیر: بسیار، فراوان، وافر، بخشنده، سخی، با سخاوت، خوب و مهربان، وافر، فراوان.

وقاحه

وقاحه: گستاخی، چشم سفیدی، خیره سری، گستاخی، بی احترامی، جسارت، اهانت، توهین، غرور، خود بینی، ادعای بیخود، تکبر.

وقت

وقت: وقت، زمان، گاه، فرصت، مجال، زمانه، ایام، روزگار، مد روز، عهد، مدت، وقت معین کردن، متقارن ساختن، مرور زمان را ثبت کردن،

زمانی ، موقعی ، ساعتی .

وقت اضافی

وقت اضافی: بیش از وقت معین ، بطور اضافه ، اضافه کار .

وقح

وقح: برنجی ، بی شرم ، بی باک ، بی پروایی نشان دادن ، گستاخی کردن ، بی تربیت ، خشن ، زمخت ، خام ، بی ادب ، غیر متمدن ، گستاخ ، جسور ، خشن ، زمخت ، ناهموار ، خام ، گستاخ ، جسور .

وقر

وقر: حرمت کردن ، احترام گذارندن ، حرمت ، احترام .

وقف

وقف: ایستادن ، موقوف شدن ، دست کشیدن ، گرفتن ، وقفه ، ایست ، توقف .

وقفه

وقفه: مطرح کردن ، گذاردن ، قراردادن ، اقامه کردن ، ژست گرفتن ، وانمود شدن ، قیافه گرفتن ، وضع ، حالت ، ژست ، قیافه گیری برای عکسبرداری ، : (baffle , puzzle , question) سوال پیچ کردن باسلوال گیر انداختن .

وقواق

وقواق: فاخته ، صدای فاخته درآوردن ، دیوانه .

وقود

وقود: سوخت ، غذا ، اغذیه ، تقویت ، سوخت گیری کردن ، سوخت دادن (به) ، تحریک کردن ، تجدید نیرو کردن .

وقور

وقور: باوقار ، بزرگ ، معزز ، بلند مرتبه ، موقر .

وکاله

وکاله: نمایندگی ، وکالت ، گماشتگی ، ماموریت ، وساطت ، پیشکاری ، دفتر نمایندگی ، امتیاز ، حق انتخاب ، ازاد کردن ،

حق رای دادن.

وکزه

وکزه: باارنج زدن , سقلمه , اشاره کردن , سیخونک , ضربت با چیز نوک تیز , فشار با نوک انگشت , حرکت , سکه , سکه زدن , فضولی در کار دیگران , سیخ زدن , بهم زدن , هل دادن , سقلمه زدن , کنجکاوی کردن , بهم زدن آتش بخاری (با سیخ) , زدن , اماس .

وکیل

وکیل: پیشکار , نماینده , گماشته ,

وکیل , مامور , عامل , وکیل , گماشته , نماینده , مامور , عامل , امانتی .

وکیل الاعلانات

وکیل الاعلانات: متصدی اعلانات , آگهی گر .

ولاء

ولاء: تابعیت , تبعیت , وفاداری , بیعت , وقف , تخصیص , صمیمیت , هواخواهی , طرفداری , دعا , پرستش , از خود گذشتگی , جانسپار , اعلام رسمی بیعت از طرف متحد یا متفق نسبت به پادشاه , تجلیل , بیعت .

ولاده

ولاده: زایش , تولد , پیدایش , آغاز , زاد , آغاز کردن , زادن , وضع حمل , زایمان .

ولادی

ولادی: زایمانی .

ولد

ولد: پسر بچه , پسر , خانه شاگرد .

ولو ان

ولو ان: اگرچه , گرچه , هر چند , بااینکه , بهر حال , باوجود ان , بهر جهت , اگرچه , گرچه , هر چند بااینکه , باوجوداینکه , ولو , ولی .

ولو انه

ولو انه: اگرچه , ولواینکه .

ولی الامر

ولی الامر: نگهبان , ولی (اولیاء) , قیم .

ومضه

ومضه: چشمک زدن , سوسو زدن , تجاهل کردن , نادیده گرفته , نگاه مختصر , چشمک .

و میض

و میض: تلالو, تابانندن, نور ضعیف, پرتوانی, سوسو, تظاهر موقتی, نور دادن, سوسو زدن, روشنایی ضعیف, نور کم, درک اندک, خرده, تکه, کور کوری کردن, سوسو زدن, با روشنایی ضعیف تابیدن, چشمک زدن (بویژه در مورد ستارگان), برق زدن یا تکان تکان خوردن, چشمک, بارقه, تلاء لو.

وهج

وهج: درخشندگی زیاد, روشنایی زننده, تابش خیره کننده, تشعشع, خیره نگاه کردن, تابیدن, برافروختن, تاب آمدن, قرمز شدن, در تب و تاب بودن, مشتعل بودن

، نگاه سوزان کردن ، تابش ، تاب ، برافروختگی ، محبت ، گرمی .

وهم

وهم: جانوری که سرشیر وبدن ببر ودم مار داشته است ، خیال واهی ، فریب ، گول ، حيله ، خیال باطل ، وهم ، تصور غلط .

ویسکی

ویسکی: وسکی ، مثل وسکی ، وسکی خوردن ، ویسکی ، مثل ویسکی ، ویسکی خوردن .

ی

ی

ی: مال من ، متعلق بمن ، مربوط بمن ، ای وای .

یا الاهی

یا الاهی: رفو کردن ، رفو ، لعنتی ، فحش .

یائس

یائس: سرگردان ، بیچاره ، درمانده ، بی کس ، متروک ، نومید .

یابان

یابان: ژاپن ، جلا ، جلا دادن .

یابانیون

یابانیون: ژاپنی ، ژاپونی .

یاس

یاس: نومیدی ، یاس ، مایوس شدن .

یاس بری

یاس بری: راج ، درخت راج ، خاص

یافوخ

یافوخ: کله , سر , سر یا قسمتی از سر انسان , مغز.

یاقه

یاقه: یقه , یخه , گریبان , گردن بند.

یاقوت

یاقوت: یاقوت کبود , صفیر کبود , رنگ کبود.

یاقوته

یاقوته: یاقوت , یاقوت سرخ , لعل , رنگ یاقوتی.

یانسون

یانسون: بادیان رومی , انیسون , عرق بادیان.

یانصیب

یانصیب: قرعه کشی , بخت آزمایی , لا طاری , امر شانسی , کار الله بختی , شانسی , قرعه.

یتیم

یتیم: طفل یتیم , بی پدر و مادر , یتیم کردن.

یجب ان

یجب ان: باید , بایست , میبایستی , بایسته , ضروری , لا بد , زمان ماضی و اسم مفعول فعل معین. للاحس

یخت

یخت: کرجی بادی یا بخاری مخصوص تفرج.

یخنی

یخنی: نوعی غذا که با گوشت گاو یا گوساله و سبزیجات تهیه میشود , چیز درهم و برهم.

ید: دست , عقربه , دسته , دستخط , خط , شرکت , دخالت , کمک , طرف , پهلو , پیمان , دادن , کمک کردن ,

بادست کاری را انجام دادن , یک وجب.

یراع

یراع: حشره شب تاب , کرم شب تاب.

یرقان

یرقان: زردی , یرقان , دچار یرقان کردن , برشک و حسد در افتادن.

یرقه

یرقه: کرم صدپا , تراکتور زنجیری , بشکل کرم صد پا حرکت کردن , کرم حشره , نوزاد , بچه مگس , زحمتکش , خوراک , خواربار , کوتوله , مزدور , نویسنده مزدور , زمین کندن , جستجو کردن , جان کندن , از ریشه کندن یا در آوردن , قلع کردن , از کتاب استخراج کردن , خوردن , غذا دادن , کرم , کرم حشره , نوزاد حشره , لیسه.

یسار

یسار: چپ.

یستحق

یستحق: ارزش , قیمت , بها , سزاوار , ثروت , با ارزش.

یستطیع

یستطیع: قادر بودن , قدرت داشتن , امکان داشتن , :حلبی , قوطی , قوطی کنسرو , در قوطی ریختن , زندان کردن , اخراج کردن , ظرف.

یسر

یسر: فراوانی , وفور.

یشم

یشم: ژاد , اسب پیر , یابو یا اسب خسته , زن هرزه , زنکه , مرد بی معنی , دختر لا-سی , پشم سبز , خسته کردن , از کار انداختن (در اثر زیاده روی).

یصبح

یصبح: مناسب , زینده , شایسته , درخور.

یعمل

یعمل: کردن , عمل کردن , انجام دادن , کفایت کردن , این کلمه در ابتدای جمله بصورت علامت سوال میاید , فعل معین.

یعنی

یعنی: یعنی , بنام , با ذکر نام , برای مثال.

یقضه

یقضه: کوشش پیوسته , سعی و کوشش , پشت کار.

یقین

یقین: اطمینان , یقین , دقت.

یکون

یکون: مصدر فعل بودن , امر فعل بودن , وجود داشتن , زیستن , شدن , ماندن , باش.

یمین

یمین: مستقیم , راست , درست , صحیح

واقعی ، بجای ، حق ، عمودی ، قیامه ، درستکار ، در سمت راست ، درست کردن ، اصلاح کردن ، دفع ستم کردن از ، درست شدن ، قیام نگاهداشتن .

ین

ین: واحد پول ژاپن ، اصرار ، تمایل ، رغبت شدید .

ینایر/کانون الثانی

ینایر/کانون الثانی: ژانویه ، اولین ماه سال مسیحی .

ینبوع

ینبوع: فواره ، منبع ، مخزن ، یکدست حروف هم شکل وهم اندازه (در چاپخانه) .

یهودی

یهودی: جهود ، یهودی ، کلیمی .

یوبیل

یوبیل: جشن ، روز شادی ، روز آزادی ، سال ویژه ، سالگرد .

یود

یود: ید ، عنصر شیمیایی که علامت آن I میباشد .

یوسفی

یوسفی: نارنگی .

یولیو/تموز

یولیو/تموز: ماه ژوئیه .

یوم

یوم: روز ، یوم ، امروز .

يوم العمل

يوم العمل: روز هفته , روز کار , ايام کار اداری , ساعات کار اداری.

يوميا

يوميا: روزانه , روزبروز , روزنامه يومية , بطور يومية.

يونان

يونان: کشور يونان.

يونانی

يونانی: يونانی.

يونيو/حزيران

يونيو/حزيران: ماه ژوئن پنجمين ماه سال مسيحي.